

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۱۷)

مهندس مهدی بازرگان

بعثت (۲)

بعثت و دولت، بعثت و حکمت، بعثت و ابراهیم
بعثت و مردم، پادشاهی خدا، بعثت و فضل خدا
آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء
بعثت و نبوت، بعثت و آزادی

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



مجموعه آثار (۱۷)

بعث (۲)

مهندس مهدی بازرگان

ناشر: شرکت سهامی انتشار

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

چاپ اول: ۱۳۸۷

چاپخانه:



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۱۳
۱. بعثت و دولت	۲۱
۲. بعثت و حکمت	۵۹
۳. بعثت و ابراهیم	۸۳
۴. بعثت و مردم	۱۱۹
۵. پادشاهی خدا	۱۳۷
۶. بعثت و فضل خدا	۲۲۷
۷. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء	۲۶۵
۸. بعثت و نبوت	۴۸۱
۹. بعثت و آزادی	۴۹۹
نمایه آیات	۵۳۳
نمایه احادیث و روایات.....	۵۵۷
نمایه فارسی	۵۶۱
نمایه انگلیسی و فرانسه	۵۹۹

فهرست تفصیلی مطالب

عنوان

صفحه

بعثت و دولت

آغاز مطلب	۲۳
اجابت درخواست ابراهیم(ع).....	۲۳
آیه بعثت، الهام بخش سخنانی های انجمن.....	۲۵
حکومت اسلامی در ایدئولوژی های الهی چگونه حکومتی است؟.....	۲۷
تجربه انقلاب اسلامی ایران.....	۲۹
مسئله ای که مطرح می شود	۳۱
بررسی مجدد و تفصیل بیشتر درباره نظام اسلامی.....	۳۲
توسل مجدد به آیات بعثت	۳۴
نظام اسلامی و مثلث اجتماعی - اداری آن	۴۰
پایه های تفرقه و بی نظمی	۴۵
ضمانت اجرایی نهایی و سیستم خدا مرکزی.....	۴۹
نظام خداسویی	۵۲
مقایسه با نظام های دیگر.....	۵۳
۱- نظام استبدادی.....	۵۳
۲- نظام کمونیستی	۵۴
۳- نظام دموکراسی لیبرال.....	۵۶

بعثت و حکمت

آغاز مطلب	۶۱
-----------------	----

بعثت و ابراهیم
(پلان و خلاصه سخنرانی)

- ۸۵..... ابراهیم ذریه پرور، آینده‌نگر و آینده‌ساز
- ۸۶..... ابراهیم‌شناسی
- ۸۸..... هدایت به چه وسیله و طریق
- ۸۹..... تعلیم چه چیز؟
- ۹۲..... سیر تحول شرک و رسالت انبیاء
- ۹۵..... برنامه امروزی ابراهیم و قرآن
- ۹۵..... دعای مبعث

بعثت و ابراهیم
(یادداشت‌های اولیه)

- ۹۹..... آغاز مطلب
- ۱۱۰..... خلاصه و نتیجه

بعثت و ابراهیم
(یادداشت‌های متفرق)

- ۱۱۱..... آغاز مطلب
- ۱۱۳..... ابراهیم، آینده‌نگر و آینده‌ساز
- ۱۱۷..... ضمائم بعثت و ابراهیم

بعثت و مردم

- ۱۲۱..... الف- انتخاب موضوع و عنوان سخنرانی
- ۱۲۲..... ب- منظور از امین چیست؟
- ۱۲۶..... ج- عنایت خاص خدا نسبت به مردم
- ۱۳۳..... د- خدا شدن انسان
- ۱۳۵..... ه- دشمنی مردم با مردم و مدافع بودن خدا

پادشاهی خدا

- ۱۳۹..... آغاز مطلب

فهرست تفصیلی مطالب	۹
سنت سنواتی	۱۴۰
برنامه امسال و بحث درباره پادشاهی خدا	۱۴۱
«ضدشاه» نامه	۱۴۴
ضدیت به صورت امتناع، انکار و نه ستیزه‌جویی و جنگ	۱۵۰
این همه نیاز و نیایش به درگاه اربابان و شاهان و ... از کجا سرچشمه می‌گیرد؟	۱۵۱
ارباب‌گیری و شاه‌پرستی، نیاز اجتماعات قدیمی	۱۵۱
گریز کوتاه به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی	۱۵۵
۱- قدرت‌گرایی	۱۵۹
۲- تخریب	۱۵۹
۳- هم‌رنگی ماشینی	۱۵۹
از خودشاهی به خداهشاهی	۱۶۰
آیات پادشاهی خدا در قرآن	۱۶۱
جدول آیات پادشاهی خدا	۱۶۴
جدول توزیع تعداد آیات پادشاهی در دوران رسالت	۱۷۳
بررسی جدول آیات پادشاهی خدا	۱۷۳
تاج‌بخشی خدا	۱۷۸
پادشاهی انسان از دید قرآن	۱۸۲
سیر تحول پادشاهی پیغمبران و حکومت امت‌های آنان	۱۸۵
۱- آدم	۱۸۷
۲- نوح	۱۸۷
۳- ابراهیم	۱۸۸
۴- یوسف	۱۸۹
۵- موسی	۱۹۰
۶- طالوت و داوود و سلیمان سر سلسله‌های ملوک بنی‌اسرائیل	۱۹۲
۷- بعد از سلیمان	۱۹۵
۸- حضرت عیسی	۱۹۶
۹- محمد مصطفی، خاتم‌الانبیاء(ص)	۱۹۹
آیات و احکام اجتماعی و اداری قرآن	۲۰۲
دریافت مسلمانان و حاملین قرآن از پادشاهی خودشان	۲۰۶
ضمانت اجرا برای حاکمیت شورا	۲۰۹
مخاطب و مسئول اجرای آیات و احکام اجتماعی	۲۱۲

۱۰ _____ مجموعه آثار (۱۷)، بعثت (۲)

یک نمونه کوچک از حکومت ایمان ۲۱۵
بالاخره پادشاهی زمین و زمان از آن کیست؟ ۲۲۱

بعثت و فضل خدا

آغاز مطلب ۲۲۹
فضل آخرتی دیگر (غفران و بخشش) ۲۴۶
مشتقات دیگر، برتری و اضافات نسبی ۲۴۶
خلاصه‌ی انواع و موارد اعطا و استفاده فضل خدا ۲۵۲
دعا ۲۵۶
مکانیسم قضیه‌ی فضل و دعا ۲۶۴

آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء

پیش‌گفتار انجمن اسلامی مهندسين ۲۶۷
تبریک مبعث و پیش‌گفتار صحبت ۲۷۱
طرح مسئله ۲۷۲
بررسی مسئله در انجمن ۲۷۵
منشأ طرز تفکر «دین برای دنیا» ۲۷۷
تاریخ باستانی قدرت و حکومت ۲۸۱
پادشاهان و داوران بنی‌اسرائیل ۲۸۳
دین و سیاست در نزد زرتشتیان ۲۸۸
حکومت از دیدگاه مسیحیت ۲۸۹
عمل پیغمبران در عالم انسان‌ها ۲۹۳
ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت ۲۹۶
بررسی و پرسش مستقیم از پیام‌ها و کتاب‌های انبیاء ۳۰۱
طرح مسئله قیامت و ترتیب توجه قرآن به آخرت ۳۰۲
دومین مأموریت ۳۰۸
منظور از نزول قرآن ۳۱۳
احکام و دستورهای فردی و اجتماعی در قرآن و اسلام ۳۱۴
احکام و حدود و تعزیرات در قرآن و ادیان توحیدی ۳۱۵
نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا ۳۲۵
معادله یک طرفه ۳۲۷

۱۱	فهرست تفصیلی مطالب
۳۲۹	رابطه‌ی آخرت با خدا
۳۳۰	مسئله حکومت و اداره امت یا ادغام دین و سیاست
۳۳۴	رابطه ایمانی و آخرتی اقتصاد دنیایی از دیدگاه منقّدین
۳۳۹	هدف دین، آخرت و خدا
۳۳۹	۱- تبدیل توحید به شرک
۳۴۰	۲- انصراف از دین و سلب امید و ایمان
۳۴۱	۳- تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت
۳۴۳	۴- کالای شیطان یا دین خدا!
۳۴۴	۵- «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین»
۳۴۶	۶- پیامبران، خبردهندگان قیامت و آخرت
۳۴۸	۷- زیان طرز تفکر «دین برای دنیا»
۳۵۵	نقد و بررسی عده‌ای از صاحب‌نظران
۳۵۷	آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری
۳۶۱	آیت‌الله سیدمحمدجواد موسوی غروی
۳۸۹	دکتر عبدالکریم سروش
۴۰۵	حسن یوسفی اشکوری
۴۲۱	مهندس مصطفی کتیرایی
۴۲۵	سعید غفارزاده
۴۳۱	دکتر ضیاء رفیعیان
۴۴۵	محمد بسته‌نگار
۴۵۱	مهندس محمد توسلی
۴۶۳	و پاسخ مهندس مهدی بازرگان
۴۷۹	بیانات آقای دکتر صدر

بعثت و نبوت

۴۸۳	آغاز مطلب
۴۸۷	فضلی فراگیر
۴۸۸	منحرف شدگان و محرومان از بعثت
۴۹۰	انحصار بعثت و اختصاص نبوت به خدا
۴۹۳	استفاده و استنباط از انحصاری بودن بعثت

بعث و آزادی

۵۰۱.....	آغاز مطلب.....
۵۰۲.....	مفهوم آزادی.....
۵۰۳.....	بخش اول- آزادی در ایمان، اسلام و اندیشه.....
۵۰۶.....	مراحل ابلاغ.....
۵۱۵.....	آزادی و ایمان.....
۵۱۸.....	ویژگی سوره حمد.....
۵۲۲.....	بخش دوم- آزادی در عمل و احکام و عبادات.....
۵۲۵.....	بخش سوم- دموکراسی در اسلام.....
۵۲۸.....	ریشه‌های نهضت عاشورا.....

به نام خدا

پیش‌گفتار

به یاری خدا هفدهمین مجموعه از آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان با نام «بعثت ۲» آماده شده است. در این مجموعه متن تدوین شده و تفصیل یافته‌ی ۹ سخنرانی که در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين (در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۳) ایراد شده است به علاقه‌مندان مباحث دینی و تحلیل‌های اجتماعی تقدیم می‌گردد.

مؤلف فقید، مهندس بازرگان اولین سخنرانی درباره‌ی بعثت را با عنوان «خداپرستی و افکار روز» در تاریخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۷ در مسجد هدایت ارائه کرد و آخرین سخنرانی ایشان با عنوان «بعثت و آزادی» در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۰ در محل انجمن اسلامی مهندسين انجام شد. از این سخنرانی‌ها - که عناوین ۲۷ مورد از آنها تعیین و فهرست شده‌اند - فقط سخنرانی‌های جشن بعثت در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ در زندان‌های قصر و برازجان و در میان هم‌بندان سیاسی آن دوران صورت گرفته و بقیه‌ی سخنرانی‌ها در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين صورت گرفته است.

در دومین مجموعه‌ی آثار که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ چاپ و توسط انتشارات قلم منتشر گردید، ۱۰ اثر کوچک و بزرگ که طی سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۶ و ۱۳۴۸ به صورت سخنرانی ارائه شده بود، قرار داشت. در مقدمه‌ی آن مجموعه پیش‌بینی شده بود که سه جلد از مجموعه آثار به سخنرانی‌های جشن مبعث و آیه مبارکه‌ی بعثت^۱ اختصاص یابد. اما سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۴۷ با عنوان «مسجد و اجتماع» با توجه به محتوا در «مجموعه آثار ۱۱» قرار گرفت. از مؤلف فقید برای سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ درباره‌ی بعثت پیامبر اکرم (ص) هیچ‌گونه اثر مکتوب و یا

نوار سخنرانی به دست نیامده است. سخنرانی ایشان در جشن مبعث ۱۳۵۷/۴/۱۲ نیز - که با عنوان «دنيا به کجا می رود» طرح شده بود- درباره‌ی آیه مبارکه‌ی بعثت نیست و در این مجموعه قرار نمی گیرد. سوابق سخنرانی و دست نوشته‌های مربوط به سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۶۱ با نام «بعثت و تزکیه» و سال ۱۳۶۵ با نام «بعثت و معجزات» نیز متأسفانه از دسترس بنیاد خارج گردیده و تلاش برای دست یابی به آنها مؤثر واقع نشده است. همچنین متن تدوین شده و تفصیل یافته‌ی سخنرانی‌های جشن مبعث سال ۱۳۶۰ با نام «بعثت و راه‌های ایمان»، سال ۱۳۶۳ با نام «گمراهی آشکار»، و سال ۱۳۶۴ با نام «ناگفته‌های بعثت» از مقالاتی است که توسط شخص زنده‌یاد مهندس بازرگان در کنار دیگر مقالات کتاب‌های «بازیابی ارزش‌ها» جلد ۲ و جلد ۴ قرار گرفته است و ما به خود اجازه ندادیم که این مقالات را از پیکره‌ی کتاب‌های «بازیابی ارزش‌ها» جدا سازیم. سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۶۸ نیز که در تاریخ ۱۳۶۸/۱۲/۴ ایراد شده است، خود پایه و مبنای تدوین یک کتاب مستقل با نام «بعثت و آفات رسالت» قرار گرفته و توسط مؤلف فقید با عنوان جلد ششم کتاب «بازگشت به قرآن» تدوین گردیده است. بدین ترتیب تعداد مقالاتی که در نظر بود در دو مجلد دیگر از مجموعه آثار با نام «بعثت» تنظیم و منتشر شود به یک جلد کاهش یافت.

الهام بخش زنده‌یاد مهندس بازرگان در سخنرانی‌های جشن‌های مبعث، معمولاً چهار آیه اول سوره جمعه (۶۲) بوده و هر سال جزئی و حتی کلمه‌ای از آیه دوم این سوره، کلید فهم مطلبی مهم و موضوعی از پیام‌های اساسی وحی به پیامبر اسلام قرار گرفته و کتاب‌ها و یا جزواتی درباره‌ی آنها تألیف و تدوین شده است.

این مجموعه شامل ۹ اثر است؛ اثر اول با نام «بعثت و دولت» عنوان سخنرانی جشن مبعث در خرداد سال ۱۳۵۹ بوده است. در این اثر مؤلف فقید با توسل مجدد به آیات بعثت، از آنچه در این خصوص گفته نشده، نتایجی گرفته و با استناد به آیات دیگر قرآن، نشان داده است که مؤمنین متعلق به دوران‌های مختلف، برحسب شرایط زمان و مکان و امکانات و اختلافات، شخصاً باید عهده‌دار کارهای خود شوند و «خودجوشی» داشته باشند. به عقیده‌ی مهندس بازرگان، با توصیفی که قرآن از جامعه مؤمنین بیان می نماید، آنها باید خود نوع حکومت و شیوه مدیریت آن را تعیین نمایند. در ادامه‌ی مطلب، نظام اسلامی و مثلث اجتماعی- اداری آن مورد بحث و تحلیل قرار گرفته و نظام خدامرکزی و نظام خداسویبی، معرفی و تبیین شده و با نظام‌های

دیگر مقایسه و تحلیل گردیده است.

دومین اثر «بعثت و حکمت» عنوان سخنرانی مؤلف فقید در اردیبهشت ۱۳۶۲ بوده است. در این اثر، بحث همچنان درباره‌ی آیه دوم سوره جمعه (۶۲)، اما بیشتر معطوف به قسمت آخر آیه و برنامه‌ی چهار ماده‌ای: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ»، «وَيُزَكِّيهِمْ»، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» است. در این اثر، نخست عبارت «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» مورد تأمل و بررسی قرار گرفته است آنگاه با توجه به آیه اول سوره‌ی جمعه (۶۲) که خداوند را با چهار صفت «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» معرفی می‌فرماید، جایگاه کلمات «حکیم» و «...» در این آیات و آیات دیگر قرآن مورد مذاقه قرار گرفته و تحلیل شده است.

«بعثت و ابراهیم» عنوان سومین اثر مندرج در این مجموعه است که در جشن مبعث فروردین ۱۳۶۶ به صورت سخنرانی ارائه شده است. آن طور که از دست‌نوشته‌ی طرح اولیه و خلاصه سخنرانی و یادداشت‌های مربوط به آن برمی‌آید، اینها مقدمات اولیه برای تألیف یک کتاب در این زمینه بوده است. در این اثر ابراهیم (ع) به عنوان پیغمبری ذریه‌پرور، آینده‌نگر و آینده‌ساز معرفی و شناسایی شده و سیر تحول شرک و رسالت انبیاء مورد تبیین و تحلیل قرار گرفته است.

«بعثت و مردم» چهارمین اثر این مجموعه است و با توجه به آیه دوم سوره جمعه، در سخنرانی جشن مبعث اسفند سال ۱۳۶۶، بحث و بررسی روی کلمه «فِي الْأُمِّيِّينَ» صورت گرفته است. در این اثر منظور از «الْأُمِّيِّينَ» بیان شده و عنایت خاص خدا نسبت به «مردم» تحلیل گردیده است.

پنجمین اثر مندرج در این مجموعه «پادشاهی خدا» نام دارد که در جشن مبعث اسفند سال ۱۳۶۷ به صورت سخنرانی ارائه شده و سپس توسط مؤلف فقید تدوین و تفصیل یافته و در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است. در این اثر بحث و تحقیق در مورد پادشاهی خداست؛ بر این نکته تأکید می‌شود که چون «مبداء و محور و مقصد قرآن چیزی جز خدا نیست»، قرآن «خدانامه» است. همچنین تصریح می‌شود که چون «آیات فراوانی از قرآن مبارزه با پادشاهان و خلع منصب و مقام یا نفی قدرت و حاکمیت بر مردم و لغو صفات و عناوین انتسابی به آنان را می‌نماید»، در وجه سلبی و پیام منفی آن، «ضد شاه» نامیده است. البته به عقیده‌ی مهندس بازرگان این ضدیت به صورت امتناع و انکار، و نه

ستیزه‌جویی و جنگ است. در این اثر «ارباب‌گیری و شاه‌پرستی» به‌مثابه‌ی «نیاز اجتماعات قدیمی» مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است. سپس آیات پادشاهی خدا در قرآن به‌صورت جدول و برحسب سال‌های رسالت تنظیم و ارائه شده است. «پادشاهی انسان از دید قرآن»، «سیر تحول پادشاهی پیغمبران و حکومت امت‌های آنان» از آدم تا خاتم‌الانبیاء (ص) بررسی و تحلیل شده و در نهایت این سؤال مطرح گردیده است که: «بالاخره، پادشاهی زمین و زمان از آن کیست؟ از آن خدا؟ یا ملوک و زمام‌داران دنیا یا خود ما؟». نگارنده (مهندس بازرگان) می‌کوشد به این پرسش، پاسخ گوید.

«بعثت و فضل خدا»، ششمین اثر در این مجموعه و عنوان سخنرانی مؤلف فقید در جشن مبعث بهمن‌ماه سال ۱۳۶۹ است. در این اثر - که فقط دست‌نوشته‌ی طرح سخنرانی آن در اختیار بنیاد قرار دارد - بحث و بررسی در مورد کلمه «فضل» در آیه چهارم سوره جمعه - و آیات دیگری با همین مضمون در سوره‌های دیگر - صورت گرفته و مفهوم و منظور از فضل خدا تبیین شده است. در این اثر مفاهیمی چون فضل خدا در آخرت و در این جهان، فضل و مقام دریافتی از ناحیه پیغمبر اکرم و سایر انبیاء، منشاء بشری یا مشیت و مسألت انسان که محرک مشیت خداوندی است و انسانی که مشمول فضل الهی قرار می‌گیرد، توسط مهندس بازرگان تحلیل شده است. در ادامه‌ی مطلب انواع و موارد اعطا و استفاده از فضل خدا در پنج دسته خلاصه و بیان گردیده و فضلی که از راه دعا به‌دست می‌آید، به‌عنوان جزئی از اهداف بعثت و اساس عبادت، تحلیل شده است.

هفتمین اثر «آخرت و خدا، هدف رسالت انبیاء» نام دارد که عنوان اصلاح‌شده‌ی سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در تاریخ اول بهمن سال ۱۳۷۱ است. سخنرانی مذکور که عنوان «آخرت و خدا، تنها برنامه بعثت انبیاء» را داشت با واکنش‌های متفاوت و نظرات انتقادی مواجه گردید. از این‌رو، بحث مزبور توسط مؤلف فقید تدوین شد و توسط انجمن برای ۲۸ تن از صاحب‌نظران ارسال گردید. در سمیناری که طی هشت جلسه از ۱۳۷۲/۷/۲۱ لغایت ۱۳۷۲/۱۰/۲ برگزار شد، ۱۵ نفر از مدعوین دیدگاه‌های خود را بیان کردند. در جلسه‌ی آخر، مؤلف فقید ضمن ارائه‌ی توضیحات لازم، به نظرات ابراز شده پاسخ دادند و بر اصول نظرات پیشین تأکید کردند. در نهایت با توجه به نظرات ابراز شده

در سمینار، متن مکتوب سخنرانی توسط مهندس بازرگان مجدداً تنظیم شد و با اصلاح عنوان به «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، در اختیار انجمن قرار گرفت. متن جدید - که در پیام و محتوای اصلی آن تغییر مهمی به وجود نیامده بود - در گروه کاری انجمن مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت همراه با تعدادی از اظهارنظرهای موافق و مخالف تجمیع شد و پس از ویرایش و آماده‌سازی در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، در سال ۱۳۷۷ توسط مؤسسه خدمات فرهنگی رسا منتشر گردید.

مهندس بازرگان در سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۶۴ که با عنوان «ناگفته‌های مبعث» طرح بحث کردند، اعلام داشتند: «در چارچوب آیه بعثت یا رسالت پیامبر اکرم - که تلاوت آیات، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت است - حکومت یا مدیریت جامعه منظور نگردیده است.» و با توجه به این باور، در سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۷۱ عنوان کردند که: «جا دارد با مراجعه به خود قرآن و مخصوصاً به آیات بعثت و رسالت انبیاء که ارتباط مستقیم با مسئله دارد، عمل پیامبران و مأموریت الهی آنان را بررسی نمائیم که آیا ادیان الهی صرفاً برای تأمین و ترمیم و تعالی امور دنیایی انسان‌ها بوده است یا نظر به دنیا و آخرت، هر دو داشته‌اند و شامل و جواب‌گوی همه‌ی مسائل و مشکلات دنیا هستند؛ یا آنکه انبیاء صرفاً به خاطر «خدا و آخرت» ما فرستاده شده‌اند، و در این صورت ادیان الهی چه نظر یا اثری روی دنیای ما داشته و دارند؟».

زنده‌یاد مهندس بازرگان پس از طرح مسئله، منشاء طرز تفکر «دین برای دنیا» را به تفصیل بیان می‌کند. ایشان سپس «تاریخ باستانی قدرت و حکومت» را به تفکیک در پادشاهان و داوران بنی اسرائیل، دین و سیاست در نزد زرتشتیان و حکومت از دیدگاه مسیحیت را بررسی می‌نماید. از نظر مهندس بازرگان، عمل و رسالت پیامبران در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱- انقلاب عظیم فراگیر علیه خودمحموری انسان‌ها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان‌ها،

۲- اعلام دنیای آینده‌ی جاویدان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی.

ایشان سپس مسئله قیامت و توجه قرآن به آخرت را مورد تأمل قرار می‌دهد. به عقیده‌ی مهندس بازرگان، منظور از نزول قرآن انذار و بشارت در زمینه‌ی آخرت و ارائه‌ی راهی به سوی خالق یکتا است. ایشان وجود احکام و دستورهای فردی و

اجتماعی در قرآن و اسلام، و حدود و تعزیرات قرآن و ادیان توحیدی را برای بستن راه‌های نفوذ شیطان و دور شدن انسان از خدا و سعادت عقبی می‌داند.

«نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا»، «رابطه آخرت با خدا» و «مسئله حکومت و اداره‌ی امت یا ادغام دین و سیاست» موضوعات دیگری است که در این اثر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. ایشان «هدف از دین» را «آخرت و خدا» دانسته و «رسالت انبیاء» را از «سیاست و اداره‌ی دنیا» تفکیک می‌کند و این مباحث را توضیح می‌دهد. در ادامه‌ی مطلب، زیان‌ها و آفات و انحرافات حاصل از شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» تبیین می‌گردد. همچنین این نظر که «هدف از بعثت و رسالت انبیاء سلامت و سعادت زندگی انسان‌ها و اداره صحیح دنیا یا توأم با آخرت است»، در هفت بند تحلیل و بررسی می‌شود.

در انتهای این اثر، دیدگاه‌ها و انتقادات ۹ نفر از صاحب‌نظران و نیز پاسخ‌نهایی و کلی‌مهندس‌بازرگان به نقدهای مطرح شده، درج گردیده است..

هشتمین اثر مندرج در این مجموعه، «بعثت و نبوت» نام دارد که در جشن مبعث دی‌ماه سال ۱۳۷۲ به صورت سخنرانی ارائه شد. در این سخنرانی با استفاده از آیه شریفه بعثت، «هُوَ الْاَلَدَى» مورد تأکید و تأمل قرار گرفته و «اختصاص دادن انحصاری بعثت پیامبر به خدا» نتیجه‌گیری و تشریح شده است. سپس با استفاده و استنباط از انحصاری بودن بعثت، نتایج زیر تشریح می‌شود:

- ۱- هرگونه ادعا و عمل رسالت و نبوت در زمان حیات رسول خدا و یا بعد از آن نه تنها باطل و مردود، بلکه معصیت و طغیان است.
- ۲- هرگونه تجدیدنظر و تصحیح دین یا تکمیل آن و تطبیق دادن احکام با شرایط و مصالح زمان و مکان، خارج از آنچه در اصل و اساس دین و از ناحیه خدا آمده است، غیرقابل قبول بوده، تحریف و تخریب دین محسوب می‌شود.

۳- اصل بعثت، یا از خدا بودن قرآن و نبوت، باید پایه دیانت و خداپرستی و قیامت گرفته شود.

«بعثت و آزادی» عنوان نهمین اثر مندرج در این مجموعه و آخرین سخنرانی فقید سعید مهندس‌بازرگان درباره‌ی «بعثت» است که در جشن مبعث مورخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۰ انجمن اسلامی مهندسین - بیست روز قبل از وفات ایشان - صورت گرفته است.

در این سخنرانی ابتدا مفهوم آزادی برای انسان از سه زاویه (آزادی انسان در برابر خودش، آزادی در برابر انسان‌های دیگر، و آزادی در برابر خدا) مدنظر قرار گرفته و موضوع سخن (آزادی در برابر خدا) تبیین شده است. سپس مطالب مربوط به این آزادی در سه بخش:

۱- آزادی در ایمان، اسلام و اندیشه؛

۲- آزادی در عمل و احکام و عبادات؛

۳- آزادی در برابر حکومت، یعنی دموکراسی در اسلام،

تشریح شده است. موضوع مورد بحث (آزادی برای انسان) با توجه به بعثت پیامبر و برنامه‌ی چهار ماده‌ای ایشان در آیه بعثت، نحوه‌ی پیام‌رسانی و ابلاغ پیغمبر و انداز به مردم، و نیز آزاد بودن مردم در پذیرش پیام وحی و سپس عمل به آن - بدون هیچ اجبار و الزام و اکراه - با استناد به آیات متعددی از قرآن مجید، بررسی و تبیین شده است.

در این مجموعه، ترجمه‌ی آیاتی از کلام الله مجید که در متن قرار دارند از مؤلف فقید است ولی آیاتی که مؤلف آنها را ترجمه نکرده است، ترجمه‌ی آنها با استفاده از ترجمه آیات «قرآن مبین» برادر ارجمند آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی در زیرنویس همان صفحات ارائه شده است. اگر تمام آیه و یا بخش انتهایی آن در متن آمده باشد، به نقطه (.) ختم شده و ترجمه نیز با نقطه آخر مشخص گردیده است لیکن در حالاتی که بخشی از آیه منظور و هدف مؤلف بوده، آیه در متن دارای نقطه‌ی پایان نیست و بنا به مورد در زیرنویس ترجمه با علامت ... آغاز و یا ختم شده است.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، امیدوار است انتشار این مجموعه آثار، دریچه و امکانی جدید برای علاقه‌مندان به مباحث دینی و پژوهشگران مفاهیم قرآنی و نیز کنشگران اجتماعی فراهم آورد، و به‌مثابه‌ی منبعی مفید و قابل تأمل، همچون سایر آثار فکری آن شادروان، به عنوان باقیات صالحات از او مورد توجه و نقد علمی قرار گرفته، راه‌گشای تدبیر بیشتر در فرهنگ قرآنی واقع شود.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

بعثت و دولت

به یاد بود
آغاز قرن پانزدهم هجرت نبوی
محرم الحرام ۱۴۰۱ هجری قمری و
هزاره‌ی تدوین نهج البلاغه

بعثت و دولت*

»

۱.

در این آیه خداوند بر مؤمنین منت می‌گذارد، منت رحمت، هدایت و امید. انجمن اسلامی مهندسین نیز که بعد از ۸ سال تعطیل، توفیق انعقاد چنین جشن و مجلس و دیدار با همکاران و هموطنان را پیدا کرده و به افتخار سلام و تبریک مبعث رسیده است، آن را رحمت و منتی از جانب پروردگار سبحان می‌داند.

اجابت درخواست ابراهیم(ع)

آیه‌ای که در صدر کلام شنیدید- و در سال سوم هجرت نازل شده است- بیان جوابی است که خداوند به درخواست حضرت ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع) داده است. پس از بنای خانه کعبه و به دنبال آزمایش‌های رضایت‌مندان‌ای که خدا از ابراهیم کرده و به او وعده‌ی پیشوایی مردم جهان را داده است، پدر و فرزند برای ساکنان مکه امنیت و برکت طلب می‌کنند؛ آرزو می‌نمایند که آن دو و فرزندان و فرزندان آینده‌شان همگی تسلیم‌شدگان به خدا و توبه‌یافتگان و راه‌شناسان در زندگی دنیا باشند

* تدوین و تفصیل سخنرانی عید مبعث، جشن انجمن اسلامی مهندسین، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۹/۳/۲۱.
متن حاضر با استفاده از چاپ اول این اثر که در دی ماه ۱۳۵۹، به سرمایه شرکت سهامی انتشار و در قطع جیبی منتشر شده است، با مختصری ویرایش تقدیم می‌شود (ب.ف.ب).
۱. آل‌عمران(۳) / ۱۶۴: خداوند مسلماً از اینکه در میان مؤمنین و از خود آنها پیغمبری برانگیخت، منت بر مؤمنین گذاشت؛ رسولی که آیات را بر آنها بخواند، اصلاح و پاکیزه‌شان کند و (بالاخره) کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بودند.

و بالاخره تقاضای اصلی را به این شرح عرضه می‌نمایند:

»

۱.

غیر از آیه فوق همین معنی و یادآوری منت یا نعمت و قدرت الهی با مضمون‌های کم و بیش مشابه در دو جای دیگر قرآن آمده است. جلوتر و قدیمی‌تر از همه، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ در سوره بقره (۲) در سال هشتم بعثت می‌باشد:

»

۲.

و بار دیگر شش سال بعد از آن، آیه ۲ در سوره جمعه (۶۲)؛ آیه معروف تکراری همه‌ساله‌ی ما:

»

۳.

نکته‌ی جالب این است که در هر سه مورد، برنامه‌ی رسالت پیغمبر را به یک نحو ولی با مختصر اختلاف آشکار نسبت به ترتیب درخواستی حضرت ابراهیم (ع)، بیان می‌فرماید.^۴

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا در میان آنها و از خود آنها پیغمبری را برانگیز تا آیات و نشانه‌های تو را بر آنها بخواند، کتاب و حکمت‌شان بیاموزد و تزکیه‌شان کند؛ همانا که تنها تو مقتدر صاحب عزت و حکیم هستی (این آیه بعد از آیات دیگر و در سال پنجم هجرت به اطلاع حضرت رسیده است).

۲. بقره (۲) / ۱۵۰ و ۱۵۱: ... از ایشان مترسید؛ از من بترسید تا نعمت خویش بر شما تمام کنم، باشد که هدایت شوید.

همچنان که پیامبری از خود شما را بر شما فرستادیم تا آیات ما را برایتان بخواند و شما را پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت آموزد و آنچه را که نمی‌دانستید به شما یاد دهد.

۳. جمعه (۶۲) / ۲: اوست خدایی که در میان مردم امی (بی‌سواد) پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت‌شان بیاموزد؛ اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

۴. در جای دیگری از قرآن که مربوط به مهاجرت ابراهیم (ع) به سرزمین لم یزرع مکه است، (ابراهیم) (۱۴) / آیات ۳۷ تا ۴۲، حضرت ابراهیم (ع) در ضمن درخواست‌ها و دعا در حق ذریه‌اش، علاوه بر برخورداری از ثمرات زندگی، توجه دل‌ها و محبت مردم را می‌خواهد:

»

حضرت ابراهیم «یزگیهم» را که تزکیه و تربیت و اصلاح اخلاقی است آخر سر آورده است در حالی که خداوند در برنامه‌ی پیغمبر تربیت را قبل از تعلیم کتاب و حکمت و بعد از مرحله‌ی معرفت و ایمان قرار داده است.^۱

کتاب و حکمت که از طرف حضرت رسول (ص) بر مردم تعلیم داده می‌شود، منظور از کتاب - به قول مرحوم طالقانی - سرنوشت بشر است و آنچه مقلدّر و در جهان بینی الهی است؛ غرض از حکمت نیز می‌تواند دستورالعمل‌ها و احکام اخلاقی و اجتماعی زندگی باشد.^۲

آیه بعثت، الهام بخش سخنرانی‌های انجمن

از آیات فوق جامع‌تر و تفصیلی‌تر همان است که در ابتدای سوره جمعه (۶۲) آمده و چهار آیه ۱ تا ۴ الهام‌دهنده‌ی ما در سخنرانی‌های جشن‌های مبعث بوده، هر سال جزئی و حتی کلمه‌ای از آن آیه، کلید فهم مطلبی مهم و موضوعی از موضوعات اساسی اسلام می‌گشته و کتاب‌ها یا جزواتی در هر زمینه منتشر می‌شده است. از آن جمله «انسان و خدا»^۳ یا مقامی که به انسان و انسانیت داده شده است؛ «خودجوشی»^۴ که مأخوذ از بعثت و تکیه‌ای است که روی «منهم» شده است؛ تعلیم و تربیت اسلام و تکیه‌ای که روی تقوا به استناد «و یزگیهم» به عمل آمده است.

در سال ۱۳۴۳ بحث روی ایدئولوژی و سیستم حکومتی و نظام اجتماعی اسلام شد و کتاب «بعثت و ایدئولوژی»^۵ به این منظور منتشر گردید که نشان داده شود

→ (ابراهیم) (۱۴) / ۳۷: ای پروردگار ما، هر چه را پنهان می‌داریم یا آشکار می‌سازیم تو بدان آگاهی و بر خدا هیچ چیز در زمین و آسمان پوشیده نیست).

۱. معلوم می‌شود دستور خدا و برنامه نبی اکرم نیز - علی‌رغم ایرادی که به دولت موقت می‌گرفتند و می‌گیرند - تدریجی و مرحله‌ای یا به اصطلاح، گام به گام بوده است! و ضمناً پیغمبر و خدا هم اصلاح طلب و رفرمیست بوده‌اند!

۲. در سوره اسراء (۱۷) در آیات ۲۳ تا ۴۱، یک سلسله دستورها و شعارهای اعتقادی، خانوادگی، اخلاقی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، فکری و روانی آمده است و به مجموعه، عنوان کلی حکمت داده شده است: اسراء (۱۷) / ۳۹:

این حکمتی است که پروردگار تو به تو وحی کرده است...

۳. این اثر یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که با نام «بعثت (۱)» توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۴. این اثر نیز از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) به نام «بعثت (۱)» است (ب.ف.ب).

۵. این اثر نیز از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) به نام «بعثت (۱)» است (ب.ف.ب).

چگونه می‌توان از قرآن و سنت جواب مسائل اجتماعی و سیاسی و آنچه را که احزاب به عنوان ایدئولوژی عرضه می‌نمایند، استخراج و ارائه نمود. در آن سال به اتفاق عده‌ای از دوستان نهضت آزادی ایران در زندان بودیم؛ سؤال و بحثی که مطرح شده بود، یادآور حالت کسی یا کسانی بود که گفتند:

«به ده راهش نمی‌دادند، سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت.»

ما و عده‌ی زیادی از مبارزین ملی و چپی را به زندان انداخته بودند که چرا صحبت از قانون و سیاست و حکومت کرده‌ایم و می‌بایستی تا ابد محروم از فعالیت سیاسی و برکنار از حکومت و دولت باشیم.

این نوع مباحث نه تنها ممنوع و خطرناک بود، بلکه تازگی داشت؛ یعنی تعداد اندکی از نویسندگان و علما، پیش از آن یا در سال‌های نزدیک بعد از آن، ایدئولوژی یا فلسفه سیاسی و مسائل حکومتی و اجتماعی را مطرح می‌کردند. آقای قلم‌داران که کتاب «حکومت در اسلام» را در قم نوشته بود یا علامه نوری که تز دکترای خود را «حکومت اسلامی» قرار داده بودند و مخصوصاً مرحوم نائینی، مرجع بزرگ تقلید که در انقلاب مشروطیت کتاب بسیار ارزنده «
تدوین کرده بود، از نوادر و مستثنیات به شمار می‌رفتند.

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، برای تشکیل سمیناری از عده‌ای از علما و روشنفکران مسلمان دعوت به عمل آمد تا درباره‌ی جانشین ایشان و اساس روحانیت و زعامت تفکر و اتخاذ نظر نمایند. مجموع مقالات و نظریات طرح شده در آن مجتمع به صورت کتابی در آمد به نام «بحثی راجع به مرجعیت و روحانیت»، این کتاب از طرف بعضی از آقایان قم تقبیح گردید ولی بعداً مقبولیت وسیع یافت.

حتی در مجله بین‌المللی «Studia Islamica» که به صورت علمی و ادبی سطح بالا «مطالعات اسلامی» می‌نماید، مقاله‌ای به قلم یکی از محققین انگلیسی درج گردید که به این کتاب اختصاص یافته و پس از ذکر مقدماتی راجع به آنچه زمامداران و دانشمندان تسنن در زمینه حکومت و اداره امت کرده یا گفته‌اند، ارج خاصی به مقالات کتاب داده و اعلام کرده بود که برای اولین بار است که در دنیای تشیع مسئله‌ی حکومت و زعامت مطرح می‌شود.

منظور آنکه از برکت جشن‌های مبعث، با الهام از آیه بعثت و آیات دیگر و از آثار ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در سال‌های خیلی جلوتر از آغاز پیروزی انقلاب اخیر، در انجمن‌های اسلامی مهندسین و دانشجویان و محافل مسلمان مبارز آن زمان، مسئله‌ی حکومت و دولت اسلامی با یک دید اعتقادی و تحقیقاتی، دور از اغراض سیاسی و مصادیق زنده روز، مورد بررسی و ارائه و اجرا قرار می‌گرفت.

حکومت اسلامی در ایدئولوژی الهی چگونه حکومتی است؟

مطابق با سنت سال‌های گذشته، برای جواب به این سؤال از آیه بعثت - و البته از آیات دیگر قرآن و از سنت رسول اکرم و مولای متقیان - استمداد می‌شد و فرض بر این بود که حکومت یا امامت می‌تواند انعکاسی از بعثت و رسالت پیغمبر و از جهاتی قابل انطباق با آن باشد.

فرض فوق صحیح است، زیرا که در مورد حضرت ابراهیم (ع) سرسلسله‌ی انبیای صاحب کتاب و امت که پیروان او حاکم بر دنیای معاصر هستند، صریحاً فرمان «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱ از مقام ربوبیت صادر شده است و عمل حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) رهبری و زمام‌داری یا امامت و ولایت بوده است و در مکتب تشیع دین و سیاست از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند.

بر این مبنا و به اعتبار «فِي الْأُمِّيْنِ» و «مِنْهُمْ» استنباط کرده بودیم که:

- نظام حکومتی الهی یا اسلامی، یک نظام مردمی و خلقی یا حکومت مردم بر مردم است؛
- به دلیل «يَزْكِيهِمْ»، حکومت تقوا و مبتنی بر اخلاق و صلاحیت است؛
- به مصداق «^۲ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۳ که در آخر آیه آمده، حکومتی است ارشادی؛
- به حکم «لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ»^۴ و آیات و اشارات دیگر، حکومتی است آزاد و غیر اجباری و غیر تحمیلی؛
- به اتکای کلمه‌ی «بَعَثَ» توأم با «فِي الْأُمِّيْنِ» و «مِنْهُمْ» حکومتی است

۱. بقره (۲) / ۱۲۴: ... همانا که من ترا برای مردم امام (رهبر و پیشوا) قرار دادم...

۲. جمعه (۶۲) / ۲: ... کتاب و حکمتشان بیاموزد...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست...

خودجوش یا انتخابی؛

○ و با تَأَسَى به «شاورِ هُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ و «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۲، حکومتی است شورایی؛

○ و بالاخره به حکم «هُوَ الَّذِي» که در صدر آیه آمده است و نشئت و وحی از خدا می‌گیرد؛

○ و آیه ماقبل که «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۳ است و تصریح «الْمَلِكُ لِلَّهِ»^۴، یا «لِلْحُكْمِ الْأَلِيِّ»^۵ که مورد تأیید مولا علی (ع) است؛

اصول و اساس و قوانین بنیادی حکومت اسلامی نمی‌تواند از غیر خدا و از غیر طریق رسول و قرآن باشد، پس حکومتی است الهی.

یعنی به‌طور خلاصه، حکومتی است مردمی، ملی، ارشادی، آزاد، انتخابی، شورایی و الهی. ضمن آنکه حایز امتیازات حکومت‌های خلقی، لیبرال و دموکراتیک است، منطبق با هیچ یک از آنها نمی‌باشد و شعار «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» در باره آن صدق می‌کند:

○ مردمی ملی و دموکراتیک است؛ یعنی غیر اشرافی (آریستوکراسی) و بدون امتیازات گروهی است؛ ولی نه به‌معنای تضاد طبقات و حاکمیت مطلق دسته‌ی خاص یا محو حقوق افراد ملت.

○ ارشادی است یعنی غیر دیکتاتوری و غیر فاشیستی است، ولی نه به معنای بی‌مسئولیتی و آنارشسیسم.

○ آزاد و لیبرال است، یعنی بدون تحمیل عقیده و رأی، ولی نه به‌معنای بی‌بند و باری و سلب آزادی و حقوق از دیگران.

○ انتخابی است (مادام که نصّ وجود نداشته باشد)، یعنی غیر میراثی و غیر تحمیلی است، ولی نه بدون قید و شرط تقوا و صلاحیت.

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... در کارها با ایشان مشورت کن...

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... کارشان برپایه مشورت با یکدیگر است...

۳. جمعه (۶۲) / ۱: خدا را تسبیح می‌گویند، هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، آن فرمانروای پاک از عیب‌ها، آن پیروزمند حکیم را.

۴. از شعارهای خوارج.

۵. از شعارهای خوارج.

○ الهی است؛ یعنی در ایدئولوژی و اصول قوانین از مشیت و شریعت الهی تبعیت می‌نماید، نه از فلسفه‌ها و از آرای اکثریت بشری.

تجربه انقلاب اسلامی ایران

با چنان اعتقاد و استنباط، همراه گروه‌های ملی مبارز دیگر، در پی واژگونی نظام ناهق استبداد و برای آزادی و استقلال و اجرای اصول اسلام به راه افتاده بودیم. رشد اجتماعی مردم توأم با بیداری حاصله از گسترش فساد و شدت بیدادگری‌های دستگاه حاکم از یک طرف و جهش و جوششی که رهبری امام خمینی به وجود آورد از طرف دیگر، نهضت دیرینه‌ی مردم ایران به صورت انقلاب سریعی درآمد که در بهمن ۱۳۵۷ به عظیم‌ترین و عجیب‌ترین پیروزی نایل گردید. دیو استبداد متکی به استیلای خارجی سرنگون شد و دولت موقت جمهوری اسلامی برقرار گردید.

ملت ایران بعد از ۲۵۰۰ سال^۱ به طور معجزه‌آسا صاحب دولتی از خویش شد، دولتی اسلامی و جمهوری، بدون آنکه آمادگی و ورزیدگی آن را - چه به لحاظ نظام و سیستم و چه به لحاظ نفرات و تشکیلات - داشته باشد؛ پیروزی زودرس و دولت و ملتی ناپخته و ناساخته. چون نه شرقی بود و نه غربی و نه مانند دولت‌های اسماً اسلامی؛ و نیز الگویی هم نداشتیم که بر روال آن راه بیفتیم، می‌بایست همه چیز را بسازیم و بشناسیم. ضمن آنکه ابعاد و ادعاهای انقلاب‌مان چون شراره‌های آتشفشان هر دم گسترده‌تر و جهان‌گیرتر می‌گردید و به همان تناسب، اطلاعات و تجربیات و امکانات‌مان ضعیف‌تر. مملکت یک آزمایشگاه شد و ملت و دولت، هم خرگوش آزمایش و هم پژوهشگر آزمایش‌کننده و قاضی معرکه؛ چه سودایی پرخرج، چه اقدام خطرناک و چه تجربه‌ی وحشتناکی!

اگر پیروزی‌مان معجزه‌آسا بود، باقی ماندن‌مان هم تا به حال معجزه و حفظ‌خدایی است.

در این ۱۶ ماه که از پیروزی اولیه می‌گذرد، مراحل زیادی را گذرانده‌ایم که جای شکر بسیار دارد؛ از جهاتی موفقیت و مقاومت‌های درخشان داشته‌ایم و از جهاتی نیز شاهد نمونه‌های هولناک نابسامانی و هرج و مرج هستیم. از آن جمله است:

۱. البته با استثنا کردن دولت ملی مرحوم دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲؛ با این تفاوت که در آن موقع دولت از ما بود، ولی با نظام مشروطه سلطنتی و با پادشاهی که هوس گذشته را در سر داشت؛ ولی این بار هم حکومت و هم سیستم حکومت به عهده‌ی خودمان افتاده بود.

- ملوک الطوائفی رنگارنگ یا تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری؛
- خودسری و خودرایی یا روح ضد انضباط؛
- روحیه‌ی ضد دولت و ضد هرچه نظم و آثار گذشته است: فرمانده دژبانی که می‌گوید: «ضعف ارتش در عدم قاطعیت و بی‌انضباطی است»، خود، مصاحبه‌کننده و استنکاف‌کننده از فرمان ستاد ارتش می‌شود؛
- دستگاه تبلیغاتی رادیو و تلویزیون که با بودجه‌ی دولت اداره می‌شود، مخالف و مُبلِّغ شدید ضد دولت درمی‌آید؛
- دادگاه‌های انقلاب اصرار دارند به سراغ کارمندان شاغل و مسئول برونند و امر و نهی در وظایف دولت نمایند؛
- دادستان کل انقلاب در رسانه‌های گروهی از نافرمانی معاون خود و از ترمرد پاسداران و مستحفظین که ضابطین او هستند، درد دل می‌نماید؛
- در میاندوآب پاسداران انقلاب، دادستان انقلاب را بازداشت می‌نمایند، چون که در برابر فتوادل‌ها ملایمت نشان داده است؛
- در اصفهان دادگاه‌های انقلاب و سپاهیان و جوانان، علیه بازرس و فرستاده مخصوص امام خمینی که گزارش از بی‌عدالتی‌ها داده است، راه‌پیمایی می‌کنند و برایش شعار «اعدام باید گردد» می‌دهند؛
- مجلس بررسی قانون اساسی که با انتخابات دولت - و با اصرار دولت از امام - برگزیده شده‌اند، اولین حرف‌شان اعتراض و انکار طرح قانون اساسی است که دولت و شورای انقلاب به دستور و با تأیید امام خمینی جلوی‌شان گذارده‌اند؛
- در ادارات و کارخانجات شوراهای به اصطلاح اسلامی و غیرقانونی، مدیران و مالکین را بیرون می‌اندازند و برایشان مطرح نیست که آن اداره وظایفش را انجام دهد یا نه و آن کارخانه تولید و سودی داشته باشد یا نه؛
- دانشجویان ناآگاه مدعی خط امام، علیه کسانی که از طرف امام خمینی یا دولت منصوب امام دعوت به کار و زحمت شده و جز خدمت و حسن نیت، عملی نداشته‌اند، انواع اتهام‌ها و افشاگری‌ها را نثار می‌نمایند؛

○ جانشینان قوه‌ی مقننه در جزئی‌ترین کارهای اجرایی با دولت رقابت می‌نمایند و از قوه مجریه اعمال انقلابی و بی‌اعتنایی به مبانی قانونی مطالبه می‌شود؛

○ هر کس، از امام خمینی تا بچه دبستانی، دعوت به وحدت می‌نماید، ولی هیچ کس تحمل دیگری را نمی‌کند...

○ انقلاب در ذهن بعضی از جوانان و معرکه‌داران انقلاب به معنای واژگونی همه چیز و لجاجت و مخالفت با هر چه بوده و هست، تلقی می‌شود. تزلزل در همه‌ی ارکان حکومت وجود دارد. نه تنها دشمن بلکه هر بیگانه و بی‌طرف و حتی هر صاحب عنوان و با سابقه در مبارزه و خدمت‌گذاران انقلاب و بعد از انقلاب باید زیر و رو شوند! یک حالت «خودپیرانگری»، یک روش ضد عقل، ضد نظم، ضد تخصص، ضد سابقه و به طور خلاصه انکار مدیریت و اصول آن و انتقام و انهدام و اتهام، رواج پیدا کرده است ...

مسئله‌ای که مطرح می‌شود :

چرا چنین است؟

انقلاب ما چگونه انقلابی است و به کجا می‌رود؟

حکومت جمهوری اسلامی ما چگونه دولتی است و از چه عناصری تشکیل می‌شود؟

اصلاً در این نظام نه شرقی نه غربی، دولتی داریم؟

اصلاً در جمهوری اسلامی، نظامی وجود دارد؟ یا نظام و روش اسلام در امر

حکومت و اداره‌ی امت چیزی غیر از آن است که تا به حال فهمیده و خواسته‌ایم؟...

این خود مسئله و مشغولیتی است.

از جهتی «دولت» وجود دارد. البته نه آنجا که باید حاکمیت کند، بلکه آنجا که

باید خرج کند، پول و بودجه بدهد و خواسته‌ها را برآورد. در این زمینه، همه دولت

را می‌شناسند و همه‌ی دست‌ها و زبان‌ها به سوی آن دراز است؛ دستمزد و اضافه‌کار،

مسکن، خواربار، دارو و درمان، نجات معلولین و میراث شهیدان مبارزه، معالجه

معتادین، آب و برق و مدرسه‌ی مجانی ...

دولت باید کفیل همه کس و همه چیز باشد، اما هیچ کس مطیع او و مولد چیزی

نباشد.

بررسی مجدد و تفصیل بیشتر در باره نظام اسلامی

کافی نیست که علل وضع نابسامانی مشهود و اختلاف با آنچه را که مطلوب و مورد انتظار بود جستجو کنیم. این احتمال را هم بپذیریم که شاید تصور و توقع ما بیجا بوده؛ آن طور که هست درست است، غیر اسلامی باشد یا کاملاً اسلامی.

خوشبختانه بعد از یکی دو سال تعطیلی که در مجالس بحث و بررسی صحیح عقاید و افکار اسلامی، در اثر گرفتاری وظایف و حوادث و توسعه و تبدیل آنها به محافل و مباحث صرفاً مبارزاتی و انقلابی رخ داده است، جسته و گریخته فرصت‌ها و عنایت‌هایی برای جمع کردن حواس‌ها و فکر و کار جدی پیدا می‌شود، که باید زیادتر شود.

با قدری توجه و تأمل باید انصاف بدهیم که ملت ما در اثر شرایط خاص جغرافیایی و تاریخی خود و تأثیر و تزریق‌های ۲۵۰۰ سال استبداد، چون در خودگردانی و زندگی کردن دسته‌جمعی بسیار تازه کار می‌باشد و خودسری و خودرایی، تقریباً خوی ذاتی او شده است و حالا چون توسن سرکش از بند رسته، میدان آزاد برای جولان پیدا کرده است، چنین اوضاع و جریان‌ها را باید کاملاً طبیعی بگیریم و باز هم تحمل کنیم. یکی از موارد ضروری انقلاب فرهنگی اسلامی، همین دور ریختن خُلق و خوی دوران اسارت استبدادی و سرکش در برابر مدیریت و همکاری است. حقیقت این است که در گذشته، استبداد بیش از اسلام برجسم و جان ما تسلط و تأثیر داشته است و اگر شاه استبداد از کشور بیرون رانده شده است، روح و روال استبداد بر وجود ما و شاید بر کسانی که خود را به اسلام نزدیک‌تر می‌دانند پا برجا مانده است.

علاوه بر اینکه در این انقلاب چون تقریباً همه‌ی طبقات و افراد، مشارکت و کم‌وبیش فداکاری داشته‌اند، هر کس خود را یک پا صاحب کار و دلسوز مسئول می‌داند و دخالت می‌نماید. آنچه باید اضافه کنیم این است که غیر از عامل تاریخی - نژادی - اجتماعی فوق، نمونه‌های بی‌نظمی و خلاف که برشمردیم، منشأ و مبناهایی هم در اسلام، یعنی در قرآن و سنت و شریعت دارند؛ به اصطلاح عوام، «کرم از خود درخت است». خیلی از خودسری‌ها و خلاف‌ها و پراکنندگی‌ها معلوم نیست که با اشعار و اعتقاد و از روی حسن نیت نبوده باشد.

ملاحظه کنید وقتی قرآن تأکید می‌نماید که:

)

۱.

نمی‌شود از کسی باز خواست کرد که چرا به دستور دولت یا مقام بالاتر و حتی قانون و مقررات مصوب، در آنجا که شخصاً یقین و حتی آگاهی به صحت و حقانیت آن ندارد، عمل نکرده است؛ خصوصاً اگر خود را صاحب فتوا و رأی هم بداند؛ چیزی که نه تنها در حکومت استبدادی و فاشیستی و کمونیستی، بلکه در یک سیستم لیبرال دموکراتیک نیز قابل قبول نیست.

مگر حضرت امیر(ع) به مالک اشتر، والی اعزامی خود به مصر نمی‌نویسد:
 تو مسئول درگاه خدا در روز قیامت در تمام اعمال خود و حتی اجرای فرامین من هستی و مبادا بگویی «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ»!
 خدا بالاتر از هر کس و همه چیز است و هر اطاعت و انضباطی که در آن نافرمانی خدا باشد، ممنوع است:

۲.

)

این از بابت اجرا و انضباط؛ اما در زمینه‌ی کفالت امور مردم و حتی مدیریت و مسئولیت آنها نیز در قرآن و احادیث، اشارات زیادی از پیغمبر و امامان علیهم السلام داریم. دوتای از آنها، یکی «مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۳ است و دیگری «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۴.
 با چنین توضیح و تأکیدها چگونه می‌توان بر دخالت‌ها و داوطلبی‌های خودسرانه‌ی کارها که از طرف اشخاص و گروه‌ها و نهادها اعمال می‌شود، ایراد گرفت؟
 از همه بالاتر و عمومی‌تر، فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است. یقیناً خطاری را که آن عرب پابره‌نه از پای منبر به ابوبکر خلیفه اول کرد به یاد دارید. وقتی ابوبکر اعلام می‌کرد:

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: آنچه را که علم و اطلاع نداری، پیروی مکن؛ (زیرا که) گوش و چشم و دل (یا عقل) تماماً مسئول پیروی کردن (و عمل) تو هستند.

۲. حدیث نبوی: هیچ فرمانبری از مخلوق، با نافرمانی از خالق، مجاز نیست.

۳. حدیث نبوی: آن کس که شبانه روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

۴. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (یا نگهبانان و رهبران مردم) هستید و تماماً مسئول رعیت خود می‌باشید.

«ایهاالناس اگر در اعمال و رفتار من خطا و کجی دیدید، تذکره بدهید.»

عرب از جا برخاسته و ندا داد:

«ای خلیفه اگر کجی از تو ببینم با این شمشیر راستت خواهم کرد نه با حرف

و کلام!»

امر به معروف و نهی از منکر به هر فرد (یا گروه) مسلمان اجازه بلکه دستور می‌دهد خوبی‌ها را شایع و بدی‌ها را محو و باطل سازد.

اگر امر به معروف و نهی از منکر را در مفهوم وسیع کلمه به صورت عام و آزاد و بدون قید و شرط بگیریم، هر گونه اظهار نظر، انتقاد، ایراد، و حتی افشاگری، اتهام، فضولی، کارشکنی و به‌طور کلی هر اقدامی که در کشور اسلامی به نظر شخص، مفید برای معروف و مزاحم برای منکر بیاید، مجاز خواهد بود. روی این حساب، نباید به مداخله‌گران و کارشکنان مزاحم قوه اجرایی، اعتراض داشته باشیم. با یک تعبیر افراطی - همان‌طور که خوارج می‌کردند - لازمه «الْمُلْكُ لِلَّهِ» و «الْحُكْمُ لِلَّهِ» یا «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ این است که اصلاً نباید دولت و آمریت و حاکمیت یا دستوردهنده‌ای وجود داشته باشد.

توسل مجدد به آیات بعثت

حال که تجربه‌ی دوران انقلاب مسائل تازه‌ای را در برابرمان قرار داده و معلوم می‌شود که استنباط‌های گذشته، با توصیفی که از اصول حکومت اسلامی می‌کردیم، ناقص و نارس بوده است، به آیات بعثت برمی‌گردیم. نه تنها به آنچه در این باب گفته شده و آمده است، بلکه از آنچه هم گفته نشده است می‌توان نتایجی گرفت. گاهی اوقات سکوت بزرگان گویاتر از کلام‌شان است.

پس از آن، این نکته را نیز اجماًلاً ببینیم که آنچه در جریان بعد از پیروزی انقلاب در کشورمان عمل شده است، آیا با اصول و استنباط‌های مسلم گذشته انطباق داشته یا خلاف آنها صورت گرفته است؟

در زمینه‌ی موضوعات مسکوت مانده، مثلاً در آیه دوم سوره جمعه (۶۲) و در سه آیه دیگر بعثت، هیچ گفته نشده است که خدا از توده‌ی مردم رهبری را برمی‌انگیزد تا شکم‌های آنها را سیر و تن‌هایشان را گرم کند؛ از بی‌خانمانی و بیکاری نجات‌شان

۱. شعار خوارج در جنگ نهروان

داده، اراضی را میان‌شان تقسیم و دردهایشان را درمان نماید و یا منافقین را پاک‌سازی و دشمنان را تار و مار کند... حتی در این آیات و در هیچ جای دیگر قرآن و سنت، نوع و خصوصیات حکومت اسلامی مشخص نشده است. نه در فقه تسنن و نه در فقه تشیع، دستوری در این باره، آن طور که در باب و صوم و ارث و مکاسب، با تفصیل و دقت نوشته‌اند، وارد نشده است.

در این نگفتن‌ها عنایتی هست؛ عنایت به این‌که مؤمنین متعلق به دوران‌های مختلف، بر حسب شرایط زمان و مکان و امکانات و اختلافات، شخصاً عهده‌دار کارهای خود شوند یا «خود جوشی»^۱ داشته باشند.

۱- آنچه ابراهیم (ع) خواسته و خدا کرامت کرده، مبتنی بر یک چیز می‌شود: هدایت، راهنمایی، یا در اصطلاح صحیح‌تر، راهبری. پیغمبر، ما را متوجه به آیات خدا و پاک از آلودگی‌ها می‌نماید و به حقایق اصول و وظایف، تعلیم‌مان می‌دهد. فقط از گمراهی بیرون‌مان می‌آورد و ما را روانه‌ی زندگی و درگیری‌ها ساخته، بقیه‌ی کارها را به عهده‌ی خودمان می‌گذارد؛ همان‌طور که دفع دشمنان و مبارزه با فساد زمین را هم، خدا به عهده و به دست خود مردم قرار داده است آنجا که می‌فرماید:

»
۲
«

به موجب این آیات درد اصلی بشر جهالت است و درمانش هدایت - هدایتی که از طریق توجه به آیات، تربیت و تعلیم حاصل شود. توقع مردم از دولت‌ها و از رهبران و مصلحین، طبق تجربه‌ای که در دوران بعد از پیروزی انقلاب به خوبی دیدیم، خصوصاً در بازدید از شهرستان‌ها و تماس با مردم شاهد بودیم، همان‌هایی است که در بالا گفتیم و در برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های احزاب سوسیالیست و کمونیست نیز می‌آید. در حالی که در آیات بعثت حتی صحبت از برقراری عدالت و دفاع از مستضعفین نیز نمی‌شود. کلمه‌ی «بعثت» به معنای برانگیختگی است و در قیام و بیداری و رستاخیز و امثال آن در قرآن به کار برده

۱. «خودجوشی» عنوان اثری است از آثار مؤلف فقید، در دی‌ماه ۱۳۴۰، مندرج در مجموعه آثار (۲) که با نام «بعثت (۱)» توسط انتشارات قلم، در سال ۱۳۷۷ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. بقره (۲) / ۲۵۱: ... اگر چنین نبود که خداوند دستجاتی از مردم را به وسیله‌ی دستجات دیگر دفع می‌کرد، حتماً زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

شده است. مبعوث شدن از میان عامیان و نفوس مردم، خودجوشی جامعه است، تزکیه و خودسازی آن، پس از آن خودآموزی و بالاخره خود سازندگی. همچنین به هیچ وجه نمی گوید، رسولی برانگیختیم تا به گذشته‌های سیاه شما رسیدگی کرده، به کیفرتان برساند و بدها را از میان‌تان براندازد؛ بلکه صرفاً به آینده و به حال نظر دارد و نسبت به گذشته‌های همراه با جهالت و ضلالت (که مادر همه عیب‌ها معرفی شده است) امیدواری می‌دهد که علی‌رغم گذشته، مشمول رحمت خواهند شد.

۲- درس دومی که در این رهگذر از آیه بعثت می‌گیریم - و کاملاً خلاف آن را در انقلاب اسلامی دیدیم - پاک‌سازی از طریق خودپروری و خودسازی است. بعد از پیروزی انقلاب، اولین نغمه‌هایی که برخاست - بیشتر از ناحیه‌ی چپی‌ها - ایرادگیری به مأمورین تازه انتصاب شده و چهره‌ی کریه‌ساختن از آنها و خواستن تعویض و طردشان بود. به‌زودی موج حملات متوجه بعضی از رؤسا و مدیران کل منصوب‌شده‌ی جدید یا باقی‌مانده از سابق گردید که چون در برابر دستگاه سابق سرسپردگی و خدمت‌گزاری خاص داشته‌اند، باید اخراج گردند. دیری نگذشت که این طرز فکر، به سطوح پایین‌تر ادارات تنزل یافت و آن را به کلیه‌ی کارمندان و استادان و قضات و مدیرانی که در گذشته مشاغل مؤثر داشته‌اند و بنابراین مورد استفاده و پشتیبانی دستگاه طاغوت بوده‌اند، تعمیم دادند. خواست‌ها و اعتراض‌ها چه در داخل رؤسا و مدیران دولتی و چه در مؤسسات صنعتی و بازرگانی و کشاورزی، به تصفیه حساب‌های گذشته، کیفر عملیات انجام داده، تلافی معامله و درآمدهای به‌دست آورده و به‌طور کلی به انتقام‌جویی مبدل گشت. نامش را پاک‌سازی گذاشته و بسیاری از رهبران انقلاب و جوانان اسلامی، لقب قرآنی تزکیه به آن دادند. گفتند و می‌گویند که دستگاه‌ها باید از وجود ساواکی‌ها و سرکرده‌ها و سرسپرده‌ها و وابسته‌ها، حتی خانواده‌های آنان تصفیه شود! یک نوع تفرقه و عناد و انتقام!

اما تزکیه‌ی قرآن و انقلابی که خدا به‌دست پیغمبر خود در میان مردم مکه و جهان برانگیخت، به هیچ‌وجه طرد کردن و حذف و دشمنی و انتقام نبود، ولو بدها و ناپاک‌ها و نادان‌ها که قبلاً در گمراهی و دور افتادگی آشکار از خط‌خدایی بودند و آنها که بعداً ملحق می‌شوند. به عوض آنکه به تحیب و توبه و تزکیه و به‌طور کلی

به تغییر آنها پردازیم و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱ را تحقق بخشیم، لنین وار به طرد و تصفیه پرداختیم؛ انقلاب به انتقام گرایید و تزکیه تبدیل به تخلیه شد- تخلیه‌ی دستگاه‌های مدیره و مولد، از عناصر مطلع و متخصص. توصیه‌های قرآنی به مغفرت و احسان را فراموش کردند و این شعر سعدی که می‌گوید:

بنده حلقه به گوش آر نوازی برود

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

خیالبافی تلقی گردید. همچنین مقام والایی را که اسلام به آدمیزاد داده و خلعت «توبه» را به قامت او پوشانده است، نشناختیم. فرشتگان هم در روز اعلام خلقت انسانی مانند ما نگران گرایش آدمیزاد به فساد و کشتار بودند و تسبیح و تقدس خود را به رخ خدا می‌کشیدند، ولی جواب «أَنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ را از بارگاه کبریایی شنیدند.

۳- درست است که قرآن نوع حکومت و شیوه مدیریت را مشخص ننموده و کار را به عهده‌ی خلاق گذارده است، ولی در سوره‌ی شوری (۴۲) توصیفی از جامعه‌ی مؤمنین می‌بینیم که مقایسه‌ی آن با جامعه‌ی انقلابی خودمان مفید است:

»

۱. رعد(۱۳) / ۱۱: ... خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند...

۲. بقره(۲) / ۳۰: ... من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۱ «

در این آیات که فقط به کلمه‌ی شورای آن توجه شده، گاهی از شورا حربه‌ای ساخته‌اند برای انتقام از مسئولین گذشته و خواسته‌اند دست کسانی را که ریاست و مدیریت و مسئولیت و احیاناً مالکیت داشته یا دارند، کوتاه کرده، خود به جای آنها بنشینند و در نتیجه تزلزل و تعطیل به وجود آورده‌اند.

مطالب و شرایط دیگری وجود دارد که ملازم و مقدمه مشورت و معرف جامعه توحیدی می‌باشد، از آن جمله است:

- ایمان و توکل به خدا،
- تقوای اخلاقی،
- بخشش و گذشت به جای خشم و نفرت،
- در خط خدا و اهل نماز بودن (که بسیاری از گردانندگان شوراهای غصبی جدید، تارک الصلوه‌ها و ظاهر الصلاح‌ها هستند)،
- اهل انفاق بودن و پرداخت از آنچه دارند (نه اهل دریافت و «هَلْ مَنْ مَزِيدٌ»^۲ گفتن در مزد و اضافه کار)،

۱. شوری (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴: ... و آنچه نزد خداست بهتر و ماندگارتر می‌باشد برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگار خود توکل می‌نمایند.

و کسانی که از گناهان کبیره و فواحش دوری می‌جویند و چون خصمناک شدند می‌بخشند. و کسانی که (دعوت و دستور) پروردگارشان را پاسخ دادند و نماز به پاداشته و (اداره) امورشان (از طریق) مشورت فیما بین است و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

و کسانی که چون ستمی گرفتارشان نماید، به خودیاری و انتقام از ظالم می‌شتابند. (کیفیت این خودیاری چنین است که) پاداش یک بدی را یک بدی مانند آن می‌دهند، ولی اگر کسی گذشت کرد و اصلاح نمود، اجرا و باخداست؛ همانا که خدا، ظالم‌ها را دوست ندارد. و بر کسانی که مورد ستم قرار گرفته و برای انتقام‌گیری، خودیاری شوند، ایرادی نیست. ایراد بر آنهاست که به مردم ستم می‌نمایند و در دنیا طلب ناحق می‌نمایند؛ آنها گرفتار عذاب دردناکی خواهند شد.

و مسلماً کسانی که (در برابر حکم) بردباری و پایداری نشان دهند، (چنین خصلت) از کارهای بزرگ (و نشانه اراده‌های قوی) است.

هر کس را که خدا گمراه کند، از آن پس هیچ دوستی نخواهد داشت.

۲. ق (۵۰) / ۳۰: ... آیا بیش از این هم هست؟

○ تجاوزکار نبودن و بدی‌ها را به چند برابر تلافی نکردن و به کسان و نزدیکان محکومین تسری ندادن و تازه در باره تجاوزگر عفو کردن و در پی اصلاح‌اش برآمدن و پاداش از خدا خواستن،
○ و در صورتی که مستقیماً مورد ظلم قرار گرفتند- آن هم ظلم زنده و جاری، نه ظلم خاموش- ندای یاری دادن و معذک، اگرچه کار سنگین دشواری است، باز هم صبر و غفران به خرج دادن و انتقام نگرفتن.
آنگاه اعلام می‌شود:

○ کسانی که خدا گمراه‌شان کند (یعنی خلاف آنچه گفته شد بنمایند)، بعد از خدا یاور و پشتیبانی نخواهند داشت...

۴- از مشاهدات دیگر روحیه‌ی کم و بیش ضدملی و طرد ملیون در افکار بعضی از آقایان روحانیون و طبقات انقلابی است. چنین وانمود می‌شود که وطن‌دوستی به صورت علاقه‌مندی به ایران و ایرانی‌ها و به تاریخ و مفاخر خودمان، یا احساس مسئولیت در باره کشور و هموطنان، منافات با ایدئولوژی اسلامی و جهانی بودن آن دارد... و از این رهگذر چه جدایی‌ها و زیان‌ها که به وحدت و قوت انقلاب و مملکت وارد شده و می‌شود!

اگر وطن‌دوستی و علاقه‌مندی به شهر و دیار مسکونی و به قوم و ذریه، منافات با تسلیم به خدا و اخلاص و عشق به او داشت، حضرت ابراهیم (ع) چنین نمی‌کرد. در دعای ابراهیم (ع) همه جا دیدیم^۱، ابراهیم برای فرزندان و اعقاب خود و شهر آنها و برای امتی که تشکیل می‌دهند، دلسوزی می‌کند و درخواست می‌نماید و این دعا به اجابت خدا و بعثت خاتم‌الانبیاء منتهی می‌گردد. در منطق و مکتب ابراهیم، هدف نجات و سعادت قوم است و آن را در بندگی و خدمت‌گزاری به خدا می‌بیند.

البته رسالت انبیاء و انقلاب آنها به‌امر خدا و به‌سوی خدا بوده است. بعضی از آنها برای خانواده و قریه و قبیله، بعضی مانند موسی (ع) برای قوم بنی‌اسرائیل و برخی دیگر که سرآمدشان حضرت ختمی مرتبت (ص) است، برای جهان بشریت و شاید عالم خلقت راه افتاده‌اند.

۱. از جمله آیات ۱۱۸ تا ۱۲۴ سوره بقره (۲) و ۳۸ تا ۴۰ سوره ابراهیم (۱۴).

اما برنامه‌ی انقلاب‌های بشری و رسالت مصلحین و رهبران ملی می‌تواند نجات و سعادت مملکت و ملت‌شان باشد که در این صورت، بهترین برنامه، باز از راه خدا و به سوی خداست.

علاقه‌مندی و دوستی و خدمت‌گزاری به خانواده و هموطنان و وطن، حتی به مال و زندگی، به‌هیچ‌وجه در اسلام منع نشده و از جهاتی توجیه و تأکید هم به‌عمل آمده است. آنچه منع شده و محکوم است، دلبستگی به آنها تا سر حد اسارت است و فراموش کردن خدا و آخرت تا سر حد پرستش و جانشینی خدا:

»

«۱.

»

«۲.

نظام اسلامی و مثلث اجتماعی - اداری آن

آنچه از اختلاف و انحراف‌های بعد از پیروزی انقلاب در مواجهه با آیات بعثت صحبت شد، ضمن آنکه تا حدودی روشن‌کننده‌ی مطالب بود ولی حل اشکالات و توجیه کلیه‌ی مسائل را نکرد.

در تهیه سخنرانی «خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی ایران»^۳ که در تاریخ دوم خرداد ۱۳۵۹ در حسینیه ارشاد به‌عمل آمد، در برخورد به‌نقش اقتصادی و تربیتی

۱. منافقون (۶۳) / ۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد که هر کس چنین کند، زیانکار است.

۲. توبه (۹) / ۲۴: بگو، اگر پدران‌تان و فرزندان‌تان و برادران‌تان و زنان‌تان و خویشاوندان‌تان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید، برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد و خدا نافرمان را هدایت نخواهد کرد.

۳. تدوین و تفصیل این سخنرانی در دی‌ماه ۱۳۵۹، توسط شرکت سهامی انتشار در کتابی جیبی چاپ و منتشر گردید و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۱۶) است که با عنوان مقالات اعتقادی و اجتماعی، آماده چاپ و انتشار است (ب.ف.ب).

انفاق و ارتباطی که به وسیله‌ی آن مابین فرد و اجتماع برقرار می‌شود، این نکته برجسته گردید که در نظام اسلامی، علاوه بر دولت و فرد، امت یا گروه‌بندی‌های مردم نیز نقش اساسی دارند و به عنوان یکی از ارکان آن نظام باید به حساب بیایند. ضمناً استفاده از کتاب ارزنده‌ی آقای مارسل بوازار^۱، استاد حقوق دانشگاه ژنو، تحت عنوان، «انسان دوستی اسلام» یا «انسان‌پروری اسلام»^۲ کمک مفیدی به ما کرد.

همان‌طور که در آیه بعثت نام برده می‌شود، نظام اسلامی یا جامعه‌ی اداری اسلامی را باید مبتنی و متشکل از سه عنصر اصلی بدانیم: فرد یا افراد، امت یا ملت، و دولت یا امام.

در آیه بعثت، «أُمِّیْن» معرفّ امت است، «رسول» معرف امام یا دولت و «أَنْفُسِهِمْ» تک‌تک افراد را بیان می‌کند.

خطاب‌های قرآن و تعبیرهای مختلفی که به صورت فردی، گروهی و قومی یا رهبری برای هر سه مقام فوق آمده است، توجه صریح را به هر سه عنصر و اصلاتی که برای هر یک از آنها قایل است - به طوری که ذیلاً اشاره خواهیم کرد - نشان می‌دهد.

در مرحله‌ی اول، فرد مؤمن و فرد بشر از نظر اسلام و کلیه‌ی ادیان توحیدی شخصیت و حقوق و مسئولیت دارد. فرد انسان در اسلام مانند بعضی مکاتب نیست که خود و منافع و حق‌اش فدا و محو در اجتماع شود؛ اصولاً مقام و موقعیتی که قرآن برای «انسان» و احترامی که برای «آدمیزاد» قایل شده، در هیچ مکتب و مذهبی نیامده است.^۳

فرد، شخصاً و مستقلاً از نظر شرع تکالیفی مانند طهارت، روزه، نماز، حلال و حرام در خوردنی‌ها، صداقت، حفظ جان و غیره و در حالت کلی و اصولی، تسلط و حاکمیت بر نفس و مال و زندگی خود دارد و اصل «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ»^۴ یا عدالت، مدافع او در برابر افراد دیگر و حکومت است.

اما اصالت اجتماع و امت که نشانه‌ی آن توجه و تصریح‌هایی است که در عناوین مختلف آمده است، مانند خانواده، محله، قبیله، ملت، شعب، طائفه، جمع و جماعت، شهر و قریه، حزب و شیعه و بالاخره قوم و امت. چه در مورد گذشتگان و غیرمؤمنین و چه در باره معاصرین، بسیاری از احکام و وظایف به صورت جمعی صادر یا توصیه

۱. Marcel Boisard

۲. L'Humanisme de l'islam , Albin Michel, paris.

۳. کتاب مورد اشاره، فصول و صفحاتی را به ارائه و اثبات این معنی اختصاص داده است.

۴. اصل فقهی: زیان رساندن و زیان دیدن در اسلام نیست.

شده است، یا از فرد متوجه افراد دیگر و اجتماع می‌باشد، مانند نماز جمعه و جماعت، اشتراک در ماه رمضان برای همگان در روزه، قبله، حج، زکات و صدقات، دفاع و انتصار، امر به معروف و نهی از منکر.

آیاتی که وظیفه‌ی اجتماعی و تجمع و احتراز از تفرقه را تعیین می‌نماید دلالت دیگری بر اصالت و ضرورت آن دارد؛ مانند:

« ۱ »

« ۲ »

و حدیث:

« ۳ »

و بالاخره آیه:

« ۴ »

قرآن دامنه‌ی امت و پیوند با اجتماع را حتی در زمان تعمیم داده است، مثلاً به بنی اسرائیل ملامت معاصی اجدادشان را می‌نماید و آنها را وارث گذشتگان می‌شناسد، یا به بندگان صالح و ذریه‌ی مؤمنین، وعده‌ی موفقیت و مالکیت در آینده را می‌دهد. در مرحله‌ی سوم دولت به صورت حکومت، والی، امیر، امام نیز مورد عنایت و تأکید است و در اسلام اصالت دارد. نمونه‌های آن آیاتی از قبیل آیات زیر و غیره است:

« ۵ »

« ۶ »

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: و همگان دست در ریمان خدا زنید و پراکنده مشوید...

۲. تحریم (۶۶) / ۶: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند، نگه دارید ...

۳. حدیث نبوی: دست خدا با جماعت است.

۴. انفال (۸) / ۴۶: ... و با یکدیگر به نزاع برمی‌خیزید.

۵. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش فرمان برید...

۶. توبه (۹) / ۷۱: مردان مؤمن و زنان مؤمن اولیای یکدیگرند....

«^۱»

«^۲»

«^۳» احادیثی چون «
قابل توجه است.

نامه‌های دعوت حضرت پیغمبر(ص) برای سلاطین زمان، فرمایش حضرت امیر(ع) به خوارج که انکار خلافت و دستور آن حضرت را کرده و می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۴ و حضرت می‌فرمود:

«^۵» ... «^۶»

عمل حضرت صادق(ع) که از قبول خراج امتناع ورزیده و می‌فرمود:

«^۷»

و بالاخره این حدیث یا نشانی مؤمن از رسول اکرم(ص) که هر سه مقام را در یک جا جمع کرده است:

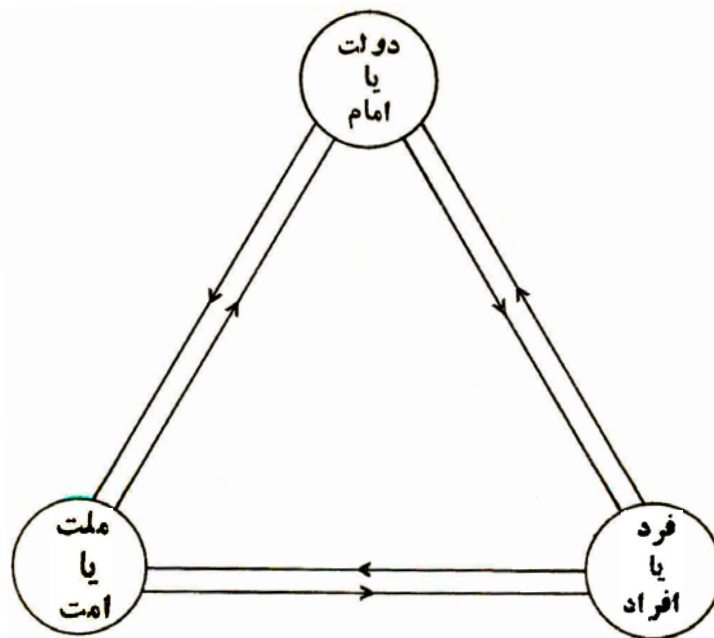
«^۷»

به علاوه، سنت تاریخی و عمل زمام‌داری و حکومت کردن حضرت پیغمبر(ص) و حضرت امیر علیهم السلام شاهد روشن قضیه است.

علاوه بر تصریح و تفکیک عناصر مستقل سه گانه فوق، صحبت از روابط میان آنها و وظایفی که نسبت به یکدیگر دارند نیز در آیات و احکام و احادیث فراوان به عمل آمده است، مانند برادری ()^۸، احسان و صدقات و امر به

۱. بقره(۲) / ۲۴۶: ... به یکی از پیامبران خود گفتند، برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم...
 ۲. انفال(۸) / ۷۲: ... شما نسبت به آنها ولایتی (مسئولیتی) ندارید...
 ۳. حدیث: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا حکومت.
 ۴. شعار خوارج در جنگ نهروان:
 ۵. نهج البلاغه/خطبه ۴۰: سخن درستی است که اراده‌ی باطلی از آن می‌شود... مردم ناچارند امیری داشته باشند، نیکوکار یا بدکار.
 ۶. از حضرت صادق(ع): همانا که خراج برای سلطان است، زیرا که آنها راه‌ها را می‌سازند و مرزها را نگهداری می‌کنند.
 ۷. حدیث نبوی: اخلاص عمل برای خدا (وظیفه و رابطه‌ی فردی با خدا)، نصیحت و راهنمایی به زمامداران (رابطه با دولت) و ملازمه و مداومت در اجتماعات (امت) است.
 ۸. حجرات(۴۹) / ۱۰: هر آینه مؤمنان برادر [یکدیگر]ند...

معروف از فرد به جمع، زکات، و جهاد و دفاع و اطاعت و نصیحت و قبول قضاوت از فرد به دولت و بالاخره جمع آوری و توزیع زکات و خراج و غیره از دولت به امت و به افراد و همچنین راه سازی و مرزبانی و فرماندهی ارتش و تأمین قضاوت و عدالت. روابط و وظایفی که شخص مؤمن نسبت به برادران و خواهران و نسبت به جامعه دارد، باعث شده است که یک فرد مسلمان در عین استقلال و اصالت و فردیت، اتصال محکم و وابستگی مستمر نسبت به سایرین و به امت داشته و در کنار اجتماع باشد.^۱



شکل ۱- نمودار نظام اسلامی

۱. مارسل بوازار در این زمینه چنین می نویسد:

Page71- L'individu s'intègre dans la communauté des croyants qui forme une fraternité dont l'unique acceptation est la foi.

صفحه ۷۱- فرد مسلمان با اجتماع مؤمنین که یک اخوت مبتنی بر ایمان را تشکیل می دهد، یکپارچه می شود.

Page 391 - L'originalité première du système islamique est sa conception de l'homme social qui s'oppose à la fois au communisme annihilant la personne dans le groupe et au libéralisme posant l'individu et la société en antagonies .

صفحه ۳۹۱- ویژگی اولیه سیستم اسلامی، تحقق و تصویری است که از «انسان اجتماعی» به عمل می آورد؛ چنین حالت، هم مقابله با کمونیزم دارد که فرد را فدای جمع می نماید و هم با لیبرالیسم که فرد و اجتماع را رودر رو و مزاحم یکدیگر قرار می دهد.

به این ترتیب نظام اسلامی را می‌توان سیستم یا مجموعه‌ای بدانیم که به صورت یک مثلث متساوی‌الاضلاع نمایش داده می‌شود؛ سه رأس مثلث، «فرد- ملت- دولت» است یا «افراد- امت- امام» و میان دو به دوی آنها روابط مستقیم متقابلی وجود دارد (شکل ۱- نمودار نظام اسلامی).

پایه‌های تفرقه و بی‌نظمی

وجود سه عنصر مستقل و مرتبط فوق‌الذکر و مسئولیت مستقیمی که فرد مسلمان در برابر خدا از ورای دولت و امت احساس می‌کند، می‌تواند تا حدودی توجیه‌کننده‌ی بی‌انضباطی و خودسری و تفرقه در جامعه اسلامی باشد.

این حالت نه تنها در انقلاب اسلامی ما رخ داده است، بلکه به دلیل آیات قرآن و دستورهای فراوان اولیای دین که علیه تفرقه، تضعیف، تک‌روی و نافرمانی وجود دارد، نشانه‌ی بروز و لزوم جلوگیری از آن در صدر اسلام بوده است. راه حلی هم که برای درک نظام اسلامی و انسجام حکومت به دنبالش هستیم، از بررسی این آیات و دستورها باید به دست آید.

درست است که در آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۱ و در حدیث «... از پیروی کورکورانه و از طاعت در گناه نهی شده است، ولی اجازه هم داده نشده است که فرد مسئول، مخالفت و نافرمانی بکند یا به مخالفت و طغیان علیه دولت و متصدیان امر برآید؛ حداکثر این است که از اجرا عذر بخواهد یا تقاضای استعفا کند.

دو سنت محکم در مواجهه با تمرد و خودسری وجود دارد: یکی بیعت و دیگری موعظه و تبلیغ یا روشنگری. حضرت رسول(ص) و حضرت امیر(ع) در موارد بسیاری، از بیعت - که از رسوم متداول قبل از اسلام بوده است - استفاده می‌کرده‌اند و پیشاپیش تعهد اطاعت و تمکین می‌گرفتند. اخلاقاً و شرعاً بیعت‌کنندگان را ملزم به پیروی از فرامین و تصمیمات خود می‌نمودند. بیعت، هم در قرآن آمده است و هم نظام خلفای صدر اسلام بر آن مبنا قرار داشت.

سنت دیگر که ابتکاری بوده است و از لوازم حکومت‌های دموکراتیک می‌باشد،

۱. اسراء(۱۷) / ۳۶: از پی آنچه ندانی که چیست مرو ...

۲. حدیث نبوی: هیچ فرمانبری از مخلوق با نافرمانی از خالق، مجاز نیست.

تفاهم با امت و تبلیغ در افکار عمومی یعنی در میان گذاردن مطالب و تصمیمات با مردم و مراجع و متقاعد و موافق ساختن قبلی آنهاست. این عمل از طرق مختلف اجرا شده است، مانند خطبه‌های نماز جمعه، منبرها، عهدنامه‌ها، نامه‌ها و موعظه‌های حضرت امیر(ع) که حتی در میدان جنگ در برابر لشکریان خودی و دشمن ایراد می‌فرموده‌اند. در این نظام انقلابی از هم‌گسیخته و بلا تکلیف و پرمدعای ما، میزان سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها، پیام‌های رادیو تلویزیونی، راه‌پیمایی‌ها و قطعنامه‌ها، مقالات و روزنامه‌ها از هر زمان و دوران تاریخ ایران- شاید دنیا- بیشتر بوده است. این خصوصیت ضمن آنکه نشانه‌ی ضعف انقلاب است که از عهده‌ی اجرای دستورات خود برنیامده، از راه بحث و جدال وارد می‌شویم، نشانه‌ی قدرت و آزادمنشی نیز می‌تواند باشد که به جای تحمیل و اجبار، جدال احسن و استدلال و برهان را به کار می‌بریم. البته در میان گذاشتن مسائل با مردم و ترتیب اثر دادن به افکار عمومی به شرط آنکه خالی از ارشاد نبوده و دنباله روی از عوام نباشد، در منطق اسلام و در مکاتب دموکراسی آزاد، مفید، و نتیجه‌بخش و بلکه ضروری است. اما اگر مردم درست درک نکردند و لجاج به خرج دادند، کار ممکن است به آنجا برسد که در صفین رسید. حضرت علی(ع)، علی‌رغم تشخیص و اعلام صریح خود، تسلیم جمع شد. از این وضع مسلماً حکومت و امت زیان خواهد دید، ولی مردم اثر افکار و محصول اعمال‌شان را خواهند چشید. معنای برانگیختگی و جوشش از امین و معنای حکومت عامه همین است. راه رشد و اصلاح جوامع نیز غیر از این نمی‌تواند باشد؛ اگر علی(ع) کار دیگری می‌کرد، جای شک در اصالت اسلام و در صداقت او پیش می‌آمد. فراموش نکنیم که هدف بعثت انبیاء و تا حدودی ادعای نظام‌های دموکراتیک، انسان‌سازی است و سازندگی بدون ابتلا و آزمایش امکان‌پذیر نیست. کمال مطلوب امت اسلامی رسیدن به وحدت و چنان اُخوتی است که حضرت صادق(ع) فرموده‌اند:

«اگر یک نفر از شما قولی داد و تعهدی در برابر دشمن کرد، آن تعهد تعلق به همه داشته باشد و تمکین نمایند.»

همان طور که فرموده‌اند:

«از نظر اقتصادی، مؤمنین باید به‌جایی برسند که شخص برای رفع نیاز و هزینه‌ی خود بتواند بی‌اجازه دست در جیب برادرش بکند.»

حکومت صدر اسلام مانند حکومت انقلاب ما، در اثر رشد امت و مشکلاتی که بی انضباطی‌ها و اختلاف یا تفرقه‌اندازی‌ها و اغراض به وجود می‌آورد، دچار بی‌نظمی و نابسامانی و مصائبی (مانند شکست جنگ احد و کارشکنی‌های منافقین) شده بود. شأن نزول بسیاری از آیات آن زمان، آگاهی دادن به مؤمنین و جلوگیری از همین عوامل بوده است، و ما با تجربه‌ای که از انقلاب خودمان داریم بهتر به منظور و محتوای آن آیات پی‌می‌بریم.

اعلام خطر حزب‌بازی از امت‌های توحیدی گذشته و خطر اختلاف و تفرقه‌اندازی در سال‌های ۵ و ۶ بعثت، یعنی ۸ سال مانده به تشکیل امت و حکومت، در مدینه شروع می‌شود.

در سوره نساء (۴) آیات مفصل و مرتبطی که در سال ۸ هجرت یعنی اواخر رسالت و حکومت نازل شده، زبان حال همین جریان‌ها و دستورالعمل و چاره‌ی همین مسائل است:

»

«۱

۱. نساء (۴) / ۵۸ تا ۶۰: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان‌شان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید، خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد. هر آینه او شنوا و بیناست. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی‌الامر خویش فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید - اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این، خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد. آیا آنان را نمی‌بینی که می‌پندارند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند که بت را حاکم قرار دهند در حالی که به آنان گفته‌اند که بت را انکار کنند. شیطان می‌خواهد گمراهشان سازد و از حق دور گرداند.

)

۱ «.

با امانتداری خدا شروع شده، تعبیر خارجی و لازمه‌ی آن حکومت به عدل می‌شود. بلافاصله اطاعت «خدا- رسول- اُولی الامر» می‌آید؛ اعتراض به منافقین (یعنی «ناقص الایمان»ها و سرگردان‌های میان خدا و خرما) می‌شود که حکومت و قضاوت به نزد طاغوت می‌برند یا پیش خود اطلاعات امنیتی و سیاسی را توجیه و نتیجه‌گیری می‌نمایند. توصیه می‌شود که اگر اختلاف و اشکالی روی داد، به جای خودسری و منازعه، به خدا و به رسول (یا به قرآن و سنت در عصر ما) مراجعه نمایند. در سوره‌ها و آیات دیگر که قبل از هجرت نازل شده است با پیش‌بینی و بیان قاطع‌تری، تفرقه و دسته‌بندی، در حکم شرک به خدا اعلام شده بود:

)

۲ «.

(سال ۹ بعثت)

تعصبات و اختلافات حزبی تهدید به عذاب الیم می‌شد:

)

۳ « (سال ۵ و ۶ بعثت)

و همچنین در سوره‌ی مریم (۱۹):

۴ «.

)

۱. نساء (۴) / ۸۳: و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد آن را در همه جا فاش می‌کنند و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولوالامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند و اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردند.

۲. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و از مشرکان مباشید.

از آنان مباشید که دین خود را پاره‌پاره کردند و فرقه‌فرقه شدند و هر فرقه‌ای به هر چه داشت دل خوش بود.

۳. زخرف (۴۳) / ۶۵: گروه‌ها با هم اختلاف کردند پس وای بر ستم‌کاران از عذاب دردآور قیامت.

۴. مریم (۱۹) / ۳۸: چه خوب می‌شنوند و چه خوب می‌بینند آن روز که نزد ما می‌آیند ولی ستم‌کاران امروز در گمراهی آشکاری هستند.

و چاره‌ی گرفتاری‌ها و ناکامی‌ها را در چنگ زدن دسته‌جمعی به‌ریسمان الهی و احتراز از جدایی و تک‌روی سراغ می‌داد:

«^۱ _____ »

نهی کردن از تفرقه و دعوت به اتحاد، شعار عمومی و نصیحت همیشگی همه‌ی دسته‌هاست و تقریباً هیچ‌گاه هم عملی نمی‌شود؛ زیرا غالباً قصدشان از وحدت، پیوستن سایرین به آنهاست، ضمن آنکه نسبت به افراد و احزاب دیگر سختگیر بوده و همه را طرد می‌کنند؛ یعنی هر گروه به مصداق «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲ به آنچه خود دارد، دلخوش است.

فقط در یک صورت ممکن است تفرقه از بین برود: هر وقت که دست از خودبینی و خودخواهی برداشته، متفقاً به آنچه مشترک و هدف اعلای همه است، یعنی ریسمان الهی، چنگ بزنند.

تشیع یک توجه و راهنمایی اضافی هم دارد. ضمن آنکه «تَفَقُّه» در دین و اجتهاد را جزو ضروریات نظام دانسته و باب آن را نبسته است، تقلید را جایز و بلکه واجب دانسته است. حال اگر قضایای حکومتی و ولایت و موضوع مدیریت اجتماع را که در اسلام از اهم مسائل دنیایی و مورد نظر شارع است، همانند مسائل فقهی فردی و فتاوی‌ای علما بگیریم، مسئله‌ی اجتهاد و تقلید در باره آنها نیز باید جاری باشد؛ هر کس حق نداشته باشد در امور سیاست و اداره امت، حکم صادر و اتخاذ رای نماید. همان طور که قاضی شرع باید دارای صلاحیت و درایت و عدالت لازم باشد و حکم‌اش مُتَّبِع است، متصدیان امر ولایت نیز باید در مقام و مسئولیت خود واقعاً بصیر و مجتهد باشند؛ در این صورت تشخیص و دستور آنها برای مأمورین زیردست، در صورتی که احراز عدالت و حق ولایتشان را کرده باشند، الزامی و در حکم تقلید خواهد بود.

ضمانت اجرای نهایی و سیستم خدامرکزی

در یک نظام سه عنصری مساعد برای تفرقه و تمرد، اگر احکام اسلام و تأکیدات قرآن- آن طور که برشمردیم- اجرا شود، مسلماً راه برای بسیاری از اشکالات و اختلال‌ها بسته خواهد شد و انضباط عادلانه حاکم خواهد گشت. با این حال چون

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۰۳: و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...

۲. روم (۳۰) / ۳۲: ... و هر فرقه‌ای به هر چه داشت دلخوش بود.

همه‌ی این شرایط و روابط در مرحله‌ی نهایی موكول به تشخیص و تصمیم افراد و مسئولین می‌باشد و بر مبنای خودجوشی می‌گردد، مجموعه سیستم بدون حضور یک عامل درونی یا ایمان و بدون نظارت چنین پلیس باطنی، استقرار و استحکام نخواهد داشت. اگر خدا در وسط نباشد و آن سه عنصر را پیوند ندهد، مثلث منسجم مسدود، به راحتی و سادگی مفتوح و متلاشی خواهد گشت.

ضامن اجرای نظام و حافظ و زنده نگاهدارنده‌ی آن در مرحله‌ی نهایی چیزی جز خدا نمی‌تواند باشد. در این نظام، قانون گزار و قاضی و حاکم و همچنین ارتباط‌دهنده‌ی عناصر و پیونددهنده، خداست؛ و خدا که به مصداق «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، تخت ملکوتی‌اش بر تمام جهان گسترش دارد، وقتی بر این نظام سرپرستی خواهد کرد و حضور و حکم خواهد داشت که مردم ایمان داشته باشند^۲:

»
«^۳

خوشبختانه در اسلام مابین خدا و خلق واسطی قرار داده نشده و ارتباط مستقیم برقرار است. برخلاف مسیحیت امروزی کاتولیک یا بعضی از فرق تصوف که برای توبه و بخشش گناهان یا تقرب و ذکر، احتیاج به کلیسا و کشیش یا به مرشد و قطب و درویش دارند، قرآن به صمیمانه‌ترین وجه این ارتباط و بلکه اتصال را بیان کرده، خدا را مابین شخص و دل او جا داده است:

»
«^۴

حتی به پیغمبر می‌گوید اگر از تو سراغ مرا گرفتند، بگو من نزدیک‌شان هستم و به دعوت‌کننده‌ای که مرا بطلبد جواب مثبت می‌دهم^۵:

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: ... كُرْسِيُّ او آسمان‌ها و زمین را دربردارد...

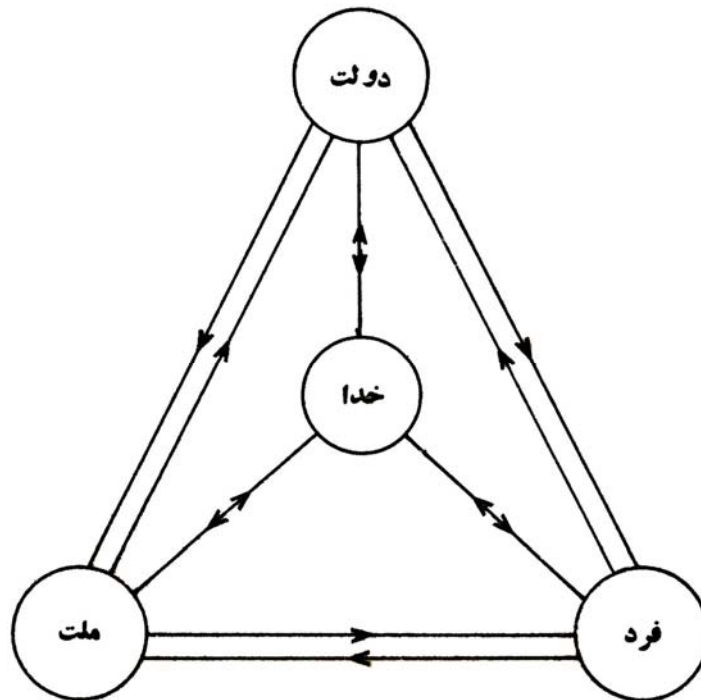
۲. بوازار می‌نویسد: شاید به همین دلیل باشد که جزای ارتداد، قتل تعیین شده است.

۳. بقره (۲) / ۲۵۷ (آیت الکرسی): خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند (ولی به معنای سرپرست و رهبر و یاور و دوست می‌باشد)؛ آنها را از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد...

۴. انفال (۸) / ۲۴: ... و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده می‌شوید. ۵. در تورات خطاب خدا به بنی اسرائیل و اعلام احکام از طریق حضرت موسی و غالباً در عبارت «و خدا به موسی خطاب کرده، گفت به قوم خود بگو... آمده است، ولی در قرآن قسمت عمده‌ی خطاب‌ها و ابلاغ‌ها مستقیم و تحت عنوان‌های: «الَّذِينَ آمَنُوا»، «الَّذِينَ كَفَرُوا»، «أَهْلُ كِتَابٍ»، «نَاسٌ» یا «انسان» است و به ندرت از طریق پیغمبر و یا تعبیر «قُلْ لِلَّذِينَ...» صورت می‌گیرد. ضمناً در سوره قمر (۵۴) که خداوند «أَهْلٌ مِنْ مُذَكَّرٍ» طلبیده و تکرار می‌کند که قرآن را برای تذکر و توجه شما آسان کرده‌ایم، عنایت خاصی به صمیمیت و ارتباط بدون واسطه وجود دارد.

« _____ »

در جامعه اسلامی نیز خدا به همه نزدیک است و در دل آنها جا داشته و بر سبیل نمودار ذیل با هر سه عنصر مستقیماً مربوط می‌باشد (شکل ۲).



شکل ۲- نظام خدا مرکزی

این نظام که نه شرقی است و نه غربی، یک نظام «خدا مرکزی» (Theocentric) است؛ نه استبدادی و فاشیستی است، نه اشرافی (Aristocratic) و روحانی (Theocratic)، نه سوسیالیستی و کمونیستی و نه ناسیونالیستی و لیبرال دموکراسی. همان‌طور که در نظر مؤمن، مال و اولاد امانت‌های خدا هستند، حکومت و قدرت چنین نظامی نیز در نظر مسئولین و متصدیان، ودایع یا امانت‌های خالق برای خدمت‌گزاری به خلق هستند.

۱. بقره (۲) / ۱۸۶ : چو بندگان من درباره‌ی من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم....

کشورهای مسلمان جهان که مجموعه‌ی آنها با هم ارتباط و علاقه دارند و سیستمی را تشکیل می‌دهند، اگر در طی چهارده قرن علی‌رغم انواع جهل و خطاها، نقص و فسادها، حوادث و حملات و ضعف و ظلم‌ها، زنده و زاینده مانده‌اند، برای این است که نه تکیه بر فرد و اشخاص داشته است که فاسد باشند و فانی شوند، نه منبعث و متکی به ملت و امت است که اختلاف‌کننده و انحراف‌رونده و متلاشی شوند، نه مطیع و متعلق به خلفا و سلاطین و دولت‌ها بوده است که غاصب، جاهل، جاه‌طلب یا ظالم می‌شوند.

استقلال نسبی و مقام اساسی که اسلام به فرد و امت داده و دستوری که برای امر به معروف و نهی از منکر صادر ساخته است، اگرچه از جهاتی علل‌کندی و بی‌انضباطی شده و می‌شود، ولی ترمزی در برابر دیکتاتوری و هلاکت بوده است. اخلاص در دین و الزام به قوانین به‌همان حدی که عمل شده است، عامل وحدت ملل مسلمان و باعث امید و بقا بوده است.

نظام خداسویی

خدا علاوه بر حضوری که در دل مسلمان‌ها و نفوذی که در داخل نظام دارد، تنها یک ناظر درونی نیست. نظام اسلامی فقط از داخل متکی و متصل به خدا نمی‌شود، بلکه از خارج نیز محاط و محتاج و مطیع خداست.

خدا هم مرکز است و هم مبدأ، هم مقصد است و هم مرجع، هم محاط است و هم محیط:

» «^۱

مسلمان خالص از درون و برون و از هر سو خدا را می‌بیند و می‌خواند و خود را جزئی هماهنگ با جهان خلقت می‌داند.

معنای «الْحُكْمُ لِلَّهِ»^۲ یا حاکمیت کامل خدا و مفهوم: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ»^۳ چنین است.

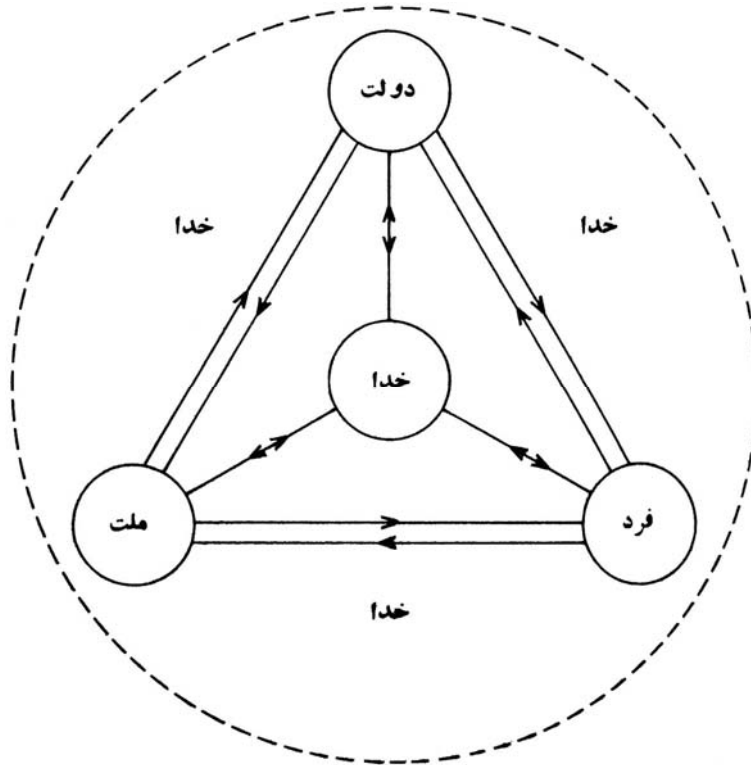
چنین نظامی چون برای خداست و از هر طرف به سوی خدا می‌رود، باید آن را «نظام خداسویی» (Theodiretion) نامید؛ قهراً حالت دینامیک داشته، دائماً در حال

۱. حدید(۵۷) / ۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.

۲.

۳. بقره(۲) / ۱۵۶: ... همانا که ما برای خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.

توسعه و تقرب به سوی خدا و به حکم «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۱ پایدار است و بی پایان (شکل ۳).



شکل ۳- نظام خداسویی

مقایسه با نظام‌های دیگر

مقایسه نظام خداسویی با نظام‌های معروف و متداول جهان می‌تواند ما را روشن‌تر سازد.^۲

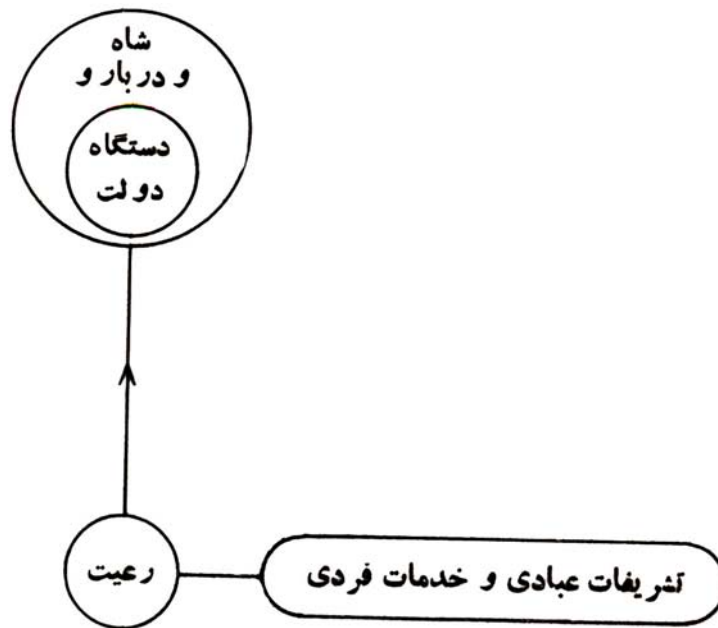
۱- نظام استبدادی

در نظام استبدادی- که از کهن‌ترین سیستم‌های دولتی است- در بالا پادشاه قرار دارد که با دربار و کسانش و با نوکران و مأمورینی که دولت را تشکیل می‌دهند،

۱. قصص (۲۸) / ۸۸: ... هر چیز نابود شدنی است جز وجه او...

۲. در این مقایسه‌ی تشکیلاتی، نسبت به مزایا و معایب نظام‌های مورد بحث، بررسی و اظهارنظری نخواهد شد.

خود را صاحب مملکت و مالک الرقاب همگان می‌داند؛ در مقابل، مردم را داریم، ولی نه به صورت ملّت و امت بلکه رعیت.



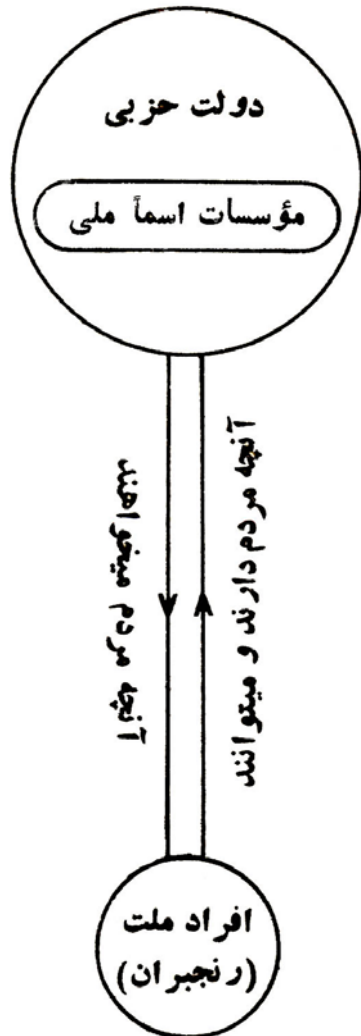
شکل ۴- نمودار نظام استبدادی

رابطه‌ی مابین شاه با مردم، اگر امنیت و مختصر تأمین معیشتی را برقرار می‌کند، یا دعوی عدالت می‌نماید، بیشتر برای حفاظت قلمرو سلطنتی است و زنده نگاهداشتن و احسان به افراد، جهت بهره‌برداری بهتر از مملکت. در عوض، رعایا موظف به باج و مالیات و خدمات شاه و رساندن سروسازات به نوکران می‌باشند و احیاناً انجام سربازی (شکل ۴).

مردم عهده‌دار کسب و کار تأمین زندگی خود در واحدهای انفرادی کوچک می‌گردند و به لحاظ فعالیت‌های مذهبی و عمومی و خیرات تا آنجا که تجمع و اتحاد و تهدیدی برای قدرت شاه و سلطه دولت نداشته باشند، آزاد هستند.

۲- نظام کمونیستی

با پیدایش ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی، مقام و حقوق افراد از حدود رعیتی و نوکری بالا آمده، صاحب حیثیت انسانی و شخصیت اجتماعی گردیدند. ملّت



شکل ۵- نمودار نظام کمونیستی

و اندیشه‌ی ملیت تحقق و تجسم یافت و به ارتباط با یکدیگر و به اتحاد و تجمع و تشکیل احزاب و مؤسسات ملی پرداختند. دولت‌ها به عنوان مؤسسات رسمی قانونی حافظ مملکت و اصولاً مدافع و مسئول در برابر ملت شناخته شدند که واقعاً یا اسماً به نحوی می‌بایستی منتخب یا مورد قبول مردم باشند. افراد ملت عهده‌دار تأمین و ایفای سهمی از مخارج مملکت و وظایف امنیت گردیدند.

در ایدئولوژی‌های سوسیالیستی از آزادی‌های اقتصادی و مالکیت خصوصی کاسته شده، دولت با تمرکز قدرت و امکانات بیشتر، خدمات وسیعی را در زمینه‌ی معاش و رفاه و تعلیمات و تأمین نیازهای ملی عهده‌دار می‌گردد.

حداکثر این تبادل خدمات و وظایف، در رابطه میان دولت و مردم، در نظام کمونیستی وجود دارد. کمال مطلوب آن موقعی تحقق پیدا می‌کند که جامعه بدون طبقه و با زندگی اشتراکی درست شود؛ در چنین جامعه‌ی ایده‌آل، هر کس به قدر

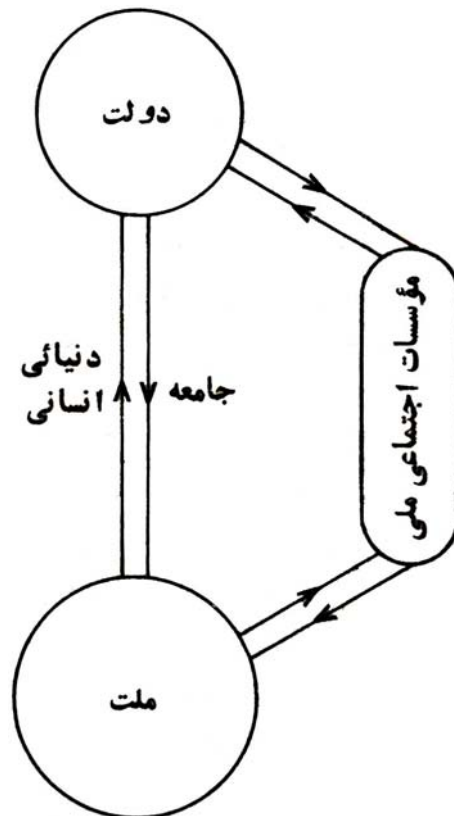
توانایی‌اش کار می‌کند و به قدر احتیاج‌اش دریافت می‌دارد شکل (۵).

افراد ملت که تشکیل حزب واحدی را می‌دهند، دارایی و توانایی و دانایی و کارایی و ابتکارات خود را در اختیار دولت یا جامعه قرار می‌دهند و دولت که منبعث از حزب است، کلیه‌ی احتیاجات خوراک و مسکن و بهداشت و فرهنگ و همچنین امنیت و اقتصاد و تولید و سیاست خارجی را در دست می‌گیرد و عهده‌دار می‌شود. فعالیت‌های اجتماعی و مؤسسات ملی نیز تحت اداره و کنترل حزب یا دولت قرار دارد.

در نظام‌های «دولت مالکی» (Etatistes)، بدون آنکه بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی باشد، دولت قسمت اعظم امکانات و قدرت و همچنین اختیارات را از بخش خصوصی گرفته، علاوه بر امنیت و قضا و سیاست خارجی، عهده‌دار کلیه فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی و تعلیمات و بهداشت و همچنین رفاه و خدمات و خیرات می‌گردد.

۳- نظام دموکراسی لیبرال

در نظام دموکراسی لیبرال، مردم به صورت فردی و در واحدهای اجتماعی و با عنوان ملت، صاحب حق و مقام آزاد و نقش حساس هستند. دولت منتخب مردم بوده، با ملت و با مؤسسات اجتماعی ملی در ارتباط متقابل است. قسمتی از وظایف عمومی مانند ارتش، دادگستری، اقتصاد عمومی، سیاست خارجی و بخشی از تعلیمات و بهداشت و رفاه را دولت به عهده دارد (شکل ۶).



شکل ۶- نمودار نظام دموکراسی لیبرال

انسجام سیستم، یک مقدار به اعتبار معتقدات ایدئولوژیک و علایق انسانی محصول تمدن و تربیت انسانی و مذهبی بستگی دارد که بنا به عادت و ارث با تعلیم و تربیت اکتسابی پذیرفته‌اند و یک مقدار هم بسته به الزامات قانونی و نظارتی است که دستگاه دولتی اعمال می‌نماید. جوّ حاکم و هدف عمومی در مرحله‌ی کمال خود، تمتع از زندگی معقول دنیاپرستانه و توجه به عواطف و ارزش‌های والای انسانی و تمدن است. ضامن اجرای سیستم در مرحله‌ی نهایی، خواست اکثریت جامعه و حاکمیت طبیعی رقابت‌ها و ضرورت‌های سیاسی و تاریخی می‌باشد.

بعثت و حكمت

بعثت و حکمت*

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

»

۱.

همکاران عزیز، دوستان، برادران و خواهران، سلام بر همه و تبریک چنین روزی که:

»

۲.

در این آیه که در سوره آل عمران (۳) است خداوند دارد بر سر مؤمنین - از جمله ما - منت می‌گذارد که از جنس خودشان و از نوع خودشان، کسی را برانگیخت تا آیات او را و نشانه‌های او را بر آنها تلاوت و تزکیه‌شان بکند و تعلیم کتاب و حکمت

* این اثر سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۱ مؤلف فقید است که تحت عنوان «بعثت و حکمت» در جشن عید مبعث در انجمن اسلامی مهندسين برگزار و از نوار برداشت شده است و اکنون پس از ویرایش به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود (ب.ف.ب).

۱. احزاب (۳۳) / ۵۶: بی‌گمان خدا و فرشتگانش بر پیامبر توجه و عنایت دارند؛ شما مؤمنان هم [برای سیر به سوی کمال] به او توجه و انعطاف داشته باشید و تسلیم کامل [فرمان او] باشید.
۲. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بدهد؛ اگر چه قبلاً در جاهلیت و ضلالت آشکاری بوده باشند.

خدایا! ما این منت و این رحمت را از تو می‌پذیریم و حمد می‌کنیم که ما را مشمول مؤمنین قرار دادی که بهره‌مند از این برنامه‌ی رسالت پیغمبرت باشیم ان‌شاءالله که از گمراهان نبوده باشیم و یا اگر هستیم به عنایت و دولت چنین روزی و چنین مبعوثی از گمراهی بیرون بیاوریم، خدا را شکر می‌کنیم که انجمن اسلامی مهندسین توانسته است این سنت قدیمی خودش را - که شاید ده سال از این سنت می‌گذرد که روز مبعث را جشن می‌گیرد - انجام بدهد. انقلاب ما - خیلی چیزها را از بین برد اما این یکی را الحمدلله از بین نبرد. حمد و شکر می‌کنیم خدا را که نه تنها ملت ایران از این رسالت و بعثت بهره‌مند بوده و هست، بلکه دولت ما و انقلاب ما هم نامی را که از این رسالت و از بانی اصلی‌اش ابراهیم (ع) به یادگار مانده، روی خودش گذاشته است. ان‌شاءالله که اسم بامسمایی باشد و قالب و محتوا با هماهنگی هم پیش بروند. مناسب‌ترین صحبتی که در چنین روزی می‌شود عنوان کرد، بحث روی همین آیه‌ای است که به خط درشت‌تر در اینجا نوشته شده است. نمی‌دانم دوستان در نیمکت‌ها و صندلی‌های عقب هم می‌بینند یا نمی‌بینند؛ ولی خوب، اگر هم این آیه را به چشم نمی‌بینید، مسلماً در دلتان و در حافظه‌تان این آیه هست. سنت انجمن این بوده که بحث امروز روی این آیه باشد. برای فهمیدن بهتر و درک بعثت پیغمبر و رسالت او و هدفی که در این بعثت بوده و چگونه این رسالت باید پیاده و به آن عمل شود و ما چگونه عمل بکنیم، در طی سنوات گذشته روی تک‌تک کلمات این آیه صحبت کرده‌ایم که می‌خوانم:

»

۱.

اوست کسی که در میان بی‌سوادها رسولی از خود آنان مأمور کرد و برانگیخت که آن رسول چه بکند؟ بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و بخواند و تزکیه‌شان بکند - بعد، در ترجمه و تفسیر می‌رسیم به اینکه منظور از تزکیه چیست؟ - و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد اگر چه این امت و امیون قبلاً در گمراهی آشکاری بوده

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

باشند. مثل هر سال و در جشن‌های انجمن اسلامی مهندسين و گاهی اوقات در جاهای دیگر برنامه و سخنرانی و صحبت بنده روی همین آیه است و امسال نوبت به قسمت آخر این برنامه‌ی چهار ماده‌ای رسیده است:

» «^۱ ماده اول؛

» «^۲ ماده دوم؛

» «^۳ ماده سوم؛

» «^۴ ماده چهارم.

به طوری که در دعوتنامه هم ملاحظه فرمودید- بحث روی این آیه است قرآن و آیاتش طوری است اگر انسان بخواهد خوب درک کند و خوب بفهمد و به اشتباه و گمراهی نیفتد همین طور که خیلی‌ها این کار را کرده‌اند و می‌کنند از جمله برخی گروه‌ها، یک تکه از آیه قرآن را می‌گرفتند، و گاهی وقت‌ها هم تحریف می‌کردند و آن وقت روی این آیه، یک بنای گمراهی و انحراف را بنا می‌کردند. برای درک بهتر آیات، باید انسان هر کلمه از آیه را در قالب خودش، و در آن آیه‌ای که این کلمه هست ببیند و بشناسد و این آیه را هم در ارتباط با گروهی از آیات که این آیه را در بر دارد بشناسد و تازه این گروه از آیات هم متعلق به سوره و واحدهایی است. یعنی قرآن یک سیستم است یک کل است، متشکل از اجزای مختلف که هر یک از این اجزاء، جزو کل است؛ جزء متوسط است، جزء جزء هم است، که آنها هم در داخل خودشان یک سیستم هستند ولی با جاهای دیگر ارتباط دارند. از جمله، پنج آیه از سوره جمعه (۶۲) که از سه واحد وحی، یا از سه حلقه تشکیل شده است. کوچک‌ترین واحد قرآن آیه است. البته ترکیب چند کلمه می‌شود آیه، مجموع چند آیه هم- که معمولاً از سه تا هفت و غالباً چهار و پنج آیه است- بنده اسمش را در کتاب «سیر تحول قرآن»^۵

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیاتش را بر آنها می‌خواند...

۲. جمعه (۶۲) / ۲: ... و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنها کتاب می‌آموزد...

۴. جمعه (۶۲) / ۲: ... و فرزانی می‌آموزد...

۵. کتاب «سیر تحول قرآن» در اواخر سال ۱۳۴۴ توسط مؤلف فقید در زندان برازجان تألیف شد و چاپ اول آن در سال ۱۳۵۵ به انجام رسید. آخرین چاپ این اثر تحقیقی و تحلیلی در سال ۱۳۸۶ توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان تدوین شد و با عنوان مجموعه آثار (۱۲) و با نام «سیر تحول قرآن (۱)» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردید (ب.ف.ب).

گذاشته‌ام واحد وحی یا حلقه‌ها. همین سوره جمعه (۶۲) از سه واحد وحی یا از سه حلقه تشکیل شده است - حلقه اول با بسم‌الله شروع می‌شود. پنج آیه‌ی:

»

«۱»

و بعد:

»

«۲»

که از این سه تا، اصل این است:

«۳»

»

غیر از آنها، غیر از این امیّنی که در زمان نزول این آیه مشمول بعثت و هدایت بودند، دیگران هم هستند که هنوز به این‌ها ملحق نشده‌اند. نمی‌دانم در تفسیر طبرسی بود یا تفسیر علامه طباطبایی که در ذیل این آیه می‌گوید موقعی که این آیه نازل شد سلمان پارسی هم در خدمت پیغمبر (ص) بود. کسی پرسید این آخرین و بقیه‌ی دیگران چه کسانی هستند؟ پیغمبر دست روی دوش سلمان گذاشتند و گفتند: هموطنان این مرد؛ آنها یکی از آخرین هستند. و این در واقع ادامه بینهایت بودن رسالت ایشان را می‌رساند و دیگرانی هم هستند که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند و خدا عزیز و حکیم است.

«۴»

»

این بعثت و این هدایت و عنایت خداوند، فضل خداست، فزونی خداست که «به هر کسی» که بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است. این «به هر کسی»،

۱. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کند، [همان] پادشاه پاک و فرادست و فرزانه را.
۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزادگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.
۳. جمعه (۶۲) / ۳: و بر گروه دیگری نیز [از عرب و عجم مبعوث شده] که هنوز به [آیین جدید] آنها نپیوسته‌اند؛ و اوست فرادست و فرزانه.
۴. جمعه (۶۲) / ۴: این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بداند]، عطا می‌کند، و خدا بخشایش عظیم دارد.

به دلایلی که فعلاً فرصت تبیین آن نیست، به خود مردم و ملت و امیین راجع می‌شود. در صورتی که بسیاری از مفسران این فضل را راجع به پیغمبر کرده‌اند. آیه دیگری هست که در آنجا معلوم است آن فضل، فضل خدا نسبت به پیغمبر است ولی اینجا همه‌اش هی، هُم، هُم این‌هاست. توجه و عنایت اصلی این آیه و این آیات و این سوره به سوی مردم است. این فضلی است که به آنها اعطا شده و خداوند صاحب فضل بزرگ است. این یک حلقه، برویم به سوی حلقه‌ی بعدی؛ رسم قرآن اینست که به‌طور ذهنی و در هوا حرف نمی‌زند، همیشه یا مثل می‌آورد یا در خصوص مواردی که امروز وجود دارد یا زمان دیگری وجود داشته است، صحبت می‌کند و همان‌طور که گفته‌اند: «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِ هِمَّ»^۱ برای اینکه معنای هدایت و بعثت را خوب بفهماند، مثال و اولین توجه و موردش را درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌آورد که درست خلاف این است:

» «^۲

یعنی این عمل خداوند که پیغمبر را مبعوث کرده و به او قرآن داد، قبلاً هم این عمل انجام شده است. در پیرامون حضرت موسی (ع) هم، امیین و ملتی بودند آنها صاحب و حامل تورات هستند اما بار بار بر نمی‌دارند، بار تورات را نمی‌کشند و آیات خدا را تکذیب می‌کنند. یعنی آن کتاب را قبول ندارند و «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»^۳ و «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ»^۴ کتاب را عمل نمی‌کنند و:

» «^۵

بعد، خطاب به اینهاست. می‌گوید، اگر شما راست می‌گوئید، و با وجود اینکه خودتان را اولیاء خدا می‌دانید تقاضای مرگ کنید. و گفته می‌شود که نه، بر اثر آنچه عمل کرده‌اند، چنین نخواهند کرد.

این حلقه‌ای است که می‌بینید با آن حلقه ارتباط پیدا می‌کند. آنجا اساس بعثت است، اینجا مورد استعمال و خلاف آن، و انجام نشدن بعثت است. اما حالا برای اینکه

۱. روایت: حقیقت موجودات با مخالف خودش شناخته می‌شود.

۲. جمعه (۶۲) / ۵: داستان کسانی که تورات را بر آنها عرضه و تکلیف شد، ولی حق آن را ادا نکردند، داستان چارپایانی است بر او کتابی چند...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیتش را بر آنها می‌خواند...

۴. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنها کتاب و فرزانی می‌آموزد...

۵. جمعه (۶۲) / ۵: ... و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

این ملت مسلمان به آن عمل بکنند و مثل یهودیان نشوند، همان طور که در آخر سوره‌ی حمد (۱) می‌گوئیم «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۱ که می‌گویند «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» ناظر به یهودیان است. آن وقت گفته می‌شود، حالا که این طور شد، شما ملت پیروان محمد (ص)، وقتی که ندای « » را در روز جمعه شنیدید، یعنی عمل نماز به جماعت؛ بشتابید به ذکر خدا و بعد هم از فضل خدا بخواهید. من دیگر در مورد این دو حلقه صحبت نمی‌کنم، فرصت نیست. برمی‌گردم روی همان بحث اصلی.

آنجا دیدید آیات قرآن را باید در ارتباط با گروه‌های دیگری که در همین سوره است و آیات دیگری که در همین زمینه در سوره‌های دیگر هست، باید سنجید؛ در این سنجش، درک معنا بهتر صورت می‌گیرد. اگر فرصت داشته باشید و اجازه بدهید و خسته نشوید، بنده به همین ترتیب جلو بروم. یعنی یک دفعه در خود آیه بحث می‌کنیم. همین آیه‌ی «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ»^۲ که ارتباط قسمت‌هایش را بینیم؛ این اصل است. آن وقت آیات دیگری را که مقارن و مشابه همین منظور و معنا هستند؛ بعد یک سلسله آیات دیگری که در قرآن هست، آنها به طوری که خواهیم دید برنامه را نشان می‌دهد ولی کیفیت اجرای برنامه را نشان نمی‌دهد. پیاده کردن برنامه با آیات دیگری است که آنها را می‌بینیم. بعد آهنگ کار و شیوه‌ی عمل و کیفیت اجراکننده‌ی برنامه که خود پیغمبر است؛ آن هم در یک سلسله آیات است. بعد از اینکه این چهار تا را مختصراً عرض کردم، آن وقت برمی‌گردم به این ماده‌ی چهارم برنامه که «حکمت» است که ان شاء الله فرصت بشود. اما شروع همین حلقه اصلی بعد از بِسْمِ اللَّهِ، «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳، آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح خدا را می‌کنند، یعنی شروع مطلب و هدف اصلی، تسبیح خدا یا عبادت خداست؛ آنچه در زمین است، همه تسبیح می‌کنند منهای - منهای اینجا گفته نشده ولی جای دیگر گفته شده است - آنجایی که خداوند به فرشتگان می‌گوید « »^۴ بلافاصله فرشته‌ها اعتراض می‌کنند

یا استفهام می‌کنند و یا استعجاب می‌کنند و می‌گویند:

۱. حمد (۱) / ۷: راه کسانی که بر آنان نعمت دادی، نه آنان که مورد خشم [تو] قرار گرفته‌اند و نه گمراهان.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست خدایی که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت...

۳. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کند...

۴. بقره (۲) / ۳۰: ... من در زمین جانشینی [برای بشر غیر مسئول و بی] اختیار قرار می‌دهم...

»
«^۱

خدایا آیا تو می خواهی در زمین - البته آن موقع زمینی هم نبوده، در آن موقع نه آدمی بوده نه چیزی - کسی را در آنجا قرار دهی که خون بریزد و فساد بکند در حالی که:

»
«^۲

در حالی که ما فرشتگان تسبیح تو را می کنیم - و به طوری که مرحوم طالقانی^۳ هم تفسیر می کند - این «نُقَدَّسُ لَكَ» یعنی جهان را به طرف تو از آلودگی و از نقص بیرون می آوریم و پاکیزه می کنیم که اینها «الیهِ تُرْجَعُونَ»^۴ و «الی الْمَصِیرِ»^۵؛ آخرش به طرف تو باشد، یعنی انسان؛ انسانی که خدا آن روز به فرشتگان گفت من می خواهم خلیفه قرار دهم استثناء است. دماغش خیلی بالاست؛ او تسبیح نمی کند یعنی همه شان تسبیح نمی کنند. در این آیه گفته می شود «یَسْبِحُ» برای اینکه او هم تسبیح بکند آن وقت «هُوَ الَّذِي بَعَثَ»^۶ می آید اما در این فاصله و در این وسط این «لله» چیست؟ خداوند با چهار صفت اینجا معرفی می شود: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۷ صفاتش هم جفت جفت و مزدوج است. در قرآن، در آخر آیات - اَغْلَبَ اَوْقَاتِ، شاید ۹۵ درصد موارد - خدا دو صفت شناخته می شود: «عَفُورٌ رَحِيمٌ»^۸، «عَلِيمٌ قَدِيرٌ»^۹، «تَوَّابٌ الرَّحِيمُ»^{۱۰}، همیشه دو تا صفت است که این دو تا صفت یا دو تا اسم، «اَسْمَاءِ

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... آیا کسی را در آنجا می گماری که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبهکاری کند و خون ها ریزد؟ ...
۲. بقره (۲) / ۳۰: [اگر هدف از آفرینش انسان عبادت توست،] ما خود، تو را با ستایش تسبیح و تقدیس می کنیم؛ ...
۳. اشاره ی سخنران فقید به آیت الله سید محمود طالقانی و تفسیر بدیع و ارزشمند ایشان «پرتوی از قرآن» می باشد (ب.ف.ب).
۴. بقره (۲) / ۲۸ و ۲۴۵، یونس (۱۰) / ۵۶، هود (۱۱) / ۳۴، قصص (۲۸) / ۷۰ و ۸۸، عنکبوت (۲۹) / ۱۷ و ...: ... به پیشگاه او بازگردانده می شوند.
۵. حج (۲۲) / ۴۸ و لقمان (۳۱) / ۱۴: ... و سرانجام در پیشگاه من است.
۶. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که برانگیخت...
۷. جمعه (۶۲) / ۱: ... [همان] پادشاه پاک و فرادست و فرزانه را.
۸. بقره (۲) / ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۸ و ۲۲۶، آل عمران (۳) / ۳۱، ۸۹ و ۱۲۹، نساء (۴) / ۲۵، مائده (۵) / ۳ و ...: ... آموزگاری است مهربان.
۹. نحل (۱۶) / ۷۰ و شوری (۴۲) / ۵۰: ... دانا و تواناست.
۱۰. حجرات (۴۹) / ۱۲: ... باز پذیر و مهربان است.

الحُسْنی^۱ است که یا یکی متمم قبلی است، مثلاً «عَلِیمٌ قَدِیر». این قدرت خدا از کجا می‌آید؟ از علم‌اش می‌آید یا اینکه خیر، چون قرآن بر بشر و برای ماها نازل شده است پس باید به زبان ما حرف بزند. پیشاپیش باید ببینید این کلمه در مغز بنده‌ی شنونده چه اثری ایجاد کرده است. اگر اثر خوب بود جلو برود، اگر آن اثر بد بود آن اثر را پاک و اصلاح بکند. خیلی از این صفات مزدوج که در قرآن و برای خدا آمده و ظاهراً ضد آن است برای این است که آن تأثیر و تصویری را که آن صفت ایجاد کرده است، محو کند. اول دفعه می‌گوید: این خداوند ملک است، پادشاه است، پادشاه همه چیز است؛ اما به محض اینکه گفته شد پادشاه (این حرفی را که من الآن می‌گویم، زمان شاه هم گفته بودم، ها! نه اینکه حالا پهلوان شده باشم! آن موقع هم گفته بودم و در «خودجوشی»^۲ یا یکی دیگر از کتاب‌هایم هم آمده است) سلاطین و ملک‌ها را به صفت آلوده و بدجنس و محتاج می‌شناسد و فساد انگیزترین جاها دربار است، پشت آن «القدوس»^۳ می‌آید (آن موقع که من این نکته را می‌گفتم، آن رئیس کلانتری خیابان ارامنه، همچنین دو چشم دیگر هم قرض کرده بود و با چهارچشم نگاه می‌کرد...) پس، چون دربارها جاهای فاسدی هستند، پشتش «الْقُدُّوس» می‌آید. این ملک از آن ملک‌ها نیست؛ اشتباه نکنید، این ملک پاک است، نهایت پاکی و صفا را دارد. آن وقت خدایی که ملک است و قدوس است، کافی نیست؛ تواناست، عزیز است، (غیر از آن معنی که ما در فارسی داریم، یعنی دوست داشتنی و محبوب، عزیز قرآن یعنی توانا) منتهی حداکثر توانایی که مغلوب شدنی نیست، همیشه غالب است.

خوب! این خدایی که عزیز است و مقتدر و توانا، باز این فکر به ذهن می‌آید که معمولاً توانایی دوش به دوش چماق است و زور داران، چماق‌داران هستند. دولت‌ها و حتی انقلاب‌ها برای اینکه توانایی‌شان را ثابت بکنند، متوسل به اسلحه و زور و چماق می‌شوند. اینجا گفته شده نه! اشتباه نکنید! این عزیز هست، توانا هست، اما

۱. اعراف (۷) / ۱۸۰، اسراء (۱۷) / ۱۱۰، طه (۲۰) / ۸ و حشر (۵۹) / ۲۴: ... نام‌های نیکوتر...

۲. «خودجوشی» اثر دیگری است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی شب عید مبعث در جشن انجمن اسلامی مهندسین در مسجد صنع‌الدوله (حاج حسن) تهران، در ۱۴/۱۰/۱۳۴۰ است. این اثر هم اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. حشر (۵۹) / ۲۳ و جمعه (۶۲) / ۱: ... پاک...

حکیم است؛ کارهایش از روی حکمت است، از روی عقل و خردمندی است؛ متوسل به چیزهای دیگر نمی‌شود حالا چرا این چهار صفت برای خدا گفته شد؟ اینها مقدمه است برای بعدی؛ چنین خدایی که ملک است و قدوس است و عزیز است و حکیم است، از مبداء ملکوتش، از مبداء عزتش، از مبداء قداستش، از مبداء حکمتش است؛ این «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ»^۱ خداست که در میان بی‌سوادها و امیین برمی‌انگیزد، و فقط این است. ببینید آیه‌ی اول به عزیز و حکیم ختم می‌شود؛ آیه ماقبل آخر هم راجع به کسانی است که بعداً می‌آیند، چه ماها و چه سایرین، تا یوم‌القیامه؛ آنها هم باز «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲ هستند. در آن آیه‌ای که دعای حضرت ابراهیم (ع) است - که بعداً ان‌شاءالله به آن می‌رسیم - آنجا هم باز ابراهیم وقتی می‌خواهد از خدا بخواهد که به پیغمبری برانگیزد، آنجا هم می‌گوید «أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۳ پس ببینید این مسئله‌ی توانایی و حکمت و حکیم بودن خداوند، عامل اصلی در بعثت پیغمبران است. به این می‌ارزد یک ذره در آن توقف کنیم.

واژه‌ی «عزیز» در قرآن جمعاً ۸۹ بار آمده است؛ یعنی «عزیز» صفت خداست ولی جاهای دیگر هم باز هست. از این ۸۹ بار، ۴۷ بارش با «حکیم» همراه است: «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۴، ۱۳ موردش با «رحیم» است. عزیز زورمند و تواناست. اما خیلی هم صاحب رحمت و لطف است. عزیز جلاد و سفاک و بزَن و بکش نیست؛ رحیم است، رحمت دارد. در ۶ جای دیگر، عزیز «علیم» است، یعنی همان‌طوری که حکیم است و کارش از روی حکمت است، کارش از روی علم هم هست. پنج جا عزیز با «غفار» است؛ غفور است؛ «الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»^۵ و «الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ»^۶. آن وقت «الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»^۷ هفت مورد است، یعنی اشاره به قوت خدا می‌کند. «حمید» سه جا هست، توانایی است که بعداً آنهایی که از این توانایی بهره‌مند شدند، از او تشکر هم می‌کنند، حمد هم می‌کنند. «مقتدر»، «جبار»، «کریم» و «رئوف» هم هر یک، یک جا. سه جا هم «ذوانتقام»^۸، حالا

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری را از خودشان برانگیخت...

۲. جمعه (۶۲) / ۱: ... پاک و فرادست و فرزانه را.

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: ... که تو فرادست و فرزانه‌ای.

۴. جمعه (۶۲) / ۱: ... پاک و فرادست و فرزانه را.

۵. ملک (۶۷) / ۲: ... اوست فرادست و آمرزگار.

۶. ص (۳۸) / ۶۶، زمر (۳۹) / ۵ و غافر (۴۰) / ۴۲: ... آن فرادست آمرزگار.

۷. هود (۱۱) / ۶۶، شوری (۴۲) / ۱۹، حدید (۵۷) / ۲۵، مجادله (۵۸) / ۲۱: ... نیرومندی است فرادست.

۸. آل عمران (۳) / ۴، مائده (۵) / ۹۵، ابراهیم (۱۴) / ۴۷: ... دادستان است.

این چیزهای عددی و آماری را با حد فاصل قبل و بعد از پیروزی انقلاب مقایسه کنید. هر چه می‌گوییم بابا این قدر نگوید، «بِسْمِ رَبِّ الْمُنْتَقِمِ»، آخر ۱۱۴ بار سوره‌های قرآن با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده، همه جا می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یک دفعه نمی‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الْمُنْتَقِمِ»، «بِسْمِ اللَّهِ الْجَبَّارِ»؛ حالا ببینید وقتی از قدرت خدا صحبت می‌شود فقط سه بار صحبت «ذوانتقام» می‌آید و ۸۶ بار «حکیم» و «علیم» و «رحیم» و فلان و فلان می‌آید. آن وقت این خودش یک نکته ظریفی است؛ وقتی حکیم می‌گوید، رحیم می‌گوید، علیم می‌گوید؛ در واقع صفات بالفعل خداوند است. خدا هم حکیم است، هم علیم است و هم عزیز؛ اما انتقام که می‌گوید، می‌گوید؛ «ذوانتقام»، صاحب انتقام می‌تواند انتقام بگیرد، بالقوه است، و نه بالفعل. آن وقت ما انقلاب‌مان را یک سره برده‌ایم روی «بِسْمِ رَبِّ الْمُنْتَقِمِ»؛ خدای انتقام‌جو... اما حکیم؛ حکیم هم ۹۱ بار بیش از عزیز در قرآن آمده است. ۴۷ بار با عزیز همراه است، ۳۵ بار با علیم همراه است؛ یعنی علم باعث حکمت می‌شود. »

«! این قدر توی سر علم ننزید؛ علم وقتی نبود حکمت هم نیست؛ خدا از منبع علم می‌آید به حکیم بودن، و از حکیم بودن عزیز می‌شود. این قدر از علم بدگویی نکنید؛ نگوئید این‌ها Scientiste و علم‌پرست هستند، خدا را Scientiste خواهید دید؛ ۳۵ مرتبه علیم با حکیم آمده، ۴ مرتبه با خبیر، یک مرتبه با حمید و یک مرتبه با واسع و یک جا هم با تواب است. خوب، حالا آن آیاتی که در واقع همراه این آیه در جاهای دیگر قرآن آمده است. نه آیه در قرآن است که تقریباً به‌طور کامل یا جزیی از همین برنامه چهار ماده‌ای را ذکر می‌کند. اول دفعه همین آیه در سال دوم بعثت نازل شده است. در سال دوم بعثت، دو بار دیگر خداوند از این موضوع - و مخصوصاً قسمت آخرش، کتاب و حکمت - صحبت می‌کند. یکی در آیه‌های ۴۲ تا ۴۹ سوره‌ی آل‌عمران (۳) است که در باره حضرت مسیح (ع) می‌فرماید:

»

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: ... و به آنها کتاب و فرزانی می‌آموزد...

۲. آل‌عمران (۳) / ۴۸ و ۴۹: و [نیز بشارت داد که] خدا به او کتاب و فرزانی و تورات و انجیل آموزش می‌دهد. و [او را] پیامبری برای دودمان یعقوب انتخاب کند...

وقتی در باره سایر انبیاء است:

»

۱ «

آن زمانی که خداوند از پیغمبران قول و میثاق گرفت که بعد از آن که - یا هنگامی که - من به شما کتاب و حکمت دادم و آن وقت رسول دیگری آمد که تصدیق کننده‌ی شما بود، او را تأیید نکنید و امت شما هم او را تأیید نکند. سال سوم بعثت آیه‌ای است که در صدر عرایضم خواندم؛ این آیه خطاب به معاصرین و به مؤمنین پیغمبر است:

»

۲ «

دو سال بعد و در سال پنجم بعثت دو آیه در سوره بقره (۲) آمده است، یکی به دنبال سرِ ساختن محیط خانه کعبه است که:

»

۳ «

موقعی که ابراهیم (ع) مشغول پی‌ریزی و بالا آوردن آن خانه بود و اسماعیل هم به او کمک می‌کرد - می‌دانید و می‌خوانید و اگر به مکه مشرف شده باشید، بیشتر توجه دارید - در وسط و در لابلای این کار که مربوط به خانه کعبه و حج است، حضرت ابراهیم (ع) دعایی می‌کند؛ می‌گوید، حالا که تو آن آزمایش‌ها را از من کردی و من به قول خودت خوب از آب درآمدم، و امام شدم و این خانه را هم برای عبادت تو ساختم، می‌خواهم ذریه خودم را آنجا بگذارم.

۱. آل عمران (۳) / ۸۱: [به یاد آر] آنگاه که خدا از پیامبران [و پیروان آنها] پیمان گرفت که چون شما را کتاب و فرزاندگی دادم و پیامبری به سراغ شما آمد که کتاب شما را تصدیق می‌کرد...
۲. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.
۳. بقره (۲) / ۱۲۷: آنگاه که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را [مرمت کرده] بالا بردند، [گفتند]: پروردگارا، [این خدمت را] از ما بپذیر، که تو شنوا و آگاهی.

حضرت ابراهیم (ع)، ملی گراترین پیغمبران است برای اینکه به فکر ذریه اش است؛ از ملی ها هم ملی تر است؛ به فکر خانواده است، به فکر بچه ها است، به فکر زاد و رودش است، می گوید:

»

۱.

خدایا به اینها انواع ثمرات و رفاه بده، رفاه خواهی چیز بدی نیست. او به اینکه علاقه مردم به طرف اینها بیاید اهمیت می دهد؛ به علاقه مردم، آن هم ناس، و نه مؤمنین. ما باید دلمان بخواهد که مردم ما را دوست داشته باشند؛ اگر مردم ما را دوست داشته باشند خدا هم ما را دوست دارد، آن وقت به عنوان عالی ترین ارمغان یا ارثیه ای که می خواهد برای ذریه و امت بعد از خودش بگذارد این را می خواهد:

»

۲.

خدایا در بین آنها رسولی را از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و تربیتشان کند، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۳ چون تو عزیز و حکیمی و از عهده ی چنین کار مشکلی برمی آیی. اینها در همان سال پنجم و به دنبال همان آیات مربوط به قبله و مکه است. آنجا هم دو مرتبه خداوند می گوید - آنجا که خداوند قبله را از بیت المقدس به بیت الله الحرام و به مکه و کعبه برمی گرداند - آنجا هم می گوید:

»

۴.

همان طور که گفته می شود رویتان را از اینجا به طرف کعبه برگردانید، همان طور هم

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: ... دل های مردم را متوجه آنان ساز و از محصولات روزیشان بده، بسا که سپاس دارند.

۲. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها می خواند و به آنها کتاب و فرزندی می آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می سازد، که تو فرادست و فرزانه ای.

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: ... که تو فرادست و فرزانه ای.

۴. بقره (۲) / ۱۵۱: همان گونه که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را [از پلیدی جهل و شرک] پاک می سازد و کتاب و فرزندی و آنچه هرگز نمی توانستید بدانید، به شما می آموزد.

می گوید، ما رسولی از بین خودتان فرستادیم و به شما چیزی یاد دادیم که نمی توانستید بدانید:

«^۱»

این تعلیمی است که اگر بشر به حال خودش وا گذاشته می شد نمی توانست یاد بگیرد و فرا بگیرد. اینجا خداوند می گوید آنچه را که نمی توانستید بدانید، ما به شما یاد دادیم. سال هشتم بعثت، و در سوره نساء (۴) آمده است:

«^۲»

ما به آل ابراهیم - آل ابراهیم، کلیه پیغمبرانی هستند که از حضرت ابراهیم (ع) به بعد آمدند - کتاب و حکمت دادیم و ملک و حکومت و سلطنت عظیمی به آنها دادیم. سال هشتم بعثت، خطاب به خود پیغمبر [حضرت محمد (ص)] است. باز آنجا دلداری که خداوند به پیغمبرش می دهد، همین است که می گوید:

«^۳»

بر تو خداوند کتاب و حکمت نازل کرد. «وَعَلَّمَكْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»^۴. به تو چیزی را یاد داد که تو خودت نمی توانستی بدانی و بفهمی. «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۵ فضل خدا بر تو بسیار بزرگ بود.

سال نهم بعثت، آخرین آیه از این ردیف، راجع به حضرت مسیح (ع) است. باز خطاب به خود مسیح (ع) است:

«^۶»

اینجا هم باز به حضرت عیسی (ع) گفته می شود که ما به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را یاد دادیم. یعنی این آیه و برنامه‌ی چهار ماده‌ای - مخصوصاً آن دو

۱. بقره (۲) / ۱۵۱: ... و آنچه هرگز نمی توانستید بدانید، به شما می آموزد.

۲. نساء (۴) / ۵۴: مگر به اشخاص [ی مثل پیامبر و گروندگان]، به خاطر این [رسالت و قرآن] که خدا از بخشایش خود به آنها عطا کرده است حسد می ورزند؟! [با آنکه یهود هم از] خاندان ابراهیم [هستند و زمانی خود آنها] را کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

۳. نساء (۴) / ۱۱۳: ... خدا بر تو کتاب و فرزاندگی نازل کرد...

۴. نساء (۴) / ۱۱۳: ... و آنچه را که نمی توانستی بدانی به تو آموخت...

۵. نساء (۴) / ۱۱۳: ... و بخشایش خدا نسبت به تو فراوان است.

۶. مائده (۵) / ۱۱۰: ... و آنگاه که تو را کتاب و تورات و انجیل آموختم...

ماده‌ی آخرش - اختصاص به حضرت خاتم الانبیاء (ص) نداشته بلکه مربوط به آل ابراهیم است؛ همان‌طور که دعا کننده‌اش ابراهیم بوده، شامل تمام انبیاء از نسل و آل ابراهیم هم شده است و این خود، مسئله‌ی خیلی بزرگی است. از جمله خصوصیات و امتیازات قرآن توصیف و معرفی است که از انبیاء می‌کند، و هر کدام را یک جور توضیح می‌دهد؛ می‌گوید که آدم بی‌نظیر است و مثل اینکه بالا دست همه است؛ از موسی (ع) بیشتر از همه حرف می‌زند، اسم موسی و کار موسی و امت او بیش از اسم پیغمبر خودمان و امت پیغمبر خودمان در قرآن آمده است و این خودش یک مسئله‌ای است؛ عیسی (ع) را به آنجا می‌رساند که به او می‌گوید، «روح الله»؛ این روح خداست و «^۱» و می‌تواند مرده را زنده بکند، و چه بکند و چه نکند و قرآن معجزاتی را به عیسی (ع) نسبت می‌دهد که این معجزات را به هیچ کس نسبت نمی‌دهد، و این، مقام عیسی (ع) را از این جهت فوق همه‌ی انبیاء و همه بشرها می‌داند. کسی که پدر هم نداشته است. به ابراهیم (ع) که می‌رسد - به نظر بنده - قرآن ابراهیم را بیش از همه تجلیل می‌کند. ببینید؛ به همین یک مطلب توجه کنید که خدا بر مبنای دعای یک فرد عمل کند. یک فردی دعایی می‌کند، خدا بیاید برنامه و عمل خودش را متکی به دعایی بکند که این فرد کرده است و روی دعای ابراهیم، امتی بسازد و تمام آن مطالب را بسازد، این خیلی مقام است؛ و ما مسلمان‌ها واقعاً قدر و منزلت ابراهیم (ع) را نمی‌شناسیم؛ با آنکه پیغمبر (ص) می‌فرماید و خود قرآن هم می‌گوید:

»
»^۳

اصلاً او پدر شماست؛ او بود که اسم مسلمان را روی شما گذاشت و شما امت ابراهیم هستید و او، اسوه است؛ اما آن قدر که باید و شاید، ما مقام ابراهیم (ع) را قدر نمی‌شناسیم و تجلیل نمی‌کنیم. هر چند که در زیارت نامه‌های ما هست:

»

۱. «روح الله»، در آیه ۸۷ سوره یوسف (۱۲) قرار دارد.

۲. «^۲» در آیه ۴۰ سوره توبه (۹) است.

۳. حج (۲۲) / ۷۸: ... آیین پدرتان ابراهیم را [ملتزم باشید]؛ خدا در کتاب آسمانی پیشین و در این کتاب شما را تسلیم شدگان [در برابر خودش] نامید...

«^۱

و این در هر حال مقام فوق‌العاده‌ای است. باز هم یک نکته ظریفی اینجا هست. ببینید؛ ابراهیم(ع) دو دفعه برای ذریه‌اش دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد؛ یکی آنجا که خدا می‌گوید:

»

«^۲؛

من تو را پیشوا و امام مردم قرار می‌دهم. خوب، این مقام خیلی بالاست؛ ابراهیم دیگر پیشوای مردم شده است، آن هم نه فقط پیشوای قبیله و قوم خودش؛ خوب، طبیعی است که علاقه‌مند است و طمع‌اش بالا می‌رود و فوراً توجه او به سمت بچه‌اش می‌رود:

»^۳

خوب! تکلیف ذریه‌ام چه می‌شود؟ خدا می‌گوید:

»^۴؛

عهد من به ظالم‌های ذریه‌ی تو نمی‌رسد؛ آنهایی که خوبند بسیار خوب، اما آنهایی که ظالم هستند و از راه منحرف‌اند، نه! آن مال آنها نیست. خدا با کسی قوم و خویشی ندارد.

یک دعای دیگرش این است؛ اینجا اجابتش فرق دارد؛ اینجا خدا جلوتر از ابراهیم(ع) می‌رود و می‌گوید:

»^۵

و اینجا خدا یک پا جلوتر می‌گذارد می‌گوید:

۱. از زیارت امام حسین(ع)، زیارت سوم معروف به «وارث»: سلام بر تو ای وارث [علم] آدم برگزیده‌ی خدا،

سلام بر تو ای وارث [حلم] نوح پیغمبر خدا،

سلام بر تو ای وارث [اخلاص] ابراهیم خدا،

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را پروردگارش به اموری چند [مثل شکستن بت‌ها، قربانی فرزند، فتنه آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون نهاد و او همه [مراحل] را به انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار می‌دهم؛ ...

۳. بقره (۲) / ۱۲۴: ... [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ ...

۴. بقره (۲) / ۱۲۴: ... پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

۵. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت...

«^۱»

نه تنها به ذریه تو، بلکه به آنهایی که هنوز به ایشان نپیوسته‌اند. اگر چه آنجا می‌گوید که عهدهم به ظالمین نمی‌رسد، اما اینجا خدا می‌گوید:

«^۲»

حتی اگر قبلاً هم گمراه بوده باشند، من مع ذلک این دعای تو را در باره‌ی آنها اجابت می‌کنم؛ و نه تنها در حق آنها حتی در حق کسانی که بعد از آنها بیایند. به اصطلاح دیگر، آیا فضل و لطف و محبت و عنایتی از این بالاتر درباره کسی می‌شود کرد که خداوند این عنایت را درباره‌ی ابراهیم (ع) انجام داد؟

اما آیات مشابه را ببینید. این چهار ماده و این آیه، اجزا و مواد یک برنامه است. ماده‌ی اول، تلاوت آیات؛ ماده‌ی دوم، تزکیه؛ ماده‌ی سوم، تعلیم کتاب؛ و ماده‌ی چهارم، تعلیم حکمت. این برنامه چهار پایه دارد و بعد سه عمل انجام می‌شود. چهار ماده است و سه عمل. عمل اول، تلاوت آیات؛ عمل دوم، تزکیه؛ و عمل سوم، تعلیم. تلاوت و تزکیه و تعلیم؛ اما این انجام، چگونه پیاده و اجرا می‌شود؛ چگونگی در اینجا نیست ولی در آیات دیگر هست. ظاهراً به نظر می‌آید که این جامع نیست؛ اما چطور؟! خدا در جای دیگر، یک جور دیگر پیغمبر را معرفی کرده؛ آن جاهای دیگر طرز انجام دادن اینها هست.

به بنایی می‌گویند که تو یک ساختمان چهار طبقه می‌سازی؛ مصالح تو هم مثلاً آجر و آهن و سیمان است. اما اینکه چگونه این را باید بسازی؛ داربست‌ات چه باشد؛ کمک‌ات چه باشد و مثلاً در چه ایامی این کار را بکنی؛ این‌ها در اینجا نیست. آیات دیگری در قرآن هست که دائم به پیغمبر گفته می‌شود، تو نذیری، تو بشیری، تو مُذکری، تو یادآوری کننده هستی، تو هادی هستی، و تو...

همان‌طور که این آیه جامع نیست، جامع‌اش در سوره احزاب (۳۳) است:

»

«^۳»

۱. جمعه (۶۲/۳): و برگروه دیگری نیز [از عرب و عجم مبعوث شده] که هنوز آنها به [آیین جدید] نپیوسته‌اند...

۲. جمعه (۶۲) / ۲: ... در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکار بودند.

۳. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم. و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

یعنی طرز اجرای این برنامه از پنج راه است؛ ای پیغمبر، ما تو را فرستادیم که چه باشی؟ «شاهداً»؛ الگو باشی؛ اول خودت پاک باش، راستگو باش، عادل باش، علاقه‌مند و با محبت باش؛ همه چیز داشته باش تا از وجود و هیکل تو، بوی عطر تو باعث شود که دیگران تبعیت بکنند. و «مبشراً»؛ تو باید بشارت بدهی؛ ای بشر، ای بنی آدم، اگر این کار را کردی، سعادت‌مند دائم می‌شوی. و نذیراً؛ اگر آن کار را کردی و این کار را نکردی، عذاب است و هلاکت هست و گرفتاری و جهنم است. «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذَنُهُ» اصلش این است که تو دعوت کننده به سوی خدا هستی، آن هم به «أَذْنُهُ». در مورد دعوت کردن هم قبلاً عرض کرده بودم که هیچ گاه، وقتی شما برای کسی کارت دعوت می‌فرستید یا پیغامی ارسال می‌کنید که فلان روز کلبه‌ی محقر ما را منور کن، نمی‌گویید: ای پدر سوخته‌ی فلان فلان شده، پاشو بیا خانه‌ی ما، یا یک (ژ-۳ دار) عقبش نمی‌فرستید. دعوت به سوی خدا هم با مهربانی و محبت و با رضایت و آزادی ممکن می‌شود:

« ۱ »

اما این «أَذْنُهُ» را اینجا نگفتند؛ جای دیگر و در یک آیه‌ی دیگر می‌گوید:

« ۲ »

دعوت بکن، آن هم به راه خدا اما با حکمت و موعظه، و اگر پای جدال و بگو مگو در بین آمد، عصبانی شدن و فحش دادن و تهمت زدن و طرد کردن و امثال اینها در کار نیست:

« ۳ »

و آن‌جا، آن «بازنه» در آن آیه می‌شود و «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذَنُهُ» و «وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ چراغ پرتو افکن باش. چراغ هیچ وقت نمی‌آید نورش را در چشم کسی بیاندازد و او را مثلاً گیج کند؛ نه! از پشت سرش می‌افتد؛ خودش راهش را می‌رود. در این مورد،

۱. احزاب (۳۳) / ۴۶: و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است...

۲. نحل (۱۶) / ۱۲۵: با فرزانی و اندرزهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به بهترین شیوه با مخالفان به گفت‌وگو بنشین...

۳. نحل (۱۶) / ۱۲۵: ... و به بهترین شیوه با مخالفان به گفت‌وگو بنشین...

۴. احزاب (۳۳) / ۴۶: ... و چراغی روشن.

آیات دیگر هم زیاد داریم. قرآن اصلاً ذکر و یادآوری است:

» «. ۱

به مؤمنین تو تذکر بده؛ تذکر برای مؤمنین مفید است. در سوره‌ی نحل (۱۶) خیلی مفصل تر این را می‌گوید. بعد از همین «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» برای اینکه پیغمبر بالاخره بشر است، و کسانی که می‌گویند ما رسالت انبیاء را ادامه می‌دهیم برای آنها هم هست - در! به تو می‌گویم؛ دیوار تو گوش کن! - تا آنها هم به اشتباه نیافتند، گفته می‌شود:

» «. ۲؛

خدا خودش بهتر می‌داند چه کسی هدایت شد، به تو مربوط نیست؛ تو حروفات را بزنی، دیگر نرو بگو، خب قبول کردی یا نه؛ اقرار می‌کنی؟! توی تلویزیون می‌آیی بگویی یا نه؟، نه! به تو مربوط نیست!

» «. ۳؛

خدا هدایت شده‌ها را بهتر می‌داند

» «. ۴؛

اگر اینها آمدند و با شما در افتادند و شما را اذیت کردند، شماها اصلاً حق ندارید پیش از اذیت آنها کاری بکنید؛ قصاص این است؛ قصاص یعنی زیاده روی نکردن؛ یک عمل منفی است؛ نباید زیاده روی کرد

» «

اگر قصاص نکنید و صبر و تحمل و مقاومت بکنید، این بهتر است

» «. ۵؛

و صبر کن، صبر تو هم متکی به خداست.

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۵: و تذکر بده که البته تذکر برای مؤمنان سودبخش است.

۲. انعام (۶) / ۱۱۷ و قلم (۶۸) / ۷: محققاً پروردگار تو به حال کسانی که از راه او منحرف شده‌اند، آگاه‌تر است؛ و نیز به حال راه‌یافتگان.

۳. انعام (۶) / ۱۱۷، نحل (۱۶) / ۱۲۵ و قلم (۶۸) / ۷: ... و او آگاه‌تر است به حال راه‌یافتگان.

۴. نحل (۱۶) / ۱۲۶: اگر مجازات می‌کنید، متناسب با [نوع] تعدی که به شما شده است، مجازات کنید؛ اما اگر شکیبایی ورزید، این شیوه برای شکیبایان بهتر است.

۵. نحل (۱۶) / ۱۲۷: [ای پیامبر] شکیبایان تنها به توفیق الهی است...

« ۱؛ »

و به هیچ وجه غصه نخور و از مکر و توطئه و نقشه‌ی آنها هم اصلاً دلتنگ نباش؛ خدا خودش حساب آنها را می‌رسد.

« ۲؛ »

خداوند با کسانی است که تقوا پیشه می‌گیرند؛ یعنی تجاوز نمی‌کنند، راه تقوا را پیش می‌گیرند و کسانی که نیکی می‌کنند. اگر تو هم تقوا پیشه بگیری و احتراز از کار خلاف و ظلم و تهمت و امثال اینها بکنی و خوبی هم بکنی - نه تنها بدی نکنی، دست بالا بگیری، و خوبی هم بکنی - خداوند با آنهاست و آنها را موفق می‌دارد. در سوره‌ی غاشیه (۸۸) آمده است:

« ۳؛ »

آخرش اینها پیش ما می‌آیند و برعهده‌ی ماست که به حساب آنها برسیم؛ پیغمبر، برعهده‌ی تو نیست که حساب‌برس باشی و به حساب کسی کار داشته باشی؛ تو حرفت را بزن و بعد هم با چه قیافه و با چه ترتیبی؟

« ۴؛ »

با خلق و روی خوش. راه رسالت انبیاء این است نه تنها به پیغمبر آخرالزمان، به موسی (ع) و هارون (ع) هم که از همه قلدرتر بودند و اسباب کارش هم اژدها بوده و با آن بساطها روبه‌رو شده، با شدیدترین و مستکبرترین متکبرهای جهان یعنی فرعون درافتاد، مع ذلک خدا می‌گوید:

« ۵؛ »

شما دو تایی بروید پیش فرعون؛ این فرعون خیلی طغیان کرده است. برویم گردنش را بزینم؟ فحش بدهیم؟ از در که آمدیم شعار مرگ بر فرعون بدهیم؟ یا تو، آن عصا

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۷: ... و از [انکار] آنها اندوهگین مباش و از دسیسه‌های آنان خود را در تنگنا احساس مکن.

۲. نحل (۱۶) / ۱۲۸: محققاً خدا حامی پرهیزکاران و نیکوکاران است.

۳. غاشیه (۸۸) / ۲۵ و ۲۶: البته باز گشتشان به سوی ماست.

آنگاه حسابشان نیز بر ماست.

۴. قلم (۶۸) / ۴: و به خلق و خوی فوق‌العاده [نیکویی] آراسته شده‌ای.

۵. طه (۲۰) / ۴۳: به سوی فرعون بروید که سر به طغیان برداشته است.

را بیاندازی که اژدها بشود و فرعون را بخورد؟ نه!

«^۱»

حرف ملایم و مهربانانه با فرعون بزنید.

«^۲»؛

به این امید که فرعون متذکر بشود یا بترسد؛ حالا اگر ترسید چه بهتر؛ شما نترسید؛ ما خودمان حسابش را می‌رسیم، نه شما. او به پای خودش می‌آید و خودش را در رودخانه نیل می‌اندازد. لازم نیست ما کاری کرده باشیم. در آنجا هم تازه، برای برخورد با فرعون، این جوری توصیه می‌شود. حالا این سؤال پیش می‌آید که آیا اجرای چنین برنامه‌ای، آن‌هم به این شکل، بعثت و مأموریت اصلی پیغمبر است؟! دیدید که مأموریت اصلی پیغمبر این است:

«^۳»

فحش نده؛ چماق هم برندار؛ معجزه‌ای هم نداشته باش؛ حتی با شعر و آواز هم دل اینها را به دست نیاور؛ آنجا که شاید پیغمبر هوس شعر می‌کند، درباره‌ی سرود و شعر گفته می‌شود:

«^۴»

ما شعری نداریم؛ سزاوار او شاعری نیست:

«»؛

باید یادآوری بکنید؛ قرآن آشکار و واضح حرف می‌زند؛ بیان واضح؛ حتی تبلیغ هم نه به آن معنایی که حالا دایر است. البته همه‌ی پیامبران و پیغمبر ما، خاتم النبیین (ص) کارشان ابلاغ است:

«^۵»،

۱. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگوئید...

۲. طه (۲۰) / ۴۴: ... بسا که پند پذیرد یا [از خدای] بترسد.

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد...

۴. یس (۳۶) / ۶۹: پیامبر را شعر نیاموخته‌ایم و [شاعری] شایسته او نیست؛ آن [چه عرضه کرده است] اندرز و قرآنی روشنگر است.

۵. نور (۲۴) / ۵۴: ... پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد.

اما ابلاغ قرآن و ابلاغ آنها، با این کلمه‌ی تبلیغ که همه جا می‌گویند، خیلی فرق دارد. خدا رحمت کند مطهری^۱ را، آن زمانی که همین مسجد جواد درست شده بود (خب، ساختمانش خیلی خوب است و معماری خوبی هم دارد؛ اول هم هیأت مدیره‌ای داشت، هیأت اولش هم همین دوستان خودمان بودند، همین آقای دکتر کاظم یزدی که اینجا هست؛ نور تازه‌ای بود؛ ساختن مسجد زیر نظر اینها بود، البته مرحوم مطهری هم نظارت داشت) روی بخشی از مسجد که همه‌اش سیمان است و به طرف میدان است، ایشان نوشته بودند: «دارالتبلیغ»؛ که در مخیله و ذهن اشخاص معنای بد دارد. کالای تجارتنی را تبلیغ می‌کنند، تبلیغ می‌کنند که کوکاکولا بخور؛ آن یکی را نخور؛ تبلیغ می‌کنند که این یخچال ما را بخر. در تبلیغ اصل فریب دادن است، گول زدن است. حالا آدم پیش یک کسی برود و بگوید، بنده آمده‌ام شما را تبلیغ بکنم، یعنی آمده‌ام شما را خر بکنم! خب بدش می‌آید دیگر! اسلام احتیاج به تبلیغ ندارد؛ تبلیغ نمی‌خواهد؛ بگو ابلاغ، آیه‌ی قرآن را بخوان!

»
۲

پس ببینید، حتی تبلیغی هم که ما می‌گوییم و پیغمبر مأمور به اجرای یک ماده‌ی آن است، ابلاغ بوده؛ ابلاغ عاری از هر گونه حتی تشویق و تحریک و امثال اینهاست. پس آن چه جوری باید درست بشود؟ خدا جلوی چشم آدم ...

۱. منظور آیت‌الله شهید مرتضی مطهری است.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیاتش را بر آنها می‌خواند...

۳. این سخنرانی از نوار برداشت شده و اینجا پایان نوار در کاست اول است و ادامه‌ی سخن در کاست دوم قرار داشته که در اختیار نیست و متأسفانه کوشش ما برای دستیابی به آن بی‌نتیجه مانده است (ب.ف.ب).

بعثت و ابراهيم

بعثت و ابراهیم*

«ابراهیم ذریّه پرور، آینده‌نگر و آینده‌ساز»

«پلان و خلاصه سخنرانی»

)

۱.

* * *

□ تبریک سال نو و سنت تجدید و امید به آینده و به تحول

□ سنت هر ساله انجمن [اسلامی مهندسين] و انتخاب این موضوع

□ پایان کسری- عمر زیادی بنده- قرار تکرار

* این اثر دست‌نوشته‌ای است از پلان و خلاصه‌ی سخنرانی که زنده‌یاد مهندس بازرگان برای خود تهیه و در مراسم جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۳۶۶/۱/۸ مورد استفاده قرار داده‌اند تا بعداً آن را تفصیل داده و تدوین نمایند. ما این یادداشت‌ها را بازنویسی کرده و برای اولین بار نسبت به انتشار آنها اقدام می‌نمائیم (ب.ف.ب).

۱. بقره (۲) / ۱۲۹ : پروردگارا فرزندان ما را شایسته گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم آیات تو را تلاوت کنند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزند و روان‌شان را از هر نادانی و زشتی پاک و منزه سازند؛ تویی که در همه‌ی عالم هر کار خواهی، بر آن علم و قدرت کامل داری.

□ ادای حق به بانی و باعث و برنامه‌ریز این بعثت و پدر امت:

»

۱.

□ غرض از این سخنرانی:

۱- ادای حق پدری و سلام بر ابراهیم(ع)؛

۲- معرفت بیشتر بر ویژگی و اهمیت او؛

۳- آگاهی بر اینکه چه چیز را باید بیشتر تبعیت کنیم.

□ ابراهیم‌شناسی

قرآن ۶۹ بار و در ۲۵ سوره از ابراهیم(ع) نام می‌برد، در حالی که از عیسی(ع) ۲۵، نوح(ع) ۴۳ و یعقوب(ع) ۱۸، و از اسماعیل(ع) ۱۴ بار نام می‌برد. فقط موسی(ع) ۱۳۶ بار نزدیک به دو برابر ابراهیم(ع) در قرآن تکرار می‌شود چون هم امت دارد و هم کتاب، و بیشتر، بیان درگیری با امت او است.

□ در دو سخنرانی گذشته:

سال ۱۳۶۱، «ابراهیم، امام و امت»؛

سال ۱۳۶۳، «ابراهیم، پیامبر خودساز و خودآغاز»

□ امسال [سال ۱۳۶۶]، «ابراهیم، ذریه پرور- آینده‌نگر- آینده‌ساز»

○ آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره بقره(۲)، توجه به ذریه و آیندگان؛

۱. حج(۲۲) / ۷۸: و برای خدا جهاد در راه او را (با دشمنان دین و با نفس اماره) به جای آرید؛ او شما را به دین خود سرفراز کرده و در مقام تکلیف، بر شما مشقت و رنج ننهاد، (و این آیین اسلام) مانند آیین پدر شما ابراهیم خلیل است که خدا از این پیش، شما امت را در صحف او و در این قرآن مسلمان نامیده تا رسول برای شما، و شما برای سایر خلق، گواه باشید؛ پس نماز به پا دارید و زکات به مستحقان دهید و به خدا متوسل شوید که او پادشاه و مولا و حافظ و ناصر شماست و نیکو ناصر و مولایی است.

○ امتحان کامل از گرفتاری‌ها- امام شدن نامش- به فکر ذریه بودن:

»

۱.

- پیمان با خدا برای سرایداری و نظافت خانه خدا برای عشاق و بندگان؛
- دعای امنیت و رفاه برای سکنه؛
- دعای قبولی خدمت- برخلاف دعاهاى ما- و بدهکار بودن آنها؛
- بدهکار بودن به خدا و نهایت اخلاص و عشق و فناء فی الله، خدا را می‌خواهد، نه مانند ما مسلمان‌ها خودش را؛
- دعای مسلمان شدن خودشان و ذریه و توبه‌پذیری آنها؛
- دعای بعثت پیغمبری برای ذریه.

معرفت و اخلاص و عشق به کسی که مشابه ندارد، دیده نمی‌شود، احساس نمی‌شود، چیزی از او نمی‌گیرد... برخلاف روش بشر، از راه عشق و تلاش و تجربه یا مشاهده و عقل یعنی وسایل خودش.

□ شاه بیت دعا، که به وجود آورنده و منتهی شونده به بعثت و ذریه پروری است.

□ اگر ما بودیم از خدا چه می‌خواستیم؟: کثرت (تورات)- ثروت- زیبایی- قدرت و سلطنت (در قصه‌ها)- سلامتی و امنیت (عقلا)، ولی او هدایت به سوی خدا (یعنی باز هم برخلاف خودخواهی).

□ این هدایت به سوی خدا به دست کیست؟ اگر ما بودیم: خودت مستقیماً فرشته‌ای بفرست- پادشاهی و زورمند و مأموری و دولتی که وادارشان نماید و صادر کند، انقلابی به دست اقلیت و زیر نظر حاکم بر جماعت. اما او؛ در میان خودشان؛ آدم‌ها؛ و از خودشان: خودگردانی، خودمختاری، خودجوشی، دموکراسی:

۱. ابراهیم(۱۴) / ۳۷: پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت‌الحرام تو برای به پا داشتن نماز مسکن دادم. بار خدایا تو دل‌های مردمان را به سوی آنان مایل گردان و به انواع ثمرات آنها را روزی ده؛ باشد که شکر نعمت تو به جای آورند.

» «. ۱

» «. ۲

» « ۳

همان طور که خودش خودساز بوده، از جهل و گمراهی و بت پرستی؛ بقای خویش را طی کرده است.

□ هدایت به چه وسیله و طریق؟

اگر ما بودیم: طبیعت و فطرت یا غریزه و حیوانیت (ضد اختیار و آزادی) - ابلاغ و اعلام و فرمان (تقلید و الزام کورکورانه و ناآگاهانه یعنی رهبری بر دموکراسی غالب شده) اجبار و الزام و تعزیر (یعنی استبداد و قشریگری):

» « ۴

» «. ۵

» « ۶

» «. ۷

۱. نجم (۵۳) / ۳۸: که هیچ کس بار گناه دیگری را (در قیامت) به دوش نخواهد گرفت.
۲. نجم (۵۳) / ۳۹: و نمی داند اینکه برای آدمی جز آنچه به سعی (و عمل) خود انجام داد (ثواب و جزایی) نخواهد بود.
۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... به درستی که خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که آن قوم حالشان را تغییر دهند...
۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکره [و اجباری] نیست...
۵. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.
۶. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنها تعیین نکرده ایم...
۷. اسراء (۱۷) / ۱۷: ... و پروردگارت در مورد گناهان بندگانش به عنوان آگاه و بینا کافی است.

ولی او به وسیله‌ی:

۱- مشاهده و آگاهی و اطلاع و بصیرت :

«^۱»

باز هم آزادی، آگاهی و نه تبلیغات انحصاری:

»

«^۲»

در حالی که طاغوت‌ها «يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»

۲- تعلیم و بالا بردن دانایی؛ «يُعَلِّمُهُمْ» و نه «تَبْلِيغُهُمْ».

تصمیم‌گیری با خود شخص است یک راهه نیست که مُصِر شوی و اجبار باشد.

(کمونیست‌ها- دیکتاتورها- رسول‌های ارشادی)

□ تعلیم چه چیز؟ کتاب و حکمت:

کتاب = مبدأ و منتهی و آنچه مقرر و مسلم در خلقت و طبیعت است

شناخت قوانین و اهداف طبیعت و خلقت:

حکمت = خردمندی و مصلحت انسان و استمراری که در رأس آن احتراز

از شرک است:

»

«^۳»

۱. بقره (۲) / ۱۲۹ : ... که آیات تو را بر آنها می‌خواند...

۲. بقره (۲) / ۲۵۷ : خدا کارساز مؤمنان است، آنان را از تاریکی‌ها به روشنی رهسپار می‌گرداند؛ و [الی] کارساز انکارورزان، طاغوت‌ها [و گردنکشان] هستند که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌برند؛ آنها جاودانه دوزخی خواهند بود.

۳. لقمان (۳۱) / ۱۲ و ۱۳ : لقمان را فرزاندگی دادیم [و توصیه کردیم] که: خدای را سپاس دار؛ و هر که سپاس دارد، به سود خود اوست؛ و هر که کفران ورزد [به‌زیان او] که خدا بی‌نیاز و شایسته ستایش است. [به یاد آر] آنگاه که لقمان در مقام اندرز به فرزند خویش گفت: پسر، هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن؛ که شرک ظلم بزرگ است.

»

».

که تماماً در جهت معرفت و حرکت به سوی خدا است و احتراز از شرک مدیریت صحیح عاقلانه و مصلحت‌اندیشانه، حکومت حق و مصلحت یا حکومت اسلامی که وقتی با خودمختاری ترکیب شد جمهوری اسلامی را می‌نماید.

□ آینده‌نگری و آینده‌سازی شاخص رشد انسان، ظرفیت یا بعدیابی او است. انبیاء و ادیان (انسان و زمان) تمدن و تحول و تکامل بشریت در جهت دورنگری و دورسازی است. اگر بمانیم اصلاً به فکر خارج از خود و کسانمان و دور از دوران خودمان نمی‌رفتیم.

□ ابراهیم(ع) از این جهت امام ناس است و پیشاپیش می‌رود. سیر تحول افکار و احزاب و عمق انسان هدف جو ایدئولوژی‌ها مارکسیسم (ایدئولوژی و مکتب داشتن

۱. اسراء (۱۷) / ۲۲ تا ۲۶: در کنار خدا معبود دیگری قرار مده، که نکوهیده و فرو گذاشته خواهی ماند. پروردگار تو فرمان داده است که جز خودش را بندگی نکنید و به پدر و مادر [به شایستگی] نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنها یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسند، به آنها مگو رنجیده‌ام از شما و درشتی مکن و با آنان با اکرام صحبت کن. و با مهربانی بال‌های فروتنی در برابرشان بگستران و بگو: پروردگارا، به پاس آنکه مرا در کودکی پرورانده‌اند، بر آنها رحمت آور. پروردگارتان به اندیشه‌های درونی شما آگاه‌تر است؛ اگر شایستگی داشته باشید، در برابر توبه‌آوران آمرزگار است. حقوق خویشاوند و بینوا و در راه‌مانده را بپرداز، و [لی] بیش از حد اسراف مکن.

تسلیم محض و انضباط شدید، برنامه‌نگاری و حرکت به سوی طبقه‌ی واحد و طرد همه‌ی مکاتب و گروه‌ها) تکامل حیوان هدف‌جو چون مختار و آزاد و عاری از غریزه است و هر چه از حیوانیت دور می‌شود، به‌هدف و اراده و عشق بیشتر نیاز دارد. ۱- دنبال هدف می‌گردد و جویای حق و حقیقت است، حق‌گرا است؛ هدف گمشده‌ی انتخاب شده‌اش را با تلاش و تفکر خود می‌یابد:

)

۱.

۲- وقتی هدف را یافت که خدا است انضباط مطلق و اراده‌ی قاطع مُسَلِّم، تسلیم به او، به میل و اراده‌ی خود.

۳- طرد غیر او؛ «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

* * *

راه بشر و کار بشر عکس است؛^۲ هیچ چیز را نمی‌خواهد و هدف و برنامه‌ای ندارد:

۳

)

جدی نمی‌گیرد، جوان است ولی جوان گمراه، خود را می‌خواهد و تأمین دنیا را، همین که خودش و دنیایش تأمین شد، کاری به‌دیگران ندارد، خودخواه و خودپرست، دنیاطلب و دنیاپرست و در واقع خود و دنیا را می‌بیند.

تمدن قدیم و دوران‌های استبدادی

تمدن جدید؛ کاپیتالیسم، مارکسیسم

اما خداپرستان؛ آخرت و خدای خالق + شریک‌های مؤثر، محسوس و مفید شریک وقتی می‌آید چون محسوس است و نزدیک و مؤثر ظاهری، خدای نامرعی غایب و ظاهراً بی‌اثر از بین می‌رود و به نظر می‌آید زاید باشد و... (از دل برود هر آنکه از دیده برفت) اگر آخرتی در کار باشد خداهای بی‌عرضه ...

۱. انعام(۶) / ۷۹: من با ایمان خالص و رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و من هرگز (با عقیده‌ی جاهلانه) مشرکان موافق نخواهم بود.

۲. مؤلف فقید، زنده‌یاد مهندس بازرگان، در حاشیه صفحه‌ای که این بخش از دست‌نوشته را در بر دارد نوشته‌اند: «از اینجا به بعد فرصت نشد و به فهرست و اختصار گذشت» (ب.ف.ب).

۳. زخرف(۴۳) / ۸۳: ... بیهوده بگویند و به بازی مشغول باشند...

ابراهیم (ع)، به خصوص با این دشمن است و آن را گمراه کننده می‌داند:

)

۱ «.

سیر تحول شرک و رسالت انبیاء

خداهای انسان راضیه و معبود و معشوق‌های او، تأمین‌کنندگان و مدیران دنیای او هستند و به ظاهر، اهداف او، اعم از مفید و مضر.

۱- رب‌النوع‌های به‌ظاهر مفید یا مضر طبیعت؛ برحسب محیط و شرایط جهان‌بینی انسان: آدم‌وار به‌شکل ماهی، پهلوانان سوپر انسان مقیم‌الْمَپ، خورشید، مظاهر زیبایی و عقل و عیاشی یا جنگ و ستیز، دارای صفات بد و خوب انسان‌ها، فرمانداران با اقتدار در کلد و آشور، گاو بالدار و هیاکل دیگر، یا ستاره و ماه و خورشید، همراه با نمرودها و همورابی‌ها (اول دفعه حدود انسان) و متولیان بت‌ها یا کهنه و جادوگرها، در مصر رود نیل به مثاب شتر و ابوالهول، کانون خانوادگی یا پدران، فرعون‌ها که مالک آنها و اراضی و فرمانده نیروها، روم مانند یونان + امپراتورها، هندوها و خاور دور، پیغمبر و خدا ندارند درونشان دنیا است و معبودشان بودا.

۲- خدای واحد + شریک‌ها «^۲ و از باب «أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۳ گو ساله سامری ولی بیشتر رو به اولیای دین می‌نمایند: عیسی پسر خدا، علی‌اللهی‌ها و مانیون و احبار (ملامت‌ها و محکومیت‌های انجیل و قرآن علیه انواع شریک‌ها.

۳- کار عمده و رسالت انبیاء بیشتر روی همین جلوگیری از شرک بوده است:

۴ «

)

۵ «

)

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۵: [به یاد آر] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را [سرزمینی] امن قرار ده و من و فرزندانم را از بندگی [طاغوت‌ها و] بتان برکنار دار.
۲. اعراف (۷) / ۱۳۸: ... برای ما هم معبودی [دیدنی و محسوس] مثل معبودهای آنان مقرر کن...
۳. یوسف (۱۲) / ۳۹: ... آیا ارباب‌های پراکنده بهترند یا خدای یگانه قهار؟
۴. اعراف (۷) / ۵۹: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد...
۵. هود (۱۱) / ۲: [پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید...

»^۱ «

در این باره با مشرکین و اندکی الحاد و دیری مسلکی و مبارزه شدیدتر با مدعیان
جانشینی خدا و وساطت خدا و دلال‌ها یا فروشندگان کالای خدا «يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
ثَمَنًا قَلِيلًا»^۲ و «يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ»^۳ کتب معرفی قرآن از ابراهیم (ع)، مشرک نبودن
ابراهیم به لحاظ آینده بشریت که منظور طاغوت است. به اصنام وصیت‌ها:

»^۴ «

»

»^۵ «

»^۶ «

»

»^۷ «

»

»^۸ «

۱. صافات(۳۷) / ۳۵: ... معبودی جز خدا وجود ندارد...
۲. آل عمران(۳) / ۱۹۹: ... و آیات خدا را به بهایی ناچیز نفروشد...
۳. نساء(۴) / ۴۶، مائده(۵) / ۱۳ و ۴۱: ... کلمات [کتاب] را از مفهوم اصلی اش تحریف می‌کنند...
۴. بقره(۲) / ۱۳۵: ... بگو: از آیین ابراهیم که حَقِّگرا بود [پیروی کنیم] که در جرگه شرک‌ورزان نبود.
۵. آل عمران(۳) / ۶۷: ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، بلکه حق‌گرای بود تسلیم [فرمان خدا] و در
جرگه شرک‌ورزان نبود.
۶. آل عمران(۳) / ۹۵: بگو: خدا راست گفته است؛ از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود پیروی کنید که در
جرگه شرک‌ورزان نبود.
۷. نساء(۴) / ۱۲۵: (در عالم) کدام دین بهتر از آن است که مردم خود را تسلیم امر خدا کرده سر زیر بار
فرمان حق فرود آورند هم نیکوکار باشند و پیروی از آیین حنیف ابراهیم کنند، ابراهیمی که خدا او را به
مقام دوستی خود برگزیده است.
۸. انعام(۶) / ۱۶۱: بگو پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده است [به] دینی پایدار و آیین ابراهیم حق‌گرا
که در جرگه شرک‌ورزان نبود.

)

۱ «.

۲ «.

)

۳ «.

)

)

۴ «.

۵ «.

)

۶ «.

)

-
۱. یوسف (۱۲) / ۳۸: و از آیین پدرانم خلیل و اسحاق و یعقوب پیروی کردم و در آیین ما هرگز نباید چیزی با خدای شریک گردانیم این توحید و ایمان به یگانگی خدا فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم لیکن اکثر مردم شکر این عطا را به جای نمی آورند.
۲. نحل (۱۶) / ۱۲۰: همانا ابراهیم خلیل (تنها شخص موحدی بود) مطیع و فرمان بردار خدا بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.
۳. نحل (۱۶) / ۱۲۳: آن گاه بر تو وحی کردیم که «در دعوت به خداپرستی و توحید و بسط معارف الهی» از آئین پاک ابراهیم تعقیب کن که او هرگز به خدای یکتا شریک نیاورد.
۴. مریم (۱۹) / ۴۱ و ۴۲: و ای رسول ما یاد کن در کتاب خود شرح حال ابراهیم را که او شخص بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود.
- هنگامی که با پدر خود «یعنی عمویش آذر» گفت: ای پدر چرا «خدا را رها کرده‌ای و بتی جماد که چشم و گوش و حس و هوشی ندارد» و هیچ رفع حاجتی از تو نتواند کرد پرستش می کنی.
۵. انبیاء (۲۱) / ۵۱: و ما پیش از این ابراهیم را کاملاً به رشد و کمال خود رساندیم (تا برق توحید و خداپرستی را در عالم برافروزد) و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم.
۶. انبیاء (۲۱) / ۵۲: هنگامی که با پدرش و با قوم‌اش گفت. این مجسمه‌های بی‌روح و بت‌های بی‌اثر چیست که به نام خدا می‌پرستید؟ بر آن عمری متوقف شده‌اید.

ابراهیم(ع) در زمانی و در خانواده‌ای به دنیا آمده که خدا را شناخته‌اند و ضمن اینکه به پدرش می‌گویند:

»

۱

با شرک مبارزه می‌کند و قهرمان جوان شناخته می‌شود. که این نهایت رشد اوست و دیدن آینده‌ای که آثارش هنوز مستور است.

برنامه امروزی ابراهیم و قرآن

احتراز از شرک در رأس آن است، شرک سیر تحولی داشت. لازم نیست جانشین صد درصد یا شریک صد درصد باشد؛ شریک، جزء هم می‌شود و شرکاء، بیشتر انسان‌ها هستند که خود را به لحاظ بعضی صفات و حقوق مالکیت و ولایت و قضاوت جای‌گزین خدا می‌کنند. یا مردم اطاعت‌ها و خواسته‌هایی را که باید از خدا بکنند، یا حمد و سپاس و تشکر و تجلیل و تعظیم را که خاص خدا است، پیش او می‌برند. حدیث حضرت صادق(ع) با تاجر که مرحوم نائینی نقل کرده است. در تعلیمات حضرت ابراهیم(ع) و ... قرآن ابدأ صحبت از حکومت و مدیریت دنیا نیست (آفات توحید).

دعای مبعث:

خدایا ما را پیامرز و گرفتار شرک مگردان که قابل آمرزش نباشیم -
خدایا ما را از شر شرک و شیطان نجات بده -
خدایا تو یگانه و لی و رب ما باش و از تاریکی‌ها به روشنی‌ها هدایت‌مان بفرما و ما را از کفر ورزیدن به تو و ولی گرفتن طاعت‌ها در امان بدار.

* * *

□ این دعا با اولین نظر ابراهیم می‌خواند، آنجا که می‌گوید:

۲

»

۱. انبیاء(۲۱) / ۵۶: ابراهیم پاسخ داد که خدای شما همان خدایی است که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می‌دهم.
۲. نجم(۳۸) / ۳۹: آدمی جز آنچه به سعی (و عمل) خود انجام داد (ثوابی و جزایی) نخواهد برد.

»
۱.

یعنی می‌خواهد دعاها را... از طرف خدا هم، محصول رشد و جوشش خودشان باشد، برانگیختگی و استقلال باشد نه مأموریت و اعطاء.

□ اگر خدا ابراهیم را خلیل می‌گوید برای این است که این نوع آدم و این طرز تفکر را دوست دارد و می‌خواهد همه‌ی ما همچون او باشیم. ساختمان و سیستم فکری ابراهیم با مشیت و اراده و برنامه‌ی خدا می‌خواند. خدا می‌خواهد که آدمی زاد خود کفا و خودجوش و خلاق و یک پا خدا باشد.

□ خداشناسی ابراهیم از روی مشاهده و استدلال مطلق و تجربی بود، نکته‌ای هم که برای امت آخرالزمان می‌گوید تصویری از خودش است. اطلاع و توجه بر آیات و نشانه‌ها یعنی دیدار و حس با صره و تعلیم کتاب و آنچه دفتر خالق و ربوبیت است، قطعیت دارد و دستورالعمل است. حکمت که درست کرداری و تمیز و فایده رسیدن است یعنی دور از ذهنیت و اطلاق و بی‌خاصیتی است. خرد عقلانی و خردمندانه.

□ در «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲ هم مطلب است. یعنی با وجود گمراهی و بی‌اطلاعی خود راه‌یاب می‌شوند، خود معلم خویش می‌شوند، پیغمبر فقط سراج می‌شود، روشنی می‌دهد، آنها به سمت مطلوب می‌روند:

»
۳.

□ سرمایه‌ی افراد به‌نشانه از روی بصیرت و بینایی و روشنایی و اختیار است:

»
۴.

۱. نجم (۵۳) / ۳۸: که هیچ کس بار گناه دیگری را (در قیامت) به دوش نخواهد گرفت.
 ۲. آل عمران (۳) / ۱۶۴: ... در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.
 ۳. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم. و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.
 ۴. اسراء (۱۷) / ۱۵: هر کس به راه راست هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته و هر کس به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت خود شتافته و هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد.

»
«^۱

»

«^۲

کار خدا و اثر پرستش او خارج شدن از جهل و تاریکی است:

«^۳

»

□ خدا می‌توانست پیغمبری بفرستد و همین طور مردم را آگاه و مؤمن سازد ولی نخواسته است نه مفت به کسی خبری برساند (مثل حیوانات) و نه به اجبار و الزام و اکراه، به سوی خودش بیاورد.

□ «یزکیهم» را هم که خدا جلو می‌آورد و مقدم می‌شمارد، باز احتراز از شرک است. شرک اقتصادی و عدم حاکمیت و مطلوبیت مال. شخص از عشق و اسارت مال و اولاد و از هر حَبّی جز حُب خدا- بیرون بیاید:

»

«^۴

□ برای خدا خیلی آسان است که انسان‌ها را یا از روی خلقت و غریزه، مؤمن به خود و منصرف از شرک کند و یا از روی اجبار و زور و اکراه؛ ولی هیچ یک از این دو راه را برنگزیده است. می‌خواهد ابراهیم‌وار، از انسان‌های پرستنده‌ی او شوند.

۱. فصلت (۴۱) / ۴۶: هر کس کار نیک کند بر نفع خود و هر که بد کند به ضرر خویش است خدا (در روز جزا) هیچ بر بندگان خود ستم نخواهد کرد.

۲. یوسف (۱۲) / ۱۰۸: ... [همه را] به سوی خدا دعوت می‌کنیم؛ و خدای را تقدیس می‌کنم و در جرگه شرک‌ورزان نیستم.

۳. بقره (۲) / ۲۵۷: ... آنان را از تاریکی‌ها به روشنی رهسپار می‌گرداند ...

۴. آل عمران (۳) / ۹۲: شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید و بسیار محبوب است در راه خدا انفاق کنید.

□ در سوره‌ی جاثیه (۴۵) هم سری آیاتی هست که خداهایی و آزادی و خودکفایی انسان‌ها را می‌رساند یا خودمختاری خودجوشی (بد و خوب هر دو) خداهایی، خودمختاری، خودجوشی (آزادی، استقلال، حکومت ملی).

بعثت و ابراهیم*

تلاوت آیات سوره بقره (۲) از آیه ۱۲۶ تا ۱۲۹:

»

۱.

* زنده‌یاد مهندس بازرگان در بالای صفحه اول دست‌نوشته‌ی یادداشت‌های این اثر که برای خود تهیه کرده‌اند، نوشته‌اند:

«برای جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در ۱۳۶۶/۱/۸، مقارن با دید و بازدید نوروز.»
ما این اثر را که یادداشت‌های اولیه مؤلف فقید برای سخنرانی روز عید مبعث سال ۱۳۶۶ و مستقل از پلان و خلاصه سخنرانی، توسط ایشان نوشته شده است، بازنویسی کرده و برای اولین بار نسبت به انتشار آن اقدام می‌نماییم (ب.ف.ب.).

۱. بقره (۲) / ۱۲۶ تا ۱۲۹: و چون ابراهیم عرض کرد پروردگارا این شهر را جای امن گردان و روزی اهلش را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند فراوان گردان (خدا خواهش ابراهیم را اجابت کرد) و فرمود هر که با وجود این نعمت راه کفر پیمود و سپس نگذاشت اگر چه در دنیا اندکی بهره‌مندش سازم ولیکن در آخرت ناچارش معذب به آتش دوزخ گردانم که بدترین منزلگاه است.

و وقتی که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه مکه را برافراشتند و عرض کردند پروردگارا این خدمت را از ما قبول فرما تویی که دعای خلق را اجابت کنی و به اسرار همه دانایی.

←

□ حمد و ثنای خدا و سلام و تبریک تقارن دو جشن به اعضا و دوستان (با ذکر سال عمر انجمن).

□ سنت سالیانه و پایان آن در سال گذشته و عمر زیادی بنده. سال قبل حتی «ناگفته‌های بعثت»^۱ را هم گفتیم. حالا مطلب و موضوعی که بر تمام آن آیه سایه افکنده و احاطه دارد و صاحب دعا تأکید این جریان و قضیه است؛ یعنی حضرت ابراهیم (ع) که با درخواست و دعای او و از نسل اسماعیل او، این رسول به دنیا آمده است.
»
«^۲.

و پیشاپیش برنامه‌ی رسالت‌اش را تنظیم کرد. خدا با یک اصلاحی آن درخواست و دعا را اجابت نموده صریحاً هم به رسول می‌گوید:

»
«^۳.
به امت او هم می‌گوید چون که فرزندان او هستید و او شما را یادآوری کرده است:
»

«^۴.

→ ابراهیم و اسماعیل عرض کردند پروردگارا نخست ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار و راه پرستش و طاعت را به ما بنما و وظیفه بندگی را بر ما سهل و آسان گیر که تنها تویی بخشنده و مهربان.

پروردگارا فرزندان ما را شایسته گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کنند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزند و روان‌شان را از هر نادانی و زشتی پاک و منزه ساز و تویی در همه‌ی عالم هر کار خواهی بر آن علم و قدرت کامل داری.

۱. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسین در ۱۳۶۴/۱/۲۹ است. تدوین و تفصیل یافته‌ی این اثر هنوز منتشر نشده است (ب.ف.ب).

۲. نحل (۱۶) / ۱۲۰: ابراهیم پیشوایی فرمانبردار خدا و حَقگرا بود و در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۳. نحل (۱۶) / ۱۲۳: از این روی به تو وحی کردیم از آیین ابراهیم که حَقگرا بود پیروی کن که در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۴. حج (۲۲) / ۷۸: ... (و این آیین اسلام) مانند آیین پدر شما ابراهیم خلیل است که خدا از این پیش شما امت را در صحف او و در این قرآن مسلمان نامیده تا رسول برای شما و شما برای سایر خلق گواه (خداپرستی) باشید. پس نماز به پا دارید و زکات به مستحقان دهید و به خدا (و کتاب او) متوسل شوید که او پادشاه و مولا و حافظ و ناصر شماست و نیکو ناصر و مولایی است.

□ در سخنرانی‌های سال‌های قبل به اساس این مطلب اشاره و گفته شده بود که امر بعثت چهار بار در قرآن آمده است که به ترتیب زمان نزول چنین بود. سوره‌ی بقره (۲) آیه ۱۲۹، دعای حضرت ابراهیم (ع) و در سوره‌ی بقره (۲) آیه ۱۵۱، تأیید و اجابت خدا و در سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۴، یادآوری و منت‌گزاری و سوره توبه (۹) آیه ۳.

)

۱.

)

۲.

)

۳.

)

۴.

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها می‌خواند و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد، که تو فرا دست و فرزانه‌ای.
۲. بقره (۲) / ۱۵۱: چنان که رسول گرامی خود را فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزّه گرداند و به شما تعلیم حکمت و شریعت دهد و از او هر چه را نمی‌دانید بیاموزید.
۳. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خداوند بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که برای آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از آلایش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنان بیاموزند هر چند از پیش گمراهی آنها آشکار بود.
۴. توبه (۹) / ۳: و در بزرگ‌ترین روز حج (روز عرفه یا روز عید که همه در مکه جمع‌اند آن روز که مؤمنان و مشرکان همه به مکه حاضرند) خدا و رسولش به مردم اعلام می‌دارند که بعد از این خدا و رسول بیزارند از مشرکین، پس هر گاه شما مشرکان از شرک توبه کرده (به اسلام گرویدید) برایتان در دنیا و عقبی بهتر خواهد بود و اگر روی بگردانید که شما بر قدرت خدا غالب نیابید (بلکه در برابر قدرت خدا و رسول ناتوان خواهید بود) چنانچه ایمان نیاوردند مژده‌ی عذاب دردناک به کافران برسان.

حالا می‌خواهیم با سلام بر ابراهیم حق ابوییت و بنیان‌گذاری او را در چنین روزی ادا نماییم؛ تحلیل و تصور بهتری از نفس عمل او داشته باشیم و هم عظمت او و قصد و غرض اصلی او یا خدا و دین را از قرآن در آوریم. ما برای بعثت و ولادت و رحلت رسول اکرم (ص) جشن و مراسم داریم. برای ائمه‌ی اطهار، چهارده معصوم و همه‌ی بزرگان علاوه بر عید اضحی و عید فطر مراسمی بنا می‌کنیم ولی از پیغمبر خودمان عقب‌تر نمی‌رویم و با آنکه هم قرآن تذکر و تجلیل زیاد دارد و هم در زمان ائمه متذکر شدند، در هر حال جا دارد برای حضرت ابراهیم (ع) که بیش از سایر انبیاء نامش در قرآن می‌آید [ابراهیم ۶۹، موسی ۱۳۶، عیسی ۲۵، نوح ۳۳، اسماعیل ۵، اسحق ۱۷، یعقوب ۱۶] اولی است یادی و سلام بر ابراهیم (ع) بنماییم.

□ دو سخنرانی در عیدهای قربان سنوات ۱۳۶۱ و ۱۳۶۳ تحت عناوین «ابراهیم، امت و امام»^۱ و «ابراهیم پیامبر خودساخته و خودآغاز»^۲ داشته‌ایم و از قرآن نیز ویژگی‌های رسالت ابراهیم را تا آنجا که عقل‌مان می‌رسید طی پنج جلسه سخنرانی استخراج کرده‌ایم که باز ادامه دارد. بجز اینها هم در عید قربان گذشته راجع به خواسته‌های ابراهیم (ع) و خدا در زمینه حج بیت‌الله بیان کردیم و این جلسات توضیح و تفسیر جدول آیات قرآن راجع به حضرت ابراهیم است که بر حسب زمان نزول در متمم جلد اول «سیر تحول قرآن»^۳ آمده است.

بنابراین سخنرانی حاضر چیز اضافه‌ای نداشته و بیشتر تذکر و تکرار است. مع‌ذلک دوستان انجمن و شورا گفتند چون همه‌ی شرکت‌کنندگان در مجلس مبعث در جلسات بازگشت به قرآن انجمن حضور نداشته‌اند، اشکالی ندارد.

۱. تدوین و تفصیل یافته این سخنرانی که در ۱۳۶۱/۷/۵ ایراد شده در جلد سوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» در آذرماه سال ۱۳۶۲ منتشر شده و سپس همراه با جلد‌های ۱ و ۲ در زمستان سال ۱۳۶۴ تجدید چاپ گردیده است (ب.ف.ف.).

۲. این سخنرانی در ۱۳۶۳/۶/۱۵ انجام شده و سپس توسط مؤلف فقید تفصیل و تدوین یافته لیکن تاکنون منتشر نشده است (ب.ف.ف.).

۳. متمم جلد اول «سیر تحول قرآن» با عنوان «سیر تحول محتوایی قرآن» در بهار سال ۱۳۶۲ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و هم اکنون این اثر در «مجموعه آثار (۱۳)» قرار دارد که با نام «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ف.).

□ اول می‌رویم سراغ آیات سوره‌ی بقره (۲) که در ابتدای مجلس تلاوت شد و معرفی والای بی‌نظیری که خداوند از این پدر و پسر، به لحاظ اخلاص و عشق و تسلیم و فنایشان در راه خدا می‌نمایند. آنها از خدا درخواست و دعا می‌کنند ما هم دعا می‌کنیم! با اصرار و الحاح و اعتذار از خدا می‌خواهند که کمک‌شان کند تا خدمت و عبادت او را بنمایند و بعد آرزو دارند که این خانه‌سازی و عبادت مقبول در گاهش قرار گیرد. از خدا، خود خدا را می‌خواهند، نظر و لطف و عفو و افتخار بندگی او را می‌خواهند نه آنکه مثل ما خودشان را بخواهند و راحتی و کامروایی خودشان را در این دنیا بطلبند.

به یاد ذریه‌شان هم هستند. خداجویی را در ترک خود می‌بینند. فارغ و بی‌طرف نسبت به غیر خود و کسان خود هستند. به فکر ذریه و و بازماندگان و امت و قبیله هستند، ملی‌گرا هستند. ابراهیم (ع) همه جا به فکر ذریه و فرزندان و امتی که تشکیل می‌دهد هست و پیشوای ملی‌گرایی است. در آیات دیگری نیز راز و نیاز او با خدا، به خاطر فرزندانش آمده است که بعد از دریافت منصب پیشوایی انسان‌ها از خدا بلافاصله پس از شنیدن «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱، «قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي»^۲ می‌آید جواب «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳ می‌شود و چه آنجا که وقتی بنای خانه تمام می‌شود دعایش: «...»

۴.

برای ذریه‌اش به‌عنوان اینکه منزل گاهشان فاقد آب و آبادی است دو چیز می‌خواهد:

۱- محبت مردم،

۲- برکت و فراوانی روزی و رفاه.

او تنها برای فرزندان خلف درخواست نمی‌کند، می‌گوید:

۱. بقره (۲) / ۱۲۴: ... [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمش و] پیشوای مردم قرار می‌دهم...

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: ... [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ ...

۳. بقره (۲) / ۱۲۴: ... [اگر شایسته باشند، که] پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

۴. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرع نزدیک بیت‌الحرام تو برای به پا داشتن نماز، مسکن دادم؛ بار خدایا تو دل‌های مردمان را به سوی آنها مایل گردان و به انواع ثمرات آنها را روزی ده، باشد که شکر نعمت تو به جا آورند (در اثر این دعا بود که در ذی‌حجه ۱۳۶۸ ازدحام چهارصد و پنجاه هزار نفر مسلمان را در حج بیت‌الحرام دیدیم و نعمت و آب و گیاه فراوان بود).

«^۱»

و خدا نظرش را اصلاح کرده و می گوید:

«^۲»

یعنی من تلافی گری نمی کنم و در این دنیا عذابشان نمی دهم.

اما در سری آیات مورد بحث، نیاز دیگر آنها را درخواست می نماید که مهم تر و اساسی تر است و درخواست خاصی می باشد که از آن جهت نیز با درخواست های قبلی او و با نوع درخواست های ما که برای خودمان و برای فرزندانمان می نماییم از زمین تا آسمان، یا از بشر تا خدا اختلاف دارد. او برای آنها:

۱- درخواست هدایت و رسول می کند،

۲- این رسول از آسمان فرود نیاید و فرشته نباشد، جن و پری و از عجایب و اوهام نباشد، روح خدا و خود خدا هم نباشد، از خودشان و در میان خودشان باشد، برانگیختگی باشد خودجوشی باشد، خود کفایی باشد، نه از خارج ... باشد، استقلال باشد «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۳ و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»^۴ مؤید و متمم خودجوشی است و آینده نگری است.

۳- طرز هدایت اش و سیستم رهبری اش نه اعجاز و جادو یا تسخیر افکار و قلوب بوده از طریق شهود و حضور و مستی وارد شده خروج از خود و خروج از جسم می شود تهی کردن قالب و پرواز در عوالم روحانی غیرمادی و غیردنیایی را بخواهد، نه زور و اکراه و اجبار یا تعزیر و تهدید را به کار برده به ضرب شلاق و زندان و شکنجه و عذاب های جسمی و روحی وادارشان به ایمان و عبادت و اطاعت نماید و نه با تطمیع و تأمین برکت و رفاه و راحت و لذات آنها را همچون حیوانات، رام و راهوارشان سازد. نه تسخیر است نه تأثیر است، نه تجهیز است، نه تحمیل و نه تطمیع. یک راه است؛ تلاوت و تعلیم یعنی راه آگاه و آزاد، هدایت از طریق آگاهی و آزادی. یعنی حداکثر حیثیت و استقلال و ارزش و کرامت برای انسان. خودش است که باید از روی بصیرت و اختیار تصمیم بگیرد. به طور خلاصه:

۱. بقره (۲) / ۱۲۶ : ... و روزی اهلش را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند فراوان گردان...

۲. بقره (۲) / ۱۲۶ : ... و هر کس با وجود این نعمت راه کفر پیمود و سیاس نگذاشت اگر چه در دنیا اندکی بهره مندش سازم ولیکن در آخرت ناچارش معذب به آتش دوزخ گردانم که بدترین منزلگاه است.

۳. آل عمران (۳) / ۱۶۴ : ... در حالی که بی تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۴. مائده (۵) / ۵۴، حدید (۵۷) / ۲۱ و جمعه (۶۲) / ۴ : ... این بخشایش خداست...

«خداارهایی - خودمختاری - خودجوشی»

اگر ما می خواهیم و می خواستیم برای ذریه و آینده دوران‌اندیشی و درخواستی از خدا بکنیم آیا چنین دعایی می کردیم؟ جز آنکه حداکثر... بطلبیم و برکت (همان طوری که در آیات آمده است). و حداکثر سلامت و سلطنت و قدرت، کما آنکه از دین و خدا، اگر هم جهان را بخواهیم دنیای مان را می خواهیم، ولی انبیاء درست عکس این هستند و برای اصلاح اجتماع و دنیا نیامده‌اند، بلکه سوق دادن ما به سوی خدا و آخرت.

□ این مطالب و خصوصیات خواسته‌ی ابراهیم (ع) برای امت آینده‌اش (که خلاصه‌اش به تعبیر امروزی استقلال - آزادی و حاکمیت انسان یا حاکمیت ملی می شود)، در سخنرانی‌های گذشته به تفصیل بیان شده است: «خودجوشی»^۱، «دین و آزادی»^۲، «آزادی در قرآن»^۳، «ناگفته‌های بعثت»^۴...

آیات زیادی از قرآن تصریح و تلویح دارد (مانند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۵، «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^۶، «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۷، اولین نقل قول قرآن از ابراهیم) و آیات چندی از سوره

جاثیه (۴۵).

۱. «خودجوشی» حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۱۴ در شب بعثت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص)، در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد صنيع‌الدوله (حاج حسن)، تهران است و اکنون چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط «انتشارات قلم» چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. «دین و آزادی» حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی مؤلف فقید در عید فطر سال ۱۳۶۰ است که همراه با چهار مقاله دیگر در مهرماه سال ۱۳۶۰ در کتابی با نام «بازیابی ارزش‌ها» جلد (۱) منتشر شد و بارها تجدید چاپ گردید (ب.ف.ب).

۳. «آزادی در قرآن»، حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی آقای مهندس عبدالعلی بازرگان در ...

۴. «ناگفته‌های بعثت»، حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در ۱۳۶۴/۱/۲۹ و یکی از آثار مندرج در جلد (۴) کتاب «بازیابی ارزش‌ها» می‌باشد که در دست تدوین و انتشار قرار دارد (ب.ف.ب).

۵. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکره [و اجباری] نیست...

۶. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنها تعیین نکرده‌ایم...

۷. مائده (۵) / ۹۹: پیامبر وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۸. نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹: که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت. و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

□ آنچه بیشتر جالب توجه است و امتیاز بزرگ حضرت ابراهیم (ع) می باشد خود این دعا است که خداوند اختیار هدایت و امت خود را با یک تغییر مختصر به دست ابراهیم (ع) می دهد. چقدر باید این شخص پیش خدا عزیز و مستجاب الدعوی باشد و چقدر باید تشخیص و پیش‌بینی او برای بشریت و آینده درست باشد، درست‌اندیش باشد و همان چیزی را بخواهد که خود خدا می خواهد.

در مقایسه با سایر انبیاء اصلاً هدایت و نبوت و امامت ابراهیم، نوع ممتاز برتری می باشد، خود ساخته و خود آغاز بوده است، راه بی‌نهایت دراز بت پرستی تا خدا پرستی خالص خالی از شرک را به پای خودش طی می کند و با تحقیق و تشخیص خودش کشف می نماید. خداوند قبلاً به او رشد داده است:

»
«^۱

از نطفه و از خانه و از کارگاه بت‌سازی در آمده، تردید و جدل دوستانه می نماید، سنت و فرهنگ شهر را مورد انکار و استهزاء قرار می دهد، روشن فکران زمانه و عصر ستاره پرستی و ماه پرستی و خورشید پرستی است ... ذهن کاوشگر و حق پرور و خداجوی او را ارضا نمی کند تا «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲ می گوید و خدایی را می پرستد که ندیده و نشناخته و لمس نکرده و با آنکه اهل مشاهده و حس و تجربه و مقایسه است و عینی و objective فکر می کند، برخلاف ساخت و سنت بشری، خدایی را که نادیدنی و بی شریک و بی شبهه است و به هیچ یک از موجودات و معبودها و مسبب‌ها نمی خورد، نه مصنوع و مخلوق است، نه کوچک و ناتوان است و نه زوال پذیر و رفتنی است، بلکه برتر و آفریننده و آورنده و بیننده و برآورنده‌ی همه چیز است، به خدایی می گزیند:

»
«^۳

جهنم و بهشت را به عینه تجربه می کند.

۱. انبیاء (۲۱) / ۵۱: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزاوارش بود عطا کردیم و نسبت به او شناخت داشتیم.
۲. انعام (۶) / ۷۹: من حق گرایانه وجود خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام.
۳. شعراء (۲۶) / ۷۹ و ۸۰: و طعام و آشامیدنی‌ام از [لطف] اوست.
و چون بیمار شوم، شفا می بخشد.

□ همین که اصرار دارد که حتماً خدایی باید باشد و حق و حقیقتی وجود دارد که دنبال آن باید رفت، خلاف عادت و سنت بشری است که چون حیوانات آمد و وقتی سیر می‌شوند و راحت و در امنیت، فکر دیگری را نمی‌کنند و کاری به جریان‌ها و حیاتی و ... ندارند و آینده را هم به حساب نمی‌آورند و همچون ... غصه ... از خود و خورد و خوراک زندگی را ندارد:

با بط گفت ماهی‌ای در تب و تاب باشد که به جوی رفته باز آید آب
بط گفت چو من ... گشتم تو کباب دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

بنابراین نبوغ است و یک دنیا استعداد و استثنا و اعجاز یا رشد. یک دردی و ذوق و عشقی بالاتر از شکم و شهوت و قدرت دارد. درد فوق حیوانی و انسانی، گمشده‌ای دارد، عاشق متعالی و برتر و حق است. این همان حنیف متمدن است فوق‌العادگی و اثر انسان متمدن از اینجا ظاهر می‌شود که آدم‌ها معمولاً نه تنها عقل‌شان به چشم‌شان است، عشق‌شان هم به چشم‌شان بوده، «از دل برود هر آنکه از دیده برفت». آنچه را که محسوس است و مشابه و نزدیک خودشان می‌باشد دوست دارند. هر کس اولاد خودش را دوست دارد، فکر و ذکرش روی او و به سوی او است. پس از آن، فرزندش را که یک پا خود او می‌باشد. کمی هم پدر و مادر را چون به آنها محتاج است و از آنها همه چیز می‌گیرد. و محبت و خدمت وجودشان را لمس می‌کند. بعد می‌رود سراغ برادر و خواهر و خویشان دیگر که با آنها محشور است و همیاری‌ها و همسایه‌ها و نزدیکان. بعد از بلوغ، جنس مقابل و عیاشی رنگ و رو و زیبایی و لطافت، با اندام و قدرت و اموال و یک‌سره احساسات غیر مرئی و مسموع ولی خیلی محسوس و نزدیک می‌گردد و قس علی ذلک. آدمی زاد دست غایب بی‌خاصیت و بی‌اثر، مگر اینکه مال‌خولیایی و خیالبافی باشد خیال و خواب هم حول و حوش دیده‌ها و محسوسات موجود می‌رود.

حالا اگر یکی بیاید عاشق کسی یا چیزی شود که اصلاً او را ندیده، نشنیده، نه خبری از او داشته، نه کمترین اطلاع و آشنایی با او دارد، نه کمترین رابطه و انس عملی و علمی، نه تعلق و ارتباط. این آدم یا باید دیوانه و مجنون باشد یا فوق‌العاده نابغه و خارق‌العاده، معجزه باشد. معاصرین هم او را دیوانه می‌پنداشتند. ولی نشان داد که خیلی هم درست استدلال نمی‌کنند و درست تشخیص نمی‌دهند، یعنی عواطف و

احساساتش هم نسبت به پدر و سایرین پاکیزه و خوب است. این اهمیت و ظرافت حنیف بودن را می‌رساند که قرآن روی آن این قدر تکیه و تکرار می‌کند. ما که هر چه زور می‌زنیم با وجود اطلاعات و ایمان و یقینی هم که انبیاء از وجود و رحمت و احسان خدا داده‌اند نمی‌توانیم عاشق درگاهش بشویم. به خودمان روی آن تعلیمات تلقین می‌کنیم. یک توجیه و تعبیر بیشتر نمی‌تواند داشته باشد:

»
«^۱

یک چیزی، خصلتی، استعدادی داشته است و در عالم بشر و انسان متمدن، به مرتبه‌ای از رشد رسیده است که چنین شده است.

□ انسان‌هایی هم بوده‌اند و هستند که روی تعلیمات مستقیم و غیرمستقیم انبیاء و فرهنگ‌های دینی یا شاید روی عواطف و احساسات شخصی و کیفیات روانی خودشان پی‌خدا و ارزش‌ها می‌روند، حق و حقیقت برای‌شان جاذبیت و احترام داشته شیفته‌ی آن می‌شوند اما خدایی که آنها در ذهن‌شان می‌پروراند و کم یا بیش می‌پرستند یا خداهای پیش خود ساخته است که مخلوق ذهن خودشان و انعکاس از آنچه دیده‌اند و شناخته‌اند و برآورنده‌ی احتیاجات دنیایی‌شان می‌باشد یا صفات و خصوصیتی از خدا است که در دیگران دیده‌اند یا به دیگران قرض داده‌اند و به طور کلی خدا را برای خود یا برای دنیا می‌خواهند.

□ این مسئله اتفاقاً عمومیت دارد و مخصوص به اقوام و طبقات بدوی و بی‌سواد نیست، منتها تغییر لباس و تغییر شأن صورت می‌دهد. خداهای انسان ساخته و متفرق و ... او گردانندگان و مدیران دنیای او هستند اعم از مفید و مضر و ... و ... برحسب دنیایی که او زندگی می‌کند و تصویری که از نظام دنیا دارد. در یونان جزیره نشین، دریانورد هنرمند رب‌النوع‌ها و رب‌الرعنایی که به شکل مردم پایین بوده از کف دریا سر در می‌آورند یا پهلوانانی که در قله‌ی المپ زندگی می‌کنند یا در کانون خانوادگی سایه می‌دهند و پاسداری می‌کنند مظاهر زیبایی، عقل، جنگ و ستیز و دارای صفات اعلی و ادنای انسان‌ها هستند که با هم مسابقه می‌دهند شور و ریاست دارند، ازدواج و کینه‌ورزی می‌نمایند و غیره یا پدران و خان‌شان. در کلد و آشور گاو بالدار و هیاکل دیگر و ستارگان و خورشید. و نمرودها هم ادعای خدایی دارند

۱. انبیاء (۲۱) / ۵۱: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزاوارش بود عطا کردیم و نسبت به او شناخت داشتیم.

و به مردم حکومت می‌کنند. در مصر رودخانه‌ی نیل نقش عمده داشت. عقاب و شیر و ابوالهول، جادوگری و سحر. هر شهری و هر کشوری برای خودش خدایی و خدای خدایان بزرگ که بستگی به کشور غالب ... است ... می‌کند و فرعون‌ها نیز به نوبه‌ی خود چون مالک اراضی و آبادی‌ها هستند و بر مردم فرماندهی می‌کنند خداشناخته شده‌اند. روم همین‌طور مراد آریایی هند و ایران.

□ بشر آن زمان خیلی کمتر از بشر امروز احساس زیان و ضلالت و شرک را می‌کرد. آنجا که می‌گوید «^۱ باز هم تأکید و توجه به عدم شرک است و در ...»

□ ابراهیم(ع) مانند همه انبیاء قیام می‌کند انقلاب واقعی، علاوه بر اینکه خدای ندیده‌ی نامحسوس را کشف می‌کند و عاشقش می‌شود اصرار فوق‌العاده‌اش بر این است که اگر شریک‌ها را بپرستند گمراه می‌شوند بنابراین منکر سرسخت شرک است. هیچ کس و هیچ چیز را لایق خدایی و پرستش و اطاعت و تسلیم ندانسته خود را در اینجا بر سر حقیقت «حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲ توصیف می‌کند. قرآن نیز اصرار و تکرارش به همین روال است و غیر آن خیری را نمی‌بینیم: (آیات مربوطه).

□ در دعا هم باز مسئله‌ی احتراز از شرک است منتها با شناسایی و آشنایی از راه حس و تجربه (آیات). تزکیه احتراز از دنیاپرستی و مال‌پرستی است که آفت و درد آینده‌ی بشریت است (نه سرمایه‌داری، نه سلب مالکیت و تقسیم اموال برای بهبود دنیا و دنیاپرستی و بعد تمرین انفاق و ارتقاء یعنی حرکت به سوی خدا).

«يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»^۳، کتاب خدا و سرنوشت دنیا و آخرت
«^۴، در دو سوره قرآن اساسش عدم شرک است و کار بر وفق حکمت و عقل برای حرکت به سوی خدا و اینکه دنیا مسئله نشود:

۱. نحل(۱۶) / ۱۲۳: ... از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود پیروی کن...

۲. آل‌عمران(۳) / ۶۷: ... به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۳. بقره(۲) / ۱۲۹: ... و به آنها کتاب می‌آموزد...

۴. بقره(۲) / ۱۲۹: ... و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد...

«
و حکمت نیز باران رحمت است که خدا می‌فرستد ولی کاشتن و شخم و کوبیدن با ما است. حکمت مانند علم، کلید است.

* * *

خلاصه و نتیجه :

- ۱- بعثت برنامه‌ای سنجیده شده و خواسته شده و دعا شده و از طرف ابراهیم(ع)، برآورده شده از طرف خدا، اجرا شده به دست امت و پیامبر.
- ۲- ... از آن تقرب انسان به خدا و درک سیئات اخروی.
- ۳- از طریق عشق، معرفت، تسلیم، اخلاص، کیفیت آن آینده‌نگری، انسان‌دوستی و ملی‌گرایی آینده‌نگرانه از روی حکمت و عقل.
- ۴- مهم‌تر از همه احتراز از شرک، مخصوصاً شریک گرفتن اشخاص اعم از دانشمندان و ایسم‌ها، فلاسفه و مکاتب حزبی، سلاطین و زورمندان استبداد، دنیاداران و بالاتر از آن علما و فقها و متولیان دین. هیچ چیز و هیچ کس نباید به‌طور کلی یا جزئی اله ما و به گونه‌ای شریک خدا شود. رفتن انسان به سوی خدا و حاکمیت بر انسان باید آزادانه و با تصمیم و با اراده و اداره‌ی خودش باشد.

۱. بقره (۲) / ۲۶۹: فرزاندگی را به هر که بخواهد [و شایسته بیند]، عطا کند و هر که به او فرزاندگی داده شود، بی‌گمان فضیلت فراوانی به او داده شده است...

بعثت و ابراهیم

(یادداشت‌های متفرق)*

□ بیش از هر پیغمبری، قرآن از ابراهیم(ع) نام می‌برد (موسی، عیسی، ابراهیم، ...)

ابراهیم(ع) خدای خود را و ادب را از روی مشاهده و تجزیه و تحلیل اکتساب می‌کند و اعتقاد پیدا می‌کند اما تا زمانی که مشاهده و تجربه هست قیاس به نفس نمی‌کند و پرستنده‌ی محسوس و مشهود نمی‌شود.

□ اگر خدا، ابراهیم(ع) را خلیل می‌گوید چون اولاً او را می‌خواند و ... و ثانیاً مثل خدا برای خودش و ذریه‌اش آرزو می‌کند و برنامه می‌چیند. می‌خواهد انسانی با خلاقیت و خودجوش داشته باشد.

□ برنامه، آزادانه و آگاهانه ... از روی بصیرت و بینایی و رشد است:

«^۱»

»

«^۲»

* این دست‌نوشته نیز با عنوان «بعثت و ابراهیم»، «یادداشت‌های متفرق» توسط زنده‌یاد مهندس بازرگان به دست‌نوشته اصلی این اثر ضمیمه شده بود. گویا مؤلف قصد داشته‌اند تا در تدوین و تفصیل نهایی اثر مورد استفاده قرار دهند که متأسفانه چنین فرصتی فراهم نشده است (ب.ف.ب).

۱. یوسف(۱۲) / ۱۰۸: ... [همه را] به سوی خدا دعوت می‌کنیم؛ و خدای را تقدیس می‌کنم ...
۲. اسراء(۱۷) / ۱۵: هرکس به راه راست هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته و هرکس به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت خود شتافته و هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد.

□ عمل خارج کردن انسان از تاریکی‌ها و ظلمت و جهل است و آشکار شدن رشد از گمراهی‌ها.

□ به آیات سوره جاثیه (۴۵) هم مراجعه شود. خداهایی، خودمختاری، خودجوشی، یا استقلال - آزادی، حاکمیت خودی، حکومت اسلامی.

□ برای خدا آسان بود که پیغمبری ... بفرستد که به آنها تعلیم و درس بدهد، عزیز ذاتی‌شان بنماید یا به زور و اجبار وادارشان کند.

»^۱

یا مبتنی بر ابتلا است که ما از نطفه‌ی در هم، انسانی شنوا و بینا شدیم. خدایا این انقلاب اسلامی را که به سبب باز شدن چشم و گوش‌های ملت ایران برای یافتن و پیمودن راه صحیح بنما.

□ ابراهیم که برای آینده چند هزار ساله فرزندان خود دعا و درخواست می‌کند انگار می‌دانست که با پیشرفت تمدن و علوم و ابتلاءها و ارتباطها و مکاسب و مکتب‌های، بشر باز هم احتیاج به خدا خواهد داشت هر چه فهم و شعور و حرکات تأثیر از خدا پیغمبر و آن مکاتب و ایدئولوژی‌ها از شرک پاک‌تر دوران خدا- رهبران- خواهد داشت نجات آنها به جای آورده‌اند.

□ اصرار قرآن بیش از عبادت و ایمان به خدا، مشرک نبودن است. پیغمبر با مشرکین درگیری داشت. کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ وجود الله و معبود و معشوق و هدف را جزو بدیهیات و مسلمات می‌داند و می‌دانیم که هر قدر بشر پیشرفت می‌کند بیشتر هدف جو می‌شود.

□ این دعا و این پیش‌خواهی که پیش‌بینی است و ایام پاس تمدن یعنی پیشاپیش آنها رفتن، ابراهیم روشنایی می‌دهد که معرفت و نمونه‌ی انسان تکامل یافته و دور

۱. دهر (۷۶) / ۲: ما او را از آب نطفه‌ی مختلط (بی‌حس و شعور) خلق کردیم و او را دارای دو چشم و گوش گردانیدیم.

۲. صافات (۳۷) / ۳۵: ... معبودی جز خدا وجود ندارد...

شده از حیوانیت است، یعنی مختار آزاد است که خود انتخاب هدف می کند و هدف جو است، یعنی حقیقت حق گرا گرایش نمی ورزد. برای رسیدن به این حق و حقیقت تلاش می کند، مختار با انضباط است نه مختار سرکش لگدزن. مسلماً تلاشش از طریق توجه و مشاهده و تجربه و اکتشاف است. خودش باید ببیند. خدایش را خودش می یابد و با آنکه بسیار دور از ادب است، عاشقش می شود و غیر از او را طرد می کند.

»^۱«

□ ابراهیم آینده نگر و آینده ساز

همین دورنگری و ظرفیت زمانی داشتن دلیل بر رشد فوق العاده و نشانه‌ی انسان متمدن است که ابراهیم دارای آن است، پس آینده‌نگری ابراهیم و آینده‌سازی او یعنی خواسته و دستور برای دوران آینده در این جهان است:

○ برای ذریه دعا کردن و پیغمبر آینده، بعد از همین سال

○ خودجوشی خواستن و دیدن که در »^۲ آمده است.

○ هدف جو بودن که تکامل بشریت است و هدف دار رو به تعالی و توحید و جلو می رود و انسان کامل و دنیای آینده بدون هدف و سادگی و حاکمیت هدف امکان پذیر نیست:

»^۳«

○ امت واحد که خانه برای فامیل ایجاد می نماید

○ احتیاج دنیا و اجتماع به خدا بیش از پیش می شود و شرک آینده، خطرناک تر از شرک های گذشته بوده، کمترین ناخالصی در هدف، باعث اختلاف و ... می شود.

□ به طور کلی تمام درخواست و برنامه اش آینده‌نگری نزدیک و آینده‌نگاری است.

□ آدمیزاد فطرتاً پرستنده است و نیاز عملی و عاطفی و عقلی به معشوق و معبود و

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۰: ... و در جرگه شرک و رزان نبود.

۲. اسراء (۱۷) / ۱۵: هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد.

۳. یوسف (۱۲) / ۳۹: ای دو رفیق زندان (من از شما می پرسم) آیا خدایان متفرق بی حقیقت (مانند بتان و فراعنه) بهتر در نظام خلقت مؤثرند یا خدای یکتای قاهر.

هادی دارد بنابراین چون باید خود کفیل احتیاجاتش بشود بت تراش و خداساز می شود و البته نمی تواند دسترسی به خدای واقعی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ پیدا کند و پس از آنکه فرستادگان خدا، خدا را به او معرفی کردند، چون درک آن برای او مشکل است شریک ساز می شود. در مرحله ی تکامل نهایی، مناسب ترین شریک برای خدا را که مشابه او باشد اشخاص و بزرگان را شناخته، شاه پرست و وزیر پرست و مراد پرست یا آخوند پرست و شخص پرست می شود و پیغمبر پرست و امام پرست می شود و بالاخره خود پرست می شود که به او از هر کس و هر چیز نزدیک تر و محبوب تر است.

□ ابراهیم (ع) چنان رشدی داشت که هر دو مرحله را برخلاف بشرها، با استعداد و استدلالش طی کرد. هم علیه بت های جای خدا قیام ورزی کرد، خدا را کشف کرد و پرستید، و هم غیر خدا را از ابتدا طرد کرد، آفت توحید را شناخت و شعارش «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲ شد. بت شکن بود ولی نه بت دیگری و شریکی برای خدا ساخت و نه خود را به جای خدا یا پهلوی خدا قرار داد. هیچ جا برای خود مقام و منزلت قرار نداد. از ذریه اش و پیروانش می خواست خدا را پرستند. یعقوب (ع) هم همین طور؛ خانه هم که ساخت برای خودش و ذریه اش نبود برای ناس بود و برای خدا.

□ «هدف - حرکت - زمان» یا «خدا - هدایت - آخرت»

همه ی اینها لازم و مخصوص بر خود ناقص متکامل است و الا برای کامل مطلق نه هدف مطرح است نه حرکت و نه زمان. همه آنها حاصل است.

□ در زمینه ی هدف جویی که توام با حرکت و آینده نگری است:

- جمادات نه هدف دارند و نه حرکت مگر اینکه جریان آب یا باد یا حوادث طبیعی آنها را جابه جا و متحول سازد.
- نباتات از ریشه و گذشته تغذیه می نمایند. حرکت بسیار ضعیف درجا دارند. آب و غذا را زمین از طریق ریشه و ساقه به بالاترین برگ ها و گل ها و تخم می رساند. دنبال هدف و غذا نمی روند.

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیزی مثل او نیست...

۲. انعام (۶) / ۷۹: ... و من هرگز (با عقیده ی جاهلانه) مشرکان موافق نخواهم بود.

○ حیوانات به دنبال غذا و فرار از دشمن می‌روند و حرکت دارند و غذا و ماوی دور از آنها بوده باید بخوابند و بروند. جفت‌گیری می‌نمایند، زمانی که سیر و توانا هستند آینده، گرسنگی و ناتوانی را برنامه‌گزاری نمی‌کنند. به لحاظ هدف جویی و ظرفیت، زمانی برتر از نباتات‌اند و نباتات خوراک و غذای آنها و هدف‌شان می‌شود. در گذشته و حال زندگی می‌کنند و مختصری هم از طریق غریزه و اشتها و کشف‌های طبیعی در آینده‌ی نزدیک.

○ بشر محروم‌تر از قبلی‌ها و محتاج‌تر به شناسایی و شکار نیازهای خود می‌باشد. خیلی بیشتر حرکت دارد و لازمه‌ی حرکت همیشه نگاه به جلو و هدف‌گیری و آینده‌نگری است. حال و آینده توأمأ باید مدنظر و در خاطر باشد. مثل شاعر که کلمات شعر را با توجه و احتساب الفاظ آخر و قافیه با هم جور می‌کند و همه کارهای ما. صبح که راه می‌افتیم حساب عصر و آنجایی را که باید برسیم در نظر داریم. انسان علاوه بر تغذیه و جذب نباتات از حیوانات که یک درجه به لحاظ حرکات زمانی حد وسط را دارند هم تغذیه می‌کند و ریشه در زمین و چارپایان دارد و هم استفاده برای تحرک و رساندن خود به اهدافش می‌نماید. آن دو طایفه را قربانی خود می‌نماید. انگار که به خاطر او ساخته و آماده شده‌اند. قرآن هر دو قسمت را جزو نعمت‌ها و فضیلت‌های ارزانی شده به انسان نقل می‌نماید و اضافه می‌کند که به خاطر رساندن او به هدف‌ها و هدف اصلی نهایی است:

« ۱ »

»

۲ «

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: ... و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم ...

۲. اعراف (۷) / ۳۲: بگو ای بنی‌اسرائیل چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفرید حرام کرده است و از طرف روزی حلال و پاکیزه منع کرده است. بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص اینها و نیکوتر از اینها در آخرت برای آنان خواهد بود. آیات خود را برای اهل دانش چنین روشن بیان می‌کنیم.

)

۱ «.

)

۲ «.

)

۳ «.

)

۴ «.

همین قدر که در جهت خدا و هدف اعلی باشد خوب است و «الدنیا مزرعه
الآخره»^۵ می شود ابراهیم هر سه مرحله را خوب داشت.

)

۶ «.

قبول داشت که آخرت و رستخیز هست ولی چگونگی آن را ندیده و نمی دانست.

)

۷ «

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را به مرکب برّ و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم.

۲. زخرف (۴۳) / ۱۳: بگویند پاک و منزّه باد خدایی که در زمین (کشتی ها و چهارپایان قوی) را مسخر ما گردانید و گرنه هرگز ما قادر بر آن نبودیم.

۳. زخرف (۴۳) / ۱۴: و بازگشت ما البته به سوی خدا خواهد بود.

۴. سباء (۳۴) / ۱۵: (و به آنها گفتیم که) بخورید از رزق خدای خود و شکر او به جای آرید.

۵. حدیث نبوی: دنیا کشت زار آخرت است.

۶. صافات (۳۷) / ۹۹: و ابراهیم گفت من به سوی خدا می روم که البته هدایتم خواهد فرمود.

۷. بقره (۲) / ۲۶۰: و چون ابراهیم گفت پروردگارا بر من بنما که چگونه مردگان را زنده گردانی...

ضمائم بعثت و ابراهیم

بیانات امام امت، به نقل از روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۶۶/۱۰/۹

○ بیانات امام امت

آنگاه امام امت سخنان مهمی به این شرح ایراد فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

این عید سعید را که باید گفت بزرگ‌ترین اعیاد اسلامی است من به همه مسلمین جهان و مستضعفین جهان تبریک عرض می‌کنم. قضیه بعثت مسئله‌ای نیست که ما بتوانیم در اطراف او صحبتی بکنیم ما همین قدر می‌دانیم که با بعثت پیغمبر اکرم انقلاباتی حاصل شد و چیزهایی در دنیا حاصل شد به تدریج که قبل از او نبوده است. آن معارفی که به برکت بعثت رسول اکرم در عالم پخش شد و کسانی که مطلعند که این معارف چی هست و تا آن اندازه‌ای که ماها می‌توانیم ادراک بکنیم می‌بینیم که از حد بشریت خارج است... اعجازی است فوق ادراک بشریت - از یک انسانی که در جاهلیت متولد شده است، در جاهلیت بزرگ شده است و یک آدمی بوده است که در یک محیطی پرورش یافته است که اسمی از این مسائل اصلاً نبوده در آن وقت محیط آنجا اصلاً راجع به مسائل دنیا و به مسائل عرفان و فلسفه و سایر مسائل اصلاً آشنایی نداشته‌اند و در تمام عمرش حضرت آنجا بوده یک سفر مختصری کرده است که چند وقتی یک چند روز سفر کرده و برگشته. آن وقت وقتی که بعثت حاصل شد انسان می‌بیند که یک مطالبی پیش آورده است که از حد بشریت خارج است. این اعجازی است که برای اهل نظر دلیل بر نبوت پیغمبر است، والا ایشان خودش نمی‌توانست این کار را بکند، نه تحصیلاتی داشت حتی نوشتن را

هم نمی‌دانست. مسائل یک مسائل بزرگی است که ما نمی‌توانیم در اطرافش صحبت کنیم و کشف هم نشده است برای خود ایشان است و کسانی که خاص‌الخاص ایشان هستند، مسائل اجتماعی در اسلام می‌دانید که هست همه جور مسائل هست و به درجه اعلاء هست که از عهده یک نفر آدمی که در آن محیط زندگی کرده است یا در هر محیطی یک نفر آدم بتواند این‌طور در دنیا همه چیز را بیاورد که مطابق عقل حالا باشد و آینده. این یک امر اعجاز است غیر از اعجاز چیز دیگری نمی‌تواند باشد. ما هم باید از قضیه بعثت و آن برکات بعثت که حاصل شده است با اینکه آن چیزی که پیغمبر می‌خواست حاصل نشده است حالا و بعداً هم نخواهد حاصل شد. آن مسائلی که او می‌خواست که مردم چه بشوند نه در زمان خودشان شد و نه بعداً شد و گر چه بعضی آخوندهای درباری می‌گویند که فلانی گفته است که پیغمبر نتوانست، بله من عرض می‌کنم که پیغمبر نتوانست، اگر توانسته بود تو آخوند درباری حالا نبودی.

همه می‌دانید که در زمان پیغمبر وضع جوری بود که پیغمبر حتی احکامی که می‌خواست بگوید تقیه می‌کرد، حضرت مسائلی که می‌خواست بگوید حضرت ملاحظه می‌کرد و موفق نشد پیغمبر به آن چیزی که می‌خواست آن چیزی که دلخواهش بود بعثت بعثت کرد، همه چیز گفت و در رساندن مطالب هیچ قصوری نبود اما در فهماندن مردم به آشنا کردن مردم به مسائل یک مسئله‌ای نبود که از عهده کسی برآید و لهذا می‌بینید که فساد در آن وقت بود و حالا هم هست و تا آخر هم خواهد بود. بله، در زمان حضرت صاحب سلام‌الله علیه حکومت واحد می‌شود قدرت حکومت بر اثر آن یک عدالت اجتماعی در همه عالم می‌آید اما نه اینکه انسان‌ها بشوند یک انسان دیگر، انسان‌ها همان‌هایی هستند که یک دسته‌شان خوب‌اند و یک دسته بد، منتهی آنهایی که بد هستند دیگر نمی‌توانند کارهای خلاف بکنند در هر صورت مسئله بعثت مسئله‌ای نیست که ما حالا بتوانیم در اطراف آن صحبت کنیم.

بعثت و مردم

بعثت و مردم*

)

۱.

الف- انتخاب موضوع و عنوان سخنرانی

با ستایش و سپاس خداوند یکتا و با تبریک به خدمت همه‌ی اعضا و دوستان عزیزی که جشن سالانه‌ی مبعث ما را مزین فرموده‌اید، برای همه‌ی مردم ایران و مسلمانان جهان دعای هدایت و بهره‌مندی از برکات و تعلیمات برگزیده‌ی این بعثت را می‌نمایم. امسال قرار نبود افتخار عرض تبریک و سخنرانی این جشن نصیب بنده شود. سنت چنین شده بود که در این جشن ده بیست ساله، بنده‌ی بی‌مقدار، روی یکی از کلمات آیه بعثت، استنباط مطلب و عرض سخن و ادب بنمایم. ولی چنته‌ام از دو سال قبل خالی شده و آخرین بحث و بررسی را «ناگفته‌های بعثت»^۲ قرار داده و با دوستان

* دست‌نوشته‌ای است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که آن را برای سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين مورخ شب ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ مورد استفاده قرار داده‌اند ما نیز آن را بازنویسی کرده و برای اولین بار نسبت به انتشار آن اقدام می‌نمائیم (ب.ف.ب).

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزانی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۲. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين به تاریخ ۱۳۶۴/۱/۲۹ است. تدوین و تفصیل یافته‌ی این اثر در جلد چهارم بازتابی ارزش‌ها قرار دارد که تاکنون منتشر نشده است (ب.ف.ب).

خداحافظی کرده و از هیئت مدیره انجمن درخواست مرخصی کرده بودم. یک ماه و نیم قبل که بنابر عادت و سنت یا روی حسن ظن، شورای انجمن و آقای مهندس کتیرایی تکلیف صحبت امسال را به عهده‌ی من گذاشتند، مجدداً به آیه همیشگی سوره «جمعه» (۶۲) برگشتم که بینم آیا راهنمایی یا الهام تازه‌ای می‌نماید. معلوم شد با همه‌ی تفحص و زیر و رو کردن کلمات و حتی ضمائر آیه بعثت که در سال‌های گذشته می‌شد، دو کلمه‌ی آن از نظر غایب و فراموش شده است، آن هم کلمات ابتدا و بسیار آشکار: یکی «امیین» و دیگری «رسول». بنابراین برنامه‌ی امسال یا عنوان سخنرانی امسال می‌تواند بر محور «فی‌الأمیین» برگردد و برنامه سال آینده هم اگر خدا بخواهد، روی «رسولاً منهم» خواهد بود.

ب- منظور از امیین چیست؟

مترجمین و مفسرین معمولاً امیین را مردم درس نخوانده (یا به اصطلاح خودمانی‌تر، عوام و بی‌سوادان) معنی می‌کنند. در برابر این ترجمه، بعضی از متعصبین خودمان نسبت بی‌سواد دادن به رسول اکرم را اهانت و نادرست دانسته، اصرار می‌ورزند که در آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»، امی یعنی مقیم مکه و اهل مکه که نامش «ام‌القری» بوده است؛ در حالی که خود قرآن صراحت به «وَلَا تَخْطُئُ بِيَمِينِكَ»^۲ دارد و مستشرقین یهودی نیز برای دفع معجزه‌ی قرآن و از ناحیه‌ی خدا بودن آن، «نَبِيَّ امِّي» را به اعتبار ولادت پیغمبر در «ام‌القری» به معنای «مکی بودن» گرفته‌اند. در آیات دیگر قرآن که به عوام یهود و کسانی که کتاب را نمی‌دانند و نمی‌خوانند اشاره دارد، همین اصطلاح امی و امیون به کار برده شده است:

«^۳

)

«^۴

)

۱. اعراف (۷) / ۱۵۷: هم آنان که از این رسول و پیامبر آموزش ندیده پیروی می‌کنند.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۴۸: ... و به دست خود چیزی نمی‌نوشتی.

۳. بقره (۲) / ۷۸: پاره‌ای از آنها آموزش ندیده‌هایی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالاتی خام نمی‌دانند و فقط پیرو گمانند.

۴. آل‌عمران (۳) / ۲۰: ... به اهل کتاب و آنها که [با] کتاب [آشنایی] ندارند، بگو: آیا شما هم [به همین گونه در برابر خدا] تسلیم شده‌اید؟ ...

»^۱«

ترجمه تحت‌اللفظی «امّی»، مادری و مادرزاد است. «قاموس قرآن» از قول راغب می‌گوید: «امی کسی است که نوشتن و خواندن بلد نیست»، و از قول المیزان چنین نقل می‌نماید: «امی منسوب به ام (مادر) است، زیرا مهربانی مادر مانع از آن می‌شد که فرزندش را به دست معلم بسپارد و فرزند فقط به تربیت مادر اکتفا می‌کرد.» ولی برای اینکه مفهوم اصطلاحی و منظور قرآن را از کلمه‌ی امّیین که در آیه بعثت آمده است بفهمیم، بهتر است آیات دیگری را که از بعثت رسول اکرم صحبت می‌کند، و ظرف بعثت یا کسانی را که از میان آنها و به خاطر آنها بعثت انجام گردیده است نام می‌برد، در نظر می‌گیریم و حتی در سطح وسیع‌تر و بالاتر بینیم رسالت انبیاء و هدایت خدا شامل و ناظر بر چه کسانی بوده است. همین مضمون و منظور با عبارات مشابهی در آیات دیگر قرآن آمده است؛ اولی که به لحاظ زمانی مقدم است، دعای حضرت ابراهیم قبل از رسالت بر پیغمبری می‌باشد که تقاضای بعثت او را از خدا کرده است:

»

»^۲«

آیات دوم و سوم بعد از ولادت و رسالت رسول اکرم (ص) است که خداوند بر مؤمنین منت می‌گذارد یا یادآوری می‌نماید:

»

»^۳«

۱. آل عمران (۳) / ۷۵: ... زیرا عقیده دارند که ما در برابر [بومیان] آموزش ندیده مسئولیتی نداریم...
۲. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها می‌خواند و به آنها کتاب و فرزندی می‌آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد، که تو فرادست و فرزانه‌ای.
۳. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزندی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

)

۱.

دو آیه‌ی اخیر که به لحاظ زمان، آخرین هستند و پس از اجابت دعای ابراهیم (ع) می‌باشند، شباهت بیشتری با آیه دوم سوره جمعه (۶۲) دارند که مطلب را اعلام می‌کنند:

)

۲.

طَرَفٌ بَعَثَتْ يَاطَّرَفُ بَعَثَتْ وَ دَرِيَا فِت كُنْدَه‌يْ اَن:

۱- در دعای حضرت ابراهیم (ع) ضمیر «هُم» است که به ذریه‌ی او برمی‌گردد

)

۳.

۲- در سوره آل عمران (۳)، «مؤمنین» است که شامل همه‌ی ایمان‌آوردگان مکه و مدینه می‌شود؛

۳- در آیه ۱۵۱ سوره بقره (۲)، ضمیر «كُم» است که به صورت مخاطب، باز شامل همه‌ی مؤمنین آن زمان می‌شود، و بالاخره؛

۴- در سوره جمعه (۶۲) «امیین» است.

بنابراین منظور از «امیین»، کلیه‌ی مردم و کسانی است که به حضرت خاتم النبیین (ص) ایمان آورده‌اند و قبول اسلام کرده‌اند- اعم از ذریه و نسل ابراهیم، قریش و مردم مکه، اهالی یثرب و مدینه و طوایفی از مردم حجاز که در میان‌شان علاوه بر اعراب، امثال سلمان فارسی و بلال حبشی هم وجود داشته‌اند، و حتی به دلیل «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»^۴ شامل کلیه‌ی ایمان‌آوردگان و مسلمانان قرون بعد از هجرت نیز

۱. بقره (۲) / ۱۵۱: همان‌گونه که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را [از پلیدی جهل و شرک] پاک می‌سازد و کتاب و فرزاندگی و آنچه هرگز نمی‌توانستید بدانید، به شما می‌آموزد.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۳. بقره (۲) / ۱۲۸: ای پروردگار ما، ما را تسلیم خودگردان و از دودمان ما نیز امتی که در برابر تو تسلیم باشند پدید آور و مراسم عبادت‌مان را به ما بیاموز و [به رحمت خود] بر ما بازگرد، که تو به غایت باز پذیر و مهربانی.

۴. جمعه (۶۲) / ۳: و بر گروه دیگری نیز [از عرب و عجم مبعوث شده] که هنوز به [آیین جدید] آنها نپیوسته‌اند...

می‌شود. پس در این آیه، منظور از «امیین»، کلیه‌ی مسلمانان جهان است یا به تعبیر صحیح‌تر، جنس و نوع مردم است، اعم از بی‌سواد و باسواد، عرب و عجم، غنی و فقیر، صالح و طالح...، یعنی انسان. آیه می‌خواهد بگوید: خدا کسی است که در میان ملت و مردم و آدم‌ها و از میان خود شماها و از نژاد ابراهیم و غیر ابراهیم و از جنس آدم‌ها- نه از جنس فرشته یا جن- رسولی برانگیختیم.

این معنی و مطلب وقتی مسلم می‌شود که می‌بینیم در سوره‌های اعراف (۷) و طه (۲۰) و بقره (۲)، آنجا که داستان گزینش و آفرینش انسان مطرح می‌شود و خبر از بعثت و ارسال رسل می‌رسد، طرف خطاب و تحویل‌گیرنده‌ی هدایت و نبوت، بنی‌آدم یا آدمیزاد و مجموعه‌ی انسان‌ها هستند و رسول از خود آنهاست:

«^۱»

«^۲»

«^۳»

در جاهای دیگر قرآن نیز ذکر از هدایت خدا و کسانی که باید هدایت شوند آمده است، از جمله در سوره دهر (۷۶) که مطلب با آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»^۴ آغاز و به آیه «أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً»^۵ ختم می‌گردد، ظرف هدایت و مرجع ضمیر «هَدَيْنَاهُ»، انسان است. پس به‌طور کلی ظرف بعثت و ظرف رسالت، آدمی و مردم روی زمین‌اند که گاهی

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند...

۲. طه (۲۰) / ۱۲۳: ... و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، هر که از هدایت من پیروی کند، گمراه و تیره‌بخت نخواهد شد.

۳. بقره (۲) / ۳۸: ... و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، آنان که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۴. دهر (انسان) (۷۶) / ۱: قطعاً روزگارتی بر انسان گذشته است که [وجودش] چیزی قابل ذکر نبوده است.

۵. دهر (انسان) (۷۶) / ۳: راه را به او ارائه دادیم، خواه سپاسگزار [و پذیرای آن] باشد، خواه ناسپاس.

به مادر نسبت داده شده، امی و امیون خوانده می‌شوند، گاهی به پدر و به نام بنی آدم از آنها یاد می‌شود، و بعضی اوقات نیز به عناوین انسان و ناس برمی‌خوریم. خلاصه، آنچه خداوند و قرآن با تکرار و تصریح و تعمیم به ما می‌گویند، این است که ایهاالناس، رسول ما به نزد شما، از میان خود شماست و رسول بشری است مانند شما که از طرف ما به او وحی می‌شود؛ به بیان دیگر، شما انسان‌ها دارای چنان استعداد و لیاقتی هستید که می‌توانید سفیر خدا باشید.

این نکته که چون به آن عادت کرده و قبول نموده‌ایم به نظر ساده و بدیهی می‌آید، بسیار مهم و پرمعنی است و در مرحله‌ی اول، برخلاف معمول و منطبق بشری بوده، به طوری که در آیات دیگر قرآن هم می‌خوانیم، باعث تعجب امت‌ها و معاصرین پیغمبران بوده است و به مصداق آیه:

»

«.

تصور این مطلب که رسول خدا از نوع بشر باشد و فرشته و جن و امثال آن نباشد، برایشان بسیار مشکل و مانع قبول رسالت و نبوت پیغمبران بوده است. معمول انسان‌ها همیشه - در گذشته و حال - چنین بوده است که وقتی دولتی سفیری به کشور دیگر می‌فرستد، از مطمئن‌ترین و مطلع‌ترین و محترم‌ترین افراد خود را تعیین می‌نماید، نه از افراد کشور مقابل یا بیگانه؛ منطقاً هم باید چنین باشد. این مطلب که قرآن اصرار دارد رسولان خدا را از خود امت‌ها و امیین و انسان‌ها بداند، ضمن آنکه مقام و مأموریت فوق‌العاده به آدمیزاد تعریض می‌شود، دلالت بر غیربشری بودن پدیده‌ی نبوت و قرآن می‌دهد.

ج- عنایت خاص خدا نسبت به «مردم»

در مجالس جشن مبعث و عید فطر سال‌های گذشته انجمن، راجع به «خودجوشی»^۲ (با الهام از کلمه‌ی «مِنْهُمْ» که بعد از «رَسُولاً» در آیه بعثت آمده است) و راجع به

۱. اسراء (۱۷) / ۹۴: آنگاه که [قرآن، عامل] هدایت بر مردم عرضه شد، چیزی آنان را از ایمان باز نداشت،

جز اینکه گفتند: چگونه خدا بشری را به پیامبری برانگیخته است!؟

۲. «خودجوشی» عنوان اثری است از آثار مؤلف فقید در دی‌ماه ۱۳۴۰، مندرج در مجموعه آثار (۲) که با نام

«بعثت (۱)» توسط انتشارات قلم، در سال ۱۳۷۷ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

«عاشقی خدا»^۱ نسبت به انسان و مسئله‌ی انسان‌دوستی از دیدگاه قرآن مفصل صحبت کرده بودیم. آنچه فعلاً در زمینه عنایت خاص خدا نسبت به مردم می‌خواهم بحث کنم، متفاوت با آنها و از جهتی مکمل آنهاست. در «خودجوشی»، توجه به چیزهایی بود که از انسان می‌جوشد و باید خود انسان تولیدکننده و سازنده‌ی آن باشد؛ اما عنایت خدا به انسان به لحاظ کرامت و مقام و منزلتی است که خداوند بر «مردم» یا به عموم بنی‌آدم اعطا فرموده و می‌خواهد آنان را به مراتب خیلی بالاتر برساند.

در مرحله‌ی اول آن طور که از خود آیه بعثت برمی‌آید، برخلاف تصور همگانی و برداشتی که در سخنرانی‌ها و مقالات همیشگی عرضه می‌کردند، آیه بعثت بیشتر در شأن مردم یا امّیین است تا در شأن رسول(ص). فاعل «بَعَثَ» خداست، محل بعثت و شخص مبعوث، در امّیین و از امّیین است. هدف از بعثت رسول و برنامه‌ی رسالت، به دلیل سه بار ضمیر «هُم» که در «يَتْلُو عَلَيْهِمْ، يَرْكَبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمْ» آمده است، امّیین هستند. رسول با همه‌ی مقام و جلال و فضیلت، وسیله و مأموری است برای انجام رسالت روی امّت. آیه بعثت از مردم آغاز می‌شود و به مردم ختم می‌گردد؛ آیه‌ی مردم است. بنابراین عنایت خدا در این عمل به امّیین و به مردم بوده است که آنان را مؤمن به خدا و خواهان او نماید، نه آنکه رسول به ثواب و مقام برسد. ضمن آنکه مشمول این بعثت و رسالت - به شهادت تاریخ و کتاب - به طور عام بوده، تفاوت و تفکیک یا امتیاز مابین طبقات، زن و مرد، فقیر و غنی، باسواد و بی‌سواد، بزرگ و کوچک، نیکوکار و بدکار قایل نشده، ابلاغ به صورت یکسان بر همگان شده است؛ نه زیردستان و مستضعفین مورد بی‌اعتنایی و تخفیف قرار داشته‌اند و توان‌مندان و متکبرین به دلیل غرور و سرکشی و زشتی‌شان نه محروم از تعلیم و نصیحت و محبت و نه مایوس از توبه و رحمت شده‌اند.

چهار ماده برنامه‌ی بعثت را که سال‌های گذشته روی یک‌یک آنها بررسی و بحث داشتیم، وقتی با روش‌های تعلیماتی و تربیتی و تبلیغاتی و آدم‌سازی دیگر مقایسه می‌نماییم، می‌بینیم مغایر و مافوق همه‌ی آنها بوده و حکایت از عنایت یا رعایت مخصوص نسبت به آدمیزاد شده است.

می‌دانیم که روش تعلیم و تربیت کودکان و اصلاح بزرگسالان در زمان و مکان

۱. «عاشقی خدا» حاصل تدوین و تکمیل خطبه نماز عیدفطر، مورخ ۱۳۶۳/۴/۱۰ در انجمن اسلامی مهندسین است. این اثر در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» قرار دارد که هنوز منتشر نشده است (ب.ف.ب).

بعثت و قرن‌ها بعد از آن، توأم با تحقیر و تحمیل و تخویف و بر مبنای تنبیه و تندی و به کار بردن چوب و شلاق- همچون برای حیوانات و بردگان- بوده است و راه حلی جز اجبار و آزار و حداکثر ترس و تطمیع برای رو به راه کردن اشخاص یا زجر و زندان مجرمین نمی‌شناختند. اما در آیه‌ی بعثت می‌بینیم رفتار محترمانه‌ای مرکب از سه عمل: «تلاوت، تزکیه و تعلیم» در پیش گرفته می‌شود، به طوری که طرف بتواند آزادانه تصمیم بگیرد: ببیند یا بشنود، پاک شود و یاد بگیرد. پاک شدن یا تزکیه در این آیه غیر از تصفیه به معنی سیاسی در احزاب کمونیستی یا اصلاحات اجباری طبقاتی است که بعضی‌ها تصور آن را کرده‌اند.

در یکی از جشن‌های مبعث پنج شش سال قبل و در جلد متمم «سیر تحول قرآن»^۱ نشان داده شده است که «یزکیهم» و تزکیه و زکات که در قرآن آمده است، به مصداق: «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»^۲، پاک شدن از دنیاپرستی و رهایی از وابستگی و عشق به مال و متاع و راحتی می‌باشد که شخص داوطلبانه در راه خدا انفاق کرده، تقویت اراده می‌نماید. همان طور که در آیه: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۳ آمده است.

در آیه بعثت بعد از «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»^۴، آن‌طور که در سیستم‌های حزبی و دولتی یا بعضی فرقه‌های دینی معمول است و پیروان را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار داده و از آنها سلب اراده و تصمیم می‌کنند و تسخیرشان می‌نمایند، به جای «یزکیهم» گفته نشده است «يَسَخِّرُهُمْ». در دو بند آخر- کتاب و حکمت- نیز محترمانه‌ترین راه، همان تعلیم است که سلب شخصیت نمی‌نماید.

آنچه در آیه بعثت و در مأموریت رسول نیامده است، حاکمیت و آمریت و واداشتن مردم بر آنچه اجرای دین و اداره‌ی دنیای آنهاست. در اداره‌ی امت یا حکومت جامعه، دستور خدا به فرستاده‌اش «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۵ می‌باشد. رسول

۱. متمم جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» در بهار سال ۱۳۶۲ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده و اکنون این اثر در مجموعه آثار (۱۳) قرار دارد که با نام «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۳. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید...

۴. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیتش را بر آنها می‌خواند...

۵. آل عمران (۳) / ۱۵۹: و در کار با آنها مشورت کن...

باید با «مردم» مشورت کند. حکومت مردم را جداً به خود مردم واگذار کرده است (تفصیل و شرح مطلب در سخنرانی «ناگفته‌های بعثت» سال قبل آمده است). اسلام، «حکومت خود بر خود» و «حکومت بر نفس» یا «حکومت ایمان» است.

اما تکیه‌ی مهم‌تر و برجسته‌تر، کیفیت اجرای رسالت پیغمبر گرامی روی مشرکین و معاصرین خود بوده است. بررسی آیات و دستورالعمل‌هایی که از طرف خداوند به رسول اکرم در پیشبرد برنامه دعوت داده می‌شود، بسیار تعجب‌آور و مغایر با روش‌های تبلیغاتی مکتبی و سیاسی برای جلب پیروان است. در درس «کفرزدایی» سال گذشته «بازگشت به قرآن» در انجمن اسلامی مهندسین - که کلیه آیات مربوط به این قسمت را به ترتیب زمان نزول جدول‌بندی کرده و مورد مطالعه قرار داده بودیم - مکرر و با نظم خاصی به سفارش‌هایی از این قبیل برمی‌خوریم:

- در برابر اعراض و تکذیب و تمسخر و توهین‌های مشرکین و کفار و منکران، بردباری نشان داده و خشمگین و مأیوس و حتی ملول و متأثر نشود و مقاومت و مداومت داشته و به خدا توکل کند.
- به هیچ‌وجه تعجیل و اصرار در پذیرش و گسترش دعوت خود نداشته، مخالفان و منکران را در ادامه‌ی انکار و تمتع از مال و منال و در گناه به حال خودشان واگذارد.
- وظیفه‌ی او انذار و بشارت و صرفاً ابلاغ است و شخصاً نیز نمونه و راهنما و چراغ راه باشد.
- کمترین اجبار و آزار و تکلف و حتی تجسس و مراقبت نباید به کار برده شود؛ رسول ابداً مأمور و موکل و مسیطر بر دیگران نیست و ایمان و عبادت خدا یک امر صددرصد آزاد و قلبی است.
- تبلیغ و جدال باید با حسن خلق و به نیکوترین وجه و بر مبنای علم و انصاف و آنچه مشهود و معقول است، باشد.
- نباید به فکر موفقیت و پیروزی باشد؛ خدا را تسبیح و حمد نماید و جانب احسان و تقوا را پیش بگیرد.
- رسیدگی به کیفر و پاداش مردم و به حساب و کتاب‌ها، با خداست و او بهتر از هر کس آگاه به ایمان و اعمال اشخاص است.

○ هر کس ایمان آورد و اطاعت کرد، به اختیار و به سود خود اوست، و هر کس کافر ماند یا کافر شد، به زیان خویش عمل کرده است و نتیجه‌ی اعمال و مکتوبات خود را به زودی خواهد دید؛ هر کس باید شخصاً مؤمن شود.

○ خداوند به قدر ذره‌ای به بندگان ظلم نمی‌کند؛ بندگان هستند که به دست خود به خویشان ستم می‌نمایند.

○ کمک و رحمت خداوند در این دنیا به هر دو دسته مؤمن و کافر می‌رسد و به معصیت کاران برای ادامه معصیت آزادی و مهلت می‌دهد.

* * *

ملاحظه می‌کنید که خداوند نمی‌خواهد از طریق فرستاده‌اش برای ایمان و عبادت خود کمترین فشار و اجبار و اهانت روی دعوت شونده‌گان یا مردم بگذارد. به طوری که در سخنرانی «عاشقی خدا» شنیدید، او با رأفت و محبت و یک نوع التماس، آنها را به سوی خود و به خوان نعمت‌اش می‌خواند.

اعطای چنین اختیار و آزادی به انسان در امر دین و در برابر خود او، منتهای عنایت و احترامی است که از ناحیه‌ی آفریدگار بزرگ عنایت می‌شود و خدا انسان را به مقام معادل خود رسانده، به او حق اعراض و انکار و نافرمانی می‌دهد. حیوانات دارای اختیار نبوده، بلکه از طریق غریزه، راه‌های طبیعی و فطری لازمه‌ی حیات و تکامل‌شان را طی می‌نمایند و در حقیقت تحت اراده‌ی خلقت و اجبار هستند. در مورد انسان، خدا نمی‌خواهد او را وادار به چیزی - حتی به گرویدن و پذیرفتن و حرکت کردن به سوی خودش - بنماید. با کمال ادب و احترام از او «دعوت» می‌نماید و در برابر کفر و گناه به «تذکر» اکتفا می‌کند!

بدیهی است وقتی خدا خودش از طریق آفرینش و از طریق رسالت پیغمبران به فرد انسان آزادی می‌دهد، اجازه نداده و نمی‌دهد که دیگران - خصوصاً به نام او و به نیت یا ادعای ادامه رسالت انبیاء - در تبلیغ و اجرا و صدور دین در میان خلائق مؤمن و کافر، اصرار و الزام و اجبار و تعزیر به کار برند.

حتی خداوند بین خود و مردم قایل به وجود دخالت مأمور و دربان و متولی و واسط - غیر از پیغمبران که فرستاده‌های مخصوص هستند و گفتار و کردارهایشان

امان به نفس، لازمه‌ی آزادی و امانت و موهبتی می‌باشد که به او عرضه شده است. خداوند به خود و به رسولش اجازه نداده است آدمی را محصور و مجبور یا برده و حیوان نماید، بلکه به دلالت و هدایت و آگاهی دادن و آموزش اکتفا کرده است. برنامه‌ی بعثت و رسالت را «

قرار داده است. خداوند با آیه «انَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ اختیار و عمل خودش در باره‌ی اقوام و انسان‌ها - اعم از بهتر شدن و بدتر شدن را - در اختیار خود آنها قرار داده و به گونه‌ای از خویشتن به سوی آدم‌ها خلع ید کرده است. لازمه‌ی خلافت، خلافت است و مرحله‌ی اول خلافت و ایجاد خداگونگی، اختیار و اراده است؛ وقتی قرار باشد همه چیز از خود شخص سر بزند و بجوشد و چنین استعدادی را داشته باشد، نه اجبار و الزام، یقین پیدا می‌کند و تناقض و تخریب خواهد بود و نه دست و دخالت دیگران مورد پیدا می‌کند.

هدف برنامه و منظور از امامت و خلافت الهی، به سوی خدا رفتن و مانند خدا شدن است؛ یا در اصطلاح عرفانی و شرعی، تقرب به ذات پروردگار و قصد « برای قبولی عبادات.

اگر قرار است بی‌نهایت کوچکی چون آدمی، که حتی در اعضا و جوارح و در تشخیص و احساسات از جهات عدیده‌ای عقب‌تر و ضعیف‌تر از حیوانات است، به مقام قرب الهی، یعنی به بی‌نهایت اندر بی‌نهایت برسد و به پای خودش از طریق ایمان و علم، به عمل صالح و تقوا برسد، بدیهی است که یا سرعت باید بی‌نهایت باشد و یا مدت. اما مشیت خدا و راه منطقی، مدت و برنامه‌ی گام‌به‌گام، با اجل و مهلت معین بوده است که :

«.

»

چگونگی رسالت پیغمبران نیز چنین بوده که با عمر نوح و دعای ابراهیم و صبر ایوب و هزاران مشقت و مرارت سایر انبیاء و بالاخره ۲۳ سال رسالت، برنامه‌ریزی شده

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد...

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که اندیشه و روش خود را تغییر دهند...

۳. حج (۲۲) / ۴۷: ... یک روز نزد پروردگار تو با هزار سال که شما می‌شمارید، یکسان است.

و خاتم النبیین به مرحله «و رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»^۱ رسیده است!

د) خدا شدن انسان

مرحله‌ی نهایی (و ابتدایی) عنایت و کرامت خدا نسبت به انسان، علاوه بر نعمت‌ها و کرامت‌های دنیایی که در آیه:

»

۲.

و در سوره‌های اسراء (۱۷) و انعام (۶) و غیره آمده است، همان خلیفگی آدمی و به تعبیر دیگر خدا شدن و خدا کردن انسان یا «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۳ است که در خط مجانب بی‌نهایت و ایده‌آل یا کمال مطلوب، باید به آن برسد.

خدا می‌خواهد ما را با اجازه و اختیار و با اراده و عمل خودمان در مسیر و مقصد نهایی خدا کند! آیا عنایت و احترام یا ارزش دادن و رحمتی بالاتر از این می‌شود؟ اما کار خدا همان‌طور که می‌دانیم، مثل کار ما نوع بشر نیست که با حرف و زبان یا با دستور و الزام باشد و احیاناً به صورت تصنعی با عمل و دخالت خارج از موجود و موضوع مورد نظرمان انجام گردد. دست و دخالت و سیر و عمل خدا از مبدأ اراده‌ی کن‌فیکونی یا تکوین و سازندگی ما می‌باشد. میل و حرکت آدمی به سوی خدا و خدا شدن یا خداخواهی نیز در فطرت انسان، پس از تسویه و تکمیل صورت و اعضای او، به حکم: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۴، کار گذارده شده است.

آدمی و همه‌ی مردم از دو راه در راه خدا گام برمی‌دارند: یکی شیفتگی و عشق درونی به‌درستی و تعالی و به‌حسن و کمال است که به‌عقیده‌ی روان‌شناسان از شایق‌ها یا محرک‌های ذاتی انسان بوده، مبدأ و پایه پرستش‌ها و عشق و وابستگی‌هاست، تا آنجا که به‌قول اریک فروم، افراد و اقوامی، خود و آزادی خود را در پای شخصی که

۱. نصر (۱۱۰) / ۲: و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا درآیند.

۲. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی‌آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.

۳. مائده (۵) / ۱۸، غافر (۴۰) / ۳، شوری (۴۲) / ۱۵ و تغابن (۶۴) / ۳: ... سرانجام در پیشگاه اوست.

۴. حجر (۱۵) / ۲۹: و آنگاه که او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم [تا استعدادهای شگرفی در وجودش به ودیعه گذارم]، در برابرش ابراز فروتنی کنید.

او را برتر و ایده آل می‌بینند یا می‌خواهند، قربانی می‌نمایند. بت پرستی نیز از همین جا در دنیا پدیدار شده است و هر قوم و مردم، از روزگاران کهن و قبل از دوران تمدن، به گونه‌ای پرستنده بوده و برای خود، خدا یا خداهایی ساخته‌اند. رسالت و دعوت انبیاء نیز به اعتبار و به اتکای همین خصلت و فطرت درونی بوده است.

راه دوم و جلوه‌ی حدّ اعلاّی خداخواهی و خدا شدن انسان، ادعای خدایی است که در قدیم افرادی همچون فرعون و نمرود، داعیان کامل آن بوده و مردم بدوی باور می‌کرده‌اند و به تدریج که بشر تکامل یافته است، ادعای خدایی انسان‌ها به لحاظ کیفیت تنزل یافته و به لحاظ کمیت یا تعداد مدعیان، توسعه‌ی فوق‌العاده پیدا کرده است. امپراتوران و شاهنشاهان و سلاطین و دیکتاتورها، عنوان «خدا» را کمتر روی خود می‌گذاشتند- و می‌گذارند- ولی امتیاز و اختیارات و صفاتی برای خود قایل می‌شوند و اجرا می‌نمایند (یا مردم و مزدوران به آنها نسبت می‌دهند) که خاص خداست؛ خود را مالک الرقاب و مالک اموال و انفس مردم و ملت‌ها می‌دانند و بر خلق خدا مستبدانه و آمرانه و خودکامه حکومت و رهبری می‌نمایند.

در مرحله‌ی پایین‌تر و در همین مقام و به حکم تصرف‌ها و زورگویی‌ها یا استثمار و استعمار و اسارت‌هایی است که مقام‌داران و مال‌داران و زورگویان و هر ارباب و آمر و رئیسی در مملکت و مؤسسات و خانه اعمال می‌نمایند و تصور می‌کنند که چون زور و امکان دارند و اطاعت می‌شوند، پس حق دارند. در این دنیا کمتر کسی است که در موقعیت و مقام خود، یک «خدا کوچولو» نباشد؛ منشأ و مبنای همه‌ی ظلم‌ها و خرابی‌ها هم، همان‌طور که لقمان به فرزندش می‌گوید:

» «^۱

ظلم و ستم‌ها یا ناحق و ناروایی‌ها، شرک‌های کلی و جزئی فوق است. نظر به اینکه «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»^۲، آدمیزاد که فطرتاً و بنا به عنایت و مشیت خداوند یکتای رحمان رحیم، سیر به سوی خدا شدن می‌نماید، روی عجله و دستپاچگی و از غیر راه تلاش و تحمل، نه اصل «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۳، و نه اصل «لَيْسَ

۱. لقمان (۳۱) / ۱۳: ... پسرم، هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن؛ که شرک ظلم بزرگی است.

۲. انبیاء (۲۱) / ۳۷: [گویی] انسان از شتاب آفریده شده است...

۳. طلاق (۶۵) / ۳: ... مسلماً خدا برای هر چیز، نظمی مقرر داشته است.

لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَسْعَىٰ»^۱ را قبول داشته، پیرو اصل زور و زود بوده و از روی جهل و خودبزرگ بینی یا استکبار، می خواهد فوری خدا یا نیمه خدا بشود.

برنامه و نقش شیطان هم همین است؛ از هر سمت و با انواع چهره‌ها به سوی ما آمده، به ما تکبر و غرور را القاء می نماید و مردم را از راه مستقیم به سوی خدا باز می دارد، تا هدف و حاکم و رهبر و ارباب دیگری برای خود بگیرند یا بسازند. قرآن در برابر این جریان است که به مؤمن و منکر و همه‌ی مردم هشدار می دهد و اعلام می کند که:

»
»^۲.

هـ) دشمنی مردم با مردم و مدافع بودن خدا

اما آنچه در عمل و در خصلت و سنت انسان‌ها، در رابطه با خودشان و به لحاظ اعتقاد و عمل می بینیم، درست به عکس راه خداست؛ هم نفس و منزلت و استعداد خود را پست و بی مقدار گرفته اند و هم نسبت به هم نوعان و به «مردم» اهانت و عناد می ورزند. اتفاقاً این ارزش ندادن به ذات انسانی و تنزل مقام مردم از همان ماده‌ی اولیه و جسم و جان انسان‌ها آغاز گشته است. فلاسفه و عرفا و ادبای ما، به پیروی از طرز تفکر و استدلال شیطانی «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۳ اصرار دارند توی سرِ خاک و گل و ماده بزنند و اصالت و فضیلت یا اعتبار و احترام را به آتش (یا انرژی و قدرت) و به روح و جان (فرشتگان) بدهند. «حَمَاءٌ مَسْنُونٌ»^۴ قرآن را به عنوان ناپاکی و بدبودن و نزل مقام و منشأ و متکای انسان می دانند و جان آدمی را همچون مرغی بلندآشیان در قفس جسم محبوس می شمارند که باید به سرمنزل ازلی و ابدیش پرواز نماید؛ در حالی که قرآن درباره‌ی زمین و خاک یا ماده می فرماید:

»
»^۵.

قدرت خداوندی و استعداد آدمی در این است که از خاک بی حرکت و حال، و از ماده‌ی ظاهراً بی مقدار، چنین موجود خداپرواز و خلیفه کردار را آفریده است!

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... انسان جز ثمره‌ی تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۲. مریم (۱۹) / ۳۶: [مسیح همواره تأکید می کرد که:] خدا صاحب اختیار من و شماست، پس [تنها] او را بندگی کنید؛ راه راست همین است.

۳. ص (۳۸) / ۷۶: ... مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.

۴. حجر (۱۵) / ۲۶: ... لجن دیرپا...

۵. طه (۲۰) / ۵۵: شما را از خاک آفریدیم و به خاک باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون آوریم.

نمونه‌ی دوم، سوء نظر و سوء رفتار مردم با مردم، دشمنی‌ها و خصومت و خونریزی‌ها یا فسادانگیزی و ناپاکی‌هایی است که طبق پیش‌بینی فرشتگان در طراحی و فطرت آدم‌ها وجود داشته و دارد؛ آنجا که در عالم اعتراض، اعجاب یا استفسار می‌کنند:

»

«

این دشمنی و درافتادن، برخلاف تصور مارکس و ماتریالیست‌ها، ناشی از مالکیت و اقتصاد و وجود طبقات نیست، بلکه از همان اوان طفولیت و در بدوی‌ترین قبایل، در خانواده‌ها مابین برادر و خواهر وجود داشته و دارد و منشأ آن، رقابت و حسادت است. و پس از درون خانواده، به طوری که تاریخ نشان می‌دهد، جنگ‌های قبیله‌ای و ایلیاتی، مابین برادرزاده‌ها و عموزاده‌ها در می‌گرفته است و اقوام و دولت‌های همسایه بیش از بیگانه‌ها با هم جنگ داشته‌اند؛ قرآن این سنت دیرین آدمی را در داستان دو فرزند آدم به شکل پرمعنایی ترسیم کرده است.

در همین زمینه است پیدایش حکومت‌های استبدادی در طول تاریخ و انکار و اعتراضی که هنوز بسیاری از افکار و احزاب و متولیان دینی از آزادی و حاکمیت ملی و مخصوصاً حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی دارند؛ در حالی که رسیدن بشر و کشف این حق یا حقیقت، یکی از مصادیق راه طی شده می‌باشد. بشر متمدن با آزمایش و پژوهش و دانش خود به آنجا رسیده است که بشر استعداد و این حق را دارد و راه نجات و سعادت‌اش در این است که خود بر خود حکومت کند، نه اشیاء و افکار و آدم‌های دیگر.

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... آیا کسی را در آنجا می‌گماری که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه‌کاری کند و خون‌ها ریزد؟ [اگر هدف از آفرینش انسان عبادت توست] ما خود، تو را با ستایشت تسبیح و تقدیس می‌کنیم...

پادشاهی خدا

پادشاهی خدا*

»

* * *

خداوند عزیز حکیم و صاحب عرش مجید را سپاس می‌گذاریم که بار دیگر این فضیلت و وسیله‌ی هدایت را همراه با سلامت و امنیت به انجمن اسلامی مهندسين و

* این اثر متن تدوین شده و تفصیل یافته‌ی سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جشن مبعث مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۱۵، در انجمن اسلامی مهندسين است که به نقل از کتاب «پادشاهی خدا»، از انتشارات سال ۱۳۷۷ شرکت سهامی انتشار به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود (ب.ف.ب).

۱. چهار آیه ابتدای سوره‌ی جمعه (۶۲) است که در دومی آنها بعثت یا برانگیختگی رسول اکرم و برنامه‌ی رسالت معظم‌له اعلام می‌شود. آیه اول تسبیح موجودات از مبعوث کننده‌ی پیغمبر است و آیات سوم و چهارم مربوط به بهره‌مند شونده‌گان از رسالت و بعثت است؛ ترجمه و مفاد آیات به شرح زیر است:

(۱) آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح کنندگان خداوندی هستند که پادشاه پاک توانمند پیروز و خردمند استوار می‌باشد.

(۲) او همان کسی است که در میان مردم عامی، رسولی از خود آنها برانگیخت تا بر آنها آیات او را برخواند، پالوده و تزکیه‌شان نماید و کتاب و حکمت تعلیم‌شان دهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکار بوده باشند.

(۳) و کسان دیگری از مردم هستند که هنوز به آنها نپیوسته‌اند، در حالی که او قادر و غالب و حکیم است.

(۴) چنین است فضل و فزونی خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

دوستان و ما عطا فرمود تا به این مناسبت و از برکت بعثت رسول مکرم دور هم جمع شده، خدا را یاد کنیم و ستایشش نماییم.

سنت سنواتی

دوستان گرامی یعنی «مؤمنین و مؤمنات» حاضر در مجلس، آشنا با سنت سنواتی انجمن در این جشن‌ها هستند؛ آیات بعثت، مبدأ و محور صحبت‌مان بوده هر سال با استمداد و استناد به یکی از کلمات یا جمله‌های آن، بررسی و بحثی در زمینه‌ی رسالت پیغمبر بزرگوارمان، اعم از مقصد و آثار یا برنامه و شرح وظایف و اسباب کار رسالت و مشمولین و یا مبعوث کننده به عمل می‌آید.

موضوع سخنرانی امسال و عرایض بنده، استفاده از معرفی و توصیفی است که قرآن از برانگیزنده و عامل بعثت یا از مرجع ضمیر «هُوَ» که در ابتدای آیه آمده است، (یعنی «الله») می‌نماید، «الله» با عنایت به صفات و اسامی که در اول آیه آمده، پادشاهی خدا را بیان می‌کند:

«۱»

»

در سخنرانی‌های چاپ شده‌ی سال‌های گذشته، اجمالاً اشاره به این چهار نام یا القاب خداوند برانگیزنده‌ی خاتم‌الانبیاء (صلی الله علیه و آله وسلم) شده و گفته بودیم که مبعوث کننده، الله است و بعثت رسول اکرم از مبدأ ملکوت الهی و ملک و پادشاه بودن او سر می‌زند؛ اما پادشاهی که برخلاف آنچه معمول شاهان است و متداول در دربارها و درباریان می‌باشد؛ قدوس است، یعنی از پلیدی‌ها و فساد و از ستم‌گری و نادرستی مبرا و منزّه می‌باشد. و اگر پاک و مقدس است، از روی ناداری و ناتوانی و ترس از دیگران نیست، بلکه خود توانمند قاهر پیروز است؛ و اگر پیروزمند صاحب زر و زور است همچون ثروتمندان و زورمندان سرکش که فرمان‌های نسنجیده و پیرانگر می‌دهند، نیست، بلکه حکیم خردمند و استواری‌دهنده است.

این نکته را نیز متذکر شده بودیم که دو اسم با دو صفت مزدوج «عزیز و حکیم» که مکرر در قرآن آمده است، غالباً در رابطه با رسالت و مأموریت پیغمبران و هدایت انسان‌ها به سوی خداوند رحمان است و در چهار آیه‌ی اول سوره‌ی جمعه (۶۲) دوبار ذکر شده است.

۱. جمعه (۶۲) / ۱: ... پادشاه پاکِ توانمند پیروز و خردمند.

ترتیب جمله‌ها و توالی و تقابل دو آیه ۲ و ۱ چنین می‌رساند که معادله‌ی متقابل‌ه‌ای مابین پادشاهی خدا از یک طرف، و بعثت و برنامه‌ی خاتم‌الانبیاء از طرف دیگر، وجود دارد. بعثت رسول از مبدأ ملکوت ناشی شده است و مقابل و محصول حکمت و عزت خدا بوده، نتیجه‌اش فضل و احسان او بر انسان‌ها و استعداد دادن و برانگیختگی آنان برای انجام چنین رسالت و درک نعمت می‌باشد. در سخنرانی سال ۱۳۳۶ این عمل یا پدیده، «خودجوشی»^۱ نامیده شده بود- که از امکانات و کرامت‌های انسان است- و گفته بودیم که برطبق قرآن و تاریخ تمدن انسان، درآمدها و دارایی‌های معنوی و مادی ما- بنا به خواست خدا- از خودمان و از تلاش و تفکرمان می‌جوشد. برانگیخته شدن رسول اکرم به‌عنوان فرستاده‌ی مخصوص خدا و مأمور ابلاغ و دعوت انسان‌ها، از میان خود امت و امین عملی بوده است برخلاف روش پادشاهان و دولت‌ها که سفیران و مأمورین و حکام را از معتمدترین افراد و از نوع و نزدیکان خودشان انتخاب می‌نمایند و در کشورهای همسایه یا در استان‌های تابعه، حالت حيله گرانه یا خصمانه و آمرانه دارند. اما از ناحیه‌ی خدا استخدام و اعزام صورت نمی‌گرفته، بلکه خودجوشی و انعام بوده است؛ نه کسی را برتر یا بالاسرشان می‌فرستد، و نه نوکرپروری می‌نماید؛ بلکه سازندگی و انسان‌پروری در کار است. به همین دلیل است که خداوند هدایت مردم و مخصوصاً بعثت و انتخاب رسول از میان مردم را بر آنان منت گذارده و می‌فرماید:

»

۲.

برنامه امسال و بحث در باره پادشاهی خدا

بنابر برنامه، بحث و تحقیق امسال ما، روی پادشاهی خداست که یکی از آثار و برکات آن، بعثت انبیاء- و به‌ویژه آخرین آنها، محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و

۱. «خودجوشی» عنوان اثری است از آثار مؤلف فقید در دی‌ماه ۱۳۴۰، مندرج در مجموعه آثار (۲) که با نام «بعثت (۱)» توسط انتشارات قلم، در سال ۱۳۷۷ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۶۴: به‌حقیقت خداوند بر مؤمنین منت گذاشت، آنگاه که در میان‌شان از خود آنان رسولی برانگیخت تا بر آنها آیات او را بر خواننده و آلودگی‌شان را بر طرف سازد و کتاب و حکمت تعلیم‌شان دهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکار بوده باشند.

سلم- بوده است. قرآن به نام‌ها و صفات و اشتقاق‌های مختلف یا با اشاره به لوازم مربوطه، از پادشاهی خدا یاد می‌کند، مانند مَلِكْ به معنای پادشاه، سلطان، فرمانروا یا امپراتور و جمع آن ملوک. همچنین، مُلْك و مَلَكُوت^۱ یا مَلِیک^۲، و علاوه بر آنها، دارا بودن عرش و کرسی^۳.

چه سرگرمی و سرور و چه سعادت و عبادتی بالاتر از این که از دولتی سر بعثت رسول، زبان و ضمیرمان گویا و یادکننده‌ی سلطنت خدای یکتا باشد. البته جهل و جمود است که به ما جرأت و امکان چنین جسارتی را داده است و الا باید مثل کوه سرافکننده و پاره پاره شده، یا همچون موسای کلیم باشیم که از تجلی خدا بر کوه، مدهوش و بی‌جان گردید.

در اواخر دوران شاه که انزجار خاصی از او و از استبداد او در افکار عمومی پدیدار شده بود، مردم از به کار بردن اصطلاحات متداولی همچون شاهراه، شاهکار و شاهبیت استنکاف داشته و می‌خواستند کلمات دیگری به جای آنها وضع شود؛ ولی قرآن با کی از این عنوان نداشته و خدا را پادشاه نامیده است؛ نه یک بار و دو بار، بلکه ۵۴ بار که به‌طور متوسط سالی ۲/۳ دفعه می‌شود، البته با توصیف و ترادف و تسمیه‌های گوناگون.

مفصل‌ترین و با تجلیل‌ترین مورد از این نظر، آیات آخر سوره‌ی حشر (۵۹) می‌باشد که در صدر اسماء خدا، مَلِک آمده است و جا دارد با خضوع و تکریم تلاوت نماییم:

»

۱. در «المنجد»، صاحب المَلِک العظیم معنی شده است.

۲. مَلِیک در زبان‌های خارجی Royaume و Kingdom گفته می‌شود و به معنی سلطنت، دولت و قلمرو است.

۳. عرش و کرسی، هر دو را «المنجد»، «سَریر المَلِک» معنی کرده است، با این تفاوت که در واژه‌ی عرش، اشراف و ارتفاع یا سلطه‌ی صاحب آن بر تابعین وجود دارد، و کرسی بر چارپایه یا قرارگاه و قاعده و زیربنای یک عمارت یا حکومت اطلاق می‌شود.

۱.

اولین بار که خداوند در قرآن به نام پادشاه خوانده شده است، در سال دوم بعثت در سوره ناس (۱۱۴) می‌باشد؛ همراه با دو نام یا دو صفت دیگر خدا:

۲.

سه نام یا سه عنوان و مقام و لقب که مردم آن زمان، مردم گذشته- و حتی حالیه- بر حسب سلسله مراتب قدرت و اطاعت برای انسان‌های هم‌نوع خود قایل بوده و از آنها ترس یا انتظار و امید خیر و حمایت داشته‌اند؛ رب یا ارباب، عنوانی است که به بزرگان و سروران می‌داده‌اند، از قبیل مالک ده و دستگاه یا گردانندگان و صاحب اختیاران یک مؤسسه و محل و جماعت، افرادی خود را به گونه‌ای زیردست، نان‌خور، خدمت‌کار، فرمانبر یا تحت حمایت آنان می‌دانسته‌اند. قلمرو رب و ارباب ممکن است تا حدود ایالات نیز برود. بالاتر از رب، پادشاه و ملک و سلطان است که ارباب‌ها از آن فرمان می‌گیرند و با اقتدار و اختیارات زیادتر، بر محدوده و مردمان وسیع‌تر و بیشتری مالکیت و حکومت خود کامه داشته‌اند. بعضی از ارباب‌ها و امپراتوران وقتی احساس برتری و بهره‌مندی بلامعارض نسبت به مردم و مایملک خود می‌کردند و در صدف تاریک و تنگ فکری‌شان تملق و تعظیم‌های ساده‌لوحان، نوکران و شیادان آنان را به اشتباه و طغیان می‌انداخت، کوس خدایی یا شبه خدایی

۱. حشر (۵۹) / ۲۱ تا ۲۴: اگر این قرآن را بر کوه نازل کرده بودیم، حتماً آن را از خشیت و ترس خدا، سرافکنده و متلاشی شده می‌دیدید و این چنین مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا شاید تفکر و اندیشه نمایند. او همان خداوندی است که جز او خدا و معبودی وجود ندارد. دانای برنهان و آشکار است و اوست که بخشایش‌گر مهربان می‌باشد.

او همان خداوندی است که جز او خدایی نیست، پادشاهی است پاک، ایمنی دهنده، نگاه‌دارنده و توانمند پیروز، با جبروت و کبریا و خداوندی که از آنچه مشابه و شریک او می‌گیرند منزه است. اوست خداوند آفریننده‌ی صورت‌ساز که نام‌های نیکو دارد و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، ستایش‌گر پاکی او هستند و توانمند پیروز و خردمند استواری بخش می‌باشد.

۲. ناس (۱۱۴) / ۱ تا ۳: بگو: پناه می‌برم به صاحب اختیار مردم.

فرمان‌روای مردم.

معبود مردم.

سر می‌دادند. در این سوره خدا خواسته است انسان‌ها را از رو آوردن و حمایت و هدایت خواستن از مراکز خیالی قدرت و نبوت که وسوسه و وهم اشخاص باعث آن شده است، به سوی خود برگرداند.

«ضدشاه» نامه

در یکی از جشن‌های مبعث انجمن (شاید سال ۱۳۴۸)، موضوع سخنرانی - و عنوان کتاب منتشر شده‌ی بعدی - «انگیزه و انگیزنده»^۱ بود. در آنجا عرض شد که اگر فردوسی نام کتاب خود را «شاهنامه» گذارده است، ما می‌توانیم قرآن را - چون سراسر صحبت از خدا در جلوه‌های گوناگون او و راه‌های تقرب به اوست و مبدأ و محور و مقصد قرآن چیزی جز خدا نیست - «خدانامه» بنامیم. امسال عرض می‌کنم که یک عنوان یا نام دیگر قرآن می‌تواند در پیام منفی آن، «ضدشاه» نامه باشد. زیرا که آیات فراوانی از قرآن مبارزه با پادشاهان است و خلع منصب و مقام یا نفی قدرت و حاکمیت بر مردم و لغو صفات و عناوین انتسابی به آنان را می‌نماید، منتها در سطح و تعبیر برتر، پاک‌تر و فراگیرتر.

اصولاً در قرآن، همان‌طور که در کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله» و در شعارهای پیغمبران خطاب به امت‌های خود، چنین آمده است:

»
۲ «

»
۳ «

»
۴ «

۱. «انگیزه و انگیزنده» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در شب مبعث حضرت ختمی مرتب (ص) مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ است. تدوین و تفصیل یافته این سخنرانی چاپ و منتشر شده و اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۲)» می‌باشد که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. هود (۱۱) / ۲۶: و اینکه جز خدای را بندگی نکنید...

۳. نساء (۴) / ۳۶: خدای را بندگی کنید و هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید...

۴. مؤمنون (۲۳) / ۲۳ و ۳۲، اعراف (۷) / ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵ و ...: خدا را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید...

و بیش از آنچه تأکید بر ستایش و شناخت خدا دارد، با شرک به خدا و حاکمیت و معبودیتی غیر از خدا برای انسان در افتاده است و انسان‌ها را از پرستش خداهای بدلی، همچون بت‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و مخصوصاً آدم‌های ظاهراً نیرومندتر و برتر منع می‌نماید. می‌خواهد آدمی را از هر قید و بند که خود یا میراث و محیط بر او تحمیل کرده است، رهایی بخشد و از وابستگی و سرسپردگی و بندگی هر حاکم و معبود و محبوب غیر از خدا آزاد سازد. رهایی و آزادی کامل از «مَا سَوَى اللَّهِ»^۱ را برای ما می‌خواهد، تا بتوانیم یک‌سره خواهان و رهرو خدای رحمان بشویم. تعلیم توحید خدا، به گونه‌ای همگام و توأم با آزادی انسان است و این آزادی و استقلال از غیر خود و اتکای به خداست که در نهایت امر، اتکای به خود می‌شود.

هر جا که حضرت ابراهیم(ع)، بنیانگذار اسلام و پدر مسلمانان، در قرآن معرفی می‌شود، بعد از ذکر حنیف و مسلم بودن او بلافاصله «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲ می‌آید. قرآن برای اثبات خدای واقعی واحد و سوق دادن انسان‌ها به سوی او، به نفی خداهای دروغین بشرساخته و زدودن اشتباهات و آلودگی‌های فکری و اخلاقی انسان‌ها می‌پردازد.

پرستش هموعان به صورت کرنش و نیایش - چه از روی عشق و ارادت و چه از ترس و طمع - که با قبول خدمت و اسارت باشد، از ویژگی‌های روانی و اجتماعی آدمیزاد است. محمد اقبال، شاعر عارف و دانشمند لاهوری، با توجه به همین معنی است که می‌گوید:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
 گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
 یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تر است
 من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد!

قرآن که به خاطر انسان‌ها و بندگی و حرکت آنها به سوی خدا و خدایی شدن آنها نازل گردیده است و با دل و دیده ما و به زبان خودمان حرف می‌زند، می‌گوید:

۱. اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۳۰، باب العرش و الكرسي یا بحارالانوار، جلد ۶، ص ۸۷، به نقل از امام رضا(ع):
 ۲. بقره (۲) / ۱۳۵، آل عمران (۳) / ۶۷ و ۹۵، انعام (۶) / ۱۶۱، نحل (۱۶) / ۱۲۳: ... که در جرگه‌ی شرک‌ورزان نبود.

«^۱»

و قهری است که نسبت به این خصلت انحرافی و گمراهی بشر و عوضی گرفتن خدا عنایت خاص بورزد. می‌بینیم چه در قرآن و چه در نماز و دعاها، همه جا سعی شده است عناوین و آداب و اظهاراتی که در باره پادشاهان و بزرگان یا ارباب زور و زر و تزویر به کار برده شده است و می‌شود، به جای آنها در زبان و ذهن ما، تعبیرهای برتر، ولی صرفاً برای خدا گذارده شود.

همه‌ی پادشاهان خود را بالاتر و بزرگ‌تر از دیگران دانسته و مردم در برابرشان خم می‌شدند، به خاک و پابوسی می‌افتادند، ولی نعمت‌شان می‌خواندند و به بعضی از آنها لقب کبیر می‌دادند، مانند پطر کبیر، اسکندر کبیر، شاه عباس کبیر و غیره. می‌بینیم نمازهای پنج‌گانه ما با «الله اکبر»^۲ افتتاح می‌شود و مرتب تکرار می‌گردد. ارکان دیگر نماز، رکوع و سجود است با ذکر:

«^۳»

و

«^۴»

در حرکات و تبدیل حالات و در پایان تسیحات اربعه و رکعات نیز همه جا و بیش از همه چیز «الله اکبر» می‌گوییم. به خود تلقین می‌نماییم که خدا از هر ارباب و از هر بشری که چنین ادعایی داشته باشد یا ما چنین تصورش بکنیم، بزرگ‌تر است. حمد و سبحانی که در رکوع و سجودها و در رکعت‌های سوم و چهارم به‌زبان آورده و در سوره فاتحه (۱) رکعت‌های اول و دوم، انحصار آن را به خدای سرور همه جهان‌ها می‌دهیم، باز مقابله‌ای است که همراه با صفت خلوص و اختصاص، علیه ادعا یا انتظار پادشاهان به عمل می‌آید:

اگر در قرآن توصیف و تحلیل‌هایی از قبیل:

«^۵»

۱. ابراهیم (۱۴) / ۴: هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم ...

۲. خداوند یکتا بزرگ‌تر و برتر است.

۳. منزّه و پاک می‌شماریم پروردگار بزرگ خود را، و در عین حال به ستایش او هستیم.

۴. خدای خود را که بلندمرتبه‌تر از هر چیز است، منزّه می‌دانم و در ستایش او می‌باشم.

۵. بقره (۲) / ۲۵۵: ... که او والا و بزرگ است.

» « ۱؛

» « ۲؛

» « ۳؛

» « ۴، (۶بار)؛

» () ۵

یا: » « ۶، (۲۰بار).

در باره خداوند تکرار شده است، تماماً در برابر «غلامان خانه‌زاد» و «چاکران جان‌نثار» یا درباریان فرمانبرداری بوده است که اعلیحضرت خود را «قدر قدرت»، «قوی شوکت» و دستورش را «فرمان جهان‌مطاع» می‌خواندند. یا شاعرانی که مدح و مبالغه را به ماورای افلاک و زمین و زمان برده، چنین اشعاری می‌سرودند:

شاهها ادبی کن فلک بد خورا کاسیب رسانید رخ نیکورا
گر گوی خطا کرد به چو گانش زن وراسب غلط کرد به من بخش او را

و پس از دریافت خود اسب به‌عنوان صله تعظیم کرده می‌گوید:

رفتم بر اسب تا به جرمش بکشم گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
من گاو زمینم که جهان بردارم؟ یا چرخ چهارم که خورشید کشم!

۱. رعد (۱۳) / ۹: ... بزرگ و والاست.

۲. بروج (۸۵) / ۱۵: مالک بزرگوار عرش.

۳. طه (۲۰) / ۱۱۴: والاست خدا، آن فرمانروای راستین...

۴. تغابن (۶۴) / ۱: ... او برای هر کاری تواناست.

۵. فرقان (۲۵) / ۲ و نور (۲۴) / ۴۲: فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست...

۶. بقره (۲) / ۲۵۵: ... گستره‌ی فرمانروایی‌اش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است...

یا آن شاعر گمراه گر سخنور بیکاره و بی‌فایده^۱ که می‌گوید:
نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

قرآن برای محو این نوع یاوه‌سرایی‌ها چاره‌ی منطقی جز این نداشته است که به ما گوشزد کند که همه‌ی این آسمان‌ها و زمین که جولانگاه و منزلگاه سلاطین هستند، ساخته و پرداخته‌ی شش روزه یا شش دوران آفرینشی خداوند رحمان بوده، مسند و جایگاه عرش او بر آنها استوار می‌باشد و شما را غیر از او، ولی و واسطی نیست. خورشید و ماه و همه‌ی کائنات و حرکات در تسخیر او و سرگشته و فرمانبردار به سوی هدف معین یا «أَجَلٌ مُّسَمًّى» در سیر و سلوک هستند. رب یا ارباب و سرور شما اوست و مُلک و سلطنت از آن اوست:

)

۲
«.

)

۳
«.

۱. خداوند در سوره‌ی شعراء (۲۶) / ۲۲۴ تا ۲۲۶ می‌فرماید:

[پیامبر شما شاعر نیست] شاعران کسانی‌اند که بیراهان به دنبالشان روانند.
آیا توجه نکرده‌ای که آنها در هر طریقی سرگردانند.
و سخنانی [به مبالغه] می‌گویند که [معتقد نیستند و] عمل نمی‌کنند.
۲. سجده (۳۲) / ۴: خداوندی که آسمان‌ها و زمین و آنچه ما بین آنهاست را در شش روز آفرید و آنگاه به ترتیب و تکمیل عرش (با مسند سلطنت و مدیریت) پرداخت، (در حالی که) شما را غیر از او (یا به جای او) هیچ ولی و سرور یا شفاعت‌کننده و واسطی نیست؛ آیا (با وجود این) متذکر نمی‌شوید؟
۳. رعد (۱۳) / ۲: خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستون قابل رؤیت بر پا و بلند کرد، سپس بر عرش و تخت پادشاهی مستقر گردید و خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار نمود، (در حالی که) همه‌ی (کائنات) برای (یا به سوی) میعاد و مقصد نامبرده یا از پیش تعیین شده‌ای جاری و ساری بوده، اداره‌ی امور به دست اوست (و این چنین) آیات را برای شما تفصیل و توضیح می‌دهد تا شاید به‌دیدار و ملاقات ارباب و سرور خود یقین حاصل نمایید.

»

۱.

در حقیقت در منطق و سبک قرآن، شاه‌پرستی یک نمونه‌ی آزمایشی و تجربه شده است برای خداپرستی انسان، و وقتی ما شاه می‌گوییم، تعبیری است که توسعه به مقامات و مفاهیم مشابه زیادی دارد، مانند: سلطان، امپراتور، امیر و خان‌ها و حکام خودکامه، رهبران سیاسی فاشیستی و دیکتاتور صفت، رهبران دینی کاریسماتیک مرید پرور و امثال آنها؛ اعم از آنکه حالات و عناوین خدایی را بر خود بسته، عملاً و لفظاً بر مردم فرمانروایی و جلب بندگی نمایند، یا آنکه با تظاهر به تقدس و به قصد ارشاد و اجرای دین، بر مسند اقتدار و اختیار خدایی یا استعمار فعال مایشایی و مالک‌الرقابی بنشینند.

اما قرآن چنین نیست که کارش رقابت و حسادت یا درافتادن به قصد نفی و تخریب بوده باشد و واقعیت برتر و ارزنده‌تر و استوارتر در ذهن و ضمیر ما ایجاد نماید؛ به‌جای عناوین غصبی و صفات وهمی پادشاهان ناتوان و نادان، صفات و مقامات یا قدرت و حکمت‌های تازه و بالاتری را معرفی می‌نماید. علاوه بر عناوین و صفات و دارایی‌های ادعایی یا انتسابی پادشاهان، یک سلسله اعمال و احوالی را برای خدا بیان می‌نماید که متضاد با مدعاهای آنان یا مافوق امکانات و تصوراتشان است، از قبیل رحمان و رحیم بودن خدا و غفور و ودود بودن که مافوق و مابین با خصال و روال پادشاهان و مالدارانی است که هدف‌شان از تحکم و تملک، استخدام و استفاده در جهت تأمین نیازها و خوش‌گذرانی‌هاست و راه و رفتاری جز سخت‌گیری و دشمنی با زیردستان ندارند. ضمن آنکه رحمت و محبت و گذشت خدا در اثر ناتوانی نبوده و اگر مشیت‌اش اقتضا کند، اخذ و عذاب‌اش غیرقابل فرار و بسیار دردناک است. پادشاهان جاودان نبوده، روزی به دنیا آمده‌اند و روزی خواهند رفت؛ در صورتی که خداوند قادر متعال زنده، جاودان و خالی از خواب و خستگی بوده و آفریننده‌ی حیات است و ابداع‌کننده‌ی مرگ و ممات؛ اوست که گرداننده‌ی روزگار و روز و

۱. فاطر (۳۵) / ۱۳: شب را در روز وارد می‌کند و روز را در شب و خورشید و ماه را در تسخیر خود داشته، همه‌ی آنها برای هدف و سررسید مشخصی در جریان‌اند؛ این است آن خداوند ارباب شما که پادشاهی مال اوست، ولی کسانی که به‌جز او طلب (و تبعیت) می‌کنند، حتی مالکِ پوستِ هسته‌ی خرمایی هم نیستند.

شب ما بوده، از تاریکی شب، روشنایی روز را بیرون می آورد و در پایان روز، شب را مجدداً و مکرراً برای آسایش و خواب به ما برمی گرداند؛ خالق همه چیز و همه کس و همه جاست و آورنده و یگانه پادشاه فرمانروای آخرت می باشد. اگر قرآن می گوید که به جای تعظیم و بندگی کردن پادشاهان و زور و زرداران صاحب زمین، خدا را عبادت کنند، چنین خدایی است که ما را به سوی او دعوت می نماید.

ضدیت به صورت امتناع، انکار و نه ستیزه جویی و جنگ

اگر چه این نکته بدیهی است، ولی تذکر آن شاید لازم باشد که وقتی می گوئیم «ضد شاه» نباید چنین تصور شود که قرآن یا فرستادگان خدا مانند شاهان زمینی قصد براندازی و انهدام یا حمله و جنگ با رقیبان و دشمنان را دارند تا بدین وسیله سر جای آنها بنشینند و مالک جهان گردند. در منطق و معمول ملوک و مالک های بشری، قرار بر براندازی و جانشینی است، ولی قرآن خطابش به پادشاهان نبوده، با مردم حرف می زند و آنچه در کلمه ی طیبه «لا اله الا الله» از آنها می خواهد، امتناع خودشان از قبول اطاعت و اندیشه ی پادشاهان است و نه درافتادن و برانداختن مدعیان و غاصبین؛ اگر ضدیت و مبارزه در کار است، اولاً از جنبه ی درونی خود انسان هاست و ثانیاً خودداری از پذیرش است و انکار و امتناع داشتن. چیزی که گفته یا خواسته نشده است، جنگیدن و از تخت به زیر انداختن است؛ جز در موقعی که مورد ظلم و تجاوز قرار گیرند، یا آنکه زورمندان بخواهند شخصی را وادار به عبودیت خود کنند که در این صورت به هر نحو ممکن باید خودداری و مقاومت نمود و در صورت لزوم به دفاع پرداخت، یا هجرت و اختفا اختیار نمود؛ همان طور که اصحاب کهف پناهنده به غار شدند. در سوره لقمان (۳۱) در مورد شکرگزاری و احسان و احترام فوق العاده نسبت به پدر و مادر گفته می شود:

»

«

در مورد ابراهیم (ع) نیز گفته می شود:

۱. لقمان (۳۱) / ۱۵: و اگر تو را بر خلاف نظر و آگاهی خودت خواستند وادار به شرک بر من کنند، در این صورت اطاعت از آنان منما و در دنیا با آنها به حسن خلق رفتار و زندگی کن...

» «.

و گفته نمی شود :

» «.

این همه نیاز و نیایش به درگاه اربابان و شاهان

و آن همه ادعای بزرگی و خدایی از کجا سرچشمه می گیرد ؟

شگفتی و پرسشی که پیش می آید، این است که چرا و از کجا رسم انسان‌ها چنین شده است که برخلاف سگ‌ها- به قول اقبال لاهوری- و جانداران دیگر، پیش خودی سرخم کرده، دست تمنا و تملق دراز می کنند، زبونی و ذلت نشان می دهند و یا عشق و ارادت می ورزند؟

در عالم بشریت نیازمندی و پرستش دیگران، واقعیتی است قدیمی و غیرقابل انکار که تا جایگزین و مرجع دیگری پیدا نکند، ماندگار و برقرار خواهد ماند. البته در طی تاریخ و تحولات تمدن، جایگزین‌هایی برای آن پیدا شده است؛ ولی جایگزین‌هایی که یا همانند قبلی‌ها و یک هم‌نوع برتر بوده است، یا ارزش و ایده‌های ساخته و پرداخته‌ی هم‌نوعان و خود را اختیار کرده‌اند. مادام که حیات بشریت ادامه داشته و خدای خالق اعلایی با نام و نشان‌هایی مانند آنچه در بالا ذکر شد، هدف و مرجع انسان قرار نگیرد به نظر نمی آید که سیر و سلوک فوق متوقف گردد.

ارباب‌گیری و شاه‌پرستی، نیاز اجتماعات قدیمی

مطلب مسلماً آنقدر ساده یا ساخته و پرداخته افراد معدود و منافع مخصوص نیست که بتوان به سهولت آن را محکوم و قضاوت سرراست و قطعی نمود. سنت سرورپروری، آقا و ارباب‌گیری و پذیرش و کرنش سلاطین و پادشاهان، ریشه‌ی خود را هم از اجتماعی بودن انسان و مدنی‌الطبع بودن او گرفته است و هم از ذات و ضمیر و ساختار بشر.

امروزه وقتی صحبت از سروری و پادشاهی غیر خدا و بندگی کردن مردم نسبت به آنها می‌نماییم، چون در ظرف زمانی تمدن غربی قرن بیستم زندگی می‌کنیم و گذشته را در نظر نمی‌گیریم، احترام و اعتباری که تا چند قرن قبل به‌طور طبیعی و با

پشتوانه‌ی مذهبی برای ارباب‌ها و سلاطین وجود داشته است، برایمان شگفت‌آور می‌شود.

در عصر حاضر در جوامع متمدن آزاده و تقلیدکنندگان آنها، از یک طرف فرد انسان صاحب آزادی و کرامت گردیده است و حقوق بشر مدافع پیدا کرده و از طرف دیگر، به جای فرمانروایی و مدیریت سلاطین یا نظام‌های استبدادی، اصول و قوانینی وضع شده است که حاکمیت را به قانون داده‌اند و قانون حافظ و حامی حقوق افراد می‌باشد. با قراردادهای اجتماعی و مقررات عمومی روابط مابین دولت و ملت، مابین مالک و زارع، و مابین کارفرما و کارگر، برحسب فرهنگ و فلسفه‌های سیاسی هر کشور، به گونه‌ای تعیین گردیده راه‌های اختلاف و تجاوز بسته و یا کم شده است.

سابقاً و در کشورهای با فرهنگ استبدادی، آنچه سلامت و امنیت و فعالیت جامعه را در سطوح مختلف خانواده تا دولت، تعیین و تثبیت می‌کرد، قبول یک سلسله آداب و سنن داخلی و احترام و اقتدار و اعتباری بود که برای بزرگان واحدهای اجتماعی - از پدر خانواده تا شاه مملکت - قایل بوده، خواه ناخواه رعایت می‌نمودند. چنین اعتقاد و اطاعت را، هم به مصلحت حفظ و بقای جامعه و گردش و رونق کارها می‌دیدند و هم بنا به عادت و فطرت و فرهنگ، و نیز جای محکمی در ذهن و زبان‌ها و در آداب و آیین‌های متداول داشت. پادشاه در نظر عوام و بسیاری از خواص، سایه‌ی خدا و دست خدا بود. صرف تاج‌گذاری و نام پادشاهی به او حق و مقام و قدرت و قداست می‌داد و سمبل و مظهر ملک و ملت می‌شد؛ بدون آنکه چندان مقید به صفات و صلاحیت و حتی سن و سوابق او باشند؛ و همین‌طور در مورد ارباب‌ها و مالکین و بزرگان دیگر، منتها در مقیاس‌های پایین‌تر.

پادشاهی یک ضرورت اجتماعی تلقی می‌شد و اگر برای شاه چنین اعتبار و اقتدار و احتراماتی قایل نمی‌شدند، با طرز تفکر و فرهنگ حاکم و موجود، جامعه سرپا نمی‌ماند.

درست است که «آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد»، ولی بی‌دلیل نبود که این کار را کرد. رسیدن به این معنی و گرفتن این حق که بشر می‌تواند و باید آزاد و صاحب شخصیت و خودکفا باشد و افراد یک جامعه با قبول یک سلسله اصول و عهود قادرند با همکاری یکدیگر محیط زندگی‌شان را اداره نمایند، مستلزم رشد

فوق‌العاده و فداکاری بزرگی بوده است که هنوز هم افراد زیادی حتی در میان خواص ما، قدرت درک آن را ندارند و هم‌نوعان خود را محتاج به قیم و حاکم و پیشوا دانسته، مطالبه‌ی پیروی کورکورانه و اطاعت آنان را می‌نمایند.

همچنین ادیان توحیدی از زمان‌های خیلی جلوتر از تمدن غربی، علی‌رغم نیاز بدیهی و ضرورتی که برای حاکمیت و مدیریت ارباب‌ها و پادشاهان احساس می‌شد و به نظر نمی‌آمد که افراد بشر صاحب ارزش و حقوقی بوده توان و توقع تشخیص و تصمیم را داشته باشند، مع‌ذلک انسان‌ها را دعوت به اعراض از عبودیت طاغوت‌ها نموده، اختیار و مسئولیت و کرامت برای هر فرد قایل شدند؛ ادیان توحیدی، بندگی خدای نادیدنی و حرکت در راه او را برای دنیا و آخرت انسان ضروری و کافی دانستند؛ خود این داعیه و دعوت، روشن‌ترین نشانه‌ی بشری نبودن ادیان توحیدی و خدایی بودن آنها و اصالت داشتن خداست. حق آزادی و حاکمیت ملی که تمدن امروزی به آن رسیده است، چیزی جز راه طی شده‌ی بشر در قسمتی از مسیر و مقصدی که پیغمبران ترسیم نموده‌اند، نیست.

* * *

تا اینجا صحبت از جهت زندگی اجتماعی بشر بود؛ اما از جنبه یا جهت درونی و فردی نیز - همان‌طور که در بالا گفتیم - ارباب و سرورجویی و شاه‌پرستی یک واقعیت دایمی و نیاز اشباع‌نشده‌ی انسان‌ها بوده، مقدمه و زمینه برای خداپرستی است؛ اتفاقاً از همان مشرق زمین پرورشگاه اربابان و پرستشگاه شاهان است که ادیان توحیدی طلوع کرده‌اند.

انسان برخلاف گیاهان و جانوران، نه آفرینش خود کفا و غریزه و تجهیزات طبیعی و کامل دارد و نه اهداف مشخص و ثابت یا آرزو و آمال معین و محدود، تا در صورت وصول و حصول به آن، حالت رضا و رکود پیدا کند. در روان‌شناسی ثابت شده است که نیازها و سایق‌هایی انسان را از حیوانات متمایز ساخته و او را دائماً متحرک و عاشق پیشه می‌نماید؛ از قبیل زیبایی، نیکی، کنجکاوی و بالاخره تعالی و تقدس‌طلبی. در تاریخ زندگی و تمدن بشر، سایق زیبایی به‌وجود آورنده‌ی انواع هنر از قدیم‌ترین دوران‌های بشریت بوده است. سایق نیکی و نیکوکاری، خالق اخلاق و محبت و خدمت در میان نوع بشر شده و جوامع را قوام و التیام بخشیده

است. حس کنجکاوی و فرار از جهل و تاریکی نیز دریچه‌ها و در و دروازه‌های بلند علوم و فرهنگ و فنون را به روی انسانیت گشوده و او را از حیرت و ظلمات و عجز به تشخیص و تصمیم و تسلط درآورده است. ظریف‌تر و پنهان‌تر و مع‌ذلک گسترده‌تر و نیرومندتر از همه، بُعد چهارم انسان است که به آن بُعد دینی گفته‌اند. بیش از آنچه زیبایی و موزون بودن یا نیکوکاری و خدمت به دیگران و زیردستان، روح انسان سالم را نوازش می‌دهد و کشف حقایق و شکافتن تاریکی‌ها لذت‌آور و آرامش‌بخش است، عظمت و قدرت و مخصوصاً بلندی و پاکی یا تعالی و تقدس، گم‌گشتگان محبوب و معشوق آدمی هستند.

شما اگر به بدصورت و بدسیرت‌ترین اشخاص و بدکاره‌ترین آنها، زشت و بی‌ریخت بگویید یا نسبت پستی و پلیدی به او بدهید، سخت برآشفته می‌شود. اما همین فرد وقتی در برابر یک شخصیت قوی پنجه یا آزاده‌ی جوانمرد پاک نهاد قرار می‌گیرد، ولو اسیرش شده باشد، احساس کوچکی و احترام می‌نماید.

شاهد این سابق، شیفتگی خاضعانه و دل‌باختگی‌های پرشور و بی‌شائبه‌ی همراه با خدمت و اطاعتی است که در طول تاریخ و در تمام اقوام و افراد، حالت اعتقاد و انقیاد را به وجود آورده و ملت‌هایی را نسبت به برجستگان والا، بزرگان برتر و پادشاهان شایسته‌ی خود یا رهبران و کاریسماها، واله و فدایی کرده است. بالاتر از آن، ایمان‌های سرشار سازنده و ایثار و شهادت‌های از جان و دل برآمده و پرحاصلی است که نه از روی اجبار و استثنا، بلکه در نهایت اخلاص و به میزان بی‌شمار، مؤمنین به خدا و به حق و عدالت را به عشق و شهادت کشانده است؛ نه تنها به خدای واقعی انبیاء، بلکه به خداهای موهوم و به پیشوایان و متولیان صاحب قدس و مقام، یا داعیان چیره‌دست دام‌انداز بر عقل‌ها و دل‌ها.

* * *

البته اساس نیایش بشر به‌غیرخود، نیازی است که ناشی از ناخودکفایی و فزون‌خواهی انسان می‌باشد، هم نیاز مادی به لحاظ حفظ و حمایت و ارتزاق و هوس‌های حیات و هم نیازهای معنوی روانی و انسانی؛ نیاز نوع اول، او را به سوی اربابان و حامیان و یاوران یا پادشاهان و حاکمان می‌کشاند و در مراحل پیشرفته‌ی تمدن، آن را در اجتماع و در اداره‌ی اجتماع یا قوانین و حکومت‌ها جستجو

می‌نماید؛ نیاز نوع دوم نیز همان است که انسان را به دنبال دلبرها، معشوق‌ها، معبودها و خداها می‌فرستد.

تفاوت دیگر دو نیاز بالا آنکه، اولی چون مادی و ملموس است و مواد اولیه و راه‌های تدارک آن در طبیعت یافتنی است، با تلاش و تدبیر انسان، به فراخور احتیاج و امکان، فراهم می‌گردد یا ساخته و پرداخته می‌شود؛ اما دومی تا آنجا که از مقوله‌ی هنرها و عشق‌های حیوانی است، در دسترس یا در قلمرو قدرت خودمان می‌باشد، تا برسد به معشوق‌ها و به معبودهایی که اولاً مظاهر حیات و هستی یا آفرینندگان جهان بوده، مافوق و متفاوت با ما و با مخلوق‌های محسوس و ملموس است، و ثانیاً برای آنکه شایستگی نیازمندی و نیایش درونی ما را داشته باشند، لازم است نمونه‌های ایده‌آل از کمال و پاکی باشند و صفات تعالی و تقدس را در سطوح بالاتر از امکان و تصور ما دارا باشند. اینجا دیگر کمیت بشر لنگ می‌شود. اگر بخواهد رأساً خالق و خدا یا هدف و معشوق‌عالی بسازد، چیزی خارج از مشهودات و معقولات خود، یعنی شخص خود، در انتها حدّ تجسس و تفکر و توهم، به نظرش و به دست‌اش نخواهد آمد، همان‌طور که تاریخ ادیان باستان و عقاید بت‌پرستی نشان داده است. انسان، خدایی را شمایل خود و امثال خویش یا خواسته‌های خود در دنیا دیده و دلپسند خویش خواهد ساخت. اگر خود خدا به سراغش نیاید و سفیر و پیام‌آوری نفرستد، آدمی راه به جایی جز حیرت و وحشت یا به دور خودگشتن و فرو رفتن در غرقاب اوهام نخواهد برد.

آدمیزاد که جوئی نام و نشان‌های نیکو و زیبا یا بلند و پاک سراسر کرامت و احسان است، وقتی صاحب واقعی آنها را نیافت و ندید، دل خوش می‌کند که آن را به عاریت و ساختگی به نااهلان داده و آنان را بستاید. به این ترتیب خدایانی دوست داشتنی و نیایش‌کردنی برای آرامش و ارتقای نفس پیدا می‌کند که البته فرجامی جز گمراهی و تباهی نخواهد داشت. گاه‌گاه کسانی هم پیدا می‌شوند که از روی جهل و غرور یا تلقین و تعظیم، خدای گمشده را در خویش‌شان بیابند و در نزدیک‌ترین راه به ایده‌آل برسند؛ اما خود و خلقی را گمراه و گرفتار می‌سازند!

گریز کوتاه به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی

بحث در بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از نظر پادشاهی خدا و توحید، دامنه‌ی گسترده و فراگیری دارد که البته صددرصد الهی و اعتقادی است، اما

جلوه‌های گوناگون آن نشان می‌دهد که جنبه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حکومتی و فلسفه سیاسی نیز دارد. ما ذیلاً به‌طور اختصار به گوشه‌ای از مطالب از دیدگاه اریک فروم می‌پردازیم.

اریک فروم، دانشمند اومانیست معاصر و روان‌کاو و روان‌شناس معروف آمریکایی آلمانی الاصل است که صاحب تألیفات کثیر در زمینه‌های انسانی، اجتماعی و علمی بوده و بدون آن که مؤمن به خدا باشد، از دید انسان‌بینی، به عقاید و آثار دینی، اعتقاد و استمدادهای زیادی می‌نماید.

یکی از کتاب‌های اولیه او «Escape From Freedom» است که تحت عنوان «گریز از آزادی» (توسط آقای عزت‌الله فولادوند در سال ۱۳۵۱) ترجمه شده است^۱ و چون قسمت‌هایی از آن در کتاب «بررسی نظریه اریک فروم از دیدگاه یک مسلمان» (تألیف مهندس محسن عطایی - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران ۱۳۵۶)^۲ مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در اینجا ما نکاتی را که ارتباط با پادشاهی خدا پیدا می‌کند اجمالاً نقل می‌نماییم.^۳

اقدام اریک فروم به نگارش کتاب نامبرده، اصولاً برای دفاع از آزادی و دموکراسی در برابر نیروهای روزافزون دیکتاتوری و فاشیسم بوده است. او یک مطالعه‌ی عمیق علمی از دریچه روان‌شناسی در جستجوی عوامل درونی انسان می‌نماید که باعث تمایل مردم به قدرت پروری یا قدرت‌پرستی می‌گردد.

به عقیده‌ی اریک فروم، طبیعت آدمی نه مجموعه‌ای قلبی و تغییر ناپذیر از سابق‌هاست، نه سایه‌ای بی‌جان از سازمان‌های فرهنگی محیط... بلکه محصول تکاملی اوست. در حین انطباق شخص با فرهنگ محیط، بعضی سابق‌های نیرومند

۱. و کتاب ما قبل آخرش «The Heart Of Man، ۱۹۶۴» را خانم دکتر نهضت صالحیان تحت عنوان «دل آدمی» در سال ۱۳۶۲ به فارسی ترجمه کرده است.

۲. کتاب «بررسی نظریه اریک فروم» از آثار مولف فقید در سال ۱۳۵۵ است و چون در آن دوران زنده‌یاد مهندس بازرگان توسط رژیم ستم‌شاهی ممنوع القلم شده بود، مؤلف مهندس محسن عطایی معرفی و کتاب در سال ۱۳۵۶ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ و منتشر شد. این اثر اکنون در «مجموعه آثار (۱۰)» قرار دارد که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. خلاصه شده از صفحات ۶۷ تا ۹۱ کتاب «بررسی نظریه اریک فروم».

کتاب «بررسی نظریه اریک فروم» بخشی از مجموعه آثار (۱۰) است و شماره صفحات مورد نظر در این مجموعه از ۶۹ تا ۹۱ می‌باشد (ب.ف.ب).

به وجود می آیند که سبب انگیزش اعمال و احساسات می گردند. هر چه آدمی بیشتر از قید یکی بودن بدوی با مردم دیگر و طبیعت آزاد گردد و صورت فرد یابد، بیشتر خود را با این انتخاب روبرو خواهد دید که ناگزیر است یا خویشتن را به عشق و کار مولد بسپارد و به این وسیله با عالم متحد شود یا در پی نوعی ایمنی برود که محصول بستگی های به دنیااست و ثمری جز معدوم کردن آزادی و سلامتی نفس به بار نمی آورد. مطلب و منظوری که اریک فروم در صدد ارائه و اثبات آن، می باشد این است که نیاز و دلبستگی آدمی به یک موجود نگاه دارنده و خوراک دهنده، هیچ گاه از او جدا نمی شود؛ ضمن آنکه از این وابستگی ناخشنود بوده، پیوسته در تکاپوی رهایی از آن و کسب آزادی و آقایی است.

نویسنده ی کتاب برای کشف و بیان منظور خود، مراحل کسب آزادی و پناهجویی آدمیزاد را از یک طرف در رشد از جنین تا جامعه بررسی می نماید و از طرف دیگر، تاریخ تمدن را ورق می زند. در سیر اول می گوید، هر فرد انسان با پشت سر گذاشتن دوران جنینی که وابسته به رحم مادر و برخوردار از حمایت کامل طبیعت بوده است و با ادامه دادن نسبی «بند ناف» در خانواده و سال های بعد از بلوغ، وقتی وارد زندگی می گردد و در محیط فراخ و پرغوغای اجتماع رها می شود، احساس آزادی عمده ای می نماید، ولی از ترس بی کسی و بی غذایی به آموختن آداب معاشرت و پیدا کردن معاش و معیشت پرداخته، مقدار زیادی از آزادی را از دست می دهد. اما در طول تاریخ بشریت، با آنکه قرون وسطی به عنوان رکود شناخته شده است، مع ذلک افراد جامعه ضمن آنکه از عضویت خانواده و وابستگی توأم با حمایت اهل و قبیله بیرون آمده، انتخاب شغل و شخصیت کرده بودند، به جای فرمانبری و پابوسی خان یا ارباب، نظام و مقررات صنفی را قبول می کردند تا از حقوق و حیات شخص، صنف حمایت نماید.

در قرون جدید، نظام های طبقاتی و صنفی جای خود را به مشاغل مستقل، در سایه ی کار و سرمایه دادند و اینکه تکاپوی مردمان برای رسیدن به آزادی بیشتر در اجتماع و در معاش، آنان را تشویق به فعالیت و کار کردن زیادتر و پناه خواستن از مال جمع شده یا سرمایه داری نمود. ضمن آنکه مقررات اضافی و تعهدات اجتماعی جدیدی بر آنان تحمیل گردید و افراد کم سرمایه را درگیر با فقر و فقدان آزادی نمود. کار و تولید به خودی خود غایت شده، فرد آدمی در برابر اجتماعی که روز به روز

گسترده‌تر و نیرومندتر می‌شود، دچار تنهایی و ناامنی گردید.

در همین دوران بود که پروتستانتیسم به‌ظهور رسید. کلیسای قرون وسطی بر حیثیت و اختیار آدمی و همانندی او با خدا تکیه می‌کرد و به‌فرد انسان ارزش و امید می‌داد. لوتر و کالون مسیحیان را از اسارت کلیسا بیرون آوردند مسئولیت را به‌خود شخص واگذار کردند که سرچشمه‌ای برای آزادی‌های سیاسی و روحانی جدید شد. لوتر اصرار بر شرارت و ناتوانی انسان داشت و نزول رحمت خداوند را مشروط بر این می‌دانست که انسان به حقارت خود در برابر خدا تن داده و در فنای اراده فردی و غرور اهتمام نماید. ایمان در چشم لوتر عبارت بود از اعتقاد به دوست داشته شدن به شرط تسلیم، و این راه حلی است که با اصل تسلیم محض فرد به دولت و پیشوا جهات مشترک دارد.

پروتستانتیسم پاسخی بود به نیاز انسان‌های در‌به‌در و وحشت زده‌ی تنها شده که برای جاگرفتن در دنیای جدید ناگزیر باید نقطه ارتباط و اتکایی پیدا نمایند؛ مانند وسواس کار، امساک در خرج، وظیفه‌شناسی و فداکاری برای یک قدرت بیرونی. یک سلسله احوال و اعمالی که هم پاسخ‌گوی ضرورت زندگی اقتصادی شخص بودند و هم نیازها و اضطراب‌های شخصیت نوین او را جواب می‌دادند.

در عصر جدید در نظام سرمایه‌داری فعالیت اقتصادی و کامیابی وسیع مادی فی‌نفسه هدف قرار گرفته و انسان را مهره‌ای در ماشین عظیم اقتصادی در خدمت هدفی خارجی قرار داده است. محصول کار انسان، خدای او گشته، آدمی در خدمت ماشینی افتاده که خود آن را ساخته و آزادی را از دست داده است.

اریک فروم نتیجه می‌گیرد که چون مردم نمی‌توانند بار آزادی منفی یا آزادی از قیود را پیوسته به دوش بکشند، دائماً سعی دارند که از آزادی بگریزند و این آفت بزرگ قرن معاصر است؛ مگر آنکه بتوانند از آزادی منفی به‌سوی آزادی مثبت پیش بروند. به‌عقیده‌ی او، برای گریز از آزادی دو راه اصلی در اجتماع وجود دارد: در ممالک فاشیسم، تسلیم شدن به پیشوا و در دموکراسی‌ها، هم‌رنگ شدن با اجتماع؛ در هر دو حال، به‌دور انداختن نفس به‌دست خویشان است.

به‌عقیده‌ی اریک فروم، آزادی از نظر انسان امروزی به‌جایی رسیده است که اگرچه از قید قدرت‌های قدیم آزاد گشته و فردیت یافته است، ولی در عین حال مغلوب احساسی از تجرد و ناتوانی و آلتی در خدمت مقاصد خارج از خود قرار گرفته، با

دیگران و با خودش بیگانه شده است؛ این حالت، نفس وی را به تحلیل می‌برد و برای تسلیم به انواع جدید بندگی آماده‌اش می‌کند. راه‌های گریزی را که او مورد بحث قرار می‌دهد و هر کدام نمونه و نمایشی از بیماری‌های روانی ناشی از تمدن امروزی است، سه نوع می‌باشد:

۱- قدرت‌گرایی :

فرد، استقلال شخصی را از دست داده، خویشتن را برای کسب نیرویی که فاقد آن است، در شخص یا چیز دیگری مستحیل می‌کند؛ برای تسلیم یا تسلط، به جستجوی یک سلسله علایق ثانوی به جای علایق طبیعی اولیه می‌رود.

۲- تخریب :

هدف فرد مبتلا، همزیستی توأم با تأثیر یا تأثر نیست، از بین برداشتن طرف برتر یا بهتر است. گاهی تخریب دنیای برون، راه‌گریز از احساس ناتوانی در برابر آن پنداشته می‌شود.

۳- هم‌رنگی ماشینی :

نفس و روح، آزادگی خود را با تحلیل رفتن در سازمانهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه معاوضه می‌کند. احساسات و افکار القا شده از خارج، جزیی از خود یا نفس اکثر افراد عادی اجتماعات متمدن را تشکیل می‌دهد.

* * *

بالاخره اریک فروم در فصل هفتم کتاب خود برای نجات دادن آزادی و انسانیت و دموکراسی به راهنمایی می‌پردازد. به نظر او نیاز اقتصادی تنها نیاز انسان‌ها نبوده، رنج ناهشیار آنان را که به صورت ماشین درآمده‌اند، خطر اصلی می‌داند. خطری که خلق را برای پذیرفتن هرگونه ایدئولوژی و پیشوایی آماده می‌کند که بتواند شوری در آنها افکنده و ساختمان سیاسی و نشانه‌هایی از زندگی با معنی و منظم را عرضه نماید. فروم اضافه می‌کند که بارورترین خاک برای رویاندن مقاصد فاشیستی، دل‌نومید انسان‌های ماشینی است.

پس از بررسی تحولات تمدن و مقدمات فوق، و در برابر این نگرانی یا ناامیدی که آزادی همیشه به‌وابستگی‌های جدید منجر می‌گردد و استقلال واقعی، چیزی جز

تجرد نمی‌تواند باشد، اظهار خوشبینی کرده و می‌گوید: حالت آزادی مثبت نیز وجود دارد که در آن، فرد یا نفس، مستقل زندگی می‌کند و مع‌هذا در تجرد نبوده و با جهان خارج و با انسان‌های دیگر و طبیعت، در وحدت به سر می‌برد. آدمی می‌تواند آزاد باشد و به تنهایی دچار نشود، به شرط آنکه نفس خویش را از قوه به فعل درآورد و جهد کند تا خودش باشد؛ «آزادی مثبت عبارت است از فعالیت خودانگیخته‌ی مجموع تمامیت یافته‌ی نفس».

از خودشاهی به خداهشاهی

اگر خواسته باشیم افکار و نظریات فوق را خلاصه نماییم، راه نجات و پیشنهاد اریک فروم را در «خودانگیختگی» می‌بینیم که می‌توانیم نام آن را از دیدگاه بحث خودمان «خودشاهی» بگذاریم، یعنی بازگشت به خود و انتخاب خویش به جای همه‌ی اربابان و شاهان و همه‌ی خدایان.

سیر تحول و راه طی شده‌ی تمدن، اریک فروم - و بسیاری از اومانیزست‌ها و متفکرین آزاده - را به کلمه اول «لاله‌الاله» که نفی همه‌ی ارباب‌ها و ارزش‌ها و معبودها می‌باشد، رسانده است؛ بدون آنکه به نفی مطلق و نهیلیسم معتقد شده باشند و احتیاج و امکان یا ضرورت برای یافتن یک ارباب یا هدف موجود و برتر را نبینند، که این خود یک گام مثبت است.

اشتباه عمده‌ی حضرات و سر درگمی که ایجاد می‌نمایند، این است که انسان را هدف انسان می‌گیرند، در حالی که خودهدفی و برگشت به خود، در جا زدن است و ضایع شدن و مردن. به‌طور کلی چه از نظر منطقی و فلسفی و چه در علوم فیزیک و ریاضی، شما هر موضوع، مسئله، یا سیستم را که در نظر بگیرید و نجات یا بهبود آن را خواسته باشید لاجرم باید وضع یا حالت بعدی آن موضوع و مسئله یا جسم و سیستم، متفاوت از آنچه بوده و هست باشد و برتر، روشن‌تر، بالاتر یا بهتر گردد؛ باید چیزی بر آن مزید شود یا اطلاع تازه، ماده و انرژی علاوه بر موجودی خود کسب نماید. کما آنکه به عقیده‌ی اریک فروم - و زیست‌شناسان و جامعه‌شناسان - مراحلی که تا به حال آدمی در سیر تکاملی خود به سوی آزادی و استقلال نفس و خروج از تنهایی و ناتوانی و بی‌پناهی طی نموده یا به دست آورده است، با استفاده و استقرار از خارج خود و حرکت به محل و به مکانی غیر از موضع اشغالی بوده و اطلاعات و مکتسباتی بیش از آنچه داشته، کسب نموده و بر شخصیت خویش افزوده است، بنابراین

کماکان محتاج و تنها مانده و فقط تغییر درجه و منزلت داده است. ایمان به خدا این اثر را دارد که هم شور و حرکت و خودانگیختگی مورد نظر اریک فروم در شخص حاصل می‌شود و هم انسان در وجود خدا و خارج از خود، هدف اعلی و کمال مطلوب بی‌انتها را پیدا می‌کند. قبول پادشاهی خدا، رهایی از همه‌ی پادشاهان دنیاست و آزادی خود انسان و اطمینان و اتکا و انگیزشی که در مؤمن ایجاد می‌شود، برای او هدایت و حمایت و خودکفایی بوده، نه فقط احساس تنهایی و ناتوانی و بی‌کسی نخواهد کرد، بلکه هم‌آواز و هم‌گام و خدمت‌گزار و دوست‌دار همه‌ی خلائق می‌گردد.

آیات پادشاهی خدا در قرآن

برگردیم به قرآن و به پادشاهی خدا؛ برای مطالعه‌ی جامع مطالب از دید قرآن، می‌توانیم کلیه‌ی آیات، اشارات، صفات و اطلاعات مربوط به پادشاهی خدا را که در سوره‌های مختلف قرآن آمده است، استخراج و در جدولی جمع‌آوری نماییم؛ البته اگر آیات به ترتیب زمان نزول باشد، بهتر است تا سوره به سوره از اول تا آخر قرآن. پادشاهی یا سلطنت خدا با کلمات و تعبیرهای مختلف در قرآن آمده است، از قبیل **مَلِك** بودن خدا، **مُلْك** داشتن او، صاحب عرش یا کرسی بودن، **مَلِكوت** خدا^۱

۱. در مورد سوره‌ی فاتحه (۱)، کلمه‌ی **مَالِكُ** را به حساب پادشاهی و **مَلِك** بودن خدا گرفته‌ایم. می‌دانیم که **مَالِك** و **مَلِك** از ریشه واحد **مَلِك** می‌باشد که به معنای **مالکیت** و صاحب بودن و دارایی است. اصولاً نیز مبدأ و مایه سلطنت‌ها و پادشاهی‌ها، **مالکیت** اراضی و اموال و حتی افراد بوده، پادشاهان و ملوک به دلیل **مالکیت** زمین و چارپایان، بر مردم سلطنت می‌کردند آنان را برده و مملوک خود می‌دانسته‌اند. در آیه «**مَالِك** یوم الدین» [فاتحه (۱) / ۴ : **مَالِك** و فرمان‌روای روز جزا] **مَالِك** بودن خدا ناظر بر اموال و اراضی و اشیا و امکان نیست. بلکه ناظر بر یوم شده است که زمان می‌باشد و بنابراین مفهوم و معنای فرمان‌روایی مطلق آن زمان یا روز آخرت را می‌رساند. در بسیاری از آیات دیگر قرآن نیز **مالکیت** به معنای توانایی و قدرت استعمال شده است. از جمله در آیات زیر که با پرستش بت‌ها ارتباط دارد: مائده (۵) / ۱۷ : ...

...

(... بگو اگر خدا به هلاکت مسیح فرزند مریم و مادرش و همه اهل زمین اراده نماید، چه کسی در برابر خدا اختیاری دارد [که مانع شود]؟ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و مابین آنها خاص خداست...)

سبأ (۳۴) / ۴۲ :

...

←

(اکنون نفع و ضرری برای، یکدیگر نخواهید داشت...)

و امثال آنها. غیر از خدا، از پادشاهی بعضی از پیغمبران یا ملکوت ضد خدا هم در قرآن صحبت شده است و ما آن موارد یا آیات را هم در جدول آورده‌ایم.

در جدول هشت صفحه‌ای پیوست، همه‌ی این آیات به ترتیب شماره نزول و با تعیین سال‌های نزول (با استفاده از جدول شماره ۱ کتاب «سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول) ارائه شده است. مندرجات ستون‌های پنجگانه این جدول به شرح زیر است:

ستون اول - شماره ردیف‌های آیات مربوط به پادشاهی خدا، به ترتیب زمان نزول؛
ستون دوم - شماره نزول گروه‌های محتوی آیات و سال نزول هر یک (اولی در صورت کسر و دومی در مخرج کسر)؛

ستون سوم - عنوان سوره (در صورت کسر) و شماره معمولی سوره (در مخرج کسر)؛

ستون چهارم - عین آیات به طور کامل، با ذکر شماره‌های آیات با دو نوع شماره گذاری قرآن‌ها؛

ستون پنجم - ملاحظات :

۱- نوع آیات پادشاهی خدا، بر حسب آنکه ناظر بر این دنیا باشد با علامت ○ و چنانچه ناظر بر آن دنیا باشد، با علامت □ علامت گذاری و مستقل از هم، به طور مسلسل شماره‌بندی شده‌اند. برای پادشاهی‌های اعطایی از طرف خدا، علامت مثلث انتخاب شده است؛ مثلث رو به بالا △ برای پیغمبران و سلطنت‌های مقبول خدا و مثلث رو به پایین ▽ برای سلطنت‌های جور و غیر مرضی خدا تعیین شده است.

۲- به لحاظ تحول محتوایی آیات، چهار مرحله قایل شده‌ایم :

الف - اعلام و تجلیل پادشاهی خدا در برابر مدعیان بشری؛

ب - تاج‌بخشی خدا یا اعطای مُلکک به انسان‌ها؛

ج - توسعه و توصیف و توان پادشاهی خدا؛

→ اسراء (۱۷) / ۵۶ : ...

(... نه می‌توانند گزند را از شما بردارند و نه تغییر وضعی ایجاد کنند.)

فرقان (۲۵) / ۳ : ...

(... نه اختیار ضرر و نفع خود را دارند و نه امر مرگ و حیات و تجدید حیات به دست

آنهاست.)

د- مظاهر و آثار مختلف پادشاهی خدا (خلقت، قدرت، ملکوت، رحمت، نعمت و غیره).

در مجموع، تعداد کل آیات معرف پادشاهی خدا یا پیغمبران و سایر تخت‌نشینان، بالغ بر ۹۰ مورد به شرح زیر است:

○ پادشاهی خدا در دنیا، با علامت ○ ، ۵۴ آیه

○ پادشاهی خدا در آخرت، با علامت □ ، ۷ آیه

○ پادشاهی غیرخدا، به امر و رضای خدا، با علامت △ ، ۱۲ آیه

○ پادشاهی خدا بدون رضای خدا، با علامت ▽ ، ۱۷ آیه

گاهی اوقات برای توجه دادن بهتر، آیات ما قبل یا ما بعد آیه‌ای را که در آن پادشاهی خدا ذکر شده است، در جدول آورده‌ایم؛ بدون آنکه در حساب تعداد آیات پادشاهی منظور شده باشد.

* * *

قبل از ارائه‌ی جدول شاید تذکر این نکته بی‌مورد نباشد که از بررسی و استفاده از جدول، ما نه می‌خواهیم آیه و عنوانی بر قرآن بیافزاییم و نه چیزی از آن بکاهیم؛ معیار ما خود آیات قرآن خواهد بود. جز آنکه با تنظیم جدول، چون کلیه‌ی آیات مربوط به پادشاهی خدا در یک جا جمع می‌شود مقایسه‌ی آنها و مطالعه‌ی موضوع، آسان‌تر می‌گردد و از اشتباه و التقاط‌هایی که گاهی اوقات در اثر استناد به یک آیه- و حتی جمله‌ای از آیه- رخ می‌دهد، پرهیز به عمل آمده و دلالت‌های ماقبل و مابعد کلام و تفصیل و تکمیل‌های نازل شده در سایر آیات منظور می‌شود. علاوه بر آن به مصداق «، قرار گرفتن آیات در مکان و زمان تاریخی خود یا توالی آنها برحسب زمان‌های نزول، کمک مفیدی به دریافت درست‌تر و روشن‌تر معانی و مقاصد قرآن می‌نماید.

۱. فرقان(۲۵) / ۳۲: ... این چنین (فرستادیم) تا دل‌تورا به آن استوار و آرام گردانیم و (از این روی) آن را جدا جدا و به آهستگی بر تو می‌خوانیم.

جدول آیات پادشاهی خدا

(محتوی یکی از کلمات مُلک، مَلِک، مالک، ملکوت، ملوک، عرش، کرسی و غیره)

شماره ردیف	شماره نزول	تبار نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۱	۱۴	اب	بروج (۸۵)/۱۴ بروج (۸۵)/۱۵ بروج (۸۵)/۱۶		① ج ۱
۲	۱۵	اب	تکویر (۸۱)/۱۹ تکویر (۸۱)/۲۰ تکویر (۸۱)/۲۱		② الف ۱
۳	۱۸	ب۲	ناس (۱۱۴)/۱ ناس (۱۱۴)/۲ ناس (۱۱۴)/۳		③ الف ۲
۴	۴۳	ب۳	فاتحه (۱)/۴		الف ۳
۵	۶۰	ب۳	حاقه (۶۹)/۱۷		④ الف ۴
۶	۷۱	ب۴	قمر (۵۴)/۵۴ قمر (۵۴)/۵۵		الف ۵
۷	۸۰	ب۴	طه (۲۰)/۴		نزول قرآن خلقت
			طه (۲۰)/۵		⑤ الف ۶
			طه (۲۰)/۶		ج ۲ ملک السموات والارض
۸	۸۵	ب۵	دھر (۷۶)/۲۰		الف ۷
۹	۸۶	ب۵	ص (۳۸)/۱۰		⑥ ج ۳ ملک السموات
۱۰	۸۶	ب۵	ص (۳۸)/۲۰		ب ۱
۱۱	۸۶	ب۵	ص (۳۸)/۳۵		ب ۲
۱۲	۸۸	ب۵	یس (۳۶)/۸۳		⑦ ج ۴ ملکوت رجعت
۱۳	۹۰	ب۵	مؤمنون (۲۳)/۱۶		الف ۸

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

ملاحظات	متن آیات	نام و شماره سوره و آیه	سال نزول	شماره نزول	شماره ردیف
⑨ ج ۵ ملکوت ۳	_____	مؤمنون (۲۳)/ ۸۸	۵ب	۹۰	۱۴
رجعت ۳	_____	مؤمنون (۲۳)/ ۱۱۵	۵ب	۹۰	۱۵
⑩ ج ۶	_____	مؤمنون (۲۳)/ ۱۱۶			
① ▽ ب ۳	_____	زخرف (۴۳)/ ۵۱	۶ب	۹۲-۲	۱۶
⑪ الف ۹	_____	زخرف (۴۳)/ ۸۲	۶ب	۹۲-۲	۱۷
⑫ ج ۷ ملک السموات علم رجعت ۳	_____	زخرف (۴۳)/ ۸۴	۶ب	۹۲-۲	۱۸
	_____	زخرف (۴۳)/ ۸۵			
⑬ الف ۱۰	_____	انبیاء (۲۱)/ ۲۲	۶ب	۹۴	۱۹
⑭ ج ۸ ملک السموات کل شیبی شهید ۳	_____	بروج (۸۵)/ ۹	۶ب	۹۷	۲۰
د ۲ روحی قرآن ۱	_____	فرقان (۲۵)/ ۱	۶ب	۱۰۲-۱	۲۱
⑮ ج ۹ ملک السموات د ۳ (خلقت) نفی فرزند و شریک ۱	_____	فرقان (۲۵)/ ۲	۶ب	۱۰۲-۲	
⑰ الف ۱۱ ۳	_____	فرقان (۲۵)/ ۲۶	۶ب	۱۰۲-۱	۲۲
⑱ د ۴ خلقت ۲	_____	فرقان (۲۵)/ ۵۹	۶ب	۱۰۲-۱	۲۳
د ۵ (وحی قرآن) ⑲ ج ۱۰	_____	طه (۲۰)/ ۱۱۳	۷ب	۱۰۳	۲۴

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
ادامه ۲۴	۱۰۳	ب ۷	طه (۲۰)/۱۱۴	_____	وحي قرآن د ۶
۲۵	۱۰۴	ب ۷	ملک (۶۷)/۱	_____	۱۸ ج ۱۱ کل شی قدیر د ۷
	۱۰۴	ب ۷	ملک (۶۷)/۲	_____	۸۵ (زنده کردن و میراندن) د ۱
۲۶	۱۰۸	ب ۷	کهف (۱۸)/۷۹	_____	ب ۲ د ۴
۲۷	۱۱۰	ب ۸	سجده (۳۲)/۴	_____	۱۹ (۹ د خلقت) د ۳ نفی شریک د ۲
۲۸	۱۱۲	ب ۸	اسراء (۱۷)/۴۲	_____	۲۰ (الف ۱۲)
۲۹	۱۱۲	ب ۸	اسراء (۱۷)/۱۱۱	_____	۲۱ (ج ۱۲) نفی فرزند و شریک د ۳
۳۰	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۲۳	_____	ب ۳ د ۵
۳۱	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۲۵ نمل (۲۷)/۲۶	_____	۲۲ (ج ۱۳)
۳۲	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۳۴	_____	ب ۴ د ۶
۳۳	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۳۸	_____	ب ۵ د ۷
۳۴	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۴۱	_____	ب ۶ د ۸
۳۵	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/۴۲	_____	ب ۷ د ۹
۳۶	۱۱۶	ب ۸	جاثیه (۴۵)/۲۷	_____	۲۳ (ج ۱۴) ملک السموات د ۵

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

ملاحظات	متن آیات	نام و شماره سوره و آیه	سال نزول	شماره نزول	شماره ردیف
۲۴ ج ۱۵ کل شی قدیر ۴	—	تغابن (۶۴)/۱	ب ۸	۱۱۷-۱	۳۷
۲۵ د ۱۰ خلقت ۴	—	هود (۱۱)/۷	ب ۹	۱۱۸	۳۸
۲۶ ج ۱۶ ملکوت ۳ د ۱۱ خلقت ۵	—	اعراف (۷)/۱۸۵	ب ۱۰	۱۲۲	۳۹
۴ الف ۱۳	—	حج (۲۲)/۵۲	ب ۱۰	۱۲۴	۴۰
۵ ج ۱۷ علم و شهود ۴	—	انعام (۶)/۷۳	ب ۱۰	۱۲۵	۴۱
۲۷ ج ۱۸ مکوت ۴	—	انعام (۶)/۷۵	ب ۱۰	۱۲۵	۴۲
۸ ب ۱۰	—	یوسف (۱۲)/۴۳	ب ۱۱	۱۲۹	۴۳
۹ ب ۱۱	—	یوسف (۱۲)/۵۰	ب ۱۱	۱۲۹	۴۴
۱۰ ب ۱۲	—	یوسف (۱۲)/۵۴	ب ۱۱	۱۲۹	۴۵
۱۱ ب ۱۲	—	یوسف (۱۲)/۷۲	ب ۱۱	۱۲۹	۴۶
۱۲ ب ۱۴ علم ۳	—	یوسف (۱۲)/۷۶	ب ۱۱	۱۲۹	۴۷
۱۳ ب ۱۵	—	یوسف (۱۲)/۷۸	ب ۱۱	۱۲۹	۴۸

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۴۹	۱۲۹	۱۱	اب یوسف (۱۲)/۸۸	—	۱۴ ▽ ب ۱۶
۵۰	۱۲۹	۱۱	اب یوسف (۱۲)/۱۰۰	—	۴ ▽ ب ۱۷
۵۱	۱۲۹	۱۱	اب یوسف (۱۲)/۱۰۱	—	۵ ▽ ب ۱۸
۵۲	۱۳۲	۱۱	اب مؤمن (۴۰)/۷	—	۲۸ (ج ۱۹) د ۱۲ د ۱۳ علم ۳
۵۳	۱۳۲	۱۲	اب مؤمن (۴۰)/۱۵	—	۲۹ (ج ۲۰) د ۱۴ وحی قرآن ۲
۵۴	۱۳۲	۱۲	اب مؤمن (۴۰)/۱۶	—	۶ [الف ۱۴
۵۵	۱۳۲	۱۲	اب مؤمن (۴۰)/۲۹	—	۱۵ ▽ ب ۱۹
۵۶	۱۳۸	۱۳	اب شوری (۴۲)/۴۹	—	۳۰ (ج ۲۱) ملک السموات ۶
	۱۳۸	۱۳	اب شوری (۴۲)/۵۰	—	د ۱۵ خلقت ۶
۵۷	۱۴۱	۱ هـ	زمر (۳۹)/۶	—	خلقت د ۱۶ ۷ الف ۱۵

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۵۸	۱۴۱	۱ هـ	زمر (۳۹)/۴۴	—	(۳۲) ج ۲۲ ملک السموات ۷
۵۹	۱۴۹	۱ هـ	مائده (۵)/۴۰	— ...	(۳۳) ج ۲۳ ملک السموات د ۱۷ ۸
۶۰	۱۵۰	۲ هـ	جمعه (۶۲)/۱	—	۲۳ ج ۲۴
	۱۵۰	۲ هـ	جمعه (۶۲)/۲		وحی و بعثت ۴ د ۱۶
۶۱	۱۵۴	۳ هـ	آل عمران (۳)/۲۶	— —	(۳۵) ج ۲۵ ۱۶ د ۱۹ کل شیء قدیر ۳
۶۲	۱۵۴	۳ هـ	آل عمران (۳)/۱۸۸		(۳۶) ج ۲۶ ملک السموات ۹
	۱۵۴	۳ هـ	آل عمران (۳)/۱۸۹	—	کل شیء قدیر ۴
۶۳	۱۵۵-۲	۴ هـ	اعراف (۷)/۵۴		خلقت د ۲۰ ۷ (۳۷) ج ۲۷ تدبیر جهان ۱ د ۲۱
۶۴	۱۵۵-۲	۴ هـ	اعراف (۷)/۱۵۸	—	(۳۸) ج ۲۸ ملک السموات ۱۰ زنده کردن و میراندن ۲ د ۲۲
۶۵	۱۵۶	۴ هـ	حشر (۵۹)/۲۳	—	(۳۹) ج ۲۹ خلقت ۹ د ۲۳

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۶۶	۱۵۷	ه ۴	زمر (۳۹)/ ۷۵	—	ج ۷ \square ۳۰
۶۷	۱۶۰	ه ۴	یونس (۱۰)/ ۳	—	خلقت د ۲۴ ۱۰ ج ۴۰ \bigcirc تدبیر جهان ۲ د ۲۵
۶۸	۱۶۱	ه ۵	حدید (۵۷)/ ۲	—	ج ۴۱ \bigcirc ملک السموات ۱۱ کل شی قدیر ۵ زنده کردن و میراندن ۳ د ۲۶
	۱۶۱	ه ۵	حدید (۵۷)/ ۳		علیم ۳
۶۹	۱۶۱	ه ۵	حدید (۵۷)/ ۴	—	د ۲۷ خلقت ۱۱ ج ۴۲ \bigcirc علیم ۴
۷۰	۱۶۱	ه ۵	حدید (۵۷)/ ۵	—	ج ۴۳ \bigcirc ملک السموات ۱۲
	۱۶۱	ه ۵	حدید (۵۷)/ ۶		تدبیر زمان د ۲۸ ۳ علیم ۵
۷۱	۱۶۴	ه ۵	بقره (۲)/ ۱۰۲	...	ب ۶ \triangle ۲۰
۷۲	۱۶۴	ه ۵	بقره (۲)/ ۱۰۷	—	ج ۴۴ \bigcirc ملک السموات ۱۳ نفی شریک ۴

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۷۳	۱۶۶	هـ ۶	نساء(۴)/۵۳		۱۶ ب ۲۱
۷۴	۱۶۶	هـ ۶	نساء(۴)/۵۴		۷ ب ۲۲
۷۵	۱۶۸	هـ ۶	رعد(۱۳)/۲		۴۵ ج ۳۶ تدبیر جهان ۴ ۲۹ د
۷۶	۱۶۹	هـ ۷	توبه(۹)/۱۱۶		۴۶ ج ۲۷ ملک السموات ۱۴ زنده کردن و میراندن ۴ نفی شریک د ۳۰ ۴
۷۷	۱۶۹	هـ ۷	توبه(۹)/۱۲۹		۴۷ ج ۲۸
۷۸	۱۷۰	هـ ۷	فتح(۴۸)/۱۴		۴۸ ج ۳۹ ملک السموات ۱۵ ۳۱ د
۷۹	۱۸۱	هـ ۹	مائده(۵)/۱۲۰		۴۹ ج ۴۰ ملک السموات ۱۶ کل شیء قدیر ۶
۸۰	۱۸۵	هـ ۱۰	فاطر(۳۵)/۱۳		تدبیر جهان د ۳۲ ۵ ۵۰ ج ۴۱ نفی شریک ۶
۸۱	۱۹۰	هـ ۱۰	نور(۲۴)/۴۱		۵۱ ج ۴۲ ملک السموات ۱۷ تدبیر جهان ۶ ۳۳ د
	۱۹۰	هـ ۱۰	نور(۲۴)/۴۲		
	۱۹۰	هـ ۱۰	نور(۲۴)/۴۳		

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۸۲	۱۹۱	هـ ۱۰	مائده (۵)/ ۱۷	—	<p>(۵۲) ج ۴۳</p> <p>ملک السموات خلقت</p> <p>۱۸ ۱۲</p> <p>کل شیء بقدره د ۳۴</p> <p>۴</p>
۸۳	۱۹۱	هـ ۱۰	مائده (۵)/ ۱۸	—	<p>د ۳۵</p> <p>(۵۲) ج ۴۴</p> <p>ملک السموات</p> <p>۱۹</p>
۸۴	۱۹۱	هـ ۱۰	مائده (۵)/ ۲۰	—	<p>ب ۲۳</p> <p>۸</p>
۸۵	۱۹۲	هـ ۱۰	بقره (۲)/ ۲۴۶	—	<p>ب ۲۴</p> <p>۹</p>
۸۶	۱۹۲	هـ ۱۰	بقره (۲)/ ۲۴۷	—	<p>ب ۲۵</p> <p>۱۰</p> <p>علم</p> <p>۶</p>
۸۷	۱۹۲	هـ ۱۰	بقره (۲)/ ۲۴۸	...	<p>ب ۲۶</p> <p>۱۱</p>
۸۸	۱۹۲	هـ ۱۰	بقره (۲)/ ۲۵۱	—	<p>ب ۲۷</p> <p>۱۲</p> <p>د ۳۶</p>
۸۹	۱۹۲	هـ ۱۱	بقره (۲)/ ۲۵۵	—	<p>ملک السموات</p> <p>۲۰</p> <p>علم</p> <p>۷</p> <p>(۵۴) ج ۴۵</p>

ادامه جدول آیات پادشاهی خدا

شماره ردیف	شماره نزول	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	ملاحظات
۹۰	۱۹۲	۱۱ هـ	بقره (۲)/۲۵۸	—	۱۷ ب ۲۸ زننده کردن و میراندن ۵ ۳۷ د تدبیر جهان د ۳۸ ۷

جدول توزیع تعداد آیات مربوط به پادشاهی خدا در ظرف ۲۳ سال دوران رسالت

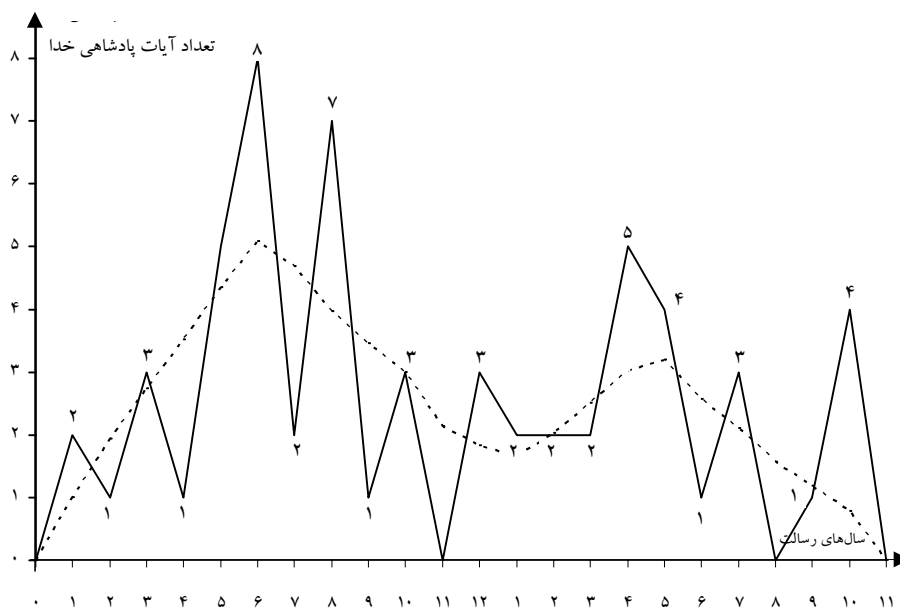
موضوع آیات	سال‌های رسالت																							
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	
○ پادشاهی خدا در دنیا	مجموع	۲	۳	۴	۵	۱۰	۱۶	۱۸	۲۴	۲۵	۲۷	۲۷	۲۹	۳۲	۳۴	۳۶	۴۰	۴۴	۴۵	۴۸	-	۴۹	۵۳	۵۴
	سالیانه	۲	۱	۱	۱	۵	۶	۲	۶	۱	۲	۰	۲	۳	۲	۲	۴	۴	۱	۳	۰	۱	۴	۱
□ پادشاهی خدا در آخرت	مجموع	۰	۰	۱	۲	۲	۳	۳	۳	۳	۵	۵	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۷	-	۷	۷	۷	
	سالیانه	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۰	۰	۰	۲	۰	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	
الف - اعلام ساده پادشاهی خدا	مجموع	۱	۲	۴	۶	۸	۱۱	۱۱	۱۲	۱۲	۱۳	۱۳	۱۴	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	-	۱۵	۱۵	۱۵	
	سالیانه	۱	۱	۲	۲	۲	۳	۰	۱	۰	۱	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	
ج - توسعه و توصیف و پادشاهی خدا	مجموع	۱	-	-	۲	۶	۹	۱۱	۱۴	۱۴	۱۷	-	۱۹	۲۱	۲۳	۲۵	۳۰	۳۴	۳۵	۳۸	-	۳۹	۴۴	۴۵
	سالیانه	۱	۰	۰	۱	۴	۳	۲	۳	۰	۳	۰	۲	۲	۲	۲	۵	۴	۱	۳	۰	۱	۵	۱
د - مظاهر و آثار مختلف پادشاهی خدا	مجموع	۰	۰	۰	۱	۱	۴	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۱	۱۴	۱۶	۱۸	۱۹	۲۵	۲۸	۲۹	۳۱	-	۳۱	۳۶	۳۸
	سالیانه	۰	۰	۰	۱	۰	۳	۴	۱	۱	۱	۰	۳	۲	۲	۱	۶	۳	۱	۲	۰	۰	۵	۲
○ + □ مجموعه پادشاهی خدا		۲	۱	۲	۲	۵	۷	۲	۶	۱	۴	۰	۳	۳	۲	۲	۵	۴	۱	۳	۰	۱	۴	۱

بررسی جدول آیات پادشاهی خدا

در این جدول، مجموعاً ۹۰ آیه از قرآن جمع‌آوری گردیده است که در آنها از پادشاهی خدا و غیر خدا صحبت می‌شود. همان‌طور که گفتیم، ۵۴ آیه جدول اختصاص به پادشاهی خدا - اعم از این دنیا و آن دنیا - دارد که طبق شکل ۱ در طول ۲۳ سال دوران رسالت توزیع گردیده است. با آنکه منحنی، یک قله‌ی آشکار در سال ۶ بعثت (با ۸ آیه) و یک قله‌ی فرعی در سال ۴ هجرت (با ۵ آیه) نشان می‌دهد، مع‌ذک‌ک حالت گسترده‌گی در سراسر ۲۳ سال دوران رسالت داشته، شبیه به منحنی موضوعات اعتقادی یا ایدئولوژیک (توحید -

آخرت- نبوت) است که در جلد اول «سیر تحول قرآن» (بخش ۲) دیده بودیم. در ۳۶ آیه دیگر صحبت از پادشاهی افرادی می‌شود که سلطنت بعضی از آنها (مانند داوود و سلیمان) مورد اعطا و رضای خدا بوده است و بعضی دیگر (مانند فرعون و نمرود) با ادعا و روال خودشان سلطنت کرده‌اند.

آیات مربوط به پادشاهی خاص خدا^۱ را که نگاه می‌کنیم، با عناوین و اسامی یا در جلوه‌ها و تعبیر و توصیف‌های مختلف بیان شده است که به صورت تصادفی و درهم نبوده، در مجموع یک نوع سیر تحول را نشان می‌دهد. در سال‌های اولیه اکتفا به اعلام پادشاهی یا ملک بودن خدا و صاحب ملک و تخت سلطنت بودن او می‌شود. اعلام ساده‌ی پادشاهی و علی‌الاطلاقی است به‌عنوان هشدار و به کسانی داده می‌شود که از روی اعتقاد و ارادت یا ترس و طمع، احترام و اطاعت، نثار آستان پادشاهان و خداوندان قدرت- و ثروت- زمینی می‌نمایند. صحبت از عرش می‌شود که تخت پادشاهان و مظهر استقرار و سلطه‌ی آنان بر خلائق و اقالیم می‌باشد. تعبیرهای ملک و مالک و ملیک (صیغه مبالغه ملک) نیز به کار برده شده است.



شکل ۱- نمایش توزیع آیات مخصوص پادشاهی خدا (□ + ○)

- در ستون ملاحظات جدول آیات پادشاهی خدا، برای پادشاهی در این دنیا با علامت ○ و برای پادشاهی خدا در آخرت با علامت □ مشخص شده است.
- ردیف‌های الف در ستون ملاحظات.

از اواخر سال چهارم (ردیف ۷) بعضی از آیات پادشاهی خدا از حالت اعلام ساده صاحب عرش و عنوان بودن درآمده و با گرایش به توصیف و تجلیل، نشان می‌دهند که سلطنت و حاکمیت خدا- بر خلاف محدوده‌ی ضعیف و موقت پادشاهان زمینی- به آسمان‌ها و زمین و به همه‌ی اشیا و امور گسترش دارد، و قدرت فائقه‌ی او از عهده‌ی هر کار و هر چیز برمی‌آید. تعداد یا وفور آیات توصیف و توسعه‌ی پادشاهی خدا- که با حرف «ح» مشخص شده است یا به پای کاهش آیات «الف» افزایش پیدا می‌کند. به جمله‌ها یا توضیحاتی برمی‌خوریم که فراخی بی‌انتهای قلمرو مالکیت و قدرت خداوند یا علم و حضور او را در همه جا و همه چیز بیان می‌نماید:

«^۱»

«^۲»

«^۳»

«^۴»

«^۵»

به این ترتیب، قرآن اصالت و حقانیت پادشاه دانستن خدا را در مقایسه با ناشایستگی و نارسایی پادشاهان بشری مشخص ساخته و آگاهی می‌دهد که چه اندازه انتظار رحمت و خدمت و مدیریت داشتن از آنها و بندگی کردنشان ابلهانه است. علاوه بر نوع «ح» یا آیات توصیف و توسعه پادشاهی، به آیات دیگری در جدول برمی‌خوریم که اشاره به عملکرد خدا و سازندگی و آثار وجودی او یا نعمت‌ها و فضل خدا دارد که مافوق و خارج از توان و تولید پادشاهان و بندگان است. این قبیل

۱. فرقان (۲۵) / ۲: ... فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست...

۲. مؤمنون (۲۳) / ۸۸: ... نظام حاکم بر همه موجودات [عالم] ...

۳. بقره (۲) / ۲۹: ... و او به هر چیزی داناست.

۴. تغابن (۶۴) / ۱ یا ملک (۶۷) / ۱: ... او بر هر کاری تواناست.

۵. طه (۲۰) / ۱۱۴: والاست خدا، آن فرمان‌روای راستین، ...

آیات که با حرف «د» علامت گذاری شده‌اند، جداگانه و گاهی همراه با آیات «ج» جایگزین آیات «الف» می‌گردند و تا آخرین سال رسالت ادامه داشته بر نوع «ج» فزونی پیدا می‌کنند. مانند آفرینندگی یا خلافت، و جلوتر از آن وحی و تنزیل قرآن^۱، پس از آن حیات بخشی به موجودات و پس گرفتن حیات^۲، بخشش و حمایت و رحمت^۳، گرداندگی جهان و تدبیر امور، تدبیر زمان و توالی شب و روز و بالاخره غفران و عذاب که اگر عذاب می‌کند، آمرزش و رحمانیت‌اش بیشتر است.

لابلای توصیف و توضیحات فوق به اشاراتی از قبیل :

» «. ۴

» «. ۵

» «. ۶

» «. ۷

» «. ۸

» «. ۹

» «. ۱۰

و غیره نیز برمی‌خوریم.

در واقع دو دسته آیات «ج» و «د» پاسخی است به دو طلب و نیاز آدمی که او را

۱. همان‌طور که در سوره‌ی رحمان (۵۵)، «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» قبل از «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» آمده است.
۲. که اگر اختیار با زندگان بود، هیچ‌گاه حاضر به از دست دادن حیات نمی‌شدند و این کار که به نظر ما بی‌رحمت‌ترین کار و یک عمل خود به‌خود می‌آید، در قرآن به‌صورت قدرت یا مشیت عمده خدا جلوه داده می‌شود؛ نتیجه‌ی اصل آنتروپی یا کِهولت است که حاکم بر سراسر طبیعت و پدیده‌های دنیا بوده و ضد حیاتبخشی به‌شمار می‌رود.
۳. که پادشاهان معمولاً فاقد آن هستند و چون سلطنت و قدرت را به‌خاطر نیازها و هوس‌های خود می‌خواهند و انسان‌ها را استثمار و استخدام می‌نمایند، قهراً مرتکب خلاف آن می‌شوند.
۴. فاطر (۳۵) / ۱۸ : ... و سرانجام در پیشگاه خداست.
۵. بقره (۲) / ۲۴۵ : ... و به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید.
۶. طور (۵۲) / ۴۳ یا حشر (۵۹) / ۲۳ : ... خدا از آنچه [در قدرت و تدبیر با او] شریک می‌پندارند، منزّه است.
۷. ابراهیم (۱۴) / ۴ : ... و او فرادست و فرزانه است.
۸. شوری (۴۲) / ۴ : ... و او والا و بزرگ است.
۹. ملک (۶۷) / ۲ : ... و او فرادست و آمرزگار است.
۱۰. شوری (۴۲) / ۳۱ : ... و در برابر خدا هیچ کارساز و یآوری نخواهید داشت.

به کرنش و نیایش به درگاه پادشاهان و بزرگان کشانده است؛ یکی طلب معنوی برای تعالی و تقدس و دیگری نیاز مادی برای حیات و حرکت.

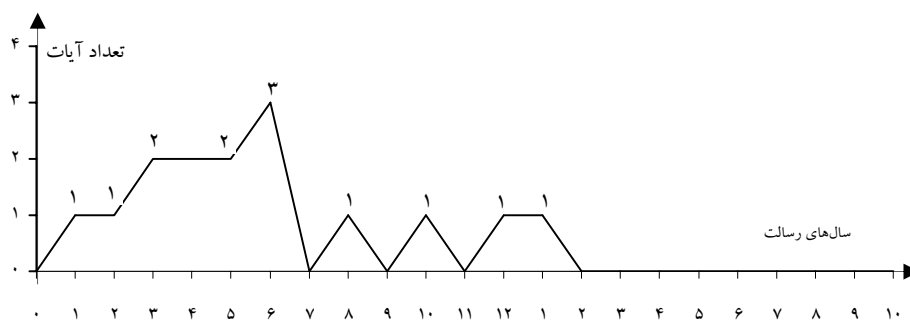
با توضیح و تکمیل های فوق، به خوبی واضح می شود که اولاً چه کسی شایستگی پادشاهی ما را دارد، و ثانیاً در برابر پادشاهی که هم آفریننده و عطا کننده حیات و استعدادها است، و هم گرداننده ی کل جهان از جمیع جهات و روزی رسان است، چه نیاز و اشتباه بزرگی است که انسان رو به مخلوق ها و محتاجان مانند خود یا پست تر برود؟

این توضیح را نیز اضافه کنیم که تفکیک و تجزیه ی ما در اینجا که پادشاهی خدا را یک نام یا عنوان قرار داده، بر آن یک سلسله صفات و آثار و اعمال مترتب ساخته ایم، در وحی قرآن چنین تفکیک و تخصیص وجود ندارد، نظیر صفات و اعمال و نعمت های مربوط به پادشاهی خدا، و بیش از آنها، در ذیل اسامی و عناوین الوهیت و ربوبیت یا ولایت الهی نیز آمده است؛ بالعکس، ما می توانیم بعضی از توصیف ها و تراوش های مرتبط با اسامی و عناوین دیگر خدا را هم متصل یا محصول پادشاهی او بگیریم. صفات و اسامی وابسته به پادشاهی خدا در دعاهای معتبر ماه رمضان به گونه ی بارزی آمده است، از جمله در دعاهای بعد از نمازهای پنجگانه^۱، در دعای سحر^۲ و در دعای افتتاح^۳.

* * *

۱. یا علیُّ یا عَظِیمُ و یا عَفُورُ یا رَحِیمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِیمُ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ...
۲. اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْتَلِکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاعْظَمِها... مِنْ اَسْمَانِکَ بِاَکْبَرِها... مِنْ عَزَّتِکَ بِاعَزَّها ... مِنْ قُدْرَتِکَ بِاقْدَرَةِ الَّتِی اسْتَطَلَّتْ بِها عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ... مِنْ عِلْمِکَ بِانْفَدِهِ... مِنْ سُلْطَانِکَ بِاَدْوَمِهِ ... مِنْ مُلْکِکَ بِاَفْخَرِهِ...
۳. اَشْهَدُ اَنَّکَ اَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِینَ فِی مَوْضِعِ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ... الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنْ الدَّلِّ وَ کِبْرَةٌ تَکْبِیرًا... الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یُضَادِلْهُ فِی مُلْکِهِ وَ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِی اَمْرِهِ... الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَاشِی فِی الْخَلْقِ اَمْرُهُ وَ حَمْدُهُ ... اِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْوَهَّابُ... الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَالِکِ الْمُلْکِ مُجْرِی الْقُلُوبِ مُسْخِرِ الرِّیاحِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بِاسْطِ الرِّزْقِ خَالِقِ الْاَصْبَاحِ ذِی الْجَلالِ وَ الْاِکْرَامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْاِنْعَامِ... تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی ... فَهَرَّ بَعْرَتُهُ الْاَعْرَاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظْمَاءُ قَبْلَ بَقْدَرَتِهِ مَا یَشَاءُ... الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخَائِفِینَ وَ یُنْحِی الصَّالِحِینَ وَ یَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَ یَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِینَ وَ یَهْلِکُ الْمُلوْکَ وَ یَسْتَخْلِفُ الْاَخرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِینَ مُبِیرِ الظَّالِمِینَ مُدْرِکِ الْهَارِیِّینَ نَکالِ الظَّالِمِینَ... بَیْدِهِ الْخَیْرَ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

در منحنی‌های اشکال ۲، ۳ و ۴ تعداد و تغییرات سه نوع آیات فوق را مشاهده می‌نماییم، یک صفت یا فضیلت دیگر خدا هم در جدول آمده است که با حرف «ب» مشخص شده و در بند آینده تحت عنوان «تاج‌بخشی خدا» بررسی خواهیم کرد. در پاره‌ای از آیات نیز به انحصاری بودن پادشاهی و سروری خدا و نداشتن شریک و هم‌تا اشاره شده است.^۱

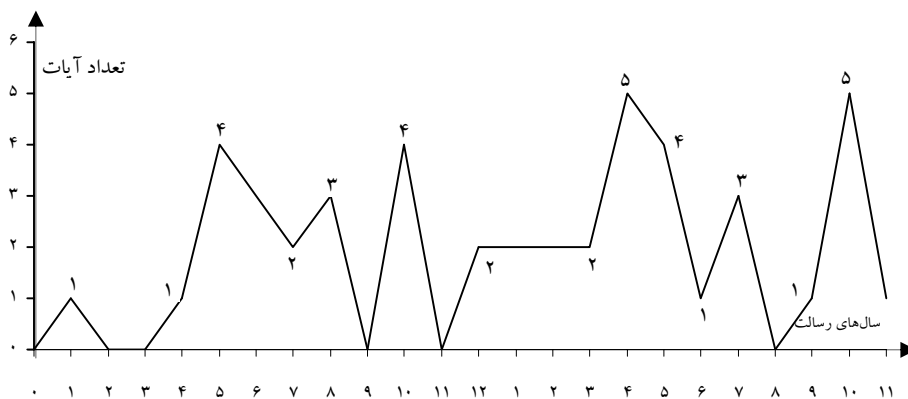


شکل ۲- نمودار طرز توزیع آیات اعلام‌کننده پادشاهی خدا (آیات الف)

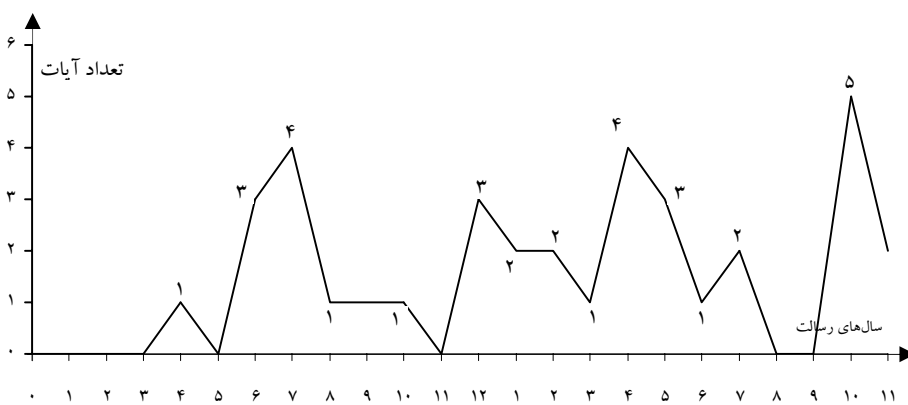
تاج‌بخشی خدا

سعدی می‌گوید: «ده درویش در گلیمی بخشیدند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند». یکی از اختلافات یا تضادهای بارز پادشاهی خدا با پادشاهی آدم‌ها در این است که به حکم آیات ارائه شده در جدول، خداوند از واگذاری ملوکیت یا پادشاهی خود به انسان‌ها دریغ نمی‌کند. حرفی ندارد که - لاقلاً در زمان و مکان محدود و معینی و در قسمتی از کارها- هم او پادشاه و گرداننده باشد و هم فرد و افرادی از انسان‌ها.

۱. در بررسی جدول آیات پادشاهی خدا این سؤال نیز قابل ذکر است که از نظر تاریخی چرا حتی متدینین مردم، علی‌رغم هدایت پادشاهی و ملکوت جهانی خدا و برتری غیرقابل انکار آن از جمیع جهات، باز نیاز و نیایش خود را نزد سلاطین و ارباب قدرت زمین می‌برند؟ علت قضیه در یک تحلیل اجمالی این است که پادشاهان و قدرتمندان بشری محسوس و ملموس بوده، ارتباط با آنها علی‌الاصول ساده و امکان‌پذیر است و اوامری که صادر نموده و چیزی که خواسته باشند بدهند یا کاری که انجام دهند، عینیت مستقیم و ملموس پیدا می‌کند؛ در صورتی که خداوند علاوه بر نادیدنی و دور از دسترس بودن، آنچه می‌دهد یا می‌کند، با دست و تلاش خودمان باید انجام گردد که طبع راحت طلب و مفت پسند آدمی از آن گریزان است.



شکل ۳- نمودار توزیع آیات توصیف و توسعه پادشاهی خدا (آیات ج)



شکل ۴- نمودار توزیع آیات توان و تولید پادشاهی خدا (آیات د)

صریح‌ترین بیان در این زمینه ، آیه ۲۶ سوره آل‌عمران(۳) در ردیف ۶۱ جدول آیات پادشاهی خداست:

)

«.

۱. آل‌عمران(۳) / ۲۶: بگو؛ بارخدا، ای مالک فرمانروایی، هر که را بخواهی فرمانروایی بخشی و از هر که بخواهی بازستانی، و هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌کنی؛ خوبی‌ها همه به دست توست، که به‌راستی بر هر کاری توانایی.

و این عمل ملک‌رسانی یا ملک‌دهی و تاج‌بخشی خدا به‌طور طبیعی پیشاپیش شب و روزگردانی دنیا، به‌وجود آوردن زندگی و مرگ و روزی‌رسانی انسان‌ها آمده است و می‌تواند همان مسئله‌ی خلافت‌خدایی آدم در زمین باشد.

اعلام تاج‌بخشی‌خدا، اولین بار در سال ۵ بعثت در سوره ص (۳۸) به عمل آمده است (ردیف‌های ۱۰ و ۱۱ جدول آیات پادشاهی خدا) با این نکته‌ی جالب که بخشندگی پادشاهی پروردگار در برابر درخواست بنده‌ی صالح او، سلیمان صورت گرفته است و آن هم نه یک سلطنت یا حکومت عادی، بلکه به‌مصدق «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ»^۱ و «وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي»^۲، سلطنتی با شکوه و شوکت بی‌نظیر و با تجهیزات و تولیداتی مافوق‌توان و تصور گذشتگان و آیندگان. ضمناً تاج‌بخشی خدا- بر خلاف رسم و روان انسان‌ها و حتی معتقدین- اختصاص به پیغمبران و به‌گروندگان نداشته، از امثال فرعون و نمرود هم دریغ نشده است؛ سعدی حق داشته است بگوید:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

از یک طرف، در ردیف‌های ۱۶ و ۲۶ و ۳۰ (در سال‌های ۶ و ۷ و ۸ بعثت)، می‌بینیم صحبت از پادشاهی فرعون و سلطان معاصر خضر است و «عرش عظیم»^۳ و از طرف دیگر، در ردیف‌های ۵۰، ۵۱، ۷۴ و ۸۴ تا ۸۸ (سال‌های ۱۱ بعثت و ۶ و ۱۰ هجرت) تأیید اعطا و امضای پادشاهی یوسف و آل ابراهیم (ع) و بنی‌اسرائیل در قرآن آمده است و در سال آخر در ردیف ۹۰، احتجاج ابراهیم را با مدعی‌خدایی که «خدا به او پادشاهی داده است»^۴ می‌خوانیم.

خلاصه آنکه در سه مقام یا صفت و منصبی که قرآن در سوره ناس (ردیف ۳، سال ۲ بعثت) برای خدا قایل شده است، دوتای اول و سوم آن، یعنی «بِرَبِّ النَّاسِ» و «إِلَهَ النَّاسِ» یا ربوبیت و الوهیت، خاص و خالص خدا بوده، احدی شایستگی مالکیت و حق‌مشارکت در آنها را ندارد ولی مقام «مَلِكِ النَّاسِ» را خدا در زندگی دنیا-تحت شرایط و ترتیباتی- به‌خود ناس هم داده و از این جهت ما را عامل و خلیفه

۱. ص (۳۸) / ۲۰: فرمان‌روایی‌اش را استحکام بخشیدیم...

۲. ص (۳۸) / ۳۵: ... و حکومتی به من ارزانی دار که پس از من بی‌نظیر باشد...

۳. ملکه‌ی سبا، با آنکه زن است، در قدرت و عجایب سلطنت، کوس رقابت با سلیمان نبی می‌زند و برتری حشمت و قدرت سلیمان عامل تسلیم و ایمان او به‌خدا می‌گردد.

۴. بقره (۲) / ۲۵۸: ... خدا به او فرمان‌روایی عطا کرده بود...).

خودساخته و خواسته است. اما پادشاهی و حاکمیت در آخرت تکلیف‌اش روشن است. به طوری که در ریف‌های ۴، ۲۲، ۴۰ و ۴۱ و ۵۴ (سال‌های ۳، ۶، ۱۰، ۱۲) تصریح شده است اختصاصاً «لله الواحد القهار»^۱ می‌باشد و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۲ خداست. مشیت خداوند برای این دنیا که دار ابتلا یا تربیت و ارتقاء است، به آدم و آدمیان، آزادی ایمان و کفر یا بندگی و سرکشی داده است. حتی برای گناه کردن و گمراه شدن مهلت می‌دهد و امداد می‌کند. اختیار تصمیم‌گیری و اداره‌ی امورمان را به خودمان واگذار کرده و ناظر اعمالمان است؛ ولی نگفته است که نتیجه‌ی این آزادی و انتخاب بر طبق دلخواه شما خواهد بود، یا مؤمن و فاسق سرنوشت یکسان داشته، حساب و کتاب‌شان با ما نخواهد بود.

* * *

به نظر می‌آید موضوع پادشاهی خدا و تاج‌بخشی او به انسان‌ها تا حدود کافی برایمان روشن شده باشد، ولی این مطلب معلوم نگردید و این مسئله خود به خود مطرح می‌شود که تاج‌بخشی خدا چگونه است و پادشاهی یا حکومت انسان‌ها در زمین چه ضوابط و شرایطی از دید خدا و همچنین از نظر مصلحت و تکلیف خود ما دارد یا باید داشته باشد.

دانستیم که پادشاهی خدا و پادشاهی انسان‌ها اگر چه به صورت نسبی و محدود و موقت با یکدیگر تعارض اصولی ندارند، ولی نفهمیدیم که اگر تعارض نیست، آیا واگذاری مطلق و الزام است؟ استثنایی و اشتراکی اعمال می‌شود یا جدایی و جانشینی وجود دارد؟ در هر حال تطابق آنها تا کجاست و مخصوصاً موضع ما چه از نظر عبادی و دینی و چه از نظر اجتماعی و زندگی چگونه باید باشد.

برای پاسخ‌گویی به مسئله یا معمای فوق و کامل شدن بحث مربوط به جشن مبعث و تفسیر قرآنی که در پیش گرفته‌ایم، لازم است با برگشت مجدد به جدول پادشاهی خدا و به مباحث و مطالعات گذشته‌ی مربوط به بعثت، و دروس «بازگشت به قرآن»، مسئله‌ی «پادشاهی انسان از دید قرآن» را که ارتباط با مسئله‌ی «حکومت در اسلام» پیدا می‌کند، در بخش آینده مطرح نماییم.

۱. مؤمن (غافر) (۴۰) / ۱۶ : ... خاص خدای یگانه‌ی قهار.

۲. فاتحه (۱) / ۴ : مالک [و فرمان‌روای] روز جزا.

پادشاهی انسان از دید قرآن

قبلاً در یکی از سخنرانی‌های سنوآت اخیر که عنوان آن «ناگفته‌های بعثت»^۱ بود، دیدیم که یکی از ناگفته‌ها و نیامده‌ها در آیه بعثت، مسئله‌ی حکومت- در اصطلاح فارسی امروزی آن- یا تشکیل و تدبیر دولت و سیاست است.

در آیات بعثت، رسالت یا مأموریت رسول اکرم در چهار ماده یا برنامه زیر خلاصه شده بود:

» « ۲،

» « ۳،

» « ۴،

» () « ۵

سه ماده‌ی اول به‌طور واضح جدای از مسئله‌ی حکومت و اجرای آن است. در باره ماده چهارم، پس از آنکه معنی و منظور از کلمه‌ی حکمت را در قرآن بیان کردیم، گفته بودیم که نظر فوق فقط می‌تواند شامل آن تعداد از احکام و تعلیمات عبادی و اخلاقی باشد که به‌دلیل تأثیر روی روابط اجتماع و ضوابط جوامع، جنبه‌ی اجتماعی و حکومتی پیدا می‌کند (مانند منع شرک، ادای زکات یا حرمت ربا و دزدی و غیره)؛ نه آنکه یک دستورالعمل جامع و شامل برای حکومت اسلامی وضع و عمل شده باشد. به علاوه، رسالت و مأموریت پیغمبران و هدف از بعثت آنان یا وحی قرآن، تعلیم یا تشریح امور زندگی و دنیایی بشر نبوده است؛ هیچ یک از پیغمبران مذکور در قرآن یا تورات نیامده‌اند کارهایی از قبیل آشپزی، تدبیر منزل، معماری، کشاورزی، اقتصاد یا کشورگشایی و کشورداری و به‌طور کلی سیاست و حکومت را به مردم یاد بدهند. با آنکه در قرآن و در احادیث رسول اکرم (ص) و همچنین در تورات، تجلیل و توصیه‌های فراوان در باره دانایی و دانش یا علم و

۱. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين به تاریخ ۱۳۶۴/۱/۲۹ است. تدوین و تفصیل یافته‌ی این اثر در جلسه چهارم بازیابی ارزش‌ها قرار دارد که تاکنون منتشر نشده است (ب.ف.ب).

۲. جمعه (۶۲) / ۲: ... آیاتش را بر آنها می‌خواند ...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... و [از پلیدی و جهل و شرک] پاکشان می‌سازد ...

۴. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنها کتاب می‌آموزد ...

۵. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنها فرزاندگی می‌آموزد ...

حکمت به عمل آمده است اما هیچ جا نمی‌بینید که دروسی مثلاً از زمین‌شناسی، ریاضیات، جامعه‌شناسی، فیزیک و پزشکی به ما داده باشند؛ این کارها به عهده‌ی خود آدمی گذارده شده و وسیله‌ی تربیت و تکامل‌اش است؛ و آدمی، به‌طوری‌که عملاً ثابت کرده است، با اعمال توجه و تلاش و با استفاده از تعلیم و تجربه به‌خوبی از عهده‌ی آن برآمده، و دائماً به تطبیق و تکمیل‌اش می‌پردازد.

البته این مطلب هست که ایمان به خدا و بسیاری از احکام دین، اگر چه در جهت تقرب و بندگی خدا و تدارک آخرت است، مع‌ذلک آثار مهم و محسوسی بر سلامت و موفقیت انسان و بهبود زندگی فردی و اجتماعی ما دارد و به‌همین مناسبت بعضی‌ها تصور و تبلیغ کرده‌اند که بعثت انبیاء و هدف ادیان، اصلاح و اداره‌ی درست دنیای ما می‌باشد.

آنچه از عهده‌ی انسان‌ها بر نمی‌آید و هیچ‌گاه بر نیامده و فقط خود خداست که می‌داند و می‌تواند به ما تعلیم دهد - و به‌همین منظور پیغمبران فرستاده شده‌اند - دو چیز است: یکی، شناخت خدا و خواست او در باره ما (یعنی توحید و عبادت) و دیگری، رستاخیز و زندگی آخرت.

خداها و معبود و معشوق‌ها یا ارباب انواعی که بشر از پیش خود پذیرفته و پرستیده است، همیشه از نوع جمادات، حیوانات و آدم‌ها یا ارزش‌هایی بوده‌اند که عیناً وجود خارجی دارند یا از روی شباهت و قیاس و ترکیب و توهم، از طبیعت و از زندگی گرفته شده‌اند. همچنان‌که کلیه‌ی فعالیت‌ها و خلاقیت‌های عملی، علمی، فکری و هنری انسان، غیر از این نیست. اما خدایی که بنا به تعریف «أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ است، چگونه می‌تواند در دسترس و فهم‌رس بشر و مخلوق‌های خود او باشد؟

قیامت و آخرت نیز - آن‌طور که در قرآن و در اصول ادیان آمده است - پدیده و دنیای آینده‌ای است متفاوت و بلکه مغایر با این دنیا؛ هم زنده شدن مردگان و بازگشت رفتگان در روز قیامت برخلاف تجربه و مشاهدات ما در زندگی و در جریان‌های جهان مشهود است و هم جاودانی و بی‌پایانی که از پایه‌های اعتقادی آخرت محسوب می‌شود، برای ما نظیر و مشابهی ندارد که بتوانیم با درک و وهم خود باور نماییم؛ تا چه رسد به اینکه روابط و رویدادهای آن‌را پیش‌بینی نماییم. جز آنکه از ناحیه‌ی آفریدگار دانای توانایی که ابداع‌کننده‌ی آن است، به ما تلقین و تا حدود ممکن تفهیم گردد.

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست ...

اگر گاه‌گاه از پیغمبرانی نام برده شده است که پادشاهی و سلطنت کرده‌اند، یا عمل حکومت و اداره‌ی امتی که رسول اکرم (ص) انجام داده‌اند، اولاً حالت استثناء و به تعداد اندک (مانند: داوود، سلیمان، یوسف، موسی، محمد بن عبدالله علیهم السلام و الصلو) بوده و اکثریت آنان (مانند: نوح، ابراهیم، لوط، یعقوب، یحیی، عیسی، شعیب، هود، یونس، ایوب، صالح و غیره) نه چنین مأموریتی داشته‌اند و نه انجام داده‌اند.^۱ ثانیاً نبوت و پادشاهی یا حکومت، دو مقوله و دو مشغله (فونکسیون) متفاوت مستقل هستند. در مورد پیغمبر خودمان می‌بینیم تا آنجا که مربوط به ایمان و اسلام و احکام دین بوده، اجازه و امکان نداشته است که از احدی، حتی از تشخیص و تصمیم خودش، تعلیم یا دستور بگیرد؛ بلکه صددرصد در خط وحی و زیر نظارت خدا حرکت می‌کرده است. اما وقتی پای اداره‌ی امت یا «امر» پیش می‌آمده، مأمور به «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲ بوده و از نظر مردم استفاده می‌کرده و به رأی اکثریت عمل می‌فرموده است (مثلاً از سلمان فارسی در حفر خندق و از جوانان جنگنده برای خروج از مدینه در جنگ احد). در واقع، نه بعثت و رسالت انبیاء، یعنی دیانت شامل حکومت بوده است، و نه حکومت مسئول تبلیغ و مأمور اجرای دین می‌باشد.^۳

در دروس هفتگی «ایمان‌گرایی» انجمن اسلامی مهندسین که جزیی از تفسیر موضوعی «انسان‌بینی قرآن»^۴ است، به دو نکته‌ی مهم برخوردیم؛ یکی اینکه روال رسالت یا روش آیات قرآن در زمینه‌ی شناخت ایمان و ساخت مؤمن، تحول محسوسی از سال‌های نزدیک به هجرت پیدا کرده و هرچه جلو می‌رویم از حالت فردی به حالت جمعی یا اجتماعی تبدیل می‌شود. اگر در سال‌های ابتدا و اواسط دوران مکه، قرآن در پی القای ایمان فردی و تنظیم روابط انسان با خداست، رفته‌رفته پای «دیگران»- و قبل از هر کس پدر مادر و کسان- به میان آمده و بندگی خدا به رابطه‌ی انسان با

۱. البته نباید حکومت و پادشاهی و مدیریت جامعه را با رهبری دینی و اخلاقی قوم و امت یا تعلیم دین و الگودهی اشتباه کرد.

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنها مشورت کن...

۳. کما آنکه خلیفه‌ی به‌حق و امام اول‌مان، علی علیه‌السلام در تعیین وظایف مالک اشتر، والی اعزامی خود به مصر، آنچه می‌فرماید، وصول خراج، دفاع از مرزها، سامان‌دهی امور مردم و آبادی شهرهاست و آنچه نمی‌فرماید، اشاعه‌ی اسلام و انجام رسالت انبیاء است، تا چه رسد به اکراه و تحمیل دین بر مردم.

۴. «انسان‌بینی قرآن» موضوع کتاب جلد چهارم «بازگشت به قرآن» است که در ۱۳۶۳/۸/۲۲ توسط مؤلف فقید مهندس بازرگان تدوین آن به پایان رسیده و در تابستان سال ۱۳۶۴ چاپ اول آن توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

انسان‌ها پیوند می‌خورد. از آن به بعد و هر چه در سال‌های اقامت در مدینه جلو می‌رویم، آنچه گفته و خواسته می‌شود، بیش از پیش، ایمان و عبادت دسته جمعی خداست. آنچه مورد نظر است، ساختن مؤمن اجتماعی و ایجاد امت مؤمن است، تا برسد به «امت واحد» در برگیرنده‌ی همه‌ی مسلمانان، یعنی پیروان آخرین پیامبر و همه پیغمبران، آن‌طور که درخواست و برنامه ابراهیم(ع)، بنیان‌گذار اسلام، بوده است.

نکته‌ی دوم اینکه برخلاف انتظار، هر قدر از سال دهم بعثت تا دهم هجرت از روابط و خدمات بین‌المؤمنین و وظایف اجتماعی یا امتی آنها صحبت می‌شود و روی دوستی و گذشت و اخلاقیات تأکید به عمل می‌آید، چیزی که از آن نام برده نمی‌شود، یا تصریح و تشریح نمی‌شود، شخص سلطان یا رهبر و حاکم و حکومت بر جامعه‌ی ایمانی است.

* * *

با وجود همه‌ی اینها و به طوری که در جدول آیات پادشاهی خدا می‌بینیم، قرآن خالی از حکایت و دلالت‌های فراوان در زمینه‌ی پادشاهی پادشاهان، اعم از صالح و طالح آنان نیست و ذکر از حکومت امت‌ها و آدم‌ها، اعم از مؤمن و کافر آنها، فراموش نشده است؛ بلکه صریحاً از واگذاری پادشاهی خدا به انسان‌ها یا خلافت خدا صحبت می‌نماید.

آنچه باید ببینیم، چگونگی این واگذاری است و شناختن آن نوع اجرای پادشاهی یا خلافت و مدیریت که مورد امضای خدا- و بنابراین به مصلحت دنیا و آخرت ما- می‌تواند باشد.

چه بهتر که باز به سراغ جدول آیات رفته، در سیر تحول پادشاهی پیغمبران و حکومت یا اداره‌ی صحیح امت‌های آنان، مطالعه و غوری بنماییم.

سیر تحول پادشاهی پیغمبران و حکومت امت‌های آنان

اولاً نباید تعجب کنیم که خداوند عزیز حکیم پادشاهی بر انسان‌ها و خلافت را تنها به انبیاء یا لاقل به صلحای بندگان خود نداده، بر غیر آنها نیز ارزانی داشته است. روزی که خداوند- پیش از آفرینش و پیدایش آدمیزاد- به فرشتگان اعلام نمود که قصد دارد در زمین خلیفه‌ای قرار دهد و سپس از آنها خواست که به او سجده نمایند، فرشتگان با تعجب تمام پرسیدند: آیا کسی را در زمین خلق و خلیفه می‌کنی که آزادی

نافرمانی داشته، در آنجا فساد و خونریزی کند؟ خداوند جواب داد:

«^۱»

آفریدگار دانای توانا، با علم به این امکان و عصیان و به‌خاطر مصالح و مدارجی که برای این مخلوق ظلمت‌جهول در مشیت خود داشت، اراده و فرمان را به منصفی ظهور رساند. سرکشی و افراط‌گری پادشاهان ستمکار را باید از همین مقوله بدانیم. ثانیاً باید توجه داشته باشیم که برخلاف استدلال ظاهراً منطقی اهل کلام، ولی بشری و غیر مبتنی به تجربیات تاریخی و واقعیات عملی، خداوند کریم تصور و توقع ما را بر خود فرض ننموده است که کارگزار ما گردیده و برای جلوگیری از فساد و خون‌ریزی ابنای بشر و رفع نابسامانی امور اقوام و ملل، پادشاهان عادل و مدیران عاقل و کامل تحویل‌مان بدهد. اگر خلاف این جریان و بنا به دعا و درخواست‌هایی در موارد استثنایی چنین امری روی داده، حالات خاصی بوده است.

همان‌طور که می‌دانید این مطلب یا پدیده به‌صورت‌های عدیده در قرآن اعلام گردیده است که زندگی دنیا چیزی جز آزمایش و ابتلا و درگیری با مشکلات و مخالفت‌هایی که از هم‌نوعان و غالباً از نفس خودمان (یا شیطان) سر می‌زند، نیست. اصلاح و ارتقای افراد و جوامع یا تکامل و تصفیه انسان‌ها و تقرب ما به‌خدا، با راهنمایی فرستاده‌های او نیز از همین رهگذر سرچشمه می‌گیرد؛ از جمله در چند آیه زیر:

«^۲»

»

«^۳»

«^۴»

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... من [از استعدادهای شگرف انسان] حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.
 ۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵: همه‌ی نفوس یا مردم و موجودات زنده (بالاخره) چشنده‌ی مرگ‌اند و ما شما را به‌وسیله‌ی (پیشامدهای) شر و خیر (یا برخوردهای بد و خوب) به‌عنوان (یا به‌منظور) گرفتاری آزمایش می‌نماییم، در حالی که به‌سوی ما بازگشت می‌نمایند.
 ۳. روم (۳۰) / ۴۱: فساد در خشکی و دریا به سبب آنچه مردم به‌دست خود کسب کردند، ظاهر گردید تا از آثار اعمال‌شان به آنها بچشانیم، به این امید که (به راه درست) برگردند.
 ۴. کهف (۱۸) / ۷: ما آنچه را در زمین است زینت و آرایش آن قرار دادیم تا آنها را مورد آزمایش قرار دهیم که کدام‌شان در عمل و کردار بهترند.

بنا بر آنچه از جدول آیات پادشاهی خدا استنباط می‌شود، این نکته را نیز تصریح یا تکرار می‌نماییم که پادشاهی علی‌الاطلاق و کلی و عام جهان هستی، اصولاً در انحصار خدا و مالکیت او بوده، رقیب، مدعی یا شریک مددکاری برای او وجود ندارد. ولی اعمال یا اجرای این پادشاهی در مورد انسان‌ها و در امور دنیایی آنها، نه تنها به صورت مأموریت مجاز و کارگزاران امانت‌دار، احیاناً به بعضی از انسان‌ها داده شده است، بلکه غالباً بنا به اختیار و خلافتی که آدمی از طرف خدا دارد، پادشاهی و حاکمیت بر مردم در دست جماعات یا افراد غیر مؤمن یا غیر مطیع و غیر متقی بوده است.

اینک برای آنکه ببینیم پادشاهی یا حاکمیت اعطایی و مورد رضا یا امضای خدا چگونه بوده و به چه ترتیب صورت گرفته یا سفارش شده است، سرگذشت آدم و بعضی از پیغمبران را در رابطه با این مسئله، با استفاده از آیات و دلالت‌های محدود قرآن اجمالاً مرور می‌نماییم.

۱- آدم

«آدم» خودش بود و زوجه‌اش، با فرزندانی که پیدا کردند، بدون آنکه جامعه و کشوری تشکیل بدهند تا مسئله‌ی پادشاهی و حاکمیت مطرح گردد. تا آنجا که از تورات و قرآن برمی‌آید، تقدم و سرپرستی و مسئولیت با آدم بوده است.

۲- نوح

نوح در دوران‌های پیشرفته‌تر بشریت که تشکیل «قوم» داده است و بت پرستی می‌کرده، اعیان و اراذل داشته‌اند، مبعوث و مأمور شده است که قوم را هشدار دهد تا بندگی خدا را بنمایند. صحبت ملک یا پادشاه که حاکم بر قوم باشد، در قرآن نیامده و نوح نیز ادعای پادشاهی و حکومت نکرده است. نام از مَلَأَ - که اشراف و موجهین قوم هستند - برده می‌شود که ظاهراً گرداندگی فکری و عقیدتی مردم را نیز داشته و در حکم متولیان یا مَلَأَها بوده‌اند؛ مَلَأَها و متولیان که مردم را علیه نوح تحریک می‌کرده‌اند:

۱. یونس (۱۰) / ۱۴: سپس شما را بعد از آنها جانشینان در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌نمایید.

»

»

در اثر تکذیب قوم و توطئه متولیان، نوح دست به جنگ و کشتار نزده، به هدایت و جدال می‌پردازد که چرا برای خدای آفریدگار روزی‌رسان، اعتقاد و اقتدار قایل نیستید و وقتی شکایت و درد دل به‌نزد خدا می‌کند، دستور ساخت کشتی دریافت می‌دارد، تا خود و مؤمنین اندکی را که محصول عمر درازش بوده‌اند، نجات دهد... در هر حال از هیچ طرف صحبت پادشاهی یا حکومت و مدیریت قوم و جامعه به میان نمی‌آید.

۳- ابراهیم

ابراهیم (ع) در زمان و در میان قومی به دنیا می‌آید که دانش و اندیشه و دینداری در میان آنها، نسبت به دوران نوح حرکت محسوس کرده و بشریت به جایی رسیده که صاحب پادشاه یا ملک مقتدری (ظاهراً به نام نمرود) گردیده است. ابراهیم (ع)، هم با پدر و قوم‌اش درمی‌افتد و جدال احسن می‌کند و هم با پادشاه، بدون آنکه قصد تصرف قدرت داشته باشد یا هلاک کسی را بخواهد. برخورد با پدر و با قوم برای ارشاد دلسوزانه‌ی آنها و پرستش خدای یگانه است و چون نمی‌پذیرند و درصدد سوزاندنش برمی‌آیند (که خدا آتش را بر او سرد و سلامت می‌کند)، با زن و فرزندش رهسپار بیابان بی‌آب و علفی گشته، در آنجا خانه برای یکتاپرستی انسان‌ها می‌سازد و از خدا درخواست برانگیختن پیغمبری از میان خود مردم می‌نماید. درد ابراهیم، درد خدا و درد بندگان خدا، از دست بندگی غیر خدا بود:

۱. هود(۱۱)/۲۵ تا ۲۷: و به تحقیق نوح را مأمور قوم خود ساختیم (تا به آنها بگویند) من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم.

اینکه بندگی غیر خدا را ننماید (و گفت) همانا که من برای شما از عذاب روز دردناکی ترس دارم. پس بزرگان و متولیان قوم او که کفر ورزیده بودند، گفتند ما تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم و جز کسانی که از اراذل (و طبقات مادون و نادان ما) هستند، پیروانی برای تو نمی‌شناسیم و برتری نیز برای تو بر خودمان نمی‌دانیم، بلکه شما را دروغ‌گو گمان می‌کنیم.

»

۱.

در برخورد با پادشاه، باز هم گله و گفتار ابراهیم بر سر خداست؛ به نمرود نمی گوید که چرا بر مردم پادشاهی می کنی و آمده ام تا تو را از تخت سلطنت به زیر اندازم؛ (ردیف ۹۰ جدول آیات پادشاهی خدا) می گوید، چرا ادعای خدایی یا ربوبیت می نمایی:

»

۲.

دعوا بر سر حجت است، نه بر سر قدرت؛ نه تنها ابراهیم با کسی در نمی افتد و به جنگ و ستیز نمی پردازد، بلکه تحمل تبعید و آتش را می کند و نجات می یابد. برای معرفت و عبادت خدا خانه می سازد و از خدا مسئلت می نماید که:

»

۳.

۴- یوسف

دست تقدیر، یوسف را از کنعان و از محیط خانوادگی پدرش یعقوب (ع)، به سرزمین متمدن مصر و به دربار پرشکوه و فساد فراغنه می فرستد. برای اولین بار خاندان نبوت با تجربه‌ی حکومت و اقتصاد امت درگیر می شود. عزیز مصر از یوسف برای تأمین و

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: پروردگارا همانا که من برخی از فرزندانم را در (این) زمین لم یزرع در کنار خانه‌ی محترم (یا محفوظ) تو سکنی دادم تا برپادارنده‌ی نماز بشوند؛ بنابراین دل‌های بعضی از مردم را به سوی آنها متمایل ساز و آنها را از محصولات و میوه‌ها روزی برسان؛ باشد که شکرگزار گردند.

۲. بقره (۲) / ۲۵۸: آیا ندیدی (یا چه می بینی در باره) آن کس را که خدا به او پادشاهی داده بود و با ابراهیم در باره پروردگار او به احتجاج پرداخت. آنگاه که ابراهیم گفت، پروردگار ارباب من کسی است که حیات و زندگی می بخشد و می میراند. آن کس گفت: من (هم) زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق درمی آورد، تو آن را از مغرب بیاور؛ به این ترتیب کسی که کافر شده بود، مبهوت ماند و خداوند گروه ظالم را رهبری نمی نماید.

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا در میان آنها رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند، کتاب و حکمت تعلیم شان بدهد و پاک و تزکیه شان نماید؛ همانا که تو توانمند پیروز و خردمند فرزانه هستی.

توزیع خواربار ساکنین قلمرو امپراتوری خود استفاده می‌نماید. یوسف فرشته‌صورت و سیرت به بهترین وجه از عهده‌ی این امانت و مدیریت برآمده، وارث قدرت و مقام می‌شود. یعقوب و برادرهای یوسف - و شاید قبیله و تبار دودمان ابراهیم - از کنعان به مصر کوچ می‌کنند و قوم بنی‌اسرائیل به صورت یک اقلیت زیردست در آنجا به زاد و ولد می‌پردازند. اقلیتی که رفته‌رفته عددش بیشتر و توان و دارایی‌اش کمتر شده، محسود و مظلوم و مستضعف است؛ کارش به بیگاری دادن و خدمت‌گزاری و کنیزی کشیده می‌شود. خداوند، قدرت و مالکیت یا پادشاهی را که به فرعون داده است، برای رب شدن و خدایی کردن نبود؛ خدایی کردن به صورت برتری جستن در زمین و مستضعف ساختن بندگان او. در برابر استغاثه‌ی بنی‌اسرائیل، اراده‌ی خدا بر نجات و جان‌نشینی ملت توحید تعلق می‌گیرد و کتاب رسالت و امت ورق تازه‌ای می‌خورد:

»

».

۵- موسی

خدا کار انسان‌ها را به دست خود انسان‌ها انجام می‌دهد. موسی مأمور این مأموریت می‌شود و مأموریت و تربیت او برای چنین رسالت، از ولادت او آغاز می‌گردد. موسی اولین پیامبری است که دو عمل (فونکسیون) یا دو وظیفه‌ی نبوت و حکومت را توأمآ انجام می‌دهد. حکومت به معنای حمایت و نجات قوم خود از آزار و اسارت مصریان و اداره و رهبری آنان در مهاجرت به سرزمین موعود؛ او برای خودش نیز تعیین

۱. قصص (۲۸) / ۴ تا ۶: به درستی که فرعون در زمین به برتری جستن پرداخت و اهل آن را گروه‌گروه کرده، در طایفه‌ای از آنها پسران‌شان را سر می‌برید و زنان را (برای کنیزی و استفاده) نگاه می‌داشت، همانا که او از تباه‌کاران بود؛

و ما اراده کردیم که بر زیردست شده‌های مستضعف منت گذارده، آنان را پیشوایان و وارثین (زمین و دولت) قرار دهیم.

و در زمین به آنان امکانات و قدرت داده و به فرعون و هامان و لشگریان‌شان آنچه را که از آن بیم داشتند، نشان بدهیم.

یا تقاضای وزیر می‌نماید.

ولی توجه داشته باشیم که رسالت و هدف موسی (ع) به هیچ وجه تصرف قدرت و رسیدن به سلطنت و حتی به کار بردن قدرت و خشونت نبوده، بلکه حکومت و اداره‌ی امت، خود به خود به عهده‌اش افتاده است.

اگر با فرعون درمی‌افتد و چیزی می‌خواهد، تحویل گرفتن و نجات بنی‌اسرائیل است، نه استعفا یا سرنگونی فرعون از تخت و تاج پادشاهی. خداوند نیز به او مأموریت نمی‌دهد که به فرعون به جرم سلطنت و ملوکیت اعتراض و اظهاری بنماید؛ بلکه بگوید چرا طغیان و تجاوز کرده و مدعی ربوبیت و الوهیت شده است. تصریح و توصیه می‌شود که این اعتراض و استفسار را با ملایم‌ترین لحن ادا نماید تا شاید دل فرعون برای بندگی و ترس از خدا نرم شود:

»

«^۱.

»

«^۲.

در آن دوران و دیار برای امنیت و آبادی و اداره‌ی امور مردم، راه حلی جز پادشاهی و سلطنت استبدادی وجود نداشته است، یا مناسب‌ترین راه حل بوده است؛ ولی به شرط عدم طغیان و آزار و استضعاف ناس و بدون تبعیض و تحمیل طبقات. مبارزه‌ای که موسی با قبطیان و فرعونیان بر طبق نقشه و فرمان خدا انجام داد و به پیروزی رسید، صد درصد دفاعی و خالی از هرگونه خشونت و تجاوز و جنگ بود. سلاح و سلطه‌ای هم که به کار برد، حجت بود و منطق رهبری شده از طرف خدا؛ و آنجا که پیش از مبعوث شدن به پیغمبری برای حمایت از یک اسرائیلی درگیر شده با قبطیان و طرفدار خود، به ضرب مشت هلاکش می‌سازد، مورد ملامت هم خدا و

۱. طه (۲۰) / ۴۳ و ۴۴: به نزد فرعون بروید، بدانید که سرکش شده است.

با او بایان ملایم و نرم سخن بگویید، باشد که پند گیرد یا بترسد.

۲. طه (۲۰) / ۴۷: پس به نزد او آمده و گفتند ما دو نفر فرستاده‌ی پروردگار تو هستیم تا بنی‌اسرائیل را همراه ما روانه‌ی نمایی و آنان را آزار و عذاب ندهی؛ به تحقیق برای تو آیه و معجزه‌ای آورده‌ایم و سلام بر کسی باد که پیروی از هدایت نماید.

هم فرعون قرار گرفته و این کار را از عمل شیطان می‌داند و توبه و تعهد عدم تکرار می‌نماید. روش خدایی برای پیشوا و پیروز شدن مستضعفین مؤمن، با روش انقلابی مدعیان جانشینی پیغمبران فرق بسیار دارد!

۶- طالوت و داوود و سلیمان سر سلسله‌های ملوک بنی اسرائیل

پس از استقرار اسباط بنی اسرائیل در بیت‌المقدس و اورشلیم و درگیری‌های جنگی و شکستی که بر سر سکونت و مالکیت اراضی بنا به رسم آن زمان با همسایگان و دشمنان داشته‌اند، خودشان هستند که احساس احتیاج به وجود فرمانده و پادشاه می‌نمایند، تا بتوانند به خانه و دیاری که از آنجا اخراج‌شان کرده‌اند برگردند؛ دست به دامن پیغمبر زمان‌شان می‌شوند که از خدا بخواهد، برای آنها پادشاهی برانگیزد (ردیف‌های ۸۵ تا ۸۸ جدول آیات پادشاهی خدا):

»

«.

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۴۸: آیا ندیدی (یا چه می‌بینی در باره) اشراف یا موجهین از بنی اسرائیل بعد از موسی که به پیغمبر خودشان گفتند: برای ما ملک یا پادشاهی برانگیز تا در راه خدا بجنگیم. گفت: آیا چنین نخواهد شد که اگر حکم جنگ یا جهاد بر شما مقرر گردد، خودداری از آن نکنید؟ گفتند: چرا جنگ در راه خدا نکنیم، در حالی که از خانه و خانواده‌مان (دیار و فرزندانمان) بیرون انداخته شده‌ایم؟ اما همین که جنگ بر آنها نوشته شد (مقرر و وظیفه شرعی شد) همگی جز اندکی روبرگردانند و امتناع کردند و خداوند ظالم‌ها را به خوبی می‌شناسد.

←

»

«.

در این داستان یا گزارش تأسیس اولین پادشاهی بنی اسرائیل از طرف خدا، چند نکته جلب توجه می‌کند:

۱- خود مردم- یا موجهین و بزرگان قوم به اقتضای رشد و معمول زمان- تقاضای تعیین و برانگیخته شدن زمام‌دار و پادشاه از میان خودشان را کرده‌اند و از طرف خداوند کسی تعیین و تحمیل نشده و حالت مردمی و خودجوشی دارد که به‌دمو کراسی خیلی نزدیک‌تر است تا به استبداد.

۲- پیغمبرشان نمی‌گویند نبوت و حکومت در وجود یا در رسالت پیغمبران همراه و توأم است، بلکه مابین این دو وظیفه یا مسئله تفکیک قایل می‌شود.

۳- جنگی که بنی اسرائیل می‌خواهند علیه دشمن بنمایند، با آنکه «قتال فی سبیل الله» نامیده شده است، برای دفاع از مال و جان خودشان است (یا به تعبیر امروزی، جنگ ملی و دفاع از میهن و ملت است) نه تعرضی و تجاوزی، یا به قصد کفرستیزی و تحمیل دین.

۴- شایستگی برای پادشاهی یا فرماندهی، نه از جهت ثروت و مالکیت است، بلکه به دلیل برتری در دانایی و دانش و در نیرومندی بدنی (یا به اصطلاح شرایط امروزی، در نیروی نظامی و پتانسیل جنگی)

→ پس از آن پیغمبرشان اعلام کرد که خداوند طلوت را برای پادشاهی شما برانگیخته است؛ گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، در حالی که خودمان برای پادشاهی سزاوارتر از او هستیم و او بهره و فراخی در مال و دارایی ندارد. (نبی) گفت: به درستی که خدا او را بر شما برگزیده و به او در دانایی (یا علم و تخصص فرماندهی) و در (نیروی) بدن فراخی و وسعت بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد، می‌دهد، و خداوند گشایش بخش و داناست.

همانا نشانه‌ی پادشاهی او این خواهد بود که برای شما تابوت یا صندوقی را می‌آورد که در آن آرامش و اطمینان از سوی پروردگارتان می‌باشد و باقی گذاشته‌هایی از دودمان موسی و هارون و در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [روی داد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: پس به اذن خدا آن (دشمنان) را متواری ساختند و داوود، جالوت را به قتل رساند و خداوند به او پادشاهی و حکمت عطا کرد و از آنچه می‌خواست، به او آموخت، و اگر چنین نبود که خداوند مردم را به وسیله خودشان (بعضی را به‌دست بعضی دیگر) دفع نمی‌کرد، حتماً زمین (و جوامع و آبادی‌ها) ویران و تباہ می‌شدند و لکن خداوند صاحب فضل و نعمت بر همگان است.

۵- داوود که اگر بعداً پادشاه شده است، با فداکاری و عمل شجاعانه و متهورانه‌ای که انجام داده، قبلاً کسب صلاحیت و حقانیت نموده است و علاوه بر آن صاحب حکمت و معرفت نیز بوده است.

۶- مهم‌تر از همه آنکه، خداوند حفاظت انسان‌ها و بهبود و مدیریت امور آنها را به دست خودشان داده است.

قرآن در سوره‌های ص (۳۸)، نمل (۲۷)، سباء (۳۴)، بقره (۲) و غیره صحبت از نعمت‌ها و امکانات الهی عجیبی در مورد داوود و مخصوصاً سلیمان می‌نماید که تصور آنها در منطق و معیارهای امروزی ما افسانه‌وار و دشوار می‌نماید؛ حتی بیش از حدودی است که تورات نقل کرده است. مانند تفاهم و تصرف در بعضی موجودات و تسلط و تسخیری که روی عوامل طبیعی بی‌جان و جان‌دار و غیرانسان داشته‌اند؛ مثلاً کوه‌ها با داوود هم‌آواز می‌شدند؛ باد به‌دستور سلیمان می‌وزیده و می‌باریده یا حمل و نقل می‌کرده؛ پرندگان و وحوش و جن‌ها صنوفی از کارگزاران و لشکریان او را تشکیل داده و تحت فرمانش بودند و کارهای خارق‌العاده و سنگینی انجام می‌داده‌اند؛ در همان دوران از ملکه سبا خبر آورده می‌شود که صاحب «عرش عظیم» و حکومت عجیب بوده، در شوکت و قدرت با سلیمان رقابت می‌کرده است و با ملاحظه‌ی «حکمت» سلیمان و برتری‌های سلطنت او، مغلوب و مسلمان می‌شود؛ در حالی که فرمان‌روایی و حکومت‌اش بر سبیل خردمندی و مشورت با ملاء یا زبیدگان قوم بوده است.

در تاریخ باستان و اکتشافات به عمل آمده در قبرها و کاخ‌ها و کارهای فراغنه مصر و اقوام کهن قاره‌های دیگر نیز حکایتی از عملیات و معلومات شگفت‌انگیز مافوق امکانات و تصورات امروزی خودمان می‌خوانیم. گویی مردم دوران‌های گذشته‌ی دور علی‌رغم ابتدایی بودن و دور بودن‌شان از فرهنگ و تمدن و تکنیک امروزی، دسترسی به اطلاعات و امکاناتی از غیر طریق‌های معمول و متداول ما داشته‌اند.

در هر حال به نظر می‌آید قرآن خواسته است با تذکر و توصیف پادشاهی سلیمان (و پادشاهی بلقیس) که با تفصیل خاص در سوره‌های سباء (۳۴)، ص (۳۸) و مخصوصاً نمل (۲۷) آمده است، تاج‌بخشی خدا به انسان را در حد‌اعلای سخاوت الهی و کرامت انسانی برای ما بیان نماید. در یک طرف ملکه‌ی سبا (معروف به بلقیس) را می‌بینیم

که زنی است مشرک، با مردان نیرومند و خردمند تحت فرمان و حکمت دوست که صاحب «عرش عظیم» می‌باشد؛ با همه گونه وسایل و امکانات - شاید فوق عادی - برای پادشاهی با قدرت و شوکت (در ردیف ۳۰ جدول آیات پادشاهی خدا، سوره ی نمل (۲۷) آیه ۲۳):

«۱»

»

در حالی که خود و قومش خورشیدپرستانند، آن پرنده‌ی نامهرسان به زبان حال تکوینی و شعور حیوانی^۲، تعجب و ملامت‌شان می‌نماید که چرا خدا را که آفریننده و بیننده است و دهنده و صاحب واقعی «عرش عظیم» می‌باشد، بندگی نمی‌کنند! در طرف دیگر، سلیمان، پسر داوود را می‌بینیم که از بندگان ترسنده و شکرگزار خدا بوده و از قدرت و شوکت پادشاهی استثنایی خود مغرور نگشته و پیوسته بازگشت و انابه به خدا می‌نماید و درخواستش این است که دست از شکر و عبادت برداشته و همه‌ی آن عطایا و امکانات را در راه حق و خدمت و خوشنودی خدا به کار برد.

یک نوع زورآزمایی یا قدرت و شوکت‌نمایی ما بین آن دو برقرار می‌شود. سلیمان با نیرویی فوق بشری و با «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»^۳ حریف مؤنث و منصف را مات و مسلمان می‌کند:

«۴»

»

۷- بعد از سلیمان

بعد از فوت سلیمان (ع)، قرآن صحبت از سرزمین سرسبز پربار امن و آباد سبا می‌نماید که بی‌نظیر بوده است، ولی در اثر قدر ناشناسی مردم و اعراض از خداوند رحمن، دچار سیل ویران‌گر عِرم می‌گردند که باغ و بوستان‌ها را خشک می‌کند.^۵

۱. نمل (۲۷) / ۲۳: من زنی را دیدم (یا یافتم) که مالک و پادشاه آنان بوده و از هر چیز و امکانات بهره‌مند شده و بر تخت بزرگی جلوس کرده است.

۲. که مطالعات جدید فیزیک و ریاضیات امروزی خبر از حضور و بلوغ آن در سراسر جهان از الکترون تا کهکشان می‌دهد.

۳. نمل (۲۷) / ۴۰: ... آن دانشی [خاص] که از کتاب [الهی] داشت...

۴. نمل (۲۷) / ۴۴: ... [ملکه] گفت پروردگار سرور من، همانا که من مرتکب ظلم به خود شده‌ام و (اینک) در برخورد و در کنار سلیمان تسلیم خداوند سرور جهان‌ها می‌شوم.

۵. ممکن است پیدایش چنان باغ‌های گسترده‌ی انبوه در بیابان خشک و گرم، در اثر بارندگی بادهای تحت فرمان سلیمان بوده باشد که مسافت شبانه روزی را در می‌نوردیده و در آن ناحیه باریده باشند.

قرآن اشاره به یک جریان جادوگری و فتنه‌انگیزی شیاطین که انحراف یافته از ایمان بخدا و عمل فرشتگان بوده است نیز می‌نماید که به زیان و به‌فساد «ملک سلیمان» تمام شده است. پس از سلیمان - که هم نبی بود و هم پادشاه - نام از پادشاهان دیگر برده نمی‌شود و پیغمبرانی چون ایوب و زکریا و یحیی - که بشارت‌دهنده‌ی عیسی بود - هیچ یک سمّت پادشاهی نداشتند. ولی تورات دو بخش خود را تحت عناوین «کتاب اول پادشاهان» (۲۲ باب) و «کتاب دوم پادشاهان» (۲۵ باب) و پس از وصف فراوان از داوود و سلیمان، به پادشاهان اولاد رَحْبَعَام و پَرَبَعَام از نسل داوود می‌دهد که در اورشلیم (یهودا) و در سامره (اسرائیل) بر دو تیره از اسباط بنی‌اسرائیل سلطنت می‌کردند؛ آنان همواره در جنگ با خودشان و با اقوام دیگر بوده و غالباً علی‌رغم هشدارهای انبیاء، خدایان غیر یَهُوه و احکام غیر تورات را عبادت و طاعت می‌کردند و از راه و رسم داوود سر باز زده بودند. با آنکه چندین بار دچار قحط و غلا و هجوم و کشتار پادشاهان مصر و همسایه گردیدند، عبرت نمی‌گرفتند و پیغمبران‌شان را می‌کشتند تا بالاخره بخت‌النصر، پادشاه بابل، اورشلیم را ویران و یهودیان را به‌قتل رسانده یا به اسارت برد و باقیمانده‌گان آنها «چه خُرد و چه بزرگ و سرداران لشکرها برخاسته و به مصر رفتند، زیرا که از کلدانیان ترسیدند».

۸- حضرت عیسی

رسالت عیسی (ع) که القای الله در مریم عذرا و تأیید یافته از روح خدا بود، کمترین ارتباط یا آلودگی با سلطنت روی زمین و پادشاهی نداشته است؛ حتی در انجیل‌ها [به نقل از او] آمده است که آنچه به قیصر تعلق دارد، به او برگردانید. در اولین پیام از گهواره، با گفتن «وَلَمْ يَجْعَلْني جَبَّاراً شَقِيّاً»^۱ از جباریت و شقاوت یا ظلم و زور معمول حکومت‌ها و امپراتوری‌های حاکم بر دنیا، تبری می‌جسته و مقدم بر آن، توصیه به ارتباط با خدا و نیکوکاری و خدمت به خلق شده بوده است.

اختلاف دیگرش با موسی (ع) و انبیای بنی‌اسرائیل - یا به تعبیر دیگر، اقتضا و احتیاج زمان بعد از این - خروج از اختصاصیت قومی و مراسم تشریفاتی همراه با اتخاذ جنبه‌های انسانی و عرفانی متکی به دوستی و خدمت‌گزاری و ایمان عاشقانه است. اگر مبارزه و قیامی می‌کند، از یک طرف، علیه قشری‌گری و غرور در مذهب است

۱. مریم (۱۹) / ۳۲: ... و مرا زورگو و نافرمانم قرار نداده است.

و علیه جاه‌طلبی و دنیاپرستی روحانیت، و از طرف دیگر، علیه استبداد و حاکمیت زور و قدرت طبقاتی یا تحول افراط‌گرانه‌ای که پادشاهی و حکومت‌ها پیدا کرده بودند؛ و اگر از ملک و ملکوت صحبت می‌کرده است، مردم را به ملکوت آسمان‌ها و به برادری و برابری سوق می‌داده است و به علاقه و اطاعت از پادشاهی و رهبری خدا، به جای انسان‌ها و ارباب‌های دین و دنیا^۱.

به‌لحاظ سیر تحول پادشاهی پیغمبران، حضرت عیسی (ع) اگر چه، برخلاف بعضی از انبیای بنی اسرائیل، مأمور و مجری سلطنت و حکومت نشده است، ولی همین امتناع از پادشاهی برای خود و سراغ دادن مکرر ملکوت خدا در آسمان‌ها و سوق دادن پیروان خود به سوی او، پایه و مرحله‌ای برای حرکت آینده است. اینکه عیسی (ع) همه‌ی انسان‌ها را اعم از فقیر و غنی، زیر دست و بالا دست یا عامی و روحانی، برادران یکدیگر و فرزندان خدا می‌خوانده است، می‌تواند مقدمه‌ای برای اعلام پادشاهی عامه‌ی انسان‌ها، به خلافت از خدا، برای حکومت مردمی ایمان باشد که بعداً در مورد خاتم‌النبین خواهیم دید.

قبل از آنکه به رسالت و دوران پیغمبر خودمان برسیم، لازم است بینیم اجمالاً پادشاهی مورد رضا و امضای خدا در مورد بندگانش مشمول چه شرایط یا توصیه و مأموریت‌هایی بوده است. آنچه از آیات معدود و اشارات پراکنده‌ای که در این زمینه

۱. در انجیل متی، باب ۲۳، آیات ۵ تا ۱۱، درباره‌ی روحانیون یهود چنین می‌خوانیم:

۵- حتماً دامن‌های قبای خود را پهن می‌سازند

۶- بالانشستن در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر مجلس را دوست می‌دارند

۷- و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا بخوانند.

۸- لیکن شما آقا خوانده نشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.

۹- و هیچ کس را بر زمین، پدر خود نخوانید، زیرا پدر شما یکی است و در آسمان است.

۱۰- و پیشوا خوانده نشوید زیرا پیشوای شما یکی است که در آسمان است.

۱۱- و هر که از شما بزرگ‌تر باشد، خادم شما بُود.

در انجیل متی، باب ۱۹، در نفی شخص‌پرستی و تأکید بر اجرای واقعی احکام، آیات ۱۶ تا ۱۹ چنین می‌خوانیم:

۱۶- ناگاه شخصی آمده وی را گفت، استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم.

۱۷- وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا، لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگهدار.

۱۸- به او گفت کدام احکام؟ عیسی گفت قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده.

۱۹- و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مانند خود دوست‌دار.

وجود دارد، برمی آید این است که :

اولاً، هیچ یک از موارد پادشاهی پیغمبران به منظور پیشبرد نبوت و استفاده از سلطنت برای تحمیل یا تبلیغ دین و اجبار ناس به ایمان به توحید و عمل به احکام خدا نبوده، بلکه به خود آنها تذکر داده شده است که اگر خدا و حق را فراموش نمایند، از راه خدا گمراه خواهند شد:

»

۱ «

همچنین ممکن است حالت الگو و سرمشق برای اداره‌ی امت و ارائه‌ی برکات حاصله از ایمان و تقوی را داشته باشد.^۲

ثانیاً- تقریباً همه جا- به طور صریح یا تلویحاً تقاضای پادشاهی از طرف مؤمنین، یعنی خود مردم، به عمل آمده است، نه آنکه خداوند راساً آن را تفویض نماید.^۳ حضرت سلیمان(ع) حد اعلای قدرت و شوکت را که حتی دست بشر به آن نمی رسیده، داشته است که متعاقب مغفرت از خدا و ملازم با دعای

« و با دستور »^۴

« بوده است.^۵

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیری مکن که تو را از خدا به در کند...

۲. در درس کفرورزی و کفرزدایی (بازگشت به قرآن)* خلاف این جریان را به تفصیل دیده‌ایم. قرآن کریم دائماً به رسول اکرم گوشزد می نماید که به هیچ وجه مأموریت او مراقبت اشخاص و مجبور کردن آنان به ایمان آوردن رسالت او و به آخرت و وحدانیت خدا با عمل به احکام شریعت نمی باشد. تنها وظیفه اش ابلاغ و بشارت و انذار و حداکثر الگو شدن در عمل و رفتار و ارشاد و راهنمایی است. * کفرورزی و کفرزدایی عنوان و موضوع جلد هفتم کتاب «بازگشت به قرآن» و حاصل تدوین و تفصیل درس قرآن زنده یاد مهندس بازرگان، در سال ۱۳۶۶ و در انجمن اسلامی مهندسين می باشد. این کتاب تا کنون منتشر نشده است (ب.ف.ب).

۳. البته در مورد حضرت موسی(ع) ارجاع مأموریت نجات بنی اسرائیل که یک امر دفاعی و در واقع سیاسی بوده است و مقدم بر رسالت پیامبری و شریعت ابلاغ شده، از طرف خدا بوده و موسی درخواست و اطلاعی نداشته است. ولی در این مورد هم می گویند چند صد سال بود که قوم بنی اسرائیل برای خلاصی از اسارت و آزارهای طاقت فرسای فرعون ها استغاثه به درگاه خدا نموده و خداوند به خاطر دعای آنها، ظهور موسی و رساندن آنها به ارض موعود را جلو انداخت.

۴. نمل (۲۷) / ۱۹: ... پروردگارا، به من توفیق ده تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس دارم و به کار شایسته‌ای که از آن خوشنود گردی، دست زنم...

۵. سبا (۳۴) / ۱۳: ... ای خاندان داوود، در عمل سپاس گزار باشید؛ ولی اندکی از بندگان من سپاس گزارند.

ثالثاً، اعطای پادشاهی از طرف خدا و استمرار آن با دو چیز ملازمه داشته است: یکی احراز صلاحیت و صفات لازم و احیاناً اثبات خدمات و شایستگی، همراه با ایتناء علم و حکمت و فضایل دیگر، و دوم، وجود و ادامه‌ی اخلاص در ایمان و انابه و تقوا در بندگی خدا و عدالت و خدمت به خلق^۱.
رابعاً، روش‌های به کار رفته جنبه‌ی جباریت و خشونت نداشته، بلکه ارشادی و اصلاح طلبانه است.

سوره قصص (۲۸) از این جهت آموزنده و عبرت انگیز است. در آنجا که در واقع سرآغاز مبارزه و پادشاهی بنی اسرائیل است، اراده کلی خدا درباره امت زیر دست شده و مظلوم و مستضعف بنی اسرائیل اعلام می‌گردد. مأموریتی که به موسی (ع) داده می‌شود، مقابله با استبداد و خودکامگی انسان‌ها و با اسیر و بنده کردن دیگران است^۲ و ضمن آن، از یک طرف منع و ملامت از ستیزه‌جویی و کشتار به عمل می‌آید و از طرف دیگر، تاکید بر ملامت و نصیحت می‌گردد^۳. و در اواخر سوره اعلام می‌شود که:

»

۴.

۹- محمد مصطفی، خاتم انبیاء (ص)

بعد از نبوت و رسالت خاص عیسی (ع) سیر تحول پادشاهی خدا به دست انسان‌ها، چند گام به جلو می‌گذارد که با ملوکیت پیامبران و پادشاهان بنی اسرائیل متفاوت می‌باشد. خداوند نه تنها به پیغمبر آخرالزمان مأموریت و دستور پادشاهی و حکومت نمی‌دهد، بلکه نمایندگان اعزامی گروندگان مدینه هستند که مخفیانه در عقبه، از او درخواست مهاجرت و هدایت‌شان را می‌نمایند و «بیعت» برای اطاعت و قبول رهبری و فداکاری می‌کنند. قبل از آنها نیز گروندگان مکه برای حمایت و هدایت و رهبریشان کسب دستور می‌نموده‌اند. خداوند با فرمان «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۵ این معنی

۱. از جمله آیات: بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۱، ص (۳۸) / ۱۷ تا ۴۰.

۲. سوره‌ی قصص (۲۸)، آیات ۳ تا ۶ و ۳۸ تا ۴۰ و ۷۶ تا ۸۳.

۳. سوره‌ی قصص (۲۸)، آیات ۱۵ تا ۲۱ و ۳۷ تا ۴۰.

۴. قصص (۲۸) / ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی مقرر داشته‌ایم که به دنبال برتری‌جویی در زمین و تبه‌کاری نیستند؛ و سرانجام نیک، خاص پرهیزکاران است.

۵. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنها مشورت کن...

را تأکید و امضا می‌فرماید که مدیریت امور مردم یا حاکمیت و مباشرت در کارهای اجتماع، باید با مشورت و کسب نظر و همکاری خود آنها صورت بگیرد^۱. روش و سیاستی که شاهد آن، علاوه بر قرآن، سیره و سنت رسول اکرم در جنگ‌ها و صلح‌ها و در روابط اقتصادی و اجتماعی با قبایل و همسایگان بوده است.

فرستاده‌ی خدا در پیام‌های خارجی یا بین‌المللی، دعوتی که برای همسایگان می‌فرستد، عنوان‌هایی نظیر «مَلِکُ فُرس» یا «عظیم القبط» را به کار برده و پادشاهی پادشاهان و بزرگان حاکم بر ملت‌ها را رسماً (یا عملاً) می‌شناسد. بعدها نیز خلفای مسلمین باب مراوده- دوستانه یا خصمانه- را با پادشاهان باز می‌کنند، ولی در قرآن دیگر نشانه‌هایی از پادشاهی یا حکومت فردی و خودکامه، نه برای پیغمبر و نه برای پیشوایان و مسلمانان نمی‌بینیم. برعکس، در سوره‌ی شوری (۴۲)، در آنجا که توصیف - و در حقیقت توصیه و تأیید- از جامعه‌ی ایمانی نمونه به عمل می‌آید، از ایمان‌شان صحبت می‌شود و اعمالی که از آنها بر شمرده می‌شود، از نوع احتراز از شرک، ارتباط با خدا و عبادت و استغفار است و همچنین انفاق و زکات، عفو و احسان، انتصار و حمایت از یکدیگر.

در لابلای آنها، به صورت کوتاه و گذرا، جمله‌ی «وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۲ آمده است. مباشرت دنیا و در حقیقت اداره امور اجتماع را از زمان رسول اکرم (ص) خود مؤمنین به عهده گرفته‌اند.

این مطلب که قرآن در سوره‌ی شوری (۴۲) برای اداره‌ی امور دنیایی جای جزیی و مختصر- در مقایسه با هدف‌گیری خدا و تدارک آخرت- قایل شده است، حایز اهمیت می‌باشد؛ هم از این جهت که هدایت و دخالت خدا یا پیغمبر را برای امر حکومت و پادشاهی لازم ندیده است و هم از جهت دیگر که اگر در جامعه‌ای، خدا منظور و هدف یا مورد نظر باشد و رابطه با او را- آن‌طور که در آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره‌ی شوری (۴۲) آمده است- همواره محفوظ داشته و شیفته و مست مال و مقام دنیا نگردند، مرتکب جرم و فحشا نشوند، بدی را با خوبی جبران کنند، تجاوز و تعدی در

۱. خیلی جالب است که این دستور به دنبال تمجید و تأکید بر حسن خلق پیغمبر با بدخواها و بی‌ادب‌ها بوده و سفارش نظرخواهی و مشورت از همان‌هایی می‌شود که مقصر و مستضعف‌اند و طبقه‌ی ناس (یا people) را تشکیل می‌دهند؛ نه آنکه مشاوره در امور صرفاً با اشراف و زبندگان قوم باشد.

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

کار نباشد و بلکه به معاضدت و یاری یکدیگر پردازند و به جای انتقام، به اصلاح فی مابین پردازند و تمام این کارها را به خاطر خدا و ترس از خدا انجام دهند، قسمت عمده‌ی اختلافات و مسائل گوناگون خانوادگی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، انتظامی، امنیتی و دفاعی جامعه مرتفع و منتفی خواهد شد. حجم وظایف و هزینه‌ی دستگاه‌های دولتی از قبیل شهربانی، دادگستری، دارایی، بازرگانی، نظام وظیفه و حتی بهداری و تربیتی تقلیل فاحش پیدا کرده و باقی مانده‌ی امور که کارهای اجرایی عمومی، عمرانی، انتظامی، اداری و فرهنگی و غیره است، به سهولت با تفاهم و مشورت و با تقسیم وظایف انجام خواهد گردید، بدون آنکه احتیاج به حکام و آقا بالاسرهای جور واجور باشد:

»

۱.

این آیه ظاهراً به همین معنی دلالت دارد و وارد شدن پای حکام مداخله‌گر را بیان می‌نماید که در اثر طمع و تجاوز مردم به مال یکدیگر، پیدا می‌شوند. اگر نگوییم مسئله‌ی پادشاهی یا دولت و حکومت، در اثر خداپرستی خالص و دینداری درست، منتفی خواهد گشت و سیر اسلام در جهت تعطیل و محو دولت و حکومت است، لااقل باید بپذیریم که از اهمیت و اقتدار آنها و از اشرافی که حکومت‌های امروزی برهمه‌ی شئون ملت‌ها دارند و از عرض و طولی که در دنیا پیدا کرده‌اند، مقدار معتناهی کاسته خواهد شد، خصوصاً در کشورهای استبداد سلطنتی یا دینی و فاشیستی و در نظام‌های دیکتاتوری کمونیستی و حتی دولت‌سالاری سوسیالیستی. ممنوع بودن اطاعت مطلق و سرسپردگی و بندگی بشر، انحصار به پادشاهان و فرمانروایان دنیا ندارد؛ چنین نیست که قرآن فقط این دسته از طاغوت‌ها را در برابر خدا گذاشته و به جای حاکمیت و مدیریت آنان دستور شورا را داده باشد؛ هم در مورد ارباب نگرفتن رؤسای دین تصریحاتی در قرآن داریم و هم به طور کلی تذکر داده شده است که هیچ‌گاه امر مسرفین را نباید اطاعت کرد:

»

۱. آیه بقره (۲) / ۱۸۸ : اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و آن را به مشورت به حکام [ظالم] مدهید تا [با اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.

۱.

و تبعیت از بزرگان و پیروی از موجهین و رهبران، به جای اطاعت از خدا و رسول، باعث گمراهی و عذاب اخروی می‌گردد. هر کس باید تفحص و تحقیق نموده تا علم و آگاهی به چیزی یا بکاری و به شخصی پیدا نکرده است، از آن- یا از او- پیروی ننماید.

در مورد رهبران دینی آیه زیر که در رابطه با اهل کتاب آمده است؛ قابل توجه است:

»

۲.

در مورد دوم، آیات زیر را در سوره‌ی احزاب (۳۳) داریم که پشتیبانی و شکایت و لعنت اهل جهنم را نسبت به مقامات و بزرگان منعکس می‌سازد:

»

۳.

آیات و احکام اجتماعی و اداری قرآن

در این سی و چند سال که سخنرانی‌های جشن مبعث، منظم‌اً بر محور آیه بعثت یا ارکان چهارگانه آن و اجزای پیوسته‌ی برنامه‌ی رسالت، دور می‌زد و همچنین در درس «کفرورزی و کفرزدایی» انجمن اسلامی مهندسين که قرآن خطوط اصلی هدایت

۱. شعراء (۲۶) / ۱۵۰ تا ۱۵۲: از خدا پروا کنید و مطیع من باشید.

و از فرمان اصراف کاران اطاعت نکنید.

که در این سرزمین تبه کاری می‌کنند، نه اصلاح.

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: به اهل کتاب بگو بیاید بر سر یک کلمه مشترک که میان ما و شماست با هم باشیم (یا توافق و همکاری کنیم) و آن اینکه جز خدا را بندگی ننماییم و چیزی یا احدی را با او شریک نگیریم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا ارباب و سرور خود نگیرند...

(به ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای، رؤسای مذهب را به رتبه پرستش و اختصاصات الهیت نرسانیم...)

۳. احزاب (۳۳) / ۶۶ تا ۶۸: روزی که صورت‌هایشان در آتش دگرگون شده گویند، ای کاش اطاعت از خدا و رسول می‌کردیم

و گویند، خدایا ما اطاعت از (اوامر یا افکار و نظریات) آقاها (مقامات و پیشوایان صاحب احترام) و بزرگان خود (یا رجال و قدرتمندان و رؤسا) کردیم که ما را به گمراهی انداختند.

پروردگارا، عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان کن.

و وظایف نبوت رسول اکرم را ترسیم و تعیین و تحدید می کند، هیچ جا به نام و عنوانی برای حضرت خاتم النبیین و اولیای دین برنخوردیم که تصریحاً یا تلویحاً معانی و چهره های مختلف پادشاهی و حکومت را اعلام نماید؛ از قبیل پادشاه، حاکم، امیر، سلطان، خلیفه، ملک، زمامدار، زعیم، رهبر، والی، کفیل و امثال آن. چه در خود آیات بعثت که به طور کلی و تفصیلی اجزای برنامه ی رسالت را ارائه می نماید، و چه در آیات و اشارات پراکنده ای که تکیه بر تعبیرهای خاص و مقطعی می نماید. مانند نذیر، بشیر، رسول، نبی، مذکر، ابلاغ کننده و غیره. یا در سوره احزاب (۳۳) که به طور جامع و قاطع می فرماید:

»

۱.

بلکه بالعکس، علاوه بر آنکه در کار اداره و حکومت، امر به مشورت و نظرگیری از امت شده است، برای انجام یا اجرای حتی امور عبادی نیز تمایل و تصریح قرآن بر اعمال و حرکات اجتماعی مردمی است که به حالت دسته جمعی و انتخاب متصدی و پیشوا از میان خودشان و نه به صورت آمرانه و کورکورانه از خارج و بالاسرشان، انجام گیرد. امت یا جامعه باید با همکاری و همبستگی یا همیاری همگان، در وسیع ترین مقیاس بشری عمل کنند و از گروه بندی و یارگیری و رئیس گیری پرهیز نمایند. چند نمونه از آیات را در زیر ذکر می نمایم، ضمن آنکه نماز جماعت و جمعه، خود شاخص ترین الگوی عمل اجتماعی است:

۲.

»

۳

»

»

۱. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیغمبر ما تو را فرستادیم (یا مأمور کردیم) که برای مردم شاهد و الگو باشی.

و مؤذنه دهنده و بیم دهنده باشی و دعوت کننده به سوی خدا و چراغ پرتو افکن.

۲. صف (۶۱) / ۴: همانا خداوند کسانی را که در صف واحد همچون بنای استوار در راه او جنگ می کنند، دوست می دارد.

۳. آل عمران (۳) / ۱۰۳: دسته جمعی به ریسمان حمایت خدا جنگ زده، متفرق و جدا جدا نشوید...

۱

۲

۳

البته قرآن مکرر صحبت از اطاعت و قبول ولایت می‌نماید، ولی همه جا مقصود اطاعت از خدا و از فرستاده‌ی او در پذیرفتن هدایت و در انجام عبادت و احکام الهی است یا رفتن به زیر یکتا پرچم سرپرستی و دوستی و حمایت‌خواهی حق، همراه با محبت و همکاری اهل حق. اگر استثنائاً - و تنها یک بار - اطاعت از «اولی الامر»^۴ به دنبال «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۵ آمده است، با اشاره کردن و اجازه دادن «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ»^۶ و با دستور «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^۷ راه را بر هر گونه ولایت مطلقه و نیابت و حق آمریت و حاکمیت مأمورین و مدعیان بسته است. به این ترتیب نخواست است، حتی به بهانه‌ی نزدیکی با خدا و رسول و یا منتخب مردم بودن، پای دیکتاتوری یا حاکمیت بندگان در میان آید، و گرنه گفته می‌شد اگر تنازع و اختلاف پیش آید، تمکین از رأی یا دستور ولی امرتان بنمایید.

۱. مائده (۵) / ۲: ... مبدا دشمنی قومی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، باعث کشاندن‌تان به گناه و تعدی و تجاوز گردد، بلکه (جا دارد) با یکدیگر در راه نیکی و تقوا همکاری کنید و نه در راه گنه کاری و دشمنی...

۲. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: و از مشرکین نباشید.

۳. آل عمران (۳) / ۶۴: بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است (جمع شویم)، اینکه غیر خدا را بندگی نکرده و هیچ چیز (و هیچ کس) را با او شریک و دمساز ندانیم و به جای خدا، خودهایمان را ارباب و سرور نگیریم...

۴. نساء (۴) / ۵۹: ... از متصدیان امور که از خودتان هستند...

۵. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و پیامبر اطاعت کنید...

۶. نساء (۴) / ۵۹: ... و هر گاه در امری دچار اختلاف شدید...

۷. نساء (۴) / ۵۹: ... آن را به [کتاب] خدا و [روش] پیامبر ارجاع دهید...

خیلی معنی دار است که مولای متقیان و امام اول مان. علی (ع) وقتی مردم سرخورده از خلفای راشدین - «مخصوصاً» از عثمان - تقاضای بیعت و قبول خلافت نزد او می نمایند، ابتدا استنکاف می ورزد و سپس می گوید، اگر از دحام شما و اصرار تان نبود، هیچ گاه رضا به این امر نمی دادم:

»

۱.

در دوران خلافت نیز اگر از مردم طلب اطاعت و انضباط می نماید، از آنها می خواهد که با مشورت و رهنمود دادن و انتقاد پیوسته کمکش نمایند؛ یعنی به طور صریح حاکمیت و انتخاب والی و حاکم را از آن امت یا ملت شناخته و خود را مباشر و مجری امور آنان بر طبق احتیاج و نظر خودشان می داند:

:

»

۲.

بدیهی است که شایستگی علی (ع) برای خلافت از هر جهت مسلم و ممتاز و مقدم بر هر شخص دیگر بوده است و در نزد خدا خلعت خلافت مؤمنین به دوش او انداخته شده بوده است، ولی واگذاری و خواستن این امر می بایستی از طرف مردم و با طوع و رغبت صورت بگیرد.

این حدیث امیر مؤمنان (ع) نیز بسیار پر معنی است که می فرماید: وقتی والی و مباشر امور تان فوت کرد، مقدم بر هر کار، اولین اقدام تان باید جستجو و تعیین والی

۱. از علی (ع): اگر چنین نبود که گروهی برای درخواست بیعت حضور یافته بودند و با تعهد یاری گروه دیگر، حجت بر من تمام نشده بود و خداوند از دانایان پیمان نگرفته بود که با ظالم در حق کشی و با مظلوم در پایمال شدن حق او همدم و همگام بشوند، مسلماً زمام استر خلافت را بر گردنش رها می کردم.

۲. از خطبه ۳۴ نهج البلاغه: ای مردم! همانا که شما را بر من حقی است و مرا بر شما حقی. حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و نیاز شما را از خزانه‌ی ملت چنان که در خور است بر آورم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا دانا گردید. اما حقی که من بر شما دارم این است که در پیمان بیعت، وفادار باشید و در حضور و غیبت من خیرخواه من باشید و هنگامی که شما را بخوانم، به دعوت من پاسخ گوید و زمانی که فرمان دهم، فرمان ببرید (ترجمه از دکتر اسداله مبشری).

برای خودتان باشد!

دریافت مسلمانان و حاملین قرآن از پادشاهی خودشان

دستور مشورت با مردم و مشورت مردم با یکدیگر در مدیریت امور جامعه و امت (یا حکومت شورایی مردمی) مسئله‌ی ساده‌ای نبوده است که درک و اجرای آن به آسانی انجام شده باشد یا انجام گردد. قرن‌ها از نزول این آیات در قرآن گذشته و مسلمانان بارها و بارها و میلیون‌ها مرتبه ختم قرآن کرده و سوره‌های آل عمران و شوری را با قرائت و احیاناً اخلاص می‌خواندند، ولی می‌بینیم به موازات آن چقدر خلفا و سلاطین و پادشاهان و امیران در کشورهای اسلامی - و در ایران خودمان - برای قدرت و برتری بر دیگران یا به خاطر تصرف و تسلط بر قطعه ناچیزی از زمین خدا، چه پیکارها و کشتارها راه انداخته‌اند و عوام و خواص مردم بدون تعجب و اعتراض، تن به حاکمیت، آمریت، مالکیت و حتی ربوبیت و الوهیت نسبی آنان داده‌اند! چه لشکرکشی‌ها و رعیت‌کشی یا برادرکشی‌هایی که شده است! فرزندان به روی پدران تیغ کشیده‌اند تا صاحب تخت و تاج شوند، مادر و پسرها با هم درافتاده‌اند! هزاران خدعه و خون‌ریزی به خاطر چند روز بهره‌برداری و فرمانروایی، با همکاری و همدستی نوکران و وزیران و جیره‌خوران و حتی افاضل و فقها، صورت گرفته است و حداکثر از ناحیه‌ی بزرگان و مردان دین اکتفا به توصیه بر احسان و عدالت شده است، بدون آنکه نفی پادشاهی و حاکمیت یک طرفه بر مؤمنین و مردم را بنمایند.

۱. در روایت منقوله از سلیم بن قیس هلالی از مولای متقیان: والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما يموت امامهم او يقتل، ضالاً کان او مهتدياً مظلوماً کان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، ان لا يعملوا عملاً والايحدثوا حدثاً، ولا يقدموا بدأ او رجلاً ولا يبدؤا بشيء، قبل ان يختاروا لانفسهم اماماً. عفيفاً عالماً، ورعاً، عارفاً بالقضاء والسنه، يجمع امرهم و يحكم بينهم، و ياخذ للمظلوم من الظالم حقه، و يحفظ اطرافهم، و يُجيب فيهم و يقيم حجهم و جمعهم، و يُجيب صدقاتهم. (جلد ۸ و ۱۸ «بحار الانوار»، اصل و ترجمه به نقل از کتاب «حکومت در اسلام»، قلمداران، چاپ ۱۳۴۴).

ترجمه: در حکم خدا و حکم دین اسلام بر عموم مسلمین واجب است بعد از اینکه امام و پیشوای آنها مرد یا کشته شد، خواه آن پیشوا گمراه باشد یا هدایت یافته، مظلوم باشد یا ظالم ... اینکه هیچ عملی انجام ندهند و به هیچ کاری دست نزنند و دست و پای جلو نبرند، پیش از آنکه برای خودشان و جمیع کارهای اجتماعی‌شان، پیشوایی عقیف و دانشمند و خداترس و آشنا به قضا و سنت، برای جمیع کارهای خود اختیار و انتخاب نمایند تا در بین ایشان به حکومت پردازد و حق مظلوم را از ظالم برای او بستاند و سرحدات آنها را نگهداری کند و مالیات آنان را دریافت نماید و حج و جمعه‌شان را بر پا دارد و حقوق مالی آنها را جمع‌آوری کند.

چرا؟ برای اینکه نه پادشاهان و فرمانروایان و جویندگان قدرت و ثروت، علی‌الاصول، احساس خطا و گناه در این طلب و تکاثر می‌کردند؛ نه مردم و مؤمنین معتقد و متذکر حق حاکمیت و مشورت برای خود بوده، پادشاهی و آمریت و مدیریت افراد برتر را امر خلاف قاعده و قرار می‌دانستند و نه دردمندان و خردمندان طالب عدالت و امنیت و عمران یا حاکمیت خلق اللّهی عامی و عادی، مدیریت خودشان را از طریق مشورت و مباشرت، کار عملی و عقلایی می‌دیدند. حتی متفکرین بزرگی همچون ابن خلدون، خواجه نظام‌الملک، ابن سینا، ابوحنیفه، شیخ طوسی، علامه حلی یا جهان دیدگان و ارستگانی امثال سعدی و ناصر خسرو، ایراد اساسی به سلطنت استبدادی (به شرط برقراری عدالت و امنیت و سخاوت) نداشته‌اند.^۱ سهل است که پادشاهان را «ظَلَّ اللهُ» و «الله» و «ناصرالدین» می‌خواندند. درباره خلفای راشدین نیز که تاریخ رسمی، آنان را به‌عنوان سالکین سنت رسول خدا یاد می‌کند- و سه نفرشان را شیعه قبول ندارد- علمای بزرگ تسنن نیز هیچ‌گاه ایرادی نداشته‌اند که خلافت اولی با شتاب‌زدگی و بدون مشورت و اجتماع امت بوده و بیعت با او در حلقه‌ی محدودی صورت گرفته، بعداً آن را تعمیم داده‌اند. خلافت دومی صد درصد انتصابی و توصیه‌ی شخصی بوده و مشورت و انتخاب در کار نبوده است، و در مورد سومی، اگر برای تعیین او شورایی تشکیل گشته است، حالت اختصاصی شخصی و مشروط داشته، عمل مشورت عام که در ضمیرهای «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲ یا «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۳ آمده است، تحقق نداشته، انعکاس دهنده قرآن و ادامه دهنده‌ی سنت پیغمبر نبوده است.

اگر فرض را بر عدم سوءنیت و قصد مخالفت بگذاریم، آنچه می‌توانیم به ضرس قاطع تکرار کنیم، علت امر نارسایی عمومی و عدم رشد لازم حاملین قرآن برای درک «مشورت» و «بیعت» است. به اصطلاح امروزی، حکومت مردم بر مردم یا

۱. و مثلاً جناب حافظ شیراز با همه‌ی وارستگی و عاشقی و عرفان، وقتی در مجلس مناظره‌ی امیر تیمور گورکانی، آن جهان‌گشای خون‌ریز خون‌خوار، با حضور ابن خلدون و مردان دانش و دین زمان، دعوت می‌شود، یک کلمه اعتراض یا اشاره بر حرمت تهاجم بر بلاد و تسخیر و تسلط بر مردان و زنان مسلمان و غیر مسلمان به‌زبان نمی‌آورد. در حالی که هر دو، حافظ قرآن و روشنفکر دانای بر فقه و ایمان بودند. ولی اسقف ارمنی سلطانی، متعرض قتل عام شیعیان نیشابور می‌شود که نخواستند تسلیم سپاه تیمور گردند.

۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنها مشورت کن...

۳. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

دموکراسی، که قریب هزار سال بعد از نزول قرآن، در مغرب زمین در اثر تجربه تلخ قرون وسطی و حاکمیت کلیسا، احساس گردیده و کم و بیش به اجرا درآمده است. نبوت محمد بن عبدالله (ص) از نظر تاج‌بخشی خدا به خلق، نقطه عطفی بوده است در تاریخ انبیاء. پیغمبر آخرالزمان برای انجام رسالت الهی و در زمینه‌ی تربیت و حمایت ایمان‌آوردگان به‌طور خود به‌خود یا با دعوت و بیعت آنان، عهده‌دار مدیریت امورشان و به‌گونه‌ای پادشاهی‌شان می‌گردد؛ اما دستور یا اجازه‌ای که از خدا دریافت می‌دارد «شاورَهُمْ فِي الْأَمْرِ» است و این دستور نقطه عطف یا پل رابطی می‌شود مابین سلطنت یک طرفه داوود و سلیمان و حکومت مردمی «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ».

علی بن ابیطالب (ع) که به دستور قرآن و به اسوه و الگوی رسول خدا، خلافت می‌نماید، دچار خودخواهی و جاه‌طلبی عده‌ای و نادانی و تعصب خشونت بار عده‌ی دیگری می‌شود که شعار «الحکم لله»^۱ را سر می‌دهند؛ در جواب‌شان می‌فرماید: با گفتن کلام حقی، خواهان راه باطل هستند. بدیهی است که حکم و پادشاهی در اصل و اساس از آن خداست، ولی «امر» یا آمریت و مدیریت در امور مالی جامعه، در عمران و آبادی و در دفاع و حفظ سرحدات را ناچار باید امیری از خودشان، صالح یا فاجر، عهده‌دار شود.

هم اکنون که هشتاد و چند سال از انقلاب مشروطیت^۲ خودمان، با آن همه تأیید و توضیح‌های علمای بزرگی همچون نائینی درباره‌ی آزادی و حاکمیت شورایی مردم از نظر اسلام، می‌گذرد و فرمان الهی «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» سر لوحه‌ی مجالس گذشته و فعلی شده است، باز هم هستند کسانی از علما و فقها که می‌گویند، خدا به پیغمبرش دستور «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» داده، ولی به دنبالش با آوردن جمله «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۳، به او اجازه داده و بلکه توصیه کرده است که هر طور خودش تشخیص می‌دهد و تصمیم می‌گیرد عمل نماید. به عقیده‌ی اینان - و مخالفین آزادی و حاکمیت ملی - قصد خدا در مشورت رسول اکرم با مردم، تحیب قلوب آنها و دلگرم ساختن‌شان بوده است، نه تسلیم و تبعیت از رأی اکثریت؛ یعنی در اصطلاح پوست‌کنده‌ی عامیانه، «شیره مالیدن» به سر مردم! همان‌طور که شیوه‌ی رندان

۱. «الْحُكْمُ لِلَّهِ»، شعار گروه خوارج در جنگ نهروان است.

۲. در چهاردهم مرداد سال ۱۲۸۵، فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار صادر شد و انقلاب مشروطیت رسماً به بار نشست (ب.ف.ب).

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و چون [بر اساس مشاوره] تصمیم گرفتی [نگران مباش] بر خدا توکل کن...

سیاست و دیانت است.

می‌دانیم که قبل از دوران جدید و معاصر اروپا که بعضی از ملت‌ها علیه انکیزیسیون کلیسا و استبداد پادشاهان قیام کرده، حکومت قانون و نظام‌های پارلمانی و دموکراسی را اتخاذ کردند، در یونان و روم پیش از میلاد مسیح، حکومت‌های انتخاباتی و مردمی وجود داشته است. ولی در آن نظام و سنت‌ها نیز حاکمیت مردمی واقعی وجود نداشته، اشراف و خواص (یا پاتریسین‌ها) بوده‌اند که در جرگه و جماعات‌شان بحث و انتقاد داشته، رأی‌گیری و انتخاب کنسول و شهردار می‌کردند. کما آنکه در جمع ایلات و در قبایل و قراء مشرق‌زمین هم در امور مهمه همگانی، فی‌الجمله رایزنی و گردهم‌آیی از سرکردگان و شیوخ صورت می‌گرفته است؛ اشراف قریش در مکه «دارالندوه» داشته‌اند و قرآن درباره‌ی قوم لوط صحبت از «نادی» یا باشگاه و محل تجمع و تفریح می‌نماید.

ضمانت اجرا برای حاکمیت شورا

علاوه بر اینکه نه پادشاهان، نه مؤمنین و نه دردمندان و متفکرین جهان اسلام، حکومت شورایی مردم را کار عملی و عقلایی نمی‌دیده‌اند، علت و اشکال دیگر را باید در عدم اطمینان و در فقدان ضمانت اجرایی این امر جستجو نماییم.

وقتی پادشاهان و پویندگان قدرت و ثروت برای رسیدن به هدف و لگام زدن بر مرکب مراد و برای حفظ و تداوم برتری و بهره‌وری خود هزاران تلاش و ترفند به کار می‌برند، بدیهی است که حاکمیت مردم و دموکراسی واقعی ممکن نیست بدون تکاپو و مراقبت و فداکاری‌های فراوان مردم تأمین گردد.

حکومت‌های دموکراسی به‌خوبی به این حقیقت واقف شده‌اند که اگر مردم و ملت در مجموعه و اکثریت خود، از آزادی و دموکراسی حراست ننمایند، نظام جامعه به‌سهولت و سرعت تبدیل به استبداد و فاشیسم و به انواع دیکتاتورهای فردی، خانوادگی، صنفی یا حزبی خواهد شد. حافظ و ضامن حکومت مردم بر مردم کسی و چیزی جز خود مردم و عهد و اعتقادشان به این امر نمی‌تواند باشد. لازم است که ملت، هم موظف و متعهد به حراست از آزادی و حاکمیت خودشان باشند و هم مخصوصاً معتقد و خواهان آن باشند.

شرط دوم که مهم‌تر و مشکل‌تر از شرط اول است، اشکال اساسی کشورهای خو گرفته به استبداد و اسارت است.

به عبارت دیگر، لازم است که روح و رسم آزادی و آزادگی یا اختیار و خودگردانی، در نهاد مردم و در دیده و دل امت وجود داشته باشد و پادشاهی و پلیس، نه از دست و زبان، بلکه از دماغ و دل مردم جوشش کند.

در مورد اسلام و مسلمانان می‌بینیم علی‌رغم بی‌توجهی و نارسایی‌هایی که داشته‌اند و خلافت‌های غاصبانه و حکومت‌های جابرانه‌ی خودکامه‌ای که به آنها اعمال می‌شده است، مع‌ذکک ارشادهای قرآن و سنت و احکام، بیهوده و بی‌حاصل نبوده و تا حدودی کار خود را کرده است.

امانت‌داری خلافت‌ خدایی به دست انسان ظلوم جهول، با وجود ترس و ناتوانی که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها ابراز داشتند، چون توأم با ایمان به خدا و عمل به اسلام شد، تضمین لازم را برای پادشاهی خواسته خدا برای خلق به وجود آورد. تقدیر چنین اقتضا کرده است که این تصدیق و تشخیص در قلم یک محقق منصف غیرمسلمان جاری شود.

نمی‌دانم مارسل بوازار^۱، حقوق‌دان محقق سوئیسی و نویسنده‌ی کتاب «انسان دوستی اسلام»^۲ است یا روزه‌گارودی^۳ فرانسوی، استاد دانشمند متفکر فرانسوی که مسئله زیر را طرح کرده، پرسیده است: با آنکه چهارده قرن از ظهور اسلام می‌گذرد و بعد از زمان خود پیغمبر و خلفای راشدین، خبری از عدالت و ارشاد قرآنی نبوده و جوامع اسلامی در زیر حکومت‌های ظلم و فساد، راه‌های انحطاط و اضمحلال در پیش گرفته بوده‌اند، چه علت دارد که ملل مسلمان نه تنها زنده و باقی مانده‌اند، بلکه در قرون اخیر احیا و توسعه چشمگیری نیز نشان می‌دهند؟ در جواب می‌گوید: علت اصلی این است که قدرت و حاکمیت خلفا و فساد و فحشای آنها قلمرو محدودی داشته است و در داخل جامعه و در بطن امت‌های اسلامی، عملاً و غالباً احکام و اعتقادات یا فرهنگ قرآنی و «ایمان» حکومت می‌کرده است.^۴

۱. Marcel Boisard

۲. Humanisme de L'Islam (Allin Michel, ۱۹۷۹).

۳. Roger Garaudy. (Appel aux vivants)

۴. سؤال و جواب بالا از روی حافظه نقل به مضمون شده است که تحت عنوان «انسان دوستی در اسلام» از طرف آقایان دکتر محمد حسین مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی ترجمه شده است (انتشارات طوس ۱۳۶۲، تهران).

این یک واقعیت تاریخی و جامعه‌شناسی است که در ملت‌های مسلمان - اعم از سنی و شیعه - اعتقاد و ایمان به خدا و اصول دین و عمل به احکام شریعت، در مجموع و متوسط خیلی بیشتر از ملل مسیحی و یهودی و بودایی و غیره رایج بوده است. نقشی که دینداری و تفکر دینی در نزد مسلمانان و در زندگی فردی و اجتماعی آنان ایفا می‌کند، با آنچه در میان اروپاییان دیده می‌شود، قابل مقایسه نیست.

قرآن و تعلیمات پیغمبر آخرالزمان توانسته است تا حدود محسوسی - اگرچه ناقص و نسبی - پادشاهی خدا را از طریق ایمان و عمل خود مسلمانان، در فرهنگ و رفتار و روابطشان مستقر سازد؛ به مقیاس زیادی مؤمنین هستند که نفس و نفوسشان را اداره می‌نمایند و تن به استبداد و اسارت، با همه آثار سوء و ویرانگر آن داده‌اند و مع‌ذلک در محدوده خصوصی فردی و روابط خانوادگی و اجتماعی دینی و غیرسیاسی، یک نیمه‌آزادی و استقلال را حفظ کرده و این اعتقاد و امید و اخوت اسلامی و مخصوصاً انتظار و عشق را نسل به نسل منتقل ساخته‌اند که اسلام و آیین خدا در توسعه بوده، باید روزی بر دنیا اشراف و احاطه پیدا نماید و حاکمیت و مقبولیت عام پیدا کند^۱.

خاصیت و کفایت ایمان را نباید یک طرفه و متعلق به گذشته تصور کرد که اگر مردم و ملتی مؤمن به خدا و با تقوا بوده و کارهایشان را با همکاری و مشورت انجام دهند، مسئله‌ی حکومت و مدیریت جامعه برایشان حل شده خواهد بود. امروزه با پیشرفت تمدن و تکنیک و مجهز شدن دولت‌ها به وسایل بسیار نیرومند انتظامی و اداری، اطلاعاتی و ارتباطی، فرهنگی، فنی و مالی یا کنترل بر مطبوعات و تبلیغات، به سهولت و با حالت حق به جانب، همان‌طور که در نظام‌های کمونیستی و فاشیستی دیدیم و در نظام‌های دموکراسی و مدعی دموکراسی نیز نظایری پیدا کرده است، دوره به دوره بر قدرت و شدت و خشونت آن افزوده می‌شود و از مخالفین و ملت سلب آزادی و اختیار و شخصیت می‌نمایند. تا جایی که نه هیچ نهاد و مقامی قادر به ممانعت و عملی باشد و نه هیچ حرفی را کسی بتواند بزند. هیچ پناه و امید برای مردم

۱. این معنی، تحت عنوان «انتظار مهدی» و «قیام امام آخرالزمان»، جزو معتقدات شیعه بوده و هر چند گاه تحریک و تحریک‌هایی را به وجود آورده است. «انتظار» که ضد یأس و تسلیم است و مخالفت با جنبش‌های نارس و شتاب‌زده‌ی شیطانی دارد و با واقع‌بینی تحولات جهانی همراه می‌باشد، از ویژگی‌های تشیع به شمار می‌رود.

محکوم، جز آرزو و انتظار مرگ دیکتاتور و دولتیان یا تسلط یک نیروی خارجی یا داخلی رقیب، باقی نمی ماند که آن هم معلوم نیست به فرض وقوع، اوضاع را بدتر از گذشته ننماید. تنها مانع یا عامل و ضامنی که می تواند جلوی ظلم و بیچارگی را بگیرد، اراده و مانع درونی افراد حکومت و عاملین یا رهبر و دیکتاتور است که با اختیار و اراده‌ی خود تصمیم بگیرند یعنی همان ایمان و پلیس باطنی یا تقوا؛ و دنیا اتفاقاً در همین جهت سیر می کند و سیستم‌های مختلف حکومت را تجربه می نماید. انسان توانسته است با براندازی حکومت‌های فردی ایلیاتی و کلیسایی و استبدادی و با جانشین ساختن انسان‌گرایی و دموکراسی مبتنی بر آزادی یا ایدئولوژی‌های مترقی، خود را تا حدودی پادشاه و حاکم بر سرنوشت خویش قرار دهد، ولی پادشاهان و حاکمان برگزیده‌ی جدید با فقدان ایمان و عدالت درونی یا تقوا، و با استمداد از امکانات جدید نشان داده‌اند و می دهند که انسان از پس انسان، بدون وجود ایمان دو طرفه، بر نمی آید.

مخاطب و مسئول اجرای آیات و احکام اجتماعی

به طور کلی در قرآن به یک سلسله احکام یا دستورهایی بر می خوریم که البته جنبه‌ی عبادی به صورت جلب رضای خدا و احتراز از بندگی شیطان و دور شدن از خدا را دارد، ولی در جهت سلامت و حفظ حقوق خانواده و اجتماع بوده، در برابر ستم‌گری و ستم‌گران و برای جلوگیری از فسادهای مادی و معنوی و تجاوز اشخاص به حقوق و حریم یکدیگر، صادر شده است، سر و کار آنها علی‌الاصول با حفاظت یا دفاع از ملت و میهن و با سلامت جامعه و برقراری عدالت و امنیت است، از قبیل آیات مفصل زیر:

« ۱ »

« ۲ »

»

۱. مائده (۵) / ۳۸ : و (اما) مرد دزد و زن دزد، پس دست‌های آنان را، به کیفر آنچه کسب کرده‌اند و به عنوان عقوبت از جانب خدا، ببرید ...
 ۲. نور (۲۴) / ۲ : زن و مرد زناکار، پس هر یک از آنها را یک صد تازیانه بزنید...

«^۱.

(از سفارش‌های شعیب به قوم خودش می‌باشد).

«^۲.

)

(در باره بنی اسرائیل است).

)

«^۳.

)

«^۴.

)

«^۵.

)

«^۶.

۱. اعراف (۷) / ۸۵ : ... پس رعایت کامل کیل و وزن را نموده، از اجناس (خریداری) مردم چیزی کم نگذارید و در زمین بعد از اصلاح و آبادانی آن فساد و خرابی نکنید؛ این (دستور) برای شما اگر ایمان آورده باشید، سودمندتر است.

۲. بقره (۲) / ۶۰ : ... از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین فسادانگیزی نکنید.

۳. نساء (۴) / ۲۹ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال‌تان را در میان خود به باطل نخورید (و از بین نبرید) مگر آنکه به صورت دادوستد با رضایت طرفین باشد و افراد خود و نفوس‌تان را نکشید؛ بدانید که خداوند نسبت به شما خیر رسان و مهربان است.

۴. بقره (۲) / ۱۹۰ : و در راه خدا بجنگید، با کسانی که با شما می‌جنگند، ولی تجاوز از حد (و بیش از مقابله به مثل) ننمایید؛ بدانید که خدا از حد‌گذران (یا تجاوزکاران) را دوست ندارد.

۵. آل عمران (۳) / ۱۰۳ : و به‌طور دسته جمعی (یا بالاجتماع) به‌ریسمان خدا تمسک بجوید و متفرق و تکر و نشوید...

۶. نساء (۴) / ۳۵ : و اگر بیم از آن داشتید که خلاف و جدایی میان آن دو رخ دهد، حکم و داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید، چنانچه قصد اصلاح داشته باشند، خدا آنان را به توافق می‌رساند؛ همانا که خداوند به همه چیز دانا و آگاه است.

)

۱.

)

۲.

)

...

۳.

تمام این آیات و دستورها به صیغه‌ی جمع بوده و حالت دسته جمعی دارد. مخاطب آنها جامعه است و خود مؤمنین، نه شخص پیغمبر و نه هیچ پادشاه یا رئیس و رهبر که به حق یا ناحق عهده‌دار اداره‌ی امت شده باشد. به‌طور وضوح، جامعه و مردم‌اند که مستقیماً مسئول و مجری شناخته شده‌اند.

مراجعه‌ی مستقیم و مسئولیت اجرایی عموم البته بدان معنی نیست که جزء و کل امور اجتماع، واجب‌های عینی تک‌تک افراد بوده، در مباشرت امور جامعه، تقسیم وظایف و تعیین مسئولین و مدیران یا امیران، تحریم شده باشد. بالعکس همان‌طور که می‌دانید، کلمه‌ی والی و ولی یا متصدیان امر (أولی الأمر) که باید از آنان اطاعت کرد و مسائل و اطلاعات را نزد آنان برد، مکرر در قرآن آمده است. ولی با این خصوصیت و به شرط آنکه اولاً «مَنْكُم» باشند؛ یعنی منتخبین و مقبولین خودمان، نه

۱. حجرات (۴۹) / ۱۰: به درستی که مؤمنین برادر یکدیگرند، بنابراین به اصلاح میان برادران‌تان پردازید و از خدا پروا کنید؛ امید است که مورد رحمت قرار گیرید.

۲. حجرات (۴۹) / ۹: و اگر دو گروه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند، میان‌شان آشتی دهید؛ پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با آنکه ستم و تجاوز می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد؛ پس اگر بازگشت، میان‌شان به عدل و داد آشتی و دادگری کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

۳. حجرات (۴۹) / ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از بدگمانی‌ها (در باره همدیگر) پرهیز کنید و بدانید که پاره‌ای از گمان‌ها (ی بد) گناه محسوب می‌شود و جاسوسی و کنجکاوی در کار هم نکنید و غیبت یکدیگر را روا ندارید ...

... و از خدا پروا داشته باشید؛ بدانید که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

تحمیلی یا قیومیت و ثانیاً با مشورت مردم انجام وظیفه کنند، نه خودسرانه و خودکامه و بدون نظر و نظارت مردم. این همان حکومت یا نظام مردمی شورایی می شود که در لسان روایت از قول رسول اکرم (ص) به صورت «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۱ بیان شده است.

همان طور که می دانیم و در بالا اشاره ای شد، یکی از اصول و رسوم قرآن و پیغمبران برقرار کردن ارتباط مستقیم ما بین خدا و انسان و حذف یا بریدن حاجب و واسطه هایی است که بالمآل منتهی به شخص پرستی و شرک می شود؛ حتی شخص پیغمبر به مصداق آیهی شریفه ی:

»

۲.

خود را کنار کشیده و به ما می گوید خدا از رگ گردن به تو نزدیک تر بوده و جواب دعوتات را اگر به او ایمان بیاوری، شخصاً خواهد داد. از طرف دیگر، از زمان ابراهیم و از زبان ابراهیم (ع)، خدا می خواهد که هر کس بار خود را- و کار خود را- به دوش کشیده و از کوشش شخصی بهره مند گردد، نه آنکه اشخاص به قصد احسان به ما، یا استثمار و استفاده از ما، مالک و مدیر امور ما بشوند:

۳.

»

به این ترتیب، چه اداره ی معاش و منزل و زندگی خود و چه مدیریت و کفایت امور جوامع و ملت و مملکت ها، حالت وظیفه و بلکه فریضه را داشته و در حکم ابتلا و تمرین است که موجب تربیت و تکامل انسان و امت و تقرب آنها به خداوند دانای توانای روزی رسان می گردد.

یک نمونه کوچک از حکومت ایمان

چنین هم نیست که در طول تاریخ مسلمانان و در گوشه و کنار قلمرو گسترده و قطعه قطعه شده ی تحریف یافته ی اسلام، پادشاهی مزدوج خدا و خلق یا حکومت، ایمان

۱. حدیث نبوی: همه ی شما و هر یک از شما گرداننده یا شبان و رهبرید و هر کس مسئول رعیت و افراد تحت فرمان و کفالت خود است.

۲. فصلت (۴۱) / ۶: بگو همانا که من بشری مانند شما هستم که دریافت وحی می کنم که جز این نیست که معبود و اله شما خدای یکتاست؛ بنابراین (یکسره) رو به او آورید، از او طلب آموزش نمایید و وای بر مشرکین.

۳. نجم (۵۳) / ۳۸: که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد داشت.

تحقق نسبی نیافته و اتمام حجتی نشده باشد.

امیر تیمور گورکانی، جهانگیر جهانگرد، در کتاب «منم تیمور جهان‌گشا» که مترجم و گردآورنده‌ی کتاب، آن را اقتباس از نوشته‌های او می‌داند^۱، در سفری که بعد از فتح و قتل عام به جنوب خراسان می‌نماید تا امیران آن صفحات را نیز مطیع و فرمانبردار خود نماید، گذرش بعد از عزیمت از طوس و عبور از ولایت ماه و بجستان، به شهر بشرویه می‌افتد و درباره‌ی آنچه از مردم و وضع آن شهر دیده، چیزهایی نوشته است که خواندنی می‌باشد؛ از جمله می‌نویسد^۲:

«چند روز بعد نزدیک شهر بشرویه رسیدم که می‌گفتند تمام سکنه‌ی آن دانشمند هستند. همین که سواد شهر نمایان شد، دیدم که عده‌ای پیاده به سوی من می‌آیند و معلوم شد که از سکنه‌ی شهر هستند. من حدس زدم که آنان از بزرگان شهر می‌باشند و آمده‌اند تا مرا مورد استقبال قرار دهند. ولی وقتی به نزدیک من رسیدند، مشاهده نمودم که همه از نوع روستاییان می‌باشند و جامه‌ی همه آنها کرباس آبی است و چون هوا قدری سرد شده بود، قبایی از پشم روی آن پوشیده‌اند. تمام جامه‌ها آبی و تمام قباها خاکستری بود و گویی که در شهر آنها غیر از کرباس آبی رنگ و پارچه پشمین خاکستری پارچه دیگر وجود ندارد. همه دستار بر سر داشتند که سرپوش عمومی سکنه شهرهای خراسان است. آن عده مقابل اسب من توقف کردند و یکی از آنها که ریش سفید بود با صدای بلند شروع به خواندن شعر کرد و اشعاری خواند... وقتی اشعارش تمام شد، از وی پرسیدم امیر این شهر کیست؟ گفت این شهر امیر ندارد. گفتم چگونه ممکن است شهری امیر نداشته باشد و بدون امیر چگونه امنیت در شهر حفظ می‌شود و احکام شرع و عرف را که اجرا می‌نماید؟ آن مرد گفت ما در این شهر امیر نداریم و احکام شرع و عرف را خودمان اجرا می‌کنیم، گفتم من وصف شهر شما را شنیده بودم، ولی تصور نمی‌کردم که بشرویه امیر و حاکم نداشته باشد. گفت ای امیر بزرگوار، برای اینکه بدانی شهر ما امیر و حاکم ندارد خوب است قدم رنجه نمایی و وارد شهر شوی و وضع شهر ما را ببینی.

وقتی قدم به شهر نهادم، از وسعت معابر حیرت کردم؛ زیرا در سمرقند هم آن گونه معابر وسیع وجود نداشت. سکنه شهر که در سر راهم ایستاده بودند،

۱. کتاب «منم تیمور جهان‌گشا» به قلم مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری، کتابخانه مستوفی، چاپ ششم، سال ۱۳۶۳، تهران.

۲. نقل عینی ولی به اختصار از صفحات ۸۱ تا ۸۵ همان کتاب.

توبره‌ای داشتند و از آن توبره، چیزی بیرون می‌آوردند و آن را به دو قسمت می‌کردند و قسمتی را در یک جیب و قسمتی دیگر را در جیب دوم می‌نهادند. من از مرد ریش سفید که معلوم بود در آن شهر ارشد می‌باشد و مرا راهنمایی می‌کرد، پرسیدم برای چه مردم در اینجا توبره‌ای به دوش آویخته‌اند و آن چیست که از توبره بیرون می‌آورند و قسمتی را در یک جیب و قسمتی دیگر را در جیب دیگر می‌گذارند؟ گفت ای امیر، آنچه در توبره وجود دارد پشم بز است و همان‌طور که می‌بینی آن پشم را از توبره بیرون می‌آورند و موی بز را از کرک جدا می‌کنند. کرک را در یک جیب و موی بز را در یک جیب دیگر قرار می‌دهند تا از کرک بز «برک» بیافند و با موی بز جاجیم و گلیم بسازند. از آن مرد پرسیدم نام تو چیست؟ جواب داد، حسین بن اسحق. سؤال کردم در این شهر چه می‌کنی؟ جواب داد، امام این شهر هستم و هنگام نماز، مردم به من اقتدا می‌کنند و گاهی هم اختلافات مردم را رفع می‌نمایم. در آن موقع به یک کارگاه نساجی رسیدم و دیدم که درون کارگاه چهار نفر مشغول پارچه بافتن هستند، «حسین بن اسحق» گفت: ای امیر، کرک‌هایی که مردم جمع‌آوری می‌نمایند، صرف بافتن این پارچه کرکی که موسوم به برک است می‌شود. آنگاه دستور داد که یک طاقه از آن پارچه را برای من آورند. پارچه مزبور که با کرک بافته می‌شد، از پارچه‌های ابریشمین چین که به‌خصوص در سمرقند فراوان است، نرم‌تر بود و من تا آن روز پارچه‌ای به آن لطافت و نرمی ندیده بودم. بهای پارچه بسیار ارزان بود و هنگامی که خواستم از کارگاه خارج شوم، دست در جیب کردم که به هر یک از نساجان که در آنجا کار می‌کردند چند سکه زر بدهم، ولی هیچ یک از آنها عطیه‌ی مرا نپذیرفتند و گفتند ای امیر بزرگوار، دیدار جمال تو ما را کافی است و ما به آنچه از راه کار به دست می‌آوریم، قانع هستیم و بیش از آن احتیاج نداریم. از کارگاه خارج شدم و بعد از طی ده قدم، به یک دکان بقالی رسیدم و مشاهده کردم که زنی مشغول خریدن چیزی است و مرد بقال قبل از این که دست به ترازو ببرد، گفت «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ»^۱ من از شنیدن کلام مزبور متعجب شدم، چون انتظار نداشتم که مرد بقال قرآن بداند و آیات مزبور را هنگامی که دست به ترازو می‌برد بر زبان بیاورد. گفتم ای مرد، آیا تو معنای آیاتی را که خواندی می‌دانی؟ مرد بقال گفت: معنای آن این است «بدا بر حال کم‌فروشان». پرسیدم معنای «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» چیست؟ گفت این معنا آیه اول را تکمیل می‌کند

و خدا می گوید «بدا بر حال کم فروشان، آن چنان کم فروشانی که وقتی خودشان با پیمانانه یا وزن چیزی از مردم خریداری می کنند، با پیمانانه یا وزن تمام خریداری می نمایند، اما»

پرسیدم منظورت از «اما» چیست؟ گفت: بعد از این آیه، در قرآن آیه ای دیگر هست که معنای آیه دوم را تکمیل می نماید: «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»^۱ و این آیه که تکمیل کننده ی معنای آیه دوم است، این طور می گوید که «همان اشخاص که در موقع خرید یک جنس، آن را با پیمانانه یا وزن تمام خریداری می کنند، وقتی خود می خواهند جنسی را به دیگری بفروشند، از پیمانانه یا وزن کم می کنند و بر خریدار زیان وارد می آورند؛ و این سه آیه که در سوره مطففین است باید یکی بعد از دیگری خوانده شود تا این که قرائت کننده ی قرآن، معنای آن را به خوبی ادراک نماید.

گفتم، ای نیک مرد، آنها که در کودکی آموزگار من بودند، نمی توانستند مثل تو و به این خوبی قرآن را معنی کنند، ولی تو برای چه در این موقع این آیات را خواندی؟ گفت هر وقت که من بخواهم دست به ترازو ببرم، این آیات را می خوانم تا این که خدا را ناظر بدانم و کم نفروشم.

از آنجا گذشتم و به خانه ای رسیدم که برای سکونت من آماده شده بود و در آن وقت صدای اذان به گوشم رسید. «حسین بن اسحق» که عنوان شیخ را داشت گفت، از تو اجازه می خواهم که برای نماز به مسجد بروم و بعد از خواندن نماز جهت خدمت گذاری مراجعت خواهم نمود. گفتم من هم باید نماز بخوانم و فکر می کنم بد نیست که در مسجد این شهر نماز بگذارم. به اتفاق شیخ از خانه خارج شدم و مشاهده نمودم که دکان دارها جامه خود را عوض می کنند و هر کسی که جامه را عوض می کرد و لباسی بهتر می پوشید، راه مسجد را پیش می گرفت، بدون این که در دکان خود را ببندد، زیرا در شهر (بشرویه) سارق وجود نداشت.

از یک دکاندار که جامه ی نو پوشیده و از دکان خود خارج می شد تا به مسجد بروم، پرسیدم: برای چه جامه ی خود را عوض کردی؟ او بی درنگ این آیه را برای من خواند:

»

۲.

به شیخ حسین بن اسحق گفتم، من تا امروز بر خود می بالیدم که حافظ قرآن

۱. مطففین (۸۳) / ۳.

۲. اعراف (۷) / ۳۱.

هستم و اینک می‌بینم که تمام سکنه‌ی این شهر حافظ قرآنند. بعد از آن مرد پرسیدم آیا معنای این آیه را می‌دانی؟ گفتم، خداوند می‌گوید، ای فرزندان آدم، هنگامی که می‌خواهید عبادت کنید، زیورهای خود را مورد استفاده قرار دهید و از نعم باری تعالی بخورید و بنوشید، اما اسراف نکنید؛ زیرا خداوند کسانی را که اسراف می‌کنند دوست نمی‌دارد. ما هم به دستور خداوند قبل از این که برای نماز به مسجد برویم، زینت خود را به کار می‌بریم و جامه‌ی نو می‌پوشیم تا این که با جامه‌ی نو نزد خداوند حضور به هم رسانیم. گفتم، ای مرد تو درسی مفید به من دادی. من با این که حافظ قرآن و فقیه هستم، متوجه نبودم که انسان هنگامی که آماده‌ی عبادت می‌شود، باید زینت خود را به کار ببرد. به شیخ گفتم، چون من باید لباس خود را عوض کنم، به خانه برمی‌گردم و در همان جا نماز خواهم خواند و تو به مسجد برو و نماز بخوان.

بعد از این که به خانه رفتم، لباس خود را عوض کردم و لباس نو پوشیدم و آنگاه خارج شدم، زیرا می‌خواستم که باز سکنه‌ی آن شهر را ببینم و با آنها حرف بزنم. هنگامی که از مقابل یک دکان عطاری می‌گذشتم، شنیدم که مرد عطاری می‌گوید:

«

»

از تعجب نتوانستم خودداری کنم و گفتم، ای مرد آیا می‌دانی (قسطاس) یعنی چه؟ عطاری گفت یعنی ترازو. پرسیدم معنای این آیه چیست؟ گفتم، معنایش این است: و هنگامی که با پیمانانه جنس می‌فروشید، دقت کنید که پیمانانه کامل باشد و موقعی که با وزن کردن جنس می‌فروشید، با ترازویی وزن نمایید که دو کفه‌ی آن «عدل» باشد.

هر دفعه که مقابل یک دکان می‌رسیدم و صاحب دکان می‌خواست چیزی را وزن کند، یکی از آیات قرآن را که مربوط به رعایت وزن یا کیل کامل بود، بر زبان می‌آورد تا اینکه خدا را ناظر بداند و کم نفروشد.

یکی دیگر از چیزهایی که در آن شهر کوچک مورد توجه من قرار گرفت، این بود که تمام سکنه‌ی شهر، خواه مرد، خواه زن، در تمام ساعات روز و شب، جز موقعی که می‌خواستند بخوابند کار می‌کردند و آنهایی که کاری نداشتند، بی‌انقطاع پشم بز را از توبره‌ای که به دوش آویخته بودند، بیرون می‌آوردند و موی آن را از کرک جدا می‌کردند یا به وسیله‌ی دوک، کرک بز را می‌تاییدند. حسین بن اسحق برای من حکایت کرد از روزی که سکنه‌ی آن شهر به خاطر دارند، در آنجا، سرقت نشده و کسی دیگری را به قتل نرسانیده

است. هیچ کس به خاطر ندارد که در آن شهر، کسی هنگام مکالمه یا معامله صدا را بلند کرده باشد و هرگز اتفاق نیفتاده که در آن شهر مردی، زن خود را طلاق بدهد. از روزی که سالخوردگان به یاد دارند، هرگز راجع به ارث، بین وارثان اختلاف به وجود نیامده و یک وارث مبادرت به تصاحب اموال وارث دیگر نکرده است. در آن شهر هرگز گزومه و زندان و قاضی وجود نداشته و مردم برای حل مسائلی که بین آنها پیش می‌آید، به من (حسین بن اسحق) مراجعه می‌نمایند و فتوای مرا بی‌چون و چرا می‌پذیرند.

شغل حسین ابن اسحق زراعت بود و در بامداد بیل بر دوش می‌نهاد و برای زراعت از شهر خارج می‌شد و ظهر برای خواندن نماز در مسجد، به شهر مراجعت می‌کرد و بعد از این که از خواندن نماز فارغ می‌گردید، باز راه بیرون شهر را پیش می‌گرفت. تمام سکنه‌ی شهر از خردسالی، خواندن و نوشتن قرآن را فرا می‌گرفتند و من دریافتم که زن‌ها نیز مانند مردها قرآن می‌دانند و می‌توانند بخوانند و بنویسند. در آن شهر دو چیز دیدم که هر دو را از ریشه گیاه‌های صحرائی می‌گرفتند. یکی موسوم به «کتیرا» بود و دیگری به نام «انقوزه» خوانده می‌شد و برای هر دو قایل به خواص زیاد بودند. دیگر از چیزهایی که در آن جا دیدم و برای من تازگی داشت، روغنی بود سیاه رنگ دارای بوی تند و عجیب و آن روغن را از محلی واقع در بیست فرسنگی مغرب (بشرویه) می‌آوردند و در چراغ می‌ریختند و فتیله به آن می‌نهادند و فتیله مثل چراغ معمولی می‌سوخت و هنگام شب، خانه را روشن می‌کرد و به من گفتند که روغن مزبور، از زمین خارج می‌شود و مانند جوی، در صحرا به راه می‌افتد و هنگام روز که آفتاب بر آن می‌تابد، بوی آن از فاصله‌ی دور به مشام می‌رسد.

مقتضیات قشون کشی و فرا رسیدن فصل سرما که نزدیک می‌گردید، مانع از این شد که بتوانم زیاده‌تر در بشرویه توقف نمایم و از صحبت سکنه‌ی شهر که همه اهل فضل و معرفت بودند لذت ببرم. در آن شهر من دانستم که برای تحصیل معرفت و فضل لزومی ندارد که انسان مدرس مدرسه یا چون من امیر باشد، بلکه هر زارع و شبان می‌تواند مردی فاضل و با معرفت شود و قرآن را بداند و بفهمد و شعر بخواند یا بسراید.

روزی که می‌خواستم از بشرویه خارج شوم و به طرف جنوب بروم فرمانی صادر کردم و در آن گفتم تا روزی که اعقاب من سلطنت می‌کنند شهر «بشرویه» از خراج معاف باشد. من می‌دانستم که نام بعضی از شهرها «دارالعلم» است و نام برخی از بلاد «دارالامان». در آن فرمان حکم کردم که عنوان شهر بشرویه «دارالعلم و الامان» باشد، و نوشتم که هرگز و به هیچ بهانه اعقاب من

شهر «بشرویه» را مورد حمله قرار ندهند. روزی که خواستم از بشرویه بروم یک اسب به شیخ حسین بن اسحق بخشیدم، ولی او، حتی حاضر به پذیرفتن یک اسب نشد و گفت ای امیر، ما در این جا سوار دراز گوش می شویم و الاغ برای ما کافی است.

بالاخره پادشاهی زمین و زمان از آن کیست ؟

از آن خدا؟ یا ملوک و زمامداران دنیا یا خود ما؟

مطالب مستخرجه از جدول آیات پادشاهی خدا تا حدودی مطلب را روشن کرد، ولی همین طور که دیدیم، خداوند یکتا از یک طرف صاحب عرش عظیم و ملک آسمانها و زمین بوده «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ و «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲ است و از طرف دیگر، به هر کس که بخواهد، چه خوبان و چه بدان، مُلْكٌ و سُلْطَنٌ می دهد؛ و دست آخر گفتیم که پادشاهی و حکومت از آن خلق و ملت است، شاید که ابهام قضیه و اشکال مسئله بیشتر شده باشد یا به بیان دیگر همین دو سه گانگی ممکن است در ذهن ما به عنوان یک مسلمان متعلق به جامعه مؤمنین و کنجکاو در روش حکومتی صحیح دنیا ایجاد تناقض کرده باشد. بالاخره آیا خداست که با عظمت و قدرت و علم خود جوامع ما را می گرداند و باید بگرداند یا خودمان صاحب اختیار و صلاحیت و موظف به این امر هستیم؟ نحوه ی جوابی که از قول محققین با انصاف خارجی یا از خاطرات امیر تیمور گورکانی دادیم، اگر چه پاسخ تاریخی نمونه یا عملی به ما داد، ولی اگر خواسته باشیم خوب تر و قاطعانه تر اتخاذ نظر و خلاصه تر جمع بندی بنماییم، خوب است یک مرور مجدد به جدول آیات پادشاهی خدا بنماییم. خصوصاً آیات سالهای آخر که در سطح بالاتر و جامع تر مطالب را ارائه می نماید. مخصوصاً آیت الکرسی (ردیف ۸۹ جدول و دنباله آن در سوره بقره (۲)؛ شاید با شکافتن این ابهام به رفع اشکال و ابهام بعضی از رموز سهل و ممتنع قرآن نیز نزدیک شویم. آیت الکرسی:

»

۱. بقره (۲) / ۲۰ و ۱۰۶ و ۱۰۹ و آیات بسیار دیگر: ... بر هر کاری تواناست.

۲. حج (۲۲) / ۱۷ و سباء (۳۴) / ۴۷ و فصلت (۴۱) / ۵۳ و آیات بسیار دیگر: ... بر هر چیزی ناظر است.

۱.

آیت الکرسی، هم جنبه‌ی توحیدی الوهیت و ارشادی ایمان و دیانت دارد و هم به ملکوت و ولایت یا پادشاهی خدا عنایت می‌نماید. خدا را در بالاترین مقام و مرتبت قیمومیت، مراقبت، مالکیت، پادشاهی و آگاهی بر مکان و زمان و مافوق همگان قرار داده است. تخت پادشاهی و توان و دانایی او، بدون احساس کمترین زحمت، بر سراسر آسمان‌ها و زمین، با همه‌ی بلندی و بزرگی، فراگیر است. از سوی دیگر دو ولی یا دو سرور و پشتیبان و دو پادشاه برای آدمی نمی‌شناسد. یا خداست یا اگر خدا نیست، هر که و هر چیز که باشد، طاغوت است. طاغوت که انسان را ناچار به تاریکی یا نادانی و گمراهی و سردرگمی و بی‌هدفی می‌اندازد.

با چنان سلطه‌ی مطلقه‌ی خدا بر کائنات و با چنین احاطه و انحصار او بر کرسی نشینی جهان، آیا برای ما و برای موجودات پادشاهی غیر از خدا می‌ماند؟

۱. بقره (۲) / ۲۵۵ تا ۲۵۷: خداوند یکتا! جز او معبودی نیست! زنده و پاینده! هرگز او را غفلت، چرت و نه خواب فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست. چه کسی را سزد که در پیشگاه او - جز با اجازه‌ی او - شفاعتی بنماید؟ دانای بر آینده و پیشامدهای آنها (یعنی خلاق) است و هم آنچه در پشت سر گذارده‌اند. و خلاق به هیچ مرتبه از علم او احاطه و اطلاع ندارند مگر آنکه خود خواست باشد. تخت پادشاهی یا تصرف و تسلط او پهنای همه آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است. در حالی که نگاهداری آنها او را خواسته و فرسوده نمی‌کند و او والای بلند و برتر و بزرگوار با عظمت است. اکراه و اجبار در دین نیست. رشد و رسایی یا بینش و بهتری از فریب و گمراهی شناخته و جدا شد. حال هر کس از روش سرکشی و آیین کفر برگشته به خداوند یکتا ایمان آورد مسلماً به رشته‌ی محکم و استواری چنگ زده است (یا می‌زند). ریسمان و رشته‌ای که پارگی و گسستن به آن راه ندارد. و خداوند شنوا و دانای بر همه چیز است.

خداوند ولی^۱ (به معنای سرپرست و یار و یاور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد ولی کسانی که راه کفر (و فراموشی و پوشیدگی از خدا) را گزینند اولیاء (یا سرپرستان و یار و یاوران) آنان طاغوت است (به معنای شیطان و عوامل طغیان و اندیشه‌های سرکشی انسان علیه دستگاه آفرینش و جهان). سرورانی که آنان را از روشنایی و حقایق و دانایی به تاریکی‌ها و گمراهی درمی‌اندازد.

در آیات دیگر این سالها (ردیف‌های ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳) و بعضی از قبلی‌ها نیز مکرر به جمله‌ی تقریباً انحصارگرا نه «الله» یا «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برمی‌خوریم. گویی می‌خواهد نفی سه مرحله‌ی «رَبِّ» و «مَلِكُ» و «اله» سوره ناس (ردیف ۳ سال ۲ بعثت) را نموده و برای آدمی فقط یَكْ مَعْبُودَ و مَالِكُ و مَلِكُ قایل شود. یعنی الله و فقط الله! مع‌ذلک در ردیف‌های بلافاصله مابعد و ماقبل آیت‌الکرسی (۹۰ و ۸۸ تا ۸۵) صحبت از اعطاء یا ایتاء ملک خدا به دیگران است و در آیه ۲۰ سوره بقره (۲) (ردیف ۸۴ جدول) موسی به بنی‌اسرائیل می‌گوید، خدا در میان شما یا از میان شما پیغمبرانی برگزیده و شما را ملوک و پادشاهان قرار داده است. مثل اینکه بنی‌اسرائیل به‌طور دسته‌جمعی و امتی به سلطنت و به حکومت خودشان رسیده‌اند. در امت آخرالزمان از این حد نیز فراتر رفته، علاوه بر آنچه در زمینه‌ی شورا و حاکمیت مردم دیدیم - که منافات ظاهری با احاطه و انحصار پادشاهی خدا دارد - در سوره‌های مائده (۵) و مجادله (۵۸) مربوط به سال‌های ۷ و ۹ هجری به نظامی مشابه حکومت احزاب و دموکراسی‌های دو حزبی (با همان اصطلاح) و برد عقیدتی و نظامی و اجتماعی با رهبری دسته‌جمعی برخوردارده، بر سر ولایت مومنین، خدا و رسول و مردم را در کنار هم می‌بینیم:

»

۱.

»

۲.

۱. مائده (۵) / ۵۵ و ۵۶: انحصاراً ولی و سرپرست و یاور شما خداست و فرستاده‌ی او و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند، در حالی که در رکوع‌اند (یا نماز و زکات آنها از روی خشوع و خلوص یا ترس از خداست).
- و هر کس (یا کسانی که) خدا و رسول و ایمان آوردگان را به ولایت و سروری خود بگیرد (یا نگیرد) بدانند که همانا حزب خدا پیروز و غالب می‌باشد.
۲. مجادله (۵۸) / ۱۹: شیطان بر آنها چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ اینها حزب شیطانند، به درستی که حزب شیطان همانا زیانکارانند.

۱.

حزب الله واقعی با آنکه در یک ضلع یا گوشه اش خدا قرار دارد و در طرف مقابل انبوه بندگان مؤمن، نمودار مدیریت و رهبری دسته جمعی است، بدون آنکه شباهت به حزب شاه و هیتلر و رهبران و فرمانروایان خودرأی خودکامه، همچون فرعون داشته باشد که شعارشان «مَا أَرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۲ بود. سه گانگی حاکمیت در جامعه اسلامی و حضور سه عنصر خدا و رسول و مردم در حزب الله وقتی می تواند با پادشاهی اعلی و انحصاری «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۳ مترادف گردد که یکرنگی وجود داشته، مردم و رسول خدا یک چیز را بخواهند و بگویند و بکنند. از بابت رسول (یا سنت و احکام فقهی درست) اشکالی نیست، چون «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۴ است و در رابطه با مردم برخلاف مدعیان خود رأی ناخلف، به دستور «وشاورهم فی الامر»^۵ عمل می کرده است. اما مردم، بدیهی است که اگر معرفت در ایمان و تقوا و اخلاص در عمل داشته باشند، آنها نیز آنچه می خواهند و می گویند و می کنند، جز اراده و کلام و عمل خدا نبوده، اختلاف و انحرافش را خداوند می بخشد و می پوشاند. مؤمنی که ملک می شود، اگر به درستی از روی ایمان و تقوا و احسان عمل نماید، در واقع خداست که با دست و زبان او حکم

۱. مجادله (۵۸) / ۲۲: هرگز نخواهی دید قومی که به خدا و دنیای دیگر گرویده اند، یا کسی (یا با کسانی) که با خدا و رسول در افتاده اند، اگر چه پدران و فرزندان و برادران یا هم طایفه شان باشد، دوستی و موذت نمایند. خداوند در دل های چنین اشخاص ایمان را نقش بسته و آنان را با وحی از خود تأیید و امداد نموده و در باغاتی داخل و ماندگار ابدی خواهد کرد که از کف آن نهرها جاری است، در حالی که هم خدا از آنها خوشنود است و هم آنها از او راضی اند. چنین مردمان «حزب الله» را تشکیل می دهند؛ آگاه باشید که همان ها رستگاران و پیروز شوندگانند.

۲. مؤمن (۴۰) / ۲۹: ... برای شما جز آنچه خودم تشخیص می دهم نظر دیگری ندارم و شما را جز به راه رشد و صلاح رهبری نمی نمایم.

۳. بقره (۲) / ۲۵۷: خدا کارساز مؤمنان است...

۴. نجم (۵۳) / ۳ و ۴: و از سر هوس سخن نمی گویند. قرآن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القا می شود.

۵. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... در کار با آنها مشورت کن...

و حکومت می‌نماید.

همان‌طور که در جنگ بدر خدا می‌گوید :

»

۱.

در عین آنکه خداوند، نه دیده شده و نه عملی انجام داده است، چون مشیت او بوده است که به دست مومنین و پیغمبر اجرا گردیده، بنابراین همه چیز را به خود نسبت می‌دهد، هم خدا، فرمانده و جنگنده بدر بوده است و هم رسول و مؤمنین. حکومت مردمی و شورایی بدون حاکم بر مؤمنین حکومت‌الله است که خواسته‌ی قرآن و حکومت اسلامی می‌باشد. آنچه خدا به حکام و والیان امت دستور داده، بلکه موعظه و توصیه نموده، دو چیز است: یکی برگرداندن امانت الهی به اهل آن، یعنی حاکمیت ملت، دیگری عمل به عدالت:

»

۲.

رسول اکرم نیز ظلم نکردن و عدالت را ضامن بقای مُلک و دولت دانسته؛ می‌فرماید:

۳.

به نظر می‌آید خلافت خدا در زمین و امانت خدا به انسان چیزی جز همین خودمختاری و خودگردانی محدود موقت و مشروط در امر پادشاهی تفویضی و حکومت - به عدل یا به ظلم - انسان‌ها بر نوع خودشان نباشد. امانت و خلافت معمولاً به چیزهایی تعلق می‌گیرد که اعطا کننده از آنچه در تصرف و تسلط خود دارد،

۱. انفال (۸) / ۱۷: شما نبودید که آنان را کشتید، بلکه خدا ایشان را کشت و تو نبودی که تیر انداختی بلکه خدا تیراندازی کرد و به این منظور که مؤمنین از جانب او با گرفتاری نیکویی مورد آزمایش و تربیت قرار گیرند؛ همانا که خداوند شنوای داناست.

۲. نساء (۴) / ۵۸: به درستی که خداوند به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به اهلش برگردانید و چون میان مردم قضاوت و حکم می‌نمایید، حکم به عدل نمایید؛ به درستی که خداوند به چیز خوبی شما را موعظه می‌نماید؛ همانا که خداوند شنوا و بینا به هر چیز است.

این آیه نازل شده در سال ۸ هجرت است و از آیات ایمان‌گرایی اجتماعی می‌باشد که پشت سر آن دستور «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴) / ۵۹) آمده، امانت، حکومت، ولایت و انضباط با یکدیگر مقارنه پیدا کرده‌اند.

۳. حدیث نبوی: حکومت و فرمان‌روایی با کفر پایدار می‌ماند ولی با ظلم و ستم پایدار نمی‌ماند.

برای منظور و مدتی که تشخیص داده است، به کسی یا کسانی واگذار می‌کند. وقتی عطاکننده خدای تبارک و تعالی باشد که در حقیقت

«^۱ را خوانده‌ایم و دریافت‌کننده، انسان

«کرامت یافته» در تمام وسعت و جمعیت آن باشد و پیش از پیدایش او با گواه گرفتن و مأمور ساختن فرشتگان و پس از عرضه شدن و ابراز ناتوانی همه‌ی آفریدگان تصمیم به آن گرفته می‌شود، چنین خلافت و امانت نمی‌تواند در خور یا هم شأن قدرت و شوکت خدا نباشد؛ یعنی همان مُلک الهی و مُدبّر الامرِی لا اقل خود انسان‌ها بر سرزمین و سرنوشت‌شان.

اینکه بعضی از مفسرین و قرآن‌شناسان تعبیرهای دیگری برای امانت قایل شده و آن را به معانی مختلف عرفان، عشق، علم، کتاب، ولایت، احکام شرع و غیره گرفته‌اند یا خلافت و خلیفه شدن انسان را به معنای ساده‌ی جانشینی نسل‌ها و افراد و توالی در احراز محل و مقام دانسته‌اند، به نظر نمی‌آید راه درستی رفته باشند. فراموش کرده‌اند که اگر چنین بود و منظور قرآن از آمدن و رفتن و زندگی کردن انسان در دنیا چیزی از نوع جایگزینی و جابه‌جایی حیوانات و سایر موجودات زنده می‌بود، نه احضار و اعلام به فرشتگان مورد پیدا می‌کرد، نه چنان استعجاب و استفسار پیش می‌آمد، نه صحبت از تعلیم اسامی به آدم و سجده و خدمت‌گزاری ملائک معنی پیدا می‌کرد و نه استنکاف ابلیس و آن خط و نشان‌ها. مفاهیم و منظورهایی هم که برای امانت قایل شده‌اند، هیچ یک عمومیت و شمول بر همه انسان‌ها و حالت امانت‌گزاری را ندارد. ضمن آنکه قبول آنها مشکلات عظیمی را پیش نمی‌آورد که کوه و بیابان و آسمان و خلایق نتوانند حامل آنها بشوند و برای انسان نشانه‌ی جهل و ظلم و باعث عذاب گردد، یا نیاز به غفران پیدا کند. بلکه همان‌طور که آیه حکایت می‌نماید، ابتلا و تمرین عظیمی بوده است برای آزمایش و ارتقای آدمی و تکامل و تقرّب او به ذات الهی، از طریق قائم مقامی و کسوت داری او.

۱. زخرف (۴۳) / ۸۵: ... خدایی که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و مابین آنها خاص اوست؛ و آگاهی از [لحظه‌ی برپایی] رستاخیز تنها در اختیار اوست و به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید.
 ۲. مؤمنون (۲۳) / ۱۱۶: والاست خدا، آن فرمان‌روای راستین؛ معبودی جز او نیست؛ همان صاحب اختیار عرش گرانقدر.

بعثت و فضل خدا

بسمه تعالی

بعثت و فضل خدا*

برای جشن مبعث ۱۳۶۹/۱۱/۲۴ انجمن اسلامی مهندسين

»

* این اثر دست‌نوشته‌ای است از طرح سخنرانی که مؤلف فقید در جشن مبعث ۱۳۶۹/۱۱/۲۴ انجمن اسلامی مهندسين مورد استفاده قرار داده است. نسخه تدوین و تنقیح یافته‌ای از این اثر در اختیار نیست؛ به ناچار، این اثر بازنویسی و مختصراً ویرایش گردیده و برای اولین بار نسبت به انتشار آن اقدام شده است (ب.ف.ب).

۱.

)

۲.

۱. یونس (۱۰) / ۷ تا ۱۴: آنها که انتظار [رستاخیز و] لقای ما را ندارند و به زندگی دنیا دلخوش گشته و به آن اطمینان یافته‌اند و کسانی که از نشانه‌های [قدرت] ما غافلند. به [سزای] دستاوردشان، جایگاهشان دوزخ است.
- [ولی] مؤمنان نیکوکار را به پاس ایمانشان، پروردگارشان [به مواضع رستگاری] هدایت می‌کند؛ [و به پاداششان] در بوستان‌های پر نعمت، نهرها از کنارشان جاری خواهد بود.
- دعایشان در بهشت این است که: بار خدایا، تو را تقدیس می‌کنیم؛ و درودشان در آنجا سلام است؛ و پایان دعایشان این است که: الحمد لله رب العالمین.
- اگر با همان شتاب که مردم در طلب خیرند، خدا [به عقوبت اعمالشان] برای آنها شرمقدر می‌کرد، مدت [حیات]شان سپری شده بود؛ ولی ما کسانی را که انتظار [رستاخیز و] لقای ما را ندارند، [فرصت می‌دهیم] و [در طغیانشان سرگشته رها می‌سازیم].
- هرگاه انسان دچار گزندی شود، [در هر حالی که هست] آرمیده یا نشسته و ایستاده، ما را [به نیایش] می‌خواند؛ اما همین که گزند را از او دور ساختیم، [با حالت غفلت و غرور] چنان راه خویش سپرد که گویی هرگز برای برداشتن گزندی که دامنگیرش شده بود، ما را [به نیایش] نخوانده است؛ رفتار اسرافکاران در نظرشان این گونه آراسته شده است.
- قبل از شما نسل‌هایی را به کیفر ظلمشان هلاک کردیم، [و این] در حالی [بود] که پیامبران‌شان نشانه‌های روشن بر آنها عرضه کردند، ولی آنها بر آن نبودند که ایمان بیاورند؛ بزهکاران را این گونه کیفر می‌دهیم. آنگاه پس از آنها، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.
۲. جمعه (۶۲) / ۱ تا ۴: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کند، [همان] پادشاه پاک و فرادست و فرزانه را. اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند
- ←

□ علاوه بر تبریک به شما و شکر خدا، دعای مشمول هدایت و فضل خدا بر همه‌ی ما برای بهره‌مندی از بخشش آخرت و نعمات دنیا و مانند مشمولین «
»^۱، (حامل و عامل و ظالم) نباشیم.

□ یک شکر هم برای امنیت و سلامت خودمان و یک دعا برای نجات قربانیان عراقی و عربی و... و بندگان خدا در سراسر جهان از این فاجعه‌ی فرا خفت بشر به سوی خدا می‌کنیم که مصداق این آیه است:

»^۲ «

□ برنامه‌ی جلسه معلوم است؛ سنت سی و چند ساله و الهام گرفتن از یکی از آیات بعثت در سوره جمعه (۶۲) و تفصیل کلمات یا جمله‌های آن. هرچه به دوستان می‌گویم چنته‌ام خالی است ول نمی‌کنند مگر آن که ملک‌الموت بنده را از دست دوستان و شما را از دست بنده خلاص کند.

دو سال قبل کلمه‌ی «ملک» و منشاء بعثت، پادشاهی خدا بود.

دو سال قبل به لحاظ مثبت چیزی نمانده بود جز در ابتدای آیه، «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»^۳ که آخرش سر از جنبه‌ی منفی مسئله و آفات رسالت درآورد و به‌طور ناقص. امسال به سراغ آیه‌ای می‌رویم که جمع‌بندی می‌کند و منشأ آن را می‌گوید:

»^۴ «

که در آیات دیگر قرآن هم در مورد وحی قرآن و رسالت پیغمبر اشاره به فضل خدا شده است:

→ و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزندی می‌آموزد، در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و بر گروه دیگری نیز [از عرب و عجم مبعوث شده] که هنوز به [آیین جدید] آنها نپیوسته‌اند؛ و اوست فرادست و فرزانه.

این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بداند] عطا می‌کند؛ و خدا بخشایش عظیم دارد.
۱. جمعه (۶۲) / ۵: داستان کسانی که تورات بر آنها عرضه و تکلیف شد...

۲. روم (۳۰) / ۴۱: به‌خاطر دستاورد مردم، در خشکی و دریا تباهی و پریشانی رخ داده است...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت...

۴. جمعه (۶۲) / ۴: این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بداند] عطا می‌کند؛ و خدا بخشایش عظیم دارد.

)

۱ «.

□ سه مطلب یا سه نکته: فضل خدا، مشیت و اراده‌ی خدا، بزرگی و بی‌پایانی خزانه سه نکته مهم که روی یک تذکر است: صرفاً از ناحیه‌ی خدا، لاغیر و زیاد هم دارد. یعنی انحصاری بودن رسالت و اختصاصی بودن از ناحیه‌ی خدا. در آخر هم برای سومین بار کلمه‌ی «فضل» می‌آید:

)

۲ «

۳ «)

از ناحیه‌ی خدا این سرریز و فزونی هدایت و سوق دادن
تفاوت دو اشاره به فضل } انسان به سوی خدا و آخرت: معنوی
ابتغاء و طلب بیشتر از ناحیه‌ی ما نیازها و نعمت‌های دنیا

-
۱. اسراء (۱۷) / ۸۷ تا ۸۹: [وحی الهی بر تو نمی‌رسد] مگر به‌عنوان رحمتی از [جانب] پروردگارت، که بخشایش او نسبت به تو فراوان است.
بگو: اگر انس و جن همداستان شوند تا شبیه این قرآن را ارائه کنند، هرگز موفق نخواهند شد و هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند.
در این قرآن هر [گونه] مثلی را برای مردم به‌شکل‌های مختلف بیان کرده‌ایم، ولی بیشتر مردم سر باز زدند [و] جز سرانکار نداشتند.
 ۲. جمعه (۶۲) / ۱۰: پس آنگاه که نماز پایان یافت، به طلب روزی از بخشایش خدا در سرزمین [خود] پراکنده شوید و خدا را بسیار یاد کنید ...
 ۳. جمعه (۶۲) / ۹: ... و داد و ستد را رها کنید...

□ اولین استنباط؛

تفکیک آخرت و دنیا:

خدا و آخرت را خود خدا افاضه و الهام و اداره می کند.

دنیا را خودمان باید به طلب و تأمین اش برویم، ولی همراه با یاد خدا و دانستن دنیا از خدا تا بهرستگاری برسیم.

دنیاپرستی و دنیاطلبی ما را به سعادت و خواسته هایمان نخواهد رساند.

□ اشاراتی در آیات سوره ی یونس (۱۰) وجود دارد

□ جا دارد بیشتر سراغ مطلب یا مفهوم و منظور فضل خدا برویم شاید حقایق و تعلیماتی نصیبمان شود.

□ اگر برنامه ی امسال بیشتر جنبه ی اعتقادی و ایمانی پیدا می کند تا انسانی و اجتماعی، قبلاً عذر می خواهیم.

□ مقدمه ی غورمان بررسی خود آیه ی بعثت باشد که چهار بار در قرآن تکرار شده و دو تای آن این آیات است:

»

۱.

»

۲.

۱. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیتش را بر آنها می خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می آموزد؛ در حالی که بی تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۲. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها می خواند و به آنها کتاب و فرزاندگی می آموزد [و از پلیدی و جهل] پاکشان می سازد، که تو فرادست و فرزانه ای.

آیه‌ی دیگری در بقره (۲) / ۱۵۱ «يُزَكِّيْكُمْ» است:

)

۱ «.

در اولی، منت‌گزاری خدا است که انحصاری است و معنی دارد و خدا اصرار دارد:

)

۲ «.

)

۳ «.

در حالی که در نعمات دیگر و مخصوصاً پاداش‌های بی‌نهایت آخرت، عکس آن است و در صورت تحقق سه شرط ایمان، عمل صالح و تقوا، داده می‌شود:

۴ «.

)

۵ «.

)

۶ «.

)

۷ «.

)

۱. بقره (۲) / ۱۵۱: همان‌گونه که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را [از پلیدی جهل و شرک] پاک می‌سازد و کتاب و فرزانگی و آنچه هرگز نمی‌توانستید بدانید، به شما می‌آموزد.

۲. حجرات (۴۹) / ۱۷: بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: منت اسلام خویش بر من منهد؛ بلکه اگر [در ابراز ایمان] صداقت دارید، خدا بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت نمود.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۱۱: پیامبرانشان گفتند: [بله] ما بشری مثل شما هستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد، [با تفویض رسالت] نعمت فراوان می‌دهد...

۴. فصلت (۴۱) / ۸: [ولی] مؤمنان نیکوکار پاداشی بی‌پایان دارند.

۵. قلم (۶۸) / ۳: و [به پاس پایداری‌ات] پاداشی بی‌پایان خواهی داشت.

۶. انشقاق (۸۴) / ۲۵: مگر مؤمنان نیکوکار، که پاداشی بی‌پایان دارند.

۷. تین (۹۵) / ۶: مگر مؤمنان نیکوکار که پاداشی بی‌پایان دارند.

و در برابر اکتساب و عمل خود شخص است:

» «. ۱

» «. ۲

» «. ۳

» «. ۴

» «. ۵

» «. ۶

» «. ۷

» «. ۸

» «. ۹

ولی البته به نسبت بیشتر:

۱. توبه (۹) / ۸۲: به سزای آنچه به دست آورده‌اند.
۲. سجده (۳۲) / ۱۷: ... به سزای آنچه انجام می‌داده‌اند.
۳. آل عمران (۳) / ۵۷: ... و پاداش آنان را [خدا] به‌طور کامل خواهد داد؛ و خدا ستم‌کاران را دوست ندارد.
۴. فاطر (۳۵) / ۳۰: تا [خدا] پاداش آنها را به تمامی بدهد...
۵. احقاف (۴۶) / ۱۹: ... و خدا اعمالشان را به تمامی سزا دهد، بی‌آنکه مورد ظلم قرار گیرند.
۶. طور (۵۲) / ۱۹: [گفته شود]: در برابر رفتار تان گوارا بخورید و بیاشامید.
۷. صافات (۳۷) / ۱۰۵: ... نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم.
۸. رحمن (۵۵) / ۶۰: آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟
۹. ابراهیم (۱۴) / ۵۱: تا خدا هر کس را برابر دستاوردش کیفر دهد، که خدا سریع‌الحساب است.

« ۱ »

« ۲ »

»

« ۳ »

که تا بی نهایت هم می رود:

»

« ۴ »

« ۵ »

□ ولی فضل و مقام دریافتی از ناحیه‌ی رسول اکرم و سایر انبیاء ناخواسته و نادانسته و ناساخته بوده است (نماز حرا و «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ»^۶ و موسی و عیسی)

□ در آیه دومی منشأ بشری را نشان می دهد: دعا و درخواست ابراهیم. خیلی هم مفت نیست، عمل نیست اراده است. مشیت و مسئلت انسان، محرک مشیت خداوند شده است:

۱. نور(۲۴) / ۳۸ : تا خدا به قیاس بهترین اعمالشان آنها را پاداش دهد و از بخشایش خود بر پاداش آنها بیفزاید...

۲. شوری(۴۲) / ۴۰ : جزای هر بدی مقابله به مثل است...

۳. انعام(۶) / ۱۶۰ : هر که کار نیکویی عرضه کند، پاداش او چندین برابر خواهد بود؛ و آنان که کار زشتی عرضه کنند، فقط همانند آن کیفر بینند و مورد ظلم قرار نمی گیرند.

۴. بقره(۲) / ۲۶۱ : مَثَلُ [انفاق] آنها که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند، همچون دانه است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یک صد دانه باشد؛ و خدا [پاداش] هر که را بخواهد [و شایسته بدانند]، چند برابر خواهد کرد؛ که خدا فراخی بخش و داناست.

۵. یونس(۱۰) / ۴۴ : خدا به مردم هیچ ستمی نمی کند، بلکه مردم خود در حق خویش ستم می کنند.

۶. شوری(۴۲) / ۵۲ : ... [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که بخواهیم، بدان هدایت کنیم...

«^۱»

عنصر سوم وارد صحنه شده است.

□ اما فضل دنیایی یا مادی خدا که در آیه ماقبل آخر سوره آمده است فضلی است که قبلاً از طرف خدا در طبیعت یعنی در آسمانها و زمین و در خلقت یا طبع آدمی قرار داده شده است استحقاق و ایجاد نبوده است که بشر بنماید فقط باید بطلبد و بگیرد و مجاز است که زیاد هم بخواهد (چون معنای ابتغاء طلب کردن بیشتر و شدید است) و دعوت شده است که آن را به دیگران تسری بدهد.
در سوره‌های نحل (۱۶) و انعام (۶) و اسراء (۱۷) و غیره، موارد فراوانی آمده است و خدا اصرار دارد که انسانها متمتع شوند و خود را محروم نکنند.

»

۱. انسان (۷۶) / ۳۰: و خواست شما محدود در [قانون‌مندی و] خواست خداست...

۱. نحل (۱۶) / ۵ تا ۱۸ : دامها را برای شما آفرید که حاوی وسیله پوشش و منافع دیگری است و از [گوشت] آنها نیز تغذیه می کنید.

و به گاهی که [گله‌ها را] از صحرا باز می آرید و بامدادان که به چراگاهشان می برید، برای شما [وسيله] شکوه و تجمل است.

و بارها شما را به مناطقی حمل می کنند که شما جز با مشقت نمی توانستید به آنجا برسید؛ البته پروردگار شما رئوف و مهربان است.

اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و زیوری [برای شما] باشد؛ و [به همین منظور] وسایلی می آفریند که [هنوز] نمی دانید.

[ارائه] راه راست به عهده‌ی خداست و برخی از راه‌ها بیراهه است؛ و اگر خدا می خواست، [جبراً] همه شما را هدایت می کرد [ولی به حکمت خود، انسان‌ها را مختار آفرید].

اوست که از آسمان برای شما بارانی فرستاد که آشامیدنی [شما] از آن [تأمین] است و [نیز] رویدنی‌هایی از آن [مایه می گیرد] که [چارپایان را] در آن به چرا می برید.

و به وسیله‌ی آن برای شما کشتزار و زیتون و درختان خرما و انگور و همه گونه [گونه] میوه‌ها را می رویاند؛ و در این [امر] برای اندیشمندان نشانه‌ای است [از توان و تدبیر خدا].

شب و روز و خورشید و ماه را در خدمت شما گماشت؛ و ستارگان نیز به فرمان او آماده‌ی خدمت‌اند؛ و در این [امر] برای گروهی که درک می کنند، نشانه‌ای است [از توان و تدبیر خدا].

و [نیز] موادی را که با رنگ [و خواص] مختلف در زمین برای [استفاده] شما پدید آورد [در خدمت شما گماشت]؛ و در این [امر] برای پندپذیران نشانه‌ای است [از قدرت خدا].

هم اوست که دریاها [ها] را در خدمت [شما] گماشت تا از آن ماهی تازه بخورید و زیوری برای آراستن خود از آن بیرون آرید؛ و کشتی‌ها را در آن می بینی که [سینه امواج را] می شکافند تا [سیر و سفر کنید] و از بخشایش خدا [روزی] بجوید، بسا که سپاس دارید.

و در زمین برای تغذیه شما کوه‌های ثابت پی افکنند و نهرها و راه‌هایی [پدید آرد]، تا [بدان] راه یابید. و [برای راهیابی مردم] نشانه‌ها [پی مقرر داشت]؛ و [از جمله] به وسیله‌ی ستاره راه [خود را] باز می یابند.

آیا آن که [همه چیز را] می آفریند، همچون کسی است که [هیچ چیز] نیافریده است؛ آیا پند نمی پذیرد؟ اگر [بخواید] نعمت‌های خدا را بر شمارید، قادر به شمارش نخواهید بود؛ به راستی که خدا آمرزگاری است مهربان.

«.

»

۱. انعام (۶) / ۹۵ تا ۹۹ : خداست که [در دل زمین] دانه و هسته را می شکافد؛ [موجود] زنده را از [ماده] بی جان پدید می آورد و [ماده] بی جان را از [موجود] زنده [که تبادل دائمی مرگ و حیات به دست اوست]؛ این است خدا، پس چگونه [از راه بندگی او] بازگردانده می شوید؟ شکافندهی صبحدم است؛ و شب را مایه‌ی آرامش مقرر داشت و خورشید و ماه را [معیار] حساب [زمان] قرار داد؛ این تقدیر خدای فرا دست و داناست.

اوست که ستارگان را برای شما برقرار داشت تا در تاریکی‌های خشکی و دریا بدان‌ها راه یابید؛ به یقین نشانه‌ها [ی قدرت و تدبیر خود] را برای اهل دانش به وضوح بیان کرده‌ایم.

و هم اوست که شما را از یک تن پدید آورد و قرارگاهی [برای زندگی] و امانت‌گاهی [پس از مرگ خواهید داشت]؛ این آیات را برای گروهی که در می‌یابند به وضوح بیان کرده‌ایم.

اوست که از آسمان بارانی فرستاد، و بدان هر [گونه] رویدنی پدید آوردیم؛ و از آن سبزه‌ای برآوردیم که از [نهال‌های] آن، دانه‌های برهم نشسته [برای تغذیه شما] پدید می‌آوریم، و نتیجه‌ی شکوفه‌های درخت خرما، خوشه‌های دسترسی است، و نیز [درختان] زیتون و انار و باغ‌هایی از انگور به صورت مشابه و غیرمشابه [رویانندیم]؛ به هنگامی که به بار می‌نشینند به میوه‌های آن و به [نحوه] رسیدنش بنگرید، که در آن برای اهل ایمان نشانه‌هایی [از توان و تدبیر خدا] است.

۱.

۱. انعام (۶) / ۱۴۲ تا ۱۵۴ : از دام‌ها برخی را باربر و برخی را ذبیح شونده [برای مصرف غذایی آفرید]؛ از آنچه خدا روزی شما کرده است بخورید و [با تحریم بی‌مورد پاره‌ای از آنها] پیرو گام‌های شیطان مشوید، که او دشمن آشکار شماست.

هشت [فرد یا چهار] زوج [دام برای استفاده شما آفرید]: از [جنس] گوسفند، زوج نر و ماده و از [جنس] بز، زوج نر و ماده؛ بگو: آیا [خدا] نرها را حرام کرده یا ماده‌ها را یا بچه‌ای که رحم ماده‌ها در بر گرفته است؟ اگر راست می‌گویید [در مورد تحریم آنها] مستند به دانش با من صحبت کنید.

و [نیز] از [جنس] شتر، زوج و ماده و از [جنس] گاو، زوج نر و ماده آفرید؛ بگو: آیا [خدا] نرها را حرام کرده یا ماده‌ها را یا بچه‌ای که رحم ماده‌ها در بر گرفته است؟ مگر شما به هنگامی که خدا بر این [تحریم] به شما توصیه کرد، گواه بودید؟ کیست ستمکارتر از آن که دروغ به خدا نسبت دهد تا مردم را بدون تحقیق گمراه کند؟ [این ظلم است] و خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

بگو: در میان احکامی که بر من وحی شده است، چیزی را که خوردنش برای مصرف کننده حرام باشد نمی‌یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که [همه] پلید است، یا ذبیحی که منحرفانه نام غیرخدا بر آن برده شده [و برای سلامت و خوشامد طاغوت‌ها قربانی شده باشد]؛ و هر که با بی‌میلی و بدون تجاوز [از حد سد جوع] ناگزیر [از خوردن] گردد، قطعاً پروردگار تو آمرزگاری است مهربان.

بر یهودیان، هر حیوانی که سم یکپارچه دارد و نیز چربی گاو و گوسفند را حرام کردیم، مگر چربی‌هایی که بر پشت آنهاست یا با امعاء و استخوان‌ها آمیخته است؛ بدین قرار به کیفر سرکشی‌شان، آنان را مجازات کردیم و یقیناً راستگو هستیم.

اگر تو را دروغ‌پرداز شمردند، بگو: [با آنکه] پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است، سختگیری‌اش از بز‌هکاران بازگردانده نخواهد شد.

شرك و رزان [برای تبرئه خویش] خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست، ما و پدرانمان شکر نمی‌ورزیدیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم؛ پیشینیان آنها نیز همین‌گونه [حق را] دروغ شمردند، تا سختگیری ما را چشیدند؛ بگو: آیا [بر این گفتار] دلیل قاطعی دارید تا ارائه دهید؟ فقط پیرو گمانید و جز گزافه نمی‌گویید.

بگو: برهان رسا ویژه خداست، و اگر می‌خواست، همه شما را [جبراً] هدایت می‌کرد [ولی حکمتش اختیار را تجویز کرد].

بگو: گواهان خود را که گواهی دهند خدا این [ها] را حرام کرده است، بیاورید؛ اگر [به فرض] گواهی دادند، تو با آنها هماهنگ شو؛ و هوس‌های کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و به آخرت باور ندارند و [افرادی بی‌پایه را] با پروردگار خویش برابر می‌شمردند، پیروی مکن.

بگو: بیایید تا آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده است، بیان کنم؛ هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک شمارید و نسبت به پدر و مادر [به شایستگی] نیکی کنید؛ و فرزندان خود را از تنگدستی مکشید؛ این ما هستیم که شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و به بی‌شرمی‌ها، چه آشکار و چه پنهان نزدیک مشوید؛ و کسی را که خدا [کشتنش را] حرام کرده است، مکشید، مگر به حق؛ این است [آنچه خدا] شما را به آن سفارش کرده است، بسا که درک کنید.

←

)

۱
)

)

۲
)

)

→ به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به بهترین شیوه، تا به مرحله رشد برسد؛ [سنجش] پیمانۀ و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم، و چون اظهار نظر می‌کنید، عدالت را رعایت کنید، هر چند در باره خویشاوند باشد؛ و به عهده خدا وفا کنید؛ این است [آنچه خدا] شما را به آن سفارش کرده است، بسا که پند پذیرند.

و اینکه [آگاه باشید] این راه راست من است، پس از آن پیروی کنید؛ و به راه‌های دیگر مروید که شما را از راه خدا پراکنده خواهند کرد؛ این است [آنچه خدا] شما را به آن سفارش کرده است، بسا که پرهیزکار شوید.

[به انبیای پیشین این فرمان‌ها را ابلاغ کردیم] سپس به موسی کتاب [تورات] دادیم تا [نعمت را] بر نیکوکاران تمام کنیم و نیز به این منظور که بیان واضح هر چیزی و هدایت و رحمتی باشد، بسا که به لقای پروردگارشان باور آورند.

۱. انعام (۶) / ۱۶۵ : اوست که شما را در زمین جانشین [پیشینیان] قرار داد و شما را بر یکدیگر به درجاتی برتری داد تا در مورد آنچه به شما داده است، شما را آزمایش کند؛ بی‌گمان پروردگار تو سریع کیفر و [در عین حال] آمرزگاری است مهربان.

۲. قصص (۲۸) / ۷۳ : از رحمت خویش شب و روز را برای شما پدید آورد تا در شب آرام گیرید و [در روز] از بخشایش او [روزی] بجوید و بسا که سپاس دارید.

۱.

)

۱. نحل (۱۶) / ۶۵ تا ۷۳: خدا از آسمان بارانی فرستاد و زمین را پس از خزان و خشکی اش بدان حیات بخشید؛ محققاً در این [امر] برای گروهی که گوش شنوا دارند نشانه‌ای است [از توان و تدبیر خدا]. در [وجود] دام‌ها برای شما عبرتی است؛ از محتوای شکم آنها از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالصی به شما می‌نشانیم که به کام نوشندگان گواراست. و از میوه درختان خرما و انگور شرابی مستی‌بخش و خوراکی نیکو به دست می‌آورید؛ در این [امر] برای گروهی که درک می‌کنند، نشانه‌ای است [از توان و تدبیر خدا]. پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که بر کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که [مردم] برپا می‌کنند خانه بساز. آن‌گاه از همه ثمرات تغذیه کن، و راه‌های هموار پروردگارت را پویا باش؛ از درون زنبور، شهدی به رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن برای مردم شفاست؛ بی‌گمان در این [امر] برای اندیشمندان نشانه‌ای است [از تدبیر خدا]. خدا شما را آفرید، آن‌گاه جانتان را می‌گیرد؛ و بعضی از شما به پست‌ترین [مرحله] عمر بازگردانده می‌شوند، به گونه‌ای که پس از دانش [فراوان]، هیچ چیز ندانند؛ البته خدا دانا و تواناست. خدا پاره‌ای از شما را نسبت به دیگران در روزی برتری داده است، ولی آنها که برتری یافته‌اند، بر آن نیستند که [سهمی از] روزی خویش را به زیردستان خود واگذارند، تا همه در روزی هم‌سطح شوند؛ چرا نعمت خدا را دانسته انکار می‌کنند؟ خدا برای شما همسرانی از [جنس] خودتان قرار داد و از همسرانتان فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت‌های پاکیزه به شما روزی داد؛ آیا به باطل باور می‌آورند و نعمت خدا را ناسپاسی می‌کنند؟ و افرادی را به جای خدا بندگی می‌کنند که ذره‌ای اختیار تأمین روزی آنها را در آسمان‌ها و زمین ندارند و نمی‌توانند [داشته باشند].

۱. «

)

۲. «

)

۳. «

۴. «

)

-
۱. اسراء (۱۷) / ۶۶ تا ۷۰: پروردگار شماست که کشتی‌ها را در دریا برای شما می‌راند تا از بخشایش او [روزی] بجوید؛ به‌راستی خدا نسبت به شما مهربان است.
چون در دریا گزندی به شما رسد، همه آنها که [به فریاد رسی] می‌خواندند، [از نظر شما] ناپدید خواهند شد، مگر خدا، و چون شما را به خشکی رساند، [از او] روی می‌گردانید؛ و انسان همواره ناسپاس بوده است. آیا [پس از نجات از دریا] ایمنید از اینکه شما را در بخشی از خشکی فرو برد یا بر سر شما طوفانی ریگبار بفرستد، و کارگزاری برای خویش نیاید؟
یا ایمن شده‌اید از اینکه بار دیگر شما را به دریا باز گرداند و تندبادی شکننده بر شما فرستد و به‌سزای ناسپاسی، غرق‌تان گرداند، و هیچ دادخواهی به خاطر آن [مجازات] در برابر ما نیاید؟
بنی آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.
۲. توبه (۹) / ۲۸: ... اگر [با قطع ارتباط] از [کاهش درآمد توریستی و] فقر می‌ترسید، خدا اگر بخواهد از بخشایش، خود شما را توانگر خواهد کرد، که خدا دانایی فرزانه است.
۳. مزمل (۷۳) / ۲۰: ... و برخی دیگر در طلب روزی از بخشایش خدا در سفرند...
۴. بقره (۲) / ۱۹۸: گناهی بر شما نیست که [ضمن سفر حج] در طلب [روزی و] بخشایش پروردگار خویش باشید...

۱ «. »

)

۲ «

۳ «.

)

که از نوع اول است ولی به صورت دنیایی و مادی

□ انسانی که مشمول این فضل است و با طلب خود آن را تحصیل می کند، دعوت شده است که به دیگران هم منتقل نماید:

۴ «. »

۵ «.

)

۶ «

)

)

-
۱. سبا(۳۴) / ۱۰ : به داوود از جانب خویش فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ [گفتیم] ای کوه‌ها، [در تسبیح خدا] با او هم‌اواز شوید، و پرندگان را [در خدمتش گماشتیم]، و آهن را برایش نرم گردانیدیم.
 ۲. سبا(۳۴) / ۱۲ : و باد را در خدمت سلیمان [گماشتیم] که صبحگاهان راه یک‌ماهه را طی می کرد و عصر گاهان نیز راه یک‌ماهه را؛ و چشمه مس مذاب را برایش روان ساختیم؛ و گروهی از دیوان به فرمان پروردگارش در خدمت او کار می کردند...
 ۳. سبا(۳۴) / ۱۳ : ... ای خاندان داوود، در عمل سپاسگزار باشید؛ ولی اندکی از بندگان من سپاس گزارند.
 ۴. نور(۲۴) / ۲۲ : توانگران و متمکنان شما نباید [به خاطر رنجش] سوگند یاد کنند که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا کمکی نکنند...
 ۵. فاطر(۳۵) / ۳۲ : ... و عده‌ای دیگر به اذن خدا در نیکویی‌ها سبقت می گیرند؛ که این برتری بزرگی
 ۶. افتخار(۴۸) / ۲۹ : ... همواره آنها را در حالت فروتنی و خضوع مشاهده می کنی، در حالی که بخشایش و خشنودی خدا را می خواهند...

۱ «

در هر حال باید اکتساب کرد:

»

۲ «

فضل آخرتی دیگر (غفران و بخشش)

□ صورت دیگری از فضل خدا بر آدم‌ها که در قرآن آمده است به صورت غفران و بخشش است که آن هم مانند فضل بر انبیاء، مستقل از عمل و اکتساب است ولی مفت و بلاشرط هم نیست، در اثر توبه و استغفار است که نوعی از دعا است و اراده و مشیت آدمی:

»

۳ «

»

۴ «

مشتقات دیگر، برتری و اضافات نسبی

قرآن در انشاقات همین واژه‌ی فضل از نوع دیگر آن صحبت می‌کند که برتری است

۱. حشر (۵۹) / ۸: [و نیز این غنایم] خاص نیازمندان مهاجری است که از خانه و اموال خود رانده شده‌اند، در حالی که بخشایش و خشنودی خدا را می‌خواهند و [دین] خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند؛ ...
۲. نساء (۴) / ۳۲: عواملی را که خدا به وسیله آن شما را بر یکدیگر برتری داده، آرزو نکنید، مردان بهره‌ای از دستاوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دستاوردهای خویش؛ [به‌جای رشک نسبت به یکدیگر] از بخشایش خدا درخواست کنید...
۳. انفال (۸) / ۲۹: ای مؤمنان، اگر از خدا پروا داشته باشید، شما را بصیرت شناخت عطا خواهد کرد و بدی‌های شما را بزداید و ببخشید، که خدا بخشایش عظیم دارد.
۴. هود (۱۱) / ۳: و اینکه از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و به درگاه او باز آید، تا شما را از بهره‌ای نیکو تا سرآمدی معین برخوردار نماید و پاداش هر صاحب فضیلتی را عطا کند؛ و اگر [از این فرمان] روی برتابید، از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

و فزونی نسبی بعضی‌ها بر بعضی دیگر با منشأ و مبدأ الهی و بدون اکتساب و تلاش
چه در مورد انبیاء و چه در مورد اشخاص:

)

۱ «

(انسان نسبت به مخلوق‌های دیگر)

)

۲ «

)

۳ «

(به لحاظ مال و متاع دنیا یا در خلقت)

)

۴ «

)

۵ «

)

-
۱. اسراء (۱۷) / ۷۰ : بنی آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.
 ۲. اسراء (۱۷) / ۲۱ : بین چگونه مردم را [در دنیا] بر یکدیگر برتری بخشیده‌ایم؛ درجات آخرت و برتری‌هایش [از این هم] از این بیشتر است.
 ۳. نساء (۴) / ۳۲ : عواملی را که خدا به وسیله آن شما را بر یکدیگر برتری داده، آرزو مکنید ...
 ۴. نساء (۴) / ۳۴ : مردان قوام [زندگی] زن‌اند، زیرا خدا [از نظر نیروی جسمی] آنها را بر زنان برتری بخشیده و [برای هزینه زندگی مشترک] از اموال خود خرج می‌کنند...
 ۵. نساء (۴) / ۹۵ : ... خدا [مقام] مجاهدان با اموال و جان‌های خویش را بر وانشستگان [تن آسا] به درجه‌ای [بزرگ] برتری بخشیده است...

«۱»

که این آیه، به دنبال این آیه آمده است:

)

«۲»

)

«۳»

)

«۴»

)

«۵»

□ آن فضل خدا که مخصوص انبیاء و برای رسالت است و از منبع بیکران الهی و مشیت و اراده‌ی اوست غیر ابتغایی و اکتسابی و کوششی است. در آیات زیر می‌فرماید

۱. رعد(۱۳) / ۴: در زمین قطعاتی است [با طبیعت مختلف] مجاور یکدیگر و باغ‌هایی از درختان انگور و کشتزارها و درختان خرمایی با ریشه‌ی مستقل و مشترک که با یک آب آبیاری می‌شوند، با این حال میوه آنها را بر یکدیگر برتری داده‌ایم؛ به‌راستی در این [امور] برای گروهی که درک می‌کنند نشانه‌هایی [از توان و تدبیر خدا] است.

۲. رعد(۱۳) / ۳: اوست که زمین را گسترده و در آن کوه‌های ثابت و نه‌رهایی پدید آورد؛ و از هر نوع میوه در آن به‌صورت زوج آفرید و روز را به [پرده] شب می‌پوشاند که در این [امور] برای اندیشمندان نشانه‌هایی [از توان و تدبیر خدا] است.

۳. بقره(۲) / ۴۷: ... [ای دودمان یعقوب]، نعمت مرا که بر شما ارزانی داشته‌ام و شما را [به موهبت توحید] بر مردم [زمانه] برتری دادم، به خاطر آورید.

۴. بقره(۲) / ۲۵۳: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم، [چنان‌که] خدا با یکی از آنها سخن گفت و بعضی را به درجاتی امتیاز بخشید؛ و به عیسی فرزند مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را توسط جبرئیل (روح القدس) نیرومند کردیم...

۵. نمل(۲۷) / ۱۵: به داوود و سلیمان دانشی [وسیع] دادیم، و گفتند: ستایش خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خویش برتری بخشید.

بعثت و فضل خدا _____ ۲۴۹
و در آخرت و به طفیل هدایت پیغمبران علاوه بر عمل و اکتساب ، نصیب مؤمنین
می شود:

»

۱. «.

»

۲. «.

این آیه به دنبال آیه‌ی «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا.»^۳ آمده است.

»

۴. «.

این آیه راجع به متقین در آخرت است و به دنبال آیه‌ی «
آمده است.»^۵

۶. «.

»

این آیه نیز به دنبال آیه‌ی «وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ

۱. نساء (۴) / ۵۴: مگر به اشخاص [ی مثل پیامبر و گروندگان]، به خاطر این [رسالت و قرآن] که خدا از بخشایش خود به آنها عطا کرده است حسد می‌ورزند؟! [با آنکه یهود هم از] خاندان ابراهیم [هستند و زمانی خود آنها] را کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

۲. نساء (۴) / ۱۷۳: اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به [کتاب] او چنگ زدند، در رحمت و بخشایش خویش واردشان خواهد ساخت و آنها را به راهی راست به سوی خویش هدایت خواهد کرد.

۳. نساء (۴) / ۱۷۴: ای مردم، برهان آشکاری از جانب پروردگارتان برای شما رسید و نوری آشکار به سوی شما نازل کرده‌ایم.

۴. دخان (۴۴) / ۵۶ و ۵۷: ... و [خدا] از عذاب دوزخ برکنارشان داشته است.

به عنوان بخشایشی از جانب پروردگار تو؛ و این است همان کامیابی بزرگ.

۵. دخان (۴۴) / ۵۶: طمع مرگ را در آنجا نخواهند چشید، جز همان مرگ نخستین...

۶. حجرات (۴۹) / ۸: [این عنایت] به عنوان بخشایش و نعمتی از جانب خدا [مقرر شده است]؛ و خدا دانایی است فرزانه.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ إِلِيمَانٍ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ
أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.» آمده است.

»

۲
«.

۳
«.

»

»

۴
«.

»

۵
«.

»

-
۱. حجرات (۴۹) / ۷: بدانید که پیامبر خدا میان شماست؛ اگر در بسیاری از امور از شما اطاعت کند، به رنج می‌افتید، ولی خدا ایمان را محبوب شما گردانید و آن را در قلوب شما آراست و انکار و انحراف و نافرمانی را در نظر تان ناخوشایند گردانید؛ آنها [که آراسته به این اوصافند] راه کمال یافته‌اند.
 ۲. آل عمران (۳) / ۱۷۰ و ۱۷۱: در حالی که به آنچه خدا از بخشایش خود به آنها عطا کرده است، شادمانند، و برای [سرانجام] کسانی که [راه] آنها را پی گرفته‌اند و [هنوز] به آنها نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند؛ چرا که آنها ترس و اندوهی نخواهند داشت.
به نعمت و بخشایشی از [جانب] خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نخواهد کرد، شادی می‌کنند.
 ۳. شورا (۴۲) / ۲۲: ... هر چه بخواهند، نزد پروردگارش دارند؛ بخشایش بزرگ همین است.
 ۴. شورا (۴۲) / ۲۶: و [درخواست] مؤمنان نیکوکار را می‌پذیرد و از بخشایش خود بر آنان می‌افزاید؛ و انکار و روزان عذابی سخت [در انتظار] دارند.
 ۵. حدید (۵۷) / ۲۱: برای نیل به آموزش پروردگار خویش و بهشتی که پهنه آن همچون پهنه آسمان و زمین است، و برای مؤمنان به خدا و پیامبرانش آماده شده است سبقت جوید؛ این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بداند] عطا می‌کند؛ و خدا بخشایش عظیم دارد.

۱ ﴿.

)

۲ ﴿.

)

۳ ﴿.

)

۴ ﴿.

)

۵ ﴿.

)

-
۱. حدید (۵۷) / ۲۹ : [این توضیح را دادیم] تا اهل کتاب نپندارند که [مؤمنان] به بخشایش خدا دسترسی ندارند و اینکه [آگاه باشند که] تمامی بخشایش به دست خداست و به هر که خواهد [و شایسته بدانند]، عطا می کند؛ که خدا بخشایش عظیم دارد.
۲. فاطر (۳۵) / ۳۲ : آن گاه این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم؛ برخی از آنها در حق خویش ستمکار و برخی میانه رو هستند، و عده ای دیگر به اذن خدا در نیکویی ها سبقت می گیرند؛ که این برتری بزرگی است.
۳. فاطر (۳۵) / ۳۵ : همان خدایی که از بخشایش خود ما را در این سرای جاوید جای داد، که در آنجا رنج و خستگی به ما نخواهد رسید.
۴. یونس (۱۰) / ۱۰۷ : اگر خدا [به منظور آزمون یا کیفر] تو را گزند برساند، بردارنده ای جز خودش وجود ندارد؛ و اگر برای تو خیری بخواهد، هیچ کس بازدارنده بخشایش او نخواهد شد؛ بخشایش خود را به هر که از بندگانش که بخواهد [و شایسته ببیند] نصیب می کند و او آمرزگار و مهربان است.
۵. بقره (۲) / ۱۰۵ : انکارورزان اهل کتاب و مشرکین دوست نمی دارند که خیری از [جانب] پروردگارتان بر شما برسد؛ حال آن که خدا هر که را بخواهد [و شایسته بدانند] به رحمت خویش اختصاص دهد، که خدا بخشایش عظیم دارد.

۱.

خلاصه‌ی انواع و موارد اعطا و استفاده فضل خدا:

۱. فزونی‌ها و برتری‌های نسبی به لحاظ مادی و دنیایی و به لحاظ ارزشی و هدایتی و آخرتی؛
یعنی باید پذیرفت و حسادت نورزید و تسلیم خدا بود و از او خواست.
۲. عطایای عمومی خلقتی رایگان و در آفرینش جهان؛
یعنی رایگان و فراوان در اختیار و تسخیر ما قرار دارد باید استفاده و اکتساب و ابتغاء نماییم و تأسی کنیم.
۳. غفران و عفو آخرت و ثواب‌های اضافی اعطایی به انسان؛
یعنی مستقل از عمل و اکتساب است ولی محتاج و مستلزم ایمان و توبه و استغفار و تمنا یا دعاست.
۴. فضل بر پیغمبران و منشأ بعثت و رسالت آنان؛
الف) مستقل از عمل و اکتساب و اطلاع آنان است و صد درصد ناشی از مشیت و انتخاب خداست.
ب) استثناء در مورد پیغمبر آخرالزمان و خود ابراهیم، محصول دعای ابراهیم و هماهنگی مشیت الهی و آدمی:

۲

۳

۱. اسراء (۱۷) / ۸۵ تا ۸۷: از تو درباره [کیفیت] وحی می‌پرسند؛ بگو: [مسئله] وحی، امری مربوط به پروردگار من است و دانشی که به شما داده شده، اندک [و نارسا] است.
اگر بخواهیم، آنچه به تو وحی کرده‌ایم، [از خاطرت] می‌بریم و تو در این رابطه برای خود کارگزاری در برابر ما نخواهی یافت؛
[وحی الهی بر تو نمی‌رسد] مگر به عنوان رحمتی از [جانب] پروردگارت، که بخشایش او نسبت به تو فراوان است.
۲. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز...
۳. شعراء (۲۶) / ۸۳ تا ۸۵: پروردگارا، مرا فرزاندگی بخش و به شایستگان ملحق ساز.
و در میان آیندگان خوشنام گردان.

←

۵. فضلی که از راه دعا به دست می آید؛

یعنی دنیایی و آخرتی، هر دو است که هم با اکتساب و عمل انسان به دست می آید و هم با فضل و اعطای خدا.

□ این فضل‌های بدون منت خدا و زحمت ما (و احیاناً با دعا و ایمان و معرفت) در برابر احسان و اعطا و رحمت و نعمت‌هایی از او است که باید بشر با تلاش و عمل خودش و به قصد دنیا و آخرت به دست آورد و باید به جبران آن به انفاق و انعام دیگران پرداخت؛ دنیایی و اخروی:

»

۱ «.

»

۲ «.

»

۳ «.

۴ «.

»

→ و مرا در زمره‌ی وارثان بهشت پر نعمت قرار ده.

۱. جائیه (۴۵) / ۲۲ : خدا آسمان‌ها و زمین را به حق [و با هدف] آفرید تا [همه آزمایش شوند] و جزای دستاوردهای هر کس داده شود بی آنکه مورد ظلم قرار گیرند.
۲. نجم (۵۳) / ۳۹ تا ۴۱ : اینک عذاب و [نتایج بی توجهی به] هشدار مرا بچشید. قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری هست؟ هشدار دهندگان به سراغ فرعونیان [نیز] آمدند.
۳. ملک (۶۷) / ۲ : خدایی که مرگ و زندگی را مقرر داشت تا شما را بیازماید که کدام یک در عمل بهترید؛ و اوست فرادست و آمرزگار.
۴. کهف (۱۸) / ۷ : ما آنچه روی زمین است زیوری برای آن قرار داده‌ایم، تا [به وسیله‌ی جاذبه‌اش] مردم را بیازماییم که کدام یک در عمل بهترند.

۱ «)

۲ «)

)

۳ «)

)

۴ «)

)

۵ «

۱. مدثر (۷۴) / ۳۸: هر کس در گرو دستاورد خویش است.

۲. روم (۳۰) / ۲۳: و نیز از نشانه‌های [تدبیر]ش، خواب شماس‌ت در شب، و تلاش معاشتان از بخشایش او در روز...

۳. صحیفه سجادیه؛ در دعای صبح و شام حضرت سجاد(ع): روز را بینایی بخش بشر آفرید تا در آن هنگام پی جوی فضل الهی باشند و راه روزی جویند و در زمین او در پی سودگذاری این جهانی و نفع دیرپای آن جهانی تکاپو کنند.

۴. بحار الأنوار / ج ۵۵، ص ۱۹۹، باب ۹- الشمس و القمر و أحوالهما:

۵. بقره (۲) / ۲۰۰ تا ۲۰۲: چون مراسم [حج] را به پایان رساندید- همچنان که [فضایل] پدران خویش را [به رسم جاهلیت] یاد می‌کردید [و به مفاخر موهوم آنها مباحث می‌کردید]- خدای را [به عظمت و پاکی] یاد کنید و حتی بیشتر؛ بعضی از مردم می‌گویند که: پروردگارا، در دنیا به ما عطا کن، و آنان در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت.

»

».

که این آیه به دنبال «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^۲ آمده است.

»

».

اخروی را قبلاً دیدیم و آیاتش را آوردیم

».

»

و

».

»

→ و بعضی [دیگر] از آنها می‌گویند: پروردگارا، در دنیا و آخرت به ما نیکویی عطا کن و از عذاب آتش [دوزخ] نگاه دار.

آنها از دستاورد خویش بهره‌ای دارند؛ و خدا سریع الحساب است.

۱. نساء(۴) / ۳۷: همان افرادی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وا می‌دارند و مالی را که خدا از بخشایش خود به آنها عطا کرده است، پنهان می‌دارند؛ و برای ناسپاسان عذابی ذلت‌بار آماده کرده‌ایم.

۲. نساء(۴) / ۳۶: ... که خدا افراد متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

۳. اسراء(۱۷) / ۱۸ تا ۲۱: هر که طالب [لذات] زودگذر [دنیا] است، به هر که مصلحت بدانیم، به تشخیص خود به زودی در اختیارش قرار می‌دهیم، آنگاه دوزخ را نصیب او کنیم که نکوهیده و مطرود به آن درآید. و آنان که [بهره] آخرت را بخواهند و چنان که شایسته آن است، برای آن تلاش کنند و مؤمن هم باشند، تلاش آنان مورد نظر [خدا] است.

به هر یک از این دو گروه از بخشش پروردگارت کمک خواهیم کرد؛ و بخشش پروردگار تو [از هیچ کس] بازداشته نیست.

بین چگونه مردم را [در دنیا] بر یکدیگر برتری بخشیده‌ایم؛ درجات آخرت و برتری‌هایش [از این هم] از این بیشتر است.

۴. توبه(۹) / ۸۲: ... به سزای دستاوردشان.

۵. سجده(۳۲) / ۱۷: ... به پاداش رفتارشان.

۱. «.

)

)

۲. «.

دعا

دیدید که دعا ارتباط منشأیی و مکانیکی پیدا کرد چه با بعثت خاتم الانبیاء و چه با بهره‌مندی بسیاری از فضل‌ها و پاداش‌ها و رسیدن به آنها. اصولاً جزئی از اهداف بعثت و اساس عبادت است:

)

۳. «.

جالب است که ببینیم استجاب دعا و درخواست چگونه است، چه انتظار باید داشت و چگونه درخواست‌ها برآورده می‌شود و رحمت و اجابت خدا می‌رسد و چه چیزی را باید خواست.

(سابقاً یک جزوه یا رساله‌ای تحت عنوان مطلق «دعا»^۴ نوشته بودم که به جای خود معتبر است)

این روزها مخصوصاً دعا مورد صحبت و سؤال قرار گرفته ولی اهمیت خاصی پیدا

۱. جائیه (۴۵) / ۲۲: ... و جزای دستاوردهای هر کس داده شود بی آنکه مورد ظلم قرار گیرد.

۲. بقره (۲) / ۶۲: [از میان] کسانی که [به آیین اسلام] ایمان آورده‌اند و نیز یهودیان و مسیحیان و صابئان آنان که به خدا و روز واپسین باور دارند و به شایستگی عمل کنند، پاداش آنها نزد پروردگارش محفوظ است؛ و ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. غافر (۴۰) / ۶۰: پروردگارتان گفته است: مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم؛ کسانی که از بندگی من گردن کشی می‌کنند، با خاک‌ساری وارد دوزخ خواهند شد.

۴. رساله‌ی «دعا» حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی در اجتماع زندانیان سیاسی است که به مناسبت عید سعید فطر در سال ۱۳۴۱، در زندان قصر ایراد شده و سپس در آبان ماه سال ۱۳۴۳ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. این اثر هم اکنون از آثار مندرج در مجموعه آثار (۹) است که با عنوان «مقالات ایدئولوژیک» توسط بنیاد تدوین و تنقیح شده و در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

کرده است و حتی سبب تردید و تزلزل و انکار هم شده است و می‌شود. خواهیم دید که دعا از دید خدا و دین و تعلیم پیشوایان ما با آنچه ما می‌کنیم و تصور و انتظار داریم، بسیار متفاوت و از جهاتی متضاد است. ما می‌خواهیم خدا را به خدمت و جانشینی خودمان و خواسته‌هایمان در آوریم و در دنیا راحت و آسوده شویم و خدا را برای دنیا بخواهیم، اما خدا می‌خواهد بالعکس ما را به خدمت و قرب خودش بکشد و به فعالیت و انجام خواسته‌های خودمان در آورد، و دنیا و مخصوصاً آخرت مان را آباد کند که »
 «۱، یک مسابقه یا مقابله و رقابت فی‌مابین مخلوقات.

تذکره: دعای در قرآن که وعده‌ی «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ داده شده و باعث خیلی استفهام‌ها و اشکال‌ها می‌شود به معنای دعای فارسی نیست؛ دعای فارسی را که درخواست از خدا یا امامان است، در عربی و در قرآن و در ادعیه‌ی ائمه، «سؤال» و «مسئلت» می‌نامند. دعای قرآن دعوت است و طلب و عشق به خود خدا و خواستن و خواندن او به سوی خود برای امری.

تازه در اجابت هم خیلی حرف هست. مواردی از آن را در زیر اشاره می‌نماییم:
 ۱. درخواست ابراهیم(ع) درباره‌ی هدایت ذریه و امنیت اجابت شد ولی چند هزار سال بعد از او و ذریه‌ی بلافصل به اجرا درآمد.
 دعای یعقوب(ع) درباره‌ی بازگشت یوسف(ع)، چقدر اشک و انتظار و صبر و مع ذلک:

»
 «۳

»
 «۴

دعای ایوب(ع) پس از شدت فوق‌العاده مرض و محرومیت و رنج:

»

۱. عنكبوت(۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت زندگی [واقعی] است، اگر می‌دانستند.

۲. غافر(۴۰) / ۶۰: ... مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم...

۳. یوسف(۱۲) / ۸۷: ... که از رحمت خدا نومید مباشید، که از رحمت خدا تنها انکارورزان نومیدند.

۴. یوسف(۱۲) / ۹۶: ... از [تدبیر و قدرت] خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید!؟

۱ «.

دعای مؤمنین صدر اسلام و جهادگران و سختی کشان در سبیل الله:

)

۲ «.

۱. ص (۳۸) / ۴۱ تا ۴۴: و بنده ما ایوب را به یاد آر، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و درد افکنده است.

[و به او وحی کردیم:] پای خویش را به زمین بکوب [تا چشمه‌ای پدید آید]؛ این هم چشمه‌ساری برای شستشو است [با آب] سرد و آشامیدنی.
و خانواده [از دست رفته] اش را دو چندان به او بخشیدیم، به عنوان رحمتی از جانب ما و تذکری برای خردمندان.

[آنگاه گفتیم:] به دست خویش دسته‌ای از علف‌های خشک [دارویی] بگیر و [پس از فرآوری] آن را [بر زخم‌های خود] بزن و [با اهمال در این مورد] مرتکب گناه مشو؛ او را بنده‌ای شکیباً تشخیص دادیم؛ نیکو بنده‌ای بود؛ همواره [به درگاه ما] بازمی‌گشت.

۲. آل عمران (۳) / ۱۹۳ تا ۱۹۵: پروردگارا، ما [صدای پیامبر] منادی [توحید] را که به ایمان فرا می‌خواند، شنیدیم؛ [به ما ابلاغ کرد] به پروردگار خود ایمان آورید و ایمان آوردیم؛ پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و همراه نیکوکاران جان ما را بگیر.
پروردگارا، آنچه به وسیله پیامبرانت ما را وعده داده‌ای، به ما ارزانی دار و در روز رستاخیز رسوایمان نگردان، که یقیناً خلف وعده نخواهی کرد.

پروردگارشان به آنها [چنین] پاسخ داد که: من تلاش‌های شایسته [هیچ یک از شما را چه مرد و چه زن - که هم‌نوع یکدیگرند - تباه نخواهم کرد؛ پس آنها که [از وطن خود] هجرت کردند و [یا] از خانه‌های خویش رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً بدی‌های آنان را می‌زدایم و ←

اولاً چه نوع دعا و درخواست و ثانیاً اجابت خدا در برابر عمل و فداکاری‌های خودشان، مفت نیست. در جنگ‌های بدر و احد:

»

«.

»

→ به عنوان پاداشی از جانب خود، آنها را به باغ‌هایی از بهشت در آورم که نهرها در دامن آن جاری است؛ و خداست که پاداش نیکو تنها در اختیار اوست.

۱. انفال (۸) / ۹ تا ۱۲: [به یاد آرید] زمانی را [که در لحظه‌های حساس میدان بدر] با فریاد از پروردگارتان یاری می‌خواستید و او پذیرفت [و گفت] که: شما را به هزار فرشته که به دنبالشان گروه‌های دیگری است یاری می‌کنم.

خدا این [اعزام فرشتگان] را تنها برای بشارت مقرر داشت تا [امیدوار شوید] و دل‌های شما بدان آرامش یابد؛ و یاری [و پیروزی] تنها از جانب خداست، که خدا فرادستی فرزانه است.

به یاد آر وقتی که [در آن شب پراضطراب درگیری بدر، خدا] خوابی سبک را که آرامشی از جانب او بود به شما القا کرد و [در آن بیابان خشک که دشمن چاه‌های اطراف را در اختیار داشت] بارانی از آسمان فرستاد [که در گودال‌ها جمع شد] تا شما را بدان پاک کند و اضطراب و سوسه شیطان را [که بی‌آبی موجب شکست و هلاک شما خواهد شد] از شما بزدايد و دل‌های شما را گرم و گام‌هایتان را از اثرش استوار سازد.

[به یاد آرید] آن دم را که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم؛ مؤمنان را پایمردی بخشید؛ به زودی در دل انکارورزان هراس می‌افکنم، پس [شما مجاهدان] برفراز گردن‌ها [یشان] بزنید و دست‌های [قدرت]شان را قطع کنید.

«۱»

خدا بی حساب و کتاب و مفت کسی را یاری نمی کند و از خودمان برای خودمان
مایه می گذارد:

«۲»

دعای جهادگران همه امتها در دفاع از خانه و آیین شان :

«۳»

-
۱. انفال (۸) / ۴۲ تا ۴۶ : ... تا [همه در بوته آزمایش قرار گیرند و] هر که [باید] هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده باشد با دلیلی روشن زنده بماند؛ و خدا شنوایی داناست. [به یاد آر] آنگاه را که خدا تعداد دشمنان را در رؤیای تو اندک [و بی اهمیت] نمایاند؛ و اگر آنها را انبوهی به تو نشان می داد، سست می شدید و در کار [جنگ] دچار اختلاف می شدید، ولی خدا شما را [از سستی و اختلاف] در امان و سلامت داشت، که او به راز دلها داناست. و آنگاه که [در میدان نبرد] رو به رو شدید، آنها را در چشم شما اندک نمایاند [تا قویدل شوید] و شما را نیز در چشم آنها اندک نشان داد [که تجهیز کامل نکنند]، تا خدا امری را که انجام یافتنی بود، سرانجام دهد؛ و همه کارها به خدا بازگردانده می شود. ای مؤمنان هرگاه با گروهی [از دشمنان] رو به رو شدید، ثبات [و پایداری] خود را حفظ کنید و خدا را فراوان یاد کنید، بسا که رستگار شوید. از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و به کشمکش و نزاع بر مخیزید که سست و بد دل شوید و مهابت شما از میان برود، پایدار باشید، که خدا با شکیبایان [و پایداران] است.
۲. محمد (۴۷) / ۷ : ای مؤمنان، اگر [آیین و بندگانی] خدای را یاری کنید، خدا هم شما را یاری خواهد کرد و گامهای شما را استوار می دارد.
۳. آل عمران (۳) / ۱۴۷ : ... پروردگارا، گناهان و زیاده رویهای ما را در امورمان ببخش و گامهای ما را ثبات بخش و ما را برانکارورزان پیروز گردان.

اجابت کلی خدا در باره نجات و بهبود همه‌ی امت‌ها نیز به پاداش عمل‌شان و صرفاً به دست خودشان است:

«^۱»

□ مادام که ما امکانات داریم دعای درخواستی اجابت نمی‌شود. حدیث:

«کسی که روزی بطلبد و با دست و عمل‌اش به دنبال آن برود؛

کسی که نجات از دست عیال‌اش بخواهد و طلاق ندهد.»

□ بین عمل خدا به عنوان اجابت درخواست، و دعا و عمل ما جدایی و دوگانگی وجود ندارد و نباید تفکیک کرد. خیلی از دعاها و درخواست‌های ما برای رفع سختی‌ها و بلا در جهت خلاف خواسته‌ی خدا و ناموس خلقت و مصالح خود ما است که لازمه‌ی زندگی آدمی و اصلاح و ارتقاء و پاداش او می‌شود:

«^۲»

«^۳»

«^۴»

۱. رعد(۱۳) / ۱۱ : ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که اندیشه و روش خود را تغییر دهند...

۲. انشقاق(۸۴)/۶: ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی، و به‌لقای او نایل خواهی شد. ۳. انبیاء(۲۱) / ۳۵ : ... و شما را برای آزمایش به [حوادث] نیک و بد مبتلا می‌کنیم؛ و [آنگاه] به پیشگاه ما بازگردانده می‌شوید.

۴. عنکبوت(۲۹) / ۲ و ۳: آیا مردم پنداشته‌اند که به [صرف] ابراز ایمان، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت؟

پیشینیان آنها را هم آزمودیم، و قطعاً خدا راست‌گویان و دروغ‌پردازان را می‌شناسد.

۱. «

شیوه‌ی عمل خدا با خوبان و بدان را این آیه نشان می‌دهد که مصداق امروزی دارد:

)

۲. «

□ خلاصه آن که دفع و دفاع خانه و زندگی و حتی خانه‌های خدا هم با خودمان است:

)

۳. «

)

۴. «

دعایی که ما می‌کنیم و آنچه ما می‌خواهیم مصداق عمل بنی اسرائیل معاصر حضرت موسی (ع) است:

)

۱. بقره (۲) / ۲۱۴: مگر پنداشتید [به راحتی] به بهشت داخل خواهید شد، در حالی که هنوز مشابه گرفتاری‌های پیشینیان به شما نرسیده است؟ سختی و گزند [فراوان] به آنها رسید و چنان پریشان خاطر شدند که پیامبر و مؤمنان همراه او می‌گفتند: پس یاری خدا کی فرا می‌رسد؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

۲. روم (۳۰) / ۴۱: به خاطر دستاورد مردم، در خشکی و دریا تباهی و پریشانی رخ داده است تا [خدا نتیجه‌ی] برخی از اعمالشان را به آنها بچشانند، بسا که بازگردند.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرامی‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان بخشایش دارد.

۴. حج (۲۲) / ۴۰: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردید؛ و خدا کسانی را که [بندگان و آیین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد، که خدا نیرومند و فرادست است.

۱. «

□ اما چه چیز را باید از خدا خواست؟ خوب است از علی (ع) و حضرت سجاد (ع) و سایر امامان از دعاهای معتبرشان یاد بگیریم:

- ما طلب کاریم و نالان و ناراضی؛ آنها بدهکار و توبه‌خواه و شکرگزار
- در دعاهای ائمه کمتر درخواست‌های دنیایی و رفع گرفتاری‌ها پیش می‌آید، با آن که صدها برابر ما درگیر و گرفتار بودند.
- آنچه از خدا می‌خواهند:

اولاً، بخشش و گذشت از قصور و گناهان‌شان است؛
ثانیاً، پذیرش به درگاه و نظر و لطف و رحمت پروردگار؛
ثالثاً، دلالت و هدایت آنان برای عبادت و خدمت به خلق؛
رابعاً، دلالت و هدایت آنان برای خدمت به خود خداست:

۲. «

»

خامساً، اگر برای امور دنیا و پیروزی بر دشمنان خود و خدا و موفقیت چیزی می‌طلبند، درخواست توکل و همیت و تحمل و امید به آینده و انتظار فرج است.

۱. مائده (۵) / ۲۲ تا ۲۵ : گفتند: ای موسی، در آن سرزمین گروهی خودکامه هستند که تا بیرون نروند، هرگز به آن درنیاییم؛ و اگر بیرون رفتند، وارد خواهیم شد.
دو تن از مردان خداترس که خدا بر آنها انعام کرده بود گفتند: شما از دروازه شهر بر آنان وارد شوید، همین که به شهر درآید، پیروز خواهید شد؛ اگر ایمان دارید بر خدا توکل کنید [و نهراسید].
[ولی آنها] گفتند: ای موسی، مادامی که آنها در آنجا هستند هرگز ما قدم به آن سرزمین نخواهیم گذاشت؛ تو و پروردگارت بروید [با آنها] بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم.
[آنگاه] موسی گفت: پروردگارا، من فقط اختیار خودم و برادرم را دارم؛ میان ما و این منحرفان جدایی انداز.

۲. از دعای کمیل: ... اعضايم را بر انجام خدمت نیرومند ساز و دلم را بر عزم و آهنگ قوی دار...

مکانیسم قضیه‌ی فضل و دعا

□ مکانیسم قضیه، آنچه به خاطر می‌آورد، ضد آنتروپی (برکت، حیات، فضل و فزونی خارج از ثبات و بقا) در حالی که «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ یا «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲، اصل اول بقاء و تعادل را به یاد می‌آورد.

□ مکانیسم قضیه، اعم از فضل بعثت و افاضه و اجابت دعا، نقش خود خدا و عنصر سوم جهان خلقت از طریق امامت و خلافتی که خدا به انسان داده و از مشیت و اراده‌ی خویش در او نهاده است که با آن خواسته و اراده می‌تواند ایجادکننده و تصرف‌کننده باشد.

□ در پیدایش و پدیده‌ی حیات (خصوصاً پدیده انسان) نقش خدا، هدایت و تسویه است که یک عمل ضد آنتروپی می‌باشد (نگانترویی) و این کیفیت در تشکیل و تقسیم سلول دیده می‌شود و در ژنتیک که بیشتر ردیف کردن و جهت دادن و منظم کردن است که نقش آنزیم‌ها و ائولن‌ها یا ذرات ذی‌شعور و حامل شعور (charom) و در واقع «أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۳.

۱. توبه (۹) / ۸۲: ... به‌سزای آنچه به دست آورده‌اید.

۲. سجده (۳۲) / ۱۷: ... به پاداش آنچه رفتارشان بوده است.

۳. فصلت (۴۱) / ۵۳: ... آیا کافی نیست که پروردگار تو بر هر چیز گواه است.

آخرت و خدا
هدف رسالت انبياء

بسمه تعالی

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

»

«

متن تدوین یافته و تفصیل و تکمیل شده‌ی سخنرانی
جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين
مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۱

با توجه به بحث و بررسی و نظریات ابراز شده
در سمینار هفت جلسه‌ای بهمن ماه ۱۳۷۲

پیش‌گفتار (انجمن اسلامی مهندسين)

مهندس مهدی بازرگان (۱۳۷۳ - ۱۲۸۶) یکی از احیاگران تفکر دینی در قرن اخیر کشور ماست که در طول نیم‌قرن تلاش فکری، قلمی و عملی خود، نسل جوان و تحصیل کرده‌ی جامعه‌ی ما را با معارف اسلامی آشنا ساخت و با دگراندیشان ملحد و زمینه‌سازان استبداد و شرک، برخوردی اصولی و متین داشت.

بسیاری از آثار فکری منتشر شده‌ی آن مرحوم، تدوین و تفصیل سخنرانی‌هایی است که به مناسبت‌های خاص - به‌ویژه اعیاد مبعث - در جلسات جشن انجمن اسلامی دانشجویان و سپس انجمن اسلامی مهندسين و حتی در زندان ایراد شده است. در چهل سال گذشته، ایشان به طور منظم در جلسات جشن مبعث انجمن هر سال جزیی از آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»^۱ را عنوان می‌کردند و ابعاد مختلف موضوع مبعث را توضیح می‌دادند.

در جشن مبعث سال ۱۳۶۴ انجمن که موضوعات آیه مبعث تمام شده بود، عنوان سخنرانی خویش را «ناگفته‌های مبعث» انتخاب کردند و ضمن آن توضیح دادند که از جمله، موضوع حکومت یا مدیریت جامعه در چارچوب آیه مبعث و رسالت انبیاء تصریح نشده است. در ادامه‌ی این بحث در سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۷۱ انجمن، موضوع «آخرت و خدا، تنها برنامه مبعث انبیاء» را مطرح ساختند که با واکنش‌های متفاوت و نظرات انتقادی مواجه شد. با توجه به اهمیت نظرات ارایه شده تعدادی از اعضای انجمن، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان؛ شورای انجمن با موافقت و استقبال ایشان تصمیم گرفت سمیناری با مشارکت صاحب‌نظران تشکیل دهد و موضوع این سخنرانی را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست کسی که در میان عوام مردم و از خودشان رسولی برانگیخت...

انجمن اسلامی مهندسين، در تاريخ ۱۳۷۲/۶/۸ با ارسال نسخه‌ای از متن سخنرانی تدوین شده برای ۲۸ تن از صاحب نظران، از آنان دعوت نمود تا در سمینار نقد و بررسی این سخنرانی، نظرات خود را ارائه نمایند. جمعی از آنان نظرات خود را مرقوم داشتند، عده‌ای به اظهار نظر شفاهی اکتفا کردند ولی در سمینار شرکت نکردند، و عده‌ای نیز نظرات خود را در سمینار بیان داشتند.

این سمینار محدود، از تاریخ ۱۳۷۲/۷/۲۱ لغایت ۱۳۷۲/۱۰/۲ طی هشت جلسه با شرکت صاحب نظران و جمعی از اعضای انجمن و علاقه‌مندان، به نقد و بررسی این سخنرانی پرداخت. در هفت جلسه‌ی اول، پانزده تن از صاحب نظران، نظرات خود را ارائه دادند و بعد از هر سخنرانی، پرسش و پاسخ و تبادل نظر به عمل آمد. در جلسه‌ی پایانی، استاد مهندس بازرگان، ضمن ارایه‌ی پاسخ و توضیح پیرامون نظرات مطرح شده، بر اصول نظرات پیشین خود تأکید نمودند.

با توجه به نظرات ابراز شده در سمینار فوق، ایشان متن سخنرانی مزبور را مجدداً تنظیم و با تغییر عنوان آن به صورت «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» در اختیار انجمن قرار دادند.

انجمن اسلامی مهندسين تصمیم گرفت متن تجدیدنظر شده‌ی سخنرانی را همراه با نظرات صاحب نظران، زیر نظر هیأت بررسی، تدوین و یک جا منتشر نماید. لذا در تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۶ متن تجدیدنظر شده‌ی سخنرانی را مجدداً برای بررسی و مطالعه صاحب نظران ارسال نمود.

از آنجا که در پیام و محتوای سخنرانی تغییری به وجود نیامده بود، چند اظهار نظر جدید بیشتر دریافت نگردید. ایشان نیز به علت بیماری قلبی بستری شدند و با توصیه‌ی پزشکان معالج آماده سفر به خارج گشتند. چند هفته قبل از سفر در آخرین جشن مبعث انجمن، در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۰ سخنرانی از قبل آماده شده‌ی خودشان را تحت عنوان «بعثت و آزادی» ایراد ساختند و با وجود بیماری، بیش از یک ساعت سخنرانی ایشان به طول انجامید.

مهندس بازرگان جمعه شب ۱۳۷۳/۱۰/۲۹ با بدرقه‌ی دوستان و اعضای خانواده‌اش، خاک وطن را ترک کرد و در فرودگاه زوربخ جان به جان آفرین تسلیم نمود و به
لِقَاءِ اللَّهِ پيوست؛ اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ.

در مجلس ترحیم استاد در حسینیه ارشاد، استاد عبدالکریم سروش برای اولین بار در جلسه‌ی عمومی، نظرات اخیر مهندس بازرگان در سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» را مطرح ساخت. جمع‌بندی این سخنرانی موجب عکس‌العمل عده‌ای و کنجکاوی جمعی دیگر برای اطلاع از متن این سخنرانی گردید و تقاضای زیادی برای چاپ و انتشار آن به وجود آمد.

ضمن تشکر از همه‌ی صاحب‌نظرانی که دعوت انجمن اسلامی مهندسين را اجابت کرده و با این سمینار همکاری داشته‌اند، اینک با سپاس از قادر متعال، متن تدوین‌شده‌ی نهایی سخنرانی و تعدادی از اظهارنظرهای موافق و مخالف دریافت شده را تقدیم می‌کنیم. لازم به توضیح است که نظرات آقای دکتر عبدالکریم سروش، عیناً از متن تفصیل‌یافته‌ی سخنرانی حسینیه ارشاد ایشان در مجله کیان شماره ۲۳ (بهمن و اسفند ۷۳) نقل شده است.

انجمن اسلامی مهندسين، ضمن طلب رحمت و مغفرت برای آن مرحوم، امیدوار است انتشار این مجموعه، زمینه‌ساز بشارت الهی برای استماع نظرات متفاوت و اتباع احسن بوده و موجبات هدایت الهی و رشد و بلوغ عقلی همگان را فراهم سازد. در پایان لازم می‌داند از بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان که مسئولیت ویرایش و حروف‌چینی مجدد این کتاب را تقبل کرده و به این صورت آماده‌ی چاپ نموده‌اند و همچنین از ناشر محترم تشکر و قدردانی به عمل آورد.

انجمن اسلامی مهندسين

اسفندماه ۱۳۷۶

آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء

تبریک مبعث و پیش‌گفتار صحبت

»

۱. «

»

۲. «

شکر خداوند منان را به جا می‌آوریم که به انجمن اسلامی مهندسین عمر و توفیق داد تا بار دیگر سالروز بعثت پیامبر بزرگوارمان را جشن گرفته، به اتفاق میهمانان عزیز، قبولی خدمت و آموزش و هدایت همگان را مسألت نماییم.

-
۱. جمعه (۶۲) / ۲ : او است کسی که در میان عوام مردم و از خودشان رسولی برانگیخت تا آیات و نشانه‌های او را بر آنان بخواند، تزکیه و تربیت‌شان کند و کتاب و حکمت تعلیم‌شان بدهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند.
 ۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶ : ای نبیّ خبرآور، ما تو را فرستاده و مأمور ساختیم تا شاهد و نمونه بوده، بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده باشی.
- و دعوت‌کننده به سوی خدا، برطبق قرار و روشی که او معین کرده است و چراغی پرتوافکن.

موضوع صحبت امشب که افتخار عرض آن به بنده‌ی شرمنده و اگذار گردیده است، تازگی چندانی ندارد. در جلسه‌ی جشن سال ۱۳۶۴ پس از آنکه طی چندین سال طولانی، استفاده‌ها و استخراج نکات مثبت به انتها رسیده بود، برای بهره‌مندی و راهنمایی بیشتر، از جهت منفی وارد شده، «ناگفته‌های بعثت» را عنوان سخنرانی قرار دادیم؛ از جمله ناگفته‌های آیه بعثت چنین اظهار و استنباط شد که حکومت یا مدیریت جامعه در چهارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر - که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت - منظور نگردیده است و به نظر نمی‌آید که جزو برنامه‌ی رسالت و مأموریت فرستادگان خدا بوده باشد.

این مطلب به راحتی نتوانست مورد پذیرش همگان قرار گیرد و بعداً سئوال‌ها و اشکالاتی مطرح شد. دو ماه قبل که شورای انجمن خواست بنده عهده‌دار سخنرانی مبعث بشوم، چون موضوع و مطالعه‌ی قابل عرضه‌ای نداشتم، به این شرط قبول وظیفه کردم که اجازه دهند بار دیگر، با تفصیل و توضیح بیشتر، به همان مطلب که به نظر می‌آید خالی از اهمیت و فایده نباشد، پردازم.

طرح مسئله

مسئله این است که ببینیم مشیت خداوند سبحان و منظور باریتعالی از بعثت پیغمبران، یا مأموریت و رسالت آنان چه بوده است، و انتظار از دین و استفاده مؤمنین از دینداری چه باید باشد؟

مسئله این نیست که بدانیم ادیان الهی - از جمله اسلام - شامل چه اهداف و اصول یا چه احکام و دستورها بوده و در عمل چه آثار و نتایجی به بار آورده است تا آنها را به حساب اهداف بعثت بگذاریم؛ یا آنکه پیغمبران و پیشوایان دین و حتی پیروان آنها چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و چه به دست آورده‌اند تا آنها را مساوی یا عین دین و منظور از بعثت پیغمبران بگیریم.

روی دیگر سکه یا مسئله این است که معلوم شود مؤمنین و گروندگان در عقاید و افکار و برنامه‌های زندگی دنیایی و آخرتی خود یا در جهان‌بینی و ایدئولوژی، چه نظر و انتظار از دین باید داشته باشند و چه مسایل و مشکلاتی را باید به عهده‌ی خود بدانند. به بیان دیگر، آیا دین فقط عبادت و رضای خدا و سعادت آن دنیاست یا جواب‌گوی مسائل و نیازهای زندگی نیز هست و در این صورت تا چه حد حل‌کننده و دستور دهنده‌ی امور دنیایی فردی و اجتماعی ما باید باشد؟

این سؤال سابقاً، یعنی تا نیم قرن پیش، چندان مطرح نبود و اگر مطرح می گردید، جواب ساده و بدیهی به آن داده می شد. نام گذاری کودکان با خواندن اذان و اقامه در گوش آنان انجام می گرفت و پیش از آنکه به سن بلوغ و تمیز برسند و سواد پیدا کنند، سوره های «حمد» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و ذکرهای نماز و بعضی از سوره های قرآن را طوطی وار یادشان می دادند، و اگر مدرسه می رفتند، در درس شرعیات اصول و فروع دین را با تذکر اینکه اگر کسی اصول دین و مذهب را نداند و به فروع دین عمل نکند، مسلمان نیست، یادشان می دادند. رساله های عملیه هم که اصلاً وارد بحث های ایمانی و اعتقادی نمی شدند؛ فرض بر این بود که همه مسلمانان و فرزندان و جوانان هم که باید مسلمان باشند و اگر می خواهند مسلمان باشند، لازم است شهادتین بگویند و اصول دین و مسایل دین را بدانند و به آنها عمل کنند.

اصول و احکام اسلام - آن طور که تعلم داده می شد - حالت ثابت و قطعی داشته، توجه اصلی متدینین و علمای دین معطوف به مسایل فقهی و درست انجام دادن آنها می شد، تا هم آخرت و سعادت شان تأمین شود و هم خداوند در اثر ایمان و عبادات و دعاهایی که می کنند، زندگی آنان را قرین سلامت و موفقیت قرار داده، کارهایشان راست و درست شود.

از دو سه قرن پیش به این طرف، «ضربه غرب» و احساس تهاجم و تفوق اروپا، از جمله تکان و تحریک هایی که به وجود آورد، زیر سؤال بردن مذهب مان بود. برای خیلی ها این توجه یا تصور پیدا شده بود که علت عقب ماندگی ما، مسلمان بودن مان است؛ اکثریت مردم چنین عقیده نداشتند یا نمی خواستند داشته باشند. متدینین باسواد و بعضی از علما واکنش نشان داده، برای رد کردن آن استنباط و راضی کردن وجدان خودشان، هم در صدد تجدیدنظر و تصفیه ی دین از خرافات و اضافات برآمدند و هم به جستجوی جواب های دندان شکن رفتند. علل و عوامل دیگری را باعث خرابی اوضاع و عقب ماندگی دانسته، گفتند اسلام حاوی بهترین دستورهای بهداشتی و اخلاقی و اجتماعی و حکومتی است و انبیاء و ادیان آمده اند تا اخلاق و اعمال ما را اصلاح نمایند و امانت و عدالت و سعادت را در میان مسلمانان رواج بدهند. در میان مدافعان اسلام و ادیان، کسانی هم بوده اند - حتی از خاورشناسان - که عقیده داشتند هدف ادیان و عمل پیغمبران، اصلاح اخلاق و تربیت انسان ها و برقراری نظم و عدالت و تمدن در میان امت ها بوده است.

با پیدایش افکار و مرام‌های مترقی ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم در غرب و عنوان شدن ایدئولوژی و جهان‌بینی از طرف مارکس و احزاب کمونیست، روشنفکران مسلمان نیز به فکر ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی افتادند.

درک این معنی که برای هر حرکت و قیام، وجود یک هدف اعلی و عقیده و ایمان مشترک که متکی بر علم و یقین بوده، باعث فعالیت و فداکاری شود، ضرورت دارد، از نظر ایرانیان مسلمان و مخصوصاً شیعی، امری بدیهی و قطعی بود. تجربه‌ی پیروزی‌های معجزه‌آسای صدر اسلام و جنبش‌های حق یا باطل تحت لوای ایمان و ایدئولوژی، در حافظه‌ی هر مسلمان حضور داشت.

عنوان یکی از برنامه‌های جشن بعثت را که در زندان شاه در سال‌های ۴۱ تا ۴۳ ایراد شد و به صورت کتاب درآمد، «بعثت و ایدئولوژی»^۱ گذارده بودم که مورد استقبال قرار گرفت و موجب تحرک‌هایی گردید. هدف از تألیف آن کتاب، نشان دادن این مطلب بود که از اصول و احکام اسلام می‌توان به سهولت ایدئولوژی استخراج کرد و آیین یا مکتبی برای مبارزان خودمان علیه استبداد و استیلای خارجی ارائه داد. در آن کتاب و به این منظور، یک ایدئولوژی و جهان‌بینی اجمالی برای خودمان علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی و همچنین برنامه‌های دولت اسلامی تنظیم گردیده بود.

با جوش و خروشی که در جوانان ما در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمده بود و روح مبارزه علیه نظام و سیاست‌های حاکم سراسر مملکت را فراگرفته بود، احتیاج و استقبال از یک حرکت دینی، محسوس و شدید شده بود و چنین عنوان می‌شد که ایرانی‌ها - و شاید شرقی‌ها - برخلاف اروپایی‌ها کمتر حاضرند به‌خاطر اندیشه‌ها و ارزش‌های غیردینی مانند شاه، میهن، دانش، انسانیت، آزادی، و غیره قبول خرج و خطر و قیام مخلصانه نمایند؛ ولی تاریخ نشان داده است که در راه عقیده و ایمان - ولو باطل و موهوم - به‌خاطر ثواب آخرت یا عشق به شهادت و شخصیت‌های مقدس محبوب، از مال و جان‌شان مایه می‌گذارند.

۱. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی در جشن عید مبعث سال ۱۳۴۳ در بین زندانیان سیاسی زندان قصر است که چاپ اول آن در سال ۱۳۴۵ در داخل کشور و چاپ دوم در سال ۱۳۵۵ در خارج از کشور (هوستون، تکزاس، ایالات متحده آمریکا) انجام گرفته است و اکنون یکی از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۲)» است که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

به این ترتیب، بعد از اشغال ایران به دست متفقین و فرار رضاشاه که نسیم ناخواسته یا ناساخته‌ای از آزادی در کشورمان وزیدن گرفت، به دنبال حزب توده، یک عده احزاب ملی و گروه‌های مذهبی به وجود آمد. مبارزه، مد روز شده بود و با موفقیت چشمگیر ملی شدن نفت و سرکوبی آن با کودتای «انگلیسی-آمریکایی» «زاهدی-شاه»، استمداد یا استفاده از اسلام به عنوان یک «مکتب مبارز»، جای وسیعی در اذهان و افکار اکثریت مردم پیدا کرده بود. رو آوردن به دین و قرآن و فرهنگ اسلامی از ناحیه‌ی روشنفکران و جوانان، اگرچه خالی از اخلاص و قصد قربت نبود، اما توجه و توسل بود بیشتر برای تجهیز و توفیق ملت در مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلاي خارجی، در برابر یا در کنار مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی توده‌ای‌ها.

توجه فوق‌العاده‌ای که در آن سال‌ها- و هنوز- به مرحوم دکتر شریعتی از ناحیه کلیه‌ی قشرهای جوان مملکت به عمل می‌آمد و تیراژی بی‌سابقه و عظیم کتاب‌های او، اگرچه مدیون شخصیت و استعداد و نبوغ و نیروی جاذبه کلام و روش‌هایش بود، ولی نقش عمده را باید همان پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی و مبارزه از طریق اسلام گرفت و نیز ایدئولوژی و جهان‌بینی که از ترکیب دیالکتیک و اسلام، طراحی کرده بود.

چنین استنباط و انتظاری از دین و گرایش جوانان به اسلام و قرآن، برای روحانیت شیعه‌ی ایران نیز موفقیت و موهبتی محسوب شده، به‌طور ضمنی تشویق و دعوتی بود از روحانیت برای ورود به صحنه‌ی سیاست و احیای موقعیت‌های از دست رفته‌ی گذشته؛ ضمن آنکه تأیید و تقویتی از صفوف مبارزین ملی و مذهبی و حتی چپی‌ها برای رسیدن به اهداف مربوطه به عمل می‌آمد. چه فرصتی بهتر از این، برای صنف ریشه‌دار روحانیت که با زنده کردن شعار «ادغام دین و سیاست» در صدد تسجیل رهبری و حاکمیت خود برآیند!

در هر حال، پیوند مبارک و میمونی مابین «دین و دنیا» با شادی و خوشنودی همگان منعقد گردید و نتیجه‌ی آن، پیروزی درخشان انقلاب اسلامی ایران شد.

بررسی مسئله در انجمن

پایه پای تحولات و جریان‌های کشور، انجمن اسلامی مهندسين، فعالیت فرهنگی-مذهبی-صنفي خود را ادامه می‌داد. در جشن‌های مبعث سالیانه و جلسات «بازگشت

به قرآن» و سخنرانی‌های مختلف اعضای و دوستان، به این نظر رسیده بودیم که روحیه‌ی نوین و طرز تفکر «دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» جاذبیت در نسل‌های جوان و فایده برای کشورمان داشته است و مسلماً احکام و تعلیمات پیامبران و عمل با ادیان، باعث سلامت و عدالت و چاره‌ی خیلی از گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها می‌شود و اداره‌ی امور را هم آسان‌تر و بهتر می‌کند.

اما اصل این است که ببینیم قرآن و نازل‌کننده و گوینده‌ی قرآن و کتاب‌های توحیدی چه می‌گویند و چگونه رسالت یا بعثت انبیاء و هدف دین را توجیه می‌نمایند. انجمن اسلامی مهندسین، بیش از هر چیز به خود دین و خواست خدا نظر داشته ولی مخالف آن نبوده، بلکه شایق بوده است که با تحقیق و تجربه و با افزار علم و عمل، با مسایل و وظایف دینی برخورد نماید.

جا دارد ببینیم که منشأ طبیعی و انسانی طرز تفکر «دین برای جامعه یا دین برای دنیای بهتر» چیست و بعد، با مراجعه به خود قرآن و مخصوصاً به آیات بعثت و رسالت انبیاء که ارتباط مستقیم با مسئله دارد، عمل پیامبران و مأموریت الهی آنان را بررسی نماییم که آیا ادیان الهی صرفاً برای تأمین و ترمیم و تعالی امور دنیایی انسان‌ها بوده است، یا نظر به دنیا و آخرت هر دو داشته‌اند و شامل و جوابگوی همه مسائل و مشکلات دنیا هستند؛ یا آنکه انبیاء صرفاً به خاطر «خدا و آخرت» ما فرستاده شده‌اند، و در این صورت ادیان الهی چه نظر یا اثری روی دنیای ما داشته و دارند؟

منشاء طرز تفکر «دین برای دنیا»

پیش از آنکه به طرح و تحقیق مسئله‌ی فوق بپردازیم، مناسب است بینیم نظریه‌ی «دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» که در سال‌های تجدّدخواهی اخیر و مصلحت‌اندیشانه عنوان گردیده بود و در طرز تفکر «دین برای دنیا» خلاصه شده است، چه سابقه‌ی تاریخی یا پایه‌ی طبیعی، روانی، اجتماعی و احیاناً سیاسی دارد! می‌دانیم که بشر ذاتاً خودبین و نزدیک‌نگر بوده، فطرتاً خودخواه و استثمارگر است. هر کس اگر به عمق ضمیر یا دلخواهش نگاه کند، خود را کم و بیش مرکز ثقل دنیا و محور همه‌ی حرکت‌ها می‌شمارد؛ چنین می‌خواهد که از هر کار و کوشش و رنج فارغ گردیده، هر چیز و همه کس فایده‌رسان و خدمت‌گزار او باشند. حیوانات و گیاهان یا آب و زمین و آسمان را با چشم استخدام و استفاده نگاه کرده، چنین می‌خواهیم که شیر گاو، گوشت گوسفند و پشت اسب و الاغ یا رویدنی‌های زمین، آب رودخانه‌ها و به قول سعدی ابر و باد و مه و خورشید و فلک - که هر یک برای خودشان آفریده شده‌اند و کار خودشان را انجام می‌دهند - برای ما باشند و به سود ما بچرخند. حتی انسان‌های دیگر را هم می‌خواهد اسیر و استثمار خویشتن نماید. نظر خانم‌ها این است که مردها همیشه آنان را زیر دست و خدمت‌گزار خودشان کرده‌اند؛ مردها هم می‌گویند: زن‌ها شوهر را نوکر شخصی و حتی چارپای بارکش زبان‌بسته می‌خواهند ... آدمی به دریا و به ابر و آسمان هم که نگاه می‌کند، به قصد حظ بردن یا سود بردن از آنها و در خدمت خود گرفتن است. حتی علم و

۱. از هم اکنون بگوییم که مفهوم مخالف «دین برای دنیا» به هیچ وجه «دین ضد دنیا» یا بی‌طرفی و بی‌توجهی دین به مسائل و مدیریت صحیح امور دنیا نیست.

معنویات را هم اگر چه ارج می‌نهد، ولی تمام حواس و تلاشش بر این است که آنها را افزار تحصیل و تسهیل و وسیله‌ای برای تصرف و تسلط بر دنیا قرار دهد. از این جهت، قرآن هم با اعلام «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۱ به استقبال آرزوی انسان‌ها و استخدام و استفاده از زمین و زمان رفته و به انسان این دانایی و توانایی را وعده داده است که با کشف و کار خودش پا به فرق افلاک گذارد! از سوی دیگر، آدمیزاد، خصوصاً در ادوار قدیم یا در اقوام عقب‌مانده که بُعد زمانی شخصیت و خصال آنان ضعیف بوده، کمترین حساسیت و علاقه‌ای نسبت به آینده و گذشته نشان نمی‌داد و «سیلی نقد به از حلوی نسیه»^۲ برایش اصل بود (حتی در روزگاران نوین که رشد انسان‌های متمدن تا برنامه‌ریزی‌های دراز مدت سی و چهل سال پیشرفته است؛ ولی آن سوی زندگی و دنیای بعد از مرگ برایش نامعلوم است). به طوری که می‌دانیم و قرآن با گفتن «

«و تکرار»^۲ . «از زمان ابراهیم(ع)

و موسی(ع) تا خاتم‌الانبیاء(ص)، انسان‌ها را از چسبیدن به زندگی دنیا و نزدیک نگری ملامت می‌نماید، دلیل دومی به دست ما می‌دهد که طرز تفکر «دین برای دنیا» و بی‌اعتقادی یا بی‌اعتنایی او به آخرت و به حیات جاودان حقیقی را بهتر درک نماییم. خیلی که آدمی بخواهد از صدف تنگ خودبینی و کوتاه‌نگری بیرون آید و کسب کمال و ارزش نماید، عائله‌مند و علاقه‌مند به خانواده و کسانش می‌شود، در راه هموطنان فداکاری می‌کند و بالاخره انسان دوست و نوع‌پرست می‌شود. یعنی هیچ‌گاه از دایره‌ی تنگ خود و خودی پا فراتر نمی‌گذارد، آن هم صرفاً برای دوران عمر و امور دنیا؛ دنیایی که برایش مشهود و مسلم است.

برای چنین موجودی کاملاً طبیعی است که به خدا و دین، هم از دریچه‌ی استفاده شخصی و احتیاجات نوعی دنیایی نگاه کند و چنین تصور نماید که منظور خدا از بعثت انبیاء و انزال کتب، راهنمایی و تدوین آیین‌نامه و دستورالعمل یا نصیحت و دلالت برای اداره و بهبود دنیای بشر است.

۱. جاثیه (۴۵) / ۱۳: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، برای شما مسخر کرد...

۲. قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱: چنین نیست بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست دارید. و کار آخرت را به کلی واگذارده‌اید.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷: بلکه شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید و عزیز می‌دارید. در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده‌تر است.

در زمینه‌ی روح خودبینی و دنیانگری آدمی، دعا‌های ما بهترین نمونه است. از خدا می‌خواهیم و نذر و نیاز می‌کنیم که درد دردمندان را دوا کند؛ حاجت حاجت‌مندان را روا نماید، قرض قرض‌داران را ادا کند؛ مرض بیماران را شفا دهد؛ فرزندان‌مان در امتحان و کنکور قبول شوند؛ برای دخترمان شوهر خوب پیدا شود؛ زراعت‌مان و گوسفندهایمان مصون از آفت باشند؛ و دشمنان را نابود کند! یعنی خدا- نَعُوذُ بِاللَّهِ- مثل یک نوکر یا غلام زرخرید و کارگر زرنگ، دست بسته بر ایمان خدمت کند؛ این همان توقعی است که بنی‌اسرائیل در سفر از مصر به ارض موعود داشته، برای ورود یا عبور از یک شهر مستحکم به حضرت موسی (ع) می‌گفتند:

«...»^۱

چنین توقع و برخورد با خدا و دین، درست عکس دعا‌های معتبر منسوب به پیامبر و ائمه اطهار است؛ مثلاً در دعای کمیل، صباح، افتتاح، عرفات سیدالشهداء و در سراسر صحیفه سجادیه، امامان ما به جای ناله و شکوه از گرفتاری‌های شخصی و به جای توقع و طلبکاری از خدا، دعا‌های خود را با توجه و تسبیح خدا و تشکر از نعمتهایی که به خلائق- و از جمله به ما- عطا فرموده است، آغاز می‌نمایند و پس از یک سلسله اعتراف به خطا و عذرخواهی از تقصیرها و قصورها و تقاضای بخشش و تعهد جبران و توبه، آنچه درخواست می‌نمایند، معاف شدن از عذاب آخرت و مورد عنایت و مرحمت خداوند کریم قرار گرفتن و توفیق عبادت و خدمت یافتن است.^۲ گاه گاه خواسته‌ها و تقاضاهای شخصی امور مشروع زندگی، همراه دعا‌های ائمه می‌آید، ولی به ندرت و غالباً در قالب جمعی و رفع گرفتاری‌های عمومی یا سلامت و سعادت اخروی.^۳

اتفاقاً قرآن دعا و درخواست‌هایی را که اشخاص با تضرع و الحاح و اخلاص تمام در گرفتاری‌های شدید زندگی (مثلاً کشتی در حال غرق شدن) به درگاه خدا

۱. مائده (۵) / ۲۴: ... تو و خداوندت بروید جنگ کنید (و آن شهر را فتح کنید). ما اینجا نشسته‌ایم (تا ببینیم شما چه می‌کنید).

۲. مثلاً این جمله دعای کمیل «یا رَبِّ قَوِّ عَلَی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِی وَ اَشْدُّ عَلَی الْعَزِیْمَةِ جَوَانِحِی وَ هَبْ لِی الْجِدَّ فِی خَشِیَّتِكَ وَ الدَّوَامَ فِی الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ» که در آن تقاضای قوت برای خدمت به خدا می‌شود نه برای شخص خود.

۳. از جمله در دو دعای بعد از نمازها در ماه رمضان: اولی صرفاً و در یک سطح اعلائی تمنا و تحرک به سوی خداست و دومی تقاضا برای همه‌ی محرومین و گرفتاران مسلمین.

۲۸۰ _____ مجموعه آثار (۱۷)، بعثت (۲)

می‌نمایند، ولی پس از نجات و رهایی او را فراموش کرده، سلامتی و خوشی‌های خود را از جای دیگر می‌شمارند، ملامت کرده و از مقوله‌ی شرک و کفر می‌دانند؛ دعا و درخواست‌هایی که هدف آنها به جای خدا، خود شخص باشد.

تاریخ باستانی قدرت و حکومت

با چنین روحیه و رویه، آیا باید انتظار داشت که ما فرزندان آدم وقتی درگیری با مسائل اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کنیم و می‌بینیم که کشورمان در معرض تجاوز بیگانگان قرار گرفته، اساس زندگی و استقلال‌مان مغشوش و متزلزل شده است، با رو آوردن به اسلام و قرآن، چاره‌ی کار و راهنمایی و رهبری را از دین خدا یا از رهبران دین‌مان توقع نداشته باشیم؟! یا آنکه طرز تفکر «دین برای دنیا» پایگاهی در حکومت و سیاست و در جنگ بر سر قدرت نداشته باشد؟ اهل کلام یا متکلمین اسلام اصلاً عقیده داشتند و چنین استدلال می‌کردند که چون بنی‌آدم جاهل‌اند و عاصی و متجاوز بوده، نمی‌توانند و نمی‌خواهند اجتماع سالم و عادل و سعادت‌مند داشته باشند، بر خداوند صاحب لطف واجب است که افرادی را برای هدایت و حکومت بر آنها مبعوث یا مأمور سازد؛ بر خلاق نیز واجب است از آنان اطاعت نمایند. البته در عمل و تجربه‌ی بشری، مورد و معیاری برای این نظریه نمی‌بینیم؛ آیات قرآن نیز آن را تأیید و تضمین نمی‌نمایند، بلکه در گزینش و طراحی آدم، پرسش شگفت‌انگیز فرشتگان را می‌خوانیم:

«^۱ ...»

و در سوره یونس (۱۰)، نظاره‌گری خدا را می‌بینیم:

«^۲ ...»

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... (فرشتگان به خدا گفتند: پروردگارا، آیا کسانی را در زمین خواهی گماشت که فساد کنند و خون‌ها ریزند...

۲. یونس (۱۰) / ۱۴: سپس ما (بعد از هلاک آنها) شما را در زمین جانشین کردیم تا ببازماییم که چه خواهید کرد.

اصل حاکمیت خدا و ارباب‌ها بر جوامع انسانی (یا به اصطلاح دوران پیش از انقلاب، حکومت الله) ریشه‌ی تاریخی کهن در ساختار آدمی و در ذهن بشری دارد. سلطنت‌های خودکامه و زمامداری‌های بزرگ خارج از محدوده‌های خانواده و قبیله و قریه - که تماماً استبدادی و غیردموکراسی و غیرملی بوده و مردم قدیم به راحتی زیربار آنها می‌رفتند و استقبال کرده و این کار را یک امر عادی بدیهی و لازم تلقی می‌نمودند - مبتنی بر همین اصل و اعتقاد بوده است. اگر فرعون‌ها، نمرودها، شاهنشاهان، امپراتوران، یا خلفا و سلطان‌ها و به دنبال آنها قطب‌ها و رهبرها ادعای خدایی، شبه خدایی، فرزندى خدا و ظلّ اللّهی می‌کردند، یا به گونه‌ای خود را بر جای خدا، پسر خدا یا پیامبر خدا و امامان و پیشوایان دین می‌نشانند و مردم را برای تحکیم سلطنت و تأمین مطامع و منافع خود و خانواده به فرمانبری و فدایی شدن یا تجلیل و تعظیم بنده‌وار و امی داشتند، اینها سوءاستفاده‌های زیرکانه و مقبول شده‌ای بود که از طرز تفکر و روحیه‌ی فوق‌یا ارتباط تنگاتنگ دین و دولت نشأت می‌گرفت. یک طرف قضیه، جاه‌طلبی انسان و عقده‌ی کبریایی او قرار داشت و طرف دیگر، از خود بیگانگی و عقده‌های حقارت بشری یا گریز از آزادی «اریک فروم» و کاریزماى «ماکس وبر». زور و قدرت نقش عمده‌ای در برقراری و تعادل سلطنت‌ها بازی می‌کرده و با ضعف آن، تهاجم تازه‌ای قوت می‌گرفته و سلسله‌ی دیگری تاج پادشاهی را بر سر می‌گذارده است.

در دوران‌ها و فرهنگ‌هایی که هنوز اصول طبیعی و قراردادهای اجتماعی یا مساوات و نظام‌های دموکراتیک و حقوق بشر پا نگرفته بود و حکومت‌ها و سلطنت‌ها مفهوم مالکیت و بردگی انسان‌ها را داشتند، می‌بایستی یا با زور نظامی و از طریق تهاجم و تسلط، خود را تحمیل و مستقر سازند یا در صورت عدم استمرار زور و سلطه، رعایا و قبایل از طریق عقیده و ارادت یا ترس از عواقب و عوالم مرموز، برای ملوک و حکام، مقامات و نیروهای فوق بشری قایل باشند. حکومت‌ها و سلطنت‌ها با همکاری متولیان معابد و با تملق شاعران و تعلیم وزیران، چهره‌ی دروغین زیبا و بازوی توانا در پشت پرده‌های پوشیده از ریا پیدا می‌کردند و به این ترتیب «مشروعیت» دینی و قانونی و آمریت آسمانی احراز می‌نمودند.

فراعنه‌ی مصر و پادشاهان باستان که خود خدای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.»^۱ و سازنده‌ی

۱. نازعات (۷۹) / ۲۴: ... من پروردگار بلندمرتبه‌ی شما هستم.

«بَطْرِيَقَتِكُمُ الْمُثْلَى»^۱ بودند و همچنین امپراتوران ژاپن که سنت‌ها و اساطیر قوم، آنها را فرزندان خورشید و حکام واجب‌الاطاعه روی زمین معرفی کرده بود، نیازی به تبلیغ و ایجاد مشروعیت برای خودشان نداشتند. دین و سیاست در شخص آنان ادغام شده بود. بعد از ظهور آیین‌های توحیدی ابراهیمی واژگون‌کننده الوهیت‌های بشری که همراه با اعلام کرامت انسانی و برادری فرزندان آدم بود و از آنجا که تداوم سلطه و زور از طرف مهاجان و غاصبان و تکیه زدن بر سرنیزه و سرباز، هم پرهزینه و زحمت بود و هم مانع آسایش و عیش و نوش، ناچار می‌بایستی باز به گونه‌ای در پی مشروعیت و تحمیق امت رفت.

پادشاهان و داوران بنی اسرائیل

ابراهیم خلیل، بت شکن رشید و بانی مکاتب توحید، وقتی با نمرود مدعی ربوبیت و ملکویت روبه رو می‌شود، سخنی جز پرستش خدا و کاری به پادشاهی او ندارد. در فرهنگ بشری، کاخ شرک را ویران، و به سرزمین «غیرذی زرع» مکه هجرت می‌کند و سکونت می‌گزیند تا فرزندان‌اش خانه‌دار خدا و برگزارکننده‌ی نماز گشته، در سایه‌ی محبت مردم، بی‌نیاز از بندگی پادشاهان و حکومت آنان باشند. اسحاق و یعقوب ملقب به اسرائیل، سیره پدر و زندگی قبیله‌ای بی‌ملک را ادامه داده، کسی جز خدا را عبادت و اطاعت نمی‌کنند. دست تقدیر، فرزندشان یوسف را خزانه‌دار عزیز مصر ساخته، پدر و مادر و برادران را با عزت و احترام به دیار مصر کوچ می‌دهد. در آنجا بنی اسرائیل، با احترام و استقلال زاد و ولد کرده، قوم توحیدی قابل توجهی را تشکیل می‌دهند، ولی رفته رفته به اسارت و بیگاری و به آزار و کشتار طاقت‌فرسای فرعون‌ها دچار شده، دعا به درگاه خدا برای نجات خود و سکونت در سرزمین با برکت و عزتی که خدا به ابراهیم (ع) وعده داده است، می‌نمایند. موسی (ع) که زیر نظر خدا در دامن و دستگاه فرعون بزرگ گشته و به حمایت هم‌کیشان مظلوم، علیه قبطیان برمی‌خیزد، تحت تعقیب قرار گرفته، فراری مدین می‌شود و سپس مبعوث به پیغمبری و مأمور به دربار فرعون برای نجات بنی اسرائیل می‌گردد که رهبر دین و دنیای مصریان و نیرومندترین مستکبر جهان است.

موسی مانند ابراهیم کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته، به جای

۱. طه (۲۰) / ۶۳: ... آیین برتر شما را (از میان) ببرند.

تندی و تخاصم و توهین، به دستور خدا روش: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا»^۱ را پیش می‌گیرد و مطالبه‌ی رهایی بنی اسرائیل را می‌نماید.

پشتوانه‌ی او «أَنْتَى رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ بودن، و حجت یا سلطان او، «یدیضاء» و معجزاتی است که خدا در اختیارش قرار داده است. برای اقناع فرعون و رجال و لشکریان که موسی (ع) را مدعی تخت و تاج و در پی تصرف املاک و انهار آنها، با زر و زیورهای بی حساب می‌دانستند و منطق و عقل سرشان نمی‌شد، صحنه‌ی عظیم ساحران را تشکیل می‌دهند. صحنه به سود موسی و هارون و مات شدن فرعون و هامان تمام گشته، قهرمانان مصاف، علی‌رغم انتظار خودشان و خشم و تهدید به اعدام فرعون، در برابر اجتماع انبوه همگان به خاک سجده افتاده، با گویاترین بیان و بدون کمترین خون و خرابی، اعلام پیروزی خدا و شکست مستکبر بزرگ تاریخ را می‌نمایند. مستکبر نادان، علی‌رغم آزمایش‌ها و تعهدهای متوالی، دست از غرور و عصیان برنداشته، همراه با لشکریان خود به تعقیب و نابودی اسرائیلیان می‌شتابد و بدین وسیله بدون کمترین حمله و هتاک‌ی از ناحیه‌ی موحدین، به پای خودشان و با نقشه‌ی خداوند عزیز حکیم، به غرقاب هلاکت فرو می‌روند و عبرتی برای آیندگان می‌گردند! ...

حضرت موسی امت بهانه‌گیر و لجوج و مزاحم یهود را با هر سختی و دردسر و چهل سال سرگردانی در بیابان، بدون آنکه خود شاهد آن بشود، به سرزمین فلسطین می‌رساند. قوم خداپرست یهود، تشکیل امت مستقل می‌دهند که به صورت قبیله‌ای در اسباط دوازده گانه زندگی می‌کردند. به زودی احساس می‌نمایند که احتیاج به دولت و ملک و فرماندهی دارند؛ پیش پیغمبرشان رفته از او می‌خواهند که از خدا بخواهد برای آنها پادشاهی مبعوث نماید. قرآن داستان این جریان را که منتهی به پادشاهی داوود و سلیمان و تشکیل دولت یهود شده است، به صورت نسبتاً مشروح در آیات سوره بقره (۲) از آیه ۲۴۶:

»

۱. طه (۲۰) / ۴۴: با او با کمال نرمی و آرامی سخن بگویند...

۲. زخرف (۴۳) / ۴۶: ... من فرستاده‌ی پروردگار جهانم.

۱.

تا آیه ۲۵۱:

»

۲.

شرح داده است که جالب بوده، حاوی نکات برجسته‌ای در رابطه حکومت و مُلک یا دولت و سلطنت، با رسالت می‌باشد؛ از جمله آنکه:

۱- از مراجعه‌ی بزرگان یا مَلَأَ بنی اسرائیل به پیغمبر وقت و استنکاف و سپس اجابت درخواست‌شان معلوم می‌شود که حکومت و فرماندهی ملت‌ها امری است که نیاز و تشکیل آن از طرف مردم تشخیص داده و خواسته می‌شود، در حالی که بعثت و رسالت پیغمبران به تشخیص و تصمیم خدا بوده و همیشه با اکراه و انکار و مخالفت مردم مواجه گردیده است.

۲- از مراجعه به نبی وقت برای تعیین پادشاه و عدم اعتراض او به اینکه با بودن من شما چه احتیاج به مُلک دارید، معلوم می‌شود که نبوت و حکومت دو مسئله یا دو مشغله‌ی جداگانه بوده، خداوند وظیفه‌ی حکومت^۳ یا فرماندهی امت را به عهده‌ی رسولان خود قرار نمی‌داد و اگر چنین انطباق گاهی رخ داده- مثلاً در مورد حضرت خاتم‌الانبیاء و همچنین داوود و سلیمان علیهم‌السلام- حالت استثنایی و اختصاصی داشته، اکثریت قریب به اتفاق انبیاء تا آنجا که از قرآن فهمیده می‌شود دخالت و مسئولیتی در امر حکومت نداشته‌اند؛ مانند نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، ادريس، لوط، هود، صالح، شعيب، یونس، زکریا، آل یاسین و غیره. مضافاً به اینکه

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا آن گروه بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم. گفت: نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سر باز خواهید زد؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمین مان بیرون رانده شده‌ایم از فرزندان مان جدا افتاده‌ایم؟ و چون قتال بر آنها مقرر شد، جز اندکی، از آن روی برتافتند. خدا به ستمکاران آگاه است.

۲. بقره (۲) / ۲۵۱: پس به خواست خدا ایشان را بشکستند و داوود، جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه می‌خواست به او بیاموخت. و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.

۳. Fonction .

در باره رسالت انبیاء، نظارت و دخالت و سرپرستی یا وحی خداوند، حالت استمراری کامل در سراسر دوران رسالت داشته و مجاز نبوده‌اند که کمترین تفاهم و اطاعت یا کسب نظر و مشورت در این مورد با مردم بنمایند. در حالی که در باره اداره‌ی امور امت، دستور: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ به رسول اکرم داده می‌شود.

۳- جنگ و دفاع از خاک و خانواده، «قَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» محسوب شده، تأییدی بر فرمایش نبوی «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۲ است، در حالی که جزو برنامه و وظیفه‌ی پیامبر و هدف بعثت نبوده است.

۴- صفات و نشانه‌هایی که از طرف خداوند، پس از اجابت درخواست بزرگان قوم، تعیین گشته، «... یعنی توانایی و دانش مدیریت و فرماندهی و امور اجرایی، نه دانش دینی و فقهی، آن طور که ادعا می‌شود و نه فزونی در مال و مقام، آن طور که اشراف بنی اسرائیل توقع داشتند. عمل طالوت همان طور که بزرگان قوم عنوان کرده بودند،

اولاً: دفع مهاجم بوده است، نه تجاوز و تصرف خاک دیگران؛

ثانیاً: گزینش آزادانه‌ی جنگجویان از طریق آزمایش‌های انضباطی، نه اعتقادی.

۵- داوود که جالوت را به قتل رسانده، یک سرباز ساده و روستایی نیرومند پاکدل بوده که در اثر شجاعت و استعداد خدادادی و جسارت حاصله از توکل، نایل به چنین موفقیتی گشته و بعد از طالوت به فرماندهی و سپس به پادشاهی بنی اسرائیل می‌رسد؛ خداوند نه از طریق وحی و رسالت، بلکه از طریق لیاقت و خلقت یا قانونمندی‌های طبیعت، او را به موفقیت و احراز چنین مأموریت رسانده بوده است؛ فرمانده و پادشاهی بوده که بعداً شایسته خلعت نبوت نیز گردیده و کار قضاوت را نیز انجام می‌داده است.

۶- بعد از داوود، فرزندش سلیمان پادشاه بنی اسرائیل می‌شود. قرآن چگونگی انتخاب یا انتصاب سلیمان به پادشاهی و تقارن آن با پیامبری را روشن نکرده است، ولی در آیات دیگری که در سوره آل عمران (۳) آمده است، دعای درخواستی سلیمان را چنین نقل می‌نماید:

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: و با آنان در کار مشورت کن.

۲. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... در دانش و تن فزونی و فراخی داده‌است...

...

)

۱.

یعنی اعطای ملک و قدرت به آدمیان، مانند گردش شبانه روز، چرخش مرگ و زندگی و روزی رسانی خلاق، بر طبق مشیت و به دست خداوند صورت می گیرد، در حالی که می دانیم اعطای رسالت ویژگی های دیگری داشته از طریق اصطفی و اجتناب و «لَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»^۲ است.

۷- پادشاهی استثنایی داوود و سلیمان در تقارن با نبوت و رسالت و قضاوت شان شاید بدین منظور بوده است که نمونه و الگو برای حکومت بر انسان ها و برکات اعلای آن باشند.

۸- بعد از سلیمان، بنی اسرائیل باز هم پادشاهان و داورانی داشتند که نه قرآن و نه تورات، آنها را نبی و رسول و الهام گرفته از جانب خدا نمی دانند.
مائده (۵) / ۲۰:

)

۳.

همین معنی، جدایی پیامبران و پادشاهان را می رساند. فقط خداست که مکرر به نام مَلِكُ (الْمَلِكُ الْحَقُّ)^۴ و «الْمَلِكُ الْقُدُّوسِ»^۵ از او یاد می شود. که به مصداق آیه ۲۴۷ سوره بقره (۲):

۱. آل عمران (۳) / ۲۶ و ۲۷: ... به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی... همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

از شب می گاهی و به روز می افزایی و از روز می گاهی و به شب می افزایی. زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده. و به هر که بخواهی بی حساب روزی می دهی.

۲. طه (۲۰) / ۳۹: ... تا پرورش تو به دست ما انجام گیرد....

۳. مائده (۵) / ۲۰: ... نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است، یاد کنید که از میان شما پیامبران پدید آورد و شما را صاحبان اختیار خویش گردانید و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است.

۴. طه (۲۰) / ۱۱۴ و مؤمنون (۲۳) / ۱۱۶: ... فرمانروای بر حق...

۵. حشر (۵۹) / ۲۳ و جمعه (۶۲) / ۱: ... همان فرمانروای پاک...

»^۱.

سلطنت و حاکمیت دنیایی خود را به صورت نسبی و موقت به اشخاص - خوب یا بد) واگذار می کند، ولی در آخرت «مَلِكٌ وَاحِدٌ قَهَّارٌ» و «مَالِكٌ يَوْمَ الدِّينِ»^۲ است که در آنجا، نه مدعیان الوهیت و سلطنت و نه شیطان اغواگر دشمن خدا و خلق، توان و تسلطی دارند.

۹- از جملهی «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۳ که در آن کمترین اشاره به وحی الهی و عذاب و ثواب اخروی نشده است، چنین برداشت می شود که دفاع مردم از خودشان در برابر تجاوزات دیگران (یعنی همان موضوع و نیازی که مبدأ و مقصد داستان مورد بحث و علت وجودی حکومت و سلطنت است) وظیفه ای است که بنا به مشیت خداوند حکیم، به عهده ی خود مردم گذارده شده است تا از طریق استعدادهای جسمی و اکتساب های علمی و فکری که خداوند به آدمی داده است و می دهد، این کار را مانند سایر وظایف و نیازهای زندگی دنیا، برحسب شرایط و امکانات زمان و مکان انجام دهند.

۱۰- به موجب جمله ی آخر: «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۴ واگذاری دفاع مردم به خودشان و ایتاء مُلْكٍ و حکمت و علوم مختلف به آنها و تکوین استعدادهای لازم در انسان، فضل و رحمت خداوندی محسوب می شود. و خداوند از غیر طریق رسالت و دین، به انسان ها، هم فرمان و تعلیم به صورت غریزه و استعداد و احتیاج می دهد و هم فضل و مرحمت می رساند.

دین و سیاست در نزد زرتشتیان

ظهور زرتشت در میان ایرانیان - که در قرآن کمتر از او یاد می شود، و پیروان او به عنوان موحّد و اهل کتاب شناخته شده اند - قبل از بعثت موسی (علی نبینا و علیه السلام) بوده است و آن طور که از کتب زرتشتی و شاهنامه فردوسی بر می آید، همکاری های نزدیک میان موبدان و شاهنشاهان یا دین و دنیای ایرانیان، وجود داشته است. نوشته اند که زرتشت، دین خود را اول دفعه به گرشاسب عرضه کرد. گرشاسب

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و خدا پادشاهی اش را به هر که خواهد دهد که خدا در برگزیده و داناست.

۲. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمان روای] روز جزا.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا برخی مردم را به دست برخی دیگر دفع نمی کرد، فساد زمین را فرا می گرفت...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ولی خدای متعال خدای فضل و کرم بر همه ی عالم است.

آیین زرتشت را پذیرفت و به مصداق «الْأَناسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^۱، به رعایای خود، به گونه‌ای تحمیل نمود. همان‌طور که اعیاد و ایام دین زرتشتی با جشن‌های ملی و وقایع تاریخی و سلطنتی ایران هماهنگی پیدا کرده‌اند. دین و دولت هیچ‌گاه در تاریخ باستان ما در ید واحد قرار نگرفته است، ولی پادشاهان با تمکین و حمایتی که از آیین رسمی و متولیان معابد می‌کرده‌اند و تأیید و تقویت می‌نمودند که موبدان از سلطنت آنها داشتند، برای خود احراز مشروعیت و قدرت می‌نمودند. با گرایشی که یکتاپرستی و توحید زرتشتی به ثنویت و دوخدایی پیدا کرد، به دشمنان شاه و همسایگان مهاجم عنوان دیو و لشکریان اهریمن داده می‌شد و شعار «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» سکه رایج دوران - حتی ایران بعد از اسلام - بود.

حکومت از دیدگاه مسیحیت

می‌دانیم که حضرت عیسی (ع)، با حفظ و تأیید کتاب و کلام موسی، کاری به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری نداشته، صرفاً به امور اخلاقی و معنوی یا نوع دوستی می‌پرداخت. تعلیمات و تلاش وی بیشتر مصروف مبارزه با قشری‌گری و ریاکاری و سنگدلی یهودیان بود و محبت و گذشت و برادری را در میان بندگان خدا ترویج می‌نمود. در انجیل از عیسی نقل می‌کنند که وقتی سکه پولی را به او ارایه می‌دهند، می‌گوید: «آنچه به قیصر تعلق دارد، به او برگردانید». و این کنایه از این است که کار اقتصاد و حکومت و فرماندهی را به عهده‌ی قیصرها و دولت حاکم واگذار کنید. در هر حال و به هر دلیل که بوده باشد، حضرت عیسی (ع) نه سلطنت و حکومت یا همکاری با دولت‌ها کرد و نه به مبارزه و جنگ با حکومت‌ها، به منظور کسب قدرت یا تشکیل سپاه و امت پرداخت. وقتی هم از «ملکوت پدر» صحبت می‌کرد، قصدش سلطنت و مالک‌الرقابی خداوند سبحان در عالم خلقت و در آخرت بود.

بعد از حضرت عیسی (ع) حواریون و پیروان آغازین مسیح، با سادگی و صفای تمام و با تحمل مشقات و آزارها، به سیر و سیاحت روی زمین و نصیحت و گسترش آیین پرداختند. مسیحیت از حالت قومیت و غرور یهودیان بیرون آمده، توانست دین جهانی و منادی رأفت انسانی و محبت شود و در اثر کج فهمی و افراط‌گری جاهلانه بعضی از پیروان دچار انحراف یا آفت رهبانیت گردید. آفاتی که همه‌ی ادیان الهی

۱. روایت: مردم در دین‌شان پیرو حاکمانشان‌اند.

وقتی به دست افراد بشر می‌افتند، خواسته یا ناخواسته دچار آن می‌شوند و انحرافی که قرآن در باره‌اش می‌گوید:

»

۱.

البته آفت تثلیث و انحراف به شرک صد مرتبه بدتر از رهبانیت و ترک دنیا می‌باشد، ولی چون خارج از بحث حاضر است، از آن صحبت نمی‌کنیم. در قرون اولیه‌ی مسیحیت، عیسویان در معرض آزار و فشار دیگران قرار داشته، مجبور به اختفا و فرار بودند، ولی علی‌رغم محرومیت‌ها و مشکلات به تبلیغ و انتشار تعلیمات مسیح می‌پرداختند. وقتی کنستانتین - امپراتور روم شرقی - به آیین جدید درآمد، مسیحیت پشتوانه‌ی سیاسی و امکان تحرک و توسعه پیدا کرد. مبلغین ادامه‌دهنده‌ی راه حواریون، به سر و سامان دادن وضع خود و تنظیم و تشکیلات پرداخته، با میراث از مدیریت و نظام رومیان و شاید به واکنش از دوران دربه‌دوری و مظلومیت خودشان، دستگاه منسجم و مقتدر «کلیسا» را تدریجاً به وجود آوردند. طبیعی بود چنین تصور نمایند که دین خدا بدون رهبر نمی‌شود و وظیفه‌ی دین و رهبران، علاوه بر تبلیغ و انتشار و حفظ ایمان و اعتقادات، سرپرستی مؤمنین است و اداره‌ی زندگی و دنیای آنان. پذیرش مسیحیت مسخ شده، ولی مهربان و پرعاطفه و گسترش آن در اروپای تسخیر شده به دست مهاجمین نیمه وحشی ژرمن، به گونه‌ای بود که به سهولت زیر بار ولایت و پدری پاپ‌ها می‌رفتند و از اینکه دین و دنیایشان، چشم‌پسته و دست بسته در تصرف جانشینان پر جلال و جبروت پطروس حواری و قدیسان سر و پا برهنه صدر مسیحیت باشد، ابا نداشتند. کلیسای کاتولیک، کشیش‌های سازمان یافته و پاپ بر مسند مسیح نشسته، به خود اجازه نمی‌دادند که غیر از ملکوت خدا و سلطنت آسمانی مسیح، ادعای پادشاهی و احراز حاکمیت و قدرت ظاهری برای خود بنمایند، ولی به وکالت اسمی از طرف عیسی و ولایت پدری و روحانی برای مردم، تا آنجا پیش رفتند که نه تنها به بهشت‌فروشی و بخشش

۱. حدید (۵۷) / ۲۷ : و در دل پیروان او (عیسی (ع)) رأفت و مهربانی قرار دادیم و (لیکن) ترک دنیا را از پیش خود بدعت نهادند و ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را بطلبند نوشتیم، ولی آنها مراعات نکردند و ما هم به آنان که ایمان آوردند، پاداش عطا کردیم، ولی بسیاری از آنها به سوی فسق شتافتند.

گناهان مؤمنین و مؤمنات می‌پرداختند و برای خود حق نظارت و دخالت نکیر و منکری در عبادات و معتقدات مردم قایل گردیده و بساط وحشت‌انگیز انکیزیسیون جهنمی را به وجود آوردند، بلکه کشورها و فرمانروایان اروپا را به اعتبار اینکه مملوک مسیح هستند، در تعلق و تصرف خود می‌دانستند. سلطنت پادشاهان اگر تاج و تختشان را از دست پاپ یا اسقف نمی‌گرفتند، رسمیت و مشروعیت و حاکمیت پیدا نمی‌کرد. کلیسا آنها را به سهولت عزل و نصب می‌کرد و اراضی تحت قلمرو آنها را به هر امیر یا پادشاه که می‌خواست می‌داد. یعنی دین و سیاست در محراب کلیسا در هم ادغام شد و سیاست تابع دین - یعنی روحانیت - گردیده بود. حاصل دوران هزارساله‌ی ولایت مطلقه‌ی کلیسا یا پاپ و کشیش‌ها بر دین و دنیای مؤمنین اروپا، همان‌طور که همه می‌دانند و در تاریخ‌ها ثبت شده است:

اولاً، ظلمت و ظلم و سکون بود، با تفتیش عقاید خونین، یا انکیزیسیون؛

ثانیاً، شورش و قیام علیه متولیان دین و خود دین؛

ثالثاً، رنسانس یا بازگشت به اومانیزم و هلنیسم یا مکتب انسان‌پرستی و دنیاپروری، در برابر خداپرستی و آخرت‌اندیشی.

اروپای دوران جدید، از تجربه‌ی ادغام دین و سیاست، هم اصل حاکمیت خدا و ارباب‌ها بر مردم را زیر پا گذاشت، هم ایمان به خدا و دین را از صحنه‌ی اجتماع بر کنار کرد و به کنج وجدان‌ها انداخت، و هم از ارباب‌های دنیا و دین یا مظاهر زنده شرک که جای خدا نشسته بودند، خلع ید نمود^۱.

۱. مطالعه‌ی کتاب «گمراهان» می‌تواند در این زمینه مفید باشد.

کتاب «گمراهان» یا «حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت»، تألیفی است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که چاپ اول آن با شمارگان ۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است (ب.ف.ب).

عمل پیغمبران در عالم انسان‌ها

پیغمبران که بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنین، برانگیخته و فرستاده‌ی خدا برای انسان‌ها هستند، عمل و رسالت‌شان در دو چیز خلاصه می‌شود:

(۱) انقلاب عظیم فراگیر علیه خودمحموری انسان‌ها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان‌ها؛

(۲) اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی.

بدون آنکه وارد چگونگی و چرای مطلب شویم و جواب ایرادها و اشکالات را بدهیم، آنچه می‌توانیم از هم‌اکنون بگوییم این است که شایسته‌ی خدای خالق و فرستادگان و پیام‌آوران او، حقاً و منطقاً می‌بایستی در همین مقیاس‌ها و اطلاعات و تعلیماتی باشد که دید و دانش انسان‌ها ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است و دنیای حاضر با همه‌ی ابعاد و احوال آن اجازه‌ی ورود و تشخیص آنها را به ما نمی‌دهد؛ و الاً گفتن و آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای رسیدن و دریافت آن دارد، چه تناسب و ضرورت می‌تواند داشته باشد؟ ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و همورابی.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، آدمی در مقایسه با حیوانات، ضمن آنکه به لحاظ قوای غریزی نادرتر آفریده شده و ناتوان‌تر است، ولی مختار و صاحب استعدادهای سرشار بوده، همان‌گونه که تجربه و تاریخ نشان داده است، از عهده‌ی تدارک و تأمین خوراک و پوشاک و خانه و نه تنها احتیاجات اولیه حیاتی، بلکه تزیین و تفنّن و تحرّک و تجمّع و ترقّی نیز برآمده است. مخصوصاً در طریق تعلیم و تربیت و تکامل، سر از

اسرار جانداران و بی‌جان‌های آفرینش و نقش خویش در آورده، رساترین و نیرومندترین اسباب‌ها را برای سواری در زمین و هوا و سیر در آسمان‌ها می‌سازد:

«^۱»

بنابراین نیازی ندارد که خدا و فرستادگان خدا راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند؛ خصوصاً که گرفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات، جزئی از برنامه‌ی آفرینش آدمی است و وسیله‌ی اصلاح و تربیت و تقرّب او به خداوند متعال می‌باشد.

آیا عمل اول یعنی خداپرستی، یا انقلاب علیه خصلت ذاتی بشر که یگانه راه خروج ما از صدف تنگ و تاریک خودبینی و خودخواهی بوده است، چیزی مشابه با انقلاب کپرنیک لهستان در قرن شانزدهم میلادی نیست؟ با این تفاوت عظیم که اعتقاد و انقلاب علمی کپرنیک، علیه تصور خودخواهانه‌ی گردش کرات و افلاک به دور کره زمین که مورد مخالفت متوکیان مسیحیت قرار گرفت، سیر دانش نجومی را به خط صحیح انداخت؛ ولی پیام انبیاء، انقلاب فراگیری در موضع‌گیری انسان‌ها، در زندگی و جهان‌بینی و هدف‌گیری بشر بوده، به‌ما گفتند بشریت به‌هیچ‌وجه مرکز و مقصد جهان و سرور و معبود دیگران نبوده، موجود ناچیز نادان ولی مختار آزادی است که اگر حقیقت هستی و مصلحت خودشان را خواسته باشند، جا دارد هماهنگ با سایر موجودات و مخلوق‌های ریز و درشت، آفریننده و گرداننده‌ی جهان را تسبیح و تعظیم یا اطاعت و خدمت نمایند و بر گرد او طواف و تبعیت کنند. نه بر گرد خودشان و نه خدایان یا بت‌ها و هدف‌هایی که روی حدس و قیاس ساخته‌اند. با چنین تغییر موضع‌گیری، بدیهی است که همه‌ی افکار و احوال و اعمال آدمی و حرکات او در زندگی به‌گونه دیگر خواهد گشت.

عمل دوم که نبوت و خبر دادن از عالم آینده‌ی دیگر است، از آنجا که آخرت و قیامت آن‌طور که پیامبران اعلام کرده‌اند، هیچ شباهت به این دنیا و مشاهدات و

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی‌آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم...

۲. از جمله:

(۱) زنده شدن مردگان علی‌رغم پراکندگی و پوسیدگی و نابودی محسوس آن که تحقّق نگانترویی و ضد اصل پذیرفته شده و عام آنترویی (یا کهولت) است؛

(۲) جاودانی و تداوم جوانی که نفی اصل آنترویی یا کهولت بوده، تا به حال در محوطه مکانی و زمانی و دید و دانش بشریت مشاهده و تجربه نشده، خلاف آن مشهود همگان است؛

معلومات یا تجربیات و مکتشفات ما ندارد و غیرقابل پیش‌بینی یا اثبات و انکار است، انقلابی است بزرگ‌تر از اولی و علم و خبری دورتر از ذهن و قبول آدمی. بسیار طبیعی و منطقی است که خداوند رحمانِ علیمِ قدیر، افراد زبده تصفیه شده و تربیت یافته‌ای را از میان انسان‌ها برمی‌انگیزد و به خود اختصاص داده، مأمور رسالتی می‌نماید؛ آن مأموریت و رسالت یک حرکت تعالی‌بخش صددرصد انقلابی در سطح الهی و مافوق اشتغالات محدود دنیایی بوده، ما را جويا و پویای هدف اعلی و اعظم و آماده برای زندگانی جاویدان ایده‌آلی نماید که خود ما با همه‌ی دانایی و توانایی‌هایی که در اختیارمان گذارده است، عاجز و دور از آن باشیم! آیا مخلوط کردن دو هدف، دو حرکت و دو مقصد که فیل و فنجان‌وار، از هر جهت در دو سطح بی‌نهایت متفاوت باشند، با هیچ اصل و منطق و عقلی جور در می‌آید؟ اصلاً خواستن و حرکت برای آنچه نزدیک و عاجل است با آنچه دور از دسترس و اصل است منافات داشته، اولی که محسوس و قابل حصول است دومی را به تعطیل و توقف می‌کشاند.

البته در میان ادیان و اقوام کهن ماقبل تمدن و در ملت‌های قدیمی کم و بیش متمدن، دیانت و اعتقاد به الوهیت و آخرت به گونه‌ای وجود داشته است که می‌تواند از بقایای نسخ شده‌ی ادیان توحیدی و یادگار پیامبران توحیدی - آن‌طور که بررسی‌ها و پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد - نبوده، نشأت گرفته از ذهن و ذوق انسان‌های

→ (۳) واژگونی و فروپاشی نظام کیهانی و برهم ریختن بنیادهای ظاهراً پابرجا و لایزال زمین و آسمان؛

(۴) بی‌نهایت بودن ابعاد و کمیت‌ها و انرژی‌های جاری و فعال؛

(۵) حاکمیت و خلاقیت اراده انسانی در هماهنگی و نزدیکی با خداوند سبحان؛ و بالاخره،

(۶) ثبت و ضبط کامل اعمال و احوال یا آثار و مکتسبات اشخاص در جسم و اندام خودشان، برای آشکار شدن و آگاهی دادن گذشته‌ها در شرایط قیامت، به انضمام برخورد و برخورداری اشخاص در آخرت، برحسب خواسته‌ها و کرده‌ها یا مکتسبات و تولیدات دوران دنیا، آن‌طور که از محتوای آیات قرآن فهمیده می‌شود.

البته اکتشافات نیم‌قرن اخیر متکی به محاسبات فیزیکی - ریاضی و مشاهدات نجومی و زیست‌شناسی، امکان تصور یا احتمال بسیاری از پیش‌گویی‌های فوق را که در زمان بعثت انبیاء به هیچ‌وجه در دسترس و دانش بشریت نبود، کم و بیش نشان داده است؛ مانند ثبت و ضبط اعمال و احوال و آثار اشخاص در سلول‌ها و ذرات داخلی یا امواج و تشعشعات خارجی؛ آنتروپی منفی یا نگانترابی در ستارگان سیاه سر بسته یا در ذرات آغازین ذره‌تر از ذره به نام کوآرک؛ تجدید و تکرار حیات در جانداران خفته و خاموش و در مرده‌های تازه سالم یا متلاشی شده و کوبیده، بر سبیل نمونه‌ها و مثال‌های قرآن و مشابه با نطفه و سلول‌های جنسی زندگان؛ حضور و حاکمیت چیزی شبیه به شعور در درون سلول‌ها و ذرات آغازین و قدرت نگاهداری و گزارش عینی حافظه‌های آنها، خاموشی و مرگ منظومه‌ها و کهکشان‌ها و حیات و فعالیت انفجاری مجدد آنها...

ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ باشد. اما آنچه مسلّم و مشترک همه‌ی آنهاست، حالت قیاس به نفس داشتن است و مشابهت نزدیک با مشاهدات و تجربیات این دنیا یا اوهام و آرزوهای خود انسان‌ها، مانند شرک و تجسّم و تفرّق و تطبیق با زندگانی و تمایلات و ترس‌های بشری در خدایان، و میل به احتراز و انکار مرگ، همراه با بازگشت به یک زندگی ایده‌آل به لحاظ آخرت و رستاخیز. ولی هیچ‌یک از این دو اعتقاد و انتظار نه تنها مقبولیت عقلی و علمی در نظر خردمندان و دانشمندان کسب نکرده است، بلکه کمترین شباهت و سنخیت با آنچه پیامبران آورده‌اند و مستنداً و مطمئناً- مانند قرآن- موجود و مکتوب باشد، ندارد و یکی از کارها و اصرارهای انبیاء و کتب آسمانی، در افتادن با معتقدین و نفی آن مفتریات بوده است. خدای پیامبران بنا به تعریف و به گفته‌ی قرآن: «لَیْسَ کَمَثَلِ شَیْءٍ»^۱ بوده، در تصور و تتبع آدمی نمی‌گنجد و آخرت پیش‌بینی شده از طرف آنان، ناجوری‌های بنیادی با تصاویر و تصورات این دنیای آدمی دارد.

اگر این دو عمل انقلابی و انحصاری پیامبران، آن‌طور که باید و شاید از جانب انسان‌ها و امت‌ها و حتی مؤمنین مخلص و معلمین دین فهمیده و پذیرفته نشده است، یا مقاصد و اعمال دیگری را که ناظر به زندگی و اداره دنیاست به آن اضافه یا جانشین کرده‌اند، باید آن نشانه و سند دیگری بر بشری نبودن و الهی بودن یا اعجاز قرآن، تلقی گردد.

از هم اکنون لازم است خاطر نشان سازم که اتخاذ یک هدف اعلا و حرکت به سوی خیلی بالا، به معنی و به منظور فراموشی و حذف اهداف ضروری و فوری سطوح پایین‌تر نیست؛ خصوصاً اگر آن اهداف و حرکات، خود وسیله و طریقه‌ای برای رساندن ما به هدف اصلی و اعلا باشد. پیغمبران چنین نگفته و چنین نخواسته‌اند و به‌طوری که در مبحث بعدی خواهیم دید، به‌هیچ‌وجه آخرت‌سازی و خداجویی را در جهت اعراض از دنیا و اصلاح و تحرک و ترقی انسان و زندگی تلقی نکرده‌اند.

ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت

اولین مسئله و مصیبتی که مسلمانان بعد از رحلت فرستاده‌ی خدا در سقیفه بنی ساعده با آن روبه‌رو و جدای از یکدیگر شدند- که هنوز هم ادامه دارد- بر سر جانشینی

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز مثل او نیست...

سیاسی پیغمبر یا حکومت بر امت بود که به زودی طرفین دعوی برای مشروعیت دادن به قدرت‌شان و به کرسی نشاندن نظرشان، دین و خدا را وارد ماجرا کردند: رسول مکرم فرموده بود:

« »

هر امتی را فتنه و آفتی است و فتنه امت من «مُلک» است و نزاع بر سر حکومت و قدرت.

عمل علی بن ابیطالب (علیه السلام) و یازده فرزندش که بنا به توصیه‌ها و دلالت‌های رسول خدا و عملکرد و تجربه‌های بعدی خودشان حقاً و عملاً جانشینان شایسته‌ی بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری مسلمانان در امر آخرت و خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت لازم را داشتند، بهترین شاهد و دلیل است.

می‌بینیم علی بن موسی الرضا (ع) - امام هشتم - علی‌رغم اصرار مأمون، زیر بار خلافت نمی‌رود و ولایتعهدی را بنا به مصالحی، فقط به صورت ظاهری و با خودداری از هرگونه دخالت و مسئولیت قبول می‌نماید. در صورتی که اگر امامت او همچون نبوت جدش ملازمه‌ی قطعی - یا ارگانیک و الهی - با حکومت و در دست گرفتن قدرت می‌داشت، آن را قبلاً اعلام و اجرا می‌نمود. آن حضرت حتماً برای هارون الرشید و خلفای دیگر چنین حق انتصاب یا انتخاب را یک کار غاصبانه و فضولی می‌دانست و این نوع خلافت و حکومت در نظرش خلاف حق و مصلحت بود. کما آنکه پدر بزرگ بزرگوارش (امام جعفر صادق) وقتی نامه‌ی ابومسلم خراسانی، شورشگر نامدار ایرانی، علیه بنی‌امیه را دریافت می‌دارد که از او برای در دست گرفتن خلافت دعوت و تقاضای بیعت نموده بود، جوابی که امام به نامه‌رسان می‌دهد، سوزاندن نامه روی شعله‌ی چراغ است.

سیدالشهداء، حسین بن علی (علیه السلام) امامی است که قیام و نهضت و شهادت او را غالباً و به ویژه در نیم قرن اخیر، به طور طبیعی و بدیهی به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت حق و هدایت و عدالت اسلامی در جامعه آن روز مسلمانان برای الگو شدن آیندگان می‌دانند. در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسین و اقدامی که رأساً و شخصاً انجام داد، امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید نامزد شده از طرف پدرش معاویه بود؛ یعنی تغییر و تأسیس حکومت استبدادی در امت و سنت نبوی، یا

به قول مؤدودی^۱، ملوکیت به جای خلافت.

خروج و حرکت سیدالشهداء از مدینه و مکه به کربلا و به قصد کوفه، بنا به اصرار و دعوت شفاهی و کتبی انبوه سران و مردم کوفه، برای نجات آنها از ظلم و فساد اموی و عهده‌دار شدن زمامداری و اداره‌ی امور آنان بود. دعوتی بود صددرصد مردمی و دموکراتیک. حضرت تا مسلم‌بن عقیل را برای بررسی و اطمینان و اخذ بیعت نفرستاد، علی‌رغم نصیحت و دلسوزیهای برادرش و بعضی از آگاهان علاقه‌مند سر راهش، تصمیم به اجرای قطعی آن کار خطرناک نگرفت. و چون در مواجهه با «حربن یزید ریاحی»، از خُلف عهد کوفیان و ترس و امتناع سران از استقبال و پشتیبانی او آگاه شدند، رسماً قصد انصراف کرد. و اگر به مدینه برنگشت و به همراه کسان و یاران ایثارگر با شجاعت و شهامت به جنگ و قتال پرداخت، برای آن بود که ابن‌زیاد به حکم خلیفه اجازه مراجعت و حیات نداده، تکلیف به بیعت و تسلیم می‌نمود.

جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین و اصحاب او، علاوه بر آنکه یک عمل دفاعی صددرصد در حفظ و حیثیت اسلام و جان و ناموس‌شان بود، نشانی از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از خدا، بلکه از آن امت و به‌انتخاب خودشان است.^۲ امام حسن مجتبی، بنا به انتخاب و بیعت مسلمانان، خلیفه و جانشین پدرش، علی مرتضی (ع) گردید. ولی به مال و منال افتادن بزرگان صحابه، و خوش‌گذران و راحت‌طلب شدن مردم از یک طرف و جاه‌طلبی و نیرنگ‌های معاویه از طرف دیگر، سبب شد که سرداران و والیان و یاران امام، یکی بعد از دیگری کارگزار و طرفدار معاویه شده، خیانت به خلیفه منتخب و معصوم بکنند؛ به طوری که مقابله با معاویه نتیجه‌ی منفی می‌داد و جز خیانت و خونریزی حاصلی نداشت. حضرت بنا به اصرار و تمایل مردم، ناچار به صلح با معاویه تن داد؛ ولی صلحی که در آن از معاویه تعهد گرفته شده بود، به آزار مخالفین نپردازد و مخصوصاً برای خود ولیعهد تعیین نکرده،

۱. نویسنده‌ی پاکستانی

۲. در زمینه‌ی واقعه کربلا، دو سخنرانی تحت عنوان «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» * در سال ۱۳۶۳، یکی در انجمن اسلامی مهندسين و دومی در نهضت آزادی ایران، ایراد و سپس چاپ گردید.
* مقرر است این اثر همراه با آثار دیگری از مؤلف فقید که توسط خود ایشان تنظیم شده است در کتابی با عنوان «بازیابی ارزش‌ها» جلد ۴ منتشر شود (ب.ف.ب).

انتخاب خلیفه را به عهده‌ی وجوه امت بگذارد. مسلم است که اگر امام حسن (ع) خلافت را ملک شخصی و مأموریت الهی یا نبوی می‌دانست، به خود اجازه نمی‌داد آن را به دیگری صلح کند. همان‌طور که رسول اکرم، نبوت و رسالت الهی را در معرض صلح و معامله یا مدهانه قرار نمی‌داد و هیچ یک از امامان ما، امامت خود را به مدعی و اگذار نمی‌کردند. از نظر امام حسن (ع)، خلافت به معنای حکومت و مباشرت امور امت و از آن مردم بود.

اما علی بن ابیطالب، امیر المؤمنین (علیه السلام) که برای رسول خدا همچون هارون برای موسی بود، جز آنکه بعد از محمد - صلی الله علیه - پیغمبری نخواهد آمد. در غدیر خم نیز رسول خدا با گفتن: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱ او را بعد از خود ولی مؤمنین قرار داد. اولین افتراق مسلمانان، به دلیل رقابت‌های بشری و دشمنی بر سر قدرت و علی رغم فضایل بی‌شمار و صلاحیت‌های غیر قابل انکار، بر محور وجود علی نقش بست. نه خلافت به معنای حکومت به دست او افتاد و نه او برای قبضه کردن قدرت تلاش و تقاضایی نمود. خلیفه‌ی اول، با زد و بند و عجله در یک جمع نیم‌بند دور از انظار عامه - حتی خاندان رسول الله - به کرسی خلافت نشاندند. خلیفه دوم انتصاب شده‌ی خلیفه اول بود، و خلیفه‌ی سوم انتخاب شده‌ی یک شورای شش نفره که خلیفه‌ی دوم آن را تعیین کرده بود. تنها علی (ع) بود که با رأی امت و ازدحام و اصرار مردم خلیفه شد. مردمی که از تجربه‌ی تلخ خلفای گذشته، مخصوصاً آخری به تنگ آمده، تازه خواسته بودند قدر علی را بشناسند. علی با استنکاف و عدم تمایل خودش، خلیفه‌ی مسلمین و امیر مؤمنین گردید و در بیعتی که از سران قوم گرفت، کمترین الزام و اجبار یا منع از حقوق و مزایا را به کار نبرد. بر طبق کتاب خدا، سنت رسول خدا و مشورت با خلق خدا، مدت پنج سال حکومت نمود، بدون آنکه ذره‌ای از جاده عدالت، حکمت، خدمت، رأی اکثریت و رعایت آزادی مردم در عقاید و افکار و آراء خودشان پافراتر بگذارد. هیچ مدعی و مخالف عقیدتی یا سیاسی را محروم از حضور و حیات ننمود و در هیچ جنگ و حمله برای تسلط و توسعه قلمرو مسلمانان یا تحمیل اسلام بر کافران و مستکبران پیش قدم نگردید. به گفته‌ی جرج جرداق، دانشمند مورخ مسیحی، بعد از پنج سال خلافت، علی در محراب عبادت شهید عدالت گشت و جهانی برای ابد از برکات وجود او محروم شد...

۱. حدیث نبوی: هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.

همین قدر این فرصت به دست آمد که علی (ع) مجموعه‌ای از حکومت مردمی - شورایی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد و خوشبختانه به‌عنوان سند تاریخی، خطبه‌ها و نامه‌های فراوان از او به یادگار مانده است که جامع‌ترین آنها عهدنامه‌ی مالک‌اشتر، والی اعزامی به کشور مصر می‌باشد؛ فرمانی است مفصل و جامعه‌شناسانه، با دستورالعمل‌ها و درس‌های فراوان در آیین مُلک‌داری و مردم‌داری و خدمت‌گزاری و با تفکیک کامل دین از سیاست. در این نامه تا دلتان بخواهد از انصاف و عدالت، احسان و خدمت، مدیریت و مراقبت، مساوات و مشورت و گذشت و محبت، داد سخن داده شده است. ولی یک جمله در آنجا نمی‌بینید که اجرا و نظارت در فرایض دینی و در ایمان و عبادات مردم را به مالک‌اشتر سفارش کرده باشد؛ جز اقامه‌ی نماز جمعه که می‌دانیم جنبه‌ی سیاسی - عبادی دارد، همچنین نصایح و تأکیدهای مکرر به خود مالک که مبدا مسئولیت‌ها و وظایف حکومتی، او را از راه خدا و اطاعت او و یا از تکریم و خدمت به زیر دستان و ضعفا غافل سازد. در یک جا نیز می‌گوید:

«تو به کشوری می‌روی که پیش از تو فرمانروایانی نام نیک به یادگار گذاشته‌اند و افراد نیکوکاری وجود دارند که شایسته است نام و خدمت‌شان را گرامی بداری. در آنجا با کسانی روبه‌رو می‌شوی که هم‌کیش تو نیستند، ولی ممنوع‌اند و حق انصاف و احسان بر تو دارند.»

بررسی و پرسش مستقیم از پیام‌ها و کتاب‌های انبیاء

آنچه در بالا، در زمینه‌ی رسالت و برنامه‌ی بعثت انبیاء گفته شد، چون مبتنی بر استنباط‌ها و استدلال‌هایی می‌باشد که ممکن است مورد قبول و تصدیق حاضرین عزیز- یا خوانندگان محترم- قرار نگیرد، ایراد و تردیدهایی نسبت به آن داشته باشند، کاملاً بجا خواهد بود که به خود پیامبران و کتاب‌ها و مکتب‌های آنان مراجعه نماییم و ببینیم رسالت‌شان چه بوده و نسبت به آخرت و خدا از یک طرف و به دنیا و اجتماع از طرف دیگر چه نظر یا برخوردی داشته‌اند. و اگر قرآن را که کتاب و مکتب خاتم‌الانبیاء(ص) و جامع و مطمئن است، انتخاب نماییم، دغدغه‌ی خاطر برای کسی- خصوصاً خود ما مسلمانان- باقی نخواهد ماند.

غالباً اتفاق می‌افتد اشخاصی که می‌خواهند در باره نقش و نظر اسلام یا نیاز بشریت به ادیان اظهار عقیده کنند، برداشتی را که خودشان از اسلام و دین پیدا کرده‌اند یا از طرف فلاسفه و متفکرین و فقهای دین عرضه شده است ملاک تشخیص و تحقیق قرار می‌دهند. نادرست‌تر از آن وقتی است که مسلمانان را به جای اسلام می‌گیرند. شایسته آن است که از خود اسلام استفاده شود و از خدایی پرسش شود که اسلام را تمام و کمال مشخص کرده است. در کتاب اسلام، یعنی قرآن، نگاه کرده ببینیم منظور از بعثت پیغمبران و انبیاء را چگونه بیان کرده است. از این جهت چه بهتر که برای اخذ جواب از قرآن، پایه پای وحی (بر طبق جداول ۱۴ و ۱۵ جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن»^۱) یعنی به ترتیب زمان نزول آیات پیش برویم. در

۱. جداول ۱۴ و ۱۵ بخشی از جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» است که اکنون همراه جلد دوم این اثر به صورت «مجموعه آثار» (۱۲) و با عنوان «سیر تحول قرآن» (۱) تدوین و تنقیح شده و در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

مطالعات و استفاده‌هایی که بعد از انتشار آن کتاب برای تفسیر و تدبر در قرآن به عمل آمده، تا حدود زیادی درستی و دقت آن جدول روشن شده است.

طرح مسئله‌ی قیامت و ترتیب توجه قرآن به آخرت

۱- در اولین تنزیل یا وحی به رسول مکرم که در پنج آیه ابتدای سوره علق (۹۶) آمده است و در معرفی و تکریم خداوند خالق انسان و جهان، به پیامبر تازه مبعوث شده چنین اطلاع داده می‌شود:

»

۱.

یعنی همان نکته‌ای که ما اشاره کرده و گفته بودیم خداوند از دو راه به بشر آموزش و پرورش داد: یکی از طریق خواندن و نوشتن یا آموختن در مکتب و مدرسه و مطبوعات که با استعداد و کوشش و امکانات خود او انجام می‌گیرد، و دیگر از طریق وحی و الهام به انبیاء و مرسلین یا پیامبران و فرستادگان، در باره چیزهایی که در دسترس انسان‌ها نبوده و نمی‌توانسته باشد.

۲- در دومین گروه تنزیل (هفت آیه ابتدای سوره مدثر (۷۴) خداوند مأموریت پیامبر را که قیام برای انذار خلائق است، صریحاً ابلاغ می‌نماید:

»

۲.

۳- سومین گروه تنزیل (دو آیه اول سوره والعصر (۱۰۳)) یک نوع انذار یا اخطار کلی به نوع انسان است:

»

۳.

۱. علق (۹۶) ۳/ الی ۵: بخوان و ارباب و سرور خود را گرامی و بزرگوار بدان (یا اکرام بنما). کسی که به وسیله‌ی قلم (یا کتابت و مکاتب) آموزش داد. انسان را در آنچه هرگز نمی‌دانست تعلیم داد.
۲. مدثر (۷۴) ۱ / ۲: ای (خفته) پلاس پیچیده، بپاخیز و انذار کن.
۳. عصر (۱۰۳) ۱/ ۲: قسم به عصر (یا دوران و زمان). به درستی که انسان در زیان کاری حتمی است.

همین قدر به آدمی هشدار داده می‌شود که زیان کار هستی و برخلاف طبع و تمایل فطری خود راه و کاری که برگزیده‌ای، تو را به جای سود بردن و به خواسته‌هایت رساندن، زیان آور است. گفته نمی‌شود که این زیان و خسران چگونه است (مالی و بازرگانی است، جانی و شکست نظامی، خانوادگی و اداری یا سیاسی و غیر از آن...) و در چه وقت خواهد بود (در جوانی، در پیری، در این دنیا یا در دنیای دیگر). سوگند به عصر خورده می‌شود که شاید از زمان و روزگار و تاریخ یا از پایان روز و دوران گرفته شده باشد. آنچه جلب توجه می‌کند کلیت اعلام و شامل همه‌ی انسان‌ها بودن این انذار یا هشدار و اخطار است.

۴- در چهارمین گروه تنزیل (دو آیه اول سوره تکاثر (۱۰۲)) که خطاب آن در مرحله‌ی اول به مردم مکه و معاصرین پیامبر و دعوت شونده‌گان است، گویی سرِ نخ‌ی به دست داده و گوشه‌ای از پرده ابهام انذار، بالا زده می‌شود. گفته می‌شود که خطا یا اشتباه شما (و شاید عامل زیان کاری تان) سرگرمی و سرسپردگی و شیفتگی شما به جمع‌آوری مال و منال دنیا و تفاخر به آن است.

»
۱.

برای درک بهتر انذار، زیان کاری انسان و ارتباط تکاثر با آنها، باید منتظر تنزیل‌ها و آیات بعد باشیم که مرتباً وحی می‌شده و رسول خدا را نسبت به وظایفش روشن می‌ساخته است. آنچه به تجربه رسیده این است که عشق و اسارت آدمی نسبت به مال و منال دنیا و میل او به ارایه و افتخار یا استفاده از آن، به هر شکل و حالت که باشد، از خصلت‌های دیرینه‌ی همه‌ی نژادها و ملت‌ها بوده، شدت و تنوع هم یافته است. ضمن آنکه حرص در گردآوری ثروت و مسابقه‌ی پرتلاش برای انباشتن و بیشتر کردن آن، باعث بسیاری از ستم‌کاری‌ها و خرابی‌ها و زیان‌های وحشتناک در همه جا و در تمام ادوار تاریخ گردیده است.

۵- پنجمین گروه تنزیل (سوره طور (۵۲)) که روی حساب و تناسب به دنبال گروه‌ها و اخطارهای قبل آمده است، تا حدودی پرده از عذاب و از خطر و زیان مورد انتظار برمی‌دارد. پس از شش آیه سوگندهای کوتاه و شاهد آوردن از مظاهر و

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲: افزون‌طلبی (و تفاخر) شما را به‌خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است. تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را بر شمردید و به آن افتخار کردید).

آثار چشمگیر طبیعت و از ساخته‌های بشریت، به رسول اکرم اعلام می‌شود که :

»

۱.

صحبت از عذاب است، عذاب از ناحیه‌ی خداوند گار، عذابی که واقعیت دارد و کسی نمی‌تواند مانع آن بشود. اما این عذاب چگونه است، شامل چه کسانی می‌شود و در کجا و کی است، هنوز با سکوت وحی مواجه هستیم. روش وحی و سرعت پذیرش رسول خدا و به طریق اولی، مردم معاصر و دعوت شونندگان برای چیزهای بی‌سابقه و عظیم قرآن، چنین بوده است که با تأنی و تدریج القاء گردد.

۶- همین خبر که مخاطب آن پیامبر بزرگوار بود، در تنزیل بعدی (شش آیه اول سوره ذاریات (۵۱) و گروه ۶) با شاهد گرفتن از باد و باران و پدیده‌های جوئی، به مردم ابلاغ می‌شود که :

»

۲.

در این دو تنزیل، صریحاً صحبت از عذاب و جزا به میان می‌آید، ولی باز هم مسئولین و محل و چگونگی آن ذکر نشده است.

۷- در گروه تنزیل ۸ (آیات ۱ تا ۱۸ سوره غاشیه (۸۸)، منهای ۵ و ۶) رفع ابهام بیشتر به عمل می‌آید. بدون نام بردن از جهنم و جنات، یا معرفی کردن اهل عذاب و ثواب، یک چهره‌نگاری اجمالی، ولی تکان‌دهنده و وصف حال جداکننده‌ای از دو دسته بیدارشدگان رستاخیز، در اولین برخورد با واقعیت زمان، برای رسول خدا ترسیم می‌گردد؛ اما هنوز از زمان و مکان این واقعه هولناک و چگونگی تحقق آن خبری داده نمی‌شود:

»

۱. طور (۵۲) / ۷ و ۸: به درستی که عذاب خداوند گار تو واقع شدنی است و واقعیت دارد. مانع و دفع‌کننده‌ای هم برای آن نیست.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: قطعاً بدانید که آنچه به شما وعده داده شده است (یا داده می‌شود) راست است. و دیدار دین (یا جزا و پاداش) واقع می‌شود (واقعیت دارد و واقع شدنی است).

نکته‌ی جالب این است که از قیامت و رستاخیز به عنوان یک واقعیت روی‌دادنی و پدیده طبیعی که چه بخواهیم و چه نخواهیم وقوع خواهد یافت، خبر داده می‌شود، نه آنکه چون به دلایل کلامی و فلسفی حق است و لازمه‌ی عدالت و رحمت خداست و خدایی وجود دارد، معاد و آخرتی هم باید وجود داشته باشد.

۱
...
»
۲

گروه هفتم تنزیل که بدون اشاره به قیامت و در خطاب به پیغمبر است، صرفاً از وحدانیت الله، صمد بودن، لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُکَلِّمْ و لَمْ یُکُنْ لَکُمْ رُحُومًا مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ می‌شود، تذکر و تأکیدی است که ضرورت داشته است از ابتدا به مأمور رسالت، برای اخلاص او و نیفتادن در گمراهی پیشینیان از اهل کتاب داده شود.

۸- گروه دهم تنزیل در سوره انفطار (۸۲)، اشاره به چهار نشانه می‌کند. نشانه‌هایی که اختصاص به انسان نداشته، حدوث قیامت را به صورت رویداد عجیب عظیم و انفجار فراگیری معرفی می‌نماید که همراه با شکاف خوردن آسمان، فرو ریختن ستارگان، به هم پیوستن آب دریاها و برانگیخته شدن خفتگان از قبرها بوده، در آن لحظه یا لحظات هر کس از کرده‌ها و نکرده‌های خود، آگاهی پیدا می‌کند!

گروه نهم (۷ آیه ۱۱ تا ۱۷ سوره طارق (۸۶)) که در این فاصله برای شخص پیغمبر نازل شده، ارتباط با جدی بودن پیام و اصالت قرآن دارد، همچنین پیش‌بینی و تحمّل نقشه‌های دشمنان.

۹- کسانی که از این خبرهای هولناک و هشدارهای خطرناک به وحشت و هراس افتاده یا لاقلاً احتمال آن را داده باشند، در صدد چاره برآمده و کسب تکلیف می‌کنند، گروه تنزیل ۱۱ (۹ آیه اول سوره شمس (۹۱)) جواب پرسش‌شان را می‌دهد.

۱. غاشیه (۸۸) / ۱ الی ۴: آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟
چهره‌هایی در آن روز خوار و سرافکنده‌اند.
خسته شده از زحمت و رنج.
اینها به آتش گداخته‌ای در آیند.
۲. غاشیه (۸۸) / ۸ الی ۱۰: و چهره‌هایی شاداب‌اند و خرسند.
از زحمات و کوشش‌های خود.
اینها جایشان در باغ‌های بلند و والاست.

سوره شمس (۹۱)، با قسم خوردن و گواه گرفتن از مظاهر و آثار بزرگ طبیعت مانند آفتاب و ماه، روز روشن و شب تار، آسمان بلند و زمین گسترده و بالاخره نفس آدمی و ساختار آن، با دقت و نظم به کار رفته و بذره‌های بدی و خوبی که در وجودش کاشته شده است، دو راه یا دو راه‌حل را فراروی ما می‌گذارد:

»
«.

راه رستگاری و پیروزی آدمی، پاکی و درستی و راستی است و آلودگی نفس سبب زیان کاری می‌گردد؛ همه چیز ما و سرنوشت ما در گرو اراده و عمل خود ماست. در گروه‌های بعدی ۱۲ و ۱۳ (سوره اعلیٰ (۸۷)) که باز هم اختصاصی پیغمبر و برای دلداری و تقویت او و تسبیح خداست، جریان کلی آفرینش از آغاز تا رستاخیز را به او تعلیم داده، شیوه‌ی رسالت یا طرز دعوت را که باید تذکر دادن باشد، به او گوشزد می‌نماید، و پس از آنکه به در آتش افتادن اشقیاء و رستگاری اتقیاء اشاره نمود، اشتباه بزرگ انسان‌ها را چنین بیان می‌نماید:

»
«.

یعنی شما انسان‌ها زندگی دنیا را مقدم و محبوب می‌شمارید، در حالی که آخرت بهتر است و ماندگارتر. و اضافه می‌نماید که این مطلب (یا تأکید و توصیه آخرت) در کتاب‌های اولیه نیز بوده است، در کتاب‌های ابراهیم و موسی.
۱۰- آخرین گروه تنزیل قرآن در پایان سال اول بعثت (گروه ۱۵)، سوره تکویر (۸۱) است که دو قسمت یا دو بخش دارد. قسمت اول با تفصیل بیشتری نسبت

۱. شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰: به تحقیق هر کس نفس یا وجود خود را تزکیه و تصفیه نمود رستگار شد.

و هر کس آن را آلوده و فاسد ساخت، زیان کار و پریشان گشت.

۲. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ الی ۱۹: بلکه شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید و مقدم می‌شمارید.

در حالی که آخرت بهتر است و باقی ماندنی بیشتر.

به درستی که این (مطلب یا حقیقت) در صحیفه (پیغمبران) پیشین هم آمده است.

صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

به سوره انفطار (۸۲) گروه دهم، خبر از مقارنات با نشانه‌های زمان وقوع قیامت می‌دهد که شامل دگرگونی‌های خورشید و ستارگان و آسمان، کوه‌ها و دریا‌های زمین، محشور شدن جهنم و نزدیک شدن بهشت و بالاخره آگاه شدن هر کس به تدارکاتی که قبلاً دیده است. قسمت دوم سوره برای سومین بار خطاب به مردم بوده، برای اطلاع و اعتماد آنها به انذارها و خیرهایی که داده می‌شود، اجمالاً و اشارتاً رساننده‌ی قرآن و گوینده و دعوت کننده را معرفی می‌نماید. گروه تنزیل قبل (سوره بروج (۸۵) در خطاب کلی به پیغمبر) اشاره به شدت خشم خداوند و «فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ»^۱ و صاحب عرش مجید بودن او می‌نماید که همراه بودن او است با:

«...»^۲

و

«...»^۳

ملاحظه می‌کنید که وحی و تعلیمات قرآن در دو خط موازی پیش می‌روند: یکی آگاه ساختن و تعلیم دادن به پیغمبر است و تربیت و تقویت کردن او که باید پیشاپیش مردم و بر طبق برنامه‌ی حساب شده‌ای جلو برود؛ دیگر انذار و هشدار به مردم و اطلاعات دادن به آنان نسبت به قیامت و آخرت که باید همراه با آگاهی و اعتقاد تدریجی پیدا کردنشان به اصالت وحی و از ناحیه‌ی خدا بودن قرآن انجام گردد.

۱۱- داستان رستاخیز به اینجا ختم نگردیده، ارایه دادن و قبولاندن رویدادی که از هر جهت بدیع و باورنکردنی است و نه تنها در عقل و علم بلکه در وهم و خیال ما هم نمی‌گنجد و با محیط و معلومات بشری و با مشاهدات و مسموعات معاصرین، مغایرت‌های بنیادی دارد، کار ساده و آسانی نبود؛ خصوصاً که مردم نه می‌توانستند و نه می‌خواستند لحظه‌ای منصرف از امور و آرزوهای دنیایی خود گردیده، از این مقوله چیزی بفهمند یا بشنوند؛ به تکذیب می‌پرداختند و پشت می‌کردند. در حالی که صدها پرسش و اشکال وجود داشت که باید روشن شده و رسالت خدا انجام گردد.

از اواسط سال دوم بعثت تذکراتی چندی داده می‌شود و توجه و پرسش‌ها آغاز می‌گردد، و همچنین بحث‌ها و انکارهایی که باب جدال و استدلال را باز می‌کردند.

۱. بروج (۸۵) / ۱۶: هر چه را اراده کند به انجام می‌رساند.

۲. بروج (۸۵) / ۱۳: اوست که نخست می‌آفریند و پس از مرگ زنده می‌گرداند.

۳. بروج (۸۵) / ۱۴: او آمرزنده و دوست دارنده است.

قرآن نمونه‌ها و شاهد‌هایی از پدیده‌های طبیعت و از پیدایش حیات، یا خواب و بیداری‌ها و مرگ و زنده شدن‌های مداوم می‌آورد و به تفصیل و توضیح بیشتر، به زندگی آخرت که زندگی جاودان و اصلی است، می‌پردازد. چگونگی ارتباط مابین اعمال و احوال و افکار این دنیا را با سرنوشت نهایی ابدی انسان بیان می‌نماید. انذار و آگاهی قیامت و تدارک و تذکر آخرت که در سراسر بیست و سه سال رسالت مرتباً ادامه داشت، در حدود یک سوم آیات قرآن را زیر پوشش خود قرار داده، آنچه را که بشر نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند، ولی به لحاظ حیات ابدی، و سرنوشت نهایی و سلامت و سعادت واقعی او ضرورت داشته و زندگی این دنیا باید همچون کشتزاری محل تمرین و تعلیم و تدارک آن و حرکت انسان به سوی خدا باشد، به ما یاد داد.

دومین مأموریت

ماده‌ی دوم رسالت و مأموریت دیگر پیامبران بزرگوارمان که بعد از اعلام قیامت و انذار آخرت آغازگردید، معرفی خدا و مسئله توحید بود و تعیین و طرز عبادت برای حرکت به سوی خداوند آفریدگار انسان و جهان.

طبق ترتیب نزول آیات قرآن، در اواخر سال دوم بعثت، خداوند ذوالجلال با خطاب مستقیم به مردم مکه و جهان، در پیام روشنی، رسولانش و خودش را به نام «الله» معرفی می‌نماید. در سوره نجم (۵۳)، برای اولین بار در مکالمه با انسان‌ها، نام «الله» و وحی بودن قرآن اعلام می‌گردد:

«۱»

«۲»

۱. نجم (۵۳) / ۱ و ۲: قسم به نجم زمانی که ساقط می‌شود و فرو می‌ریزد، مصاحب و دوست شما. نه گمراه شده است و نه گول خورده.

۲. نجم (۵۳) / ۴ و ۵: آنچه به او می‌رسد چیزی جز وحی که بر او الهام می‌شود نیست. (موجود یا فرشته) نیرومند توانا به او تعلیم داده است.

» ۱. «

» ۲. «

» ۳. «

یعنی هم آغاز آفرینش و ابتدا از آن خداست، و هم آخرت یا انتها؛ منزلگاه آینده‌ی همه کس و همه چیز در نزد الله و برای اوست. در این فاصله شما مختصر آزادی و فرصت برای تصمیم‌گیری دارید.

قبل از این آیات، همه جا صحبت «رب» بود که به معنای ارباب و سرور و سلطان است. قرآن از اینکه انتظار و اعتقاد مردم به قیامت و آخرت، به اعتبار ایمان به خدا و رسالت الهی پیامبر، به عنوان یک محکمه عدالت برای کیفر و پاداش بندگان پذیرفته شود و بر آن مبنا استشهاد و استدلال به عمل آید، استنکاف داشته است. همان‌طور که قبلاً تذکر داده شد، قیامت در قرآن، به عنوان یک رویداد عظیم کیهانی یا لااقل در کھکشان و منظومه شمسی مطرح می‌شود و به صورت یک پدیده‌ی فیزیکی و تحوّل طبیعی که در مدتی بس طولانی به ثمر رسیده، وقوع پیدا خواهد کرد.

در این سوره و سال‌ها، چون به قدر کافی در گروه‌های تنزیل گذشته با واقعه‌ی قیامت و عظمت و پیوند آن با خلقت، آشنایی ابتدایی حاصل شده بوده است، معدود کسانی دل و دیده‌ی روشن برای درک ارتباط آن حقایق با رسالت و نبوت پیدا کرده بودند. هم صداقت رسول و اصالت وحی بدین‌سان آشکار گردید و هم با خروج از صدف تنگ و تاریک زندگی دنیا، چشم و گوش‌شان تا حدودی به بزرگی و گستردگی بی‌نهایت دستگاه خلقت در پهنه‌های لایتناهی آسمان و زمان باز شده و موقع آن رسیده بود که خداوند رحمان حکیم، لااقل از طریق اسم و مسمی، رخ بگشاید تا تدریجاً نظر رسول و اولیاء و بندگان مخلص از ربوبیت به الوهیت و عبادت

۱. نجم (۵۳) / ۷: و او در افق بالا و بلند قرار دارد.

۲. نجم (۵۳) / ۱۸: به تحقیق آیات بزرگ خداوند گارش را رؤیت کرده است.

۳. نجم (۵۳) / ۲۴ و ۲۵: آیا انسان به هر چه آرزو و درخواست می‌کند می‌رسد؟ آنچه درست است این است که آخر و اول از آن خداست.

معطوف گردد.^۱

تا نیمه سال اول بعثت، همه جا از خدا به نام «رب» و «ربّک» یاد می‌شد و جز در سوره توحید (۱۱۲)، عنوان «الله» دیده نمی‌شود. در آیاتی که مخاطب‌شان مردم‌اند، یا برای ابلاغ و انتقال به آنها نازل شده، تعمّدی در کار است که وقایع آخرت و مظاهر و جریان‌های طبیعت به صیغه مجهول، بدون ذکر فاعل و خالق بیان گردد. یا به خود فعل اکتفا شود.^۲

در سال دوم، به تدریج با کلمه «رب» برای «ناس» یا با ضمیرهای غایب «رَبّه» و «رَبّهم» آشنا می‌شویم.^۳ در خطاب‌های اختصاصی رسول اکرم (ص)، عنوان مطلق «الله» به کار برده می‌شود^۴ و در خطاب‌های به مردم، خدا به صیغه‌ی متکلم جمع صحبت می‌کند. عنوان «الله»^۵ که در صحبت‌های با مردم برای اولین بار در سوره نجم (۵۳) آیه ۲۵: »

« (گروه ۲۸) آمده بود و پس از آن در:

گروه ۱۵، تکویر (۸۱) / ۲۹: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۶

و گروه ۲۷، مدثر (۷۴) / ۵۶: »

»^۸

و گروه ۳۰، انشقاق (۸۴) / ۲۳: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوْعُونَ»^۹

با پیشرفت زمان، ضمن آنکه به جای «ربّک» و «رَبّه» و «رَبّهم» با «رَبّنا» و «رَبُّ الْعَالَمِينَ» سر و کار خواهیم داشت، رفته رفته بر موارد استعمال «الله»، خصوصاً در سوره‌های مدنی افزوده شده، بیشترین واژه‌ی به کار رفته در قرآن را تشکیل می‌دهد.

۱. خیلی جلوتر، در هفتمین گروه تنزیل که خاص و خالص برای تعلیم و آگاهی شخص فرستاده‌اش صادر یا نازل شده بوده است، نام و نشان از «الله» به میان آمده بود. اللّٰهی که برخلاف مخلوقات و همه‌ی موجودات، آخداست، صمد است، نه فرزند می‌آورد و نه از جایی و کسی زاییده و متولد شده است و نه کمترین مشابه یا یار و هم‌شان برایش قابل تصوّر است.

۲. مثلاً در گروه‌های ۶ (ذاریات)، ۱۰ (انفطار)، ۱۱ (شمس) و ۱۵ (تکویر).

۳. مثلاً در گروه‌های ۱۷ (ناس)، ۱۹ (نازعات)، ۲۱ (لیل) و ۲۴ (شمس).

۴. مثلاً در گروه‌های ۱۴ (بروج)، ۱۹ (نازعات)، ۲۳ (معارج) و ۲۴ (شمس).

۵. در گروه‌های ۲۱ (لیل)، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳ و ۲۵ (مرسلات)، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳.

۶. نجم (۵۳) / ۲۵: پس دنیا و آخرت همه از آن خداست.

۷. تکویر (۸۱) / ۲۹: و شما اراده نمی‌کنید (نمی‌خواهید) مگر اینکه خداوند- پروردگار جهانیان- اراده کند و بخواهد.

۸. مدثر (۷۴) / ۵۶: و یاد نکنند و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد، او سزاوار پروا کردن (از وی) و سزاوار آمرزیدن است.

۹. انشقاق (۸۴) / ۲۳: و خدا به آنچه در دل پنهان می‌دارند دانایتر است.

نام نامی «الله» که به این ترتیب با رسول و سپس با مردم در میان گذارده می‌شود، ناشناخته و بیگانه یا ناشنیده در مکه و شبه جزیره عربستان نبوده است؛ اعتقاد به وجود خدای خالق، اولاً: به دلیل تجربه علت و معلولی بشر، و ثانیاً: در اثر ظهور و تعلیمات پیامبران گذشته، رواج و مقبولیت نسبتاً عام داشته است؛ جز آنکه به جای خدای واحد پاک نادیدنی و دانای توانای بی‌همتا و مهربان، به سهولت و به سرعت، روی تخیل یا ترس و بنا به قیاس به نفس و افکار جاهلانه، خدایان دیگری را در کنار یا در ردیف او قرار می‌دادند، آنها را عبادت یا از آنها اطاعت می‌کردند. به اصطلاح قرآنی، برای خدا شریک و شریکانی می‌ساختند، اعم از بت‌های مصنوعی و مظاهر بزرگ طبیعت یا افراد و افکار بشری هم‌نوع یا مخلوق خودشان. این مسئله داستان مفصل دارد که جای بحث آن اینجا نیست؛ آنچه باید گفت، اینکه: بعثت انبیاء که تعدادشان را تا ۱۲۴۰۰۰ گفته‌اند، بیشتر برای برگرداندن امت‌های یک‌بار مؤمن شده، از پرستش خدایان مجسم و متعدد یا رب‌النوع‌های انسان ساخته، به پرستش خداوند یکتا بوده است. در قرآن، آیاتی که برای اثبات صانع یا در ردّ ملحدین و منکرین - یعنی بی‌خداها- باشد، به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد، در حالی که درباره شرک و انحراف به‌ارباب‌ها و فرمانرواها و رهبرها یا اهداف و «اله‌ها»، تعداد آیات و دلالت‌ها و اندازها، سراسر قرآن را به خود اختصاص داده است. اولین و مهم‌ترین کلام و اعلام پیامبران به امت‌های خود و شاید یگانه‌گفتار یا خواستارشان، آزاد شدن از اسارت و عبادت معبودها و پرستیدن خداوند یکتا بوده است.

در سوره‌های اعراف (۷)، هود (۱۱)، مؤمن (۴۰) و شعراء (۲۶)، جمع‌بندی و خلاصه‌گیری‌های روشنی از این جهت دیده می‌شود که حالت ترجیع‌بند را دارد. از جمله از قول نوح گفته می‌شود:

»

«۱

از زبان هود و صالح و شعیب نیز آیاتی نظیر آن آمده است و نتیجه‌گیری معنی‌دار کلی که در سوره اعراف (۷) به عمل می‌آید چنین است:

»

۱. اعراف (۷) / ۵۹: ... ای قوم من الله را پرستید که شما را جز او خدایی نیست. همانا که من در باره‌ی شما ترس از عذاب بزرگی دارم (عذاب آخرت یا عذاب هلاکت‌های مقارن بعثت پیغمبران).

۱.

به موجب این آیه، آنچه خدا به وسیله پیغمبران، از قریه‌نشینان و شهروندان خواسته است، ایمان به او و پرهیزکاری از خلاف و خطاها است که شرک در رأس آنها می‌باشد. در این صورت، ابواب برکت از آسمان و زمین به روی آنان باز خواهد شد. ولیکن امت‌ها به جای تصدیق و توجه، راه تکذیب و انکار پیش گرفته و در نتیجه آلوده و ضایع کردن خود، گرفتار و هلاک شدند.

ماحصل کلام آنکه، آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن برمی‌آید، قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسئله خدا و آخرت است؛ خدا به صورت پذیرش و پرستش او و خودداری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگر، و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دو گونه آن دنیا؛ ضمن آنکه احکام فقهی، کمتر از دو درصد آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.^۱

شما هر صفحه از قرآن را که باز کنید و هر سوره قرآن را که بخوانید، کمتر اتفاق می‌افتد که بیان و بحثی یا درمان و دردی غیر از عذاب و ثواب آخرت همراه با توحید یا معرفت و عبادت خدا در میان باشد؛ همه جا به طور مستقیم و غیرمستقیم و تصریحاً یا تلویحاً درد خدا و آخرت است که عنوان می‌گردد، یا تعلیم و تذکر به خاطر انداز و بشارت.

قرآن که ثمره و خلاصه‌ی دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید و آخرت را که بهتر است و ماندگارتر، فراموش و رها می‌کنید :

)

۳

۱. اعراف (۷) / ۹۶ : و اگر مردم آن شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، هر آینه درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشودیم ولیکن چون (آیات و پیامبران ما را) تکذیب کردند، ما هم آنها را به کیفر آنچه کسب کرده بودند، رساندیم.
۲. در این زمینه، مراجعه به کتاب «انگیزه و انگیزنده» که گزارش یکی از سخنرانی‌های جشن مبعث انجمن می‌باشد، مفید است.

این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ انجمن اسلامی مهندسین در شب مبعث حضرت ختمی‌مرتبت است و اکنون از جمله آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) است که با عنوان «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر است (ب.ف.ب).
اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷ : بلکه شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید و عزیز می‌دارید.
در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده‌تر است.

»
۱.

منظور از نزول قرآن

قرآن چگونه مأموریت و منظور از نزول خود را بیان می‌کند؟
این نکته اتفاقاً مورد توجه خاصی بوده، در جلوه‌ها و تعبیرهای گوناگونی تذکر و توضیح داده شده است، هم برای آورنده‌ی قرآن یعنی رسول مکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و هم برای مردم و مؤمنین.
یکی از ویژگی‌های قرآن این است که کتاب روشن، خالی از ابهام و اعوجاج بوده، نه تنها مطالب و موضوعات مورد نظر یا به نام خود را با حداکثر وضوح و سادگی بیان می‌نماید، بلکه راجع به مبدأ و منظور از نزول خود را با تصریح و تکرار اعلام می‌دارد که اولاً: نازل شده از طرف خداست و ثانیاً: مأموریت و منظور از آن، انذار و بشارت در زمینه‌ی آخرت است و راهی است به سوی خالق یکتا.
سی و چهار سوره قرآن که به لحاظ تعداد کلمات، جمعاً در حدود ۶۵ درصد کل قرآن می‌شود، با آیاتی آغاز می‌گردد که اعلام‌کننده‌ی مطالب فوق است.^۱
از جمله به طور نمونه در سه مورد ذیل:

اول، فرقان (۲۵) / ۱ : »

۳.

دوم، کهف (۱۸) / ۱ تا ۴ : »

۱. قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱: چنین نیست بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست دارید.

و کار آخرت را به کلی واگذارده‌اید.

۲. سوره‌های: بقره (۲)، آل عمران (۳)، اعراف (۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲)، رعد (۱۳)، ابراهیم (۱۴)، حجر (۱۵)، نحل (۱۶)، اسراء (۱۷)، کهف (۱۸)، طه (۲۰)، نور (۲۴)، فرقان (۲۵)، شعراء (۲۶)، نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲)، یس (۳۶)، ص (۳۸)، زمر (۳۹)، مؤمن (۴۰)، فصلت (۴۱)، شوری (۴۲)، زخرف (۴۳)، دخان (۴۴)، جائیه (۴۵)، احقاف (۴۶)، ق (۵۰)، رحمن (۵۵)، جن (۷۲)، علق (۹۶)، بینه (۹۸).

۳. فرقان (۲۵) / ۱: منشاء برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده‌ی خویش نازل کرد تا بر جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.

۱.

سوم، دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: »

۲.

... و آنچه در هیچ‌یک از این سر فصل یا سر سوره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی‌شود، این است که گفته شده باشد، ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به‌طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین، عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.

احکام و دستورهای فردی و اجتماعی در قرآن و اسلام

پس این همه احکام و دستورهایی که در قرآن و اسلام، در مورد زندگی فردی و اجتماعی وجود دارد، چیست؟

پیش از پرداختن به پاسخ فوق، مجدداً متذکر می‌شویم که وقتی می‌گوییم هدف بعثت انبیاء، آخرت و خداست، به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که پیامبران و ادیان الهی دستور ریاضت و رهبانیت و ترک دنیا را داده‌اند، یا معاش و وظایف فردی و خانوادگی و اجتماعی را غیرلازم و خلاف دین شناخته و نخواستند که انسان‌ها برای اداره‌ی صحیح زندگی و دنیا به تلاش و تدبیر پردازند، یا در راه عدالت و ترقی و استقلال و آزادی و غیره مبارزه نمایند.

سئوالی که پیش می‌آید و مکرر عنوان می‌گردد، این است که در احکام دین و در

۱. کهف (۱۸) / ۱ تا ۴: ستایش خاص خدایی است که این کتاب را بر بنده‌ی خویش نازل کرد و در آن هیچ‌گونه انحراف قرار نداد.

و [آن را] استوار [گرداند] تا از سخت‌گیری خویش هشدار دهد و به مؤمنان نیکوکار بشارت دهد که پاداشی نیکو خواهند داشت.

در حالی که همواره در آن خواهند زیست.

و [نیز] کسانی را که گفتند؛ خدا فرزندی بر گزیده است، هشدار دهد.

۲. دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: حاء، میم. سوگند به این کتاب روشنگر.

که آن را در شبی مبارک نازل کردیم [زیرا] که ما هشدار دهنده بوده‌ایم.

روایات و آیات، نه تنها فرایض و حرام و حلال‌ها و دستورالعمل‌های فراوان را مشاهده می‌نماییم که ناظر به روابط و رفتارهای شخصی یا اجتماعی ما بوده، اثر مستقیم و غیرمستقیم روی سلامتی و بهبود زندگی افراد و حسن اداره‌ی امور خانواده و امت و جهان دارد، بلکه چنین برمی‌آید که اسلام عنایت خاص نسبت به مسائل دنیایی مسلمانان ورزیده، خود را علاقه‌مند یا مسئول سلامت و سعادت انسان‌ها می‌داند.

بلی، چنین است. شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود، صراحتاً یا تلویحاً در همه‌ی قضایای زندگی این دنیای مردم وارد شده است، از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و از ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت. اگر کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله» را که چکیده‌ی آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته‌ایم؛ ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود! در قصص انبیاء مانند هود و صالح و شعیب که مردم را تحت عنوان تقوا از انحراف جنسی، کم‌فروشی یا فساد در زمین نهی می‌کردند، مسائل بهداشتی و اخلاقی و اقتصادی یا سیاسی را نیز مطرح و منع می‌نمودند. مگر وضو و غسل و روزه، مسواک و مسکرات، ربا و ارث و صدقات یا قضاوت و خلافت و ولایت و بیعت که کتاب آسمانی و روایات و رساله‌های ما مشحون از آنهاست، چیزهایی جز موضوعات بهداشتی، اخلاقی، اقتصادی، قضایی و سیاسی هستند؟

همه‌ی اینها درست است و ادعای شیعه که فقه ما سرآمد همه‌ی قوانین دنیاست، گزافه نیست. در ادیان - به خصوص در اسلام و قرآن - عنایت و اشاره به دستورهایی که با زندگی روزمره‌ی افراد و اجتماعات و مصالح امور دنیایی بشریت سر و کار دارد، فراوان است. اما باید دید، خود کتاب‌های الهی، منظور از این احکام و عنایات و هدف تشریحی آنها را چگونه بیان می‌نمایند.

احکام و حدود و تعزیرات در قرآن و ادیان توحیدی

دستورهای عملی و اجتماعی یا احکام و حدود و تعزیرات که در قرآن و ادیان توحیدی آمده است، حکایت از چه چیز می‌نمایند؟

به قرآن مراجعه می‌نماییم و از قرآن می‌پرسیم که مرجع و مستند ماست و کتاب دست نخورده‌ی جامع و اصالت‌دار بوده، مطالب را بی‌پرده و روشن تر اعلام می‌دارد.

مثلاً در مورد حرمت شراب، هیچ کجا نمی گوید چون شراب به معده و کلیه یا اعصاب و عقل شما زیان می رساند، سلامتی و سعادت تان را مخدوش می سازد، از نوشیدن آن احتراز نمایید. در اولین آیه نازل شده در این باب که می فرماید:

»

۱ «

نوشیدن شراب و مست بودن را مانع درک نماز و نزدیک شدن به خدا دانسته است. پس از نزول دو آیه یا دو دستور تکمیلی در باره شراب- و بازی قمار- پای شیطان را که دشمن خدا و سعادت ابدی انسان است، در میان آورده و منظور شیطان را ایجاد دشمنی بین مؤمنین و مخصوصاً ممانعت از ذکر خدا و نماز اعلام می دارد:

»

۲ «.

راجع به فایده و منظور از نماز که در رأس اسلام و احکام دین قرار دارد، گفته می شود که از کارهای زشت و منکرات جلوگیری می کند:

۳ «

»

ولی اضافه می نماید که:

۴ «

»

یعنی بالاتر از فایده‌ی اخلاقی، آنچه مهم تر و منظور اصلی است، به یاد خدا بودن و خدا را یاد کردن است.

پا به پای صلوات یا نماز- و حتی قبل از آن- در ترتیب زمانی نزول آیات قرآنی، زکات یا انفاق در راه خدا و پرداخت مال، آمده است و منظور از آن را، صریحاً و انحصاراً تزکیه و رستگاری انسان بیان می کند؛ در سوره شمس (۹۱) (یازدهمین گروه تنزیل):

۱. نساء (۴) / ۴۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، نزدیک نماز نشوید، مگر بدانید که چه می گوئید ...

۲. مائده (۵) / ۹۱: همانا که شیطان قصد دارد در شراب‌خواری و قماربازی میان شما دشمنی و کینه‌ورزی ایجاد نموده، از یاد خدا و از نماز بازتان دارد. پس از این (تذکر) آیا دست بردار هستید؟

۳. عنکبوت (۲۹) / ۴۵: ... به درستی که نماز از زشت کاری‌ها و زشتی جلوگیری می کند...

۴. عنکبوت (۲۹) / ۴۵: ... هر آینه یاد خدا بزرگ تر و برتر از آن است...

»
 ۱.
 و در سوره لیل (۹۲) (بیست و یکمین گروه تنزیل):

»
 ۲.
 درباره‌ی انفاق که شامل کلیه‌ی پرداخت‌های قرآنی و شرعی (مانند زکات، خمس، صدقه، احسان، نفقه، و هزینه‌های جهاد و غیره و حتی مایه‌گذاری‌ها و خدمات غیرمالی) می‌شود و قرآن برای آن زاینده‌گی فوق‌العاده و اجر اخروی را، از جمله در آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره بقره (۲) و آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ سوره آل عمران (۳) وعده داده است:

»
 ۳.
 و به هیچ وجه نمی‌گوید انفاق کنید تا در میان‌تان عدالت اجتماعی و طبقه‌ی توحیدی برقرار گردد، یا اقتصادتان و جامعه شکوفا شود، بلکه خواهان انفاقی است که «فی سَبِيلِ اللَّهِ» بوده و نیت و قصد انفاق کنندگان «اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ»^۴ باشد، یعنی طلب رضای خدا و تثبیت نفس یا شخصیت خویش. آنجا هم که در سوره بقره (۲) به دنبال تجلیل و تشویق انفاق، به طرد و تقبیح رباخواران می‌پردازد، صرفاً از دیدگاه اخلاقی و تأثیرات نفسانی صحبت کرده، رباخواری را که مقابل

۱. شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰: به تحقیق کسانی که آن (نفس خود) را تزکیه و پاک کنند، رستگار می‌شوند.

و کسی که آن را آلوده سازد تباہ می‌شود.

۲. لیل (۹۲) / ۱۷ و ۱۸: و زود باشد که (فرد) با تقواتر از آن (آتش) پرهیز کرده و مصون باشد.

کسی که اموال خود را می‌دهد تا تزکیه شود.

۳. آل عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴: و برای نیل به آموزش پروردگار خویش و بهشتی که پهنه‌ی آن [همچون

پهنه‌ی] همه‌ی آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید.

همان‌ها که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرو می‌نشانند و از [خطای] مردم

درمی‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکوکارند] و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۴. بقره (۲) / ۲۶۵: ... برای جستجوی خشنودی خدا و استوار کردن دل‌های خویش انفاق می‌کنند...

انفاق و احسان است، باعث دور شدن انسان از خدا و یک نوع بندگی کردن شیطان یا «جنگ با خدا» می‌شمارد.

در جزوه‌ی کوچک و ارزنده‌ای که ظاهراً در سال‌های بعد از انقلاب از طرف «کانون نشر فرهنگ قرآن» پخش شده بود، «هدف دین» را شش چیز شمرده‌اند:

- عدالت «یا نابودی ظلم»،
- اصلاح (یا نابودی فساد)،
- نوع دوستی (یا نابودی فقر)،
- علم (یا نابودی جهل)،
- اخلاق (یا نابودی توحش)،

○ و بالاخره توحید (یا نابودی بت پرستی).

ضمن آنکه هیچ یک از پنج روش یا اصول فوق، خارج از خواسته‌ی ادیان و عمل پیغمبران نیست، اصل بنیادی و مهم «اعتقاد و انتظار آخرت» از قلم افتاده است. به علاوه، ارزش‌ها و برنامه پنجگانه مورد اشاره، خود به خود در سایه‌ی دو برنامه‌ی آخرت و خدا تأمین می‌گردد. هیچ یک از آیات عنوان شده در آن جزوه نیز دلالت بر اصلی و بنیادی بودن آنها به عنوان هدف بعثت و رسالت انبیاء نداشته، مقام و مرتبتی را که دو هدف آخرت و توحید در قرآن دارند، اشغال نکرده است.

البته نمی‌گوییم که تحریم شراب باعث تأمین بهداشت و سلامت عقل و اجتماع نمی‌گردد و زیان‌های مستی از نظر قرآن دور بوده است یا امتی که افراد آن بنا به تأکیدات و توصیه‌های مکرر قرآن، دست و دل باز در خرج کردن و مایه گذاشتن در راه خدا و مردم و جامعه داشته باشند، به لحاظ اقتصادی و تعدیل و توزیع ثروت یا اداره‌ی مملکت و تولید و برکت، در وضع و شرایط مناسب‌تر و برتر از جوامع بخیل و ممسک و مترف قرار نخواهند گرفت. یا قرآن اشاره و تصدیق و تأکید به چنین مزایا و نتایج ندارد.

هم در یک کشور متمدن مرفعی ناسیونالیست یا سوسیالیست و در کشورهای سرمایه‌داری ملی از مردم مطالبه‌ی عوارض و مالیات و وجوهات می‌نمایند و هم در ادیان الهی - خصوصاً اسلام - انفاق‌های واجب و مستحب و مباح فراوان مقرر شده است؛ ولی این تفاوت کلی مابین آن دو رژیم یا دو سیستم وجود دارد که آنچه در نظام‌های الهی درباره انفاق مورد توجه قرار گرفته است، پرداخت انفاق و خرج کردن

مال و دور نمودن آن از خود است. مسئله‌ی کجا خرج کردن زکات و به کی دادن نفقات، در گروه‌های تنزیل سال سوم و چهارم بعثت و بعد از آن می‌آید، و در سال‌های آخر مدینه است که در پاسخ به مؤمنین و برای سر در گم نشدن آنان، موارد مصرف و جوهات شرعی تعیین می‌گردد و حد و میزان انفاق، بر طبق آیه ۲۱۹ سوره بقره (۲) «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»^۱، روی دارایی و مازاد بر نیاز خود اشخاص می‌رود.

در حالی که در بودجه‌نویسی‌های دولتی - چه در رژیم‌های استبدادی قدیم یا دموکراسی‌های ناسیونالیستی و کاپیتالیستی و چه سوسیالیست و کمونیست - درآمد و خرج کشور را مقابل هم قرار داده، برحسب مصارف یا استحقاق‌ها و احتیاجات، وضع عوارض و مالیات می‌نمایند و کاری ندارند که مؤدیان با میل و رضا بدهی‌های خود را پردازند یا به زور و اکراه از آنها گرفته شود. در آنجا تربیت و تزکیه شخص مورد نظر است و آخرت و خدا هدف می‌باشد؛ در اینجا دولت و مردم مورد نظرند و تأمین رفاه و سلامت و امنیت و ترقی مملکت، به لحاظ زندگی دنیایی هدف است؛ یعنی دنیاپرستی یا دنیاجویی به جای زندگی آخرت و خداپرستی خالص. به بیان دیگر، قرآن تا آنجا به کار دنیای ما می‌پردازد که وسیله‌ساز حیات آخرت و تقرب ما به خدا باشد؛ ولی به هیچ‌وجه انتظار ندارد و نمی‌گوید که ما نیازها و مسائل زندگی دنیا را کنار گذارده و تلاش و تدبیر لازم در جهت تأمین معاش و لوازم زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعمان به عمل نیاوریم. بلکه برای این کارها ثواب فوق‌العاده قایل شده است تا آنجا که از قول پیامبر گرامی نقل کرده‌اند که:

«نه باب از ده باب عبادت خدا، در کسب حلال است و آن کس که شبانه‌روزی را بگذراند و تلاش در امور مسلمین نکرده باشد، مسلمان نیست.»

همین گونه است احکام فقهی و حلال و حرام‌های شرعی. در قرآن می‌بینیم که اگر مثلاً راجع به ارث یا نکاح و طلاق و روابط خانوادگی، آن همه دستورهای دقیق و احکام تفصیلی آمده، برای این است که راه‌های نفوذ شیطان شدن و از خدا و سعادت عقبی دور گشتن انسان‌ها بسته شود. بنابراین، ضرورت داشته است که میزان و حدودی را که خدا خواسته و حق است و جا دارد وارث‌ها و زن و شوهرها

۱. بقره (۲) / ۲۱۹: ... از تو می‌پرسند چه چیز را انفاق کنند، بگو آنچه مازاد بر احتیاج و مصرف معقول خودتان است...

۳۲۰ _____ مجموعه آثار (۱۷)، بعثت (۲)
مراعات نمایند، دقیقاً تعیین گردد. احکام ارث که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره نساء (۴)
چنین آمده است:

»

۱.

و با این دو جمله خلاصه می شود:

«چنین است حدود خدا، هر کس که اطاعت خدا و رسول نماید و از حدود
او تجاوز بنماید، داخل آتش خواهیم کرد؛ در آنجا همیشه ماندگار بوده و
بهره اش عذاب خوارکننده ای خواهد بود.»

در قصاص و حفظ جان که از موارد حساس شعله ور شدن غضب و کینه است، و
از محیط های مناسب برای مخالفت با رحمانیت خدا و اطاعت از شیطان می باشد،
احکام قرآن با داستان برخورد دو فرزند آدم بر سر قبولی قربانی و استنکاف از قتل
برادر بدخواه و بزرگواری برادر دیگر آغاز گردیده، پس از آن، صدور حکم قتل و
قصاص را چنین تحلیل می کند:

»

۲.

۱. نساء (۴) / ۱۳ و ۱۴: این احکام خداست؛ و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند [خدا] او را در باغ هایی
از بهشت وارد خواهد کرد که نهرها در دامن آن جاری است و جاودانه در آن به سر برد؛ و این است
کامیابی بزرگ.

و هر که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از احکام او تجاوز نماید، خدا او را به آتشی درآورد که جاودانه
در آن خواهد بود و عذابی ذلت بار خواهد داشت.

۲. مائده (۵) / ۳۲: به این منظور و به این دلیل بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس فردی را بکشد که دیگری
را نکشته و فساد و فتنه ای در جامعه به وجود نیاورده باشد، مانند آن است که همه ی مردم آن سرزمین را
کشته باشد و هر کس جان انسانی را نجات دهد، چنان ماند که همه ی مردم را زنده کرده است و به
تحقیق، پیامبران آنها بینات (یا آیات و احکام و تعلیمات روشن) برای شان آورده اند، ولی بسیاری از آنها
(یعنی بنی اسرائیل) با وجود بینات و راهنمایی ها اسراف و مخالفت پیشه کردند.

)

۱.

سرگذشت دو فرزند آدم که نمونه‌ای از دو روحیه و دو طرز برداشت آدمی در دو منتهای خباثت شیطانی و خداجویی است، برای رفع بی تکلیفی انسان‌ها در برخورد با چنین پیش آمدها اعلام شده است. سپس به دنبال آیات قصاص، تکلیف کلیه‌ی تجاوزات و ضربات بدنی تعیین گردیده و تخطی از حکم نازل شده خدا را ظلم دانسته است:

)

۲.

اگر قرار بود غرض از این حدود و احکام، نظام و امنیت جوامع و کشورها باشد، پشت سر آنها عفو و استثنا نمی آمد:

۳

)

در قرآن همین معنی، با تقابل عادلانه و تفصیل و تحلیل بیشتری چنین آمده است:

)

-
۱. مائده (۵) / ۳۳: همانا کیفر کسانی که با خدا و رسول او می‌جنگند و در سرزمین مردم فسادانگیزی می‌کنند، این است که کشته شوند، یا به صلیب آویخته شوند، یا دست‌ها و پاهایشان به‌طور چپ و راست قطع گردد و یا نفی بلد گردند. به این ترتیب برای آنها در این دنیا خواری و در آخرت عذاب عظیم خواهد بود.
 ۲. مائده (۵) / ۴۵: و در آن (تورات) مقرر داشتیم که نفس به نفس (یا فرد در مقابل فرد قصاص شود)، چشم به چشم، بینی به بینی، گوش به گوش، و دندان به دندان و برای جراحات‌ها قصاص باشد. حال اگر کسی (از راه گذشت و بخشش، حق خود را) صدقه و احسان کرد، چنین عمل برای او کفاره (گناهان) خواهد بود و کسانی که حکم بر آنچه خدا نازل کرده است، نمی‌نمایند، همانا ظالم و تجاوزکار محسوب می‌شود.
 ۳. مائده (۵) / ۴۵: ... حال اگر کسی (از راه گذشت و بخشش، حق خود را) صدقه و احسان کرد، چنین عمل برای او کفاره (گناهان) خواهد بود...

۱.

۲.

به این ترتیب، برای جلوگیری از تعدی و تلافی‌گری‌های بی‌حد و اندازه‌ی ظالمانه که در تجاوزهای فردی یا قبیله‌ای و دولتی پیش می‌آمده است - و حالا هم پیش می‌آید - و کار به جنگ و خون‌ریزی‌های سبعانه و به‌خرابی و کشتارهای بی‌حساب می‌کشد، در قرآن چنین دستورهای ظاهراً قضایی - اجتماعی - حکومتی صادر شده است تا دینداران در اثر خشم و عصیت، فرسنگ‌ها از راه خدا به راه شیطان برنگردند و از سعادت جاویدان محروم نشوند.

نظیر چنین توضیح و تحلیل‌ها در سایر احکام شرعی یا اخلاقی و دستورالعمل‌های به صورت ظاهر اجتماعی و دنیایی، تشخیص داده می‌شود و بیشتر از همه‌جا در سوره حجرات (۴۹)، توصیه‌ی: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۳ دیده می‌شود که در آیه‌ آغازین آمده است و، هدف و منظور عمومی سفارش‌های اخلاقی و اجتماعی - عملی سراسر سوره را که جلب محبت و رحمت و غفران خدا و رسیدن به تقواست، اعلام می‌نماید، مانند انضباط و ادب در برابر رسول خدا و رهبر امت، خودداری نمودن از تعجیل در واکنش‌ها و تحقیق کردن در خبرها، اقدام به صلح و سازش و برقراری عدل و قسط در میان مؤمنین در حال نزاع و جنگ، احتراز از تمسخر و توهین دیگران یا بدگمانی و جاسوسی و غیبت^۴. اگر رسول خدا فرموده است که:

۱. بقره (۲) / ۱۷۸: ای کسانی که (به پیامبر پایدانی) ایمان آورده‌اید، قصاص بر شما (نیز) مقرر گردید. مرد آزاد به آزاد، بنده به بنده و زن به زن، پس چنانچه کسی چیزی از برادرش را بر او ببخشد و گذشت کند، از عمل پسندیده و معروف پیروی کرده و حق احسان و نیکی ادا گردیده است، ضمن آنکه تخفیف (عذاب) و رحمت خداوندگارتان را هم در بر دارد. حال اگر کسی بعد از این (اعلام حدود و گذشت و نیکی‌ها) دست به تعدی و تجاوز (از حدود مقرر) بزند، برای او عذاب دردناکی (پیش‌بینی شده) است.

۲. بقره (۲) / ۱۷۹: و برای شما ای صاحبان خرد در (حکم و حدود) قصاص، حیات (و مایه و پایه زندگی) وجود دارد و امید است که تقوای خدا را پیش گیرید.

۳. حجرات (۴۹) / ۱: ... از خدا بترسید که خدا به گفتار شما شنوا و داناست.

۴. در دو سال گذشته، ضمن درس‌های بازگشت به قرآن و بررسی انسان‌بینی قرآن، در انجمن اسلامی مهندسين، بحث دامنه‌داری روی «ایمان اجتماعی» به عمل آمده و چنین استنباط شده بود که تعلیم قرآن در باره ایمان به خدا یا توحید و آیات وحی شده بر پیامبر گرامی، با ایمان فردی و تزکیه شخصی آغاز می‌گردد و مدتی به همین روال ادامه دارد، ولی پس از آن، رسالت پیغمبر رفته رفته به سوی ایمان جمعی و مشترک اوج می‌گیرد. یک شاخص این مطلب، پیمان و دعای دسته جمعی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» در سوره حمد (۱) و قرائت نماز است. کسی مؤمن واقعی مرضی خدا شناخته می‌شود که ←

»^۱«

القاء مکارم اخلاق در ایمان آوردگان و انسان‌ها همان وسیله و پلکان تشبه و تقرب به سوی خدا و تأمین سعادت‌دارِ آخرت است؛ حتی در اواخر سوره حجرات (۴۹) که آیه:

»^۲«

آمده است و آن را به منزله‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر و تساوی نژادها تلقی کرده‌اند، ضمن آنکه مفهوم آیه، وحدت خالق جهان، وحدت مخلوق‌ها و تساوی جنس و نژادها را بیان می‌نماید، پیام اصلی آن دعوت به تقوا و تقرب به خدا است؛ تقریبی که از طریق عدم تفاخر و خودداری از برتری جویی و تجاوز به دیگران به دست می‌آید.^۳ به این ترتیب، چنانچه آخرت و خدا را برنامه‌ی اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه‌ی ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین، همه‌ی مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. یا بگوییم که یک ایدئولوژی صرفاً دینی می‌تواند به لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به طور کلی دنیاشناسی و جهان‌بینی انسانی، فلسفی و فنی، کامل و کافی نباشد.

اگر به آیات ۶ تا ۹ سوره مائده (۵) مراجعه نماییم، در دستورهای محکمی که راجع به وضو و غسل یا قیام به قسط و عدالت در برابر دشمنان صادر شده است، برای بیان منظور آن احکام و اراده الهی، آیات مربوطه همه جا منتهی به جمله‌هایی

→ دلسوز و خدمت‌گزار دیگران و همگام و همراه با سایر مؤمنین و مؤمنات باشد. و این اجتماعی شدن ایمان و انسان، از روابط با پدر و مادر و محیط خانواده و خویشاوندان و محرومان آغاز گردیده، به همه‌ی خداپرستان و مخلوقات و به جهان هستی منتهی می‌شود.

۱. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.

۲. حجرات (۴۹) / ۱۳: ای مردم، ما هستیم که شما، چه مردان و چه زنان را آفریده‌ایم و شما را به صورت قبیله، قبیله و ملت‌ها و شعب‌ها در آورده، متمایز و قابل شناخت و معارفه کرده‌ایم. بدانید که گرامی‌ترین تان در نزد خدا (یا از نظر خدا و ارزش واقعی) با تقواترین تان می‌باشد...

۳. راجع به احکام عبادی یا تفصیل و توصیه‌های فقهی که در قرآن و شریعت آمده است چیزی نمی‌گوییم، چون ضرورت اعلام و ارتباطشان با آخرت و خدا روشن است.

می‌شود که ایمان آوردگان را از راه شکر و ذکر یا عدالت و تقوی و اعمال صالح به سوی خدا سوق داده، موفق به مغفرت و پاداش آخرت می‌نماید. مانند:

» «۱،

» «۲،

» «۳،

» «۴،

یا در جهت مخالفت، تذکر «اولئک اصحاب الجحیم»^۵ داده شده است؛ نه آنکه با غسل و وضو و طهارت و اتمام نعمت یا با رفتار بزرگوارانه و نیکی به دشمنان - که در آیه آمده است - خواسته باشند که تأمین بهداشت و سلامتی و امنیت به عمل آید. در سوره حدید (۵۷) و آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۶ نیز معنی و منظور آیه، آن طور که بعضی‌ها تصور و تبلیغ کرده‌اند، این نیست که مردم و دیگران را برای مبارزه با ظلم استبداد و استکبار یا بسط عدالت و دیانت در دنیا، بسیج نمایند؛ بلکه خود مردم باید در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت و قسط باشند؛ کتاب و میزان، راهنمای آنان در این کار بوده و در اثر جهالت یا ضلالت، کارها و راه‌هایی را در پیش نگیرند که سبب دوری آنان از خدا و محرومیت از رضوان و سعادت گردد.

جلوگیری از ظالم و ظلم و دفاع از امنیت و آبادی یا از دین و دیانت را خدا به عهده‌ی خود مردم گذارده، وعده‌ی نصرت و پیروزی را در همین حرکت مردم داده است:

۱. بقره (۲) / ۵۲، ۵۶، ۱۸۵ و آل عمران (۳) / ۱۲۳ و مائده (۵) / ۶ و...: ... بسا که سپاس گزار شوید.
 ۲. بقره (۲) / ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳ و ۲۸۳، آل عمران (۳) / ۱۳۰ و ۲۰۰، نساء (۴) / ۱، مائده (۵) / ۲، ۴، ۷، ۸، ۱۱، ۵۷، ۸۸، ۹۶ و...: ... و از خدا پروا کنید...
 ۳. مائده (۵) / ۸: ... عدالت ورزید که به تقوا نزدیک‌تر است...
 ۴. مائده (۵) / ۹: ... به آنها آموزش و پاداشی بزرگ [وعده] داده است.
 ۵. مائده (۵) / ۱۰، ۸۶ و حج (۲۲) / ۵۱ و حدید (۵۷) / ۱۹: ... آنان اهل دوزخند.
 ۶. حدید (۵۷) / ۲۵: به تحقیق رسولان خود را همراه با بیانات و دلایل روشن مأمور (هدایت انسان‌ها) کردیم و کتاب و میزان نازل ساختیم تا مردم (بتوانند به طور صحیح چگونگی قسط و عدالت را بفهمند و) قیام به قسط نمایند...

)

۱.

)

۲.

نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا

اولاً بدیهی است که عملاً، اجرای این توصیه و تذکرها یا احکام و دستورالعمل‌ها به‌طور طبیعی و قهری موجب سلامتی و صلح و نیرومندی مسلمانان و وسیله‌ی بهبود و صفای روابط خانوادگی و اجتماعی و حتی ملی و بین‌المللی آنان می‌گردد؛ علاوه بر آن، صداقت، امانت، عدالت، خدمت به نوع و سایر صفات اخلاقی و وظایف دینی، تقلیل و تسهیل فوق‌العاده در تشکیلات و خدمات و هزینه‌های دولتی به وجود آورده، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بازده یا راندمان کلیه‌ی عملیات و تولیدات و محصولات را بالا برده، اجازه‌ی همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های وسیع را می‌دهد؛ یا به تعبیر قرآنی، ابواب برکات آسمانی و زمینی را به روی خلائق می‌گشاید. و به همان نسبت، نیاز امت را به حکومت و دولت خفیف کرده، مرحله‌ی نهایی آن - لااقل به‌لحاظ امور داخلی - حذف حکومت‌ها خواهد بود.

از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به‌امور دنیایی ما، نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر؛ آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی»^۳ محسوب می‌شود و به‌طور ضمنی به‌دست می‌آید، بدون آنکه اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه‌ی دین گذارده شود. نه تنها وظیفه‌ی دین نیست، بلکه همان‌طور که می‌دانیم و در دروس تعلیمات دینی تأکید می‌شود، موجب

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان بخشایش دارد.

۲. حج (۲۲) / ۴۰: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردد؛ و خدا کسانی را که [بندگان و آیین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد، که خدا نیرومند و فرادست است.

۳. sous - produit (by - product)

قبولی عبادات، قصد قربت است. یعنی اگر کسی وضو بگیرد و غسل کند که پاکیزه شده باشد، برای معالجه‌ی چاقی و دفع سموم بدن روزه بگیرد یا به عنوان ورزش عضلات، نماز بخواند و قصد قربت و نیت عبادت برای خداوند سبحان را نداشته باشد، آن نماز و روزه و غسل‌ها باطل است و ارزش اخروی و الهی ندارد.

ثانیاً: به طوری که مکرر یادآوری شده است، منحصر بودن هدف ادیان و رسالت پیغمبران به آخرت و خدا و نظر اسلام به هیچ‌وجه مترادف با ترک دنیا و به معنی و منظور طرد یا نفی بهبود و برنامه‌های زندگی و بهره‌مندی معقول از نعمت‌های طبیعی و خدادادی نیست. اصلاً زندگی دنیا و امور مادی و اشتغالات انسانی، حتی حیوانی که ملازمت با حیات و خواسته‌های زندگی داشته باشد، ممنوع نشده است.

در آیات فراوانی از قرآن- و بیش از آن در احادیث و کلمات پیغمبر و امامان- تأکید و توصیه‌های خاص در این زمینه‌ها دیده می‌شود. اگر در قرآن آیه و مطلبی مثلاً راجع به بهداشت و پزشکی یا درمان بیماری‌ها نمی‌بینیم و در اصول و فروع دین چیزهایی از بابت زراعت و صناعت و تجارت طرح و بحث نشده است، ولی در گفتارها و آموزش‌ها و کارهای ثبت شده از رسول خدا و ائمه هدی، تادل‌تان بخواند سفارش‌ها و دستورالعمل‌های زندگی جاری و دنیایی وجود دارد. مانند «طب‌النبی» و «طب‌الرضا»، «کلمات قصار» و «نهج‌البلاغه» حضرت امیر، «نهج‌الفصاحه» و حکمت‌ها و روایات رسیده از پیامبر گرامی و امامان، تقریباً در کلیه روابط و آداب زندگی. «خطبه‌های نهج‌البلاغه» و «نامه‌های حضرت امیر»، ضمن آنکه شامل خداشناسی و دین‌شناسی و تعلیم و تربیت است، عنایت وافر نسبت به اخلاق و روابط اجتماعی و مسایل حکومتی و اداره‌ی امت نیز دارد. حضرت رسول و امامان و بزرگان دین، مانند هر انسان و بندگان مؤمن و برجستگان امت، علاوه بر وظایف رسالت و امامت، معلم و مصلح و موظف به خدمت و اعمال صالح بودند و می‌بایستی به مصداق آیه:

» ^۱ «الگو و نمونه باشند. بنابراین در کنار وظایف نبوت

و سوق دادن به خدا و آخرت، هر جا که عهده‌دار کاری برای زندگی شخصی یا عمومی شده‌اند، به اصلاح و آموزش مردم و به دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر نیز پرداخته‌اند و به عنوان «انسان مسلمان» و خداپرست با ایمان، مبادرت به خدمت و تربیت هموعان می‌کرده‌اند. تعلیماتی که از این نظرها داده‌اند، در عین

۱. احزاب (۳۳) / ۲۱: ... رسول خدا برای شما اسوه و الگویی نیکوست...

ارزنده و ممتاز بودن، جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ نمی‌گردد.

ثالثاً: اگر گفته‌اند، دین دستور چگونه زیستن را به ما می‌دهد، حرف نادرستی نیست، ولی نه چگونه زیستن به مفهوم چگونه خوردن و خوابیدن و زاییدن یا کار و کسب و جنگ کردن، بلکه آزاد زیستن و بندگی نکردن دیگران، برای خدایی شدن انسان و رسیدن به زندگی ایده‌آل جاویدان، به قول سعدی:

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

پیغمبر می‌فرماید:

«^۲»

و قرآن می‌گوید:

«^۳»

از نظر اسلام، دنیا و زندگی در آن، سراسر سختی و تلاش است - کشتزاری است برای حرکت و برداشت حاصلی جهت حیات واقعی آخرت. پیغمبران آمده‌اند که ما را از زندگی کردن برای زندگی کردن موقت و بیهوده دنیا منصرف نموده، به زندگی ما در جهت زمان و حیات و حرکت بی‌نهایت ارزش بدهند.

معادله یک طرفه

لازم است توضیح داده شود که وقتی می‌گوییم آخرت و دنیا، یا دین و حکومت دو مقوله‌ی از هم جدا هستند، پیوستگی عملی یا ارتباط ارگانیک بین آنها را انکار نمی‌نماییم، جز آنکه این ارتباط، حالت معادله یک طرفه را دارد. اگر هدف جامعه‌ای خدا و آخرت باشد و افراد آن در جهت خدا و عمل به احکام خدا حرکت نمایند، دنیای آنها نیز بهبود پیدا می‌کند و قرین نعمت و سعادت می‌شوند؛ اما عکس قضیه صحیح نیست. اگر هدف و مقصودشان سلامت و سعادت دنیا باشد، آخرت و

۱. نجم (۵۳) / ۴: این سخن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القا می‌شود.

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۳. انشاق (۸۴) / ۶: ای انسان، البته تو با رنج و مشقت در راه عبادت پروردگارت بکوش، که به ملاقات او خواهی رسید.

رضای خدا برای‌شان فراهم نخواهد گشت؛ چرا که طلب آخرت و رضای خدا، از آنجا که خداوند بی‌نیاز مطلق بوده و بندگی انسان‌ها را نه برای خود، بلکه در جهت خیر و خدمت به خلق می‌خواهد، حرکت «فی سبیل الله»^۱ عملاً حرکت «فی سبیل الناس» است.^۲ اما وقتی مطلوب و هدف انسان، آسایش و خوشی خود یا اجتماع شد، ممکن است موفق گردد و خدمت‌گزار ارزنده‌ای برای خود یا جامعه محسوب گردد، ولی چون در راه خدا حرکتی نکرده و خود را در جهت خدایی شدن تغییر نداده و در ساختار وجودیش اکتساب و اضافاتی نیافریده است که او را متناسب و مساعد برای زندگی در محیط و شرایط آخرت نماید، قهرأ نمی‌تواند انتظار بهره و استفاده‌ای در دنیای آینده داشته باشد. در هر حال، خداوند رحمت خود را از اهل عمل دریغ نمی‌نماید. این معانی به صورت‌های مختلف در آیات عدیده‌ای از قرآن از جمله در آیات زیر آمده است:

»

«۳»

»

«۴»

۱. بقره (۲) / ۱۵۴، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، آل عمران (۳) / ۱۳، ۱۴۶ و ...

۲. یا به گفته‌ی سعدی: عبادت به‌جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلّی نیست
۳. شوری (۴۲) / ۲۰: هر که کشت آخرت را بخواهد، کشته‌اش را برکت می‌بخشیم؛ و هر که کشت دنیا را بخواهد، در اختیارش قرار می‌دهیم، ولی در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

۴. اسراء (۱۷) / ۱۸ تا ۲۰: هر که طالب [لذت] زودگذر [دنیا] است به‌هر که مصلحت بدانیم، به تشخیص خود به زودی در اختیارش قرار می‌دهیم، آن‌گاه دوزخ را نصیب او کنیم که نکوهیده و مطرود به آن درآید. و آنان که بهره آخرت را بخواهند و چنانکه شایسته‌ی آن است، برای آن تلاش کنند و مؤمن هم باشند، تلاش آنان مورد نظر [خدا] است.

به هر که از این دو گروه از بخشش پروردگارت کمک خواهیم کرد؛ و بخشش پروردگار تو [از هیچ کس] باز داشته نیست.

)

۱.

معادله نمی تواند دو طرفه باشد. خواستن و رسیدن به دنیا، هیچ گاه مساوی با خواستن خدا و رسیدن به آخرت سعادت‌مندانه نیست؛ اینها دو محیط و دو موضوع جدا و بی‌نهایت متفاوت هستند؛ ولی تحصیل آخرت و خدا، چون راه آن از زندگی دنیا و با کسب شرایط و آمادگی‌های لازم عبور می‌کند، می‌تواند در تعدیل زندگی انسان و تطبیق آن با رحمت و مشیت خداوند مؤثر واقع شود. در حالی که هدف قراردادن دنیا و تلاش تنها برای تحصیل و تأمین آن، نقض غرض به لحاظ آخرت و خدا بوده، سبب گمراهی و انحراف و تباهی می‌گردد.

آنچه در منطق قرآن و برای آخرت و خدا قابل توجه و اهمیت است، قصد و اراده‌ی آدمی در ورزش و جهش‌های زندگی است که ذرات وجودی و ساختمان نسوج و سلول‌های ما را در جهت‌گیری به سوی خدا و تناسب با محیط و شرایط آخرت ترکیب و تنظیم می‌نماید.

رابطه‌ی آخرت با خدا

رابطه‌ی آخرت با خدا یا انتظار آخرت و ایمان به خدا؟ این رابطه به گونه‌ای که معمول ما بوده و دومی را مقدم بر اولی می‌دانیم، نیست. ما اعتقاد به آخرت - یا معاد - را فرع بر ایمان به خدا و عدالت و دادرسی او دانسته، قیامت و آخرت در ذهن ما یک امر اختصاصی برای آدمیزاد تلقی می‌شود که به صورت محکمه آسمانی فوق‌العاده‌ای به اعمال و عقاید اشخاص رسیدگی می‌کند و کیفر گنهکاران و پاداش خوبان را تعیین و اجرا می‌نماید. اما قرآن ابتدا به طرح قیامت می‌پردازد، لیکن نه به عنوان یک دادگاه الهی برای توزیع عذاب و ثواب انسان‌ها، بلکه یک پدیده‌ی طبیعی فیزیکی - نه متافیزیکی - مانند سایر جریان‌ها و تحولاتی معرفی می‌نماید که در زمین و آسمان وقوع خواهد یافت و تابع قانونمندی‌های خلقت و طبیعت است، منتها به مقیاس بسیار عظیم و فراگیر کره زمین و جو و ستارگان ثابت و سیار آسمان که در قسمتی از فضای کیهان لایتناهی - مثلاً در منظومه شمسی یا در کهکشان ما - به صورت انفجار ناگهانی روی خواهد داد. پس از آن در همین جهان، با همان مواد و ذرات حاصل شده از

۱. نساء (۴) / ۱۳۴: هر که [فقط] پاداش دنیا را می‌خواهد، [بداند که] پاداش دنیا و آخرت در اختیار خداست؛ و خدا شنوا و بیناست.

متلاشی شدن اجرام و اشخاص و با حفظ کامل پرونده‌ی گذشته‌ها و خاطرات آن دنیای دیگر و حیات و حرکت تازه‌ای متفاوت با این دنیا به وجود می‌آید و در سیر به سوی خدا تشکیل و ترکیب می‌شود. انسان‌ها شاهد و وارث اعمال خیر و شری که کرده‌اند و آنچه در عمر دنیا با هدفی که داشته‌اند، کسب نموده‌اند، می‌گردند. همان‌گونه که در فصل بهاران، پس از مرگ زمستان، از بذرها و ریشه‌های در خاک نهفته بی‌جان، سبزه‌ها و گل‌ها و درختانی می‌رویند و بارور می‌شوند. قرآن پس از عرضه کردن قیامت و آخرت، از دید مصلحت و سود و زیان انسان، به معرفی خدا، یا به بیان دیگر به یکتایی و بی‌شریک بودن خدا در آفرینش و گردش جهان و در حاکمیت روز جزا می‌پردازد. آنچه را که به ما تعلیم می‌دهد، چه کسی را بندگی کردن و چه زندگی و سرنوشتی را خواستن است.

مسئله حکومت و اداره‌ی امت یا ادغام دین و سیاست

حکومت و سیاست یا اداره‌ی امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، با سایر مسائل و مشاغل زندگی تفاوت اصولی ندارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده‌ی خودمان است. کما آنکه قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکر قایل است و مکرر آنها را سفارش کرده است، در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه و فیزیک به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره‌ی امت‌ها را تجویز و تأکید کرده باشند، ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.

ایراد عمده‌ای که برخی از صاحب‌نظران در توجیه بحث مطرح می‌نمایند و اشکالی که عنوان می‌کنند، بیشتر ناشی از علاقه و اعتقادی می‌باشد که بعضی از متدینین مبارز و روشنفکر یا روحانیون شرکت کرده در انقلاب، در باره نقش دین، مخصوصاً اسلام و تشیع پیدا کرده‌اند. آنها نگران آن هستند که با منحصر شناختن برنامه‌ی بعثت انبیاء به آخرت و خدا، سایه‌ی دین و ایمان، هم از سر مبارزات و فداکاری‌هایی که برای اهداف انقلاب صورت گرفته است برداشته شود، و هم حکومت و سیاست

بدون سرپرست گردیده، سرنوشت ملک و ملت و مسلمانان به دست ناهلان و عساکر شیطان بیفتد.

این نگرانی‌ها وارد نیست؛ همان‌طور که نبودن درس ریاضیات و مکانیک یا فلسفه و فیزیک در قرآن، که توأم با توصیه و تأکید خدا و رسول و امامان بر تحصیل علم «ولو بالصَّیْن»^۱ بود، مانع از آن نشد که مسلمانان در صدر اسلام به کسب علوم و فنون رفته به افتخار اکتشافات و اختراعات بزرگی نایل گردند و هم پس از بیداری مشرق زمین در قرون اخیر، به تأسیس مدارس و مکاتب و مؤسسات پردازند و جنب و جوش‌های پی‌گیری علیه استبدادهای داخلی و استعمار و استیلاهای خارجی از هر طرف نمودار شده و ادامه پیدا کند. واقعیت این است که قیام علیه بیدادگری و ایشار در راه حق و حقیقت جزء فطرت انسان و از مبانی تشیع است؛ ضرورتی ندارد که تصمیم به مبارزه و انقلاب و تعلیم سیاست و اقتصاد، با جزییات و ریزه‌کاری‌های مربوطه، در برنامه‌ی بعثت انبیاء گنجانیده شده باشد. کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله» و این همه آیات که در جهت منع عبادت و اطاعت یا قبول و ولایت و حاکمیت غیر خدا در قرآن هست، مانند:

» «^۲،

» «^۳،

» «^۴،

» «^۵،

۱. در اینجا اشاره‌ای مؤلف فقید به حدیث نبوی «أَطْبُوا الْعِلْمَ وَكُلُوا بِالصَّيْنِ» (بجوئید علم را اگر چه در چین باشد) است (ب.ف.ب).

۲. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم [و هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۳. هود (۱۱) / ۲۶: و اینکه جز خدای را بندگی نکنید...

۴. انعام (۶) / ۱۵۱: ... هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید...

۵. آل عمران (۳) / ۶۴: ... بعضی از ما، بعضی دیگر را به جای خدا، به خدایی نگیرد...

« ۱ »

« ۲ »

و روایاتی که داریم، مانند:

« ۳ »

به گونه‌ای مبارزه علیه استبداد و اسارت بیگانگان و بندگی بزرگان نیست؟ بلی، در منطق اهل کلام چنین عنوان شده است که چون بشر، جاهل و ظالم بوده، از برقراری عدالت و اداره‌ی صحیح خود عاجز می‌باشد و اگر به حال خود واگذاشته شود، در زمین قتل و فساد کرده، دنیا را به تباهی می‌کشاند، بر خداوند صاحب لطف واجب است که جهت سرپرستی انسان‌ها، پیامبران و رهبرانی را مأمور سازد تا آنان را هدایت و بر آنها حکومت کنند. چنین استدلال و استنباط نه تنها پشتوانه‌ی قرآنی و سنتی ندارد، بلکه آیات و دلالت‌های زیادی خلاف آن را نشان می‌دهد و در عمل هم تحقق چندان نیافته، خلاف آن سنت جاری و عادی شده است.^۴

دلایل و قرائنی که طرفداران ادغام دین و سیاست و یکی بودن نبوت و حکومت (یا سپردن حکومت به دست روحانیت) اقامه می‌نمایند، متعدد است؛ مهم‌تر از همه، استنادی است که به زمام‌داری پیامبر گرامی^۵، به لحاظ دینی، سیاسی، اداری و قضایی در ده سال مدینه می‌نمایند و شاهد مثال، توأم بودن نبوت و حکومت را سلطنت پیامبران بنی اسرائیل از جمله داوود و سلیمان عنوان می‌کنند؛ یا رهبری دینی - اجتماعی -

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: و چیزی را که به آن علم نداری دنبال نکن...

۲. بقره (۲) / ۲۵۷: ... و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیان‌گران] = طاغوتند...

۳. روایت:

۴. ضمناً این استدلال که ناظر بر بعثت انبیاء و تعیین امامان بوده است، مورد تعمیم قرار گرفته، به خلفا و اولیا یا به سلاطین و مرشدها و فقها تسری داده شده است. علمای اهل تسنن در دوران خلفا برای آنها قداست مذهبی و ضمانت الهی قایل بودند. در تشیع نیز، پادشاهان را «ظَلَّ اللهُ» می‌گفتند یا به قطب‌ها و فقها مقام ولایت و حق تصرف و حاکمیت بر مردم و اموالشان را داده‌اند.

۵. اصطلاح ادغام دین و سیاست، تعبیرها و تعریف‌های مختلف می‌تواند داشته باشد. آنچه در اینجا مورد نظر است، حکومت و نظامی می‌باشد که در آن کلاً یا جزئاً حکومت و دیانت را به یک منظور و معنی دانسته، معتقد باشند که تمام اصول و قوانین و مقررات مورد نیاز جامعه و حکومت در دین آمده و برطبق آنها باید عمل شود. علاوه بر آن، حکومت موظف به تعلیم و تبلیغ و تحمیل دین می‌باشد و باید مراقب و مجری آن در میان مردم و صادرکننده‌ی آن به‌بلاد کفر باشد. ضمناً روحانیت است که باید مسئول و مأمور حکومت باشد.

سیاسی و اداری حضرت موسی، در مبارزه با فرعون و کوچ دادن بنی اسرائیل به ارض موعود. گاهی اوقات، مثال و مورد از نوح می آورند و از پیغمبران دیگر. در این قسمت، در بحث تاریخی صفحات قبل تحت عنوان ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت، توضیحات مفصلی آورده، خلاف آن تصور و توجیه نشان داده شده است. وقتی به قرآن نگاه می کنیم، می بینیم احراز حکومت یا سلطنت از طرف حضرت خاتم الانبیاء و بعضی از پیغمبران یهود، عمومیت به همه‌ی پیامبران نداشته، با توجه به تعداد کثیر انبیاء غیر حاکم، یک امر استثنایی محسوب می شود و اصولاً نبوت و حکومت دو امر یا دو شغل^۱ کاملاً مجزا و متفاوت، با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیر قابل تلفیق در یکدیگر بوده و در آن مراجعه و مصالحه و مشورت با مردم را شدیداً منع و بلکه ملامت می نماید. آنجا که پای دین و رسالت در میان است، قانون: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲ حاکم بوده، انبیاء حتی حق دخالت دادن دانش و تشخیص و تجربه و تصمیم خودشان را هم نداشته، «طابق النَّعْلُ بِالنَّعْلِ» گام در جا و در راهی می گذاشتند و دهان به کلامی می گشودند که تقدیر و وحی الهی کلیات و جزئیات آن را پیشاپیش ترسیم نموده، لحظه به لحظه رهبری شان می کرده یا به زبان نشان می گذارده است. اما آنجا که پای اداره‌ی امت و امور دنیایی مردم پیش می آید، قانون و دستور: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۳ حاکم بوده است.

مسئله‌ی ملوکیت و حکومت - و نه مدیریت - برای یک جامعه‌ی مؤمن و عامل به احکام و اخلاق الهی به حداقل می رسد و به سوی زوال و بی نیازی میل می نماید. در حقیقت، اثر و نظر اسلام، استغناء از حکومت و حاکم است و نفی رهبری و سلطنت یا خودکامگی است که یک نوع شرک می باشد.

اصولاً پیدایش و پی ریزی حکومت‌ها و دولت‌ها از وجود ظلم و ظالم و میل به تجاوز و تصرف ناشی شده است؛ از جمله ظلم داخلی مردم به مردم و ظلم و زورنگی خارجی در هر مکان و زمان، یا سوء استفاده‌ها و فریب کاری‌ها و تقلب، نقض عهدها،

۱. Fonction.

۲. انعام (۶) / ۱۲۴ : و خداوند بهتر می داند که رسالت خود را چگونه و در چه شخصی قرار دهد (ملک و سلطنت را به هر که می خواهد می دهد)...

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹ : فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

(... پس، از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار[ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.)

خودخواهی‌ها و خیانت‌ها و سایر مفاسدی که به خاطر آنها دولت‌ها، نیروهای انتظامی و دادگستری‌ها درست شده است. قرآن ضمن اینکه تجاوزهای اشخاص نسبت به یکدیگر و آسیب‌ها یا فساد و فتنه‌انگیزی‌های در زمین را تحریم کرده و مستوجب تعزیر و کیفرهای دنیایی در حد قصاص قرار داده و به جوامع اجازه و حتی دستور دفاع از حقوق انسان‌ها را داده است، یک سوی احکام و حدود مربوطه، مشخص کردن گناه‌ها برای جلوگیری از تسلط و اغوای شیطان است و سوی دیگرش شناختن حقوق افراد و محدود ساختن واکنش مظلومان و چاره‌جویی ظلم‌ها. ولی در هر حال می‌گوید که خداوند دخالت در عملکرد آدمیان نکرده، نظاره‌گر کردارها و رفتارهای ما در دوران دنیایی و خلافت نسل‌ها و وارث‌های گذشتگان می‌باشد:

«...»^۱

خداوند بر طبق نصوص مکرر قرآن نخواستہ است رسول مأمور او سر سوزنی در رسالت و دعوت خود از حدود تذکر و انذار و ابلاغ پا فراتر گذاشته، خود را موکل و مسیطر بر مردم و مسئول ایمان و اعمال آنان بداند؛ پس به طریق اولی نمی‌خواهد هیچ فرد مؤمن، خواه عامی و خواه از خواص یا از داعیان خلافت و ولایت و وراثت پیغمبران و پیشوایان، به اسم تبلیغ و تحمیل دین و حتی دفاع از آن به کسی فشار وارد آورد، تا چه رسد به اجرای دین و واداشتن مردم به عبادت خدا.

رابطه ایمانی و آخرتی اقتصاد دنیایی از دیدگاه منتقدین

مطلب دیگری که در زمینه‌ی حاکمیت دین و حکومت دنیایی خدا به دست مؤمنین و مصلحین عنوان می‌شود و آن را جزء مهمی از برنامه‌ی بعثت انبیاء می‌دانند، مسئله‌ی تصرف قدرت از طرف مؤمنین برای مبارزه با شرک و استکبار و الحاد است و تأمین محیط توحیدی مساعد برای نشو و نما‌ی افراد آزاده مستقل و مؤمنین با کرامت، یا ایجاد «جامعه دینی». در تأیید این نظر می‌گویند، آیات جهاد و قتال، امر به معروف و نهی از منکر، امور قضا، ارث و اقتصادیات یا عدل و قسط، حاوی فواید و آثار صددرصد دنیایی بوده و اشراف به تشکیلات اجتماعی و دولتی و به تصرف حکومت و قدرت به دست متدینین دارد. در توضیح مطلب و مدعای فوق اضافه

۱. یونس (۱۰) / ۱۴: و این چنین پس از (هلاکت و مرگ امت‌های گنہکار گذشته) شما را جان‌نیشان بعد از آنها در زمین قرار دادیم تا (آن طور که می‌خواهید می‌توانید زندگی و بندگی با حکومت کرده) ببینیم چگونه عمل و رفتار می‌نمایید.

می‌نمایند که اگر دین راهی - ولو کلی در حد جهان‌بینی و ایدئولوژی - برای اصلاح خدایی دنیای مردم نشان ندهد، هرگز نه مردم از آن استقبال خواهند کرد، نه خدا پرستیده می‌شود و نه آخرت تأمین خواهد گشت. باید دنیا را بر طبق اصول توحیدی و براساس هدف غایی دین سامان داد تا به مصداق:

«
»^۱

«حسنة»ی دنیا و آخرت تأمین شده باشد. ضمناً عملکرد پیامبران عموماً و به خصوص درگیری کسانی چون ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد (با نظام اجتماعی و حتی مردم زمان‌شان را شاهد می‌آورند که صراحتاً و آشکارا با شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و دینی زمان‌شان دخالت داشته و فقط به موعظه‌ی خدا و آخرت نپرداخته‌اند. بنابراین شعار آخرت و خدا صرفاً فلسفی و اخلاقی یا فردی نبوده، مصالح و منافع دنیایی را نیز در برداشته است. آنچه در این اظهارات و استدلال‌ها صددرصد صحیح است و ما در بیانات قبلی روی آنها تکیه کرده‌ایم، این است که:

اولاً: فواید و آثار مثبت دنیایی داشتن آیات جهاد و قضا و قسط و غیره است؛ منتها می‌گفتیم اینها آثار فرعی مفید و نتایج دنیایی ضمنی هستند که غیرقابل انکارند؛ ولی به منظور راه بردن آدمیان به سوی خدا و حفظ ما از فتنه‌های شیطان تشریح شده‌اند. آنچه باید اضافه کنیم این است که آن آیات و احکام، الزاماً شامل تمام نیازها و مسایل و ابتلاهای انسان‌ها در تمام قرون و احوال نیستند و پیغمبران هیچ‌گاه چنین ادعایی نکرده‌اند. ثانیاً: ضرورت یا لااقل تأثیر مثبت محیط توحیدی مساعد برای نشو و نمای افراد آزاده‌ی مستقل و مؤمنین با کرامت مورد قبول است؛ همچنین ایجاد «جامعه دینی» جهت پدید آمدن «انسان دینی»^۲. ولی آیا تأمین چنین محیط و جامعه باید حتماً از طریق تصرف قدرت و به هر قیمت، از طرف مؤمنین صورت گیرد و به دست متولیان

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: ... پروردگار ما، به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیز نیکی عطا فرما...

۲. نگارنده در دفاعیات خود در دادگاه نظامی زمان شاه در سال ۱۳۴۲، این سؤال را مطرح کرده بود* که آیا در محیط استبداد، خدا پرستیده می‌شود؟ در آنجا نشان داده شده بود که «زندگی در زیر لوای استبداد،»
« (حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند؛

این است همان زیان آشکار.) است، نه دنیا داریم نه آخرت».

* دفاعیات زنده‌یاد مهندس بازرگان در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی در مجموعه آثار (۶) و با نام «مدافعات» چاپ و در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

دین باشد؟ آیا فرستادگان خدا و انبیاء چنین کرده‌اند؟ یا دستورهای ویژه برای این کار به ما داده‌اند؟

در قرآن، تا آنجا که مربوط به زمان و مکان خود پیغمبر می‌شود، چه در ایفای رسالت که محور اصلی آن مبارزه با شرک و استکبار و الحاد بوده است و چه در دعوت به ایمان و تربیت انسان دینی، خلاف آن و عدم توسل رسولان خدا به قدرت یا مقدم داشتن تشکیل جامعه‌ی ایمانی بر تعلیم و تربیت افراد ایمانی را مشاهده می‌نماییم. ممکن است استنباط ما یا خواسته و سلیقه‌ی ما از آیات جهاد و قتال و امر به معروف و نهی از منکر و احکام ارث و قضا و غیره، تصرف قدرت به دست متدینین باشد و عمل به این احکام مانند ایمان و تقوی و احسان، مآلاً استحکام و اقتدار جوامع مسلمان را تقویت نماید؛ ولی می‌دانیم که آیات جهاد و قتال صرفاً برای دفاع و استقرار امنیت و آزادی است، نه برای تهاجم و تصرف قدرت، در تعلیل هیچ یک از آیات و احکام مذکور نیز تصریح و اشاره‌ای به تسلط و تصرف نشده و خلاف آن گفته شده است، از جمله:

«
»

امر مسلم این است که پیامبران خدا، نه از راه اعمال قدرت و نظارت بر عقاید و اخلاق مردم، انجام رسالت و تبلیغ ایمان و معرفت و عبادت کرده‌اند، نه برای دعوت به توحید و مبارزه با شرک و استکبار و الحاد، اقدام به تشکیل حکومت و تأمین قدرت برای خود و امت نموده‌اند. همان‌طور که در ضمن سخنرانی - یا در متن مقال - نشان داده شده است، آنچه در سراسر قرآن بیش از هر چیز به چشم می‌خورد و در نقل احتجاج پیغمبران گذشته با امت‌های مربوطه تکرار و تصریح می‌شود، مبارزه با شرک است (و احیاناً استکبار، به معنای «خود خدا انگاری» و الحاد به معنای انکار دین). ولی در کنار هیچ یک از آن آیات، اشاره و دستوری نمی‌بینیم که مثلاً موسی گفته باشد: «برو در برابر فرعون مصر، دولت مقتدری از بنی اسرائیل و از ملت‌های رقیب تشکیل بده، یا وقتی پیش فرعون رسیدی، با اژدها و یدبضایت او را از تخت به زیر انداخته، سر جایش بنشین و دهان کسی را که ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ کرده

۱. مائده (۵) / ۲: ... در نیکی و تقوا با یکدیگر تعاون و همکاری کنید و بر سر گناه و دشمنی، با یکدیگر همدستی و یاری ننمایید...

۲. نازعات (۷۹) / ۲۴: ... من پروردگار بلندمرتبه‌ی شما هستم.

حضرت ابراهیم نیز وقتی با نمرود روبه‌رو می‌شود که در اثر صاحب ملک شدن، در باره ربّ ابراهیم احتجاج می‌نماید، اصلاً متعرض پادشاهی و سلطنت او نگشته، در این زمینه به او اعتراض نمی‌کند، بلکه از راه منطق تجربی و معرفت علمی، با گفتن: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» او را مبهوت و مغلوب می‌سازد.^۱ تمام حرف ما این است که اگر به فرض، یک حکومت دینی از همه جهت تمام و کمال به دست مؤمنین مخلص ناب تشکیل شد، آنچه نباید این حکومت و دولت دست به آن بزند و دخالتی بنماید، دین و ایمان و اخلاق مردم است! دولت یعنی قدرت و زور. قدرت و زور در برابر تجاوز بیگانگان به کشور و ملت یا تجاوز مردم به یکدیگر، یک امر ضروری است؛ اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه‌ی انسان با خود و خدا، یعنی آزادی و تقرب، بسیار بی‌جا و نقض غرض است. اما عکس قضیه صحیح است؛ اگر دولت و حکومت حق، دین‌ساز و انسان‌ساز نیست، انسان دیندار و خداپرست واقعی، دولت حق‌ساز هست. بنابر فرمایش نبوی:

۲.

یک امت مؤمن و ملت آزاده مستقل و مؤمنین با کرامت، به وجود آورنده و تشکیل دهنده‌ی یک دولت اسلامی صحیح و «جامعه دینی» هستند. در مورد جهان‌بینی و ایدئولوژی که می‌بایستی از طرف ادیان عرضه شده باشد تا مردم از آنها استقبال نمایند، این نکته - همان‌طور که قبلاً گفتیم - عملاً درست است و اقبالی که مردم و جوانان خودمان در انقلاب مشروطیت، در مبارزات آزادی‌خواهی و ضداستعماری بعد از جنگ جهانی دوم و پس از آن در ملی کردن

۱. کل آیه چنین است: بقره (۲) / ۲۵۸: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

(آیا به [داستان] آن مرد توجه نکردی که خدا به او فرمان‌روایی عطا کرده بود [و به جای سپاس، سرمست قدرت شده بود] و با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش محاجه می‌کرد؟ چون ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که حیات می‌بخشد و مرگ می‌دهد، او گفت: من [هم] زندگی و مرگ می‌دهم؛ ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب بیرون آر، و آن که انکار می‌ورزید، مبهوت و حیران ماند؛ و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد).

۲. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

نفت و در انقلاب ۱۳۵۷ نسبت به اسلام و اندیشه‌های دینی نشان دادند، از راه ایمان و عشق و اخلاص، خریدار فداکاری و شهادت و خطرات وابسته شدند و همچنین پذیرش (و سُوکسه‌ای) که حرکت و حرف‌های دکتر شریعتی داشته است، تا حدود زیادی مدیون همین عامل می‌باشد. در بحث آینده نیز که علت اعتقاد و اصرار خودمان را بر منحصر دانستن رسالت انبیاء به آخرت و خدا بیان خواهیم کرد، روی دیگر سکه و زیان رسانی بزرگ این طرز تفکر یا توقع نشان داده خواهد شد.

اتفاقاً دین و ایمان یا اسلام و قرآن به‌خودی‌خود و به‌حد کامل و کافی، هم جهان‌بینی است و هم ایدئولوژی؛ یک نوع جهان‌بینی و ایدئولوژی که جهان‌بینی دیالکتیکی هگل و ایدئولوژی مارکسیسم و سوسیالیسم به‌لحاظ سطح و وسعت و عمق و رفعت یا عمومیت و عظمت به پای آن نمی‌رسند. ممکن است کسی قیامت و آخرت یا خالقیت و حاکمیت خدا بر جهان را قبول نداشته باشد؛ ولی عرضه کردن این عقیده و سرنوشت که جهان حاضر و زندگی فعلی دربرگیرنده‌ی همه‌ی زمان و مکان‌ها نبوده، در تحول به سوی آینده جاودان و شکل و محتوی و مقصد دیگری می‌باشد، آیا غیر از جهان‌بینی است؟ یا ایمان به وجود خدا و پرستش او که به معنای حرکت بی‌انتهای به سوی بی‌نهایت است، آیا ایدئولوژی و اتخاذ اندیشه و هدف نیست؟ با گفتن اینکه تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء، آخرت و خداست، ما می‌خواهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های عرضه شده از طرف مکاتب غرب و شرق را که با دید کوتاه بشری و هدف مشترک دنیاخواهی یا دنیاپرستی تدوین شده است، نفی کنیم و ناقص بدانیم. دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بهشت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردد، نه دین است نه خدا و نه آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید و، مصداقی از انقلاب و بازگشت به عقب، یا به خسران و هلاکت.

هدف دین، آخرت و خدا

اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره‌ی دنیا، برای چیست؟
شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقی و معقول اینکه هدف از بعثت و رسالت انبیاء سلامت و سعادت زندگی انسان‌ها و اداره صحیح دنیا بوده است، یا توأم با آخرت می‌باشد، یک سلسله زیان‌ها و آفات و انحراف‌هایی به بار می‌آورد که نهایت آن «^۱ شدن است و در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم.

۱- تبدیل توحید به شرک

وقتی بهبود زندگی فرد و اجتماع و مدیریت مطلوب دنیا، پایه‌پای آخرت و خدا، هدف و منظور دین قرار گرفت و مورد علاقه و عقیده شد، از آنجا که به طور کلی اهداف و معبودهای بشری مُنضم شده به خداوند یکتا، محسوس و مأنوس انسان‌ها و در دسترس آنها قرار می‌گیرد و راحت‌تر و زودتر مورد توجه و تمایل واقع می‌گردند، اخلاص در دین و عبودیت خدا در محاق رفته، پس زده و فراموش می‌شود؛ و بدین وسیله توحید، تبدیل به شرک- باهمه‌ی آثار و مظالم و مفساد هلاکت‌بار آن- گردیده، دیانت و دینداری از اصالت و خاصیت می‌افتد.

این همان جریان بعد از رنسانس و تجربه‌ی تلخ جامعه‌های متجدد و متمدن اروپا و آمریکاست که کار انجیل و مسیحیت و کلیسا به ضعف و انحطاط کشیده شده، دینداری و خداپرستی با اهداف و آثار و ارزش‌های اعلای آن، رفته رفته از دیارشان

۱. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند...

رخت بر بست و به جای دین و عواطف معنوی، سودجویی و حساب‌گری مادی حاکم گردید. آنچه فعلاً مشهود می‌باشد، این است که دنیاداری و دنیاپرستی تمام عیار، سراسر افکار و آمال آنان و برنامه‌ها و اعمال‌شان را تصرف نموده است. به طوری که شاهد اوضاع و عواقب‌شان هستیم و متفکرین‌شان اعتراف دارند، علی‌رغم همه‌ی تدابیر و تلاش‌های خلاقه، سیستم‌ها و سازمان‌های مدبرانه، سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های کوه‌پیکر و با وجود تفکر و تحقیق‌ها یا اکتشافات و اختراعات معجزه‌آسا - که در مجموع خالی از حسن‌نیت ذاتی، صفات اخلاقی، عشق و فداکاری یا معنویات اومانیستی و همکاری‌های دسته‌جمعی نیز نبوده است - مع‌ذلک نتوانسته‌اند شاهد مقصود را در آغوش بگیرند و از هر طرف که چرخیده و هر ترفندی که زده‌اند، گرفتاری‌ها و گره‌ها و فتنه‌ها، همراه با ضرورت کار و کوشش‌ها بیشتر گشته و از سلامت و امنیت و موفقیت دور مانده‌اند.

در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار «دین و دنیا، به صورت ادغام دین و سیاست» و «سیاست تابع روحانیت» کار را به‌جایی رساند که گفتند، حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اولویت و اصالت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضاء نماید، می‌توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود، و تا «تعطیل توحید» پیش رفتند! وقتی فرض بر این باشد که تمشیت امور دنیا و اداره‌ی امت‌ها جزء برنامه بعثت است، قهراً رهبری و حکومت باید به‌دست کارشناسان شریعت قرار گیرد. به این ترتیب، اصل: «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۱، حالت فرعی پیدا می‌کند و همان‌طور که فقهای مخالف مشروطیت استدلال می‌کردند، دستور: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲ برای تفنن و تشویق مؤمنین بوده است و خداوند بر طبق آیه: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۳ به رسول مکرم اختیار داده بوده است که هرگونه شخصاً تشخیص داد و تصمیم گرفت، عمل نماید.

۲- انصراف از دین و سلب امید و ایمان

انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جواب‌گویی به‌مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دائم‌التزاید

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... امورشان در میان‌شان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و با آنها در امر و کار (جنگ) مشورت نما ...

۳. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... چنانچه تصمیمی گرفتی (پس از مشورت با مردم) با توکل بر خدا انجامش ده ...

فردی و اجتماعی دنیاست.

از آنجا که مکاتب توحیدی و رسالت انبیاء و شریعت‌ها، نه برای جواب‌گویی به مسایل علمی و عملی جهان بی‌نهایت گسترده و مرموز به وجود آمده است و، نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی نازل گردیده است و چنین انتظار و ادعا پشتوانه محکم و مستندی در کتاب و سنت نداشته، صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است، وقتی مردم مؤمن، مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا اعتراف به عجز پردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.

نظیر این حالت در مقدسین و متعصبین نیز دیده می‌شود؛ کسانی که تصور می‌کنند با دعا و درخواست از خدا و انجام کامل فرایض و احکام، کلیه‌ی آرزوها و مشکلات‌شان برآورده خواهد شد، وقتی اثر مطلوب را نمی‌بینند و حتی شاهد شکست و محرومیت می‌گردند، سستی ناراحت‌کننده‌ای در ایمان و اخلاص‌شان رخنه می‌کند و رو به مکاتب و معتقدات مخرب و باطل می‌آورند، یا از همه چیز و از همه کس مأیوس و منصرف می‌گردند.

همیشه انتظارات نادرست که ناشی از اشتباه و انحراف و خیال‌پردازی بوده، شخص را از تحمل مشکلات و موانع یا توسل به فعالیت و فکر و رو آوردن به تقوی و راه‌های درست باز دارد، نتیجه‌ی آن شکست و سر در گمی و سقوط خواهد بود.

۳- تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت

زیان دیگر، نتایج معکوس و تجربیات تلخی است که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود.

اگر نخواسته باشیم در باره وضع و نظام خودمان که هنوز آخرین نمره‌ی امتحانی خود را نگرفته است، قضاوت کنیم، می‌توانیم از تاریخ گذشته امت‌های توحیدی استفاده نماییم:

۳.۱- هزار سال ریاست بلامنازع دینی پاپ‌ها و حاکمیت قهار کلیسای کاتولیک بر پادشاهان و اشراف و مردم اروپای قرون وسطی، یادگاری جز جهل و تاریکی، رکود و عقب‌ماندگی و اختناق افکار یا انکیزیسیون و حشتناک به‌جا نگذاشت؛ ضمن آنکه سرخوردگی و فرار از دین و خدا و بازگشت به فرهنگ یونانی به وجود آورد که

با تجدد ضد مذهبی همراه بود.^۱

۳.۲- خلفای اموی و عباسی و عثمانی که خود را خلیفه‌ی رسول‌الله- و بعضی‌ها الله- می‌خواندند، زمام ایمان و امور مسلمانان را در اختیار گرفته بودند. علما و فقهای تسنن نیز تا قبل از قیام مصطفی کمال پاشا، حکومت و آمریت را جزء لاینفک دیانت دانسته، خلیفه را مصداق زنده‌ی «أولی الأمر»^۲ قرآن و واجب‌الاطاعه در امر دین و دنیا معرفی می‌کردند. دین و سیاست در هم ادغام شده، اسماً، الله و اسلام فرمان‌روا بودند، ولی عملاً دین از دولت فرمان می‌گرفت و آلت اجرایی خلفا، برای تأمین قدرت و ثروت و شهوت آنها و وابستگانشان بود؛ و دیدیم چه ظلم‌ها که بر دودمان رسالت و شیعیان نکردند، چه بدعت‌ها و انحراف‌ها که در دین خدا وارد نساختند و چگونه خداپرستی خالص را، با اطاعت بی‌چون و چرا از خلیفه، تبدیل به شخص‌پرستی و شرک نموده، تفرقه و خفت و خرابی در دنیای اسلام به‌وجود نیاوردند!^۳

۳.۳- سلاطین صفوی، فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و قطب صوفیان که مرشدی طریقت عرفان و مرجعیت شیعیان را با سازماندهی نظامی مریدان فدایی خود به نام قزلباش توأم کرده بودند، مقتدرترین و منظم‌ترین سلطنت شاهنشاهی، بعد از ساسانی را در ایران به‌وجود آوردند؛ اقتدار دولت و استقلال و شوکت کشور، همراه با امنیت و آبادی و زیبایی ایران، زبانزد همگان، به‌ویژه سیاحان بود. اما در کنار این مزایا و مناظر و تظاهر و ارادتی که به ولایت علی(ع) و به ساحت مقدس امامان اهل بیت ابراز می‌داشتند، شاه عباس و شاه صفی و جانشینان‌شان، سرآمد سفاکی و شراب‌خواری و هرزگی نیز بودند. عاقبت‌الامر، حاصل کار و فرجام ایران و اسلام، افتضاح شاه سلطان حسین بود، همراه با حمله‌ی افغان و محاصره‌ی اصفهان یا اسارت و تسخیر ایران، هرج و مرج اوضاع و فروپاشی عمومی! در قلمرو دین نیز تبدیل تشیع

۱. در کتاب «گمراهان»، تفصیل و تحلیل این جریان و نتایج حاصل از آن آمده است. کتاب «گمراهان» یا «حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت»، تألیفی است از زنده‌یاد مهندس بازرگان که چاپ اول آن با شمارگان ۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. نساء(۴) / ۸۳: ... متصدیان امر...

۳. با تجاوزگری و کشورگشایی، دولت عثمان تحت عنوان توسعه اسلام که توأم با سفاکی و ستم‌گری استبدادی بود، چنان چهره متجاوزگی از اسلام ترسیم کردند و چنان کینه و خاطره تلخی از مسلمانان در اروپا به یادگار ماند- و از سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار در هندوستان به وجود آمد- که امروزه مسلمانان اروپا و آفریقا یا هندوستان ضربات سخت آن را می‌خورند و دنیای متمدن مسلط، کمر قتل مسلمانان و نابودی اسلام را به‌عنوان مخالف آزادی و تساهل (tolerance) و دموکراسی بسته‌اند.

علوی به تشیع صفوی...!

۳.۴- سلسله قاجار که پایه گذارش آغا محمدخان، خواجه‌ی کینه‌توز خون‌خوار و فقیه حافظ قرآن عالی‌مقدار بود، دیانت و حکومت را در خودشان جمع نکرده بودند، ولی تظاهر به تقدس دینی و تبعیت از روحانیت شیعی می‌کردند. دو سلطان صاحبقران، فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه، در ارادت به اهل بیت و تعزیه‌داری سیدالشهدا گوی سبقت از سایرین می‌ربودند؛ ضمن آنکه در استبدادگری و استکبار یا زن‌بارگی و تجاوز به حدود شرع و حقوق خلق از کسی باک نداشتند. دو یادگار برجسته‌ی آنها، یکی معاهده‌ی ترکمن‌چای با تقدیم ۱۷ شهر قفقاز به روسیه بود و دوم نوکری انگلستان، قتل امیر کبیر و طناب انداختن برگردن هر کس که نام قانون به زبان می‌آورد...! فرزند خلف‌شان محمدعلیشاه بود که به دستور و کمک نظامی روس‌ها و با پشتیبانی شیخ فضل‌الله، آن فجایع را علیه مشروطیت و مشروطه‌خواهان به بار آورد...

۴- کالای شیطان یا دین خدا

اسلامی که با پشتوانه‌ی قدرت و روش اکراه پیش برود بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا؛ از یادآوری‌های مکرر و مؤکدی که خداوند عزیز حکیم به رسول خود و به گروندگان دینش می‌نماید، یکی این آیات (در سوره غاشیه (۸۸) سال سوم بعثت) است:

»
«^۱

و دیگر؛ در سوره بقره (۲)، در آخرین سال رسالت، در آیه‌ای که نام کرسی پادشاهی و عرش الهی بر آن گذارده شده است:

»^۲

به انضمام ده‌ها آیه دیگر به صورت:

»^۳، «

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲: ... تو فقط یک تذکردهنده هستی.

بدون آنکه سیطره و سلطه‌ای (برای انجام رسالت) به تو داده شده باشد.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در دین اکراه وجود ندارد...

۳. انعام (۶) / ۱۰۷: ... ما تو را نگهبانان نساخه‌ایم و تو وکیل آنان نیستی.

» «. ۱

» « ۲

» « ۳

که دلالت بر مأمور و موکل نبودن و مسئول کفر و دین مردم نشدن آن حضرت می‌نماید.

نازل کننده‌ی قرآن و فرستنده‌ی پیامبران، نخواستہ است و نمی‌خواهد که آیین او جز از طریق اختیار و آزادی، با حفظ کرامت انسانی و با پشتوانه‌ی ارشاد و علم، ارایه و اجرا گردد. نام اسلام، هم‌ریشه با تسلیم است، ولی نه تسلیم آمرانه و اجباری، بلکه تسلیم داوطلبانه‌ی عارفانه و عاشقانه، با سلام و صفا و رضا.

اساس دعوت انبیاء نیز بر محبت و معرفت بنا شده است و نزدیک شدن به خدا - خدایی که خود را از رگ گردن به ما نزدیک تر می‌شناساند - اما داعیان دروغین و کاسه‌های داغ‌تر از آتش نمی‌دانند که چون کار دولت‌ها مقابله با دزدان و دشمنان و برهم‌زنندگان امنیت و نظام است، ناچار زبان تند و تلخ دارند و چماق و سرنیزه به‌دست می‌گیرند؛ یعنی بدترین حالت و ناصالح‌ترین شخصیت برای مجری و معرف دین خدا شدن! و بهترین صفت و شاخصیت برای ضایع کردن دین و راندن خلائق از خالق خودشان! داستان آن کودک گریان در آغوش غلام سیاه است که قربان و صدقه‌اش می‌رفت و می‌گفت، بچه جان از چه می‌ترسی؟ رهگذری گفت: گریه و زاری کودک از دیدن تو است ره‌ایش کن تا آرام شود...

۵- دین برای دنیا یا ترک دنیا به خاطر دین

«دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین است؛ این دو شعار، در حقیقت دو روی از سکه واحدی هستند که به‌دست بشری جاهل در ضرابخانه‌ی شیطان، قالب‌خورده‌اند و قرآن شدیداً هر دو را رد می‌کند.

۱. فاطر (۳۵) / ۲۳: تو جز بیم دهنده‌ای نیستی.

۲. مائده (۵) / ۹۹: بر پیامبر جز رسانیدن پیام، وظیفه‌ای نیست...

۳. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... و من عهده‌دار شما نیستم.

یک روی سکه، نقش متفکرین نزدیک‌نگر و انسان‌دوستان نارس را دارد که تصور کرده‌اند تعلیمات و تلقینات ادیان الهی به خاطر بهبود بخشیدن به زندگی افراد و حسن اداره‌ی اجتماعات بوده است. روی دیگر سکه، تصاویر زاهد‌های رهبان صفت و تارک دنیا‌های مرتاض مسلک را نشان می‌دهد. کسانی که دنیا و خوشی‌های آن را دام‌های شیطان برای گمراهی و گناه کردن انسان‌ها دانسته، معتقدند باید از تمام آنها پرهیز کرد و نفس اماره را به سختی و مشقت و محرومیت انداخت! در حالی که رضا و قصد خدا چنین نبوده، قرآن مکرر اظهار می‌دارد نعمت‌هایی را که در زمین و آسمان است، من برای شما آفریده و می‌خواهم از آنها بهره‌مند شده، شکر بجا آورید؛ ولی پیروی از گام‌های شیطان که دشمن شماست، نکنید.

کسانی هم که بنا به عقیده یا عملاً به خاطر حسن اداره‌ی دنیا و بهبود زندگی خود و دیگران رو به دین و دعا می‌آورند و حیات آخرت و خدا را فراموش می‌کنند یا به خاطر این دنیا رو به آنها می‌آورند و فکر و ذکرشان یکسره معطوف زندگی دنیا گشته است، مصداق آیات ملامت‌انگیز و هلاکت‌بار زیر شده‌اند:

»

۱.

۱. کهف (۱۸) / ۱۰۳ تا ۱۰۸: بگو آیا می‌خواهید شما را آگاه به زیان‌کارترین (افراد) به لحاظ اعمال‌شان

بنماییم؟

کسانی که کوشش و تلاش‌شان گم گشته (و غرق در مسایل) زندگی دنیا شده‌اند. کسانی که به آیات خداوند‌گارشان و ملاقات او کافر و منکر شدند و در این صورت، اعمال و زحمت‌شان هدر رفت و روز قیامت برای‌شان وزن (و ارزشی) برپا نمی‌داریم. جزا و پاداش آنان در اثر اینکه کفر ورزیده، آیات و پیغمبران مرا مسخره و بیهوده گرفتند، چنین است. به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته پیشه گرفتند، باغ‌های فردوس منزلگاه‌شان است. در آنجا جاودان هستند و طالب جابه‌جایی و تغییر آن نمی‌شوند. (یا به این ترتیب: اگر به خاطر دنیا، خواهان دین هستند و معتقد و عامل به آن شده باشند، انجام فرایض و احکام و خودداری از منهیات و حرام‌هایشان بی‌حاصل و بدون ثواب خواهد بود).

۶- پیامبران، خبردهندگان قیامت و آخرت

اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفاً خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزارها یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نیست، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسان‌ها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.

همه‌ی ما، با عمر کوتاه و بلندمان، به این نتیجه باید رسیده و مشاهده کرده باشیم که در مجموع و به‌طور متوسط و سال به سال یا دوره به دوره، برای خودمان و مردم دنیای سوم و حتی ملت‌های مترقی و مرفه جهان سوار- در مقایسه با گذشته‌های نزدیک خودشان- از میزان رضایت و راحتی‌ها کاسته شده و پیوسته بر حجم تلاش‌ها و ناسازگاری‌ها افزوده می‌گردد. زندگی یک ایرانی یا آسیایی متوسط، با خوشی‌ها و ناخوشی‌های مربوط به آن و یک اروپایی یا آمریکایی متوسط، بعد از جنگ جهانی دوم و در آخرین دهه قرن بیستم، در مقایسه با هموطنان خودشان در اواسط و اوایل قرن و قرون سابق نیز- به شهادت آمار بیماری‌های روانی، خودکشی‌ها و طلاق‌های شخصی و درگیری‌های داخلی و خارجی- با مشکلات و معماهای زیادتر و با آزارها و کشتارهای شدیدتر، رو به‌رو شده است. و تمام اینها، علی‌رغم آزادی‌ها و حیثیت‌های به‌دست آمده است؛ چه در نزد ملت‌های عقب‌افتاده و چه در نزد ملت‌هایی که گام‌های بلند در جهت سازماندهی‌های ملی و بین‌المللی برداشته، پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در رشته‌های بی‌شمار دانش و تکنولوژی و در تحقیقات و اکتشافات و اختراعات نصیب‌شان گشته است و نتیجتاً آدمیزاد، تسلط بیشتری بر طبیعت و بر مجهولات و موانع پیدا کرده و نادانی و ناتوانی و ناداری‌های خود را تا حدود زیادی سبک نموده است.

البته در زمان‌های گذشته نیز زندگی افراد یا اجتماعات و ملت‌ها، هیچ‌گاه خالی از کمبودها، گرفتاری‌ها، نیاز به کار و کوشش، درگیری‌ها و جنگ‌ها و انواع مسایل و مشکلات نبوده است و اصولاً کسی برای استراحت و لذت به دنیا نیامده است؛ منتها با پیشروی زمان و پیشرفت انسان، قرن به قرن بر کمیت و کیفیت مسایل و مشکلات و بر ضرورت کار و کوشش افزوده می‌شود.

تنها ما نیستیم که پس از پیروزی انقلاب، علی‌رغم آن همه شور و عشق و امید و هیجان و فداکاری‌های فراوان، به‌لحاظ آزادی و آبادی یا شرایط زندگی و امیدواری به آینده، حسرت گذشته را می‌خوریم. بلکه همسایگان و همکیشان و هم‌نوعان که

قبلاً از یوغ استعمار و استیلای بیگانه خود را خلاص کرده بودند یا اخیراً، با فروپاشی مارکسیسم، زنجیرهای اسارتشان پاره شده و به جان یکدیگر افتاده‌اند یا دچار نقشه‌های اسرائیل و آمریکا شده‌اند، صددرصد وضعی بدتر از ما دارند. آمریکا، غرب اروپا و خاور دور هم که برای سروری بر دنیا با هم دست و پنجه نرم می‌کنند، اگر کابوس جنگ سرد شرق و غرب اروپا را پشت سر گذاشته‌اند، از جهات دیگری نگرانی‌های شدید تهدیدشان می‌کند و به هیچ وجه از آنچه هستند و آنچه می‌کنند خوشحال نیستند! وقتی کار آدمی به آنجا برسد که زندگی و دنیا را سراسر سختی و تاریکی دیده، راه‌هایی برای امید و فرار نیابد و از خدا و دین که برایش درمان‌کنندگان درد و اداره‌کنندگان دنیا بودند، کاری ساخته نشود و نقشی در افکار و اعمال او نداشته باشد، آیا غیر از «خود رهایی» و رو آوردن به شهوات و فساد، پناه بردن به خواب و خمار و یأس و انتحار، چه برنامه و سرنوشتی می‌تواند داشته باشد؟

اما اگر انسان، غیر از زندگی دنیا- که در هر حال برخوردار و همراه با ناکامی و رنج و بالاخره فنا و مرگ است- رستاخیز آخرت و زندگی جاودان بی‌نهایتی را هم در اعتقاد و برنامه‌اش داشته و بالای سر خود و جهان، خدای توانای سراسر خیر و محبتی را هم ببیند که حرکت و فرجام‌اش به سوی او بوده، در این عالم بی‌کس و تنها نیست و برای همیشه از بین نمی‌رود، آیا باز دچار چنان پوچی و پریشانی خواهد گشت؟ و اگر با اعتقاد و دقت در این آیه قرآن که فرموده است:

» «^۱

برنامه‌ی دنیا و زندگی را همراه با رنج و کوشش در سفر به سوی خداوند و منزلگاه همیشگی آخرت ببیند، آیا در برابر مشکلات و محرومیت‌ها متوقف و مأیوس خواهد گشت؟ یا با رضا و رغبت و با صبر و فعالیت از آنها استقبال نموده، در هر حال امیدوار و موفق خواهد بود.

آیا برای دنیای امروز و آینده و برای خلاصی از «^۲ شدن، راه‌حلی بهتر از این سراغ دارید؟
اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشگی مان خراب باشد؟! »

۱. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، بدان که در حرکت به سوی خداوندگارت، در تلاش و تعب هستی و به ملاقات او خواهی رسید.

۲. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان‌کارند...

۷- زیان طرز تفکر «دین برای دنیا»

اما مسئله‌ی مهم‌تر، زیان سنگینی است که طرز تفکر «دین برای دنیا» به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً یا ضمناً - به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیاست و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و در باره مسایل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری، به امید اینکه دستورالعمل و پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است، در صدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنمایند؛ بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرت‌شان به وجه احسن تأمین گردد، بدون آنکه احتیاج به کسب دانش‌ها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلاقیت داشته باشند و به بسط روابط با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فزاینده زندگی و دنیا پردازند. علاوه بر آن ناچار شوند اصرار بورزند که شریعت و فقه‌شان چون از طرف خدا و کامل و جامع است، به همان صورت که هست، جواب همه‌ی نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه‌ی عصرها و انسان‌ها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و نیز نباید تغییری در آن داد؛ یعنی همان مسئله و تعصبی که جمهوری اسلامی ایران درگیرش بوده و مجبور به تجدیدنظرهای متوالی و تخریب‌های بنیادی گشته است.

بدیهی است که چنین برداشت و اعتقادی - همان‌طور که در صفحات گذشته به تفصیل صحبت شده - نه اسلامی است و نه قرآنی. در قرآن در اولین معرفی و اشاره‌ای که به پایه‌گذاران توحید و پیامبران پیشوای انسان‌های آخرالزمان، یعنی ابراهیم و موسی (عَلَى نَبِينَا وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام) می‌نماید، اعلام می‌دارد:

»

«۱»

با چنین تصریحاتی، می‌توانیم بگوییم که حتی خدا و پیغمبران و دین‌های آنان نیز بار دنیایی ما و چاره‌اندیشی و کارهایی را که باید خودمان بکنیم، به دوش نمی‌کشند.

۱. نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹: هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت.

و اینکه برای انسان چیزی جز تلاش و کوشش خودش نیست.

اتفاقاً چنین طرز تفکری، از دو سه قرن بعد از حضور پیامبر و پیشوایان عالی‌مقدار ما و صدور اسلام، در کشورهای اسلامی به‌جود آمد و قسمت عمده‌ی اندیشه‌ها و گفتارها و کردارها، در مرحله‌ی اول به سوی مسائل فقهی و کلامی و جدال‌های فرقه‌ای سوق داده شد و، در مرحله‌ی دوم، در پی ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی و تمتع‌های مشروع و نامشروع زندگی رفتند، یا ریاضت و صوفیگری و عرفان مسلکی را پیشه گرفتند و در هر حال، در مجموع، گرفتار خاموشی و خواب خرگوشی شدند. در مقاله‌ای که در حدود سی سال قبل، در مجله‌ی انگلیسی زبان مسلمانان هندی مقیم لندن به نام «The Islamic Review»، نوشته بودم و بنا به درخواست سیدغلامرضا سعیدی عنوان آن را «سرّ عقب‌افتادگی ملل مسلمان»^۱ قرار دادم، گفته بودم که عامل اصلی عقب‌افتادگی مسلمانان را باید در بیکارگی و بی‌حرکتی آنها و اعراض از کار و فعالیت، مخصوصاً فعالیت‌های اجتماعی جستجو کرد و آنچه بیشتر باعث عدم توسعه و تحرک دین و دنیای ما شده است، توجه انحصار‌گرانه‌ای است که به محدوده‌ی مسایل فقهی و ابتلاهای شرعی، تشریفاتی یا صوری مبذول داشته‌ایم. فقه و فقاہت - به معنای متداول امروزی آن - و اختلافات فرقه‌ای، حالت سرطان پیدا کرده، تمام علایق و اشتغالات و احساسات دینی مسلمانان را که باید مطابق قرآن و سنت پیشوایان باشد، به خود جلب کرده است؛ در حالی که سایر اعضا و نسوج و حرکات حیاتی پیکر اسلام دچار تعطیل و ضعف و مرگ گردیده‌اند.

در سده‌های نخستین اسلام، جریان عمومی بدین منوال نبود؛ مسلمانان اولیه در اثر نفوذ ایمان و تربیت قرآن، در حرکت به سوی آخرت و خدا، نهضت پرشتابی را در قلمرو جغرافیایی گسترده و امپراتوری بی‌سابقه‌ای در جهات بی‌شماری به وجود آوردند. در جهات فقهی و فکری، علمی و ادبی، فلسفی و عرفانی، طبی و طبیعی، صنعتی و کشاورزی، اداری و اقتصادی، سیاسی و نظامی و جز آنها. هم درهای معرفت، نعمت، قدرت، ثروت و راحتی به‌روزی آنها گشوده شد و هم با موضوعات

۱. چاپ اول این اثر در سال ۱۳۲۹ به زبان انگلیسی در مجله‌ی اسلامی پاکستانی چاپ لندن، به نام «The Islamic Review» در ژوئن ۱۹۵۱ انتشار یافته است و سپس در جشن عیدفطر سال ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان، مؤلف فقید در همین زمینه سخنرانی نموده و پس از آن با تجدیدنظر و تکمیل، در خرداد ۱۳۵۶ در هوستون آمریکا تجدید چاپ شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۸)» است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

۳۵۰ _____ مجموعه آثار (۱۷)، بعثت (۲)

متنوع و مسائل و مشکلات پیچیده‌ای روبه‌رو شدند؛ مسائل و مشکلاتی که ایجاب می‌نمود با ذوق و ایمان و با تلاش و تدبیر خودشان چاره‌جویی نمایند. به حکم:

«^۱»

یا:

«^۲»

به علوم قرآنی پرداختند؛ و به حکم:

«^۳»

و سفارش‌های نبوی:

«^۴»

و:

«^۵»

و:

«^۶»

کتاب‌ها خواندند و نوشتند و دانش‌ها و فن‌های تازه آموختند و به تمدن و تاریخ تحویل دادند. در هیئت و ریاضیات، فلسفه و ادبیات، طب و طبیعیات و سایر فنون و شئون علمی و عملی؛

به حکم:

«^۷»

یا:

»

۱. ص (۳۸) / ۲۹: کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبر کنند...

۲. توبه (۹) / ۱۲۲: ... تا در [معارف] دین پژوهش کنند...

۳. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه‌ی] خدا نگرانند...

۴. حدیث نبوی: جستجوی علم واجب است...

۵. حدیث نبوی: دانش بجوئید از کودکی تا مرگ.

۶. حدیث نبوی: بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

۷. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به

حق داوری کن...

۱ «

کتاب‌های فراوان در قسط و قضا تدوین کردند؛ و به حکم:

»

۲ «

یا:

»

۳ «

برای جلوگیری از ظلم و خودسری‌ها یا ناشی‌گری‌های خلفای غاصب و حکام قاهر، به تحقیق و تألیف سیاست‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها، و به تشویق و تعلیم عدالت پرداختند؛ و بالاخره به حکم:

۴ «

»

یا:

»

۵ «

و:

۶ «

»

تدارک و تجهیز نیروها برای تجاوز بر ملت‌ها و تصرف کشورها را پیشه کردند. چه اندیشه‌ها و کارهای نیک و بد دیگر که وجهه‌ی همت و عبادت یا بهانه‌ی مقام و منفعت برای‌شان گردید ...

-
۱. حدید (۵۷) / ۲۵: پیامبران خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند...
 ۲. بقره (۲) / ۱۴۳: و بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا نمونه برای مردم باشید و پیامبر نیز نمونه برای شما؛ ...
 ۳. آل عمران (۳) / ۱۰۴: باید از میان شما افرادی باشند که [دیگران را] به نیکویی فراخوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند باز دارند...
 ۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرامی‌گرفت...
 ۵. حج (۲۲) / ۴۰: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردید...
 ۶. توبه (۹) / ۴۱: ... و با اموال و جان‌های خویش، در راه خدا به جهاد برخیزند؛ ...

چنین شکوفایی و فزاینندگی که مدیون اسلام و انسان‌ها می‌باشد، باعث گردیده است که بعضی از فقهای عظام و مبارزین مسلمان، کثرت تحقیقات و تألیفات یا شدت در حمله‌ها و حرکات - مثلاً در امور قضا و تجارت یا آزادی و استقلال - را از اجزای اصلی دین و برنامه‌های اختصاصی اسلام و تشیع دانسته، آثار و ثمرات را به جای اجزا و اهداف بگیرند. به نظرشان عجیب آمد که برنامه‌ی بعثت انبیاء، تنها آخرت و خدا باشد، یا بنا به برداشت دیرینه و سابقه‌ای که اخلاص در عبادت و طلب آخرت ملازمه با ریاضت و ترک دنیا پیدا کرده است و پیران طریقت یا پیشوایان شریعت، خود را بی‌تفاوت و برکنار از اشتغال و اجتماع می‌گرفته‌اند، این تصور یا ترس به وجود آمده است که شعار «آخرت و خدا، هدف اصلی بعثت انبیاء» طرفدار اعراض از اعاشه و اجتماع باشد و تشویق به استعفا از خدمات و وظایف مبارزه و سیاست بنماید. در صورتی که اگر در باره قضا و حدود یا مکاسب، کتاب‌های زیاد نوشته شده و احکام و فروع فراوان استخراج کرده‌اند، در علوم نظری و پزشکی و تاریخ و جغرافیا و حتی موسیقی هم علمای اسلامی آثار ارزنده بی‌شمار تقدیم بشریت و تمدن نموده‌اند، بدون آنکه کسی آنها را جزء لاینفک اسلام گرفته یا در قرآن و سنت به این عنوان آمده باشد.

در سده‌های جدید و معاصر، تهاجم اروپا به مشرق زمین و تفوقی که اروپاییان در علوم و صنایع یا به لحاظ فرهنگ و حکومت و زندگی حاصل کردند، تحول دیگری در مسلمانان به وجود آورد و تا اندازه‌ای از خواب غفلت و غرور بیدارمان کرد. ضربه و تکان شدید، ما را بر آن داشت که در کلیه‌ی شئون چاره‌جویی و تجدیدنظر نماییم. طیف وسیعی از واکنش‌ها، بر حسب طبایع افراد و اصناف و شرایط زندگی و افکار، در سراسر آسیا و آفریقا، به‌ویژه کشورهای خاورمیانه‌ی مسلمان به وجود آمد؛ از تمکین و تقلید و تسلیم گرفته تا مواجهه‌ی مسلحانه و بی‌اعتنایی و اعراض منکرانه. حد معتدل و عاقلانه آن مقاومت صابرا، مشاهده‌ی منصفانه و اقتباس سنجیده یا استفاده‌ی عاقلانه بود. راه‌حل برگزیده و روش اکثریت علما یا روحانیت، شق افراطی و انفعالی بی‌اعتنایی و انکار برتری بود. مسئولین با حسن نیت و تدبیر و روشنفکران دل‌سوخته‌ی دین و وطن، راه حل اعتدال را اختیار کردند. متولیان دین چون احساس می‌کردند که با نفوذ و پذیرش نسبی علوم و افکار و آداب فرنگی، خلل کلی در دین و آداب مردم و نتیجتاً در اعتقاد و احترام و اطاعت‌شان نسبت به علما به وجود

خواهد آمد و دیر یا زود، مقام و موقعیت و مزایای بلارقیب خودشان را از دست خواهند داد، هرگونه تمایل و تفاهم نسبت به تمدن و فرهنگ اروپایی را به زیان مسلمانان و بر ضد اسلام تبلیغ و تحریم کردند. صنف روحانیون در اکثریت غالب آن - خصوصاً در قشر سنتی - موضع قطعی اعتراض و انکار اختیار کردند؛ نه تنها نسبت به معتقدات دینی آنان و نسبت به علوم و افکار جدیدی که به گونه‌ای منافی یا مخرب معتقدات سنتی ما بود، بلکه خط قرمزی روی همه‌ی اندیشه‌ها و آموزش‌های فرهنگی و اجتماعی یا اصلاحاتی که در مغرب زمین به وجود آمده و از آنجا به مشرق زمین سرازیر شده بود، کشیدند. طبیعی است که بیش از هر چیز، با اکتشافات علمی و با تحولات اجتماعی مانند آزادی، دموکراسی، مساوات، حقوق زنان، نوآوری‌های دینی، مخالف یا منکر شوند. به این ترتیب، طرز تفکر «جامع و کافی بودن دین اسلام (یا تشیع) برای دنیا و آخرت ما» و اینکه اختیار و اداره‌ی همه امور، به طور مستقیم و غیرمستقیم در دست دین و متولیان دین باشد، در میان آن صنف تقویت یافت. پایه‌ها یا به موازات آن، هم عقیده یا روحیه‌ی تحول و تفکر و تلاش، در شکل‌های گوناگون آن - که با اراده و به دست خودمان صورت گیرد - خفیف یا فراموش گردید، و هم دشمنی و کینه علیه مظاهر تجدد و آثار تمدن و روشنفکری یا آزادی و دموکراسی شدت و عمق پیدا کرد.

البته اعتقاد و استفاده و اتکا به اینکه اخلاص و ایمان به خدا و آخرت و اقدام و فداکاری در راه دین تا سر حد شهادت، عامل تحرک بسیار قوی بوده، بازدهی فوق‌العاده دارد و می‌تواند در افراد بشر حداکثر تحمل و تولید را ایجاد نماید، قابل انکار نیست و به همین جهت رهبران کلیه‌ی جنبش‌ها و انقلاب‌های «دینی - ملی» از موفقیت‌های قابل توجهی - به‌ویژه در آغاز کار - بهره‌مند شده یا بهره‌برداری کرده‌اند؛ ضمن آنکه در صورت غیراصیل بودن یا رهبری غلط‌داشتن، واکنش‌های ایمانی منفی و شدید نیز به وجود آورده است.

جریان‌های مشابهی در اروپای رنسانس کرده نیز بعد از قرون وسطای مسیحیت روی داده است؛ رنسانس اروپا در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی قیامی بود علیه هزارسال تاریکی و ستم‌گری و خاموشی اروپای زیر نظارت کلیسا و مدیریت پاپ‌ها و کشیش‌ها. قربانی‌نهایی قرون وسطی، علاوه بر خود ملت‌ها که با رستاخیز و رنسانس خود، تمدن و فرهنگ و همچنین تسلط و تفوق اروپا بر مشرق زمین را به وجود

آوردند، از یک سو ایمان به خدا و اخلاق و معنویات بود که کاهش فوق‌العاده یافت یا به کنج‌خانه‌ها و وجدان‌ها رفته، از میدان سیاست و حکومت و مؤثر بودن در سرنوشت و سعادت انسان‌ها برکنار گردید، و در سوی دیگر، اعتبار و اقتدار و استفاده‌های روحانیت کاتولیک دچار تنزل و تزلزل وسیع گردید. اما از اروپای مسیحیت که در آنجا از ابتدا مذهب و خدا، برخلاف اسلام و مسلمانان، چندان در اندیشه و آداب و اعمال‌شان گسترش و نفوذ نداشت و وارث طرز تفکر «دین برای دنیا» و تبعات آن نشده بودند، به پیروی از فرهنگ یونانی یا روی تجربه و تلاش و تحقیقات متفکرین‌شان و خودشان، اگر رو به دنیا آوردند، نه برای تفنن و تعیش، بلکه در جهت تکامل و تولید و توسعه بود. با پشت پا زدن به ذهنیات و اوهام و خرافات، به دانش و اندیشه و خصوصاً به تلاش و تحقیق پرداخته، تصمیم بر خودسازی و چاره‌اندیشی گرفتند. خودشان را مسئول و مشغول صیانت و سیاست و سعادت دنیایی خویش کردند. در آن زمان، اروپایی‌های مسیحی با تماس و احساس تفوق مسلمانان نسبت به خودشان، در شئون مختلف علمی و فرهنگی و سازماندهی اجتماعی به توجه و تقلید و اقتباس از مشرق زمین پرداختند. پارچه، کاغذ، چاپ، ساعت، باروت، پزشکی، بیمارستان، بازار و مبادلات، راه‌سازی، مدرسه و خیلی چیزهای دیگر را که ما تصور می‌کنیم ابداع و استعمال آنها بوده است، از ما گرفتند. نهایت کوشش را به کار بردند و مخصوصاً چون نظام سیاسی‌شان از ابتدا غیراستبدادی مطلقه و ملوک‌الطوایفی بود و سپس عمومی و مردمی، تحرک و تمدن در نزد آنها حالت عمومی و همه‌جایی و بالندگی پیدا کرد.

»

۱.

اظهار نظرها

نقد و بررسی عده‌ای از صاحب نظران

- آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری
- آیت‌الله سید محمد جواد موسوی غروی
- دکتر عبدالکریم سروش
- حسن یوسفی اشکوری
- مهندس مصطفی کتیرایی
- سعید غفارزاده
- دکتر ضیاء رفیعیان
- محمد بسته‌نگار
- مهندس محمد توسلی

و پاسخ مهندس مهدی بازرگان

آیت الله العظمی حسینعلی منتظری

بِسْمِ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ

انجمن محترم اسلامی مهندسين

محترماً با سپاس گزاري از اينكه اين حقير را مورد عنايت قرار داده ايد، عرضه مي دارم، مقام جناب آقاي مهندس بازرگان كه سالهاست مشمول الطاف ايشان ام، اعلى از اين است كه در پيرامون بيان اش نقدي تقديم دارم؛ لکن حسب الامر، مختصري از آنچه از احكام اسلام در خاطر م سپرده شده، در اين باره عرضه مي دارم. چون سائس نيستم، در پيرامون مطالب سياسي نظري ندارم. مستدعي ام اگر در اين معروضه خطايي يافتيد، لطفاً آگاهم فرماييد:

صانع اجلّ عوالم و آنچه در آنهاست، اين اعلاميه را به وسيله ي نماينده ي حكيم اش به گوش رسانده كه گسترش آن شامل تمام وظائف است:

»و

«^۱

و در دستور دينش بنده را چنين معرفي فرموده كه بنده (غلام و كنيز) به هيچ عنوان در تمام شئون مالك چيزي نيستند و نسبت به خود هم اختيار تامي ندارند (الْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ). بنا بر اين، مولي به تمام معاني بر بنده اش حكومت دارد. قرآن مجيد و بيان رسول و عترت شامل شرح همين است:

»

«^۲

۱. ذاريات (۵۱) / ۵۶ و ۵۷.

۲. احزاب (۳۳) / ۳۶.

و درباره‌ی معرفی مؤمن و مؤمنه فرمود:

)

۱ «.

و اگر کسانی در باره حکومت این حاکم من عندالله خودخواهی و سرپیچی کنند، برای بازگرداندنشان به راه راست، دستورهای گوناگون اندرز و نصیحت با تواضع داده شده:

۲ «.

)

)

۳ «.

و اگر پند و اندرز را نپذیرفتند، فرمان می‌رسد:

۴ «

)

و این بر حسب تناسب و به فرمان آن حاکم حکیم انجام می‌شود:

۵ «،

)

۶ «،

)

۷ «،

)

۸ «،

)

۹ «.

)

و یک رشته قتال میدانی مانند قتال بدر و أُحُد که درباره‌اش اشکالی نسبت به مشورت حاکم در خاطره‌ها افتاده.

۱. نساء (۴) / ۶۵	۲. ذاریات (۵۱) / ۵۵	۳. شعراء (۲۶) / ۲۱۵ و ۲۱۶
۴. بقره (۲) / ۱۹۳	۵. قصص (۲۸) / ۸۱	۶. ذاریات (۵۱) / ۴۴
۷. شعراء (۲۶) / ۶۳	۸. طه (۲۰) / ۷۸	۹. قمر (۵۴) / ۲۰

بنابراین بیانِ مجملِ مختصر که کاشف از اعتقاد این حقیر است، تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره‌ی دنیا مستقیم به نظر نمی‌رسد، و منافی است با :

«^۱»

مطلب دیگر اینکه، دنیا و آخرت در عرض یکدیگر نیستند تا تفکیک پذیر باشند؛ این گذرگاه که دنیا نامیده شده، مکتب و مکسب آخرت است.

زان بیاورد انبیاء را بر زمین تا کنندشان للعالمین
مردمان، شاگرد و انبیاء، معلم و راهنما و آگاهی دهنده‌ی سود و زیان بشرند با حکومت الهی، تا افراد را آشنا کنند که :

«^۲»

«^۳»

«^۴»

اگر انحصار دین به خدا و آخرت، به خدا فقط و نفوذ حکومت او از بشر منفک باشد، پیداست که بعثت انبیاء ناتمام است و با بیان قرآن و عترت سازگار نیست :

»

«^۵»

اگر نبوت از سیاست دنیا منقطع و منفک باشد، این تأکیدها بیهوده خواهند بود. به داوود، خلافت و حکومت داده شده :

»

«^۶»

«^۷»

«الناس» به طور اطلاق، کل بشر است و انبیاء حاکم بر همه. پس قدر مسلم، تفکیک با این دستور سازگار نیست. پس از روشن شدن این موضوع، موضوع «وَأْمُرْهُمْ

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷ ۲. طور (۵۲) / ۲۱ ۳. طور (۵۲) / ۱۶ یا تحریم (۶۶) / ۷
۴. مائده (۵) / ۴۸ ۵. حشر (۵۹) / ۷ ۶. بقره (۲) / ۲۱۳ ۷. نساء (۴) / ۱۰۵

شُوری بَيْنَهُمْ^۱ که یکی از دوازده صفت مؤمنین است، متعلق به حوادث واقعه است که نوعاً در جریان روزانه می‌باشد. لذا در دستور دین تأکید زیاد در این باره شده است. در باره «و شاورهُمْ فی الأمر»^۲، از دقت و توجه به مقدمات آن معلوم می‌شود که منحصر و مخصوص به جنگ احد است که پس از نهبی از اسیر گرفتن که از جمله نکات متعلق به آن، ضعف کفار و قوت مسلمین و بی‌علاقگی به غنیمت که همین دل بستگی موجب شکست در احد شد و اعلام اینکه به عدد اسیران هفتاد کشته خواهند داد و، پذیرفتند این کشته‌ها طبق اعلام رسول عالم‌الغیب به طور اجمال باید در جنگ احد واقع شود، از این جهت که موجب پریشانی و ضعف سربازان نشود مأمور می‌شود این حرکت را با آنها در میان بگذارد که در داخل بجنگیم یا بیرون رویم، با شرح تاریخی‌اش که با این حال باز گله می‌کنند و به آنها اعلام می‌شود:

)

۳

خودتان به واسطه‌ی گرفتن اسیر، این مصیبت را به سوی خود کشانید. اگر آیه «مشورت» بعد از آیاتی است که جریان پیشین را متضمن است، از این لحاظ است که ترتیب سوره‌ها و آیات، با نظم نزولی نیست؛ چنان که محقق است. دیگر آنکه از «الامر» معنی کارها و جنبه‌ی عمومی مفهوم نیست؛ «الامور» نیست. به علاوه، مشورت در باره کسی است که سود و زیان کاری را نمی‌داند، با آگاه‌تر از خود، مطلب‌اش را در میان می‌گذارد. اگر رسول الله که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۴ است، نیازمند مشورت با امت و گرفتن دستور صلاح و دفع فساد از آنها باشد، در ردیف آنها بلکه [؟] چون مدعی ارتباط یافتن با صانع عالم‌الغیب خود را معرفی فرموده است. در خاتمه با نهایت معذرت، این جملات اگر نامنظم و بی‌ترتیب باشد، کاشف از حال و درک تقدیم کننده است (والعذر عند کرام الناس مقبول)

والسلام علیکم ورحمت الله
خادم دوستان آل محمد(ص)
حسینعلی منتظری

آیت‌الله سید محمدجواد موسوی غروی

به نام خدا

نوشته‌ی زیر، فشرده‌ی نظرات مفصل حضرت آیت‌الله غروی است که به‌عنوان نقدی بر متن مورد بحث ارسال داشته‌اند.

در حاشیه‌ی نظرات ایشان، آقای مهندس بازرگان یادداشت‌هایی برای خودشان، همچون بیشتر خوانندگان، کرده بودند که به‌نظر رسید قسمت‌هایی را که مربوط به مقاله‌ی خلاصه شده‌ی آقای غروی است، عیناً به صورت زیرنویس در این نوشته اضافه نماییم تا خوانندگان بهتر در جریان تبادل افکار و اندیشه‌ها قرار گیرند. بنابراین تمام زیرنویس‌های مندرج در این اثر، نظرات و پاسخ‌های آقای مهندس بازرگان به دیدگاه‌های آیت‌الله غروی است (ب.ف.ب).

* * *

قبل از ورود به مبحث و ردّ و ابرام موضوع، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که محدود کردن هدف بعثت انبیاء در توحید و معاد، یک واکنش روشن و شاید طبیعی در برابر عملکرد حکومت‌های مذهبی در تاریخ ادیان است، چه حکومت‌های دینی یهود، نصاری یا مسلمین. فجایعی که در طول تاریخ به نام دین، خصوصاً دین اسلام انجام گرفته و می‌گیرد، پاره‌ای از روشنفکران و دانشمندان مذهبی را به واکنش نسبتاً منفی وادار ساخته است. به هر حال، انحراف هزار و چهارصد ساله از مبانی و اصول اسلام و استبداد پیوسته‌ای که تحت لوای دین بر مردم مسلمان اعمال شده، و کوشش‌های نافرجامی که به‌منظور مقابله و محو استبداد و اجرای صحیح احکام دین صورت گرفته، در ادوار گذشته عده‌ای را به تصوف و زهد و کناره‌گیری از امور دنیا کشانده^۱، و متدرجاً کسانی را به جدایی دین از شئون دنیا و حکومت و سیاست معتقد ساخته است.

۱. ولی من هیچ جا نگفتم نظر انبیاء زهد و ترک دنیا است.

خلاصه‌ای در هدف از بعثت انبیاء

مسئله این است که مشیت خداوند سبحان بر هدایت خلق تعلق گرفته و منظور، سعادت دنیا و آخرت او بوده است. پس اگر بر این اساس تشکیلاتی به وجود آید- همان گونه که در عصر پیامبر پدید آمد- برای رفع ظلم و اقامه عدل، همان است که خداوند خواسته. بنابراین، دین مخرب حکومت نبوده، بلکه متدینین مخرب بوده‌اند. غرض ما از دین^۱، دین واقعی است و متدین کسی است که عامل به احکام و پرهیزکننده از نواهی و معاصی باشد و مبراً از اوهام و خیالات و باطییل و بدعت‌ها و خرافات. از صدر اسلام تاکنون، هنوز حکومتی از افراد متدین واقعی و پرهیزگاران و متقیان تشکیل نشده تا ما آثار خوب آن را ببینیم، جز در زمان خود پیامبر (ص) و مدتی کوتاه در عصر خلافت علی علیه‌السلام. مسلماً مردمی که اذهان‌شان آکنده از اوهام و خرافات است، نه تنها اگر حکومت کنند، بلکه دست به هر کاری بزنند، نتیجه‌ای جز فساد و خرابی ندارد؛ زیرا جهان، عالم اسباب است و به کارگیری اسباب معین، نتایج قطعی معینی را به دنبال دارد. حال، هر کس این اسباب را به کار ببندد، همان نتایج را می‌گیرد، خواه مسلمان باشد یا تابع ادیان و فرقه‌های دیگر. مثلاً اگر کسی از بلندی خود را به زیر افکند، نتیجه‌اش یا مرگ است یا شکستگی اعضا، و نوع دیانت او تأثیری در این نتیجه ندارد.^۲

بنابراین اگر حکومتی به نام دین تشکیل شد و دست به ظلم و تعدی و تجاوز و فساد و قتل و غارت زد- مثل حکام اموی و عباسی- ارتباطی با دین صحیح ندارد. بلکه این نتیجه‌ی قطعی و روشن فساد اعضای آن است و بر مردم است که با آن به مبارزه برخیزند و ساقط‌اش کنند. حال اگر مردم برای چنین حکومتی تقدس قایل باشند و با فسادش معارضه و مبارزه نکنند، و بقایش را مداومت بخشند، این در اثر جهل و نادانی آنهاست که از احکام و مسایل دین خود بی‌خبرند و معاویه‌ها را دین‌دار و علی‌ها را خارج از دین می‌دانند.^۳

۱. صغری و کبری نامربوط است.

۲. بدیهی است.

۳. منافاتی با گفته‌های ما ندارد، ولی دلیل بر این هم نمی‌شود که پیامبر گرامی برای تعلیم ملک‌داری مبعوث شده باشد.

از این رو، جدایی حکومت از دیانت ممکن است مشکلی را حل کند^۱ و تقدس را که سپری برای حفظ حکومت دینی فاسد است، از دست آن باز پس گیرد، اما حکومت غیردینی هم - همانند حکومت دینی - عرصه‌ی دین خواهی و دینداری را بر آزادی خواهان واقعی و متدین تنگ خواهد کرد، همان گونه که در دو قرن اخیر شاهد و ناظر آن بوده‌ایم.

دین مورد نظر ما - یعنی دین اسلام - بی‌پیرایه و خالی از بدعت‌ها و خرافات، با مجموعه‌ی احکام و قوانین و اوامر و نواهی آن، قادر است تمام نظامات دنیا را در اعلی درجه تأمین نماید.^۲ و چون دنیا، علت و آخرت (یعنی پایان کار) معلول است، مردمی که بتوانند در سایه نفی شرک و بت کردن انسان‌ها و ایجاد توحید و اجرای اوامر الهی، به امور دنیوی خود نظم دهند و آثار توحید را در جامعه متجلی ساخته، آن را سعادت‌مند نمایند، بی‌تردید در پی این علت، معلولی خواهند داشت که سعادت اخروی است.

پس دینی که به احکام‌اش عمل نشود، یا احکام‌اش فقط ناظر به آخرت و خدا باشد و با عمل انسان، که منوط است به اصلاح دنیا و شئون مردم سر و کار نداشته باشد، دین نیست و نمی‌تواند مردم را در دنیا برای هدفی خاص برانگیزد.^۳

سعادت، دو چیز نیست؛ یعنی سعادت دنیوی و اخروی دو رکن از یک موضوع‌اند. اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که همین حکومت‌های دینی هم تقدس خود را از همین مطلب، یعنی جدایی دنیا از دین، گرفته‌اند؛ به این معنی که مردم را بیشتر سرگرم الفاظ آخرت و خدا کرده و با مجموعه‌ای از خرافات و بدعت‌ها، نه حقایق احکام - دنیا را برای آنها امری ناپایدار و بی‌ارزش قلمداد نموده‌اند، تا مردم از مسئولیت‌های دنیوی خود غافل شوند و هرگز در اندیشه‌ی مقابله و جبران فساد و تباهی آنها برنیایند. مردم به دعا و زیارت و اوراد و قرائت قرآن پردازند و آنها هم

۱. جدایی حکومت از دیانت را نه به معنای منافات دیانت با حکومت گفته‌ایم، بلکه حکومت و دیانت را دو مقوله‌ی جدا از هم و دو فونکسیون مختلف دانسته‌ایم، که هر کدام برای خود منشأ و معیارهای مستقل دارند؛ معیارهایی که می‌توانند از جهاتی هم مشترک باشند.

۲. در کدام آیه یا آیاتی چنین ادعا دیده می‌شود؟ اما همان‌طور که در مقاله گفته شده، اگر امتی مؤمن و عامل به آخرت و خدا و احکام مربوطه باشند، قهرأ دنیا و دولت‌شان هم آباد و قرین برکت و عدالت و رضایت خواهد گشت.

۳. در سراسر آن مقاله چنین دینی نه تعریف شده و نه توصیه و تأیید.

به نام دین و حمایت از دین - یعنی همین خرافاتی که مردم را با آن سرگرم کرده‌اند - به فساد و ویران‌گری ادامه دهند، بی‌هیچ مانع و رادع و معارضی^۱:

«.

»

(بقره (۲) / ۲۰۵)

حال آنکه پاداش یا کیفر اخروی، نتیجه‌ی لاینفک اعمال دنیوی انسان‌هاست و عمل انسان انفرادی نیست؛ بلکه در روابط اجتماعی است که عمل ارزش می‌یابد و تقوی مطرح می‌گردد و گناه یا عصمت، عینیت پیدا می‌کند.^۲ بنابراین، اگر غرض انبیاء و هدف از بعثت آنها، توجه دادن انسان به آخرت و خدا باشد و برنامه‌ای برای اصلاح دنیای بشر نیاورده باشند، انسان در انقطاع از امور دنیوی و ارتباط اجتماعی می‌تواند چنین توجهی را پیدا کند، بی‌آنکه هیچ تأثیری در شئون دنیوی او داشته باشد؛ این همان چیزی است که هم اکنون در تمام ملل اسلامی رایج است و باعث هم نشده که مردم در امور دنیوی خود شرکت کنند و حکومت را از طریق مشورت و شورا و انتخابات بر سر کار آورند.^۳

پس اشکال همان است که گفتیم، یعنی جهل مرکب مردم از دین؛ مردم دین را نشناخته‌اند و دین‌دار و حافظ دین را هم نشناخته‌اند، ولی می‌پندارند که دین دارند و به این شادمانند. کوشش هم برای خرافه‌زدایی از دین به عمل نیامده، یا اگر آمده، توسط حافظان دین در نطفه، خفه شده است.^۴

لازم نیست حتماً حکومت دینی بر سر کار باشد تا بتواند آزادی‌های مردم را سلب کند و آنها را از گفتن حق باز دارد. تا تقدس وهمی و خرافی وجود دارد، چه حاکم باشد چه نباشد، توان سرکوبی حق را دارد و اتفاقاً به نفع اوست که مردم، احکام دین خود را مصلح و ناظر بر شئون دنیا ندانند^۵ و به خیال خدا و آخرت، از

۱. خلاف نوشته‌های آن مقاله نیست.

۲. حرف درستی است، و فرمایش پیامبر هم که می‌فرماید: « به همین جا ختم می‌شود. ولی این نتیجه را به دست نمی‌دهد که هدف انبیاء، آخرت و خدا نبوده است. آخرت و خدا هم جز از راه دنیا فراهم نمی‌گردد.

۳. هیچ‌جا در این مقاله گفته نشده که هدف از بعثت، توجه دادن انسان به آخرت و خدا به معنی و منظور برگرداندن او از دنیا و به معنی بی‌اعتنایی نسبت به اصلاح دنیای بشر است.

۴. حرف نادرستی نیست، ولی تأیید ادغام دین و سیاست را هم نمی‌کند.

۵. این شعار که مرتب تکرار می‌شود، آیا اصلاً در آن مقاله آمده، یا خواسته شده؟

خدا و آخرت دور شوند. نبودن چنین دینی بهتر از بودن آن است و بی دینی محض، فسادش کمتر از این دینداری است. اینها همه بدعت است. سعی برای آخرت، اجرا و انجام همین احکام الهی است که در دنیا است و آثار دنیوی دارد (آیات جزا و سعی).

اما دینی را که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - آورده، احکامش شامل نظامات دنیا و حکومت و تمام مسئولیت‌های فردی و اجتماعی زن و مرد است و چون دین توحید و یکتاپرستی است، وحدت جامعه و دین و هدف و مردم و حکومت و نظامات دنیوی امت اسلام را خواهان است.^۱

پس خرابی مردم و حکومت‌ها ناشی می‌شود از تمام آنچه که مورد نهی اکید قرآن قرار گرفته؛ یعنی فساد ناشی می‌شود از تکبر، خودخواهی، ریا، تدلیس و تزویر، رشوه و ارتشا، بی‌عفتی، رباخواری، دزدی، اختلاس، ریاست‌طلبی، جاه‌طلبی، ظلم و تعدی، مقام‌پرستی، ضایع کردن حقوق دیگران، قانون‌شکنی، انحصار طلبی، دروغ، غیبت، فحشا و سایر پلیدی‌ها. اگر مردم که تشکیل‌دهنده‌ی حکومت نیز هستند، به نواهی عمل نکردند و عامل به معروف شدند، دین وجود دارد؛ و گرنه سخن از دین گفتن، سخن از عدم است و بیهوده. یعنی دینی وجود ندارد که ما بر سر حکومت‌اش به گفت‌وگو بنشینیم و بگوییم آیا حکومت باید دینی باشد یا غیردینی.^۲ اما دینی را که قرآن از آن سخن می‌گوید، چنین تعریف کرده است:

« (توبه (۹) / ۳۶)، »

« (انعام (۶) / ۱۶۱)، »

« (مائده (۵) / ۳)^۳ »

« (اسراء (۱۷) / ۹) »

۱. شعار قشنگی است ولی پایه‌ی منطقی و علمی و قرآنی ندارد.

۲. اگر حکومت، مردمی و شورایی باشد، و مردم دین‌دار باشند، خود به‌خود آن حکومت، دینی خواهد بود.

۳. چه ارتباطی با مسئله‌ی حکومت دارد؟ پشت سرش نمی‌فرماید: «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ وِلِيًّا يَا حُكُومَتَا».

بلکه می‌فرماید: «رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده (۵) / ۳).

و آخرت با سعادت و رستگاری معلول چنین دنیایی است.
در هر جا و هر اندازه‌ای که مردم و دولت، عامل به احکام این دین بوده‌اند، پیشرفت و ترقی کرده، اسباب سعادت دنیوی و اخروی خود را فراهم نموده‌اند.^۱
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

« _____ »

ناچار مردم را حکومتی باید، درستکار یا ستمگر.^۲

آنچه که موجب پیدایش چنین ذهنیتی شده که پیامبران با دنیا و حکومت‌اش و روش زندگی مردم کاری نداشته‌اند،^۳ این است که حکومت‌هایی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیر آنها، به نام دین یا در سایه‌ی دین، بر مردم حاکم شده‌اند و برای خود تقدس الهی به وجود آورده و هرگونه ظلم و ستمی را به نام خدا و دین بر مردم روا داشته و به نام خدا، دهان مردم را دوخته‌اند و از شورش و طغیان آنها یا حتی سخن‌گفتن علیه تجاوزی که می‌کرده‌اند جلوگیری نموده‌اند، و چون مردم هم «اکثرهم لا یعقلون» (عنکبوت ۲۹ / ۶۳)، و «اکثرهم لا یعلمون» (یونس ۱۰ / ۵۵) هستند، و دین‌شان با خرافات و باورهای ذهنی بی‌اساس و پایه آلوده شده، تقدس بی‌معنای حکومت‌های دینی را پذیرا گشته‌اند.

این نکته را نیز باید دانست که علت موجودی یک شیء علت مَبْقِیَه‌ی آن نیز هست؛ مثلاً چیزی که در اثر یا به علت آفتاب و آب و خاک و هوا به وجود آمده، با همان علت‌ها هم بقا می‌یابد.

جامعه‌ی بشری نیز چنین است؛ یعنی علت‌هایی که موجب پیدایش یک جامعه‌ی آزاد و مرفه و سعادت‌مند می‌شود، همان علت‌ها باعث بقای آن جامعه می‌باشد. پس اگر پیامبر اسلام (ص) دینی آورد که باعث پیدایش جامعه‌ی اسلامی با تمام ویژگی‌ها و ارزش‌هایش شد، همان دین با همان خصوصیات علت بقای آن جامعه‌ی

۱. درست است و کسی مخالف آن نبوده است.

۲. بسیار خوب، فرموده‌اند مردم را حکومتی باید. آیا فرموده‌اند رسول خدا آمده‌اند و دین آورده‌اند تا حکومت را به شما تعلیم دهند، و خودشان در دست گیرند! همین که فرموده‌اند درستکار یا ستمگر، مؤید این است که حکومت لزوماً دینی نیست.

۳. در آن مقاله چندبار تصریح شده که اصول و احکام دین، ضمن اینکه هدف‌اش آخرت و خداست، ولی با امر دنیا هم، خواه و ناخواه سر و کار پیدا می‌کند و تأثیرهای فوق‌العاده داشته و نظم و سعادت دنیا را نیز تأمین می‌نماید.

مخصوص می‌گردد. حال اگر می‌بینیم بعد از پیامبر^۱، جهان اسلام دچار تشتت و پراکندگی شد و حکومت‌های ظالم و غاصب و جاه‌طلب و انحصار طلب زمام امور دین و دنیا را به دست گرفتند، بدان جهت است که علت بقای جامعه اسلامی عهد نبی(ص) از میان رفت.

یعنی آن دین از مسیر و هدف اساسی خود خارج شد، یا بهتر است بگوییم خارج‌اش کردند و آن را ملعبه‌ی قدرت طلبی خود قرار دادند^۲. به این ترتیب که گفتند دین ناظر به امور دنیا نیست و برای آخرت^۳ مردم دستورهایی آورده و مسئله‌ی جبر را حاکم ساختند تا به هر صورت بخواهند، بر مردم حکمرانی کنند.

حال ببینیم قرآن چه می‌گوید:

قبل از اینکه به بررسی آیات قرآن در باره حکومت و اداره‌ی مردم بپردازیم، این نکته را متذکر شویم که قرآن کریم پیام‌آور یک فرهنگ عام است و ضرورت ندارد در تمام جزئیات زندگی مردم مداخله نماید و جوانب و حدودش را تعیین کند؛ مثلاً فرهنگ سیاسی و حکومتی اسلام، فرهنگ آزادی فکر و اندیشه و قلم و بیان و اجتماعات و انتخابات و غیره است و این در آیات بسیاری از قرآن منعکس می‌باشد؛ مثل:

» «(بقره ۲) / (۲۵۶)

و آیه:

» «(شورا ۴۲) / (۳۸)

و آیه:

» «(آل عمران ۳) / (۱۵۹)

و آیاتی که وظیفه‌ی پیامبر را فقط تبلیغ می‌داند و بس، و خداوند به او مسئولیت هدایت اجباری مردمان را نمی‌دهد، مثل:

۱. باز هم تکرار می‌کنم، این مطلب درست است، ولی دلیل آن نمی‌شود که بعثت پیامبر به خاطر اداره‌ی دنیای ما بوده.

۲. این استدلال‌ها خوب است، ولی برای رد کردن ادعای کسانی که می‌گویند: ظهور پیامبر اسلام باعث خرابی و بدبختی و عقب‌ماندگی مسلمانان شد.

۳. اولاً چنین چیزی در مقاله گفته نشده است؛ ثانیاً حکومت‌های غاصب در هر حال به دنبال قدرت و جاه و شهوترانی بوده‌اند. و برای تحمیل و تحمیق مردم، توجیه‌ها و تحریف‌هایی هم در دین و عقاید اسلامی مردم می‌کردند.

« (رعد (۱۳) / ۴۰) »

« (نور (۲۴) / ۵۴ یا عنکبوت (۲۹) / ۱۸) »

فرهنگ تعلیم و تربیت اسلام هم مبتنی بر علم و تفکر و تعقل و تدبّر و شعور و تفقه است که بدون این ابزارها، اجرا و بقای دین و سعادت و به طور کلی ایجاد جامعه‌ی انسانی معقول را محال می‌داند.^۱

« (زمر (۳۹) / ۹) »

(بگو آیا آنان که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟)

« (فصلت (۴۱) / ۳) »

(کتابی که آیاتش به تفصیل بیان شده، قرآنی است عربی برای مردمی که می‌دانند.)

« (جاثیه (۴۵) / ۱۸) »

(پس از آن راه تبعیت کن، و خواهش‌های کسانی را که نمی‌دانند، پیروی نکن.)

از این قبیل آیات که پیوسته توجه بشر را به ضرورت کسب علم معطوف می‌دارد، بسیار است که این مقال گنجایش همه‌ی آنها را ندارد. وظیفه و مسئولیتی را که خداوند برای پیامبران تعیین فرموده^۲ نیز همین است که اولاً: خود از پیروی آنچه نمی‌دانند، امتناع کنند و هم مردم را طوری تربیت نمایند که جز از علم از چیز دیگری تبعیت نمایند و اینها همه ناظر به امور دنیا و اعمالی است که انسان در دنیا انجام می‌دهد.^۳

۱. عکس قضیه صحیح است؛ یعنی اگر انسان در خط آخرت و خدا آن‌طور که انبیاء گفته‌اند بیفتد، برخوردار از جامعه انسانی متعادل خواهند شد. ضمناً جامعه انسانی معقول یعنی چه؟
 ۲. این وظیفه و مسئولیت اصلی نیست؛ ملازم و جزئی از وظیفه‌ی اصلی است.
 ۳. صحیح نیست؛ ناظر به امور دنیا و عمل دنیا نیست. اتفاقاً بیشتر این توصیه‌های تفکر و تدبّر در قرآن، ناظر به درک ایمان و اعتقادات و عمل به احکام است.

« (اسراء (۱۷) / ۳۶) »

(و ای پیامبر، از آنچه نمی‌دانی دنباله‌روی مکن...)

»

« (بقره (۲) / ۱۲۰) »

(... اگر بعد از آنکه تو را علم آمد، از خواهش‌های نفسانی آنها

پیروی نمایی، از سوی خدا، ولی و نصیری تو را نخواهد بود.)

و نوح علیه‌السلام از اینکه چیزی را از خدا بخواهد که نمی‌داند، منع می‌شود:

« (هود (۱۱) / ۴۶) »

(او عملی ناصالح است. پس از من چیزی نخواه که به آن علم نداری.)

و درجات عالیه و سربلندی مردم را به جهت ایمان و علم آنها می‌داند و می‌فرماید:

«

(مجادله (۵۸) / ۱۱)

قرآن کریم همچنین مردم را از بیان آنچه نمی‌دانند باز می‌دارد:

« (آل عمران (۳) / ۶۶) »

و نیز می‌گوید اگر از هواها و خیالات و اوهام خود پیروی کنند، گمراه شده و

دیگران را نیز گمراه می‌کنند- مثل اکثر پیشوایان دینی ادیان مختلف دنیا که غالباً

فاسد و حاکم بر دین و دنیای مردم بوده‌اند:

« (انعام (۶) / ۱۱۹) »

و ستم‌کارترین مردم کسی است که به دروغ و از سر جهل و یا از طریق نادان نگاه

داشتن مردم، آنها را گمراه کند:

«

(انعام (۶) / ۱۴۴)

«

(نجم (۵۳) / ۲۹)^۱

۱. اتفاقاً تمام یا غالب این آیات در رابطه با نبوت و دین‌داری است.

و اکنون چند آیه از آیات بسیاری که حیات سعادت‌مندان‌هی دنیوی و نتیجتاً رستگاری اخروی را مبتنی بر عقل و تفکر و اندیشه دانسته و اصولاً هدایت و کتاب را برای مردمی مفید می‌شمارد که اهل تعقل و تفکر و تدبر و شعورند:

« (رعد) (۱۳) / ۴ یا روم (۳۰) / ۲۴ یا

نحل (۱۶) / (۱۲)

» « (روم) (۳۰) / (۲۸)

و در صورتی که مردم عقل خود را به کار نگیرند، شیطان نفس یا شیاطین خارج آنها را گمراه خواهند کرد:

» « (یس) (۳۶) / (۶۲)

و در آیات بسیار، از مردم می‌پرسد که چرا عقل خود را به کار نمی‌بندند:

» « (قصص) (۲۸) / (۶۰)

و شهر لوط را که نابود می‌سازد، آن را آیه و نشانه‌ای برای مردمی قرار می‌دهد که عقل خود را به کار می‌بندند و از آن عبرت می‌گیرند:

» « (عنکبوت) (۲۹) / (۳۵)

پس این آیه و آیات دیگر که همه دعوت به تعقل می‌نمایند، برای بهبود زندگی دنیایی بشر است که البته پاداش اخروی هم دارد^۱. تعقل در اوامر و نواهی و احکام و منافع و مضاری که متوجه بشر است و بالاخره در عمل صالح و طالح و انتخاب صحیح براساس عقل. و اما آیاتی که انسان را دعوت به تفکر می‌نمایند نیز در تعقیب همین هدف است:

» « (سباء) (۳۴) / (۴۶)

» « (بقره) (۲) / ۲۱۹ یا ۲۶۶

» « (انعام) (۶) / (۵۰)

۱. تمام یا غالب این آیات نیز برای پذیرش ایمان و دعوت پیامبر است که استمداد و امر به استفاده از تعقل و تفکر شده است.

و از دیگر اصول فرهنگ اسلامی «تدبر» است:

« (نساء(۴) / ۸۲ یا محمد(۴۷) / ۲۴) »

« _____ »

(ص(۳۸) / ۲۹)

فرهنگ اخلاق و روابط فردی و اجتماعی اسلام، فرهنگ عمل صالح است و به تنهایی، اعتقاد کارساز نیست^۱ و جامعه‌ی بشری با عمل صالح و پرهیزگاری به تعالی و ترقی و کمال دست می‌یابد و پاداش اُخروی و جزای حَسَن به عمل صالح تعلق می‌گیرد، نه به اعتقاد توحیدی صرف. و تقوی در عمل ظاهر می‌گردد، نه در سخن. آیات مربوط به عمل و آیاتی که کلمه مشتق از عمل دارند، ۳۶۶ آیه‌اند در قرآن که برخی را در اینجا می‌آوریم:

« _____ »

(بقره(۲) / ۶۲)

« _____ »

(فَصَّلَتْ(۴۱) / ۴۶)

هر کس عمل صالح کند، به نفع خود کرده، و هر کس عمل اش را بد کند، پس به ضرر خویش کرده، و پرودگار بر بنده ستمگر نیست. آیات فوق و کلیه‌ی آیاتی که در قرآن کریم سخن از عمل می‌گویند، در اثبات این مطلب است که بشر در آخرت، کیفر و پاداش اعمال بد و خوب خود را می‌بیند، و در این دنیا مأمور به عمل کردن می‌باشد که چارچوب اعمالش همان اوامر و نواهی است که در قرآن آمده و زمینه‌ساز توحید و معاد است. بنابراین انسان فقط در برابر اعمال خود مسئول است و باید در پیشگاه عدل الهی پاسخگو باشد^۲:

۱. مطلبی است بدیهی؛ خلاف آن در مقاله گفته نشده، حتی یکی از کتاب‌های گذشته من «کار در اسلام و در ایران» به همین منظور تألیف شده، و همین مسئله موضوع درس «بازگشت به قرآن» در دو سال گذشته بوده است.

۲. کاملاً صحیح است و بدیهی، ولی این دلیل نیست که بعثت انبیاء برای خاطر اداره‌ی دنیای انسان‌ها باشد و آخرت و پرستش خدا فرع بر برنامه دنیا بوده است.

» (اعراف (۷) / ۶) «.

» «.

(اسراء (۱۷) / ۳۶)

انسان در قبال تمام بشر و همه‌ی دستوره‌های الهی، از لحاظ افعال ظاهری و خصال باطنی، مسئول است.

» (صافات (۳۷) / ۲۴) «.

و اما فرهنگ اقتصادی اسلام، عبارت از تشویق و تحریض مردم به انفاق به صورت یک واجب دینی است که تحت عناوین صدقات، اعم از زکات و خمس و نذر و قرض و غیر آن انجام می‌گیرد، و نیز منع مردم از رباخواری و رشوه و ارتشا و کم‌فروشی و غش و غل در معامله و عمل ناصالح و نادرست و عدم ریا در انفاق و مانند آنها. موضوع انفاق و صدقات به حدی مهم است که به ندرت آیه‌ای در قرآن آمده که «زکو» را در پی «صلا» نیاورده باشد^۱. و به‌طور کلی رشد و تعالی فکری و معنوی و علمی جامعه را در سایه انفاق می‌داند و وقتی که جامعه‌ای منفق و اهل جود و سخا شد، دیگر گرد رباخواری و رشوه و غش در معامله نمی‌رود.

» (توبه (۹) / ۱۰۵) «.

» «.

(مائده (۵) / ۶۹)

» (نساء (۴) / ۱۷۳) «.

می‌بینیم همه‌ی این آیات دلالت، و مفهوم‌شان چگونگی عمل انسان در دنیا است، که علت است و معلولش آخرت^۲. حال فرض را بر این می‌گذاریم که انبیاء فقط هدف‌شان متوجه ساختن انسان به توحید و معاد بوده^۳ و مسئولیت دیگری نداشته‌اند.

۱. پس معلوم می‌شود که از یک سنخاند و برای برنامه و منظور مشترک، یعنی حرکت به سوی خدا، با شروع از دنیا.

۲. و منظورش آخرت.

۳. با حرکت به سوی آخرت و خدا، تأمین و توجه به دنیا هم آن‌طور که ضرورت دارد، خودبه‌خود فراهم می‌شود؛ دنیای خوب وابسته به آخرت و خداست.

بر پایه‌ی این فرض اگر مسلمانان خود به ایجاد تشکیلات و سرانجام تأسیس حکومت اقدام نمایند، چه کسی چنین مسئولیتی را دارد؟
پس بر اقتصاد یک جامعه اسلامی حتماً باید کلیاتی حاکم باشد که قرآن کریم به صورت اوامر و نواهی الهی ارایه داده است؛ یعنی همان فرهنگ اقتصادی اسلام. دیگر ضرورتی ندارد که همه‌ی جزئیات اقتصاد و تجارت که در هر عصری متفاوت و متغیر است، ذکر گردد. آنچه که امر الهی است، انفاق است و عمل محکم و صالح، و نواهی او نظام اقتصادی ربوی و رشوه و ارتشا و عمل غیر محکم و ناصالح و غش و غل و غیر آن!^۱

بنابراین به طور قطع، نظر پروردگار عالم، اصلاح وضع دنیوی بشر بوده و برای تحریض انسان به اصلاح وضع خود، کلیات جامعی را از طریق پیامبر در اختیار او نهاده و کیفر و اجر اخروی برایش منظور کرده است.^۲

»

« (اعراف) (۷) / ۱۵۶ و ۱۵۷ »

تمام این آیه ناظر به اعمال انسان است. پیامبر مبعوث شده تا امر به معروف کند و نهی از منکر. طیبات و پاکیزه‌ها را معین سازد و حرام‌ها و پلیدی‌ها را بر شمارد، و بار سنگین جهل و نادانی و گمراهی و آنچه که وضع زندگی دنیایی بشر را مختل می‌سازد از شانهای مردم بر دارد و آنها را از غل‌های اسارت و بردگی و بندگی قدرتمندان و زورگویان و ستمگران رهایی بخشد.^۳

۱. فکر می‌کنم حضرت آیت‌الله غروی آن مقاله را با حوصله و دقت ملاحظه فرموده‌اند، پاسخ تمام این سؤالات و توضیحات در آنجا به استناد آیات قرآن داده شده.

۲. یعنی همان حرفی که اصلاح طلبان انسان‌دوست و غیر خداپرست، ولی خوشبین نسبت به ادیان و انبیاء می‌گویند.

۳. این استدلال‌ها در احتجاج با یهودیان و اهل کتاب است. به‌عنوان دلیل و نمونه بر حق بودن حضرت خاتم‌النبین گفته شده است که دین او چه آثار مفید داشته و خواهد داشت.

»

« (آل عمران (۳) / ۱۱۰) »

و آیات دیگری که امر به معروف و نهی از منکر را از اعظم وظایف مؤمنان و جامعه‌ی مسلمانان می‌داند.

پس اینها همه برای اصلاح نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌ها و نارسایی‌ها و خرابی‌های ناشی از گمراهی و جهل بشر است که نتیجه سوء آن نخست در زندگی این دنیا عاید او می‌شود.

به همین جهت است که خداوند نعمت‌هایی را که در دنیا در اختیار بشر قرار داده، برمی‌شمارد و از او می‌خواهد همه را در طریق بهبود و اصلاح وضع خود و بنی‌نوع‌اش به کار گیرد.

بالاترین نعمت الهی^۱، نعمت هدایت است که از طریق اعطای عقل و انزال کتاب در اختیار بشر قرار گرفته:

«

»

(بقره (۲) / ۲۳۱)

و همین نعم است که موجب تألیف قلوب و وحدت و یگانگی جامعه‌ی مؤمنان می‌گردد و دشمنی‌ها و کینه‌ها را زایل می‌سازد:

»

« (آل عمران (۳) / ۱۰۳) »

و اما نعمت‌هایی را که خداوند برای معاش آفریده، کلیات چگونگی مصرف‌اش را هم تعیین فرموده است:

« (بقره (۲) / ۱۶۸) »

»

« (انفال (۸) / ۶۹)^۲ »

»

۱. ولی هدایت در مکتب و منطق قرآن که به صراط مستقیم می‌کشاند، برای حرکت به سوی خدا و تقرب به اوست.

۲. پاره‌ای از این قبیل آیات در استفاده از نعمت‌ها برای یادآوری منعم و رحمان بودن خداوند است، که او را بهتر بشناسیم. و حمد و تسبیح‌اش را بجا آوریم. بعضی هم در نهی از پذیرش وسوسه و ستم‌گری‌های مقدس‌مآب‌ها و قشری‌هاست، و جلوگیری از اینکه مسلمانی و خداپرستی سبب ریاضت و ترک دنیا شود.

حال در آیات زیر تأمل کنیم ببینیم آنچه را خداوند عالم نهی و تحریم فرموده، فقط برای رضای خود و توجه دادن انسان به توحید و معاد بوده است؟ یا اینکه همه‌ی این منهیات، آثار سوء در زندگی و ارتباطات اجتماعی انسان در این دنیا داشته و کلیات تربیت و اخلاق را بیان می‌کند؟ و آیا نهی آن به جهت ایجاد آسایش و سعادت دنیوی برای انسان نبوده که پاداش آن جنات عدن و رضای خدا و رستگاری در معاد باشد؟

و اما آیات :

»

«(بقره (۲) / ۱۸۸)

این حکم برای جلوگیری از پدید آمدن یک حکومت استبدادی آمده است و مردم را از رشوه دادن به حکام جور و ظلم باز می‌دارد^۱. چنین حکومتی چه نام دین بر خود بنهد یا ضد دین باشد، در برابر این حکم یکسان است. در اینجا است که مردم باید عقل و شعور خود را به کار ببندند و گرنه:

«(اعراف (۷) / ۱۷۹)»

»

«.

(نساء (۴) / ۲۹)

در صورتی که اگر تراضی در معاملات و ارتباطات اجتماعی و بین ملت و دولت نباشد، نتیجه‌اش نزاع و قتال و ویرانی است:

«(نساء (۴) / ۵)»

(اموال خود را به دست سفیهان نسپارید که خداوند آن را قوام زندگی شما قرار داده.)

۱. در مورد جلوگیری از پدید آمدن حکومت استبدادی، صرف کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همین را می‌رساند و حکم می‌کند هر مسلمانی باید تابع حکومت و نظاماتی باشد (و حکومتی را بخواهد و بسازد) که نه استبدادی باشد و نه غاصب.

)

« (آل عمران (۳) / ۱۳۰)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا را در چندین برابر نخورید و از معصیت خدا پرهیزید. باشد که رستگار شوید.)

و رستگاری که نتیجه تقوا است، هم برای دنیا منظور است و هم برای آخرت^۱. علاوه بر اینها، نفع و بهره‌ی مادی و معنوی مردم قبل از آخرت، در این جهان مورد عنایت و توجه خداوند و پیامبران او بوده است. اما برای بهره‌وری صحیح و همگانی، بی‌آنکه حقی از فردی، در جایی از کره زمین ضایع و تباه شود و همه در نهایت آزادی و صلح و صفا و سلم و محبت و با جدّ و جهد کامل زندگی کنند، پیامبران را مبعوث و با آنها کتاب نازل کرد و اجر و کیفر اخروی و جهنم و بهشت را وعده فرمود. مثلاً در باره اعمال حج، اول منافع مردم را ذکر می‌کند و سپس یاد خدا را:

« (حج (۲۲) / ۲۸)

)

قطعاً غرض شارع از وضع اعمال حج هم اصلاح وضع دنیای بشر بوده است. وقتی می‌گوید:

«.

)

آری! دعوت تو را پذیرا شده و به خانه تو آمده‌ام. بنده‌ی تو هستم و فقط تو را اطاعت و پرستش می‌کنم. همه‌ی نعمت‌های دنیوی و عالم، مُلک متعلق به تو است. من دعوت تو و همه‌ی آنچه را از من خواسته‌ای اجابت کرده‌ام. حمد مختص تو است؛ نعمت مختص تو است؛ مُلک و قدرت و سلطنت مختص تو است؛ و تو را هیچ شریکی نیست^۲.

چرا پیوسته انسان مؤمن و یکتاپرست باید متذکر شود و به یاد داشته و تکرار کند که حمد و مدح و پرستش در شأن آفریدگار جهان و مختص او است؟ برای اینکه

۱. معلوم نیست که در قرآن منظور از رستگاری هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت. مگر اینکه بگوییم به تبع آخرت، دنیا هم خود به خود تأمین می‌گردد.

۲. اتفاقاً آیات و احکام حج از مواردی است که در مقاله آمده، و گفته شده که کاملاً در جهت معرفت و عبادت و حرکت به سوی خداست؛ و چون کار خدایی است و نباید آلوده و منحرف به‌شکر شود، قرآن اصرار ورزیده که توضیح و تفصیل و ریزه‌کاری‌های مناسک را بیان نماید.

مداح و ستایشگر و پرستنده‌ی مخلوقات دیگر، خصوصاً انسان‌های صاحب قدرت و ثروت یا زر و زور و تزویر نگردد.

پس کسی که به هر نام و تحت هر عنوانی مداح قدرتمندان و ستمگران و حتی بزرگواران شود، دیگر یکتاپرست نبوده و مشرک است. وقتی انسان نعمت را مخصوص خدا می‌داند، یعنی قبول می‌کند که باید آن را از راهی به دست آورد که خداوند تعیین فرموده و موجب رضای او می‌گردد؛ نه از طریق تملق و چاپلوسی و رشوه و ریا و به طور کلی از راه نادرست و ناحق و خیانت. و وقتی می‌گوید ملک و قدرت و سلطنت مختص تو است، یعنی همه‌ی قدرتمندان و رؤسا باید در زیر سلطه و فرمان و امر و نهی تو باشند، نه آنکه هر آنچه آنها بگویند، باید مورد پیروی و اطاعت قرار گیرد. پس ما که پرستنده‌ی تو هستیم، حق نداریم و نباید بنده‌ی دیگری جز تو باشیم و باید آزاد باشیم.

پس از اینکه یکتاپرستی و آزادگی خود را در خانه خدا و در برابر او اعلام نمود و وجود خود را از هر پلیدی و شرک پاک ساخت، باید به آثار دنیوی حج پردازد و به مشورت با مسلمانان بلاد دیگر بنشیند تا از مشکلات و کمبودها و نیازها و نیز پیشرفت‌ها و ترقیات یکدیگر آگاه شوند و به رفع نواقص خود اقدام و از امکانات هم بهره‌گیرند؛ و با توسعه‌ی ارتباطات خود نارسایی‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و دیگر کمبودهایشان را مرتفع سازند.^۱

در طول چهارده قرن، این همه علمای بلاد اسلامی که برای فریضه‌ی حج به مکه رفته‌اند، و همه دارای یک دین و یک کتاب و یک پیامبر بوده و هستند، و همه برای عبادت و «و خالصاً لوجه الله» رفته و می‌روند، آیا یک بار در این مدت طولانی گرد هم نشسته‌اند که اختلافات اعتقادی خود را مطرح سازند و در رفع آن بکوشند؟! خودخواهی و عجب و ریا و تکبر علماء مسلمان اجازه‌ی چنین کاری را نداده و حال آنکه آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» در زمینه‌ی رفع اختلافات نازل شده و قبل از هر چیز، آثار دنیوی چنین اتحادی محط نظر شارع بوده است.

۱. البته پرداختن و بهره‌مند شدن از آثار دنیوی حج، و به مشورت نشستن با سایر مسلمانان برای اصلاح امور عمومی، مرضی خدا و خیر مسلمانان است؛ اما اولاً: در سراسر آیات مربوط به حج و ابراهیم در سوره‌های مختلف، آنچه در مرحله‌ی اول و منظور اصلی مستفاد می‌شود، معرفت و تسبیح و تکبیر و تقرب به خداست، و بنده‌ی خالص او شدن. ثانیاً: اگر منافع دنیایی از آن حاصل شود - که می‌شود - فرآورده‌ی فرعی محسوب می‌شود و مربوط به اقدام مناسب خودمان می‌شود.

و آیات بسیاری که فساد در زمین را نهی می‌کند و عذاب و خسران را از آن مفسدین می‌داند، و چنین می‌نماید که یکی از غایات و اهداف اساسی پیامبران، اصلاح کره خاکی، یعنی اصلاح اخلاق، اقتصاد و مخصوصاً اوضاع سیاسی بشر است؛ چون عمده‌ی فسادها برخاسته از روش حکومتی حکام می‌باشد.^۱

»

(اعراف (۷) / ۵۶)

(در زمین، بعد از اصلاح آن، فساد نکنید و خدا را از ترس عذاب و امید به پاداش بخوانید.)

»

« (بقره (۲) / ۲۷)

و پس از نفی کامل فساد، عمران و آبادانی زمین را از بشر خواسته است:

»

(هود (۱۱) / ۶۱)

بنابراین استغفار به درگاه خدا و توبه از گناه و بازگشت به سوی او مرادف است^۲ با آبادانی و عمران زمین که بدون نفی کامل فساد و برقراری عدالت و اقامه‌ی قسط و ایجاد صلح و از بین بردن استبداد و آوردن آزادی، امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین جهت است که خداوند توبه‌ی آخر عمر را که معمولاً بدون جبران می‌ماند، نمی‌پذیرد:

»

« (نساء (۴) / ۱۷)

(توبه مخصوص کسانی است که کار بدی را از روی نادانی انجام می‌دهند، سپس به‌زودی از کار زشت خود دست برداشته و به‌سوی خدا باز می‌گردند.)

»

۱. بدیهی است که فساد در زمین، مطرود در گناه خدا و نهی شده در ادیان است.
۲. خدا در این آیه، آبادی زمین را از ما نخواسته، بلکه گفته است خودش در زمین به شما زندگی داده، و در عوض از ما طلب استغفار و توبه نموده است؛ یعنی ما را به سوی حمدش دعوت یا امر نموده است.

« (نساء) (۴) / (۱۸) »

(و کسانی که به بدکاری خود ادامه می‌دهند تا مرگ آنها فرا رسد، آن‌گاه بگویند الان توبه می‌کنیم، توبه آنها و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نیست.)
می‌بینیم که در همه جای قرآن، و در هر موضوعی، سخن از عمل است^۱ در صحنه و عرصه‌ی دنیا و قبول مسئولیت و ایفای نقش الهی در سایه‌ی توحید و با امید و رجا به لقای پروردگار، که در تخلُّق به اخلاق خدا و اتصاف به اسماء و صفات او مندرج است؛ بالاخره این انسان است که به اختیار پذیرفته است تا بار امانت الهی را به دوش کشد و از فرمان او اطاعت نماید:

»

« (احزاب) (۳۳) / (۷۲) »

«.

»

(یونس) (۱۰) / (۱۴)

(ما شما را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.^۲)

خداوند به پیامبران مکنّت و علم و قدرت داده است تا در روی زمین اقدام به عمل صالح و برپایی عدل و اجرای احکام الهی نمایند^۳ و مردم را نیز به راه خدا دعوت کنند؛ و خداوند به همه نیکوکاران چنین مکنّت و قدرت و علمی را داده است:

۱. طبیعی و بدیهی است که سخن از عمل است و میدان انجام عمل هم دنیا است؛ همان‌طور تدارک آخرت و تقرب به خدا هم در جایی غیر از دنیا صورت نمی‌گیرد.

۲. یعنی به حال خودتان گذاشتیم که به دست خودتان سرنوشت‌تان را بسازید.

۳. متن آیات مربوطه چنین است:

«(مؤمنون) (۲۳) / (۵۱)»

»

»

« (انبیاء) (۲۱) / (۷۳) »

« (انبیاء) (۲۱) / (۹۰) »

»

یعنی در هر حال اصل و اساس و هدف، عبادت و حرکت به سوی خداست، منتها از طریق صلا و عمل صالح و خدمت به خلق.

)

« (حجج (۲۲) / ۴۱)

مکنت دادن الهی هدایت اوست و همین که ابلاغ شد، هر کس بشنود، مسئول است نماز را برپا دارد و مال خود را پاک سازد و امر به معروف و نهی از منکر نماید، و به عاقبت امر ببانددیشد که به دست خدا و از آن خداست. و در آیه‌ای دیگر که قبل از آیه فوق واقع است، دفع فساد و شر مفسدین جوامع بشری، از مسلمان و مسیحی و غیره را به عهده‌ی انسان‌های صالح و پایدار همان جامعه گذارده و مسئولیت اصلاح را به ایشان سپرده است که مسلماً بیشترین فساد و ظلم و تباهی به دست حکومت‌ها انجام می‌گیرد، چه دینی باشند یا غیر دینی^۱؛ پس باید این نکته را متوجه بود که نام حکومت دینی هیچ‌گونه تقدسی برایش به وجود نمی‌آورد و عمل اوست که نشانه تدبیر یا بی‌دینی آن است.

)

« (حجج (۲۲) / ۴۰)

آیا واقعاً از قرآن چنین استنباط می‌شود که خداوند بشر را آفریده تا در دنیا محروم باشد و با انواع مصیبت‌ها و ستم‌ها و فقر و بیچارگی بسازد و بی‌عدالتی‌ها را تحمل کند تا در آخرت اجر و ثواب داشته باشد^۲؟! چنین خواسته‌ای از فیاض مطلق، محال است. فیض الهی همانند نور خورشید است که به هنگام تابش، همه چیز و همه جا را فرا می‌گیرد. فیض الهی عام است و اگر کسی را شامل نشد، خود آن شخص لیاقت و استعداد نداشته، یعنی به جهت عمل‌اش، خود را از آن فیض محروم ساخته است. به سخن دیگر، فیاضیت از صفات ذات است؛ بنابراین ضد صفت خداست که در دنیا مانع فیض و در آخرت فیاض باشد^۳. پس انبیاء آمده‌اند تا راه قابلیت فیض را به بشر بیاموزند، تا نه از نعمت‌های دنیوی محروم شوند و نه از ثواب و اجر اخروی. و

۱. مگر در آن مقاله گفته شده است که دفع فساد در زمین نکنید و کاری به کار دولت‌های فاسد و ظالم و

شرک مسلک نداشته باشید؟

۲. کی این حرف را زده است؟

۳. الله اکبر! کجا در آن مقاله یا سخنرانی گفته شده است که خدا و دین از مؤمنین خواسته‌اند که در دنیا محروم باشند، و با مصیبت‌ها و بی‌عدالتی‌ها بسازند، تا در آخرت اجر و ثواب ببرند؟! کجا گفته شده است که خدا در دنیا می‌خواهد به کسی فیض نرسد؟!

چون نظام عالم همان‌طور که اشاره کردیم، نظام اسباب و مسببات است، اسم تنها در سرنوشت یا ایجاد تحول در وضع مادی و معنوی بشر مداخلیت ندارد؛ حال کسی نامش مسلمان باشد یا مسیحی یا چیز دیگر، فرقی نمی‌کند. اگر تابع نظامات دنیوی که خداوند قرار داده، بشود، آثارش را خواهد دید:

«(فاطر) (۳۵/۴۳)»

پس اثر زاینده مؤثر است؛ یعنی عمل انسان، و کسب اجر اخروی منوط به نیت انسان و جلب رضای خدا در چارچوب یکتاپرستی و عمل به احکام اوست^۱.

پس در آن آیه که می‌فرماید: «(اعلی) (۸۷/۶) مقصود، تعدی و تجاوز و غصب مال و حقوق مردم و پایمال کردن آزادی و اندیشه‌ی آنها، اسراف و تبذیر، دروغ، ریا، نفاق، تهمت، غیبت و مانند آنهاست، به‌منظور کسب دنیا. البته آنان که چنین کنند، از فیض آخرت محروم‌اند، از دنیا هم برای مدتی کوتاه بهره می‌گیرند، ولی همچون شهدی آمیخته با سم مهلک.

بنابراین دنیا را باید خواست و اصلاح کرد و عدل را برقرار نمود^۲، با شرایط و حدود و احکامی که باری‌تعالی توسط پیامبرانش معین و مقرر فرموده؛ یعنی جامعه بر عدل استوار باشد، تعدی و تجاوز نباشد؛ آزادی و دموکراسی باشد؛ مردم در انتخاب عقیده و اظهار آن آزاد و مختار باشند؛ و به‌طور خلاصه، حقوق فرد و جامعه، از جمیع جهات رعایت گردد:

«(بقره) (۲) / (۱۹۲)»

«(بقره) (۲) / (۱۹۰)، مائده (۵) / (۸۷)»

و حکم به ناحق و باطل نباشد، زیرا کسانی که بر باطل و ناحق حکم یا حکومت کنند، هم کافرند و هم ظالم و هم فاسق:

«(مائده) (۵) / (۴۴)»

۱. بدیهی است.

۲. مگر در آن مقاله خلاف این گفته شد؟ اگر خواستن و اصلاح کردن دنیا در جهت نفع اجتماع و خدمت به خلق باشد، عین دین و ثواب است و نتیجه‌اش سعادت عقبی و رضای خدا خواهد بود. اما اگر من برای خودم و به خرج دیگران این کار را بکنم، ضد دین و باعث عذاب است.

«(مائده (۵) / ۴۵)»

»

«(مائده (۵) / ۴۷)»

»

شکی نیست که مفهوم و مفاد این حکم در آیات بالا، به وجود آوردن تشکیلاتی است که عامل به احکام خدا باشد و آن را در بین مردم جاری و ساری سازد، و اگر چنین نکند، کافر و ظالم و فاسق است^۱. و باز در آیه دیگر از زبان پیامبر می‌گوید که خداوند به من امر فرموده که در میان شما عدل را برقرار سازم و برای این کار خداوند به پیامبر امر می‌کند که در موضوع دعوت استقامت و پایداری نماید و از خواهش‌های دیگران پیروی نکند:

»

« (شوری (۴۲) / ۱۵) »

و آیات زیر نیز ناظر بر رفتار حاکم با مردم است که باید بر اساس عدل باشد:

« (نساء (۴) / ۵۸) »

»

«.

»

« (شوری (۴۲) / ۴۲) »^۲

با توجه به مجموعه آیاتی که تا کنون مورد استشهاد قرار گرفته به‌خوبی روشن می‌شود که خداوند در قرآن کریم عنایت به اداره‌ی امور مردم و تشکیل حکومت عدل داشته^۳، به همین جهت به مؤمنین دستور می‌دهد و آنها را موظف و مسئول برقراری عدل و قسط می‌کند^۴ و امر به معروف و نهی از منکر را بر آحاد مؤمنین،

۱. آیات مورد اشاره، این منظور و معنی را- که البته خلاف نیست- نمی‌رساند. این آیات از جهت منفی وارد شده، می‌فرماید تعدی نکنید و خلاف «ما أنزل الله»، حکم و قضاوت نکنید.

۲. این آیه ناظر بر رفتار حاکم با مردم است، ولی آیه قبلی (شوری (۴۲) / ۱۵) ناظر بر شخص رسول اکرم می‌باشد.

۳. به وسیله‌ی خود مردم.

۴. موظف بودن به عدالت با مردم و رفتار به قسط داشتن، غیر از ایجاد و اقامه‌ی حکومت به قسط است. همان‌طور که موظف به اقامه‌ی صلا بودن، غیر از ساختن مسجد و وادار کردن مردم به اقامه‌ی نماز جماعت است.

برای حفظ آزادی و عدالت اجتماعی، فرض می‌نماید. پس همه‌ی این دستورها ناظر به امور دنیاست و هدف، ایجاد جامعه‌ای خاص و یکتاپرست می‌باشد که هر کاری را یا برای رضای خدا فقط، یا به جهت ترس از عذاب آخرت، یا برای رسیدن پاداش و ثواب اخروی انجام می‌دهد. به همین جهت است که می‌فرماید:

»

« (انعام (۶) / ۱۶۵)

خداوند عالم چنین ترسیم می‌کند که بدون ذکر او و یاد او و توجه به او و پرستش او، به صورت توحید نه شرک، اعمال بشر در راه ایجاد عدالت در روی زمین و احقاق حق و مبارزه با ظلم و کسب آزادی به طور مطلق و عام، بی‌نتیجه و ناکام خواهد ماند، یا ارزشی صوری و ظاهری دارد، نه واقعی و حقیقی؛ و آثارش ناپایدار و زودگذر است، نه ماندگار و ثابت.

« (زمر (۳۹) / ۶۵)

»

« (طه (۲۰) / ۱۲۴)

»

و مسلماً ذکر خدا، اورادی نیست که بر زبان جاری گردد؛ بلکه همان اوراد هم مقدمه‌ی عمل است در صحنه‌ی اجتماع. پس ذکر، عمل به احکام الهی است که در رأس آنها کوشش برای اقامه‌ی قسط و عدل می‌باشد و معنای به‌یاد خدا بودن، همان است که انسان در اعمالش به‌یاد خدا و عامل به عمل صالح باشد و از ارتکاب معاصی خودداری کند.

« (نحل (۱۶) / ۹۰)

»

»

« (مائده (۵) / ۸)

»

« (حدید (۵۷) / ۲۵)

بنابراین، هدف اصلی و اساسی بعثت انبیاء و انزال کتب و میزان شناخت حق از باطل، آن بوده که مردم برای ایجاد قسط و عدل در جامعه قیام کنند.

»

« (هود (۱۱) / ۱۱۳)

«.

»

(شعراء (۲۶) / ۱۵۱)

اینها همه امر است به مخالفت با ظالم و قیام در برابر ظلم او^۱. پس اگر مسلمانان در اجرای احکام خدا، به صورت ید واحده بسیج شوند، مسلماً موفق خواهند بود. حال می‌پرسیم پس از این موفقیت و چیره شدن بر حکومت ظالم، شرعاً چه وظیفه‌ای دارند؟ آیا رضای خدا در این نیست که آزادی و علم و عقل و حکمت را برای مردمی که از بند ظلم و جهل رسته‌اند، ترویج نمایند؟ پس نباید زمام امور را طوری رها کنند که دوباره حکومت به چنگک ستمگران افتد.

حال، مؤمنین و مسلمانانی که مأمورند تا برای ایجاد قسط و عدل قیام کنند، با کسانی مواجه‌اند که در روی زمین، برای فساد و تباهی حرث و نسل، اقتصاد و تولید و عفت و ناموس بشر شتاب گرفته و کمر بسته‌اند:

«

»

(بقره (۲) / ۲۰۵)

چنین کسی متولی امور مردم نباید باشد. مردم مسئول‌اند کار و امر خود را از دست او باز پس گیرند؛ هر که باشد و هر دینی که داشته باشد. قرآن برای نفس عدالت و عادل، ارزش دنیوی و ثواب اخروی قایل است، نه برای آنکه به نام دین، برای خود و عمل خود تقدس قایل می‌گردد. این مردم‌اند که باید حق را از باطل جدا کنند و فریب نیرنگ‌ها و تزویرها و بت‌سازی‌ها و طاغوت‌ها را نخورند که قرآن کریم نیز همه‌ی این موارد را تذکر و هشدار داده است^۲.

۱. تکیه بر ظالم نکردن، یا اطاعت اوامر مسرفین و مفسدین نکردن، و به طور کلی زیر بار ظلم و استبداد نرفتن، مطلبی است مسلم؛ ولی غیر از وظیفه‌ی شرعی، ایجاد و اقامه‌ی حکومت عدل و قسط است. البته برای حکومت اسلامی یک ملت مسلمان، قانون اساسی محسوب می‌شود.

۲. صحیح است.

علی علیه السلام در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه، از ناهمگونی و تفرقه و عدم تعاون و همکاری مردم با خود شکوه می کند و می گوید:

«با اتکای به شما مردم نمی توانم عدل را از تاریکی شب به روشنایی روز در آورم، یا کثری و اعوجاج حق را برطرف نمایم، زیرا بدن های شما حاضر و عقل هایتان غایب است.»

سپس روی به خدا کرده می گوید :

«خدایا! تو می دانی که من برای مال ناچیز دنیا یا کسب قدرت، طالب حکومت نبوده ام؛ بلکه بدان جهت حکومت را خواسته ام تا معالم دین تو را به جای خود باز گردانم و اصلاح را در شهرهایت جاری سازم، تا مظلومان بندگان امان یابند و حدود از کار افتاده تو اقامه گردد.»^۱

بعد از آن، از سابقه ایمان خود سخن گفته و آن را دلیل لیاقت و شایستگی خویش برای احراز قدرت و حکومت می داند و خطاب به مردم می گوید:

«شما خوب می دانید که هر کس بر ناموس و جان و مال و احکام و امامت مسلمین ولایت و حکومت دارد، نه باید بخیل باشد که در اموال مردم طمع می کند، نه باید جاهل باشد که آنها را به جهل خود گمراه می سازد، و نه باید ستمکار باشد که به سبب جفا و ظلم اش با آنها قطع رابطه نماید.»^۲

بنابراین، انسان جهت میل به سعادت دارین، بالضروره باید دست به عمل بزند و آیاتی که انسان را تشویق و ترغیب به عمل می کند، بسیار است. احکامی را هم که خداوند اجرایش را برای بشر واجب ساخته، چارچوب کلی برای تعیین خطوط اصلی و عمومی عمل در دنیا، مثل: احکام ازدواج، طلاق، زکات، خمس، قتال یا دفاع، چگونگی برخورد با مشرکان و کافران و غیر آن تعیین فرموده است. چون خداوند سعادت کلی بشر را خواسته، قطعاً نظام زندگی و سعادت دنیوی و اخروی او موقوف و منوط به اجرای این احکام است. پس به هیچ وجه نمی توان گفت عمل به این احکام،

۱. هر حاکمی باید این کار را بکند، و اگر نکند و هوای نفس پیش گیرد، از راه خدا گمراه خواهد شد.
۲. بدیهی است و حرف درستی است. چنین رفتار، هم باعث اصلاح امر دنیا و رفاه و برکت می شود، و هم مانع از گمراهی و محرومیت از رحمت و رضوان پروردگار.

نه آثار دنیوی دارد و نه می توان تحت این عنوان به آنها عمل نمود! بلکه برعکس^۱، هم آثار فردی و خانوادگی دارد و هم آثار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. پس هیچ کس حق ندارد خود را متولی انحصاری دین قلمداد کند و به هر قیمت، به بهانه‌ی ایجاد حکومت دینی در تصرف قدرت بکوشد. این همان چیزی است که قرآن در آیه: «لَا اكْرَاهُ فِي الدِّينِ» (بقره ۲ / ۲۵۶) مردود دانسته، ولی راه برقراری آن حکومت مورد نظر را هم در دو آیه: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران ۳ / ۱۵۹) - «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شورا ۴۲ / ۳۸) تبیین کرده است. البته همه‌ی افراد جامعه دینی باید به طور تساوی و با حفظ همه‌ی حقوق در چنین مشورتی شرکت کنند.

از سوی دیگر، مؤمنین واقعی که به تمام احکام قرآن عمل می کنند و خود را در چارچوب آن قرار داده‌اند، هرگز به خود اجازه نمی دهند با توسل به زور و قدرت و سلب آزادی و حقوق مردم، حکومت را به بهانه‌ی اجرای احکام دین در دست گیرند. بر همین اساس است که خداوند جهان، بشر را پیوسته دعوت به تعقل، تدبیر، تفقه، تفکر و به کارگیری شعور کرده تا دچار فریب و خدعه‌ی نیرنگ بازاریانی چون معاویه و امثال او نشود. وقتی مردم، بی هیچ تعقلی، پیشوایان دینی را به جای خدا پرستیدند و هیچ زحمت کاوش و بررسی به خود ندادند، مشرک و بت پرست شده‌اند؛ مانند یهود و نصاری که در قرآن ذکر آنها چنین آمده:

« (توبه ۹ / ۳۱).

این گونه شرک هم با شعار جدایی دین از دنیا زایل نمی شود، چون نتیجه‌ی شعور مردم است.^۲ پیروان موسی علی رغم فداکاری‌هایی که نموده و همراه موسی رنج سفر و هجرت را تقبل کرده بودند، باز هم گوساله پرست شدند. چون صورت ظاهر را می دیدند و تفاوتی بین موسی و سامری قایل نبودند. یعنی مدعی پیشوایی دینی و شخص پیامبر را از هم تمیز نمی دادند. این حالت ناشی از خفت و سبکی عقل مردم است. به همین جهت است که قرآن متذکر می گردد که فرعون، برای اینکه قوم خود را به اطاعت کورکورانه و تسلیم محض وادارد، آنها را سبک عقل بار آورد:^۳

۱. آیا چنین چیزی در مقاله گفته شده است؟ یا صراحتاً خلاف آن توضیح داده شده است؟!

۲. مگر در مقاله گفته شده است که صرف شعار جدایی دین از دنیا برای رفع همه اشکالات و انحرافات کافی است؟!

۳. اینها که حرف‌های صحیح و بدیهی است و کسی منکرش نبود.

« (زخرف (۴۳) / ۵۴) »

پس دین، همان طور که خود پیامبر هم فرموده، هدفش اصلاح کلی معاش مردم است که اگر صورت پذیرفت، اصلاح معاد را هم در پی خواهد داشت. علی علیه السلام فرموده:

»

«.

(مردم چیزی از امر دین‌شان را در اصلاح امور دنیایشان ترک نمی‌کنند، مگر آنکه خدا باب زیبایی بزرگ را بر آنها می‌گشاید^۱).
یعنی اگر در امور دنیا احکام دین را رعایت نکنند، روزبه‌روز بر مشکلات‌شان افزوده می‌گردد. من باب مثال اگر در اقتصاد، حرمت ربا را رعایت ننمایند، پیوسته مشکلات اقتصادی آنها افزون می‌شود^۲.

البته هیچ کس منکر این معنا نیست که توحید و توجه به معاد هم برای اصلاح عمل بشر در این دنیا می‌باشد؛ و بدان جهت اساس است که انسان احکام دین را از جانب خدای یکتا که صلاح و خیر و سعادت او را در دینا و آخرت می‌خواهد، بداند و بدان متعهد و پایبند گردد و جامعه در ظل توحید الهی به اتحاد نایل شود و به سعادت و رفاه و صلح و آزادی دست یابد.

اگر بشر از طریق دینداری و شناخت دین صحیح نتواند از عالم توحش و حیوانیت به جهان تمدن و انسانیت گام نهد، و به امید اجر اُخروی، کوششی برای بهبود و اصلاح دنیای خود براساس احکام دین ننماید^۳، بود و نبود دین یکسان است و از سعادت اُخروی هم محروم خواهد شد.

آیا معنای توحید و خداشناسی چیزی است جز توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید عبادات، که مرجع و بازگشت آنها به حقوق خلق و اصلاح اخلاق و رفتار فرد در جامعه و نشر عدالت می‌باشد؟

سید محمدجواد موسوی غروی

۱. گمان می‌کنم معنی فرمایش حضرت این باشد: مردم اگر به‌خاطر اصلاح دنیای خود، احکام و امور دینی،

یعنی عبادت خدا و سعادت عقبی را فدا کردند، گرفتار زیان بیشتر خواهند شد؛ یعنی همان حرف ما.

۲. ولی قرآن در مورد ربا به‌گونه‌ی دیگری نظر می‌دهد، می‌گوید: «شیطان زده» و «گمراه گشته» از راه خدا خواهی شد.

۳. آخر کی و کجا چنین چیزی گفته شده است؟

دکتر عبدالکریم سروش

به نام خدا

استاد عبدالکریم سروش پس از مطالعه‌ی متن سخنرانی «آخرت و خدا» نظر خود را در تاریخ ۱۳۷۲/۷/۴ (در زمان حیات مهندس بازرگان) روی برگ دعوتنامه‌ی انجمن اسلامی مهندسين چنین مرقوم داشتند:

«دوستان عزیز، احتراماً جزوه‌ی ضمیمه را مطالعه کردم. لب رأی ارایه شده در این دفتر را موافق حق و صواب یافتم و از آن بهره بردم و نشر آن را برای پیشگیری و بل درمان انحراف خطرناکی که در فکر دینی پیش آمد، سودمند می‌دانم. خداوند توفیق مؤلف بزرگوار این دفتر را در باز نمودن راه عدل و حق، افزون تر گرداند.»

آقای دکتر سروش در مجلس ترجمه مرحوم مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد، سخنرانی مفصلی ایراد کردند که بخش عمده‌ای از آن ناظر به موضوع «آخرت و خدا» بود. از آنجایی که مجله کیان در شماره ۲۳ خود، متن تفصیل یافته‌ی سخنان ایشان را به چاپ رسانده است، ما بخش انتهایی مقاله مذکور را که مستقیماً به این موضوع مربوط می‌شود، به عنوان نظریه‌ی مبسوط آقای دکتر سروش در اینجا عیناً نقل می‌نماییم (ب.ف.ب).

* * *

... مرحوم بازرگان در دوران پس از انقلاب و با نزدیک تر شدن به پایان عمر، مسئله‌ی انتظار از دین برایش هر چه بیشتر مطرح شد. ایشان در بعثت پیامبر (ص) در بهمن ماه ۱۳۷۱، سخنرانی فوق‌العاده مهمی در انجمن اسلامی مهندسان کردند که در

نسخ محدودی تکثیر و منتشر شد و به دست پاره‌ای از دوستداران ایشان رسید. پاره‌ای از همفکران ایشان هم آن بحث را مورد نقد و بررسی قرار دادند. مرحوم بازرگان بررسی‌های دوستان را ملاحظه کردند و مجدداً آن سخنرانی را بازنویسی کردند که در بهمن سال ۱۳۷۲ نسخه‌ی نهایی آن منتشر شد. در اینجا ما شکاف خیلی عمیقی بین اندیشه‌ی جدید بازرگان و اندیشه‌های قبلی او می‌بینیم.^۱

بازرگان از ابتدای حرکت خویش، آنچه را در اندیشه دینی و در میان دینداران کم می‌دید، آداب فقهی نبود؛ بلکه می‌گفت که ما در این زمینه حتی افراط هم کرده‌ایم. این نکته را چندبار در نوشته‌های خود به کار برده است که در میان معارف دینی، فقه «رشد سرطانی» پیدا کرده است.^۲ و تمثیلی هم که دارد این است که اگر تصویر کسی را چنان رسم کنند که فی‌المثل بینی او خیلی بزرگ باشد، اما صورت و چشمهای او خیلی کوچک، کاریکاتور خنده‌آوری پدید خواهد آمد. وضع معارف دینی نیز چنین است که یک سوی آن این همه رشد کرده است، اما جوانب دیگر آن رشد نیافته باقی مانده است. آن جوانب رشد نیافته از نظر بازرگان، جوانب اخلاقی دین بود. جوانب فلسفی و کلامی هم برای او چندان مهم نبود، بلکه آنها را هم آگاهانه طرد می‌کرد و از ته دل معتقد بود که مشغول بودن مسلمان‌ها به آن مباحث، آنها را از ضروریات حیاتی هم دور کرده است.

۱. عنوان اولیه‌ی سخنرانی مهندس بازرگان «آخرت و خدا تنها هدف بعثت انبیا» بود که پس از انتقادات دوستانش، در متن نهایی، به «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» تغییر یافت. اما در سراسر متن نهایی، عنوان اولیه با تعابیر گوناگون تکرار شده است. به عنوان نمونه:
«منحصر شناختن برنامه بعثت انبیاء به آخرت و خدا» ص ۷۶
«تنها برنامه بعثت انبیاء، آخرت و خداست» ص ۸۵
«منحصر دانستن رسالت انبیاء به آخرت و خدا» ص ۸۶.

۲. در مقابل رکود و ضعفی که بر پیکر حیاتی و ستون اقتصادی و نظامی و سیاسی جوامع اسلامی مستولی شد، یک عضو رشد نمود و عمده مواد غذایی یا علاقه‌ها و فعالیت‌ها را به سمت خود کشاند... کار دنیا منحصر به دین شد و کار دین منحصر به فقه... وقتی... به‌جای توجه به عمق و معنی و مقصد تعلیمات دین به مظاهر خارجی و حرکات و شکل‌ها پرداخته می‌شود و عقیده و معرفت و فهم و تربیت و اخلاق و خدمت و فعالیت‌ها و جهاد که قسمت اعظم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، در بوت‌های اجمال افتاد و در عوض، روی تعداد بسیار معدود آیات که راجع به احکام فقهی است، همه‌ی مدارس و مکاتب و مناظر به پا شود و بحث‌ها و کتاب‌های تمام نشدنی راه بیفتند و بالاخره شخصیت افراد و اداره اجتماع تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد... چنین سرطانی کار را به هلاکت می‌کشاند».
(نیک نیازی، صص ۱۲۴ و ۱۲۵)

مرحوم بازرگان در این مسئله رفته رفته به این معنا متمایل شد که اگر قصه‌ی دین، قصه‌ی فقه و مقررات اجتماعی باشد و ما دین را برای این مقررات بخواهیم، در این صورت چندان نیازی به دین نیست، چرا که مقررات اجتماعی را به نحوی از انحا و با توافق عقلاً می‌توان وضع کرد و بر وفق آنها عمل کرد، چنان که دیگران کرده‌اند و چندان زیان هم نکرده‌اند. این سخن، البته سخن مرحوم بازرگان نیست. هفت قرن قبل، ابن خلدون عیناً همین سخن را گفته بود. در نوشته‌های او آمده است که جوامع بسیاری هستند که پیامبر نداشته‌اند و ندارند، اما امور اجتماعی خود را به خوبی اداره می‌کنند^۱. و بلکه غزالی هم، پیشتر از او فقه را علمی دنیوی می‌دانست؛ یعنی بالذات غیرمتعلق به دین.

بنابراین وی به این جا رسید که پیامبران اولاً؛ بالذات برای اداره‌ی امور اجتماع نیامده‌اند^۲. این انتظار، مهم‌ترین انتظاری نیست که ما از انبیاء داریم. حاجت اصلی ما به دین در جای دیگر است؛ چرا که سرّ حاجت به انبیاء چیز دیگری است. این مطلب قبلاً به صورت جوانه‌هایی در فکر او روییده بود، اما خصوصاً وقتی که رقابت رقیبان دیگر هم مطرح شد، برجسته‌تر گردید و به گُل نشست و در مراحل انتهایی عمر او به وضوح جلوه کرد. او صریحاً گفت که دین برای آباد کردن دنیا

۱. عبدالرحمن ابن خلدون، «مقدمه ابن خلدون».

۲. مهندس بازرگان در «بعثت و ایدئولوژی» و اکثر سخنرانی‌های روز مبعث، آیه بعثت را این‌طور می‌فهمید و می‌فهماند که دین و رسالت پیامبر برای حکومت و سیاست است. برای نمونه در «بعثت و ایدئولوژی» می‌نویسد:

«قسمت اعظم آنچه اساس و مشترکات ایدئولوژی‌هاست، به‌نحوی در آیه منعکس می‌باشد»
«بعثت و ایدئولوژی»، ص ۶۹؛

«در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست (به معنای اداره امت) پایه‌ی هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند»
(پیشین، ص ۷۵)

اما برای اولین بار در سال ۱۳۶۴ در روز بعثت، زیر عنوان «ناگفته‌های بعثت» می‌گوید:
«حکومت یا مدیریت جامعه در چهارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر (که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت) منظور نگردیده است و به‌نظر نمی‌آید که جزو برنامه رسالت و مأموریت فرستادگان خدا بوده باشد.»
«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، ص ۸.

نیامده است^۱. از دین چنین انتظاری نباید داشت و اگر آبادی نصیب دنیا می‌شود، جزو محصولات فرعی دین است. دنیا را عقلاً اداره کرده‌اند و خواهند کرد و هر مقولاتی چون علم و آبادی و مبارزه و نظم و ... بدیهیاتی است که عاقلان بدان می‌توانند برسند. لذا آنها جزو تعلیمات اصلی ادیان نیست. در اصل، رسولان الهی آمده‌اند که به ما بیاموزند که اولاً: این عالم خدایی دارد، و ثانیاً: جهانی و حیاتی پس از مرگ هست و خود را باید برای آن جهان آماده کرد. لکن چون آن جهان و این جهان تضادی با هم ندارد، در مسیر آماده کردن خود برای آن جهان البته فوایدی هم نصیب این جهان خواهد شد. اما این امر بالذات نیست، بلکه بالتبع و بالعرض و جزو محصولات فرعی ادیان و رسالت رسولان است^۲. و بلکه صحیح‌تر آن است که

۱. «به این ترتیب، چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین، همه‌ی مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. یا بگوییم که یک ایدئولوژی صرفاً دینی می‌تواند به‌لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به‌طور کلی دنیاشناسی و جهان‌بینی انسانی و فلسفی و فنی، کامل و کافی نباشد.» (پیشین، ص ۶۸)؛

«حکومت و سیاست یا اداره‌ی امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، تفاوت اصولی با سایر مسائل و مشاغل زندگی ندارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده‌ی خودمان می‌باشد. کما آنکه قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکر قایل است و مکرر آنها را سفارش کرده است، در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره امت‌ها را تجویز و تأکید کرده باشند؛ ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.» (آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، ص ۷۵ و ۷۶).

۲. «عملاً اجرای آن توصیه‌ها و تذکرها یا احکام و دستورالعمل‌ها، به طور طبیعی و قهری موجب سلامتی و صلح و نیرومندی مسلمانان و وسیله بهبود و صفای روابط خانوادگی و اجتماعی و حتی ملی و بین‌المللی آنان می‌گردد. علاوه بر آن، صداقت، امانت، عدالت، خدمت به نوع و سایر صفات اخلاقی و وظایف دینی، تقلیل و تسهیل فوق‌العاده در تشکیلات و خدمات و هزینه‌های دولتی، به‌وجود آورده به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، بازده یا راندمان کلیه‌ی عملیات و تولیدات و محصولات را بالا برده، اجازه‌ی همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های وسیع را می‌دهد. یا به‌تعبیر قرآنی، ابواب برکات آسمانی و زمینی را ←

بگوئیم کار برای آخرت مغل دنیا نیست. همین و بس. اما فکر بهبود دنیا را از در دیگر باید کرد.

به این ترتیب بود که مرحوم بازرگان یک باره چند مقوله‌ی مهم را در کنار هم نهاد و پرسید: آیا دین برای دنیاست؟ پاسخ: نه. دلیل محکم او هم این بود که «دین برای دنیا» فاصله‌ی چندانی ندارد با «دین برای دنیاداران» و «دین به کام دنیاداران». پس کدام است؟ دنیا برای دین؟ این هم نه^۱، چون به تصوف منفی می‌کشد و جوابش را

→ بر روی خلاق می‌گشاید. و به همان نسبت، نیاز امت را به حکومت و دولت خفیف کرده، مرحله‌ی نهایی آن، لاقبل به لحاظ امور داخلی، حذف حکومت‌ها خواهد بود. از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر. آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید. بدون آنکه اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذارده شود»

(پیشین، ص ۶۹ و ۷۰)

«آنچه در این اظهارات و استدلال‌ها صددرصد صحیح می‌باشد و ما دریانات قلبی روی آنها تکیه کرده‌ایم، اولاً: فواید و آثار مثبت دنیایی داشتن آیات جهاد و قضا و قسط و غیره است. منتها می‌گفتیم اینها آثار فرعی مفید و نتایج ضمنی هستند که غیرقابل انکارند.» (پیشین، ص ۳۴).

۱. «دینی که به‌خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بعثت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردند، نه دین است و نه خدا و نه آخرت. شرکی است در کنار و در برابر توحید و مصداقی از انقلاب و بازگشت به عقب، یا خسران و هلاکت.

(«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، ص ۸۵ و ۸۶)

بازرگان این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که «اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیاء از سیاست و اداره دنیا برای چیست؟»
بازرگان دلایل و علل اصرار خود را هفت زیان و آفت و انحرافی ناشی از آن نظریه ذکر می‌کند:
یک - تبدیل توحید به شرک:

«در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار «دین و دنیا»، به صورت «ادغام دین و سیاست» و «سیاست تابع روحانیت» کار را به جایی رساند که گفتند حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اولویت و اصالت برخوردار بوده، اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید، می‌توان اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود. و تا «تعطیل توحید» پیش رفتند! وقتی فرض بر این باشد که تمشیت امور دنیا و اداره امت‌ها جزو برنامه‌ی بعثت است، قهراً رهبری و حکومت باید به‌دست کارشناسان شریعت قرار گیرد.»

دو - انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دایم‌التراید فردی و اجتماعی دنیا. ←

در کار در اسلام داده بود. پاسخ او این است: دین برای خدا و برای آخرت، و دنیا تابع آن، و به قول مولانا:

→ از آنجا که مکاتب توحیدی و رسالت انبیاء و شریعت‌ها، نه برای جواب‌گویی به مسائل علمی و عملی جهان بی‌نهایت گسترده و مرموز به وجود آمده است و نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی نازل گردیده است و چنین انتظار ادعای پشتوانه محکوم و مستندی در کتاب و سنت نداشته، صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است، وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا عجز و اعتراف پردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.

سه- نتایج معکوس و تجربیات تلخی که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود. چهار- اسلامی که با پشتوانه‌ی قدرت و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا.

پنج- «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین هستند.

شش- اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفاً خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نمی‌باشد، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسان‌ها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.

هفت- اما مسئله‌ی مهم‌تر، زیان سنگینی است که طرز تفکر «دین برای دنیا» به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان- کلاً یا ضمناً- به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و در باره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری به امید اینکه دستورالعمل و پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است، درصدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنیایند، بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرتشان به وجه احسن تأمین گردد؛ بدون آنکه احتیاج به کسب دانش‌ها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلایق داشته باشند و با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فزاینده‌ی زندگی و دنیا پردازند. علاوه بر آن ناچار شوند، اصرار بورزند که شریعت و فقه‌شان چون از طرف خدا است و کامل و جامع می‌باشد، به همان صورت که هست، جواب همه‌ی نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه‌ی عصرها و انسان‌ها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داد.

(پیشین، صص ۸۶ تا ۹۸)

۱. «ماحصل کلام آنکه، آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن بر می‌آید، قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسئله‌ی خدا و آخرت است. خدا به صورت پذیرش و پرستش او و خودداری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگری و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دو گونه آن دنیا، ضمن آنکه احکام فقهی کمتر از دو درصد آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.»

←

(«آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا»، ص ۵۴)

هر که کارد قصد گندم باشدش گاه خود اندر تبع می آیدش
 قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملایک هم نمود

(مثنوی دفتر دوم، ابیات ۲۲۲۶ و ۲۲۲۳)

دنیا برای دین، امر بالتبع و بالعرض است. اگر کسی دنیا می خواهد، وارد علوم دنیوی بشود، فلسفه می خواهد، سراغ فیلسوفان برود، کلام می خواهد، سراغ متکلمان برود، اقتصاد می خواهد، پیش اقتصاددانان برود، از دین فقط باید دین را بخواهد. دین سوپرمارکتی نیست که همه چیز در آن بفروشند. متدینان همان قدر باید به فکر دنیای خودشان باشند که غیرمتدینان هستند؛ همان قدر باید ابزارهای علمی و مدیریتی را به کار گیرند که دیگران می گیرند؛ و این انتظار عبث را از دل خود بیرون کنند که دین همه‌ی سئوالات را می تواند پاسخ دهد.

این نکات شاید برای کسانی که عمری در مبارزه و ترویج اندیشه دین برای دنیا گذرانده‌اند، فوق العاده ثقیل باشد. و من می دانم که چه شکنجه‌ای بر ذهن مرحوم بازرگان رفته است تا این اندیشه را به این وضوح و صراحت ابزار کند. همین که همفکران او - که هیچ وقت به عمق فکر او نرسیدند - نتوانستند تا اینجا با او همراهی کنند، نشان می دهد که برداشتن این گام چقدر مشکل بوده است، و ورود به این مرحله چه شجاعت روحی و چه دلیلی عقلانی می خواهد.

من مایلیم که این معنای فوق العاده مهم را قدری بشکافم، گو اینکه جای بحث مبسوط در باره آن اینجا نیست. در دومین صفحه از صفحات نوشته‌ی یاد شده، مرحوم مهندس بازرگان، بحث «انتظار از دین» را مطرح می کند و صریحاً این تعبیر را به کار می برد. گویی تا پیش از این، برای او و همه همگامان او بدیهی و روشن بود که از دین چه انتظاری باید داشته باشند:

از نظر ایشان، دین باید به درد دنیای ما بخورد، ما را عزیز کند و برتر از سایر ملل بنشانند. آنان هیچ وقت به طور تئوریک گریبان خود را نگرفته بودند تا پرسند که آیا چنین انتظاری حق است یا حق نیست؟ آیا اصلاً دین برای این آمده است یا نیامده

→ «آنچه در هیچ یک از این سرفصل‌ها یا سوره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی شود، این است که گفته شده باشد ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین به عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.» (پیشین، ص ۵۶)

است؟ بالاتر از این، هیچ وقت این سؤال را مطرح نکرده بودند که اگر این سؤال مطرح شد، جوابش را از کجا باید بیاوریم؟ جوابش را از درون دین باید بخواهیم یا از بیرون دین؟

بنده یک نکته‌ی قابل بحث در کار اخیر مرحوم بازرگان می‌بینم و آن اینکه ایشان جواب این سؤال را از درون دین می‌جوید. یعنی می‌خواهد با آیات و روایاتی که داریم، نشان بدهد که آبادانی دنیا را از دین نباید انتظار داشت. این شیوه ممکن است برای متدینان دل‌انگیزتر و قابل قبول‌تر باشد و در بادی امر به نظر می‌رسد که بهترین راه برای تعیین انتظارات بشر از دین همین است که از خود دین پرسیم که برای رفع کدام حاجات و درمان کدام دردها آمده است؟ و پیامبران و داعیان دینی برای کار خود چه اهداف و مقاصدی را معین و معرفی نموده‌اند؟ اما واقع آن است که این شیوه وافی به مقصود نیست، چرا که:

اولاً، فهم متون دینی، خود در گرو تعیین و تحدید انتظارات ما از دین است، و نه برعکس؛ چون اگر به فرض، کسی چنان بیندارد که از کتاب و سنت می‌توان جمیع نکات خرد و درشت شئون زندگی و امور عالم را استخراج کرد، در آن صورت، عبارات دینی برای او معانی دیگر خواهند یافت و او خواهد کوشید تا از کمترین اشاره، بیشترین استفاده را بکند و گره‌های خود را در باب قوانین نور و حرکت سیارات و خواص ادویه و شکافتن اتم و... از متن آیات و روایات بگشاید. و اگر آن دایره را محدودتر بداند، به نحو متفاوتی عمل خواهد کرد، و درک و فهم خود را به نحو دیگری سامان خواهد داد. و کثیری از امور وارد در متون دینی برای او اصلی جلوه نخواهند کرد. لذا آدمیان پیش از مراجعه به دین، باید مسائل را به مسائل اصلی و فرعی تقسیم کرده باشند و چهارچوبی برای انتظارات خود معلوم و معین نموده باشند و سپس به سراغ متون دینی بروند. اگر کسی واقعاً فکر کند که دین برای تعلیم علم طب نیز نازل شده است، یا فی‌المثل متکفل آموزش شیوه‌ی مدیریت بیمارستانی هم هست، در مراجعه به دین، اشارات و مجملات را نیز از این حیث مورد کاوش و استفاده قرار خواهد داد. و اگر از همان ابتدا معتقد باشد که دایره‌ی اصلی پیام‌ها و معارف دینی حد مشخصی دارد، و آموزش مسائل بیرون از آن دایره اساساً مقصود و وظیفه شارع نبوده است، نه چنان ریزبینی‌های افراط‌آمیزی در مجملات می‌کند، نه به دنبال سند و برگه‌ای برای کشف نظر شارع در باب فی‌المثل شیوه مدیریت بیمارستان

برخواهد آمد و نه نیافتن و نبودن آنها را دلیل بر نقصان شرع خواهد گرفت. چرا که از دید او، اصل هدف بعثت انبیاء و رسالت ایشان معطوف به جانب دیگری بوده است و اگر کمالی هست، در آنجاست نه در جای دیگر. به عنوان مثال دیگر، می‌توان مسئله‌ی «حکومت» را مطرح کرد (که مثال خود آقای مهندس بازرگان هم هست). اگر انتظار دینداران از دین آن باشد که دین فقط وقتی کامل است که نظریه‌ای مشخص و معین - با تمام جزئیات آن - در باب نحوه‌ی حکومت در جامعه عرضه کرده باشد، لاجرم کوچک‌ترین اشارت در متن دین را هم به نحو خاصی معنا خواهند کرد و فی‌المثل از مرافعه‌ی «عمر بن حنظله» با شخصی دیگر، که بر سر ملکی بود، نظریه‌ای جامع در باب حکومت استخراج خواهند نمود. در مقابل فرض کنید که کسی معتقد باشد اساساً دین برای بیان این قبیل امور - خواه عمومیات، خواه جزئیات مربوط به آنها - نیامده است. در این صورت ذهن این شخص به هیچ‌وجه به سوی آن نمی‌رود که از متون دینی، نظریه‌ای سیاسی در باب حکومت استخراج کند. لذا اقوال شرعی مربوط به حکومت را همچون روایات طبی خواهد شمرد و بود و نبودشان را نقص و کمالی برای دین نخواهد یافت. عمده این است که قبلاً برای او معلوم شده باشد که از دین، طب را می‌طلبد یا نه؟ اقتصاد را می‌طلبد یا نه؟ حکومت را می‌طلبد یا نه؟ و گرنه با مراجعه به متون دینی در مورد همه‌ی اینها روایات و اقوال خواهد یافت. اتفاقاً ناقدان مرحوم بازرگان به همین راه رفته‌اند؛ یعنی دائماً اقوالی را که به ظاهر حکایت از اهتمام ذاتی دین به امور دنیا می‌کند، در برابر او نهاده‌اند و علیه او حجت آورده‌اند؛ این مباحثه هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسد. آب را از سرچشمه باید بست؛ یعنی قبل از ورود در فهم دین، باید معیار فهم دین را در دست داشت. یکی از آن معیارها، تعیین حدود انتظارات خویش از دین است.

حاصل آنکه شنیدن سخن دین کافی نیست؛ بلکه آن سخن باید فهم شود. و فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم. و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم. به علاوه، تعیین انتظارات بشر از دین، همواره تحول تاریخی می‌پذیرد. یعنی آدمیان رفته رفته در طول تاریخ بهتر می‌آموزند که پرسش اصلی‌شان از خدا و پیامبر چیست و کدام پرسش‌ها جنبه‌ی فرعی و ثانوی دارند؟ (شرح این مطلب، در قبض و بسط تئوریک شریعت، به نحو مبسوط آمده است.)

ثانیاً، فرض کنیم که آدمیان به دین مراجعه کردند و از دین شنیدند که برای تأمین کدام منظور آمده است. اما مطلب به همین جا ختم نمی‌شود؛ چرا که سخن بر سر صدق و کذب آن دعاوی هم هست. این نکته به‌ویژه هنگامی اهمیت و برجستگی می‌یابد که فرد از بیرون در دین نظر کند و در مقامی باشد که هنوز به دینی از ادیان اعتقاد و التزام نورزیده است. برای چنین فردی بسیار مهم است که معلوم نماید، آیا ادعاهای دین و داعیان آن صادق و معتبرند؟ و اساساً تحقق‌پذیر و عقلانی هستند یا خیر.

برای آنکه این معنا به خوبی روشن شود، مکتبی را در نظر آورید که آن را مقبول و بر حق نمی‌دانیم: برای مثال فرض کنید که مکتب مارکسیسم، خود حد انتظارات ما را از خودش به دست دهد و مدعی شود که برای آن آمده است که سعادت دنیوی آدمیان را تأمین کند و جامعه را به آبادی و آزادی کامل برساند و صنعت و ادبیات و هنر آدمیان را سامان مطلوب بخشد. آیا به صرف این ادعا، این مدعیات مقبول و صادق تلقی خواهند شد؟

معلوم است که در اینجا برای تعیین صدق و کذب مدعا، به بیش از ادعای مدعی حاجت است. حتی اگر یک مکتب، خود، نوع و حد انتظارات ما را از خودش تعیین کند، کار تمام نیست.

آن مکتب سخن و مدعای خود را مطرح می‌کند، اما اگر ما آن مدعیات را پذیرفتیم و باور کردیم، در آن صورت مدعیات وی، انتظارات ما را از آن مکتب تشکیل خواهند داد. و اگر نپذیرفتیم و باور نکردیم و در او چیزهای دیگری دیدیم و خواندیم، از آن مکتب انتظارات دیگری خواهیم داشت. فردی که هنوز به دینی از ادیان یا مکتبی اعتقاد و التزام نورزیده، همیشه باید احتمال کذب و بطلان را در مدعیات مدعی در نظر داشته باشد، و لذا نمی‌تواند مدعا را به صرف ادعای مدعی بپذیرد و آن را معیار فهم مکتب قرار دهد. بنابراین بدون شک نمی‌توان پاسخ این پرسش را «انتظارات ما از دین چیست؟» از خود دین جست، یا به صرف ادعای دین در این باب بسنده کرد. اما این سخن البته بدان معنا نیست که در این باب از مراجعه به دین به کلی مستغنی هستیم. مدعای دین در این خصوص می‌تواند منبع ما باشد، یعنی برای پاسخ گفتن به آن پرسش، تئوری‌هایی در اختیار ما قرار دهد، هر چند که تحقیق صدق و کذب و تعیین اعتبار یا عدم اعتبار آن تئوری‌ها در بیرون از قلمرو دین معلوم شوند؛ به بیان دیگر، سخنان دین در این باب اگرچه جنبه‌ی اثباتی ندارند، اما فایده‌ی ایضاحی دارند.

تعبیر «انتظارات ما از دین»، محتاج توضیح است. نادانی را دیدیم که نوشته بود: باید دید، دین از ما چه می‌خواهد، نه اینکه ما از دین چه می‌خواهیم! گمان کرده بود معنی انتظارات ما از دین، تحمیل خواسته‌های ما بر دین است. نه، انتظار ما از دین یعنی تبیین اینکه دین چه می‌تواند بکند و آمده و آماده است تا چه بکند. پیدا است که تبیین توانایی‌های دین، منوط به تبیین گوهر دین است. این از یک سو، از سوی دیگر نیازهای آدمی است که او را محتاج به دین می‌کند. دینی که نیازهای اصلی آدمی را- که ناکام مانده‌اند و در جای دیگر برآورده نمی‌شوند- بر نیآورد، پذیرفتنی و خواستنی نیست. لذا در تحدید انتظارات ما از دین، تبیین دو امر ضرورت دارد: یکی گوهر دین و دیگری آن دسته از نیازهای اصیل آدمی که جای دیگر اشباع نمی‌شوند. تبیین این هر دو امر، خارج از دین صورت می‌گیرد.

در باب روش کشف گوهر دین و تعیین انتظار ما از دین سخن گفتیم. قدری هم خود مفهوم مهم دین برای آخرت را بشکافیم. مرحوم مهندس بازرگان بر این نکات تأکید کرده که اصولاً زکات و جهاد که به نظر می‌آیند دو عمل دنیوی‌اند و جنبه‌ی اقتصادی و مبارزاتی دارند و به کام ایدئولوژی اندیشان شیرین می‌آیند، در متون شرعی چنان معرفی شده‌اند که اگر « نباشند، سودی برای مجاهد و یا پردازنده‌ی زکات ندارند. در حالی که نظامات دنیوی، نیت یا قصد قربت از کسی نمی‌خواهند، و کافی است شخص مالیات خود را بدهد؛ چه به میل و چه به اکراه. به علاوه که به نظر ایشان، هیچ جا هم قرآن نگفته است که آمده‌ایم که به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت بدهیم.

این مقدار از استدلال، شاید معنای مهم دین برای آخرت را به خوبی روشن نکند. به همین جهت، توضیح زیر را می‌توان بر آن افزود. دین سه بخش دارد: فقه و اخلاق و اعتقادات.

اول، بخش فقه دین، کار حداقلی می‌کند، یعنی نه طهارات فقه برای تأمین بهداشت کامل است، و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می‌دهند، و نه خمس و زکات حداکثر مالیات لازم برای گردش امور حکومت‌اند. این احکام را حتی اگر برای دنیا هم بدانیم- بنابر قول مهم غزالی که «فقه اصولاً علم دنیوی» است- باز هم باید آنها را حداقل کاری بدانیم که برای دنیا باید کرد. لذا برای حداکثرش باید برنامه‌ریزی عقلایی بکنیم (البته رعایت آن

حداقل، ضروری مذاهب است). از این گذشته، فقه اگر هم به فرض، حداکثری باشد، باز هم غنای حکمی دارد و نه غنای برنامه‌ای؛ یعنی، در کامل‌ترین شکل خود، حکم حلال و حرام را می‌دهد، نه برنامه‌ریزی اجتماعی و فردی را. دادن راه‌حل و برنامه‌ریزی از علم برمی‌آید، نه از فقه. حل مشکلات اجتماعی مثل مسئله‌ی اعتیاد و بیکاری و بیماری و تورم و تفریحات سالم و هنر و... هیچ کدام به عهده و در توان فقه نیست. پس به فرض اینکه فقه برای دنیا باشد، سهم کوچکی از آن او است. فقیه موضوع آفرین نیست، بلکه پس از تولد موضوعات، حکم‌شان را می‌دهد. تلفن و تلگراف و بانک و اسکناس و چاپ و الکترونیسته و... که قوام زندگی جدید بر آنها است و موجب توسعه - بلکه عین توسعه است - هیچ کدام محصول برنامه‌ریزی فقهی نبوده‌اند. فقه فقط به حقوق و تکالیف می‌پردازد و زندگی بسی بیش از حقوق است. برای اداره‌ی دنیا به روش و قانون علمی نیاز داریم و فقه واجد هیچ کدام نیست! به قول حافظ: از شافعی پرسید امثال این مسائل. اشکال سخن آقای بازرگان این است: فقه را هم اخروی می‌داند.

دوم، بخش اخلاق دین - که بخش بسیار مهم‌تر آن است - صددرصد اخروی است. یعنی راست‌گویی و عفت و مجاهدت با نفس و پارسایی و زهد و شکر نعمت و توبه و صبر و ذکر موت و معاد و... همه از نظر شرع در اصل برای کمال نفس‌اند. و نفسی که صالح و پالوده باشد، در آخرت به نعیم و رضوان الهی خواهد رسید. بلی آدمیان صالح، دنیای آرام‌تر و زندگی آسوده‌تری هم خواهند داشت؛ اما پارسایی دینی بالذات برای آن نیست که رفاه این جهانی بیشتر شود؛ (این قول فایده‌گرایان است که همه‌ی اخلاقیات را به نفع بیشتر برای جمع بیشتر برمی‌گردانند) بلکه برای آن است که حیات اخروی سعادت‌مندان‌ه‌ای تحصیل گردد و برای آن است که نفس مزگا و مهذب شود و آدمی به خدا نزدیک‌تر گردد. فقط در این حد و به این معنا است که می‌گوییم، دنیا محصول فرعی آخرت است - و دین و سیاست هم فقط به این معنا و در این حد به هم گره می‌خورند - و پیامبران در اصل برای آباد کردن آخرت آمده‌اند و دنیا از ترشح آن استفاده می‌کند (با قبول این پیش فرض که دنیا و آخرت، ضد یکدیگر نیستند، برخلاف قول کثیری از صوفیان). به علاوه، به فرض محال که اخلاقیات دین

۱. شرح این مطلب را در «داور دینی، باور دینی» آورده‌ام. رجوع شود به «فره‌تر از ایدئولوژی»، صص ۴۵ تا ۷۸ و نیز به کتاب «قصه ارباب معرفت» مقاله‌ی «جامه تهذیب بر تن احیاء» صص ۳۶ تا ۴۶.

همه ناظر به گردش امور معیشت دنیوی باشند؛ با اخلاق تنها، نمی توان جامعه را اداره کرد. قانون و علم هم برای این مقصود لازم اند. اما علم امری است فرآورده‌ی تجربه‌ی بشری، نه دین. اما قانون (فقه) دینی هم، چنان که گفتیم، حداقلی است. سوم، بخش اعتقادات دینی (عقیده به خدا و معاد) مهم ترین نقش شان پشتوانه بودن برای اخلاق و عمل مؤمنان است - که اولی ناظر به آخرت است و دومی هم، وقتی که دنیوی است، حداقلی است - علاوه بر آنکه خود حقایقی هستند که انکارشان، در صورت اذعان به صدق شان، موجب شقاوت آخروی است. باز هم این درست است که مؤمنان راستین معتقد به خدا و رستاخیز، لاجرم در روابط دنیوی شان، حق شناس تر و بی گزندترند، اما اولاً آنان نادرند و ثانیاً به هیچ وجه درست نیست که ادعا کنیم مجموعه پیامبران آمده اند بگویند، خدا را بپذیرید تا پیشرفت دنیوی نصیب تان شود؛ یعنی تکنولوژی مدرن و سوپر مدرن به دست آورید، که می دانیم نه چنین اثری دارد و نه برای چنین چیزی است و دین در تاریخ، با همه گونه جامعه‌ها جمع شده است (خواه کشاورزی، خواه صنعتی، خواه شهری، خواه روستایی). نتیجه اینکه، دین را برای سعادت آخرت باید خواست که در اصل برای آن آمده است و جبراً معطوف به تأمین سعادت آخروی است. امور دنیا را هم باید تدبیر عقلایی کرد. در پی اثبات این هم نباید بود که با دین، دنیای آبادی به دست خواهد آمد، چون مثلاً دینداران بهتر مبارزه خواهند کرد یا کار کردن شان منظم تر خواهد بود و یا حکومت شان عادلانه تر. فقه را در نازل ترین منزل باید نشانند و اخلاق را در برترین مرتبت. از دین، ایدئولوژی دنیوی نباید ساخت و در عین امید داشتن به اینکه در جامعه دینی راستین - نه فقط فقهی - و با آدمیان پارسا و نیک اندیش و خداترس بهتر می توان زندگی کرد تا با کسانی که نه با دوستان مروت می کنند و نه با دشمنان مدارا. باید به آفات جامعه دینی حساس بود، چرا که جامعه‌ای که در آن با نام و با ابزار دین، ستم می رود و آدمیان له می شوند و محرومیت می کشند، بسی شوم تر است از جامعه‌ی بی دین و ستمگر که جنایاتش به نام خدا صورت نمی گیرد و به پای دین نوشته نمی شود.

روشنفکری دینی ما که تاکنون در پی آن بوده است که دین را به کار دنیا بزنند و یا در خور دنیا در آورد، باید از این پس در پی بیرون آوردن دین از چنگال دنیا و دینداران باشد. اثبات حقانیت دین یا انسانی بودن آن، امری است و اثبات دنیوی بودن آن - در عرض مکاتبی چون مارکسیسم و در قیاس با آنها - امری دیگر است.

بازرگان که خود روزگاری مفتون ایدئولوژی اندیشی دینی بود، با مرگ خود بر آن فکر مهر خاتمت زد. مرگ او نماد مرگ آن اندیشه است.^۱ برای همین است که

۱. مهندس بازرگان در آخرین مکتوب‌اش، درباره‌ی سیر از ایدئولوژیک کردن اسلام به جدایی دین از ایدئولوژی، می‌نویسد:

«از خود نرسیده‌اید که چگونه ممکن است کسی که در سال‌های قبل از ۴۰، در زمانی که داعیان حکومت اسلامی امروزه سر و کار با ایدئولوژی و مبارزات سیاسی نداشتند، در زندان شاه کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را نوشته و نشان داده است که در برابر همه‌ی فلسفه‌های اجتماعی و مکاتب سیاسی و غربی می‌توان از اسلام و از برنامه بعثت پیغمبران، ایدئولوژی جامع و مستقل برای اجتماع و حکومت خودمان استخراج کرد، و کسی که به‌عنوان وظیفه‌ی دینی، بیش از نصف عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و استیلا خارجی گذرانده و برای حاکمیت قانون و ملت فعالیت کرده است، حالا طرفدار «تنز جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورهای اجرایی» شده باشد؟

شاید این اطلاع را هم نداشته باشید که در اواخر سال‌های ۴۰ (تا آنجا که به خاطر دارم) بنا به پیشنهاد آقایان طاهر احمدزاده و احمد علی‌بابایی، گروهی را از خود آن دو بزرگوار و آقایان طالقانی، دکتر سبحانی، مطهری، دکتر شبیانی، خامنه‌ای و حجتی کرمانی تشکیل دادیم تا به تدوین یک جهان‌بینی اسلامی بپردازیم و پایه برای خیلی اندیشه‌ها و اعمال، مخصوصاً ایدئولوژی مسلمانان بسازیم. جلسات متعددی برای مطالعه و مقابله‌ی متن‌های عرضه شده تشکیل شد. در میان آنها متن پیشنهادی آقای خامنه‌ای جزو برجسته‌ترین بود. آقایان حجتی کرمانی و دکتر شبیانی مأمور تنظیم متن نهایی شدند. متأسفانه در اثر حمله ساواکی‌ها به خانه آقای حجتی متن‌ها و فیش‌ها مفقود و طرح متوقف شد.

قبل از آن جریان، گمان می‌کنم در سال ۱۳۳۵ بود که یک سخنرانی به دعوت کانون نشر معارف اسلامی مشهد، در باره «حکومت اسلامی»، از دریچه‌ی دینی و اجرایی ایراد کردم که تازگی داشت و مورد استقبال استاد شریعتی و جوانان کانون قرار گرفت.

آنچه باید اضافه کنم این است که ایدئولوژی می‌تواند اصول و اهداف یا چارچوب خود را از دین بگیرد؛ ولی دین و ایدئولوژی دو مقوله‌ی جدا از یکدیگرند. ادیان توحیدی الهام شده از طرف خالق عزیز حکیم، قطعاً نظر و اثر در شئون دنیایی و انسانی دارند؛ ولی از یک افق دیگر و برای منظوری غیر از جواب‌گویی و حل مسایل و مشکلات دنیایی انسان‌ها آمده‌اند که تفحص و تلاش در آنها برعهده‌ی خودمان گذاشته شده است. بعثت و مأموریت پیامبران برای مسائل و موضوعاتی بوده است خیلی خیلی بزرگ‌تر و بالاتر از آنچه شش دانگ ذهن و اشتغالات بشر را جذب خود کرده و به کلی دور از دسترس و درک یا دانش و آزمایش اوست، یعنی آخرت و خدا! بنابراین نباید انتظار داشت که اسلام - یا مسیحیت و یهودی - برای ما اساسنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها یا قوانین شسته رفته‌ی کامل در باره ایدئولوژی، حکومت، اقتصاد، علوم و فنون، پزشکی و بهداشت به دست‌مان داده باشند یا بدهند. همچنان که آشپزی، خیاطی، معماری و سایر فنون زندگی و علوم و ←

عرض می‌کنم مرحوم بازرگان «به اسم بازرگان بود، نه به صفت». او بر خلاف سیاستمداران و دین‌فروشان، هیچ‌گاه با دین، تجارت نکرد. او هیچ‌گاه دین را برای دنیای خود نخواست؛ اما گمان می‌برد که دین برای دنیاست. و همین که دانست که چنین نیست، بر آن اندیشه هم رقم بطلان زد. این مسیر بازرگان بود از روزی که حرکت را شروع کرد تا روزی که یار به یاران رسیده و راه به پایان؛

» «۱

» «۲

→ اکتشافات را نیز تعلیم نداده‌اند. ولی بالعکس، ما می‌توانیم و اگر خداپرست و خدا دوست‌ایم، باید در تدوین ایدئولوژی، سیستم حکومت، قوانین اقتصاد و در کلیه‌ی فعالیت‌ها و خواسته‌ها طوری حرکت و عمل کنیم و تدوین اصول و فروع کنیم که اولاً، بر طبق کتاب و سنت به سوی خدا و در جهت تکامل و تقرب باشد. ثانیاً، مابینت و مخالفت با رهنمودهای دین و حدود و احکام شریعت نداشته باشد. اگر چنین کردیم، می‌توانیم اسم آن را ایدئولوژی اسلامی، حکومت اسلامی، یا اقتصاد اسلامی و غیر آنها بگذاریم. متوجه هم باشیم که چنین دستاوردها، اگر چه نام اسلام یا خدا و دین روی آنها گذاشته شده باشد، مانند کتاب خدا و آیین انبیاء، ازلی و لایتغیر نیستند. زیرا ناشی از بشر و ناظر بر بشر بوده، قهراً مشمول تحول و تکامل بر حسب شرایط متغیر روزگارند.»
(کیهان هوایی، ۳ اسفند ۱۳۷۳)

۱. مریم (۱۹) / ۱۵؛ با تغییراتی که گوینده در آن داده است.

۲. فصلت (۴۱) / ۳۳.

حسن یوسفی اشکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از انتقاداتی که بر نوشته‌ی ایشان وارد است، این است که در آرای جناب مهندس بازرگان، تناقض و دست کم ابهام و ابهام وجود دارد و همین امر، هم داوری در باره نظر ایشان را مشکل می‌کند، و هم سبب برداشت نادرست می‌شود و در واقع باعث سوء تفاهم می‌گردد. تناقض اصلی این است که در یک جا آمده است:

«قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید و ...»

اما یک صفحه بعد، تصریح شده است که:

«شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً وارد در همه‌ی قضایای این دنیای مردم شده است، از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ...»

این تناقض در سراسر نوشته و در ارتباط دین و دنیا، دین و سیاست، دین و حکومت و ... سایه انداخته. در ادامه‌ی این نوشته، توضیح بیشتر داده خواهد شد.

موارد زیر در نوشته‌ی آقای مهندس به نظر قابل نقد می‌رسند:

۱- مسئله‌ی دین و رسالت اصلی آن، موضوع سخنرانی و نوشته است. به نظر حقیر، دین و رسالت پیامبران الهی، «هدایت» آدمیان به سوی «خداوند» و «تقرب به مقام قرب الهی» و به عبارت دیگر، «تعالی اخلاقی» انسان در همین دنیاست؛ اگر این تعریف و نقش دین درست باشد، دو اصل التزامی از آن استخراج می‌گردد:

الف- دین «ابزار» و وسیله و بستر و راهی است برای سعادت و تعالی آدمی.

ب- نقش دین در دنیا سبب می‌شود که دین به صورت اجتناب‌ناپذیری به دنیای آدمیان کار داشته باشد. چرا که اصولاً برخلاف حافظ که می‌گوید: «آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست»، آدمی باید از همین خاک تا خدا عروج کند و دین عهده‌دار این کار است؛ کاری که بشر از عهده‌اش بر نمی‌آید و اگر ایمان مبتنی بر وحی، دست او را نگیرد، «لَفی خُسْر».

این اندازه و این نوع ارتباط و آمیختگی «دین» و «دنیا»، امری است محسوس و معقول و لذا هم قرآن و عملکرد پیامبران آن را تأکید می‌کند و هم دارای التزام عقلی است و هم با منطق امور منطبق است.

در مورد قرآن و عملکرد پیامبران: در جهان‌بینی قرآن، جهان حقیقتی است یگانه که هرگز بین اجزا و یا مراحل و مراتب آن مرز واقعی وجود ندارد. دنیا و آخرت، دو مرحله از یک مسیر و از هم جداناپذیرند. مفهوم دنیا و آخرت، یا ارزشی است و لذا اعتباری؛ یا صرفاً به دلیل مرحله‌ای بودن هر کدام، معقول و منطقی و پذیرفتنی است. به همین دلیل است که دین نیز به دنیای مردم کار دارد و بهترین دلیل آن نیز وجود احکام دنیایی در قرآن است. فلسفه آن هر چه باشد، در این استدلال خلل ایجاد نمی‌کند.

اما مفسر قرآن، عملکرد تمامی پیامبران توحیدی و الهی است. به گزارش قرآن- و تاریخ مدون- تمامی انبیاء کم و بیش با حکومت‌ها و قدرتمندان و ارباب زر و زور و تزویر، به صورت‌های مختلف درگیر بودند. حق بود که آقای مهندس با استناد به آیات قرآن، نهضت انبیاء را تحلیل می‌کردند و بالاخره به این سؤال اساسی پاسخ می‌دادند که علت درگیری‌های مستمر و گاه خونین پیامبران چه بوده است؟ البته یک جا فرموده‌اند:

«امر مسلم این است که پیامبران خدا نه از راه اعمال قدرت و نظارت بر عقاید و اخلاق مردم انجام رسالت و تبلیغ ایمان و معرفت و عبادت کرده‌اند و نه برای دعوت به توحید و مبارزه با شرک و استکبار و الحاد، اقدام به تشکیل حکومت و تأمین قدرت برای خود و امت نموده‌اند... آنچه در سراسر قرآن بیش از هر چیز به چشم می‌خورد و در نقل احتجاج پیغمبران گذشته با امت‌های مربوطه تکرار و تصریح می‌شود، مبارزه با شرک است و احیاناً استکبار به معنای «خود خداانگاری» و الحاد به معنای «انکار دین». ولی در کنار هیچ یک از آن آیات، اشاره و دستوری نمی‌بینم که مثلاً به موسی گفته

شده باشد: برو در برابر فرعون دولت مقتدری از بنی اسرائیل و از ملت‌های رقیب تشکیل بدهد، یا وقتی پیش فرعون رسیدی، با اژدها، و ید بیضایت او را از تخت به زیر انداخته، سرجایش بنشین و دهان کسی را که ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ»^۱ کرده است خرد کن...»

به نظر می‌رسد که آقای مهندس در این جملات، به کسانی پاسخ می‌گویند که تلقی دیگری از دین و یا دعوت انبیاء و حکومت اسلامی دارند که البته ربطی به ما ندارد. ما می‌گوییم درست است که کار پیامبران مبارزه با شرک است، اما شرک به چه معناست و محدوده‌ی آن کدام است؟ آیا شرک فقط فلسفی است یا اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم هست؟

واقعیت این است که وقتی پیامبرانی چون ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و محمد(ص) با شرک اجتماعی و اقتصادی درافتادند، آن همه دشمنی و فشار و درگیری روی داد. پیامبران، در هر شرایط، صلح‌کننده و درویش و موعظه‌گر نبودند؛ شورشگرانی بودند که به شهادت قرآن، با نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زمان‌شان درافتادند. بنابراین محدود کردن شرک و استکبار به «خود خداانگاری» و الحاد به «انکار دین»، نه تفسیر کامل دین است و نه با تاریخ نهضت و عملکرد انبیاء تطبیق می‌کند. البته ایشان به برخی از شیوه‌های مبارزه ایراد دارند که صددرصد درست است و با آن موافقیم. بدیهی است در احیای توحید و نفی شرک و برانداختن طواغیت، اصل عدالت و عدم تعدی و عدم تحمیل عقیده و فکر الزامی است. اصولاً جنگ در اسلام صرفاً برای برداشتن مانع و دفع تجاوز است، نه برای تحمیل دین و عقیده.

اما التزام عقلی؛ جناب استاد فرموده‌اند:

«اگر کلمه‌ی طیه‌ی «لا اله الا الله» را که چکیده‌ی آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن، تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته‌ایم. ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود.»

این بیان زیباترین و رساترین سخن در باب مدعای ما مبنی بر التزام عقلی دین و سیاست و دین و دنیاست. یعنی طبق این استدلال، نه تنها نمی‌توان دین و سیاست و مسائل اجتماعی و اقتصادی و مشکلات روزمره مردم را از دین و خداپرستی جدا

کرد، بلکه به جنگ تمامی ستمگران و دیکتاتورها و بی‌عدالتی‌ها رفتن، عین دیانت و لازمی دینداری است.

و اما آخرین نکته، منطق امور. همان‌گونه که لوازم عقلی و منطقی یک عقیده و یا فکر و نظر- ولو اینکه گفته نشده باشد- خود جزو عقیده و نظریه است و لذا باید آن را قبول کنیم، لوازم عملی نظریه را هم نمی‌توانیم نادیده بگیریم و یا به آن اهمیت ندهیم. وقتی گفته می‌شود که کلمه‌ی طیه‌ی «لا اله الا الله»، «تندرین و فراگیرترین شعار سیاسی» است و با آن به جنگ تمام پادشاهان و ... رفته‌ایم، چگونه می‌توان به شیوه‌ها و راه‌های عملی و امکانات اجرایی و تحقق آن نیاندیشید و حتی آن را از اهداف و آرمان‌ها بیگانه و یا ضد دانست؟ دنیا ابزار تحقق آخرت است؛ دین ابزار سعادت و فلاح آدمی است؛ قرآن کتاب ایمان و اخلاق است و هدف غایی تمامی اینها تقرب به مقام قرب الهی و تحصیل رضوان است؛ اما منطق امور و ملزومات منطقی و عملی به ما می‌گوید، بدون داشتن یک جامعه توحیدی و خدایی و اخلاقی و عادلانه، تحقق همه جانبه‌ی آن آرمان‌های بلند و الهی در تمامی آدمیان ناممکن است. درست است که خداوند به محمد(ص) نگفته است: حکومت تشکیل بده و فرمانروایی کن! اما جز این است که روند مبارزه پیامبر را به احراز قدرت سیاسی در مدینه کشاند؟ حق آن است که خداوند به موسی نگفته است: «دهان فرعون را خرد کن» و حتی فرموده است با وی نرم و ملایم سخن بگو، اما اگر مسیر درگیری به آنجا رسید که دهان فرعون هم خرد شود، آیا مغایر با دین است؟

خوشبختانه خود ایشان در این مورد بهترین سخن را فرموده‌اند:

«نگارنده در دفاعیات خود در دادگاه نظامی زمان شاه در سال ۱۳۴۲، این

سؤال را مطرح کرده بود که آیا در محیط استبداد، خدا پرستیده می‌شود؟ در

آنجا نشان داده شده بود که: زندگی در زیر لوای استبداد،»

«^۱ است، نه دنیا داریم نه آخرت.»

تمامی حرف ما همین است. آیه و فرمان نداریم، اما واقعیت این است که آخرت بدون دنیا ناممکن و فریب و دروغ است. اگر این سخن درست است، چه اصراری است بین دین و دنیا، دنیا و آخرت، دین و سیاست و دین و حکومت، مرز بکشیم؟ با توجه به سخن دادگاه، این جمله چگونه قابل قبول خواهد بود که: «اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشگی مان خراب باشد؟»

اصولاً اگر تقابلی بین دین و دنیا و یا دین و سیاست بیفکنیم و دین را به طور کلی در امور دنیوی صاحب رأی و نظر ندانیم، دیگر برای مؤمن چه انگیزه‌ای برای مبارزات اجتماعی و سیاسی باقی می‌ماند؟ واضح است که اگر مؤمن با انگیزه‌ی دینی مبارزه اجتماعی بکند، لاجرم باید دین او در امور دنیا-ولو کلی- نظر و حرف داشته باشد.

بنابراین برای جلوگیری از هر نوع سوء تفاهم، بهتر است بگوییم هدف غایی و ایدئولوژیک دین، «هدایت» است (هدایت به معنای قرآنی و با تمام لوازم آن) و هدف اجرایی و استراتژیک دین، «عدالت» است (عدالت به معنای قرآنی آن که آزادی را هم شامل می‌شود).

۲- این سخنان بدان معنا نیست که دین در تمامی امور زندگی ما نظر دارد و تمامی مسائل را در قرآن و یا حدیث گفته و ما فقط مأمور اجرای آنها هستیم؛ لااقل بنده چنین باوری ندارم. اصولاً مشکل اصلی در این است که ما هنوز نوع رابطه‌ی دین و سیاست و یا دین و حکومت و یا دین و اقتصاد و... را تعیین نکرده‌ایم. اختلاف نظرها عمدتاً ناشی از خلط این مسائل با یکدیگر است. لذا فکر می‌کنم مشکل اصلی در این نیست که عده‌ای دین و دنیا و یا دین و مبارزه را با هم ربط دادند - چرا که به اعتراف آقای مهندس، این پیوند مبارک بوده است - بلکه مشکل اصلی در این است که تفسیرهای مختلفی از دین و سیاست و حکومت و اقتصاد و ... وجود دارد. لذا عده‌ای در عین اعتقاد به دین و سیاست و حتی با اعتقاد به حکومت اسلامی، به دموکراسی و آزادی فکر و عقیده و احزاب و ... اعتقاد دارند و عده‌ای دیگر درست برعکس، صریحاً دموکراسی را ضد دین می‌شمارند. باید روشن شود، کدام دین؟ کدام دموکراسی؟ و کدام آزادی؟

این که فرموده‌اند:

«اشکال ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره‌ی امت‌ها را تجویز کرده باشند، ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند.»

جای تأمل دارد. اگر منظور این باشد که پیامبران، دستورهای اجرایی و عملی خاصی برای تحقق عدالت و چگونگی اداره امت نداده‌اند که تا روز قیامت معتبر باشد، درست است، این کار به عهده‌ی بشر نهاده شده است. اما دو نکته قابل ذکر است:

یکی اینکه ادیان الهی مبارزه با ستمگران و بسط عدالت را نه تنها تجویز، بلکه با رعایت شرایط، واجب کرده‌اند. دیگر اینکه، هر پیامبری - به ویژه پیامبر اسلام - در زمان خود احکام و تعلیمات خاصی داشته است که البته بخشی از طریق وحی صادر شده و بخش عمده‌ای نیز به وسیله‌ی خود پیامبر، به ضرورت زمان و مکان، معین شده‌اند.

۳- در اینکه احکام دین فایده‌ی دنیایی هم دارند یا فقط آخرتی‌اند نیز، تعارضاتی در سخنان ایشان به چشم می‌خورد؛ فی‌المثل در یک مورد گفته می‌شود:

«قرآن و رسالت پیغمبر نسبت به امور دنیایی نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر. آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی می‌آید.»

ولی در جای دیگر چنین ادعا می‌شود که:

«اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً و یا ضمناً - به‌خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره‌ی صحیح فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد... زیان‌هایی دارد که بر شمرده می‌شود.»

بدین ترتیب، در اینجا فایده‌ی اصلاح‌گری دین - ولو به‌طور ضمنی - انکار می‌شود، ولی در جای دیگر تصریح می‌شود:

«راجع به فایده و منظور نماز که در رأس اسلام و احکام دینی قرار دارد، گفته می‌شود که از کارهای زشت و منکرات جلوگیری می‌کند، ولی اضافه می‌نماید که «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، یعنی بالاتر از فایده‌ی اخلاقی، آنچه مهم‌تر و منظور اصلی است، به یاد خدا بودن و یاد خدا کردن است.»

به نظر می‌رسد که وجود فایده‌ی دنیوی در احکام دینی و توجه شارع به این فواید، مغایرتی با هدف معنوی و آخرتی نداشته باشد. هر دو فایده منظور خداوند بوده است، منتها یکی جزئی و ضمنی و از باب مقدمه و دیگری نهایی و کلی و ذی‌المقدمه. تمامی عبادات باید برای خدا باشد و اگر قصد قربت در گفتار و کردار مؤمن نباشد، اعمال دچار «حَبْطٌ» می‌گردد؛ اما این مانع از آن نیست که اعمال و احکام دینی آثار مثبت دنیایی ندارد و یا منظور خداوند نبوده است. مثلاً وقتی در آیه ۹۱ سوره مائده (۵) در باره حرمت شراب و قمار سخن می‌گویند، ایجاد عداوت و دشمنی در میان مردم را در شمار فلسفه حرمت آن دو قرار داده است. مگر «ایجاد

دشمنی» یک مقوله‌ی صددرصد دنیایی و این جهانی نیست؟ در مورد نماز هم، روشن است که «فحشاء و منکر» پدیده‌ای صددرصد اجتماعی هستند و لذا در فلسفه نماز، قطعاً منافع دنیوی هم مورد توجه بوده است؛ روزه هم همین گونه است؛ درست است که «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ هدف غایی روزه است، ولی پیامبر فرمود: «صُومُوا تَصِحُّوا»؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید.

البته در بعضی فرازاها فرموده‌اند که مفاهیمی چون عدالت (یا نابودی ظلم)، اصلاح (یا نابودی فساد)، نوع دوستی (یا نابودی فقر)، علم (یا نابودی جهل)، اخلاق (یا نابودی توحش) و توحید (یا نابودی بت پرستی) «خارج از خواست ادیان و عمل پیغمبران نمی‌باشد». اما «اصل بنیادی و مهم اعتقاد و انتظار آخرت از قلم افتاده است. به علاوه، ارزش‌ها و برنامه‌ی پنجگانه مورد اشاره، خود به خود در سایه‌ی دو برنامه‌ی آخرت و خدا تأمین می‌گردد». آن گاه در ادامه‌ی بحث، ضمن پذیرفتن این نظریه که آثار بهداشتی و یا دنیوی و اجتماعی برخی از احکام دینی مورد تأیید و نظر و تأکید قرآن بوده است، می‌افزایند:

«قرآن تا آنجا به کارهای دنیای ما می‌پردازد که وسیله‌ساز حیات آخرت و تقرب ما به خدا باشد.»

این سخن کاملاً درست است، اما باید گفت که اولاً، مطلب قلبی، حتی فایده دنیوی ضمنی احکام را انکار می‌کند و ظاهراً آن مطلب با این سخنان سازگار نیست. ثانیاً، اگر به هر حال و در هر حدی و به هر منظوری، قرآن با دنیا کار دارد، چرا اصرار بر تقابل افکندن دین و دنیاست؟ ثالثاً، باید پرسید، آن کسی که با نیت خدایی برای عدالت و نفی فساد و محو بت پرستی و نفی ستمگری و ... مبارزه می‌کند، آخرت را تحصیل نکرده است؟

۴- در قسمتی آمده است:

«برای جلوگیری از تعدی و تلافی‌گری‌های بی‌حد و اندازه ظالمانه که در تجاوزهای فردی یا قبیله‌ای و دوستی پیش می‌آمده است - و حالا هم پیش می‌آید - و کار به جنگ و خونریزی‌های سبعانه و به خرابی و کشتارهای بی‌حساب می‌کشد، در قرآن چنین دستورهای ظاهراً قضایی - اجتماعی - حکومتی صادر شده است تا دینداران ... از سعادت جاویدان محروم نشوند.»

کلمه‌ی «ظاهراً» در اینجا برای چیست؟ وانگهی، از نظر ایشان، اکنون تکلیف چیست،

۱. بقره (۲) / ۲۱، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۳، انعام (۶) / ۱۵۳ و اعراف (۷) / ۱۷۱.

آیا باید اجرا شوند یا خیر؟

۵- در مورد آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷)/ ۲۵) فرموده‌اند:

«معنی و منظور آیه، آن طور که بعضی‌ها تصور و تبلیغ کرده‌اند، این نیست که مردم و دیگران را برای مبارزه با ظلم و استبداد و استکبار و یا بسط عدالت و دیانت در دنیا، بسیج نمایند؛ بلکه خود مردم در اخلاق و رفتارشان عامل به عدالت باشند.»

در این مورد باید گفت، اولاً، دلیل چنین تفسیر فردگرایانه از آیه چیست؟ ثانیاً، «ناس» معادل فارسی «مردم» است و لذا اسم جمع است و در این صورت معنای آیه این می‌شود که عدالت را جمعی اجرا کنید؛ دعوت به قیام «لِيَقُومَ» مؤید این نظر است. ثالثاً، گفتیم که عدالت و به‌طور کلی دینداری تام و تمام، بدون تأسیس یک جامعه‌ی عادلانه ممکن نیست. در این صورت، قرآن دعوت به امر محال نمی‌کند (البته تکلیف شخصی در هر حال از کسی ساقط نیست). رابعاً، اگر مردمان را برای مبارزه با ظلم و ستم بسیج کنیم و دینداری و عدالت را در جهان گسترش بدهیم، از هدف قرآن دور افتاده‌ایم؟

۶- گفته شده است:

«ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌هاست و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و...»

اولاً، این یک استدلال متکلمانه است که به حق مورد انتقاد ایشان هم هست. مگر همین خدای خالق، «تیراندازی» و «زراعت» و ... ما را در قرآن به خود نسبت نمی‌دهد؟ ثانیاً، هیچ کس نگفته است پیامبران آمده‌اند کار رئیس‌جمهور و فرماندار و شهردار را بکنند. سخن این است که فی‌المثل، پیامبر اسلام به مقتضای رهبری و عمل سیاسی و اجتماعی تصمیماتی گرفته و عمل کرده و از این نظر بین پیامبر و دیگر مدیران جامعه فرقی نیست، و این نقش، از شأن نبوت وی نمی‌کاهد.

۷- اما در مورد آفات امتزاج دین و دنیا، فرموده‌اند:

«شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقی و معقول که هدف از بعثت و رسالت انبیاء، سلامت و سعادت زندگی انسان‌ها و اداره‌ی صحیح دنیا بوده است یا توأم با آخرت می‌باشد، یک سلسله زیان‌ها و آفات و انحرافات به‌بار می‌آورد که نهایت آن «شدن است.»

و آن گاه این موارد را بر شمرده‌اند:

- ۱- تبدیل توحید به شرک،
- ۲- انحراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جواب گویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و مشکلات دائم‌التزاید فردی و اجتماعی دنیا،
- ۳- زیان دیگر، نتایج معکوس و تجربیات تلخی است که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود،
- ۴- اسلامی که با پشتوانه و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا،
- ۵- (شماره ۵ چون از آفات نبود، حذف شد)،
- ۶- اعتقاد به اینکه پیامبران خدا...
- ۷- طرز تفکر «دین برای دنیا» ... باعث می‌شود که مؤمنین و علاقه‌مندان احساس وظیفه و نگرانی نکنند...

در باره این آفات نیز چند نکته را به طور اجمال یادآوری می‌کنم:

اول، دین و وحی وقتی از آسمان به زمین می‌آید و به ذهن انسان‌ها منتقل می‌شود، خصلت بشری پیدا می‌کند و هر چیز بشری اشتباه‌پذیر و لذا مشمول قاعده کلی کون و فساد است و در معرض آفات و انحرافات قرار دارد. ما امروز کدام دین را می‌خواهیم حفظ کنیم که به اشتباه و انحراف و آفت دچار نشود؟

دوم، اگر بنا بود که دین مورد اتهام واقع نشود و دینداران به دین لطمه نزنند و یا از طریق اشتباهاتشان دین را زیر سؤال نبرند، علی‌القاعده در مرحله‌ی اول، پیامبران می‌بایست چنین روشی را در پیش می‌گرفتند تا خود و دین‌شان متهم نشود. آیا پیامبر و یا امام علی (ع)، کم مورد سؤال و اتهام هستند؟

درست است که ایشان تأکید فرموده‌اند رهبانیت و ترک دنیا مطلوب نیست، اما بالاخره روشن نکرده‌اند که یک مؤمن چه نوع رابطه‌ای با دینش دارد و در واقع دین او به چه کار او می‌آید. دین برای دنیا، غلط و آفت‌خیز، دین و دنیا با هم نیز غلط و مردود، ترک دنیا و رهبانیت و بی‌مسئولیتی هم اشتباه و انحراف، پس چی؟ وقتی ایشان می‌فرمایند اصلاح امور دنیا کلاً و ضمناً منظور ادیان نبوده است و اگر هم حکمی صادر و یا عمل شده «ظاهراً» بوده و بعد می‌گویند اگر کوچکترین آمیزشی بین دین و سیاست و دین و دنیا صورت گیرد، آفاتی پدید می‌آید و اصولاً دین و دنیا را فیل و فنجانی دانسته‌اند که «از هر جهت در دو سطح بی‌نهایت متفاوت» هستند

و مخلوط کردن آن دو با هیچ منطق و عقلی جور در نمی‌آید و ... نتیجه‌ای جز تنزه‌طلبی و اعراض کامل مؤمن از دنیاست؟

راه دیگر آن است که بگوییم دنیا و انسان برای دین است؛ یعنی انسان باید در خدمت دین باشد. و اگر این نظر را قبول کنیم، مشکلات و آفاتی در پی خواهد آمد که فکر نمی‌کنم آقای مهندس آن را درست و مقبول بدانند. البته یک راه حل دیگر قابل تصور است و آن اینکه هر مؤمنی مبارزه بکند و فعالیت اجتماعی و سیاسی و دنیایی هم داشته باشد؛ ولی پیوسته اعلام کند که این کارها هیچ ربطی به دین او ندارد. البته واضح است که این نظر هم با برخی از عقاید و زندگی سراسر ایمان و مبارزه‌ی ایشان سازگار نیست؛ به ویژه آنجا که می‌گویند دین نسبت به امور دنیا بی‌نظر و بی‌موضع و بی‌اثر نیست.

سوّم، جدایی دین و دنیا نیز آفاتی به بار می‌آورد که به نظر من ویرانگرتر و خطرناک‌تر و ضد‌دینی‌ترند، از جمله اینکه:

۱- مؤمن از هدایت دین در عرصه‌ی زندگی اجتماعی (و حتی فردی) محروم خواهد شد.

۲- شرک و کفر عملی و بی‌عدالتی و ... بر جامعه‌ی دینداران حاکم خواهد شد.

۳- در این صورت، نه از خدا خبری خواهد بود و نه از اخلاق و آخرت اثری.

۴- دین بهترین ابزار حاکمان و دنیاداران خواهد بود.

۵- در حال حاضر این تفکر تمامی دستاوردهای صدسال مبارزه اسلامی را بر باد خواهد داد.

و «هَلُمَّ جَرًّا»^۱.

چهارم، آفاتی که بر شمرده‌اند، عمدتاً مربوط می‌شوند به تفکر خاصی که اکنون از دین و سیاست و حکومت و فقه و ... در جامعه‌ی ما وجود دارد و این تفکر نه لزوماً عین دیانت است و نه عین سیاست، و نه مربوط است به تمامی مسلمانان و متفکران دیگر. اما در باره آفات یاد شده توضیحی می‌دهم:

در مورد اول، هر چند که دین در هیچ حالتی از خطر لغزش و آلودگی با شرک مصون نیست و طبعاً اگر دین را مبنا و بنیاد سیاست و جامعه و اصلاح امور دنیا بدانیم، بیشتر در معرض شرک‌زدگی قرار دارد، اما این لغزش اولاً، ذاتی و الزامی نیست؛ ثانیاً، باید در نظر و عمل تدبیری اندیشید که خطر رفع گردد و یا به حداقل برسد.

۱. و امثال آن یا چیزهای مشابه دیگر.

در مورد دوم، این اشکال متوجه کسانی است که معتقدند اسلام اولین و آخرین حرف را در باره رفع مشکلات و نیازهای آدمی گفته و هر چه هم گفته نشده، فقیهان از طرف خدا می گویند که البته این فکر غلط است.

در مورد سوم، باز باید کسانی پاسخگو باشند که حکومت را برای همیشه آسمانی می دانند و معتقدند افراد خاص و یا گروه خاصی از طرف خداوند مالک الرقاب مردم هستند.

در مورد چهارم، این نیز مانند مورد دوم و سوم است. بی گمان اگر بنا باشد دین با اکراه پیش برود و توجیه گر قدرت سیاسی و تقدس بخش حکومت باشد، کالای شیطان است. اما چه کسی گفته است هر نوع ربط دین و دنیا و یا ربط دین و سیاست و دولت لزوماً با زور و قدرت و تحمیل عقیده همراه است؟ حکومت پیامبر و علی (ع) نشان می دهد که چنین الزامی در کار نیست.

در مورد ششم، این سخن، سخن حقی است. اما باید گفت که اولاً، این نظر چه تناقضی با ارتباط دین و دنیا دارد؟ آیا نمی توان در عین مبارزه و تأسیس جامعه براساس دین، چنین تلقی ای از دین داشت و نقش نهایی و انحصاری دین را حفظ کرد؟ ثانیاً، اگر دین از دنیا و جامعه و سیاست جدا شود، هرگز مردمان در شرایط بحرانی و سخت به دین پناه نخواهند برد. مردم دنبال دینی خواهند رفت که مشکلات مادی و معنوی آنان را در همین دنیا حل کند (البته منظور راه حل اساسی و ایدئولوژیک است، نه اجرایی و عملی). بهترین دلیل این مدعا، ماهیت و چگونگی اقبال مردم از پیامبران در طول تاریخ بوده است. چرا اکثریت قریب به اتفاق مؤمنان عصر پیامبر، از محرومان و طبقات فرو دست جامعه بوده اند؟ چرا به شهادت صریح قرآن، همواره مترفین در صدر تکذیب کنندگان انبیاء بوده اند؟

آری ممکن است که در شرایط سخت، دین باطنی برای کسانی جاذبه ای داشته باشد و از فشار خارج به درون پناه ببرند؛ ولی روشن است که در این صورت، دین یک ابزار تخدیر و تسکین آلام و آرامش غیر معقول و عامل خوش خیالی خواهد بود، همان نقشی که تصوف و دین صوفیانه غالباً در طول تاریخ داشته است. در سال های اخیر نیز در جامعه ای ما چنین دینی طرفدارانی پیدا کرده و دوباره دین فردی و صوفیانه و شعر و ادب به اصطلاح عرفانی و چله نشینی و ورد و دعاخوانی تخدیری و مسئولیت سوز، شدیداً رایج شده است. اما چنین استقبالی از دین، نه مطلوب ادیان است و نه مطلوب

قرآن و نه مطلوب آقای مهندس [بازرگان].

در مورد هفتم نیز باید گفت که ایراد متوجه تفکر و تفسیری از دین است که البته غلط است و باید آن را اصلاح کرد. نکته‌ی مهم آن است که اتفاق ربط دین و دنیا و دین برای دنیا است (صرف نظر از درست یا نادرست بودن آن) که زاینده‌ی علم و فرهنگ و آبادانی و پیشرفت و توسعه است. این که گفته شده است:

«مسلمانان اولیه در اثر نفوذ ایمان و تربیت قرآن و حرکت به سوی آخرت و

خدا، نهضت پرشتابی را در قلمرو جغرافیایی... به وجود آوردند»

جای تأمل دارد. آیا منظور آن است که انگیزه فقط خدا و آخرت بوده و هیچ گونه انگیزه و منفعت دنیایی در کار نبوده است؟ بی گمان آیاتی چون:

«^۱

و

«^۲

و روایاتی چون «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» و ... که جملگی مربوط به همین دنیا و برای انتفاع دنیوی است، در نهضت پرشتاب مسلمانان برای خلق آن تمدن بزرگ، نقش داشته است. علوم و معارف و تمدن و فرهنگ اسلامی جزو دیانت اسلام نیست و محصول تلاش مسلمانان است؛ اما بی گمان، تفکر دنیاگرا و علمی و تجربی قرآنی، عامل مؤثری در رشد و شکوفایی فرهنگی مسلمانان بوده است.

کوتاه سخن اینکه، بخش عمده‌ی اشکالاتی که ما امروز در ایران داریم، ناشی از تفکر پیوند دین و دنیا نیست؛ بلکه ناشی از انتظارات غلطی است که از دین داریم. ظاهراً امروز ساده و آسان‌ترین راه آن است که مرزی به استواری دیوار چین، بین دین و دنیا و یا دین و سیاست بکشیم تا هم دین را پاک نگه داریم و هم خودمان را دچار مشکلات و دردسر نکنیم. اما به نظر حقیر، این راه نه با دین سازگار است و نه در واقع مشکلی را حل می‌کند. باید با سرپنجه‌ی تدبیر و تفکر، گره‌های فکری و عقیدتی را یکی پس از دیگری گشود.

۸- یکی از نکات در این نگاه‌هاست که «خدا» و «دین» یکی شمرده شده است. درست است که محور دین خداست، اما دین غیر از خداست. دین، پیام و

۱. عنکبوت (۲۹) / ۲۰.

۲. هود (۱۱) / ۶۱.

تکالیف خداوند است برای انسان. از این رو هیچ اشکال ندارد که بگوییم دین برای انسان است و می‌خواهد مشکلات دنیایی نوع انسان را به گونه‌ای حل کند که تقرب به مقام ربوبی حاصل شود. واقعاً همین نقش دین است که بی‌رقیب است و مکاتب بشری از آن ناتوانند. هرگز کسی نمی‌گوید خدا برای انسان و یا در خدمت انسان است؛ چنین سخنی ضد عقل و منطق و قطعاً شرک محض است. این خلط و خلط دنیا و دنیاپرستی سبب شده است که ایشان بفرمایند:

«دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بهشت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردد، نه دین است، نه خدا و نه آخرت، شرکی است در کنار و در برابر توحید.»

تا اینجا، بحث اصلی و موضوع نوشته مورد نقد و بررسی قرار گرفت. اما لازم می‌دانم به چند نکته اساسی دیگر در آن نوشته اشارتی بکنم:

۱- در نوشته آمده است که در نامه امام علی (ع) به مالک اشتر، «تفکیک کامل دین از سیاست» وجود دارد. این درست است که امام در آن نامه‌ی طولانی، صریحاً به مسائل دینی خاص و عقاید فردی و شخصی افراد اشارتی روشن نکرده است، اما به صرف آن نمی‌توان ادعا کرد که امام به جدایی کامل دین از سیاست معتقد بوده است و به‌ویژه نمی‌توان گفت که به استناد این، دین به‌طور کامل از سیاست جداست. ۲- یکی از مسائل بسیار حساس و مهمی که در تمامی مباحث و مسائل نظری و عملی اسلام (از جمله مسئله مورد بحث در این مقاله) اثر می‌گذارد و مبانی و استدلال‌ها و نتایج را دچار دگرگونی اساسی می‌کند، مسئله‌ی «عصمت» پیامبر و به ویژه عصمت امامان و در نتیجه «سنت» و نقش آن در معارف و عقاید و اعمال مسلمانان است.

ظاهراً جناب مهندس، عصمت را قبول دارند و صلاحیت انحصاری و دایمی و نهایی امامان را برای مدیریت فکری و سیاسی جامعه پذیرفته‌اند. در این صورت نمی‌توانند فقط به قرآن استناد کنند و از سنت و سیره‌ی امامان دوازده‌گانه استفاده نکنند و به ویژه به انتقادات اهل حدیث پاسخ نگویند. اما گویا ایشان برای اعمال پیامبر و امامان «حجیت شرعی» قایل نیستند و لذا می‌گویند، غیر از آخرت و خدا، اعمال و تصمیمات پیامبر «در عین ارزنده و ممتاز بودن، جزو دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول: «انْ هُوَ الْاَوْحٰی یُوْحٰی»^۱ نمی‌گردد». این نظر، لااقل با عقاید

رایج و سنتی از عصمت پیامبر و امامان و حجیت افکار و اعمال و احکام صادره از سوی آنان سازگار نیست؛ نظری که علی‌الظاهر مورد اعتقاد ایشان هم هست.

در مورد قیام امام حسین (ع) فرموده‌اند:

«... خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام، نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت، به انتخاب خودشان است.»

اما در جای دیگر گفته شده است:

«علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) و یازده فرزندش، بنا به توصیه‌ها و دلالت‌های رسول خدا و عملکرد و تجربه‌های بعدی خودشان، حقاً و عملاً جانشینان شایسته‌ی بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری در امر آخرت و خدا بودند و پیش از هر کس صلاحیت و مدیریت داشتند.»

اگر واقعاً عملاً و حقاً، حکومت و مدیریت از آن امامان یازده‌گانه بوده است، دیگر نمی‌توان گفت امام حسین - و یا هر امام دیگر - امامت و مدیریت را حق خود نمی‌دانسته و آن را به انتخاب مردم واگذار کرده است. اصولاً به نظر می‌رسد که بین حق ذاتی مدیریت برای امام و حق انتخاب مردم ناسازگاری ذاتی وجود دارد.

۳- در مورد زرتشت گفته شده است که «در قرآن کمتر از او یاد شده است». ظاهراً هیچ‌کس از او یاد نشده است. فقط از مجوس یاد شده که غالباً آن را پیروان زرتشت دانسته‌اند.

۴- گفته شده است که دکتر شریعتی «جهان‌بینی‌ای که از ترکیب دیالکتیک و اسلام طراحی کرده بود، عرضه کرد». این سخن کلی و بی‌توضیح، کاملاً شبیه آفرین است. منظور از «دیالکتیک» چیست؟ و منظور از «ترکیب» کدام است؟ درست است که شریعتی دیالکتیک را به‌عنوان روشی برای فهم و تحلیل جهان و انسان و جامعه و تاریخ قبول داشت، اما:

اولاً، دیالکتیک او، دیالکتیک سقراطی و حداکثر هگلی بود، نه دیالکتیک مارکسی، و لذا بهترین نقدها را از دیالکتیک ماتریالیستی - مارکسیستی انجام داده است.

ثانیاً: در نظر شریعتی، دیالکتیک سقراطی اساساً شرقی و عرفانی و دینی است و لذا وصله‌ای است ناچسب بر پیکر ماتریالیسم و مارکسیسم.

ثالثاً، شریعتی هرگز دیالکتیک را به‌عنوان یکی از مبانی شناخت اسلام به کار نگرفت و هرگز تلاش نکرد ترکیبی از اسلام و دیالکتیک ارائه دهد.

رابعاً، اصولاً ترکیب دیالکتیک و اسلام ناممکن است، چرا که دیالکتیک فقط یک روش بشری است برای فهم هر چیز و اسلام یک ایمان و یک دستگاه اعتقادی است، مبتنی بر وحی.

خامساً، شریعتی روش دیالکتیک را در برابر منطق صوری ارسطویی مطرح می‌کرد، نه در برابر اسلام و یا قرآن.

۵- کلام آخر اینکه، تلاش استاد بزرگ جناب مهندس بازرگان را در جهت اعتلای کلمه‌ی حق و پیراستن دین از زنگارهای شرک و خرافه و پندارهای نادرست آرج می‌نهیم؛ اما چنین به نظر می‌رسد که تلاشی که در این نوشته صورت گرفته است، ناموفق و لاقفل دچار ابهامات و نارسایی‌های بسیاری است. این سخن که:

«با گفتن اینکه تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء آخرت و خداست، ما می‌خواهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های عرضه شده از طرف مکاتب غرب و شرق را که با دید کوتاه بشری و هدف مشترک دنیاخواهی یا دنیاپرستی تدوین شده است، نفی کنیم و ناقص بدانیم.»

مشکلی را حل نمی‌کند؛ چرا که بانیان ربط دین و سیاست و مبارزه اجتماعی و یا طرفداران آن در عصر ما نیز دقیقاً همین نیت خیر و انگیزه‌ی درست را داشتند. آنان نمی‌خواستند خدا را در خدمت انسان و یا سیاست و مطامع دنیوی دریاورند و محمد(ص) را در سطح مارکس و لنین و ... پایین بیاورند؛ بلکه آنان معتقد بودند که اسلام، مکتب اجتماعی فراگیری است که ابعاد مثبت و درست مکاتب دیگر را هم در درون خود جا داده و در نهایت، از جامعیتی برای رفع مشکلات مادی و معنوی و اخلاقی برخوردار است که هیچ مکتب و ایدئولوژی دیگر برخوردار نیست. پس نیت و انگیزه‌ی آقای مهندس با کسانی چون شریعتی یکی است. اما تفاوت اساسی در آن است که شریعتی و امثال آن کوشیدند مکتبی دینی در برابر مکاتب بشری و غیردینی عرضه کنند؛ ولی آقای مهندس تاکنون چنین مکتبی به‌طور مشخص ارائه نداده‌اند و بلکه اخیراً و به‌ویژه در همین نوشته مورد بحث، کوشش وافر دارند به‌طور کلی دین را از حوزه دنیا و جامعه و امور اجتماعی دور نگه دارند. اگر واقعاً دین و دنیا را فیل و فنجانی بدانیم که هیچ ربطی به هم ندارند و معتقد باشیم دیانت، کلاً و ضمناً کاری به امور دنیایی مردم ندارد، چگونه می‌توانیم جهان‌بینی و ایدئولوژی عرضه کنیم که نقص و انحراف مکاتب بشری را آشکار کند؟ چرا که در این صورت قیاس مع الفارق کرده‌ایم.

به هر حال، تمامی انتقادات و باریک‌بینی‌هایی که در این نقد و بررسی صورت گرفته است، صرفاً به قصد روشن شدن حقیقت و پیراستن نظریه‌ی آقای مهندس از ابهامات و یا تناقضاتی بوده است که به نظر حقیر رسید. اگر گستاخی و اسائه ادبی بر قلم من رفته است، پوزش می‌خواهم.

حسن یوسفی اشکوری

۱۳۷۳/۷/۱۶

مهندس مصطفی کتیرایی

به نام خدا

مقدمه

شک نیست که تعالیم انبیای الهی، غالباً بر محور «آخرت» و «خدا» دور می‌زند. لیکن با نگاهی به تاریخ زندگی پیامبران خدا ملاحظه می‌کنیم که آن بزرگواران در زمینه‌ی تمشیت امور معیشتی مردم نیز دستورهایی داده و اوامر و نواهی صادر کرده‌اند که به مرحله‌ی عمل هم درآمده است.

به عنوان نمونه، پیغمبر اکرم (ص) که آخرین فرستاده‌ی خدا و حامل کامل‌ترین شریعت، از جانب پروردگار عالم است، هم رهبر دین و هم زمامدار جامعه بود. از سوی دیگر دیده می‌شود که مجموعه‌ی این اوامر و نواهی و مقررات در فتواهای فقها متمرکز شده و تبلور یافته است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تشکیل حکومت شرعی به رهبری مرجع تقلید، باید اذعان کرد که مسئولین روحانی امور مملکت که غالباً در رده‌ی بالای جامعه بودند، تمام نیروی خود را صرف پیاده کردن مقررات اسلامی در کشور کردند؛ ولی در عمل به این نتیجه رسیدند که فتاوی فقها که در رسائل عملیه نوشته شده است، قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای روز مملکت نیستند. به ناچار در زمینه‌های مختلف امور قضایی، حقوقی، جزایی و مالی، در عمل به احکام اولیه صرف نظر نموده و به احکام ثانویه رجوع کردند؛ چون این راه و روش هم کافی به مقصود نبود، ابتدا به دستور امام [خمینی] و سپس با اصلاحاتی که در متن قانون اساسی به عمل آمد، اقدام به تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نمودند. به این ترتیب، مسائل اساسی کشور با عقل و منطق و نیاز روز حل و فصل گردید. نمونه‌های

فراوانی از مصوبات مجمع مزبور در زمینه‌ی مسائل بانکی، ملی، مدنی و حقوقی، مؤید این واقعیت است.

بنابراین ما در مقابل یک پرسش اصولی قرار گرفتیم و آن اینکه، اگر احکام (منظور فتاوی مشهور فقها است) ابدی است و باید به عنوان حکم لایتغیر الهی باقی بماند، راه و روش انتخابی، خلاف شرع است و اگر از عمل به مصوبات مجمع تشخیص مصلحت خودداری نماییم، امور مملکت معطل مانده و مختل می‌شود. این مشکل به یکی از دو طریق زیر قابل حل به نظر می‌رسد:

۱- بازنگری به مبانی فقهی احکام و فتاوی فقها، که غالباً اقتباس از یکدیگر و به تبعیت از علمای پیشین صادر شده است. این کار باید با حریت کامل و شجاعت لازم انجام شود. البته راهی کوتاه‌مدت و فوری نیست، بلکه درازمدت و پریچ و خم است و مستلزم صرف وقت و مباشرت افراد ذی‌صلاح، بصیر و آگاه به مقتضیات زمان و مبانی دین می‌باشد و باید انتظار داشت که صدور فتواهایی متفاوت و مغایر فتاوی سنتی مشهور پیشین نیز جنجال برانگیز و مشکل آفرین بوده و قربانی هم بگیرد.

۲- پذیرفتن طرح جناب آقای مهندس بازرگان در بحث مانحن‌فیه است که خلاصه‌ی آن این است: اصولاً انبیای الهی مأموریتی جز اعلام مراتب توحید و تفهیم اعتقاد آخرت به مردم نداشته‌اند و امور دیگری از قبیل تمشیت امور مادی و زندگی روزمره‌ی جامعه، حتی اداره‌ی کشور و مسائل سیاسی را به خود مردم واگذاشته‌اند؛ لذا مبادرت انسان به حل و فصل مسائل زندگی جامعه، عملی مجاز و منطقی می‌باشد. این ادعا و طرح چنین نظریه‌ای، در عین اهمیت، قابل بحث و گفت‌وگوست و به همین علت انجمن اسلامی مهندسين، سال گذشته سمیناری تحت عنوان نقدی بر سخنان استاد ترتیب داد و از صاحب‌نظران دعوت کرد تا نظریات خود را آله و علیه آن در معرض قضاوت افراد قرار دهند. نگارنده در عین اینکه مسئله‌ی فوق را از اهم مسائل روز می‌دانم و مخالفتی اصولی با آن ندارم، سئوالاتی دارم که به نظر خودم، در سخنرانی اولیه‌ی ایشان و در متن تعدیل شده به آن پاسخ داده نشده است و اینک خلاصه‌ی آن را به شرح زیر مطرح می‌کنم:

۱- استاد فرموده‌اند: مسئله‌ی رستاخیز و معرفت خدا برای بشر ناشناخته و نامأنوس و غیرقابل آزمایش بوده و خارج از حیطه‌ی حواس و مشاهدات او می‌باشد. درحالی

که باید گفت مسئله‌ی خدا، مجهول و غیرقابل شناسایی برای بشر نبوده، بلکه مجادله و محاوره‌ی دانشمندان مادی و الهی در طی قرون متمادی نشانگر آن است که این مسئله قابل تحقیق و بررسی و شناسایی بوده و رابطه‌ی خدا و انسان نیز جزو نیازهای فطری و روحی او بوده است. اصولاً نیاز به پرستش و نیایش، در درون ضمیر غیرمستشعر انسان نهفته است و پیرامون آن مکاتب متعدد فلسفی پیدا شده است. کار انبیاء فقط جهت دادن به این نیاز فطری و دعوت مردم از پرستش خدایان متعدد به سوی خدای واحد بوده است. در مورد مسئله‌ی رستاخیز نیز باید گفت، با اینکه قیامت از مسائلی است که ظاهراً پیامبران مبتکر و عنوان کننده‌ی آن بوده‌اند، ولی چنین نیست. در تاریخ انسان‌های قدیم نیز می‌خوانیم که این طرز تفکر و اعتقاد به زندگی پس از مرگ سابقه دارد و در همین قبایل مختلف، اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ تا آنجا قوت داشته است که در کنار مرده‌های خود، مواد غذایی و گاهی همسر وی را دفن می‌کردند تا پس از زنده شدن مجدد بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

۲- استاد در جای دیگر اذعان کرده‌اند که در قرآن، احکام و حدودی برای ارث، قصاص، قضا، حکومت، حجاب، برده‌گیری و برده‌داری، معاملات، جنگ و غیره آمده است، لیکن هدف از وضع این قوانین و مقررات، جلوگیری از تعدی و تجاوز زورمندان به ناتوانان و افتادن در دام شیطان و محروم شدن از رحمت حق بوده است. در پاسخ می‌گوییم به هر مقصد و هدفی که این مقررات وضع شده باشد، سؤال این است که آیا این حدود و مقررات، ابدی و غیرقابل تغییراند؟ یا مختص زمان نزول وحی بوده و بعداً اجباری به حفظ آنها با همان ویژگی‌های زمان وضع آنها نیست؟ اگر پاسخ مثبت است و ابدی نیستند، به چه دلیل نقلی به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم؟ و اگر منفی است - یعنی باید مقررات به همان شکل اولیه‌ی خود باقی بماند و به آنها عمل شود - مشکل مقدمه‌ی این مقاله را پیدا می‌کنیم که این مقررات در عمل قابل اجرا نبوده و منسوخ شده است. به علاوه شق دوم اعتقاد سنتی علمای فقه است و مطلب جدیدی نیست.

۳- استاد فرموده‌اند، دین هیچ‌گاه نیامده است که به مردم درس خیاطی، آشپزی و یا کشتی‌سازی بیاموزد و اصولاً مسائل علمی را مطرح ساخته و تعلیم بدهد. به علاوه، نیازهای روزافزون علمی و صنعتی بشر آنچنان وسعت پیدا کرده و در حال

گسترش است که ملاحظه می‌کنیم دین اسلام که کامل‌ترین ادیان الهی است، به یک از هزار آن پرداخته و نمی‌توانسته پردازد و چنین انتظاری از دین غیر عقلایی است. این امور، جزء وظایف انسان است و باید با کمک علم و تجربه و عقل متناسب با زمان به آنها پرداخت.

موارد عنوان شده کاملاً منطقی است؛ دین نیامده است که درس سیاست یا صنعت و یا کشتی‌سازی به مردم بدهد، اما هیچ قانونی هم چنین وظیفه‌ای را به عهده نمی‌گیرد. قوانین و مقررات، روابط کلی حاکم بر معاملات، تجارت و اخلاق را بیان می‌کند نه خود علم را. دین هم از مقوله‌ی قوانین و مقررات است و نباید وارد متن علم و صنعت شود. درست است نیازهای دنیای کنونی بشر زیاد و در حال گسترش است و دین اسلام جز در مواردی قلیل، پیرامون آنها سخنی نگفته است. ما هم در آن بخش که نگفته است حرفی نداریم؛ صحبت بر سر آن مواردی است که به آنها پرداخته است. می‌خواهیم بدانیم در محدوده‌ی مقرراتی که وضع کرده و عمل به آنها را تکلیف شرعی دانسته است، چقدر و تا چه زمان تعهد داریم؟

۴- استاد اشاره کرده‌اند، در صورتی که همه‌ی این قبیل مسائل را از دین بخواهیم - که این اشتباه است - لازم می‌آید که علمای دین مدیران جامعه و زمامداران کشور شوند و وضع همین می‌شود که می‌بینیم! و روزبه‌روز به خرابی دنیا و آخرت‌مان نزدیک‌تر می‌شویم.

در پاسخ باید گفت، چنین ضرورتی الزامی نیست؛ علمای دین، قانون‌دانان مذهب‌اند، نه مدیران اجرایی. مگر برای اداره‌ی کشور در جوامعی که حکومت‌ها بر مبنای دموکراسی از طرف مردم برگزیده می‌شوند، انتخاب‌شوندگان لزوماً حقوق‌دانان جامعه‌اند؟! که در نظام اسلامی ضرورت داشته باشد فقها اداره‌ی کشور را به دست بگیرند. مسئله‌ی وضع قانون یا در اصطلاح دین، کشف حکم شرعی از منابع مربوطه به اداره‌ی امور جامعه، دو وظیفه و مقوله‌ی مستقل و جدای از یکدیگر است و چنین نتیجه‌گیری نه عقلی است و نه شرعی؛ هر چند در عمل، کار به اینجا کشیده شده باشد.

با پاسخ مستدل به سئوالات مطرح شده فوق، شاید بتوان نظریه‌ی استاد را که سال‌های اخیر عنوان کرده‌اند، تکمیل و راهگشای جوامع اسلامی قرار داد.

سعید غفارزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با تشکر و سپاس، اینک متن خلاصه شده‌ی عرایض اینجانب را که در یکی از جلسات بررسی سخنرانی آقای مهندس بازرگان ایراد شده، تقدیم می‌دارم. آنچه بنده از این سخنرانی می‌فهمم این است که یگانه برنامه‌ی انبیاء که از طرف جناب ایشان عنوان شده به دو بخش ایجابی و سلبی تقسیم می‌شود: **بخش ایجابی:** شناساندن خداوند به مردم و آشنا کردن آنها با آخرت که اگر این برنامه نمی‌شد، مردم نه با خداوند آشنایی داشتند نه با آخرت. **بخش سلبی:** اداره‌ی امور دنیایی مردم مخصوصاً حکومت بر مردم، جزو برنامه اصلی انبیاء نبوده است.

در جواب باید عرض کنم، به علت‌هایی که با استناد به آیات صریح قرآنی در سخنرانی عرض شد، انسان ذاتاً موجودی است خداجو و فطرتاً در راه عبادت خداوند است و جز این نمی‌تواند کرد؛ ولی به علت اینکه در زندگانی دنیا قرار دارد - که دارالبلاء است - اگر به حال خود وا گذاشته شود، راه خود را ممکن است به سوی خداوند با اعوجاج طی کند که در انسان‌های مختلف به نسبت‌های مختلف است و انبیاء رسالت بسیار عظیم و مهم شاخص بودن برای تشخیص دادن صحیح از ناصحیح را دارند.

آیات زیادی در قرآن کریم بر این مدعا، دلیل‌اند که فقط آیه زیر را برای مثال نقل می‌کنم:

)

۱.

در مورد آخرت هم کلیه آیات - که تقریباً یک سوم آیات قرآنی را تشکیل می‌دهد - همگی برای نشان دادن این مسئله هستند که آخرت نه یک مسئله غیرقابل باور و درک بشری، بلکه یک سنت جاری در طبیعت است که انسان‌ها به آن توجه نداشته‌اند؛ در حالی که ذاتاً همه‌ی فرقه‌ها و اقوام و ملل در طول تاریخ به نحوی آخرت را باور داشته‌اند. در این مورد هم وظیفه‌ی بسیار سنگین انبیاء و مخصوصاً نبی مکرم اسلام، زدودن زنگار شک و تردید از این باور ذاتی است و برای این منظور، در آیات زیادی نظر انسان را به بداء در خلقت معطوف داشته، با استشهادات زیادی از طبیعت، با عباراتی نظیر: «كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۲، «كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»^۳ و یا «كَذَلِكَ النُّشُورُ»^۴، سعی در از بین بردن هر گونه شک و تردید از ذهن انسان‌ها می‌نماید. و چون شناختن هر دو مسئله خدا و آخرت از ذاتیات انسان است، پس قرآن خود را در آیات زیادی ذکر (یادآوری) معرفی می‌کند:

۵.

)

حتی قرآن مسئله‌ی بداء و عود را در عالم قابل رؤیت دانسته و می‌فرماید:

)

۶.

و در آیه قبل از این آیه با توضیح می‌پرسد:

۷.

)

در مورد بخش سلبی مثلاً فرموده‌اند:

۱- «ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا... دور از شأن خدای

خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها...

است.»

باید نظر قرآن را به عنوان نماینده‌ی سایر کتب الهی نسبت به دنیا بررسی کنیم.

قرآن، این جهانی را که ما در آن زندگی می‌کنیم، «دنیا»ی «پست‌تر و نزدیک‌تر» و در

۲. روم (۳۰) / ۱۹، زخرف (۴۳) / ۱۱.

۴. فاطر (۳۵) / ۹.

۶. عنکبوت (۲۹) / ۲۰. ۷. عنکبوت (۲۹) / ۱۹.

۱. نحل (۱۶) / ۶۴.

۳. ق (۵۰) / ۱۱.

۵. نحل (۱۶) / ۴۴.

مقابل آخرت، «متاع» (بهره کم و موقت) معرفی می کند:

»
«^۱.

و آخرت را زندگی همیشگی و دارالقرار می شناساند:

»
«^۲.

اگر این برداشت از قرآن درست باشد - که صد البته هست - کار درست هم این است که همه‌ی بها به آخرت داده شده و دنیا به عنوان مقدمه و مزرعه‌ی آخرت مورد دقت و اهمیت قرار گیرد؛ مثلاً در مورد اتفاقات که نفس انسانی به زحمت تن به رضا می دهد، «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»^۳ را پیش می کشد که یکی از بهترین نشانه‌ها و وجوه تمایز یک قانون الهی با یک قانون و دست نوشته‌ی انسانی است. به قول کتاب «کلیله و دمنه»: منظور زارع از زرع اش گندم است که قوت او است و گاه به تبع حاصل آید. به همین دلیل، انسان‌ها را تشویق و توصیه کرده‌اند که آنچنان دلبستگی به دنیا پیدا نکنند که آنها را از آخرت باز دارد:

»

»
«^۴.

۲- اگر مورد دنیایی به طور مشروح در قرآن نیامده، امور آخرتی هم با جزییات در قرآن مضبوط نیست؛ مثلاً هیچ گونه اشاره‌ای در مورد نماز که ستون دین است به نحوه‌ی خواندن، تعداد رکعات، اوقات دقیق ادا و قضا و ده‌ها مطلب دیگر به چشم نمی خورد؛ اما خود پیامبر اکرم (ص) به صورت یک اعلامیه‌ی عمومی در پایان عمر شریف اعلام فرمود:

»

»
«.

خود قرآن دین را یک عقیده معرفی نمی کند؛ بلکه آن را « معرفی می نماید که:

»

۱. رعد (۱۳) / ۲۶. ۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴.
۳. بقره (۲) / ۲۶۵. ۴. اسراء (۱۷) / ۱۸ و ۱۹.

۱

در این صورت البته باید کل نظام با کل دین و با کل زندگی انسان‌ها منطبق باشد، وگرنه این استدلال قرآنی - نَعُوذُ بِاللَّهِ - درست نیست.

۳- دگرگونی مدام زندگی انسان‌ها، ما را و ما می‌دارد که فکر کنیم دست دین در امور دنیایی بسته است. اما آنچه در عالم اتفاق می‌افتد که ما تصور می‌کنیم زندگی انسان‌ها را آنچنان دگرگون کرده است که دیگر از دست و توانایی دین خارج است تا بتواند این چنین جوامع متحول را اداره کند، اگر توجه شود، این تغییرات یا:

الف، تکنولوژیک هستند که در آن صورت به هر نحوی که باشند، در داخل نظام عالم خواهند بود و داخل حیطه‌ی دین، و دلیل آن هم اشارات روشن از این تغییرات در قرآن و بیشتر از آن در روایات رسیده از ائمه اطهار است، که اگر آشنایی با آنها داشته باشیم، حقیقتاً تعجب آورند که در بسیاری از موارد، وقوع این تغییرات و احکام مربوط به آنها را بیان داشته‌اند.

ب، از دیگر گونه‌های تغییرات در زندگی انسان‌ها، ورود فرهنگ‌های مختلف با عادات مخصوص به خود در جوامع بشری و از جمله جوامع اسلامی است، به نحوی که در حال حاضر حقیقتاً ما نمی‌دانیم با هجوم آنها به جامعه خود چه بایدمان کرد. در این مورد البته مسئولیت تمام و مستقیم متوجه ما مسلمانان است، نه دین اسلام. چون دین ذاتاً می‌توانست - و توانست - برای ملت‌های تابعه، اقتضائات خیری و سازنده براساس ارزش‌ها ایجاد نماید و همان‌طور که در صدر اسلام دیدیم، توانست اقتضائات زیست را در جامعه از بنیان عوض نماید؛ ولی این ارزش‌ها و اقتضائات خیری می‌بایست با فداکاری و مجاهدت تمام، پاس داشته شوند، والا از بین خواهند رفت و آن وقت جامعه مورد تهاجم‌های مختلف قرار خواهد گرفت - و دیدیم که گرفت.

۴- اینکه فرموده‌اند طبق آیات راهنمای بعثت انبیاء، تنظیم برنامه دنیایی مردم جزو برنامه‌ی اصلی نام برده نشده، قابل تجدیدنظر است. چون «حکمت» به عنوان برنامه چهارم انبیاء - پس از تلاوت آیات، تزکیه و تعلیم کتاب - دربرگیرنده‌ی همه‌ی احکام است.

در سوره بنی اسرائیل (اسراء) (۱۷)، پس از بیان یک سلسله احکام برای زیستن، در آیه ۳۹ می‌فرماید:

»

«.

۵- همان‌طور که در اوایل بحث گفتیم، انسان بر فطرت خدایی آفریده شده است، لذا نظام عالم، دین و انسان، یک مثلث را تشکیل می‌دهند که خمیره‌اش خدایی، بیان‌اش دین و نمودش انسان است. پس آنچه انبیاء آوردند و گفتند، نمی‌تواند چیزی از قوانین زیست برای انسان‌ها کم داشته باشد.

۶- اگر خداوند ما را در انتخاب راه مختار کرده است، از این نظر است که اصولاً اگر کاری با اختیار صورت نگیرد، ارزش و مزد یا عقابی نخواهد داشت، نه به این علت که برای ما قوانین زیست معین نکرده و ما خود باید آنها را معین نماییم؛ البته ملت‌ها حق دارند برای خود قوانین زیست وضع نمایند، اما هر آنچه از این قوانین طبق نوامیس عالم باشد، برایشان رشد و تعالی خواهد آورد، والا زوال و نابودی؛ ائمه اطهار هم فرموده‌اند که:

«

»

(در مورد احکام زیست، وظیفه‌ی ما بیان اصول احکام است، و تفریع آن اصول، بر طبق احتیاجات روز بر عهده‌ی شما.)

اما آنچه راجع به امور حکومتی است و اینکه فرموده‌اند که حکومت بر مردم جزو اساس برنامه‌ی انبیاء نبوده است، اینجانب هم فی‌الجمله با آن موافق هستم و همان‌طور که می‌دانیم، عمل خود پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در بیعت گرفتن از مردم و قبول هر گونه مسئولیت اجرایی در جامعه پس از تصویب مردم بود، و این، چیزی نیست که بتوان انکارش کرد. اما اینکه فرموده‌اند که قبل از انقلاب، اساساً این مطالب مورد دقت و عنایت علماء و متفکران اسلامی نبود، قبول ندارم. مسئله‌ی حکومت بر جوامع در اسلام و پرداختن به چند و چون آن، به انقلاب و بعد از آن محدود نمی‌شود؛ و در طول تاریخ همیشه دانشمندان تیزبین اسلامی با بینایی کامل، مسئله‌ی حکومت بر جوامع را بر مبنای اصول اسلامی مورد عنایت قرار داده و نقطه‌نظرهای خود را صریح و بی‌پرده بیان و به عموم عرضه داشته‌اند. در اینجا برای اثبات این مدعا به نقطه‌نظرهای عالم ربّانی و علامه فقید، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول (حائری) که در کتاب خود به نام «حکم تشریح احکام دین» که در سال ۱۳۴۱ قمری (۷۴ سال پیش) در تهران به چاپ رسیده، اشاره می‌نمایم

و خلاصه این نظریات را از صفحه ۱۱ آن کتاب نقل می‌کنم. کتاب پس از اشاره به اینکه، اگر در قوانین ملت‌ها عطر و بویی از آزادی و حریت و منزلت انسان‌ها به چشم می‌خورد، مطمئناً از اقتباسی است که قوانین از ادیان نموده‌اند، می‌نویسد:

«... و اگر در نظام ملتی اختلال و علتی یافت شود، یا به سبب نسخ احکام آن ملت است به مقتضیات وقت و یا به علت دست‌یازی رؤسای خود غرض است که اقتصار نمایند به رأی خود در امور عامه که اصول دیانت به مقتضای حق اشتراک، استشاره اتفاق (همراهی) آرای ملت را در آن مداخلیت داده است. یا تصرف کنند در حقوق خاصه‌ی ملت به میل و هوای خود، بدون بیم از تبعاتی که شریعت بر آن مرتب نموده است. و دانا داند که نفوذ این گونه رؤسا از جهالت ملت است، نه قصور قوانین دیانت. مثلاً شریعت حق‌ه‌ی اسلامیّه - که ناسخ شرایع و برگفته‌های ما برهان قاطع است - از برای رؤسا حدودی مقرر فرموده است که نتوانند از آن تجاوز کنند:

اولاً، نفوذ حکم رئیس را مقید کرده است به موافقت با قانون دیانت.

ثانیاً، عدالت و تسویه میان قوی و ضعیف ملت را بر او حتم فرموده...

ثالثاً، مسئولیت رؤسا را به منتها شدتی قرار داده که بالمره باب میل و هوای خاطر آن را سد نماید.

رابعاً، مجازات آنها را به صعب‌ترین عقوبت‌ها مقرر داشته که اگر در امری به مقتضای هوای نفس یا مخالف قانون دیانت حرکتی کنند، به تازیانه‌ی تضحیق، تأدیب نموده، از شئون ریاستی بالمره اسقاط کنند، بلکه از درجه‌ی افراد هم تنزیل‌اش دهند...

و از برای ملت نیز حقوقی مقرر نموده که بتوانند حفظ نمایند حقوق حریت خود را از تطاول رؤسا، و منع نمایند دست‌یازی اغراض آنها را:

اولاً، حق نظارت

ثانیاً، حق تنقید

ثالثاً، حق تنکیب

... و این حقوق از وظایف امر به معروف و نهی از منکر است... پس اگر ملت از جهالت در احقاق حق خود سستی و ناتوانی کند و رئیسی به این سبب از حدود خود تجاوز و تعدی نماید، البته گناه آن ملت خواب است نه جرم سنت و کتاب.

که در هر مورد از موارد بالا در حد توانایی شرح کافی داده شد.

دکتر ضیاء رفیعیان

به نام خدا

دنیا و آخرت

استاد مرقوم فرموده‌اند:

«قرآن که ثمره و خلاصه‌ی دعوت و زیان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید.»

استاد به چند آیه استناد کرده‌اند:

»

«(اعلیٰ) (۸۷) / ۱۶ و ۱۷»

(بلکه زندگی دنیا را برمی‌گزینید.

در صورتی که) آخرت نیکوتر و پایدارتر است.)

»

«(قیامت) (۷۵) / ۲۰ و ۲۱»

(نه چنان است (که گمان می‌برید) بلکه عیش حاضر را دوست

می‌دارید

و آخرت را رها می‌کنید.)

آباد کردن دنیا و کوشش برای بهتر کردن زندگی، به خودی خود مورد مذمت

قرار نگرفته است؛ برگزیدن دنیا بر آخرت و ترجیح دادن آن و نیز دوست داشتن دنیا

توأم با رها کردن آخرت، مورد نکوهش قرار گرفته است.

عمران و آباد کردن دنیا اگر در تضاد با آخرت نباشد و موجب تباهی زندگی
آخری نشود، مورد عنایت شریعت است. قرآن به صراحت می گوید:

« (هود) (۱۱) / ۶۱ »

(... او شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در روی

زمین به آبادی و عمران پردازید...)

بیان سرگذشت اقوامی که در اثر گناهان و فسادها، طومار زندگی آنها در هم
پیچیده شده و اشاره به عبرت‌هایی که از قصص آن اقوام به دست می‌دهد، تأکید بر
این امر است که راهی را که آنها رفتند و به عقوبت دنیوی و اخروی گرفتار شدند،
انتخاب نکنید :

»

« (فرقان) (۲۵) / ۴۰ »

(هر آینه آمدند (و گذر کردند) بر قریه‌ای که بر آن باران بدفرجام
(کنایه از عذاب) باریده بود. آیا به درستی ندیدند؟! بلکه امیدوار
به برانگیخته شدن نمی‌بوده‌اند.)

»

(کهف) (۱۸) / ۵۹

(آن قریه‌ها را (مردم آنها را) هنگامی که ستمکاری کردند، هلاک
نمودیم و زمان معینی را برای هلاکت آنها قرار دادیم.)

»

(محمد) (۴۷) / ۱۳

(و چه بسیار قریه‌ای که (مردم آن) از (مردم) قریه‌ای که تو را از
آن اخراج کردند، قوی‌تر بودند و آنها را هلاک کردیم.)

»

« (یونس) (۱۰) / ۹۸ »

(چرا چنین نبود که قریه‌ای (مردم قریه‌ای بدین گونه) باشند که ایمان آورند و از منافع ایمان برخوردار شوند، مگر قوم یونس (ایمان آوردند) و زمانی که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را از آنها باز داشتیم...)

از این قبیل آیات که تصریح می‌شود، عقوبت‌های دنیوی در همین جهان بدکاران را فرو می‌گیرد، متعدد است. هدف از این تذکرها چیست؟ جز این است که یادآوری شود که گناهان فقط باعث عذاب اخروی نیست و در این جهان بدکاران معذب می‌شوند؟

«

»

(سجده (۳۲) / ۲۱)

(از عذاب نزدیک (عذاب دنیا) قبل از عذاب آخرت به آنها می‌چشانیم شاید (از انحراف) باز گردند.)

مرز ظریفی بین عمل اخروی و عمل دنیوی وجود دارد. این مرز در نفس عمل نیست، بلکه صرفاً در انگیزه و نیت نهفته است. انفاق و کمک به دیگران به قصد تظاهر و ریاکاری، عمل دنیوی است، و برای تزکیه، عمل اخروی است. یکی از اهداف مهم انبیاء دگرگونی قصد و نیت و به وجود آوردن اخلاص است. بنابراین، نظر شریعت این است که با ایجاد این روحیه جدید، آثار اعمال در این جهان پایدارتر گردد و شالوده‌ی یک اجتماع هماهنگ و متعاضد ریخته شود و زندگی شایسته‌ای برای انسان‌ها- که در متن آن حیات اخروی استقرار می‌یابد- تأمین گردد. بسیاری از آیات قرآن، آثار این جهانی اعمال را هم بیان می‌نماید؛ مثلاً در مورد ربا، علاوه بر ذکر عقوبت اخروی، توضیح می‌دهد که زندگی انسان رباخوار مانند زندگی آدمی است که عقل و شعور خود را از دست داده و اعمال او خارج از ضوابط عقلانی است:

«

»

(بقره (۲) / ۲۷۵)

(... برپا نمی‌خیزند مگر مانند برپا شدن کسی که شیطان با تماس با او،

عقلش را ربوده (و به گمراهی کشانده است...)

در یک جا، راه نبردن به ذکر خدا را موجب تسلط شیطان می‌داند:

«(زخرف (۴۳) / (۳۶)»^۱

(هر که از دیدن (صفا و لطف) یاد خدا بی‌بهره باشد، بر او شیطانی را می‌گماریم...)

و در جای دیگر، اعراض از ذکر حق را عامل زندگی اندوهبار و ملالت آور معرفی می‌نماید:

«(طه (۲۰) / (۱۲۴)»

(کسی که از یاد من روگردان شود، زندگی تنگ و ذلت‌باری نصیب اوست...)

در یک جا صدقه را مطهر قلب می‌داند:

«(توبه (۹) / (۱۰۳)»

قسمتی از اموال آنها را (که با اخلاص می‌دهند) بگیر تا بدین وسیله آنها را پاک و بی‌آلایش نمایی...)

و در جای دیگر، تقسیم فیء را وسیله‌ای برای تعدیل ثروت می‌انگارد:

«(حشر (۵۹) / (۷)»

(... برای اینکه اموال فقط در دست متمولان شما قرار نگیرد...)

در خصوص قمار و شراب، از یک سو نتایج زیان‌بار آن را در زندگی اجتماعی و دشمنی و نفرتی را که از آن ناشی می‌شود، یادآور می‌شود و از سوی دیگر بازداشتن از ذکر خدا را:

۱. اسناد این قبیل افعال به خداوند در قرآن، گونه‌ای از بیان نظم موجود در عالم است و اشاره به اینکه منشأ همه‌ی عوامل و علل، حق تعالی است.

» «(مائده(۵) / ۹۱)

(هر آینه اراده شیطان این است که دشمنی و کینه‌توزی را در میان شما دراندازد...)

دنیا و آخرت قرین و همدوش هم هستند و باید چنین باشد، که هر دو آفریده‌ی خداوند است؛ خدایی که آدمیان را در حد و وسع و طاقت مکلف می‌کند. دنیایی که ذاتاً در جهت تضاد با آخرت باشد، نمی‌آفریند تا از مخلوق خود بخواهد که در چنین دنیایی زندگی کند و با اعراض از آن، آخرت را تحصیل نماید. شریعت، راه درست زندگی این جهان و آن جهان را نشان می‌دهد، و بارها و مشقّاتی را که انسان از روی جهل و پیروی از خواهش‌های نفس بر پشت خود می‌نهد، از دوش او بر می‌دارد:

» «(اعراف(۷) / ۱۵۷)

(... بار سنگین را از (دوش) آنها و غل‌هایی را که بر آنها بوده‌است، برمی‌دارد...)

قرآن سعادت این جهان و آن جهان را پاداش نیکوکاران می‌داند:

»

» «(مائده(۵) / ۶۶)

(و هر آینه اگر تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگار آنها بر آنها نازل شده، به پا دارند (به آنها عمل کنند)، خوراک‌شان نعمت‌های زمینی و آسمانی می‌شود...)

»

» «(اعراف(۷) / ۹۶)

(و هر آینه اگر مردم قریه‌ها ایمان آورند و متقی شوند، برکت‌های زمینی و آسمانی را به روی آنها می‌گشاییم...)

زندگی دنیوی، مادر زندگی اخروی است و در سرزمین این دنیا، نهال‌های جهان آخرت غرس و آبیاری می‌شود. دین، بدون تهیه‌ی برنامه‌ای برای دنیا که در آن عدالت و فضیلت برقرار شود، نمی‌تواند آخرت را برای انسان تأمین کند.

هدف اعلای انبیاء و قرآن این است که انسان به مقامی برسد که همه‌ی کارهایش برای خدا باشد:

« (معارج (۷۰) / ۲۳) »

(کسانی که پیوسته در (حال) نماز هستند.)

از هر نوع شرک رسته و متّصف به صفت موحد باشد. این هدف روحانی به ندرت در عالم واقع قابل حصول است. در هر عصر، کسانی که در مرحله‌ی سلوک به این مقام نایل شوند، بسیار اندک‌اند و قریب به اتفاق گروندگان با این مرحله فاصله‌ی بسیار دارند. بعضی به طمع همان نعمت‌های مادی، یعنی حور و قصر، گناه نمی‌کنند یا عمل نیکی انجام می‌دهند، و برخی برای نجات از آتش یا برای گرفتار نشدن به عقوبت‌های دنیوی، از ارتکاب گناه پرهیز می‌کنند. آیا اعتقادی که در این حدود عملاً بازدارنده و منشأ اثر است، در حوزه‌ی هدف دین قرار می‌گیرد؟ جواب نمی‌تواند منفی باشد. شاگردان یک مکتب همه ممتاز نیستند، ولی همین قدر که در راه اصلاح باشند، مورد پذیرش قرار می‌گیرند. بسیاری از مؤمنان دچار شرک خفی هستند؛ تعظیم بی‌جا، ستایش ناروا، تملق و امثال اینها همه نوعی شرک است. پیامبر اسلام فرمود:

« »

(شرک در امت من، از حرکت مور بر روی سنگ در شب تاریک

ناپیداتر است.)

با این همه نفرمود که کسانی که مشرک به شرک خفی هستند، از امت من نیستند.

« »

(حجرات (۴۹) / ۱۴)

(اعراب گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاوردید، ولی بگوئید

اسلام آوردیم...)

فرض کنیم مردمی با عبرت گرفتن از سرگذشت اقوامی که در اثر فساد و گناه دچار عقوبت دنیوی شده‌اند- و قرآن هم بر آن تأکید دارد- از بسیاری از گناهان از قبیل دزدی، خیانت، ارتشا، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران، کم فروشی و احتکار

پرهیز کنند و زندگی آنها تا حدود زیادی معقول و انسانی شود، آیا برخی از اهداف انبیاء که مبارزه با این معاصی بوده، تحقق نیافته است؟ آیا درست است که بگوییم نیکی‌هایی که در این اجتماع پدید آمده، اصلاً در اهداف انبیاء نمی‌گنجد، چون اصلاح امور این جهان در برنامه‌ی انبیاء نبوده است؟ پیغمبر اسلام فرمود:

« . »

(برانگیخته شدم تا اخلاق پسندیده را تکمیل کنم.)

آیا نه این است که اخلاق که اکمال آن هدف بعثت است، در روابط اجتماعی مؤثر است و اساس همکاری، تفاهم، همدردی، تعاضد و شالوده‌ی پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی است و هدف از غرس نهال‌های فضایل اخلاقی در جامعه - علاوه بر تحصیل ثمرات اخروی - به وجود آوردن فضایی قابل زیست در اجتماعات بشری بوده است؟ از آیه:

« (هود (۱۱) / ۸۸) »

(... قصد من فقط این است که در حد توان اصلاح کنم...)

کاملاً استفاده می‌شود که اصلاح امور این جهان در برنامه‌ی انبیاء بوده است. درست است که بعثت انبیاء برای این نبوده که علوم و فنون به بشر یاد دهند، ولی نجات انسان‌ها از غرقاب مفساد و هدایت به مصالح - برای زندگی هر دو جهان - در برنامه‌ی آنها بوده است.

همان‌طور که در تاریخ علم نشان می‌دهد، انسان توانایی آن را دارد که انواع علوم و فنون را به دست آورد و مواد و قوای طبیعت را به خدمت گمارد، ولی کمتر به خود توجه داشته است. پرده‌ی بسیاری از جهل‌ها و نادانی‌ها را می‌برد و به کثیری از اسرار و رموز طبیعت واقف می‌شود، ولی کمتر به آینه‌ی وجود خود می‌نگرد تا بر زشتی‌ها و ناهنجاری‌های آن واقف شود. انبیاء آمده‌اند بگویند، ای انسان، تو که هستی و چه هستی، و چه باید باشی؛ نگاه کن در آینه‌ای که در جلو تو می‌گیرم، خود را ببین و به اصلاح خود پرداز تا هم در این جهان از زندگی نیکو برخوردار باشی و هم در آن جهان.

»

« (انعام (۶) / ۱۲۲)

(آیا کسی که (روحاً) مرده بود، پس او را زنده کردیم و به او نوری دادیم که در میان مردم با آن نور حرکت می‌کند، مانند کسی که در تمثیل (مانند شخصی است که) در تاریکی‌ها قرار گرفته و راه خروج بر او بسته است؟...)

نور و صفایی که در سایه‌ی پیروی از انبیاء در جان‌های گروندگان پدید می‌آید، در همین جهان و در روابط اجتماعی، آثار خود را ظاهر می‌کند و حرکت در میان مردم با این نور، آنها را به قداست و عظمت آن و شوق برای دسترسی به آن جذب می‌نماید.

آیا وضع قوانین و مقررات از اهداف بعثت است؟

احکامی که هر یک از انبیاء وضع کرده‌اند، به‌فراخور احتیاجات زمان بوده است و جواب‌گوی نیازهای همه‌ی اعصار نیست. در زمان پیامبر اسلام، کشتی و هواپیما وجود نداشته و طبعاً احکامی در باره حقوق دریایی و هوایی وضع نشده است. بنابراین هرچه از صدر اسلام دورتر می‌شویم، دامنه‌ی نیازها وسعت می‌یابد و احکام یا از اصول و مأخذ شرعی استنباط می‌شود، یا از قوانین عرفی که منبع آن عقل بشری است، وضع می‌شود. این دوگانگی از این حکایت می‌کند که شریعت عهده‌دار تقریر احکام برای همه‌ی اعصار نیست.

اینکه در قرآن بسیاری از احکام متعاقب طرح پرسش بیان شده، مؤید این امر است:

« (بقره (۲) / ۲۲۲)

(از تو در باره عادت زنانه می‌پرسند...)

« (بقره (۲) / ۲۲۰)

(... از تو در باره یتیم‌ها می‌پرسند...)

« (بقره (۲) / ۲۱۹)

(... از تو می‌پرسند که چه انفاق کنند...)

« (مائده (۵) / ۴) »

(از تو می پرسند که چه چیز بر آنها حلال شده است...)

انسان، لایق برای وضع احکام شناخته شده است، از این رو ملاحظه می کنیم که از نظر بعضی از فقها، احکام به دو رشته‌ی شرعی و عرفی تقسیم می شود. همین که این اصل پذیرفته شود که وضع قوانین توسط انسان از لحاظ شریعت مورد قبول است، به این نتیجه می رسیم که ماحصل نظر استاد دایر بر اینکه: «منشأ بسیاری از احکام شرعی، وحی به معنای خاص نیست»، درست است. مؤید این برداشت اینکه، قرآن خبر می دهد که به کسان دیگری جز انبیاء وحی شده است:

« (قصص (۲۸) / ۷) »

(به مادر موسی وحی کردیم...)

« (مائده (۵) / ۱۱۱) »

(و زمانی که به حواریون وحی کردم...)

« (انبیاء (۲۱) / ۷۳) »

(... و به آنها انجام دادن (کارهای) خیر را وحی کردیم...)

این نوع وحی در حد الهام قلبی است و از وحی مختص پیامبران متمایز است. اگر بیان احکام به طور اعم، جزء هدف غایی بعثت بود، می بایست از طریق وحی خاص، همه‌ی احکام لازم برای همه‌ی زمان‌ها وضع می شد و چون چنین امری تحقق نیافته، باید منشأ اکثر احکام، وحی عام باشد.

دین و حکومت

بنا به روایت قرآن، موسی (ع) برای دو امر از طرف خدا مأمور شد که نزد فرعون برود. نخست، دعوت او برای گرویدن به کیش توحید و دوم، برای استخلاص بنی اسرائیل. هر دو امر مواجه با مقاومت و سرسختی فرعون شد و با همه‌ی امکانات خود در مقابل موسی قرار گرفت؛ بالمآل، موسی توانست بنی اسرائیل را از سیطره‌ی استبداد و ظلم فرعون نجات دهد. قطعاً موسی نجات بنی اسرائیل را وظیفه‌ی خود می دانسته است و با توجه به مفاد:

» « (بقره (۲) / ۲۸۵)

(... ما فرستادگان خدا را جدا از هم نمی دانیم. (همه نور واحد و در راه واحدند)...؛

می توان گفت که نجات مظلومین و محکومین، از سنن انبیاء و در برنامه آنها بوده است.

»

» « (قصص (۲۸) / ۵)

(اراده ما این است که بر مستضعفین جهان منت گزاریم (نعمت ببخشیم) و آنها را پیشوایان و وارثان (بهره برندگان از) زمین قرار دهیم.)

بیان سنت الهی است که در قیام مردم تحت ستم و استبداد، به منظور برپا داشتن حکومت عدل، متجلی می شود؛ چنین قیامی - به شرط اینکه قیام کنندگان عالم به دین باشند - پیشوایی و وراثت زمین را در پی دارد:

»

» « (انبیاء (۲۱) / ۱۰۵)

(در زبور پس از یادآوری نوشتیم که هر آینه بندگان صالح وارثان زمین هستند.)

در آیه بعد، ضمن بیان عاقبت فرعونیان و زیان کاری و بدفرجامی آنها و بی نتیجه ماندن حیلها و تدبیرهای آنها، به مؤمنان مستضعف وعده می دهد که در ظلّ تعلیمات انبیاء، قدرت و توانمندی آنها دوام و ثبات دارد و موقت و ناپایدار نیست:

»

» « (قصص (۲۸) / ۶)

(و به آنها در روی زمین قدرت می دهیم و در پیش روی فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از آن می ترسند، قرار می دهیم.)

این آیات با ندای دین و فطرت هماهنگ است، و تلاش مردم ستم زده را برای رهایی از ستم هم جهت با اراده ی خداوند، یعنی نظم حاکم بر جهان می داند. در آیه

۵۵ سوره نور (۲۴)، خدا به مردم عابد و موحد مواعیدی مشابه آنچه در دو آیه یاد شده آمد، می‌دهد:

»

« (نور) (۲۴) / (۵۵) »

(خدا به کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته پیشه کردند، وعده داده همان‌گونه که پیشینیان‌شان را خلیفه کرد، آنها را هم در روی زمین خلیفه می‌کند...)

خداوند به مؤمنین مجاهد سه وعده می‌دهد: ۱- استخلاف ۲- دین ۳- امنیت. از نشانه‌های تحقق استخلاف این است که دین پا می‌گیرد و نشو و نما می‌کند. اگر دین رشد نکرد و نبالید، علامت آن است که استخلاف هستی نیافته است و تحقق نیافتن استخلاف دلیل بر این است که ایمان و عمل صالح در مدعیان دین پدید نیامده است. استخلاف برای مدعیان دین نیست، برای عاملان به دین است. در آخر آیه تذکر داده می‌شود که دوام این نعمت‌های موعود، منوط است به اینکه از راه پرستش و عبودیت خدا خارج نشوند و از حقیقت‌جویی و حقیقت‌خواهی منحرف نگردند و به شرک و پرستش غیر خدا آلوده نشوند و احیاناً قدرت و غرور، آنها را در کاستی‌ها فرو نبرد.

از این مواعید به درستی می‌توان استفاده کرد که مؤمنین از قدرت و عزت و شوکت برخوردار می‌شوند و این امر منوط است به تشکیل حکومت. اگر حکومت در دست اشخاص بی‌اعتقاد و فاقد صلاحیت اخلاقی باشد، هیچ یک از این امور به دست نمی‌آید. بنابراین تلویحاً این آیات بشارت به تأسیس حکومت توانا و لایق است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا این مواعید با صلح و مدارا با همه‌ی خلق حاصل می‌شود و حکومت در دست انسان‌های دین‌شناس و عامل به دین قرار می‌گیرد؟

لااقل در همه‌ی شرایط و در همه‌ی زمان‌ها چنین امری تحقق نمی‌یابد. پیامبر اسلام (ص) نهایت کوشش را به عمل آورد که با تبشیر و انذار، کار رسالت و هدایت را به پیش برد، ولی معاندان و مخالفان این راه را بر او بستند و برای ریشه‌کن کردن

آیین او متفق شدند. راهی جز تشکیل حکومت با اخذ بیعت باقی نماند و متقابلاً مشرکین برای جنگ آماده شدند. قرآن قیام اهل کفر را در مقابل اهل ایمان و برافروختن آتش جنگ را از طرف آنها غیر منتظره نمی‌داند:

« (آل عمران (۳) / ۱۴۶) »

(بسا پیامبران که به همراهی بسیاری از خداپرستان جهاد کردند...)

پیامبران بسیاری در راه دعوت خود ناچار شده‌اند که در موضع دفاع قرار گیرند و صف پیروان خود را در مقابل صف مخالفان قرار دهند:

« »

(صف (۶۱) / ۴)

(خدا کسانی را که در راه او در صفوفی به استواری بنایی خلل ناپذیر جهاد می‌کنند، دوست می‌دارد.)

استاد بر این عقیده هستند که انبیاء با حکومت جائران کاری ندارند و فقط آنها را به پرستش خدا دعوت می‌کنند؛ مرقوم فرموده‌اند:

«ابراهیم خلیل - بت شکن رشید و بانی مکاتب توحید- وقتی با نمرود مدعی ربوبیت و ملوکیت روبه‌رو می‌شود، سخنی جز پرستش خدا و کاری به پادشاهی او ندارد.»

به درستی دعوت به توحید در تضاد با ربوبیت و ملوکیت نمرود است. پادشاهی نمرودیان متکی بر بندگی و بردگی مردمان است و قبول توحید از طرف مردم، کاخ استبداد و استثمار آنها را ویران می‌کند و آنها را از سریر جباریت به زیر می‌افکند؛ این نتیجه‌ی قهری عدم قبول دعوت انبیاء از طرف نمرودیان - که همیشه چنین بوده است - و استقبال مردم از این دعوت است.

تشکیل حکومت و به دست آوردن قدرت برای پیامبر اسلام یک ضرورت بود که بدون آن، بقای شریعت امکان‌پذیر نبود. هم حکومت پیامبر اسلام و هم حکومت علی، حکومت دینی بود؛ به این معنی که گروندگان به اسلام با طوع و رغبت با هر دو بیعت کردند. ولی بیعت به معنای قبول اطاعت بی‌چون و چرا نبود، زیرا امور جامعه‌ی اسلامی بر اساس مشاوره حل و فصل می‌شد. بنابراین، حکومت دینی یک

امر اعتباری یا قراردادی نیست. اگر ظواهر امر ملاک باشد، باید حکومت بنی عباس، دینی تلقی شود. حتی اگر حکومتی توسط مؤمنان تشکیل شود، از پیش معلوم نیست که دینی است یا غیردینی. عمل و رفتار حاکمان، دینی یا غیردینی بودن را معلوم می‌کند. به قول مولانا، طلا در آتش کوره است که شادمانه حقیقت خود را آشکار می‌کند و فلز مطلقاً قلب بودن خود را عیان می‌نماید.

نمونه‌ی حکومت دینی و الگوی تمام عیار آن، حکومت علی علیه‌السلام است. اگر حکومتی بدان‌سان به وجود آید، حکومت دینی است و بس. آیا تاریخ نشان می‌دهد که حاکمی - حتی در مقام سخن گفتن، نه عمل کردن بر طبق آن - سخنانی را که آن حضرت در حضور مردم ابراز داشت بگوید :

»

۱

«با من بدان گونه که با ستمکاران مکالمه می‌شود گفت و گو نکنید (از تملق و ستایش پرهیز کنید) و بدان‌سان که پوشش حفاظتی (پوشیدن حق و محافظه‌کاری) در مقابل زودخشان دژخیم تدارک دیده می‌شود، از من خود را حفظ نکنید (که تسلیم حقم نه مغلوب خشم) و معاشرت شما با من با ظاهرسازی توأم نباشد. و گمان مبرید که (پذیرفتن) سخن حق را که به من گفته می‌شود، سنگین می‌شمارم یا در پی آن هستم که خود را بزرگ کنم، زیرا هر آینه آن کس که سخن حق یا ارائه راه عدل به او، برایش سنگین باشد، عمل کردن به آنها برایش سنگین تر است. بنابراین از گفتار حق یا تبادل نظر و مشورت در راه عدالت خودداری نکنید، زیرا هر آینه در نهاد خویش خود را برتر از آن نمی‌دانم که خطا نکنم...»

واقعیت‌های اجتماعی راه خود را طی می‌کند. اگر در یک اجتماع ناسالم یا ناآگاه، افراد مؤمن و متقی هم باشند و بتوانند حکومت تشکیل دهند، دیری نخواهد پایید که قدرت‌های اهریمنی آن اجتماع، اساس کار را بر هم زنند و از محتوا چیزی باقی نگذارند. همان‌طور که در صدر اسلام، حکومت معاویه به جای حکومت علی (ع) نشست. منطبق قرآن هم همین است:

« . . . »

(انعام (۶) / ۱۲۹)

بدین‌گونه نتیجه اعمال ستمکاران این است که بعضی از آنها را بر بعضی دیگر والی و حاکم می‌کنیم.)
بنابراین، حکومت دینی منبعث از مردم دیندار و آگاه، از نعمت‌هایی است که عاید ملت متعبد و پرهیزگار می‌شود. به مصداق

« (رعد (۱۳) / ۱۱) »

(... خداوند اوضاع (حاکم بر) مردمی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنها نهادهای خود را تغییر دهند...)

رهایی از حکومت مستبدان وقتی ممکن است که مردم دگرگون شوند و از آلودگی‌ها خود را نجات دهند و انقلابی واقعی در آنها پدید آید.

محمد بسته‌نگار

مرز میان دین و امور اجتماعی^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

)

۲.

به دنبال سخنرانی آقای مهندس بازرگان در عید بعثت سال ۱۳۷۱ شمسی در جلسه انجمن اسلامی مهندسین، جنجالی در اطراف آن به راه افتاده و این طور وانمود شده است که این بیانات برخلاف افکار گذشته ایشان است. بنابراین لازم دیدم به عرض برسانم که مطالب ایراد شده در آن، از طرف آقای مهندس بازرگان، مغایرتی با افکار گذشته‌ی ایشان ندارد و اگر انتقادی در این زمینه باشد، بیشتر جنبه‌ی شکلی دارد تا محتوایی.

مطالب محوری این سخنرانی پیرامون این موضوع است که آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء می‌باشد. پی آمد این سخن این است که انبیاء برای حکومت کردن در میان مردم فرستاده نشده‌اند، لازمه‌ی نبوت، حکومت نیست. زیرا اگر این ملازمه را بپذیریم، نتیجه این می‌شود که انبیاء نمایندگان خدا برای حکومت کردن میان مردم

۱. اقتباس از مقاله‌ی آقای مهندس بازرگان به همین نام*.

* «مرز میان دین و سیاست» یا «مرز میان دین و امور اجتماعی»، حاصل تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ زنده‌یاد مهندس بازرگان در دومین کنگره‌ی انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون این اثر در «مجموعه آثار (۸)» قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶.

هستند و در غیبت پیغمبر (ص) و ائمه (ع)، گروه و طبقه‌ی خاصی خود را جانشین پیغمبر دانسته و حق حاکمیت و سلطه بر مردم را پیدا می‌کنند؛ کوشش آقای مهندس بازرگان این است که چنین اعمالی به حساب اسلام نوشته نشود و در سخنرانی همین جلسه و در صفحه‌ی ۷۸ جزوه‌ی ماشین شده «آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء» می‌گویند:

«ضمناً این استدلال که ناظر به رسالت انبیاء و تعیین امامان بوده است (یعنی حکومت پیامبران) مورد تعمیم قرار گرفته، به خلفا و اولیا یا به سلاطین و مرشدها و فقها تسری داده شده است، علمای اهل تسنن در دوران خلفا، برای آنها قداست مذهبی و ضمانت الهی قایل بودند. در تشیع نیز پادشاهان را ظل الله می‌گفتند یا به قطب‌ها و فقها مقام ولایت و حق تصرف بر مردم و اموالشان را داده‌اند.»

اما اگر از مطالب این سخنرانی چنین نتیجه‌گیری شود که دین و قرآن نسبت به مسئله‌ی حکومت و سیاست بی تفاوت است و آقای مهندس بازرگان در سخنرانی خود چنین گفته‌اند، صحیح نبوده و درست، برعکس می‌باشد. قرآن مثل اینکه توجه خاصی داشته که مبادا حاکمیت کلیسا در اسلام تکرار شود؛ به جای اینکه انبیاء را به عنوان حاکم و رهبر معرفی کند، این مقام را به عهده خود مردم قرار داده است. آیه معروف:

»

« (حدید (۵۷) / ۲۵)

(وظیفه‌ی پیامبران، آوردن کتاب و تعلیم آنهاست. اما این خود مردم هستند که می‌بایستی برای برقراری عدالت قیام کنند...) و در مسائل حکومتی به جای اینکه پیغمبر را مورد خطاب قرار دهد، خود مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ مانند آیات:

«(بقره (۲) / ۱۷۹)»

«(نساء (۴) / ۱۳۵)»

«(حج (۲۲) / ۳۹)»

بنابراین، قرآن تأکید خاصی بر این موضوع داشته، تا همان بلایی که به سر مسیحیت در قرون وسطی به واسطه‌ی برقراری حاکمیت کلیسا و حکومت تتو کراسی،

به وجود آمد، در اسلام به وجود نیاید.
در اسلام، حکومت تئوکراسی یعنی حکومت افرادی که از طرف خدا مأمور باشند بر مردم حکومت نمایند وجود ندارد؛ وظیفه‌ی پیغمبر این نیست؛ وظیفه او:

»

« (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

است. البته پیغمبر اسلام در مدینه تشکیل حکومت و اداره‌ی جامعه می‌دهد که می‌بایستی جداگانه در این زمینه بحث شود.

با این مفهومی که بیان شد، دین از حکومت جداست و در نوشته‌ها و سخنرانی‌های اخیر آقای مهندس بازرگان، هر جا که اشاره‌ای به جدایی دین از حکومت و نفی ادغام دین و حکومت می‌شود، یکی ناظر به این معناست، یعنی عدم ملازمه‌ی نبوت و حکومت، و در صفحه ۷۸ جزوه می‌گویند:

«دلایل و قرائنی که طرفداران ادغام دین و سیاست و یکی بودن نبوت و حکومت (یا سپردن حکومت به دست روحانیت) اقامه می‌نمایند، متعدد است.»
اما اگر حکومت دینی را به عنوان حاکمیت مردم، یعنی حاکمیتی که در طول حاکمیت خداوندی باشد، به صورت توحیدی آن بگیریم، نه تنها در این سخنرانی نفی نشده است، بلکه به آن تأکید نیز شده است^۱ و در صفحه ۴۰ جزوه نیز می‌گویند:
«همین قدر این فرصت به دست آمد که علی (ع)، مجموعه‌ای از حکومت مردمی و شورایی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد.»
در اینجا باید ببینیم که حدود دخالت مردم و نیز نقش دین در زمینه حکومت و سیاست تا کجاست؟ یعنی مرز بین دین و سیاست و یا به تعبیر خود آقای مهندس بازرگان

۱. آقای مهندس بازرگان در آخرین سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۷۳ نیز بر این موضوع تأکید کرده‌اند و می‌گویند:

«برنامه‌ی انبیاء همان‌طور که در سخنرانی قبل نیز مطرح شد، اول برای آخرت است و خدا کاری به حکومت و امور زندگی ندارد، نه اینکه می‌گوید به آن نپردازید، بلکه آن بخش ساقط است، ولی از نظر دیگر استنباط می‌شود که اصلاً بعثت و مأموریت انبیاء، چیزی جز یک عمل سیاسی نیست...»

گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بزرگ‌ترین شعار سیاسی و حکومتی است؛ برای اینکه نقش تمام حکومت‌ها را تعیین می‌کند و در واقع تاریخ بعثت انبیاء، تاریخ مقابله و منازعه با سیاست و قدرت است.»

(متن پیاده شده‌ی سخنرانی آقای مهندس بازرگان در جشن مبعث سال ۱۳۷۳ در مجله‌ی پیام هاجر، بهار ۱۳۷۴، ص ۲۱.)

مرز دین و امور اجتماعی کجاست؟

دخالت مردم در مسائل اجتماعی یک وظیفه است؛ همان طوری که یک مسلمان باید اقامه‌ی صلا بنماید و «ایتاء زکا» بکند، در مسائل اجتماعی و سیاسی خود، بنا بر نص آیه: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^۱، آیه قیام به قسط، اصل «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲ و دیگر اصول باید دخالت بکند. و آقای مهندس بازرگان در نوشته‌ها و سخنرانی‌های اخیرشان - همانند نوشته‌های گذشته - به این قسمت توجه داشته‌اند و روی این مسئله تأکید نموده‌اند و در صفحه ۷۹ جزوه نیز گفته‌اند:

«آنجا که پای اداره امت و امور دنیایی مردم پیش می‌آید، قانون و دستور «و شاورهم فی الامر»^۳ حاکم بوده است.»

در مورد دخالت مردم در امر حکومت و زمامداری و به دست گرفتن قدرت نیز چند حالت وجود دارد:

حالت اول در مواقعی است که مسلمان‌ها یا جناحی از آنها به شکل اپوزیسیون و مخالف حاکمیت وقت هستند که در اینجا برطبق همان اصولی که بیان شد، یک مسلمان موظف است حکومت را امر به معروف و نهی از منکر نموده و نظارت در اعمال و رفتار آنها داشته باشد.

حالت دوم، مرحله‌ای که مسلمان‌ها یا گروهی از آنها به حکومت رسیده که در اینجا با چند مورد روبه‌رو می‌شود:

اول، رابطه‌ی مردم با حکومت؛

دوم، رابطه‌ی مردم با یکدیگر؛

سوم، رابطه‌ی مردم با خدای خود.

در مورد رابطه‌ی مردم با حکومت، حاکم و رهبر، نماینده‌ی مردم است، نه نماینده‌ی خدا بر مردم؛ و رابطه‌ی آنها به صورت میثاقی است به نام قانون اساسی که بین‌شان وجود دارد.

در مورد رابطه‌ی مردم با یکدیگر، دخالت حکومت در چهارچوبی است که قانون معین می‌کند، نه به طور دلخواه و استبدادی.

اما در مورد رابطه‌ی سوم، یعنی رابطه‌ی مردم با خدایشان، در اینجا حکومت‌ها حق دخالت ندارند، حال این حکومت می‌خواهد دینی باشد یا غیردینی و لائیک؛ نه

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

۲. حدیث نبوی.

۳. شوری (۴۲) / ۳۸.

تنها حکومت‌ها حق دخالت ندارند، بلکه افراد هم که در سیاست و مسائل اجتماعی به عنوان یک وظیفه دخالت می‌کنند، حق ندارند در خصوص مسائل شخصی مردم که مربوط به روابط خود و خدایشان است، دخالت نمایند. البته می‌توانند موعظه و نصیحت و ارشاد بنمایند، ولی حق دخالت ندارند؛ یعنی در این مورد، دین از سیاست جداست. و این یکی دیگر از مواردی است که آقای مهندس بازرگان در نوشته و سخنرانی‌های اخیرشان نیز به آن اشاره می‌کنند؛ وقتی مصادیق تفکیک دین از سیاست را بیان می‌کنند، ناظر به همین معناست. و ناراحتی ایشان - که به حق هم هست - این است که چرا افراد و حکومت‌ها در مسائل خصوصی افراد دخالت می‌نمایند (جزوه آخرت و خدا، ص ۸۴):

تمام حرف ما این است که اگر به فرض، یک حکومت دینی از همه جهت تمام و کمال به دست مؤمنین مخلص ناب تشکیل شد، آنچه نباید این حکومت و دولت دست به آن بزند و دخالتی بنماید، دین و ایمان و اخلاق مردم است. دولت یعنی قدرت و زور. قدرت و زور در برابر تجاوز بیگانگان به کشور و ملت یا تجاوز مردم به یکدیگر می‌باشد که یک امر ضروری است. اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه انسان با خود و خدا، یعنی آزادی و تقرب، بسیار بی‌جا و نقض غرض است؛ اما عکس قضیه صحیح است؛ اگر دولت و حکومت حق، دین‌ساز و انسان‌ساز نیست، انسان‌دیندار و خداپرست واقعی، دولت حق‌ساز هست. بنابر فرمایش نبوی «کیف تکونون یوگی علیکم» یک امت مؤمن و ملت آزاده و مستقل و مؤمنین با کرامت، به وجود آورنده و تشکیل دهنده‌ی یک دولت اسلامی صحیح و جامعه دینی هستند.

با این ترتیب، مشخصات یک جامعه‌ی دینی از نظر آقای مهندس بازرگان روشن است و ملاحظه می‌شود که وقتی ایشان از تفکیک دین و حکومت بحث می‌کنند، ناظر به چه مواردی است. نه اینکه به طور کلی خواسته باشند دین و سیاست را از هم جدا کنند. مطالب قسمت اخیر سخنان ایشان این موضوع را کاملاً مشخص می‌کند و این همان سخنی است که سال‌ها جلوتر مرحوم علامه اقبال لاهوری در مورد جامعه دینی به آن رسیده بود:

جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کار آمد است، مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است. دولت از لحاظ اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول مثالی به صورت نیروهای زمانی - مکانی درآید، و در یک سازمان معین بشری، متحقق شود. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام، حکومت الهی است، نه به این معنی که ریاست آن با نماینده‌ای از خدا بر روی زمین است که پیوسته می‌تواند اراده‌ی استبدادی خود را پشت نقاب منزه بودن از عیب و خطا

مخفی نگاه دارد. به این اعتبار، هر حکومت که تنها بر پایه تسلط بنا نشده باشد و هدف آن تحقق بخشیدن به اصول عالی مثالی باشد، حکومت الهی است.^۱

و سخن آخر اینک:

آقای مهندس بازرگان در آخرین مقاله‌ی خود در کیهان هوایی، چند روز قبل از رحلت‌شان به سرای باقی، چکیده‌ی اندیشه و گفتارشان را در مورد آزادی و حکومت چنین بیان کرده‌اند:

از هیچ جای گفتارها و نوشتارها یا پندارها و کردارهای این بنده‌ی حقیر بر نمی‌آید که با تشکیل حکومت اسلامی مخالف بوده یا مخالفت ورزیده باشم. بلی، با آن حکومت اسلامی مخالفم که خواسته باشد به نام اسلام و به خیال اسلام، در داخل و یا خارج تحمیل اسلام نماید و خود را موظف و مسئول دین و ایمان مردم و اجرای احکام اسلام در ایران و دنیا بداند؛ و الا حکومت و حاکمانی که در اداره‌ی امور ملت و کشور خود، در اجرای قوانین و حقوق و حدود و در قضاوت و عدالت، خدا و دین او را منظور نظر و عمل داشته باشند، مورد آرزو و علاقه یا اعتقاد و اعلام همیشگی‌ام بوده است.

همان‌طور که خدابه حضرت داوود می‌فرماید:

»

«
۲

«و امیرالمؤمنین - علی علیه السلام - در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر، دستورهای حکومت اسلامی را تشریح و تأکید می‌نماید. باید بگویم نظام و دولتی را که به خاطر منافع و مقام بر اریکه‌ی قدرت نشسته باشد و مرام و اعمالش بر معیار حق و قانون و عدالت و با رعایت آزادی و مردم‌سالاری باشد، نه تنها مؤمنین و متدینین مبارز ملی و انقلابی قبول دارند و خواهان و پشتیبان آنند، بلکه غیرمتعهدین عامل به فرائض و ملیون آزاداندیش بی‌طرف نیز آگاهانه و علاقه‌مندانه به آن رأی داده‌اند و مدافع‌اش به حساب می‌آیند.»^۲

سلام و رحمت خداوند بر او و بر همه‌ی بندگان شایسته‌اش
والسلام

۱. «احیای فکر دینی در اسلام»، ص ۱۷۷،

۲. صف (۳۸) / ۲۶.

۲. کتاب «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» از آخرین نوشته‌های مهندس بازرگان. ص ۱۰۴.

محمد توسلی^۱

به نام خدا

نقد و بررسی

«آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیا»^۲

با تشکر از نظرخواهی که به عمل آمده است و با پوزش از تصدیعی که خواهد شد نظرات خود را به طور اختصار و اجمال در زیر می آورم با امید به اینکه مورد توجه قرار خواهند گرفت.

۱- دلایل ارائه شده منسجم و کافی نیست

عنوان سخنرانی و مطالب متن به لحاظ منطقی منسجم نبوده و بعضاً متناقض نیز به نظر می رسند. برای نمونه مواردی را در زیر ذکر می کنم:

۱. این یادداشت براساس متن اولیه سخنرانی «آخرت و خدا» مرحوم مهندس بازرگان در اسفندماه سال ۱۳۷۱ به ایشان تقدیم شد. پس از ملاحظه نظرات ایشان در هامش این یادداشت و اصلاحاتی که ایشان در ویرایش بعدی متن سخنرانی به عمل آوردند، انتشار آن در چاپ اول ضروری به نظر نرسید، اینک که چاپ مجموعه آثار در دست اقدام است، انتشار آن به ویژه انعکاس یادداشت های آن مرحوم که پاسخ روشنی است به برخی از برداشت های ناصواب از اثر «آخرت و خدا» مفید به نظر می رسد (محمد توسلی، ۱۳۸۷/۷/۷).

۲. زنده یاد مهندس بازرگان در حاشیه ی این نظرات، یادداشت هایی مرقوم داشته اند که به نظر رسید مشابه موردی دیگر، عیناً به صورت زیرنویس و با شماره ارجاع برای هر مطلب، ارائه شود تا خوانندگان گرامی بهتر در جریان تبادل افکار و اندیشه ها قرار گیرند (ب.ف.ب).

۱.۱- در عنوان مقاله، برنامه بعثت انبیاء محدود به آخرت و خدا و در متن نیز عیناً همین مطلب مورد تأکید قرار گرفته است.

«ما تا آخر قرآن غیر از این دو مطب یعنی آخرت و خدا و آنچه لازم و مربوطه به آنها است نمی‌بینیم یا خیلی کم.» (صفحه ۱۴)

«فرستادگان خدا راجع به زندگی و امور دنیا مأموریتی نداشته و در این باره احکام و آئینی برای ما نیاورده‌اند.» (صفحه ۱۵)

«منظور و خلاصه کلام آنکه دعوت انبیاء و برنامه بعثت و رسالت آنها آخرت و خدا بوده است.» (صفحه ۱۷)

۱.۲- در ادامه‌ی مقاله به تدریج این بیان کلی و قاطع نقض می‌شود و معلوم می‌شود در برنامه و رسالت انبیاء- البته با توضیحاتی- محورهای دیگری نیز وجود داشته است که نمونه‌هایی را در زیر می‌آورم:

«بلکه تنها (یا لاقلاً علی‌الاصول و به نحو غالب) انبیاء برای دو منظور فرستاده و مأمور شده، کتاب و شریعت آورده‌اند.» (صفحه ۶)

«بدیهی است که در احکام دین آثار و جنبه‌های بهداشتی، آداب زندگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آشکاری وجود دارد و کسی نمی‌تواند منکر یا مدعی ارتباط و اتصال دین با دنیا گردد.» (صفحه ۲۱)

«آیات زیادی در قرآن داریم که ناظر بر اعمال و احوال افراد و اجتماعات بوده و مسائل زندگی و امور دنیایی را مطرح می‌سازد.» (صفحه ۲۷)

«اگر خیلی اصرار باشد که بگوییم ما هم چیزهایی به نام اقتصاد اسلامی یا حکومت اسلامی داریم...» (صفحه ۲۷)

۱.۳- آیات استشهادی در صدر مقاله نیز گواه این واقعیت است که انبیاء در زمینه‌ی مسائل زندگی دنیایی بشر نیز پیام و برنامه داشته‌اند:»

«^۱ هم تلاوت آیات و تزکیه هم کتاب و حکمت مربوط به چگونگی زیستن انسان در این دنیا است به نحوی که زندگی انسان هماهنگ با فطرت و برنامه کمال‌جویی او باشد. «شاهد!... وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ»، هم الگو بودن پیامبر و هم دعوت مردم به سوی خدا مربوط به برنامه زندگی و سَمَت‌گیری انسان در زندگی دنیا است که

۱.۴- همان‌طور که در متن سخنرانی نیز آمده است ادیان الهی و به‌ویژه اسلام به دلیل آیات متعدد قرآنی و سنت پیامبر در مورد چگونگی زیستن انسان‌ها، پیام، برنامه و دستورالعمل‌هایی دارند. در اینجا به یک نمونه از آیات قرآن اشاره می‌شود:

»

«^۱

در این آیه به صراحت، رسالت و برنامه بعثت انبیاء که با آیات روشن و کتاب و میزان همراه است اقامه قسط و عدالت توسط مردم در دنیا و استفاده از آهن برای دفاع از جامعه ایمانی و بسط حق و عدالت در دنیا مشخص شده است. در اینجا اشاره‌ای به خدا و آخرت به عنوان برنامه بعثت انبیاء نشده است.

۲- مفهوم ارتباط دین و دنیا و آخرت

در این نوشتار جناب عالی برای اثبات این مطلب که «یگانه برنامه بعثت انبیاء آخرت و خدا» بوده و بنابراین توجهی به زندگی دنیای انسان نداشته و مسائل را به خود او واگذار کرده‌اند، اجباراً مفهوم خاصی از «دنیا» و «زندگی دنیایی» انسان را مورد تأکید قرار داده‌اید.

«^۲

»

»

«^۳

این مطلب کاملاً درست است و رسالت انبیاء و موضوع تعالیم پیامبران نیز بر حذر داشتن انسان از «دنیاپرستی» بوده و در عین حال انسان را با دنیا و زندگی ارزشی براساس تمایلات فطری او آشنا ساخته‌اند که سازنده و تضمین‌کننده «آخرت» او می‌باشد. به طوری که توضیح داده خواهد شد این نکته مشکل اصلی این مقاله است. جناب عالی آن دید از زندگی انسان را مورد تأکید قرار داده‌اید که مورد مذمت قرار گرفته است ولی آن بعد از زندگی ارزشی انسان که محتوای آن «حرکت به سوی

۱. حدید (۵۷) / ۲۵.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷.

ارزش‌های الهی و مفهوم «آخرت» است و در واقع «برنامه زندگی سلامت» انسان می‌باشد با «سمت‌گیری» و «غایت» آن یعنی دو مفهوم «خدا» و «آخرت» جای‌گزین ساخته‌اید.^۱

۲.۱- همان‌طور که در صفحات ۱۲ و ۱۳ متن سخنرانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است پیامبران برای هدایت انسان و جلوگیری از گمراهی او در «دوران زندگی او در این دنیا» آمده‌اند و چگونه زیستن را به او آموخته‌اند. از یک سو، او را از دنیاپرستی و تعلقات دنیایی برحذر داشته‌اند و از سوی دیگر به زندگی او محتوای ارزشی «حرکت به سوی خدا» و هدف و غایت «آخرت» بخشیده‌اند. با این نگرش برنامه بعثت انبیاء شکل‌دهی زندگی سلامت انسان‌ها در این دنیاست و اگر مسئله «آخرت و خدا» با این تمرکز و تأکید آمده است برای اصلاح ذهنیت انسان و آموزش و هدایت اوست تا از راه فطرت خود منحرف نشود (مجموعه آیات قرآن زیر واژه‌های هدی- رَشَدَ- ضَلَّ- غَوَى و ...). اگر بپذیریم که تأکید فراوان قرآن بر روی دو مسئله «آخرت» و «خدا» برای توجه و تنبه و تعلیم انسان در دوران حیات دنیایی او بوده است پس با این تعبیر، رسالت انبیاء و هدف از بعثت آنها صرفاً سالم‌سازی «دنیای انسان» بوده است، دنیایی که شخصیت وجودی او را برای کمال و حرکت او به سوی ارزش‌های خدایی شکل می‌دهد:

»
«^۲.

با این تعبیر دنیا هدف نیست بلکه وسیله و پلی است برای عبور انسان:

»
«^۳.

»

«^۴.

۲.۲- آیات قرآنی به‌روشنی، دنیای انسان را زمینه‌ساز آخرت او معرفی می‌کند:^۵

۱. جمله مبهم است و درست بسته نشده است تا منظور از آن روشن باشد (مهدی بازرگان).

۲. انشقاق (۸۴) / ۶.

۳. انعام (۶) / ۱۶۲.

۴. انعام (۶) / ۷۹.

۵. این مطالب [بند ۲.۱ و بند ۲.۲] اگر نظریات آقای مهندس توسلی است که با مقاله و نظر بنده تطبیق دارد و اگر بازگویی مقاله است، چرا تکرار کرده‌اند (مهدی بازرگان).

)

۱ «.

۲ «.

۳ «

۴ «

۵ «

در این زمینه جناب عالی در کتاب‌های خود به‌ویژه در «کار در اسلام»، «عشق و پرستش»، «بعثت و ایدئولوژی» و «راه طی شده» مطالب زیادی ارائه فرموده‌اید که خلاصه آن این است که:

«تا مزرعه بهاری دنیا سرسبز و شاداب نباشد خرمن اخروی چگونه می‌تواند

پرحاصل و با برکت باشد؟» «

(صفحه ۱۰۴ «بعثت و ایدئولوژی»)

«شروع قیامت از همین دنیاست که هیچ فردی به‌خودی‌خود رها نشده و هر چیزی معلول ماقبل و علت مابعد می‌باشد. تخم جزای قیامت در زمین همین دنیا کاشته می‌شود که» « (صفحه ۱۷۰ «راه طی شده»)

«قرآن بهشت و جهنم را پیش آمدهایی می‌داند که شخص به‌دست خویش در دوران زندگی کسب کرده در دنیا یا در وجود خود به‌یادگار گذارده است...

خداوند شرط توفیق بهشت را سه چیز قرار داده است: ایمان به حق، تقوا یا پرهیزکاری از خطا، و مخصوصاً عمل صالح. همین عمل صالح است که بنیان

بهشت را برای شخص تشکیل می‌دهد: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» (صفحه ۱۷۱ «راه طی شده»)

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰.

۲. نجم (۵۳) / ۳۹.

۳. مائده (۵) / ۴۸ و انعام (۶) / ۱۶۵.

۴. هود (۱۱) / ۷ و ملک (۶۷) / ۲.

۵. مائده (۵) / ۱۸، غافر (۴۰) / ۳، شوری (۴۲) / ۱۵ و تغابن (۶۴) / ۳: ... سرانجام در پیشگاه اوست.

۶. انبیاء (۲۱) / ۱۰۵.

آیات قرآن به وضوح نشان می‌دهند که درب ورودی آخرت همین دنیا است.^۱ مکانیسم ابتلا و آزمایش - عمل انسان «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲ صیوریت انسان و اصلاح و کمال و تقرب به خدا - کلید درب بهشت، روندی است که در آیات قرآن کاملاً برجسته است. با وجود این آیات و بینات آیا می‌توان با بیان کلی ادعا کرد که «آخرت و خدا» یگانه برنامه بعثت انبیاء است و قرآن در مورد چگونه زیستن انسان در این دنیا پیامی ندارد؟^۳

به نظر می‌رسد پیامبران چگونه زیستن را به انسان می‌آموزند که آن زیستن بتواند انسان را به سوی ارزش‌های الهی سوق دهد برای چنین سمت‌گیری فکری و عملی انسان، توجه به آخرت و خدا بسیار ضروری است و به همین علت از جمله در قرآن حدود دو سوم آیات را به خود اختصاص داده است.^۴

»^۵

۳- ضرورت اصلاح آثار التقاط در معارف دین

اینکه در قرآن اخیر بسیاری از روشنفکران مذهبی تحت تأثیر افکار غربی به ویژه فرهنگ مارکسیزم برداشت‌های نادرستی را بر معارف اسلامی تحمیل کرده‌اند و ضربات جبران ناپذیری بر حرکت اسلامی و اندیشه اسلامی وارد شده است تردیدی نیست و اصلاح آثار چنین التقاط‌های فکری، عمل صالح و شایسته‌ای است. اما آیا وجود چنین برداشت‌های نادرست می‌تواند موجب ارائه چنین قضاوتی بشود که «در معارف اسلامی در زمینه مسائل اجتماعی و اداری جامعه هیچ مطلبی وجود ندارد؟»^۶ همان‌طور که در متن سخنرانی نیز آمده است از جمله آیات سوره شوری اصول و چهارچوب‌هایی کلی و ضروری در زمینه مسائل اجتماعی ارائه شده است که تدوین و تکمیل آنها با توجه به شرایط، به عهده مردم واگذار شده است.

* * *

۱. حالا هم همین حرف‌ها را می‌زنیم (مهدی بازرگان).

۲. انسان (دهر) (۷۶) / ۳.

۳. قرآن برای چگونه زیستن به خاطر دنیا زیستن پیام ندارد (مهدی بازرگان).

۴. کاملاً درست است و منافات با سخنرانی بعثت ۱۳۷۱ و مقاله‌ی مربوطه ندارد (مهدی بازرگان).

۵. بقره (۲) / ۲۰۱.

۶. وجود دارد ولی به‌طور غیر مستقیم برای تدارک آخرت و تقرب به خدا وجود دارد (مهدی بازرگان).

اینکه رسالت و هدف بعثت انبیاء تعلیم علوم فیزیک و شیمی و سیستم حکومت و سیاست و مدیریت جوامع بشری و... خلاصه، رفع نیازهای دنیا نبوده است و این گونه امور به خود انسان‌ها واگذار شده منطقی است اما اینکه انسان چگونه و با چه نگرشی نیازهای خود را تأمین کند که از مسیر برنامه‌ریزی شده آفریننده‌ی خود منحرف نشود و به عبارت دیگر چگونه زیستن انسان هدف بعثت انبیاء بوده است و آیات و دستورات عمل‌های زیادی در این زمینه نازل شده است^۱:

)

۲ «

۳ «

)

۴ «

)

۵ «

)

۶ «

)

۷ «

)

...

و

آیا با توجه به این آیات می‌توان به‌طور کلی گفت که «آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیاء» است و این‌گونه القا شود که «انبیاء در مورد زندگی انسان پیامی نداشته‌اند»^۲

۱. در مقاله توضیح داده شده است که مبدء و مقصد یا منظور این دستورات عمل، «آخرت و خدا» است ولی محل اجرا و مورد عمل آنها البته در دنیاست و ضمناً باعث بهبود زندگی و سعادت دنیایی هم می‌شود (مهدی بازرگان).

۲. نساء (۴) / ۵۸.

۳. نساء (۴) / ۵۹.

۴. اعراف (۷) / ۳۲.

۵. اعراف (۷) / ۳۱.

۶. بقره (۲) / ۲۱۸، انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰.

۷. شوری (۴۲) / ۳۸.

۸. در سطر ۲ [زیرنویس ۱ صفحه قبل] به آن پاسخ داده شده است (مهدی بازرگان).

و یا اصولاً «خدا و آخرت و دین با زندگی و مردم سر و کاری ندارد؟»^۱

۴- نقض نوشته‌ها و عملکرد گذشته

اصولاً طرح این موضوع که «آخرت و خدا یگانه برنامه بعثت انبیاء» از جمله اسلام است و جا افتادن این برداشت که «دین پیامی برای زندگی دنیایی مردم و مسائل اجتماعی ندارد»^۲ به‌طور طبیعی و قهری فعالیت‌ها و خدمات نیم قرن جناب عالی و سایر کسانی که در این جهت مشارکت داشته‌اند را زیر سؤال می‌برد و بطلان آنها را ثابت خواهد کرد.^۳

فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی نیم قرن اخیر از جمله سوابق فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسين و ... و در دوره بعد فعالیت سیاسی - اجتماعی نهضت آزادی ایران که بر این اعتقاد متکی و استوار بوده است که اسلام «مکتب مبارز و مولد» بوده و برای پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات اجتماعی جامعه پیام و راه‌حل دارد و ضرورت اینکه مردم به‌جای روی آوردن به افکار غربی و وارداتی باید به «خوشتن خویش» و فرهنگ خودی و بومی یعنی اسلامی روی آورند، بی‌پایه و اساس خواهند شد.

مروری بر نشریات و کتب گذشته و مطالب ارائه شده این واقعیت را نشان خواهد داد.

مرامنامه‌ی نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ «به حکم عالیه دین مبین اسلام» و با آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۴ شروع می‌شود (صفحه ۴۳ جلد اول اسناد نهضت آزادی ایران).

مرامنامه و اصول برنامه و خط‌مشی نهضت آزادی ایران در تیرماه ۱۳۵۹ با عنوان آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ»^۵ و با استناد به «اصول

۱. کاملاً سر و کار دارد، سر و کار به‌خاطر آخرت و خدا، همراه با آثار وسیع دنیا (مهدی بازرگان).

۲. که چنین چیزی گفته نشده است (مهدی بازرگان).

۳. اتفاقاً فعالیت‌های نیم قرن بنده و دوستان گرامی که ان‌شاءالله مرضی و مقبول درگاه الهی بوده باشد، هدفی و جهتی جز آخرت و خدا نداشته است؛ منتها در قالب و در برنامه‌های اجتماع و ایران و امور دنیا اجرا شده است (مهدی بازرگان).

۴. ر.عد (۱۳) / ۱۱.

۵. نور (۲۴) / ۵۵.

عالیه اسلام» آغاز و برنامه‌ی «تفهیم و تبلیغ جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی» و «ارائه نظری و عملی حقانیت جهان‌بینی به‌عنوان تنها راه نجات بشریت» را ارائه داده است. (صفحه ۲۳۵- جلد ۱۱ اسناد نهضت آزادی ایران) و...
در کتاب «درس دینداری» سه اصل یا سه ماده برای رسالت انبیاء معرفی شده است: پرستش خدا- آخرت- مسئولیت در برابر خود و خدا.
در کتاب «راه طی شده» نیز دین یا رسالت انبیاء در سه جمله خلاصه شده است: «توحید- عبادات- آخرت» و ...

۵- تبعات تکثیر و توزیع این مقاله

صرف نظر از صحت و سقم مطلب، بررسی تبعات تکثیر و توزیع این سخنرانی نیز قابل توجه است.

۵.۱- این مقاله روی عامه مردم حداقل در کوتاه‌مدت هیچ‌گونه اثر و نقشی نخواهد داشت مگر پس از تبلیغات حاکمیت احتمالاً از خود واکنش منفی نشان خواهد داد.

۵.۲- قشرهای روشنفکر غیرمذهبی از این نشریه استفاده خواهند کرد و نظرات گذشته خود را البته با استناد به این نشریه به شکل جدید ارائه خواهند داد و خواهند گفت، ما می‌دانستیم که حرف‌های شما روشنفکران مذهبی ساخته و پرداخته ذهنیت خودتان است و ارتباطی با دین و اسلام ندارد. دین یک امر فردی و در ارتباط انسان با خود و خداست و ارتباطی با مسائل اجتماعی ندارد.

۵.۳- روشنفکران مذهبی احتمالاً واکنش متفاوتی از خود نشان خواهند داد. جمعی تأییدکننده، جمعی حالت انفعالی و سرخوردگی پیدا کرده و جمعی با آن برخورد فکری خواهند کرد. به‌هرحال بیش از پیش این مقاله برای مکتب‌های «عرفانی» و «خودفراموش‌کننده» زمینه فراهم خواهد ساخت.

۵.۴- این نشریه خوراک تبلیغاتی خوبی برای افراد و گروه‌ها و رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی خواهد بود. زیرا این‌گونه افراد بدون اینکه اعتقاد به اسلام، حرکت اسلامی و افکار و عملکرد جناب‌عالی داشته باشند به دنبال پیدا کردن سوژه و اهرمی برای حمله به اصل اعتقادات اسلامی و انقلاب اسلامی و نهایتاً حاکمیت جمهوری

اسلامی هستند و نسبت به تکثیر و توزیع وسیع آن اقدام خواهند کرد.^۱

۶- جمع بندی

۶.۱- «آخرت و خدا بخش عمده‌ای از تعالیم و رسالت انبیاء را تشکیل می‌دهد»^۲ و باید هدف و غایت اعمال انسان در دوره زندگی او در دنیا باشد.

۶.۲- اصرار بر اینکه رسالت انبیاء انحصاراً بر دو مقوله آخرت و خدا متمرکز بوده است با محتوای تعالیم انبیاء سازگار نیست.^۳

۶.۳- این نظریه با نظرات قبلی جناب عالی هماهنگ نیست. اصلاح نظرات قبلی به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران در صورت نیاز امری است ضروری و وظیفه‌ای است بر دوش جناب عالی.^۴

۶.۴- ارائه این نظریه که «آخرت و خدا تنها برنامه بعثت انبیاء» بوده است به‌طور طبیعی نظریه طرفداران «لائیک» را تأیید می‌کند یعنی همان جمع‌بندی مسیحیان بعد از رویدادهای کلیسا در قرون وسطی و جدا کردن مطلق پرونده دین از زندگی اجتماعی.^۵

۶.۵- برای پاسخ‌گویی به آثار عملکرد انقلاب اسلامی ایران که در متن سخنرانی آمده است به‌جای برخورد غیرمستقیم بهتر است مستقیماً ریشه‌ی انحرافات و مسائل بر اساس قرآن و سنت مطرح شود تا ویژگی‌های دو دیدگاه موجود در زمینه «اداره‌ی جامعه» تبیین گردد.

۱. البته اگر مطلب فرضیه شده نادرست باشد یا آنچه خواسته شده و گفته شده است توضیح و تفهیم نشود، ممکن است بعضی از این نگرانی‌ها بجا باشد (مهدی بازرگان).

۲. جای خوش‌وقتی است (مهدی بازرگان).

۳. همه‌ی حرف‌ها و استدلال‌های مقاله بر سرِ ارائه‌ی این مطالب است و منحصر بودن رسالت انبیاء بر دو مقوله‌ی فوق است (مهدی بازرگان).

۴. قبلاً هم بنده نظر دیگری نداشتم و خلاف این چیزی نگفته‌ام. جز آنکه این اندازه توجه به درجه‌ی انحراف افکار نداشتم. تجربه انقلاب و مطالعات «تدبری در قرآن»، اهمیت موضوع را برایم روشن‌تر کرد (مهدی بازرگان).

۵. [این حرف] صحیح است در صورتی که از آن سخنرانی و مقاله‌ی توضیحی، چنین برداشت شود که رسالت پیغمبران خدا ارتباط و آثاری روی زندگی دنیا و امور و وظایف اجتماعی نداشته و رهبانیت و ترک دنیا را توصیه می‌کرده‌اند (مهدی بازرگان).

۶.۶- جناب عالی بدون تردید از معماران اصلی حرکت اسلامی ایران در نیم قرن اخیر هستید و انقلاب اسلامی ایران نیز به هر حال ثمره و تداوم این حرکت است. با توجه به توسعه و رشد حرکت اسلامی در سایر کشورها و تأثیراتی که حرکت اسلامی ایران در دیگر سرزمین‌های اسلامی دارد، توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: الف. ضرورت توسعه کارهای فرهنگی- اعتقادی در جهت سالم‌سازی تفکر دین و اصلاح مسیر حرکت فکری.^۱ ب. نباید بروز اختلافات دیدگاهی در درون جامعه اسلامی حربه به دست دشمنان مشترک^۲ بدهد.

با عذرخواهی مجدد از تصدیق^۳ و تشکر از قبول زحمت برای مطالعه‌ی نظرات و آرزوی سلامتی و توفیق خدمت بیشتر برای جناب عالی.

شاگرد شما- محمد توسلی

اسفندماه ۱۳۷۱

۱. صحیح است (مهدی بازرگان).

۲. صحیح است (مهدی بازرگان).

۳. عذرخواهی و تصدیق نیست، فروتنی است؛ از قبول زحمت جناب عالی برای استماع و قرائت آن سخنرانی و مقاله و دادن نظریات اصلاحی تشکر می‌کنم. فکر می‌کنم با خواندن نسخه‌ی تجدیدنظر شده‌ی مقاله، توجه به یادداشت‌ها و حواشی این نقد و بررسی، و حضور در سمینار خیلی از اختلافات و اشکالات برطرف شود (مهدی بازرگان).

مهندس مهدی بازرگان

پاسخ به انتقادات

(در آخرین جلسه)*

بسم الله الرحمن الرحيم

« (و قلمی)، ولی «و اجعل لی وزیراً»^۲ را نمی گویم، چون الحمدلله وزیرای متعددی در این جلسات، در تأیید عرایض من و توضیح آنچه می خواستم بگویم، همکاری کردند. قبل از هر چیز، عذر می خواهم که در این هشت جلسه، جمع کثیری از دوستان با صرف وقت برای این مسئله به زحمت افتادند. و تشکر می کنم از توجه و ارشادهایی که کردند، همچنین از تأییدهایی که بعضی از دوستان نمودند. در ضمن جای خوشوقتی است که این سمینار، وسیله‌ی مطالعه برای پاره‌ای از دوستان شد که مطلب نویی را اینجا مطرح کردند. نظریات و واکنش دوستان البته متفاوت بود؛

* زنده‌یاد مهندس بازرگان پس از دریافت نظرات و انتقادات مکتوب، و استماع دیدگاه‌ها در سمینار «آخرت و خدا» که در محل انجمن اسلامی مهندسين بر پا گردید، در آخرین جلسه به انتقادات پاسخ گفتند و یا پیرامون نظرات مطرح شده توضیحات لازم را ارائه دادند. این سخنرانی از نوار برداشت شد و با مختصری ویرایش به علاقه‌مندان تقدیم گردید (ب.ف.ب.).

۱. طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۷: ... پروردگارا، صبر و تحملم را زیاد کن.

و کارم را آسان ساز.

و لکنت را از زبانم بگشای.

۲. طه (۲۰) / ۲۹: و برای من دستیاری مقرر دار...

عده‌ای تأیید مطلق کردند، عده‌ای هم تأیید اصولی داشتند، ولی نه صددرصد. ولی بعضی دیگر از دوستان به طور کلی مخالف بودند، و احتمالاً قصور و نارسایی قلم و بیان من موجب شد که به طور ساده و کامل مسئله را نتوانستم مطرح کنم. و احیاناً بعضی از دوستان با دقت جزوه را مطالعه نکردند. به هر حال طبیعی است که افراد دیدگاه‌های مختلفی دارند، ولی اگر دوستان مجدداً جزوه را مطالعه نمایند، جواب بسیاری از ایرادها را خواهند یافت. در این جلسه به جای پاسخ به تک تک بیانات، ترجیح دادم روی موضوعات مورد ایراد به طور کلی بحث کنم، و چند تیترا انتخاب کرده‌ام:

الف - عدم توجه و برداشت نادرست از عنوان جزوه،

ب - عدم دقت و تعبیر نادرست از نظریات ابراز شده،

ج - ایرادهای فرعی آقایان به مطالب جزوه،

د - ایرادهایی که خود بنده به آقایان دارم.

ان شاء الله با استفاده از راهنمایی‌های دوستان در تکمیل جزوه اقدام خواهم کرد. عمده اشکالات در همان قدم اول، ناشی از عدم دقت در عنوان جزوه و برداشت نادرست از آن بوده است. عنوان این بود: «آخرت و خدا، تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء». بسیاری از دوستان، «بعثت» را برداشته بودند و در ذهن خود فکر کرده بودند که گفته‌ام: آخرت و خدا تنها برنامه‌ی انبیاء است. خیلی فرق هست بین برنامه‌ی انبیاء و برنامه‌ی خدا. برنامه‌ی بعثت یعنی خدا چه نظری داشته است؟ خدا مشیت و هدفی دارد، وقتی می‌گوید:

»
«^۱

بیان هدف، خداست. اینجا هم عنوان این بوده که هدف خدا از رسالت انبیاء چه بوده است؟ نه اینکه رسالت انبیاء چه بوده و نه دین چه بوده است؟ قسمت عمده‌ی ایرادها روی این است که گفته‌اند: «نویسنده گفته است در دین حکومت و قضا نیست، جنگ و اخلاق و غیره نیست.» و این تصور بوده که برنامه‌ی بعثت، یعنی برنامه‌ی رسالت. و برنامه‌ی رسالت یعنی برنامه‌ی دین. چون این برداشت را کرده‌اند، البته ایرادهایی گرفته‌اند، و این تصور را داشته‌اند که وقتی می‌گوییم هدف بعثت،

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶: و جن و انس را نیافریدیم، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

آخرت و خداست، یعنی هیچ چیز دیگر در کار نیست و خدا هیچ لطف و رحمت و هدفی جز این دو نداشته است! مثال می‌زنم؛ فرض کنیم دولت، هیأتی را برای هدف و برنامه خاصی به منطقه‌ای بفرستد، این بدان معنی نیست که دولت در آن منطقه هیچ برنامه‌ی دیگری ندارد. و یا آن هیأت برای به نتیجه رساندن مأموریت ویژه‌اش، اگر روش‌های مناسب‌تری به نظرش رسید، اجرا نکند. بنده عرض نکردم خدا یا دین به دنیا کاری ندارند. لازمه‌ی اجرای این هدف، بسیاری مسائل دیگر هم هست که جزو هدف نیست. آقای دکتر غروی گفتند: «پیامبر و علی و حسین هدفی جز آخرت و خدا نداشتند، ولی ناچار شدند جنگ کنند؛ پس جنگ جزو برنامه هست. یا امر به معروف و نهی از منکر ممکن است منتهی به برخورد با دولت معینی شود؛ چطور شما می‌گویید مبارزه جزو برنامه نیست؟!» چنین چیزی هیچ وقت نگفته‌ام. برای انجام هر مأموریتی، برنامه‌های فرعی پیش می‌آید و هدف، انجام مأموریت اولی است. این یکی از منشأهای ایجاد اختلاف نظر بود که تصور کرده‌اند نظر بنده این است که خارج از آن دو مسئله‌ی آخرت و خدا، یک مسلمان به هیچ کاری نباید کار داشته باشد! و مردم نباید سراغ اجتماع و مبارزه بروند! بنده نگفتم هیچ کاری نباید کرد و خدا خودش ضامن روزی و جنگ و بهداشت و تولید و همه چیز است. این برداشت از صحبت من نادرست بوده.

موضوع بعدی، عدم دقت و تعبیر نادرست از نظریات ابراز شده است. یکی از نظریات ابراز شده این بود که: آیا دین برای دنیا باشد یا دنیا برای دین. گفته بودیم که دنیاپرستی غلط است، هدف باید آخرت باشد. بعضی دوستان تصور فرمودند که بنده می‌گویم: برای دنیا نباید کاری کرد و طالب زندگی دنیا نباید شد. آقای بختیاری به دلیل این برداشت گفتند: اسلام هیچ وقت نگفته دنیا و تلاش نباشد. مطالب‌شان البته درست است؛ ولی من خلاف آن را نگفته‌ام. هیچ وقت نگفته‌ام دنیا خودش درست می‌شود! همچنین بعضی دوستان تصور کرده بودند که من گفته‌ام: «جامعه اسلامی وارد مسائل دنیایی مثل حکومت و اقتصاد و غیره نمی‌شود.» آیت‌الله غروی گفتند: «این همه در قرآن آمده که عمل کنید، تا عمل نکنید به بهشت نمی‌روید. بخورید و بیاشامید، این همه احکام فقهی داریم. چرا نویسنده گفته غیر از خدا و آخرت چیزی نیست.» مگر من چه گفته بودم؟! برعکس؛ همان آیات را که ایشان استناد کرده بودند، آورده بودم و خلاف آن را نگفتم. بخشی از جزوه این بود

که بشر همه چیز را می خواهد به نفع خودش است شمار کند. خدا را هم ما بشرها مثل یک چراغ جادویی می خواهیم که دواي همه دردها و گرفتاری ما باشد؛ در حالی که باید با توکل تلاش کنیم. نشانه‌ی این طرز تفکر، اختلافی است بین دعاهاى ما و دعاهاى معتبر ائمه. ما دعا می کنیم خدایا قرض مرا بده، بیماری ام خوب شود؛ یکسره دعاهاى ما مسائل شخصی است. اگر خوب آدمی باشیم، می گویم خدایا همه را شفا بده، قرض همه را ادا کن. در دعاهاى اصیل پیشوایان دین - مثل دعای کمیل و افتتاح و دعای عرفات - می بینیم اساساً جهت متفاوت است. ما در دعاها از خدا طلبکاریم؛ می گویم، من که روزه گرفتم و نماز خواندم، چرا باید زندگی ام عقب تر باشد. ولی آنجا می بینیم دعاها با حمد خدا شروع می شود، و با عذرخواهی که من مقصرم، گناه مرا ببخش. «صحیفه سجّادیه» در این جهت از همه شدیدتر است؛ به ندرت در این دعاها مطالب شخصی مطرح می شود. همان طور که در سوره‌ی حمد (۱) که شاخص قرآن است، ابتدا سپاس خداست که مالک روز جزاست؛ بعد می گوید تنها تو را بندگی می کنیم و از تو کمک می خواهیم، ولی چه تقاضا داریم فقط یکی:

»
«^۱

همان طور که در جلسات تفسیر هم گفته‌ام، صراط مستقیم یعنی راهی صد درصد به طرف خدا. راهنمایی کن به طرف خودت، در خط خودت، توجه فقط به خدا است. در پایان آیات مربوط به روزه ماه رمضان می گوید:

»
«^۲

خواهنده را پاسخ می دهم، پس باید مرا اجابت کنند و بر من ایمان آرند:

»
«^۳

یعنی همه‌ی این مقدمات و روزه برای این است که شما سراغ مرا بگیرید و شما معمولاً در این اندیشه نیستید. این است که به پیامبرش می گوید، اگر آمدند و احیاناً سراغ مرا گرفتند، بگو نزدیک‌ام؛ هدف شما باید من باشم، نه افطار کردن، نه سلامتی از روزه؛ نتیجه‌ی روزه مسلماً سلامتی است؛ ولی این را قرآن هدف از روزه ندانسته است؛ این محصول فرعی و فایده‌ی جنبی است؛ هدف روزه، نزدیک شدن به

۱. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۲. بقره (۲) / ۱۸۶: هرگاه بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال کنند، [بگو]: من [به همه] نزدیک هستم...

۳. بقره (۲) / ۱۸۶: ... بسا که راه کمال یابند.

خداست. اساس روزه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ است؛ تا یاد بگیرید چگونه تقوا داشته باشید. کلید بهشت، ایمان و عمل صالح و تقوی است. و تقوی نزدیک شدن به خداست. آیت‌الله غروی در نوشته‌ی خودشان دعایی را از کمیل آورده‌اند که خود من هم همان را در جزوه آورده بودم؛ ولی همان را علیه نظرات من مطرح کرده بودند که حضرت امیر برای مسئله شخصی درخواست کرده است: «قَوِّعْ عَلَيَّ خِدْمَتَكَ جَوَارِحِي»^۲، ولی حتی در همین جا هم که مسئله‌ی شخصی است، درخواست شده که برای عضلاتم قوت می‌خواهم به خاطر «خدمت به تو».

از این اندیشه که دین برای دنیا نیست، این استنباط را کرده‌اند که می‌خواستم بگویم: «در اسلام چیزی برای حکومت و قضا نیست و اسلام خواهان اصلاح و عمران دنیا نیست.» در حالی که منظور بنده از این که اندیشه‌ی دین برای دنیا مطرود است، این بوده که این زندگی کوتاه دنیا نباید ما را مشغول به خود بکند، خودمان را این قدر کوچک و متوقف در این دنیا نکنیم و دنیا هدف ما نباشد، دنیاپرست نباشیم:

»^۳

قرآن اعتراض می‌کند که چرا همیشه دنبال دنیا هستید:

»^۴

البته دنیا را باید داشته باشیم، ولی خود دنیا هدف نباشد؛ هدف، حیات آخرت است:

»^۵

بعضی از دوستان گفتند: «شما دین و دنیا را تفکیک کرده‌اید؛ جدا نکرده‌ام، اینها پیوند دارند، و این توضیح را در مقاله داده‌ام که:

»^۶

مگر یک زارع می‌تواند به مزرعه‌اش بی‌اعتنا باشد. زارع به زمین علاقه دارد به خاطر

۱. بقره (۲) / ۲۱، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۳: ... بسا که پرهیزکار شوید.

۲. از دعای کمیل: ... اعضايم را بر انجام خدمتت نیرومند ساز...

۳. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۴. حدید (۵۷) / ۲۰: ... زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی...

۵. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت، زندگی [واقعی] است...

۶. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

گندمی که برداشت می‌کند، به نفس مزرعه و گاو به عنوان هدف دلبستگی ندارد. آنچه می‌خواستیم بگویم این است که هدف نباید دنیا باشد. همان‌طور که آیت‌الله غروی گفته‌اند، انسان جز از راه عمل به بهشت نمی‌رود. اصل عمل است و میدان دنیا است. چیزی جز عمل در اختیار بشر نیست. و برای تقرب به خدا وسیله‌ای جز دنیا و عمل نیست. پس دنیا تفکیک شدنی از دین نیست و تضادی ندارد؛ منتها دنیا پلی است برای آخرت.

دو نفر از دوستان گفتند، پیامبران و ائمه در مورد تمشیت امور زندگی نیز دستورهایی داده‌اند که به مرحله‌ی عمل هم در آمده و بعضی گفتند روایات در این موارد بسیار است. البته پیامبران و ائمه‌ی دین هم مانند همه‌ی متفکران بزرگ جهان و بهتر از همه، نظریاتی در زمینه بهبود امر زندگی دنیای مردم حتی در زمینه‌ی بهداشت و سلامت داده‌اند که طی روایات به ما رسیده؛ آنها هم مثل همه‌ی افراد برجسته برای دنیای مردم نیز تلاش و تفکر داشته‌اند، ولی دنیا را هدف نمی‌دانسته‌اند.

از موارد عدم دقت روی مطالب جزوه، یکی هم تفکیک دین از سیاست است. این‌طور تصور کرده‌اند که من گفته‌ام: «ادیان به مسئله‌ی اداره حکومت نظر نداشته‌اند.» آقای منتظری در رد این مسئله این حدیث را آورده‌اند که:

«۱»

»

و اضافه شده در حدیث که ولایت (یعنی حکومت) از همه مهم‌تر است، چون اگر حکومت خوب بود، بقیه درست می‌شود. این حدیث به جای خود محفوظ، ولی «بُنَى الْإِسْلَامِ» غیر از این است که خدا از بعثت انبیاء چه نظری داشته است. هدف بعثت، همان دو منظور بوده؛ ولی برای تأمین آن دو منظور، باید ولایت و حکومت در دست مسلمان‌ها باشد. طبیعی است.

دوستان در دفاعیات دادگاه نظامی زمان شاه که ابتدا در اروپا چاپ و منتشر شد، خوانده‌اند که از جمله عناوین اصلی در آن دفاعیات این است که آیا در حکومت استبداد، خدا عبادت می‌شود یا نه؟ آنجا جواب داده شد که نه؛ وقتی حکومت استبدادی است، خدا عبادت نمی‌شود. ولی وظیفه‌ی خودمان است که برای اینکه خدا را عبادت کنیم و مشرک نباشیم، با حکومت استبداد مبارزه کنیم؛ چون استبداد خودش شرک است. قبول اربابی یک فرد، شرک است و ما که نباید مشرک باشیم؛

۱. حدیث: بنیان اسلام بر پنج چیز است؛ نماز، روزه، حج، جهاد و ولایت (حکومت).

پس نباید زیر بار استبداد برویم، همان طور که امام حسین (ع) نرفت و حاضر به بیعت با یزید نشد.

بعضی دوستان چنین تعبیر کرده‌اند که گفته‌ام: «فرد و اجتماع مؤمنین نباید وارد مبارزات سیاسی برای سرنگونی استبداد شوند!» که هرگز چنین نگفته‌ام. منظور بنده از تفکیک دین و سیاست، همان طور که قبل از پیروزی انقلاب در کنگره انجمن‌های اسلامی گفته‌ام و در کتاب «مرز میان دین و سیاست»^۱ آمده، ما عقیده داریم که دیانت باید حاکم بر سیاست باشد، و در یک کشور دارای دموکراسی، اگر آزادی واقعاً برقرار باشد، در کشوری مثل ایران که اکثریت عظیم مردم مسلمانند، طبیعی است که دیندارها خلاف دین عمل نمی‌کنند و خود را ملزم می‌دانند که قانونی نگذرد که مخالف شرع باشد و محرمات را مجاز بشمرد.

گفته بودم اصولاً باید دیانت بر سیاست حاکم باشد؛ ادغام نیست، حاکمیت با دیانت است. اما عملاً هر جا این دو تا در غیرشرایط دموکراسی کنار هم قرار گرفتند، کلاه سر دیانت رفته؛ اموی‌ها، عباسی‌ها، عثمانی‌ها و صفوی‌ها همه همین وضع را داشتند؛ چون دیانت توسط خود خدا در حکومت اعمال نمی‌شود، یک فردی می‌آید و می‌گوید، من خلیفه‌ی خدا و رسول هستم، یا ولی امر مسلمین هستم، چون این مقام را دارم، باید من همه‌ی دستورها را بدهم، و آن مقام قدرت است؛ به این ترتیب، قدرت حاکم می‌شود نه دین.

در جزوه صریح آمده که ما کاملاً مخالفیم که همکاری دین و سیاست به معنی حاکمیت روحانیت باشد. بعضی از دوستان - از جمله آقای غروی - اظهار نظر کردند که: «نویسنده‌ی مقاله تحت تأثیر حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده؛ ولی حکومت آنها اسلامی نبوده.» مسئله این است که اعمال قدرت به وسیله فرد انجام می‌شود که خود عامل دور شدن از اسلام است.

وقتی ما معتقد باشیم که قوانین دینی جواب همه‌چیز را در دنیا داده، خودبه‌خود بن بست پیش می‌آید؛ چون عملاً می‌بینیم خیلی چیزها در دین نیست. پس یا باید نتیجه گرفت دین ناقص است، یا نتیجه گرفت که اساساً با آنها که در دین نیست کاری نیست. ولی اگر فرض بر این باشد که به ما رجوع شده، همه‌ی مشکل را خودمان باید حل کنیم.

۱. به شرح زیرنویس شماره ۱ مندرج در صفحه ۴۴۵ مراجعه فرمایید (ب.ف.ب).

آنچه بنده تفکیک کردم این است که نبوت و حکومت دو منشأ مختلف دارند. در امر نبوت می‌بینیم که خداوند کوچک‌ترین اجازه به پیامبر نمی‌دهد که اطاعت از او امر دیگران بکند، یا با آنها سازش کند، یا نظریات آنها را بپذیرد، یا مصلحت‌اندیشی حتی از طرف خودش بکند. آنچه در سوره «عبس» (۸۰) آمده همین است. پیامبر روی مصلحت‌اندیشی خودش فکر می‌کرد: الان اگر توجهم را بیشتر معطوف به این بزرگان قریش بکنم، بیشتر به نفع رسالت و قرآن و خداست، تا اینکه توجه‌ام را به آن مرد کور بکنم. خداوند فوراً ملامت کرد. در مورد امر خدا و آخرت، قدم به قدم همه‌جا دنبال رسول خودش است. ولی وقتی پای حکومت می‌رسد، به پیامبرش می‌گوید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، ببین آنها چه می‌گویند. و خلاصه منظور بنده این بود که این دو مورد اساساً جداست، یکی مربوط به خداست و یکی مربوط به مردم. در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ بقره (۲) که گروهی از بنی اسرائیل، موضوع تعیین حکومت را با نبی خودشان مطرح می‌کنند، نبی به هیچ‌وجه نمی‌گوید ملک منم و حکومت و دیانت یکی است؛ خواه ناخواه من که پیامبرم، خودم وظیفه حکومت دارم. او این را نمی‌گوید. تفکیک حکومت و رسالت در این آیات کاملاً واضح است. طالوت به عنوان ملک انتخاب می‌شود که جدا از نبی است. و صفات نبوت که در قرآن در معرفی پیامبران آمده، که ما قبول داریم، مثل عصمت و وحی و غیره، در مورد او وجود ندارد. عده‌ای هم جدال می‌کنند که چرا کسی که ثروت‌اش کمتر از ماست شاه شده؟ جواب می‌دهد «او در توانایی جسمی و علمی برتری دارد». ولی نگفته حکمت و وحی و تقوی دارد. و طالوت که نبی نیست، دستورهای جنگی می‌دهد و افرادش را گزینش می‌کند. بدین قرار ملاحظه می‌شود که این دو مورد در عین ارتباط، دو منشأ مختلف دارند.

یکی از دوستان در این رابطه گفته‌اند: «پیامبر اکرم علاوه بر سمت پیامبری، زمامدار جامعه زمان خود نیز بود.» بله، البته پیامبران هم مثل همه‌ی مردم، وظایف و حقوق عادی زندگی را علاوه بر وظایف ناشی از وحی و بعثت داشته‌اند. ولی از هم قابل تفکیک است، از جمله حق زمامدار شدن. ولی این حقی است که مردم واگذار کرده‌اند. و حضرت محمد (ص) تا زمانی که در مکه بود، چون از جانب مردم برای زمامداری انتخاب نشده بود، حاکمیتی نداشت. ولی در مدینه که مردم به موجب

توافق قبیله‌های ساکن مدینه حاکمیت او را خواستند، حاکمیت داشت. بیشتر دوران پیامبری حضرت در مکه گذشت که در آنجا علاوه بر آنکه چنین توافقی صورت نگرفت، همواره مکیان اقداماتی علیه پیامبر برای دفع او انجام می‌دادند و تشکیل حکومت در آن شرایط اساساً نمی‌توانست مطرح باشد.

موضوع دیگری که باید مطرح کنم این است که پیامبران برای تعلیم مسائلی آمدند که ما نمی‌توانستیم بدانیم، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.»؛^۱ نه برای چیزهایی که ما عقل مان می‌رسد. بشر که عقل اش می‌رسد تا کره مریخ هم سفینه بفرستد، و تمام اسرار ژنتیک را کشف کند، راه درمان همه‌ی بیماری‌ها را بشناسد و از علوم مختلف در حد وسیع آگاه شود؛ مسائل حکومت و سیاست و اقتصاد و غیره را هم قادر است بفهمد. البته خدا می‌خواهد که ما در دنیا همه چیز داشته باشیم؛ منتها باید خودمان ایجاد کنیم و مسائل اش را حل کنیم.

بعضی از دوستان اظهار داشتند: «اینکه در جزوه آمده - قرآن فقط آخرت و خدا را که مردم نمی‌توانسته‌اند بفهمند بیان کرده - درست نیست؛ خدا جزو فطرت بشر است، و قدیمی‌ترین اسناد و مدارک نشان می‌دهد که در مخیله‌ی انسان‌ها مسئله‌ی آخرت و بهشت و جهنم مطرح بوده.» بله، البته در مخیله‌ی انسان‌ها بوده، به دلیل اینکه پیامبران متوالیاً آن را به بشرها القا کردند و اولین پیامبر هم حضرت آدم بود که خود اولین انسان مختار و مسئول بود. ولی تدریجاً افکار انسان‌ها به طرف شرک متوجه می‌شد و پیامبران پشت سر هم آمدند، تا مردم را از شرک دور نمایند و بندگی خدای واحد را تلقین کنند. مع‌ذلک پیام توحید و آخرت انبیاء غالباً مورد مخالفت قرار می‌گرفت و در قرآن اخبار مبارزه مردم با پیامبران فراوان است. همان‌طور که دوستان توضیح دادند، در عربستان قبل از اسلام هم خدا را می‌شناخته‌اند، ولی نه خدای واحد را. با ابراهیم و خدای ابراهیم و کعبه و مراسمی به نام حج آشنایی خام و مبهمی داشتند؛ ولی از اصول اعتقادی ساده و روشن ابراهیم به شدت منحرف گشته و آلوده به شرک شده بودند. به هر حال خدا چیزی است که بشر نمی‌توانسته تصورش را بکند؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۲ تمام معلوماتی که ما به دست آوردیم، از مواردی است که می‌بینیم؛ خدایی را که طبق تعریف قرآن، هیچ چیز مانند آن نیست،

۱. علق (۹۶) / ۵ : و به انسان آنچه نمی‌دانست، آموخت.

۲. شوری (۴۲) / ۱۱ : ... هیچ چیز همانند خدا نیست...

بشر چگونه می‌توانست توصیف‌اش کند؟ قیاس به نفس می‌کند و تعدد قایل می‌شود: یک خدا برای جنگ، یک خدا برای زیبایی، یک خدا برای رود نیل و هکذا برای آسمان و غیره. به قول فیلسوف آلمانی که گفت:

«اینکه تورات می‌گوید خداوند بشر را مطابق شمایل خودش ساخت، درست نیست؛ بشر خدا را مطابق خصوصیات خودش ساخته.»

خداهای بشری غیر از خدای انبیاء و خدای قرآن است. وقتی بشر را رها کنند که خودش خدا بسازد، این خداها و آن طاغوت‌ها از آب درمی‌آید. اگر بنده گفتم که فقط خدا هدف بوده، به این معنی است که خدا را فقط خود خدا، آن هم از طریق فرستاده‌های مخصوص خودش باید معرفی کند، بعد هم آخرت را. یک سخنرانی در جلسات کمیل داشتم تحت عنوان «قیامت قرآن و معاد مسلمان‌ها»^۱. اساساً دو چیز کاملاً متفاوت است، مثل دو طرف دست آدم، معادی که ما مسلمان‌ها به آن معتقدیم و قیامتی که قرآن می‌گوید، با هم تضاد دارند، و این در حالی است که قرآن را در اختیار داریم. طبیعی است که بشر خودبه‌خود عقل‌اش به آخرت نرسد؛ برای اینکه از آخرت، الان هیچ چیزی اینجا وجود ندارد و نشانه‌ای از آن نیست. تمام صفاتی که قرآن برای آخرت آورده، خلاف‌اش اینجاست. یکی از اصول مسلم علمی و فلسفی، اصل آنتروپی یا کهولت یا فسادپذیری و فرسودگی و فناست. قیامت که احیای اموات پوسیده و خاک شده است، تمام آن اصول علمی و فلسفی را نقض می‌کند؛ با هیچ یک از استدلال‌ها و فلسفه‌ها و معلومات ما جور در نمی‌آید. انرژی فوق‌العاده عظیمی که برای تغییرات عظیم کیهانی که قرآن تشریح کرده، لازم است که جز اراده‌ی خدا نمی‌تواند باشد، و با انرژی‌های محسوس دنیایی ما قابل توجیه نیست. اگر گفته‌ام قرآن جز به آخرت و خدا نپرداخته، منظورم چیزهایی است که بشر عقل‌اش نمی‌رسد.

بعضی از دوستان از بحث ما این‌طور برداشت کرده‌اند که گفتیم: «اسلام به صورت یک قانون فردی عرضه شده، بدون اینکه امر اجتماعی باشد». دوستانی که

۱. «قیامت قرآن و معاد مسلمانان» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در محفل کمیل مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲۰ است که از نوار سخنرانی برداشت شده و سپس توسط مؤلف فقید تفصیل و تدوین یافته است و اکنون آخرین اثری است که در کتابی با عنوان «پادشاهی خدا» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

در جلسات «بازگشت به قرآن»^۱ و «تدبری در قرآن»^۲ حضور داشته‌اند، می‌دانند که حدود شش ماه در مورد «انسان بینی قرآن»^۳ - راجع به اینکه ایمانی که خدا و قرآن از ما می‌خواهند، ایمان فردی نیست، ایمان اجتماعی است - صحبت شده است. بارزترین نشانه‌ی آن را هم دو چیز آورده‌ام: یکی سوره «والعصر» (۱۰۳) که در پایان آن آمده: «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ»؛^۴ یعنی همه باید حتماً به یکدیگر توصیه‌ی روش‌های درست را بکنیم، توصیه‌ی صبر و پایداری در مشکلات و مصایب. اگر کسی فقط در فکر خودش باشد، ایمان قرآنی ندارد و مشمول خسران خواهد بود. و یک مورد بارز دیگر سوره «حمد» (۱) است. آنجا که می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛^۵ صیغه‌ی جمع به کار برده و نگفته «اعبد و استعین». ایمان ما اگر فردی و شخصی باشد، پذیرفته نیست؛ باید جمعی باشد و خلاف این را در جزوه نگفته‌ام. اما ایرادهای فرعی که بعضی از دوستان داشتند؛ مثلاً فرمودند، تعاریف درست انجام نشده و خودشان دین و آخرت و انسان را تعریف کردند و ایراد داشتند که چرا چیزهایی که هم معنی و هم جهت نیست، مترادف آمده است. این قبیل ایرادها ممکن است در بحث ما پیش آمده باشد؛ ولی من با زبان آشنا و با مخاطب‌های آشنا که سال‌های طولانی تبادل نظر داشتیم صحبت می‌کردم و اصطلاحات را چون برای همه آشنا می‌دانستم تعریف نکردم. در نتیجه آن جامعیتی که آقای اشکوری در بحث تعقیب می‌کنند نبوده است؛ اتفاقاً قرآن هم همین‌طور عمل کرده، در باره دنیا می‌گوید:

۱. جلسات درس «بازگشت به قرآن» از سال ۱۳۵۹ برپا شد و از طریق کانال ۲ سیمای جمهوری اسلامی ایران ضبط و پخش می‌شد و ادامه‌ی آن از سال ۱۳۶۰ در انجمن اسلامی مهندسين برگزار شد از حاصل این جلسات، هفت جلد کتاب با عنوان «بازگشت به قرآن» است که جلد اول آن توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» در سال ۱۳۶۰ و جلد‌های دوم تا چهارم طی سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. «پایه‌ی وحی» یا «تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول» عنوان تحقیق دیگری از قرآن کریم است که توسط مؤلف فقید از سال ۱۳۷۰ در انجمن اسلامی مهندسين تدریس شده و سپس تدوین و تفصیل یافته و جلد اول آن در سال ۱۳۷۴ توسط «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۳. «انسان بینی قرآن» عنوان جلد چهارم «بازگشت به قرآن» است که در ۱۳۶۳/۸/۲۲ تدوین یافته و در تابستان سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۴. عصر (۱۰۳) / ۳: ... که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه می‌کنند.
۵. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد]، منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

«^۱»

ولی دنیا را تعریف نکرده و همه می فهمند که منظور زندگی همین دنیا است که توصیف آن را گفته است.

یکی از دوستان گفته اند که: «نویسنده‌ی مقاله در گفتارش تجدیدنظر کرده است!» هرگز چنین نیست. همان طور که در جزوه گفته شده است، در سال ۱۳۶۴ این مسئله تحت عنوان «ناگفته‌های بعثت»^۲ مطرح شده بود که حکومت و اقتصاد و این قبیل مسائل جزو گفته‌های انبیاء نیست. ولی خیلی قبل از آن در زمان شاه، زمانی که ساواک هنوز حاضر بود و «انجمن اسلامی مهندسين» وجود داشت و جشن مبعث هم برگزار می شد، من نبودم تا در آن جشن صحبت کنم، آقای مهندس صباغیان جور بنده را کشیدند و صحبت بنده را تحت عنوان «انگیزه و انگیزنده»^۳ مطرح کردند. البته مسئله به این شکل که حالا مطرح کردیم نبود، و به این صورت مطرح شده بود که با بررسی آماری روی سوره‌ها مشخص می شود که بیش از ۹۰ درصد آیات قرآن مستقیم یا غیرمستقیم، فوراً یا بعد از چند آیه به طرف خدا می رود، و انگیزه‌ی پیامبر در گفتن آنها فقط خدا بوده است. البته در آن بحث، آخرت را هم به حساب خدا گذاشته بودم. به هر حال این نظر و عقیده، امر تازه‌ای نبوده است.

اما ایرادهایی که بنده به سهم خود به آقایان دارم. جاهایی را که ایراد به نظرشان رسیده است فرموده اند؛ ولی مواردی که استدلال‌هایی مستند به تاریخ و مسائل عملی شده، یا استناد به خود قرآن است، در نظر نگرفته اند. آخر یک بحث مفصلی از دیدگاه انسان‌بینی و روان‌شناسی در مقاله شده است که مسئله دین برای دنیا از کجا ناشی می شود، و نتیجه گرفتیم از طبیعت ما ناشی شده است که همه چیز را برای خودمان و دنیای خودمان می خواهیم. مسائل تاریخی را مطرح کردیم که آنها را پاره‌ای از دوستان در نظر نگرفته اند؛ در آن مبحث تجربه‌ی قرون وسطی را آورده ام، حرکت معکوس اروپا، عمل پیامبران در عالم انسان‌ها، تاریخ باستانی قدرت و

۱. حدید (۵۷) / ۲۰: ... زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است...

۲. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی مؤلف فقید در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در ۱۳۶۴/۱/۲۹ است که ان شاء الله در جلد چهارم بازیابی ارزش‌ها منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

۳. «انگیزه و انگیزنده» عنوان سخنرانی زنده یاد مهندی بازرگان در جشن شب مبعث حضرت ختمی مرتبت در انجمن اسلامی مهندسين است و اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۲)» می باشد که با عنوان «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

حکومت ... اگر آنها درست باشد، دیگر ایرادی وارد نیست. علاوه بر آن، این مطلب که هدف بعثت، آخرت و خدا بوده، مستند به یک سلسله از آیات و سوره‌های قرآن است. وقتی شما قرآن را به طور تصادفی باز کنید، هر آیه و سوره‌ای که بیابید، اساساً مطلبی جز این دو مورد نیست. از مسئله‌ی حکومت، آبادی و عمران، اقتصاد و غیره اگر آمده باشد، در ردیف بی‌نهایت کوچک‌هاست. درست است که در دستورهای دینی ما، حرمت شراب و احتراز از قمار و غیره هست، ولی هدف، پرهیز از افتادن در راه شیطان و دور شدن از راه خدا بوده است. در مورد شراب نگفته است که کبد شما خراب می‌شود و مغز شما قدرت تشخیص را از دست می‌دهد؛ اینها نتیجه‌ی فرعی است. آنچه در قرآن مورد نظر بوده، این است که:

«^۱ _____^۲»

تا وقتی با خدا مناجات می‌کنید، بفهمید چه می‌گویید؛ وقتی می‌گویید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین.»^۲ بدانید یعنی چه.

کاری نداریم که ۱۵ قرن است که مسلمان‌های ایران این جمله را تکرار می‌کنند و به معنی آن توجه ندارند، در حالی که مواظب‌اند که قبله یک درجه هم منحرف نباشد و مواضع هفتگانه، دقیق و درست روی زمین باشد. البته مشروبات الکلی نتایج سوء فراوان دارد که علم امروز از آن آگاه شده، ولی آیه در صدد تشریح آنها نبوده است. پرهیز از عواقب سوء آن، نتیجه‌ی قهری عمل به دستور قرآن است که از جانب مقامی آگاه بیان شده است. همان‌طور که در کتاب «باد و باران در قرآن»^۳ گفته‌ام، چنین نیست که قرآن در آیات باد و باران به ما علم جوشناسی داده، تنها چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که کلام از منبعی صادر شده که آگاه به دانش پدیده‌های جوی بوده است، همین.

۱. نساء (۴) / ۴۳: ... در حال مستی به نماز نایستید، تا زمانی که بدانید چه می‌گوئید...

۲. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد]، منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۳. «کتاب باد و باران در قرآن»، متن تدوین یافته‌ی سخنرانی مؤلف فقید در ۱۳۴۳/۱۲/۲۷ در زندان قصر است و چاپ اول آن در سال ۱۳۴۴ توسط آقای مروارید مؤسس انتشارات «دارالفکر» (قم) که در زمان ایراد سخنرانی هم‌بند زنده‌یاد مهندس بازرگان بوده است، منتشر شده و اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۷)» است که با عنوان «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۷۹ چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب.).

بسیاری گفته‌اند - نه در اینجا - اسلام «من المهدی الی اللحد»^۱ برای همه چیز دستور داده است. آن آقایان نگران شده‌اند که با گفتن این مطالب، فقه و فقاہت از میان برود؛ آن احکام سر جای خودشان هستند.

آیت‌الله نوری می‌گویند، پنجاه کتاب (یا پانصد کتاب) راجع به قضاوت در اسلام نوشته شده است. مگر من گفته‌ام که قضاوت در اسلام نباید وجود داشته باشد؟ راجع به طب هم نوشته‌اند و باید می‌نوشتند. مسلمان‌ها هم زندگی می‌کنند و طبیعی است به قاضی و طبیب نیاز دارند؛ ولی معنی‌اش این نیست که پیامبر برای این منظور آمد. اشکال این است که اگر در عمل، مسلمین و متدینین به مسائل حکومت و سیاست و اقتصاد و مدیریت رو نیاوردند، برای این است که تمام توجه رفته روی فقه که جمعاً، دو تا دو نیم درصد آیات قرآن را تشکیل می‌دهد؛ البته فقه به معنی اصطلاحی‌اش، نه آن فقه که خود قرآن می‌گوید.

از خیلی پیش، مجله‌ای اسلامی در انگلستان به زبان انگلیسی چاپ می‌شد به نام «The Islamic Review» که آن را پاکستانی‌ها اداره می‌کردند. آقای سعیدی آن مجله را به من داد و خواست که مقاله‌ای در آن بنویسم؛ عنوان مقاله‌ای که نوشتم این بود: «سر انحطاط مسلمین»^۲. آنجا گفته بودم که سر انحطاط این است که مسلمین اهل عمل نبودند و فقه و فقاہت با وسعت فراوانش جای همه چیز را گرفته است، اما دنبال حکومت و قضاوت و علوم نرفتند. فکر اینکه بر آنها یک ظالم و غاصب حکومت نکند، نبودند؛ فکر می‌کردند همین قدر که مسلمان بودیم و به شرایع درست عمل کردیم، همه چیز درست است. عرایض بنده برای همین است که این فکر پیدا نشود که در دین، غیر از آخرت و خدا چیزهای دیگری هم هست که در فقه آمده و فقط همان‌ها را باید عمل کرد و بس. نتیجه این می‌شود، آن مطالبی که در دین نیست، دیگر با آنها کاری نداریم. وقتی می‌گوییم: دین برای چیزهایی که ما عقل مان نمی‌رسد و نمی‌توانیم بفهمیم، آمده است (یعنی برای همان دو مورد)، معنی‌اش این است که کارهای دیگری هم داریم که به عهده‌ی خودمان است. ولی

۱. اشاره به بخشی از حدیث نبوی «أُطْبِئُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (زگهواره تا گور دانش بجوی) است.

۲. «سر عقب افتادگی ملل مسلمان» یا «سر انحطاط مسلمین» اکنون از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۸)» است که با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

اگر بگوییم دین ما همه چیز را دارد- همان طور که خیلی از علمای ما نظرشان این است- برای مواردی که در دین نیست، دچار بن بست خواهیم شد. یکی از دوستان در اینجا گفتند:

»
«^۱

این آیه مطلب دیگری را بیان می کند. منظور از کتاب مبین، علم خداست که همه چیز را می داند. و قسمت های اول همین آیه مؤید این نظر است که می گوید:

»
«^۲

در مورد این مطلب که گفته بودم: «وقتی دنیای مان خراب است، متوجه باشیم که آخرت مان خراب نباشد»، یکی از دوستان احساس خطر کرده بودند و برداشت شان این بود که: «پس در این صورت دنیا را باید رها کنیم و تمام توجه مان به آخرت و نماز شب باشد». نه! منظور دیگری بود. برعکس، همان طور که ذکر کرده ام، این آیه «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ أَنْكُ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه.»^۳ خیلی دامنه و فواید دارد. می گوید، ای انسان، اولاً خیال نکن که حتماً باید خوش بگذرانی، یک سره در تنگنا هستی. وقتی آدمیزاد این را بداند، از وقوع مشکلات شکایت نخواهد کرد. یکی از دوستان مان که به زندان رفته بود، از رفتار غیرانسانی و خلاف دیانت زندانبانان خیلی شکایت می کرد. به ایشان گفتم: من و شما که از علی و حسین بن علی و پیامبرانی که زجر کشیدند، بالاتر نبودیم. چه بلاهای فراوانی بر سر آنها آوردند! اگر گوشه ای از آنها سر ما هم آمد، نباید این قدر شکایت کنیم؛ خوشحال هم باید باشیم که مثل پیشوایان ستم کشیده ی دین شدیم. اگر آیه «كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ»^۴ را توجه داشته باشیم، به هر کار مشکلی که خدا راضی باشد، یعنی بهبود دنیا و آخرت تن می دهیم و استقبال می کنیم. به هنگام زندان رفتن، همسران مان ناراحت نمی شوند؛ برعکس، شوهرانشان

۱. انعام (۶) / ۵۹: ... و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتاب روشن [علم خدا] ثبت است.
 ۲. انعام (۶) / ۵۹: ... آنچه در خشکی و در دریاست می داند؛ هیچ برگی بدون آگاهی او [از درخت] نمی افتد و هیچ دانه ای در تاریکی های [درون] زمین؛ ...
 ۳. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی به لقای او نایل خواهی شد.
 ۴. انشقاق (۸۴) / ۶: ... با تلاش بسیار، به سوی پروردگارت در حرکتی ...

را تشویق می‌کنند. وقتی که مبارزه در راه خدا باشد، آن هم با این امیدواری که: «فَمَلَأْتِيهِ»^۱، یک فرد مسلمان مؤمن، به موجب این آیه غم به چهره نخواهد داشت و از دشواری و شهادت که در راه خدا باشد، استقبال می‌کند و دنیا عوض خواهد شد. دعاهای حضرت سجاد(ع) را ببینید؛ کسی که بیش از همه‌ی ائمه - و شاید بتوان گفت بیش از تمام افراد بشر - مظلوم واقع شده، از ولادت تا شهادت مشکلات را تحمل کرده است؛ ولی دعاهایش یک ذره بوی شکایت و ناراحتی ندارد. هدف ادعیه‌ی حضرت سجاد(ع) این است که مردم را در خط خدا قرار دهد، تا به یاد خدا باشند. بنابراین، منظور بنده این بوده که حالا که اوضاع مطابق منظور مردم نشده، و هدفی که مردم از این انقلاب داشتند تأمین نشده است، لا اقل^۲ «
 نباشیم. طوری نباشد که به دین و خدا و انقلاب بد بگوییم و هیچ کاری هم نکنیم.

والسلام

۱. انشقاق (۸۴) / ۶: ... بهلقای او نایل خواهی شد.

۲. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان کارند...

بیانات آقای دکتر رضا صدر

پس از بیانات آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر رضا صدر اظهار داشت :
«بیانات امروز شما بسیاری از مسائل و ابهامات را برای ما روشن کرد؛ پیشنهاد می‌کنم این مطالب را به صورت پاورقی بر جزوه اضافه بفرمایید.»
سپس آقای دکتر صدر اضافه کردند:

اما در مورد اصل موضوع باید بگوییم:
در زمان سابق، یکی از درباریان شاه در مجلس شاه گفت: در هندوستان مرغ‌هایی هستند که آتش می‌خورند، به نام مرغ آتشخوار. همه درباریان خندیدند و هیچ کس حرف‌اش را باور نکرد. گوینده که سخت ناراحت شده بود، با تحمل دشواری و هزینه‌ی زیاد، راهی هندوستان شده و ده شتر مرغ خرید. در راه بازگشت به کشورش، مرغ‌ها یکی پس از دیگری مردند، ولی با هر مشکل و بدبختی بود، موفق شد یکی از آنها را سالم به مقصد برساند، و به دربار شاه برد تا همه آتش خوردن او را مشاهده کنند. شاه از او پرسید، برای آوردن این مرغ چقدر هزینه کردی گفت: (مثلاً) صد هزار تومان. شاه صد هزار تومان را در اختیارش گذاشت و گفت: بعد از این، حرف راستی که این همه هزینه و گرفتاری داشته باشد نگو!

پایان

بعثت و نبوت

بسمه تعالی

بعثت و نبوت*

»

«.

مبعث رسول بزرگوارمان را به دوستان و اجابت‌کنندگان دعوت انجمن و به‌خودم از این جهت تبریک می‌گوییم و امیدوار و خرسند هستیم که اوضاع روزگار ما را از زیر سایه‌ی ایمان و هدایت قرآن و آورنده‌ی آن خارج نساخته، می‌خواهیم ارتباط و اعتقادمان به خدا بیشتر و محکم‌تر شود و به‌جبران زندگی عالمگیر سختی و یأس، برای تأمین آخرت جاویدانِ مطلوب کوشش و تلاش بیشتری در وظایف و خدمات دنیائیمان بنماییم.

علاوه بر مواقع دیگر، دعا هم می‌کنیم خدا این روز و واقعه را بر ما مبارک و منبع خیر و سعادت قرار دهد. در سالگرد مبعث دور هم جمع می‌شویم تا بهتر هدف و حاصل آن را درک کنیم و با صدق و صفا عمل نماییم. از خدای فرستنده رسولان می‌خواهیم که به مصداق «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۱

* این مقاله از روی دست‌نوشته‌ی اولیه نویسنده (مسوّده قبل از تنظیم و تدوین) که برای سخنرانی در مراسم جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسين در تاريخ ۱۳۷۲/۱۰/۲۰ تهیه شده بود، با مختصری ویراستاری بازنویسی شده است.

۱. جمعه (۶۲) / ۴: این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بداند]، عطا می‌کند؛ و خدا بخشایش عظیم دارد.

همه‌ی ما مشمول فضل و رحمت او بشویم و به یمن و برکت این روز، همه‌ی بشریت و مخصوصاً مسلمانان جهان را از این بزرگ‌ترین مصیبت‌های تاریخی برهاند. شخصاً از این رحمت و نعمت که باز هم مأموریت و افتخار سخنگویی این مجلس را پیدا کرده‌ام، شکر گزار خداوند رحمن و عنایت دوستان هستم. خیلی دلم می‌خواست عرایضم، هم تازگی می‌داشت و هم شایسته‌ی صاحب این جشن و جواب‌گوی خواسته و انتظار آقایان و بانوان عزیز و محترم می‌بود. به قول شاعر:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نور حلاوتی است دگر

اگر حاضرین محترم گفتار نو و هدیه‌ی ارزنده‌ای ندیدند، گلابه‌اش را از بر گزار کنندگان انجمن بنمایند که علی‌رغم تمنا و تذکرات چند ساله، دست از این همکار فرسوده یا خدمت گزار بازنشسته بر نمی‌دارند و جوان‌ترها و «Up to Date»‌ها آستین‌ها را بالا نمی‌زنند. بنده شخصاً اصرار به آن داشته و می‌خواهم سخنرانی متناسب با موضوع و با اساس دینمان باشد. امسال مستأصل بودم که چه بگویم؟ دیدم هر بار مانند مسافری بوده‌ایم که وارد شهری می‌شویم تا از تماشای ابنیه و عمارات و مردم و محصولات یا آداب و افکار آنها، اطلاعات و بهره‌هایی ببریم. اما هیچ‌گاه نگاه به دروازه شهر و از دروازه شهر به خود شهر نکرده‌ایم. این بار این کار را بکنیم. نمی‌دانم آیا سال‌های دیگر این کار را کرده‌ایم یا خیر؟ به وسایل اجتماعی دنیایی و اقتصادی که بیشتر مطلوب و درد مردم است نپردازیم. و اگر خوب فکر کنیم احتیاجمان به آخرت و خدا یا به دین و ایمانمان بیشتر است تا به دنیا و زندگی روزمره. ما ان شاء الله از آنها باشیم که مشمول این آیه هستند:

»

۲.

خوشبختانه پرمایگی قرآن و سرشاری و برکت وحی، علی‌رغم بی‌مایگی و جهالت گوینده، تا به حال ما را لنگ و محروم نگذارده، هر سال توانسته‌ایم با توجه و تمرکز

۱. آدم‌های روزآمد، افرادی که اطلاعات جدید و به روز دارند.
 ۲. نساء (۴) / ۱۳۴: هر که [فقط] پاداش دنیا را می‌خواهد، [بداند که] پاداش دنیا و آخرت در اختیار خداست؛ و خدا شنوا و بیناست.

روی یک جمله یا یک کلمه از آیه بعثت و استمداد از آیات دیگر قرآن، مطلبی و هدایتی در بیاوریم. وقتی چنته خالی شد به «ناگفته‌های بعثت» رو آورده، باز حقایق و راهنمایی‌هایی نصیبمان شد.

مدخل آیه بعثت، ضمیر «هُوَ» و موصول، «الَّذِي» یعنی «هُوَ الَّذِي»^۱ است. فکر کردم روی همین «هُوَ الَّذِي» امسال توقف و تفحص نمائیم. او است آن کسی که در میان عوام و امیون و از خود آنها رسولی را برانگیخت تا آیات و نشانه‌ها یا دلایل وجودی و دستوره‌ای او را برایشان بخواند و (از توجه به مال و دنیاپرستی) تزکیه و پاکشان نماید و تعلیم کتاب و حکمت به آنها بدهد.

«هُوَ الَّذِي» که فاعل است و متصل به آیه اول آمده، از نظر لفظی و مفهومی دو حالت یا دو معنی، یعنی دو نوع برداشت می‌تواند داشته باشد:

(۱) تعریف و توصیف خدا و اشاره به قدرت و رحمت او که پیامبری را برانگیخته است.

(۲) اختصاص دادن انحصاری بعثت پیامبر به خدا. اعلام اینکه عمل بعثت و تعیین خط‌مشی و برنامه‌ی رسالت یا تدوین دین و شریعت از خدا است. خدایی که «الْمَلِكُ الْقَدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۲ است و «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳.

معمولاً ترجمه اول را می‌گیرند. «هُوَ الَّذِي» مبتدا، «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» خبر. بنده هم همین کار را می‌کردم. ولی حالا فکر می‌کنم ترجمه دوم که تکیه روی هُوَ الَّذِي می‌رود درست‌تر و مناسب‌تر است؛ و نه تنها چند آیه بعد مؤید آن می‌باشد، بلکه آیات و دلالات زیادی از قرآن آن را تصریح و تفصیل می‌نماید. اگر چه ممکن است به قول مرحوم طالقانی هر دو وجه جایز باشد.

ضمناً زمینه‌ی مطلب یا توجه آیه - باز هم برخلاف عادت و انتظار ما - بیشتر روی بعثت است و مشمول‌شدگان آن، تا مبعوث شده؛ و بیشتر ناظر بر امیین و امت است تا توصیف و تجلیل از شخص رسول. ببینید تکیه و تکرار روی چیست:

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... اوست که...

۲. جمعه (۶۲) / ۱: ... [همان] پادشاه پاک فرادست و فرزانه را.

۳. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کنند...

«فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»، «يَتْلُو عَلَيْهِمْ»، «يُزَكِّيهِمْ»،
 «يُعَلِّمُهُم»، «إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»،
 «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ» «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ».

ضمایر ابتدا و انتهای آیه هم خدا است: «هُوَ الَّذِي» در اول، و «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» در آخر.

آیه می‌خواهد هنرنمایی خاص خدا یا قدرت او را (هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید) برساند. می‌گوید برخلاف تصور و معمول و معقول شما انسان‌ها؛ خدا نماینده و سفیر و مأمور خود را از میان با سوادها و درس خوانده‌ها، حوزه دیده‌ها و آیت‌الله‌ها یا لیسانسیه‌ها و Ph.D گرفته‌ها، و به بیان دیگر از نجف و فرنگ و آمریکا رفته‌ها انتخاب نکرد و او را به میان تعلیم یافته‌ها و تربیت شده‌ها یا متمدن‌های زمان، مثل یونان و روم و ایران آن زمان نفرستاد که خوب تحویلش بگیرند، بلکه از عوام و اُمّی‌ها (مادرزادها) و از خود آنها، نه از خارج آنها (که همان مسئله خودجوشی است)، کسی را روانه میدان رسالت کرد و او از عهده‌ی این کار برآمد.

پیامش چیست؟ تا به همه دنیا و انسان‌ها معلوم کند که این بعثت و رسالت یا این مبعوث و رسول از خودش و از محیطش هیچ چیز ندارد. هر چه دارد از خدا است.
 در آیه ۴ می‌گوید:

«

»

یعنی، بعثت رسول و برنامه رسالت را فضل و لطفی عظیم از ناحیه خدا می‌شمارد که هر کس را خودش خواسته باشد عطا می‌نماید ولی نام کسی را که مشمول فضل و رحمت بی‌پایان او شده است، نمی‌برد که آیا رسول مبعوث شده است، یا امت اُمّی و انسان‌های اجابت شده‌ی بعثت.

مفسرین و مسلمانان و علمای دین، مخصوصاً ایرانی‌های خودمان، بالبداهه و بدون تردید ضمیر یا موصول «من» را به پیامبر مبعوث شده برگردانده‌اند. خود ما هم تا به حال چنین تعبیری داشتیم. بشر طبعاً شخص پرست و شریک‌ساز برای خداست و ایرانیان هم در سیاست و فرهنگ استبداد و عادت شعرای مداح صفت و اهل تملق و تعظیم برای اشخاص و فراموش کننده‌ی مردم و ملت، خدا و قرآن را هم قیاس

۱. جمعه (۶۲) / ۴: این بخشایش خداست که به هر که خواهد [و شایسته بدانند] عطا می‌کند؛ و خدا بخشایش عظیم دارد.

به نفس کرده، فکر می‌کنند کارش مدح و تجلیل و توصیف بزرگان است و آیات قرآن در شأن پیامبر و امامان و به خاطر معرفی و تعظیم آنان نازل شده است. سوگندهای قرآن را نیز به جای آثار و مظاهر مشهود طبیعت که آیات خدا هستند، تعظیم و تجلیل از مقدسات می‌گیرند. بنابراین، تفسیر اول را می‌گیرند و می‌گویند: خدا خواسته است عنایت خاص خود و مقام شامخ پیامبر بزرگوار را تثبیت و تجلیل نماید. در حالی که چون توجه و تکیه آیه بعثت روی امیون و امت است، که به خاطر آنها بعثت پیامبر صورت گرفته، طبیعی و بدیهی است که «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ» اشاره به بعثت و برنامه بعثت نموده و ناظر و شامل همه‌ی مردم عادی و امتی باشد که از میان آنها و به خاطر آنها رسولی مأمور معرفت و تربیت و سعادتشان شده است، همان‌طور که جای دیگر در مورد بنی‌اسرائیل هم فرموده است:

)

۱.

مؤید دیگر مطلب، منتهی است که خداوند بلافاصله بعد از آیه بعثت و سوره جمعه (۶۲) (با شماره نزول ۱۵۰) و در سوره آل‌عمران (۳) (در آیات با شماره نزول ۱۵۱) به اجابت کنندگان دعوت بعثت، گزارده می‌فرماید:

)

۲.

فضلی فراگیر

خداوند در این عمل، به طوری که می‌دانید و در جشن‌های گذشته‌ی مبعث هم توضیح داده شده است، طبق آیه زیر که در سال پنجم هجرت نازل شده، درخواست ابراهیم را که به خاطر ذریه و امتش بوده، اجابت کرده است:

۱. بقره (۲) / ۴۷: ای دودمان یعقوب، نعمت مرا که بر شما ارزانی داشته‌ام و شما را [به موهبت توحید] بر مردم [زمانه] برتری دادم، به خاطر آورید.

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می‌آموزد؛ در حالی که بی‌تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

)

۱.

حال ابراهیم (ع) چه نبوغ، یا به قول قرآن چه رشدی داشته که چنین علاقه و موافقت و درخواست را داشته است، بماند. ولی خدا اکتفا به برنامه درخواستی پیامبر خود ساخته، رشد یافته‌ی راه شناخته‌ی خود، به فرموده آیه ۲ سوره جمعه (۶۲) و آیه ۱۶۴ سوره آل عمران (۳)، یک تصحیح و دو تکمیل در آن وارد آورده است:

تصحیح؛ گذاردن

«يُزَكِّهِمْ»، (تزکیه از نادرستی و ثروت‌اندوزی و دنیاپرستی) قبل از

)

تکمیل؛

(۱))

یعنی هدایت و رحمت و فضل من، تنها اختصاص به فرزندان خوب تو نداشته و شامل همه‌ی آنها، علی‌رغم بدی و دورافتادگی یا گمراهی شدیدشان، نیز می‌شود. ما به آنها نیز عنایت داریم؛ مأیوس نباشند.

۲))

برنامه‌ی هدایت و فضل بعثت از حدود فرزندان بد و خوب ابراهیم و ملت عرب نیز برتر و فراگیرتر بوده، به دیگرانی که هنوز ملحق نشده‌اند، نیز می‌رسد.

منحرف شدگان و محرومان از بعثت

خداوند سبحان که عزیز حکیم، یعنی توانمند پیروز و خردمند دانا به همه‌ی قضایا است و آنچه در زمین و آسمان است دلالت بر منزه بودن او از نقص و خطا می‌نماید، اکتفا به یک بار فرستادن رسول و ابلاغ هدایتش نکرده به فکر بشریت مخلوق خود و هدایت‌شدگانی را که دچار انحراف و حرمان شده‌اند (یعنی یهودی‌ها) و خواهند شد (یعنی مسلمانان) می‌باشد و چنین ادامه می‌دهد:

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: پروردگارا در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنها می‌خواند و به آنها کتاب و فرزندی می‌آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد، که تو فرادست و فرزانه‌ای.
 ۲. جمعه (۶۲) / ۳: و بر گروه دیگری نیز [از عرب و عجم مبعوث شده] که هنوز به [آیین جدید] آنها نپیوسته‌اند؛ و اوست فرادست و فرزانه.

»

۱.

یعنی همین که وارد در جرگه خداپرستان شد و تورات یا انجیل را کتاب مقدس خود دانست، مسئله تمام نمی‌شود. ممکن است حامل تورات باشد ولی در اثر جهل، فسق و خطا یا لجاج و سرکشی، معانی و معتقدات و دستورات آن را در وجود خود حمل ننماید. در این صورت بی‌ارزش و بی‌پاداش بوده، حالت چارپایی را دارد که کتاب‌هایی بارش کرده‌اند ولی کمترین اطلاعی از محتویات آنها نداشته، عمل به آنها ننماید. غرض از بعثت و انزال کتاب‌ها دریافت و درک و پذیرش و عمل به آنها است.

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

این آیه و صدها آیه در باره یهودیان و عیسویان در قرآن وجود دارد که آنان را در معرض نصیحت و ارشاد و تذکر برای بازگشت به توحید خالص کرده‌اند. رسالت و دعوت پیغمبر آخرالزمان به هیچ وجه اختصاص به مشرکین مکه و به مسلمان شده‌ها نداشته، تعمیم و توجه به همه موحدین صاحب کتاب داشته، آنان را نیز در معرض تذکر و تعلیم و تربیت قرار می‌داده، جلب قلوب همگان را می‌کرده است.

به این ترتیب بعثت حضرت خاتم‌الانبیاء، از ذریه و نسل ابراهیم، اعم از روآوردگان و لجوجان و سرسخت‌های مشرکین، تجاوز نموده، همه‌ی اعراب را در نظر می‌گرفته و در این آیه به آنها می‌گوید: هدایت من شامل ظالم‌های شما و پویندگان راه‌های غیر توحیدی نخواهد گشت. سپس معیار آمادگی برای تقاضای مرگ، دست همگان می‌دهد.

از آنجا که یهودیان مدینه - پیشروان مسلمانان - علی‌رغم سرکشی و لجاج و آزار دادن به موسی و عمل نکردن به کتاب خدا، خود را یگانه‌ی مؤمنین و بلکه از اولیاء و دوستداران خدا می‌دانستند. آیات زیر در تکمیل آیه بعثت و آیات ۶ و ۷ و ۸ برای

۱. جمعه (۶۲) / ۵: داستان کسانی که تورات بر آنها عرضه و تکلیف شد، ولی حق آن را ادا نکردند، داستان چارپایی است بر او کتابی چند؛ گروهی که آیات خدا را دروغ شمردند، وصف بدی دارند؛ و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

توسعه بعدی نازل شده است. فرار کردن آنها از مرگ و دو دستی چسبیدنشان به زندگی خفت بار را معیار دور بودنشان از خدا دانسته اند... :

»

۱.

در سه آیه آخر سوره جمعه (۶۲)، نظیر همین تذکرات به ایمان آوردگان مسلمان نیز داده شده است که نباید به صرف قرآن داشتن و قرآن خوان بودن، رفتن به زیر سایه ی بعثت و برخوردار از فضل خدا شدن نیست. خود را هدایت یافته پندارند. شمول بعثت بر آنها در صورتی ثابت خواهد شد که به محض شنیدن ندای نماز جمعه، شتابان به سوی خدا رفته و یاد او را بنمایند و ترک خدایان دروغین و دروغ و ریا را بکنند. پس از اینکه نماز به پایان رسید، مجدداً در زمین گسترش یافته جویای فضل خدا (کسب و کار دنیا با هدایت دین) بشوند. در حالی که وقتی صدای دهل و طبل کاروان های برگشتی از شام به گوششان خورد چنین نکرده، رسول خدا را تنها گذاشته و ندانستند که آنچه نزد خدا است ماندگارتر و بهتر است.

خلاصه آنکه، بعثت انبیاء عملی بوده است از ناحیه خدا و برای رساندن فضل و رحمت او به انسان ها و امت ها، حتی به بی سوادان و غیر متمدن و روشنفکران، در جهت سوق دادن خالص به سوی خدا و برخورداری از رستگاری و سعادت جاودان آن دنیا.

انحصار بعثت و اختصاص نبوت به خدا

باید دید، انحصاری بودن بعثت و اختصاص رسالت یا نبوت به خدای سبحان عملاً به چه صورت بوده است؟!

اگر در این زمینه اطالهی کلام می نمایم، برای این است که مسئله نبوت و یا رسالت

۱. جمعه (۶۲) / ۶ تا ۸: بگو: ای یهودیان، اگر تصور می کنید فقط شما دوستان خدایید، نه سایر مردم؛ پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گوئید.

و [لی] آنها به خاطر رفتار گذشته خود [هرگز] آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ و خدا به [حال] ستمگران داناست. بگو: مرگی که از آن فرار می کنید، شما را در بر خواهد گرفت، آنگاه به پیشگاه خدای دانای نهران و آشکار بازگردانده می شوید و او شما را به آنچه می کردید، آگاه می سازد.

حائز اهمیت است. آنچه قبلاً عرض شد، اعلام و ادعایی بود که خداوند مَنان به مؤمنین و بندگان می نمود. اما ادعای تنها نیست و آیات قرآن نشان می دهد که نبوت و انجام رسالت چه در مورد پیغمبر خودمان - محمد مصطفی (ص) - و چه سایر پیغمبران اولوالعزم، کار سهل و ساده رها شده و صرفاً انتساب یا انتخاب و افتخار نبوده، دیده و دست خدا در سراسر دوران رسالت، از بعثت تا رحلت و حتی جلوتر از بعثت، از ولادت و گاهی پیش از ولادت و انعقاد نطفه، بالای سر انبیاء و پشت سر آنها، کلام و کتاب خاتم الانبیاء حضور داشته است:

»
«^۱

و سراسر آیات قرآن، همچون کبوتری که دانه در منقار جوجه اش می گذارد، از طرف روح القدس در ذهن و زبان او گذارده می شده است.

این حالت تکفل و تغذیه پیغمبر، به مانند مادر یا کبوتر و قمری، از همان آغاز بعثت در غار «حرا» و امر به «اَقْرَأْ» که سه بار تکرار شده، پیغمبر مرتباً استنکاف و اقرار به نادانی خود و «ما اَنَا بِقَارِي» گفتن می نماید، آشکار است و در سراسر دوران رسالت تکرار می شود. او از خواندن، چیزی نمی دانست. خدا خواست و فرشته وحی او را قاری کرد. و تا آنجا می رود که تصریح به آیه «ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْاِيْمَانُ»^۲ می نماید. و به مصداق آیات فراوانی مانند:

»
«^۳

یا:

»
«^۴

یک مراقبت و ملامت و عصمت مستمری روی او اعمال می کند که مبادا در پندار و

۱. نجم (۵۳) / ۳ و ۴: و از سر هوس سخن نمی گوید.

قرآن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القا می شود.

۲. شوری (۴۲) / ۵۲: ... [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست؟ ...

۳. مائده (۵) / ۴۹: ... و هوس هایشان را پیروی مکن و از آنان بر حذر باش ...

۴. اسراء (۱۷) / ۷۴ و ۷۵: و اگر تو را ثبات قدم نبخشیده بودیم، نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی.

در آن صورت تو را دو چندان در حیات دنیا و دو چندان [پس از] مرگ عذاب می چشاندیم ...

* * *

نبوت همچون قیامت در عین آنکه پدیده‌ای است طبیعی و مادی و مشمول: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۱ است، ولی ویژگی «یوحی الّی» را دارد. یا ارتباط «رُوحِ الْقُدُسِ»^۲ با هدایت و عصمت و نظارت مستمر الهی نمی‌تواند جدای از او باشد. طبیعی است که چنین کاری جز به‌خواست خدا و به‌دست او یا به اذن او، نمی‌تواند امکان‌پذیر باشد.

استفاده و استنباط از انحصاری بودن بعثت

اما، استفاده‌ها و استنباط‌هایی که ما باید از انحصاری بودن بعثت بنماییم. وقتی بنا باشد که بعثت پیغمبر و رسالت او که مجموعه‌ی ایمان و عبادت یا تدین و شریعت را تشکیل می‌دهد، صرفاً و انحصاراً از ناحیه خدا باشد و غیر از خدا شخص دیگری- حتی خود پیغمبر- حق ابتکار و انحراف و آمریت نداشته باشد، در این صورت: اولاً، هر گونه ادعا و عمل رسالت و نبوت، در زمان حیات یا بعد از رسول خدا، نه تنها باطل و مردود، بلکه معصیت و طغیان است.

ثانیاً، هر گونه تجدیدنظر و تصحیح دین یا تکمیل آن و تطبیق دادن احکام با شرایط و مصالح زمان و مکان، خارج از آنچه در اصل و اساس دین و از ناحیه‌ی خدا آمده است، غیرقابل قبول بوده، تحریف و تخریب دین محسوب می‌شود. ثالثاً، اصل بعثت، یا از خدا بودن قرآن و نبوت، باید به‌عنوان پایه‌ی دیانت و خداپرستی و قیامت گرفته شود.

* * *

جا دارد که در باره هر یک از موارد بالا توضیحاتی داده شود تا تکلیف دعاوی و مسائلی مانند: خلافت، تداوم رسالت، تأسی به رسول‌الله و نوآوری در دین روشن گردد.

۱- در مورد اولاً، یا خلافت و رسالت و ولایت و تأسی به رسول خدا بنده‌ی نادان ناقص‌ناتوان، هر زمان که مصداق آیه اول سوره جمعه (۶۲): «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰: ... من فقط بشری همچون شما هستم...

۲. بقره (۲) / ۸۷، ۲۵۳ و مائده (۵) / ۱۱۰ و نحل (۱۶) / ۱۰۲.

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۱ شدم و همه‌ی کائنات یا مخلوقات در زمین و آسمان‌ها گواهی بر منزّه بودنم از ضعف و خطا دادند، یا مانند موسی و عیسی و محمد (ساخته و پرداخته و گوینده‌ی کلام خدا شدم، اجازه خواهم داشت به خودم، یا به دیگران احاطه و مأموریت هدایت و حکومت بر مردم- مشابه با پیغمبران- را بدهم! والا غلط می‌کنم که چنین ادعایی را بنمایم! تازه، در سطح خیلی خیلی پایین تر هم:

کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

یا در سطح خیلی پایین‌تر:

نه هر که سر تراشد قلندری داند نه هر که آئینه بدارد سکندری داند
نه هر که کُله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آئین سروری داند
هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجا است نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

آنها که خود را « الله » یا « خلیفه رسول الله » نامیدند، چه زیان‌های جبران‌ناپذیر به دین و دنیای مسلمانان و بشریت وارد ساخته و چه گناه‌های نابخشودنی به درگاه خدا و پیشگاه ملت‌ها که نکردند!

آنها که بدون صلاحیت، داعیه‌های تداوم رسالت و ولایت یا امامت برای ارباب‌ها و سرسپرده‌ها یا برای خودشان سر دادند، چه فریب‌کاری‌ها و خیانت‌ها و خرابی‌ها که بیار نیوردند!

آنها که به‌اعتبار «^۲ تأسی به رسول خدا را به جای پیروی و تعهد بر اخلاق و صفات و روش‌های او گرفتند، تصور وظیفه و حق آمریت و ابلاغ اسلام را نمودند، یا الزام به ایمان و اجرای عبادات و احکام توسط دیگران را، خارج از توصیه و تأکیدهای مکرر قرآن به پیغمبر (در باره اختیار مردم)، برنامه و دست‌آویز حاکمیت خویش قرار دادند و تا آنجا پیش رفتند که گفتند: صدور اسلام

۱. جمعه (۶۲) / ۱ : ... [همان] پادشاه فرادست فرزانه را.

۲. احزاب (۳۳) / ۲۱ : ... برای شما در [روش] پیامبر خدا سرمشق نیکویی است.

و نابودی شیطان، به غیر از طریق سنت و قرآن، باید برنامه‌ی دولت و ملت باشد؛ مرتکب چه اشتباهات بزرگ و باعث چه گمراهی‌ها و دشمنی‌ها که نشدند...

۲- در مورد ثانیاً یا نوسازی و نوآوری در دین

از دو قرن پیش به این طرف، با تماس شرق و غرب، یا تهاجم و تفوق آنها، موضوعاتی از قبیل تجدیدنظر، تصحیح، تکمیل اسلام و طریقت، تطبیق دین و شریعت با شرایط زمان و مکان و با مصالح و مقتضیات، تحت عناوین مختلف: اصلاح، یا التقاط، نوآوری و نوسازی و غیره مطرح شده است که بعضی از آنها با حسن نیت و قصد خدمت به مسلمانان و به اسلام نیز همراه بوده است.

چنین دایه‌های مهربان‌تر از مادر و داعیه‌های تجدیدنظر، مانند: خلافت و تداوم رسالت، یا ولایت و امامت‌های من در آوردی، غیرقابل قبول بوده، تخریب و تزییع دین است.

اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های بشر ساخته و محصول علم و فلسفه، البته امکان ندارد و بلکه ضرورت دارد که هر از چندی، باز در معرض تحول و تکمیل یا طرد قرار گیرند. از همه تند و تیزتر مارکسیسم، با جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیک بود که «رویزیونسم» را «ذنب لا یعفر» می‌دانست و بعد از هفتاد سال تحمیل و تجربه فرو پاشید! آن آئین و دیانت و شریعتی هم که محتاج و در معرض ترمیم و تطبیق و تجدید قرار گیرد، دین نیست و از طرف خدای «يُسَبِّحُ لِّلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱ نیست. اسلامی که به دست بنده و شما اصلاح شود، بهتر است مرخصش نمایم و ملت و دولت را معطل آن نکنیم. اینکه گفته‌اند «

ملازمه‌ی اصولی و ارگانیک با دین برانگیخته و فرستاده شده از طرف خدای عزیز حکیم سبحان دارد. از نظر اعتقادی، خاتمیت (نبوت و رسالت) جلوی این کارها را گرفته است.

* * *

۱. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است خدای را تقدیس می‌کنند] همان [پادشاه پاک فرادست و فرزانه را].
۲. از اصول فقهی است.

اما چنین هم نیست که هیچ تجدیدنظر و اصلاح یا نوآوری در دین ضرورت نداشته باشد. ما دو نوع دین داریم:

(۱) دین اصیلِ راستین که از طرف خدا فرستاده شده، برگزیدگان خدا اعلام کرده‌اند و در کتاب و سنت به درستی آمده است و آن‌طور که گفتیم تغییر و تحول بردار نبوده مشمول، «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»^۱ است.

(۲) دین دریافت شده و عمل شده از طرف مردم و مؤمنین که احتیاج مبرم و مستمر به تجدیدنظر و تغییر و تکمیل دارد. به شرط آنکه هدف و حرکت فقط در جهت جستجو و بازگشت به اصل باشد. نه تسلیم و تقلید از غرب و ایدئولوژی‌های موسوم به شرقی یا تبعیت از بیگانگان و مُد و معمول زمان، یعنی تدبیر و بازگشت به قرآن برای ما مسلمانان و توجه و بازگشت به تورات و انجیل برای اهل کتاب. به مصداق:

»

» ۲ و ۳

دین دوم که بشری شده و تحریف یافته، آفت زده و بدلی از دین الهی است، به نوبه‌ی خود در معرض انواع تحوّل و تجدید مبلغین بوده است. یک منشاء تحریف و آفت‌زدگی، عقاید و آدابی است که عوام و خواص تحت تأثیر فرهنگ‌های گذشته خودمان یا دیگران، از روی جهالت یا عواطف، دانسته و ندانسته، وارد آئینمان شده به آن رنگ و لعاب محلی و تاریخی داده است.

دیگر، دخالت‌ها و اعمال نفوذهایی است که اربابان قدرت، تشنگان مال و دولت و احیاناً گردانندگان سیاست، با همدستی متولیان دین، توحید و نبوت را به شرک و شخص‌پرستی تبدیل کرده و دروغ و ریا را سکه‌های رایج مسلمانی و مصلحت‌اندیشی

۱. یونس (۱۰) / ۶۴: ... وعده‌های خدا تبدیل ناپذیرند...

۲. مائده (۵) / ۶۸: بگو ای اهل کتاب، هیچ ارزشی [نزد خدا] نخواهد داشت، مگر اینکه به تورات و انجیل و هر آنچه از جانب پروردگارتان نازل شده است عمل کنید؛ ...

۳. که متأسفانه و غالباً برخلاف قسمت دوم آیه عمل می‌نمایند:

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ»

(مائده (۵) / ۶۸)

(... ولی آیاتی که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، بر طغیان و انکار بسیاری از آنها می‌افزاید؛ پس بر احوال این انکارورزان افسوس مخور.)

نموده‌اند.^۱ غیر از آنها و شاید مؤثرتر از آنها، خصلت ارتجاع، یا به اصطلاح قرآن، انقلاب به عقب^۲ است که به طور طبیعی و تدریجی از ناحیه مشرکین و منافقین و حتی مقدسین اسیر صُور و تشریفات، توحید و تقوا را به دست شیطان می‌سپارد و دین را که چیزی جز محبت و خدمت نیست مبدل به بد اندیشی و دشمنی می‌سازد.

قرآن کتابی است که اولین گام‌ها را در این راه برداشته، هم نوآور، تصفیه‌کننده‌ی عقاید و اعمال اهل کتاب گشته است، و هم گروندگان به اسلام را از انواع انحراف‌ها، افراط و تفریط‌ها، و به طور کلی آفتها بر حذر داشته است.

در جلسات بازگشت به قرآن چهارشنبه بعد از ظهرهای انجمن اسلامی مهندسین، در سال ۱۳۶۹ و به دنبال سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۶۸ تحت عنوان «بعثت و آفات رسالت»، گمان می‌کنم بیش از ۴۰ جلسه به بحث پیرامون «آفات رسالت» اختصاص داده شد و مجموعه‌ای در دوازده فصل به شرح زیر تهیه گردیده که در اثر تزییقات مطبوعاتی، به حالت ماشین شده و نیمه تمام، مانده است:

فصل اول، نیرنگ‌های یهود

فصل دوم، دین‌گرایی

فصل سوم، پیامبران توحیدی

فصل چهارم، خلفای عرب و ترک

فصل پنجم، احیاکنندگان و اصلاحگران دین

فصل ششم، تداوم رسالت و ولایت فقیه

فصل هفتم، متولیان دین

فصل هشتم، دشمنی‌های دینی و جنگ‌های مذهبی

فصل نهم، شخص‌گرایی و شخص‌پرستی

فصل دهم، حکومت‌های دینی

فصل یازدهم، صوفیگری و مراد و مرشدی

فصل دوازدهم، اکراه در دین.

۱. یکی از دوستان گرامی چند شب پیش، با تأسف فراوان از اینکه حتی بین روشنفکران متدین و رفقای خودمان دروغ‌گویی و بی‌تقوایی امر عادی شده است، مصرأً پیشنهاد می‌نمود در این زمینه تذکری بدهم و تمنایی بنمایم.

۲. بقره (۲) / ۱۴۳: «يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ».

دومین نیاز این است که دنیا و انسان در تحول است، اکتشافات و مسئولیت‌ها و ابتلاها پیش می‌آید که دین را زیر سؤال می‌برد. چه جوابی داده شود.

۳- در مورد ثالثاً و از خدا بودن قرآن و نبوت*

* یادداشت‌های مؤلف فقید به همین جا ختم شده و متأسفانه ادامه آن در اختیار نیست (ب.ف.ب).

بعثت و آزادی

بعثت و آزادی*

»

۱.

شکر خداوند عزیز و حکیم که ملت ما را مشمول بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علی مُحَمَّد و آلّه فرمود. به انجمن و دوستان تبریک می گویم که بار دیگر سعادت و افتخار یافتیم به مناسبت چنین روزی جشن برپا کنیم. ان شاء الله مشمول رحمت، برکت و هدایتی که منظور از این بعثت بوده است باشیم و آنچه آن که در سوره جمعه (۶۲) آمده است مانند آن دسته از موحّدینی نباشیم که حامل تورات شدند ولی عامل به آن نبودند؛ یعنی کلمات آن را حمل می کردند، ولی عملاً از آن تأثیری نمی پذیرفتند. ان شاء الله همه ی ما مسلمانان و خصوصاً ما ایرانیان، عامل به قرآن باشیم و آنچه اراده و تقوا داشته باشیم که در حرکت به سوی خدا به طور جدی از دنیا بگذریم و به یاد او باشیم و پس از آن برای دریافت فضل او در زمین به تکاپو و فعالیت پردازیم تا رستگار شویم.

* این اثر آخرین سخنرانی مهندس مهدی بازرگان به مناسبت جشن مبعث در ۱۳۷۳/۱۰/۱۰ در انجمن اسلامی مهندسین است. متأسفانه دست نوشته ی طرح و پیش نویس اولیه ی این سخنرانی از دسترس بنیاد خارج شده است. به ناچار این مقاله پس از برداشت از نوار، با مختصری حکک و اصلاح و تلخیص، تدوین گردید و نسبت به انتشار آن اقدام شد (ب.ف.ب).

۱. جمعه (۶۲) / ۱ و ۲: هر چه در آسمانها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می کند، [همان] پادشاه پاک و فرادست و فرزانه را. اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می سازد و به آنها کتاب و فرزاندگی می آموزد، در حالی که بی تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

همان‌طور که آقای مهندس توسلی مختصراً توضیح داد، موضوع سخنرانی امشب - که واقعاً برای بنده خیلی شکر دارد و نعمت و افتخار و سعادت است - پیرامون آیه دوم سوره جمعه (۶۲) و در مورد «بعثت و آزادی» می‌باشد. لازم است قبل از آن در باره مفهوم آزادی توضیحی بدهم.

مفهوم آزادی

در یک نشریه‌ای گفته بودم که آزادی در سه زاویه و یا سه جهت است: اول آزادی انسان در برابر خودش، دوم آزادی در برابر انسان‌های دیگر، سوم آزادی در برابر خدا. آنچه امروز بنده می‌خواهم تصدیق بدهم آزادی در برابر خداست یعنی همان «آزادی» که خدا در بعثت انبیاء و مأموریت ایشان برای دعوت آنها به سوی خودش اعمال فرموده است. آزادی به لحاظ اسلام آوردن، یعنی مسلمان شدن و ایمان آوردن؛ به آزادی‌های دیگر کار ندارم. مخالفین با آزادی و دموکراسی می‌گویند: آزادی یعنی بی‌بندوباری، و ربطی هم به اسلام و غیر اسلام ندارد! ولی کسانی که موافق با معنای اسلامی آزادی بوده‌اند، هیچ‌کدام قصدشان این نبوده که هر کس هر کاری دلش خواست انجام دهد، و در نظر آنها مسلماً آزادی به معنای فساد، بداخلاقی، بدرفتاری و بی‌تفاوتی نیست. آزادی اسلامی معنی دیگری دارد. وقتی می‌گوییم خدا به ما آزادی داده است، معنای آن چنین نیست که خدا می‌گوید هر کاری دلت خواست انجام بده! نماز بخوان نخوان، شراب بخور نخور، آدم بکش یا نکش، نه معنی‌اش این نیست که تفاوتی ندارد! بلکه معنی آن چنین است که خدا می‌گوید هر چه می‌خواهی می‌توانی انجام بدهی، ولی بدان که نتایج آن به لحاظ خودت و من یکسان نخواهد بود.

برای آنکه سوء تفاهمی پیدا نشود، بهتر است در ابتدای سخن این توضیح را نیز بدهم که من سعی دارم مطالب را در سه بخش بیان کنم:

۱- آزادی در اندیشه، یعنی آزادی به لحاظ ایمان و قبول که آیا ایمان یک چیز

اجباری، تحمیلی و یا آزادی است؟

۲- آزادی در عمل، چه در برابر خدا و چه در برابر دیگران یعنی مردم؛

۳- آزادی در برابر حکومت، یعنی دموکراسی.

ولی هر سه اینها از دید قرآن خواهد بود، بدون اینکه کاری به کار سیاست و

حکومت روز و غیره داشته باشد.

بخش اول - آزادی در ایمان، اسلام و اندیشه

بخش اول، آزادی در ایمان و اسلام، و آزادی در اندیشه؛ طبق معمول اول به خود آیه بعثت مراجعه می‌کنیم. در این آیه و در هیچ آیه دیگری از قرآن، صراحتی نداریم است که: «ای محمد دعوت و رسالت تو آزاد کردن است، آزادی دادن است یا با آزادی مردم را دعوت کردن است.» ولی وقتی به برنامه نگاه می‌کنیم می‌بینیم تمامی وسایلی که برای انجام مأموریت در اختیار پیغمبر گذاشته شده، آزادمنشانه است و هیچ کدام از این وسایل، وسایل اجباری و الزامی نیست؛ آزادی کامل آزادمنشانه است.

برنامه‌ی پیامبر و برنامه‌ی بعثت، در چهار جمله است:

»

۱- ؛

۲- ؛

۳- ؛

۴- « ۱

کلمه «بَعَثَ» که قبل از «مِنْهُمْ» می‌آید، به معنای برانگیختن است، یعنی من تو را به زور وادار نمی‌کنم که کار بندگی را انجام دهی در خودت برمی‌انگیزم، توی سرت نمی‌زنم که من را دوست داشته باش یا به من تعظیم کن، نه! خدا کاری کرده است که عشق به این کار، یا میل به این کار در خود انسان برانگیخته شود و انسان آزادانه و به میل خودش این کار را انجام دهد.

بَعَثَ در کجا؟ «فی الامین»، در میان مردم، جامعه، انسان‌ها، بی‌سوادها، مستضعفین و طبقات پایین. اصلاً نمی‌گوید: «بَعَثَ فِي الْعُلَمَاءِ مِنْهُمْ» یا «بَعَثَ فِي الْأَشْرَافِ مِنْهُمْ» یا «بَعَثَ فِي الْأَوْلِيَاءِ مِنْهُمْ»، نه! بلکه آن پایین ترها را می‌گوید، حتی بی‌سوادها. در این جا چه نکته‌ای نهفته است؟ کرامت انسانی! او خدایی است که چنین کرامت و احترامی برای بشر قایل است. مثلاً می‌گوید حقوق بشر، یعنی بشر به عنوان بشر حقوقی دارد، نه به عنوان اینکه پول دارد یا اخلاق خوب دارد.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنها کتاب و فرزانگی می‌آموزد...

منظور از «الأمیین»، به قول مرحوم طالقانی^۱ یعنی عموم مردم که در فطرت، انسانند. مفهوم «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا» نیز می‌رساند که کار خدا برانگیختن رسول از میان خود مردم است. رسول و نماینده فرستادن، قیافه صلح و سلامت گرفتن است در برابر مردم. در جنگ‌ها، تانک، توپ، گلوله و بمب می‌فرستند، ولی چه موقع رسول می‌فرستند؟ وقتی بخواهند صلح کنند. پس کار خدا فرستادن رسول است. این رسول چه رسولی است؟ «منهم»؛ از بین خودشان. فرض کنیم دولت انگلستان در جنگ با هندوستان، به عوض اینکه یک گُرد را برای رسالت انتخاب کند، از خود هندی‌ها گاندی را رسول کند! ببینید چقدر در این ایده و اندیشه، آزادی و احترام است! حال رسول باید چه کند؟

اول: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»؛ تلاوت، یک پیام است. مثلاً وقتی یک شعر سعدی را برای شما می‌خوانند، این ملایم‌ترین و آزادمنشانه‌ترین شکل ابلاغ یک پیام است؛ با تلاوت، نه با فحش، نه با مشت گره کرده و نه با شعار.

دوم: «وَيُزَكِّيهِمْ»، و پاکشان کند؛ یعنی آنها را به اصل و اساس خودشان برگرداند و حالت پاکیزگی به آنها بدهد.

سوم و چهارم: «، یعنی آنها را تعلیم می‌دهد. اسلام را از راه تعلیم وارد دل انسان می‌کند و آگاهی و دانش انسان را زیاد می‌کند که این «کتاب و حکمت»، ساده‌ترین و آزادمنشانه‌ترین وسیله است. «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، یعنی این رسول سر و کارش با آگاهی دادن و ما را مطلع کردن است. وقتی ما آگاه شدیم خودمان می‌دانیم هر کار بخواهیم می‌کنیم. اگر مردم قبلاً در جهالت و تاریکی بوده‌اند، این رسولی که من معین کرده‌ام می‌آید و آگاهشان می‌کند. یعنی آگاهانه مسلمان می‌شوند و آگاهانه خدا را عبادت می‌کنند. همه‌ی اینها یعنی منطقی‌ملایمت، خدمت و عمل خوب. هم آگاه ساختن، هم تزکیه کردن و هم تعلیم دادن، با زور و چماق و زندان و تهدید اعمال نمی‌شود. وقتی ما کوچک بودیم، برای دلداری بچه‌ها می‌گفتند: «چوب معلّم گله / هر که نخورده خُله»؛ یعنی با فلکه و ترکه به ما درس یاد می‌دادند، فلج می‌کردند. حتی سعدی می‌گوید:

۱. آیت‌الله سید محمود طالقانی (۱۳۵۸ - ۱۲۸۹).

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته به زر «جور استاد به ز مهر پدر»

یعنی در منطق انسان‌ها، حتی ایرانیان نیز که مسلمان بوده‌اند، تعلیم دادن باید با جور و زور باشد. «تا نباشد چوب تر- فرمان نبرد گاو و خر»، این از شعارهایی است که رواج داشته است.

حتی در مشروطیت هم چنین افکاری طرفدار داشته است. در نامه‌ای که ناصرالملک برای طباطبایی نوشته، به ایشان گفته است: ما معتقدیم آزادی مشروطه برای اکثریت لازم است، اما آخر یک فکری بفرمایید برای این ملتی که فاقد شعور و سواد هستند و احتیاج به قیم دارند! اول باید به آنها سواد یاد بدهیم و آگاهشان کنیم و بعد بگوییم بیا باید رأی بدهید و مثلاً در مجلس بروید و اکثریت بشوید.

رضا شاه هم عملاً همین کار را می‌کرد، محمدرضا شاه هم همین عقیده را داشت؛ و حتی خیلی از روشنفکران خودمان، خیلی از لیبرال‌های طرفدار چپی‌ها معتقد به دموکراسی ویژه و دموکراسی هدایت شده بودند. یعنی اعتقاد داشتند قبل از هر چیز باید مردمی را که نادان و نفهم هستند به راه آورد! به بیان خلاصه، همه‌ی اینها القای چیزی است که همراه با زور و آزار است.

در گذشته معمول بود که پدرها صبح با لگد بچه‌هایشان را برای نماز بیدار می‌کردند که بلند شو نمازت را بخوان، ولی خدا پدرم را رحمت کند که هیچ‌وقت به زور ما را به نماز و انداشت. بلکه عملاً برنامه «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ» را اجرا می‌کرد. من یادم هست در کلاس چهارم ابتدایی بودم، خدا معلم ما «حاج ابوالقاسم» را هم رحمت کند. او معلم بسیار خوبی بود و تا کلاس پنجم دارالفنون هم درس خوانده بود. هم روضه می‌خواند و هم معلم ما بود، او می‌گفت در اروپا الفبا را این طوری و با کتک یاد نمی‌دهند، بلکه A، B، C، D، را به صورت آبنبات می‌سازند و در حلق بچه می‌کنند و او هم یاد می‌گیرد. آنها برخلاف ما که تنبیه می‌کنیم، تشویق می‌کنند. آنها هیچ‌وقت شاگردی را که باید درس یاد بگیرد، کتک نمی‌زنند. البته او می‌خواست از دوران رشد اروپا بگوید که با تشویق این کار را می‌کنند؛ با دادن شیرینی، جایزه و غیره، آزادانه، به اختیار مطلق خودشان.

راه دیگر برای القای یک فکر، شعبده‌بازی و چشم‌بندی و سحر و جادو و امثال آنها

است. ولی در اسلام و قرآن، معجزه به این معنا وجود ندارد که از این راه کسی ایمان بیاورد، و حتی اسلام نظر ساحرین را رد می‌کند و می‌گوید شخص نباید ناخودآگاه تحت تأثیر چیزی (منفی یا مثبت) ایمان بیاورد. حال بینیم بهترین راه عمل و اجرای این برنامه چگونه است؟

مراحل ابلاغ

خداوند رسولی را از بین خود آنها انتخاب کرد. برنامه‌اش هم این است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، برو جلو، بگو: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؛^۱ حالا پیغمبر می‌خواهد این برنامه را اجرا کند. بینیم اجرا کردنش به چه نحوی صورت می‌گیرد بنابراین بهتر آن است که ما «پا به پای وحی» جلو برویم. یعنی نه به ترتیبی که سوره‌های قرآن در کتاب‌ها تنظیم شده، بلکه به ترتیبی که سوره‌ها و گروه‌های آیات نازل شده‌اند، یعنی روش خود قرآن و روش رسالت؛ این کار تقریباً یک سال است در «انجمن اسلامی مهندسين» تحت عنوان «تدبیری در قرآن» صورت می‌گیرد.

در گروه اول: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»^۲ است؛ یعنی تعلیم با قلم، نه با شلاق و کتک و فلک! در گروه بعد، جایی است که پس از دستور «اقْرَأْ»؛ دستور: «قُمْ فَأَنْذِرْ»^۳؛ یعنی «انذار کن»، اخطار بده آمده است. انذار کردن، آزاد منشانه‌ترین، ملایم‌ترین و در عین حال بی‌زحمت‌ترین روش ابلاغ دستور و امر است، هشدار می‌دهد. مثل اینکه به کسی بگویند در اینجا که نشسته‌ای هوا ابری و بارانی است و طوفان می‌آید و ممکن است سیل تو را ببرد، حال خود دانی! کار دیگری ندارد. در این گروه آیات، در سوره‌ی مدثر (۷۴) می‌گوید:

«
۴
»

این اعلام برنامه و دستورالعمل تمام دوران رسالت است. یعنی پیغمبر، کار تو انذار است، فقط بگو: این بد است و آن خوب است، اگر این کار را بکنی زیان می‌بری و اگر آن کار را بکنی، برعکس گرفتاری نداری. بعد، «وَرَبُّكَ فَكَبِّرْ»^۵

۱. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

۲. علق (۹۶) / ۳ و ۴: بخوان، و پروردگارت تو به غایت کریم است. همان خدایی که [نوشتن را] به وسیله‌ی قلم آموزش داد.

۳. مدثر (۷۴) / ۲: برخیز و [مردم را] هشدار بده.

۴. مدثر (۷۴) / ۱ و ۲: ای جامه بر خود پیچیده. برخیز و [مردم را] هشدار بده.

۵. مدثر (۷۴) / ۳: پروردگارت را به بزرگی یاد کن.

گروه سوّم، سوره «عصر» (۱۰۳) است، همان دو آیه‌ی اوّل! «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱ نه دعواست، نه کتک، نه فحش، نه شعار و نه هیچ چیز دیگر. یعنی ای انسان، بدان که تو زیانکاری. آیه سوّم که استثنایی قابل شده، سه سال بعد می آید:

»
۲ «

پشت سر این انداز، برای اولین دفعه، خدا به مردم خطاب می کند که:

»
۳ «

بیان دوّم انداز این است که: آز، زیاده‌طلبی، زیاده‌روی، تفوق‌خواهی و مقام‌طلبی، شماها را شیفته و اسیر کرده است؛ و به این ترتیب یک اخطار کوچک می‌دهد، ولی هیچ‌وقت نمی‌آید دست انسان را بگیرد و با تحکم به طرف دیگری برسد! و همین طور ... تا گروه ششم آیات.

در گروه ششم (سوره ذاریات (۵۱)) به مردم اخطارها و اندازهایی داده شده. خوب، حالا باید در آنان اعتماد و تحمل ایجاد شود تا قبول کنند، نه به زور. در سوره ذاریات (۵۱) می‌گوید:

»
۴ «

یعنی ای مردم آنچه به شما وعده داده شده است و آنچه رسول برای شما می‌خواند، راست است، دروغ نمی‌گوید، دین یا قیامت هم واقعیت دارد و این یک خبر است. این نوع خبر دادن، آزاد منشانه‌ترین فرم یا شکل القای مطلب یا ابلاغ خبر از راه انداز است.

در گروه دهم آیات - به ترتیب در جریان بعثت و موضوع رسالت - سوره طارق (۸۶) است که می‌فرماید:

۱. عصر (۱۰۳) ۱ و ۲: سوگند به زمان. که واقعاً انسان دست‌خوش زیان است.

۲. عصر (۱۰۳) / ۳: مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند...

۳. تکوین (۱۰۲) / ۱ و ۲: افزون‌طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت. تا آنکه به لب‌گور رسیدید.

۴. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: که آنچه به شما وعده داده می‌شود، حقیقت دارد. و [روز] جزا به وقوع می‌پیوندد.

»
«۱.

یعنی قرآن هر حرفی می زند متمایز و متمایز کننده است، با حرف های دیگر فرق دارد، شوخی و مهمل نیست، سخن حق و جداکننده ی باطل است و هرگز در آن «یاوه» نیست. در اینجا نمی گوید اگر شما حرف های او را قبول نکنید پدرتان در می آید، نه!

اول دفعه که صحبت از قیامت می شود در سوره انفطار (۸۲) است:

»
«۲.

او فقط خبر می دهد: آسمان می شکافد و ستاره ها می ریزند و یک واقعه بزرگ جهانی حادث می شود... خوب چه می شود؟:

»
«۳.

هر کس از شما، هر چه از نیک یا بد که در دنیا پیش فرستاده یا بعد فرستاده، می فهمد و آگاهی می یابد. هنوز صحبت از آتش هم نیست. بعد در گروه دوازدهم، در سوره شمس (۹۱) می خواهد بگوید اگر چه کار بکنیم چه می شود و اگر چه کاری نکنیم، به چه می رسیم:

»
«۴.

یعنی هر کس که نفس و وجود خود را پاک کرد و از آلودگی بیرون آورد و به صورت خالص در آورد، رستگار و پیروز است. همه اینها تعلیم است و مصداق «

۱. طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴: که قرآن سخنی است فیصله بخش، نه شوخ طبعی.

۲. انفطار (۸۲) / ۱ و ۲: آن گاه که آسمان گسسته شود. و ستارگان پراکنده گردند.

۳. انفطار (۸۲) / ۵: هر کس از آنچه انجام داده و آنچه [از آثار و سنت های نیک و بد] باقی گذاشته است، آگاه خواهد شد.

۴. شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰: که هر که در پاکِ نفس کوشید، رستگار شد. و هر که نفس را [به گناه] آلود، باخت.

«، و همه ی آنها خبر است، دلیلی هم برای آنها نمی آورد، اینجا بحث دیگری است. در آنجا که خبر داده بود، گفته بود: «انّ الانسان لَفی خُسْرٍ»^۱، چه باید کرد که بنده در خُسْر و زیان نباشد؟ می گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»؛ اگر خودت را پاک کردی و تربیت کردی، رستگاری. «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»، هر کس نفس خویش را آلوده کرد، بیچاره و بدبخت و هلاک شد؛ یعنی همه چیز دست خود انسان است. تا اینجا اعلام‌هایی است که به پیامبر و مردم می‌شود و بعد هم ترکیه را مطرح می‌کند که بعد می‌گوئیم چگونه و مقصود چیست؟ تا... در گروه چهاردهم سوره اعلیٰ (۸۷) که خطاب قرآن به پیامبر است. (گروه‌های آیات قرآن از هم خیلی قابل تفکیک و تفهیم هستند که شنونده یعنی گیرنده‌ی مطلب کیست.

یک‌جا پیغمبر شنونده و گیرنده است، یک‌جا مردم گیرنده‌اند. یک‌جا گیرنده‌ی خاص ندارد، اعلام کلی است، یعنی انسان گیرنده است. اینکه گوینده‌اش کیست، فرق می‌کند. یک‌جا جبرئیل گوینده است، یک‌جا پیغمبر گوینده است و یک‌جا خود خدا گوینده است و یک‌جا انسان. در تمام قرآن یک سوره هست که گوینده‌اش انسان است، یعنی بنده و شما و دیگری، آن سوره سوره‌ی حمد (۱) است.

تا اینجا دستور اول به پیغمبر این بود که: «انذرو»، انذار بده، حال ببینیم این انذار چگونه می‌باشد؟ در اینجا مسئله تذکر و یادآوری در کار است. در اینجا پیغمبر به عنوان بشر مطرح است و مثل ما فکر می‌کند. زیرا بلافاصله وحی می‌فرستد که:

»
۳.

متذکر بشو، تذکر بده، یادآوری کن، مسلم بدان! تذکر مفید است! همان طور که عمل نشان داد و مفید هم واقع شد. چه کسی از این تذکر بهره می‌برد و استفاده می‌کند؟:

»
۴.

کسی که بترسد، یعنی آدمی بی‌رنگ و بی‌احساس نباشد، خشیت و ترس از خدا در وجودش باشد و دلش برای خودش بسوزد؛ و گرنه:

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنها کتاب و فرزانی می‌آموزد...
۲. عصر (۱۰۳) / ۲: که واقعاً انسان دست‌خوش زیان است.
۳. اعلیٰ (۸۷) / ۹: پس اندرز بده، اگر اندرز دادن مفید است.
۴. اعلیٰ (۸۷) / ۱۰: هر که خدا ترس است، پند خواهد گرفت.

» «^۱.

بر آدم شقی آتشی بزرگ نازل خواهد شد و آن کس که به تذکر اعتنا نکند، چنین سرنوشتی خواهد داشت:

» «^۲.

یعنی آنکه به تذکر تو اعتنا نکند به آتش بزرگ واصل خواهد شد. آنکه اعتنا نمی‌کند، راه غلط می‌رود و خودش را آلوده می‌کند. یعنی اگر خودش را آلوده کند، آن آلودگی باعث می‌شود که آتش بر وجودش فرود آید، تا... گروه شانزدهم. در گروه شانزدهم، سوره تکویر (۸۱) است؛ یعنی دو گروه بعد از آن که نشانه‌های قیامت داده می‌شود، این آیه می‌آید:

» «^۳.

در اینجا مجدداً مطرح می‌کند که مردم باید به این کتاب که هنوز نیامده است، اعتماد کنند. کار قرآن این است که خودش را معرفی کند:

» «^۴.

اینجا خداست که صحبت می‌کند، جبرئیل هم نیست، طرفش هم مردم هستند. در این سوره و در سوره نجم (۵۳)، خدا (به جای جبرئیل و پیغمبر)، خودش جمع مردم را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

» «^۵.

یعنی این حرف‌ها قول رسول کریم است و اینکه:

» «^۶.

این یار و رفیق شما دیوانه نیست؛ چون:

» «^۷.

بلکه این حقایق را در افق روشنی می‌بیند:

۱. اعلی (۸۷) / ۱۱: و نگون بخت‌ترین [مردم] از آن کناره می‌گیرد.

۲. اعلی (۸۷) / ۱۲: همان که به آتش بزرگ درمی‌آید.

۳. تکویر (۸۱) / ۱۴: هر کس آگاه می‌گردد که چه [توشه‌ای] فراهم کرده است.

۴. تکویر (۸۱) / ۱۹: که این [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است.

۵. تکویر (۸۱) / ۱۹: که این [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است.

۶. تکویر (۸۱) / ۲۲: [علی‌رغم ادعای مغرضان] معاشر شما دیوانه نیست.

۷. تکویر (۸۱) / ۲۳: و به راستی، جبرئیل را در افق روشن مشاهده کرد.

«^۱»

این تذکرات و اخبار را خدا می‌دهد و بقیه آن به عهده‌ی ماست که ببینیم آیا این رسول مجنون است یا درست می‌گوید؟ آیا این کلام شیطان است؟

«^۲»

این کتاب چیزی جز ذکر و یادآوری برای تمام عالم نیست؛ برای همه‌ی مردم، چه سیاه، چه سفید، شرقی و یا غربی.

«^۳»

می‌بینید که این طرز بیان آزادمنشانه‌تر است؛ این ذکری است برای همه، برای شما عرب‌ها، برای قریش، یا هر کس دیگری که بخواهد خودش را در این راه مستقیم بیندازد.

یک توجه مختصر راجع به ذکر و تذکر عرض کنم، اگر بخواهید در میان رسانه‌های مختلف گروهی برای رساندن یک مطلب یا دستور و یا علم به اشخاص، در پی یک روش آزادمنشانه بگردید، آنچه از همه آزادمنشانه‌تر است، فقط تذکر دادن می‌باشد. مرحله پایانی برنامه، ترساندن از راه انذار، یعنی اطلاع و آگاهی دادن و آن هم به صورت تذکر و قبول مردم، به شرط دلخواه خودشان است، یعنی:

«^۴»

به دنبال این گروه این آیه می‌آید که:

«^۵»

در اینجا اولین بار است که صحبت از زکات و تزکیه مال کسی به میان می‌آید، یعنی کسی مالش را بدهد تا تزکیه شود. از نظر قرآن و از نظر بعثت، تزکیه یعنی خود را از اسارت مال و دنیا پاک کردن. همان طور که در گروه چهارم، در سوره تکوین (۱۰۲) می‌گوید: «الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ»، آن چیزی که شما را بنده و شیفته کرده

۱. تکویر (۸۱) / ۲۵: و گفتارش القای شیطان مطرود نیست.

۲. تکویر (۸۱) / ۲۷: این [سخن] جز یادآوری برای جهانیان نیست.

۳. تکویر (۸۱) / ۲۸: برای هر که از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد.

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۵. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مال خویش می‌دهد تا پاک شود.

۶. تکوین (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخرفورشی] سرگرم‌تان ساخت.

است، همین مسئله تکاثر و آز است پس «الذی یوتی مالهُ یتزکّی»، یعنی حاضر است مالش را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد، بدهد و چنین اراده و تسلطی بر نفسش داشته باشد.

در سوره دهر (انسان ۷۶) آمده است که: فرد با وجود حُبی که به مال دارد، آن را در راه خدا می‌دهد. از این پس تک مضراب‌های منظمی می‌آید؛ مال دوستی، مال پرستی، اسارت در برابر دنیا، مال و مالکیت، بدون اینکه بگوید نباید مال داشته باشی. نه، مال داشته باش، تهیه هم بکن، ولی در راه تزکیه خودت خرج کن.
در سوره لیل (۹۲) می‌فرماید:

» «۱.

من شما را از آتشی که می‌سوزاند می‌ترسانم.

» «۲.

جز شقی و بدبخت کسی به آن آتش نمی‌رسد.

» «۳.

کسی که تکذیب این قول و کلام را بکند.

» «۴.

اما آن «آتقی» که صاحب تقواست، از آتش پرهیز داده خواهد شد. چرا؟ چون او:

»

» «۵.

یعنی برای اینکه شما بتوانید به طرف خدا بروید باید آن نعمتی را که خدا به شما داده است، برای او صرف کنید. در اینجا می‌توان بحث را فقط با این آیه تمام کرد:

۱. لیل (۹۲) / ۱۴: پس شما را هشدار می‌دهم از آتشی که زبانه می‌کشد.

۲. لیل (۹۲) / ۱۵: جز نگون بخت‌تر [این مردم] در آن درنیاید.

۳. لیل (۹۲) / ۱۶: همان که [آیات خدا را] تکذیب کرد و رخ برتافت.

۴. لیل (۹۲) / ۱۷: و پاک رفتارتر [این مردم] از آن دور داشته خواهد شد.

۵. لیل (۹۲) / ۱۸ تا ۲۰: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

در حالی که هیچ کس، حق به گردن او نداشته که [لزوماً] به پاداش [خود] رسد.

تنها در طلب خشنودی پروردگار والاتر خویش می‌بخشد.

یکی اینکه بگوئیم «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» و بعد هم بگوئیم «المُلْکُ لِلَّهِ» که در آخر، ملک و ملوکیت و سلطنت با خداست، ولی کافی نیست. زیرا برخی قبول ندارند و می گویند وقتی اینجا گفته شده است «لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»، یعنی «در اصول دین اکراه نیست» و بعد هم اینکه مقصود از دین چیست؟ و از این قبیل مسائل! پس بهتر است همان طور که شایسته و ارزش خود مطلب است، گام به گام و قدم به قدم، همراه رسالت جلو برویم و از زوایای مختلف به آن نگاه کنیم.

دستور اول این است که ای پیامبر باید این کار را انجام دهی؛ انذار و تذکر! و اگر مؤثر واقع نشد و کسانی تکذیب کردند و گفتند تو دروغ می گویی، یا مثلاً اعتراض کردند و یا اعتنا نکردند و حاضر نشدند حتی بشنوند، یا تهمت زدند و معصیت کردند، با آنها چه باید کرد؟ خیلی طبیعی بود وقتی آنها توهین کنند، همان کاری را باید کرد که مثلاً در باره ی سلمان رشدی کردند. او توهین کرد، پس باید اعدام شود و اگر باید کسی را اعدام کنند، همان قریش و مردم عرب بودند و خدا هم بلد بوده است به پیغمبر امکانی بدهد تا با یک فوت آنها را نابود کند، و به روشنی معلوم است که دستور خدا به پیغمبرش در برابر کسانی که دعوت را نمی پذیرند بلکه مخالفت هم می کنند، چیست؟

می بینیم باز هم صد درصد آزادی است. نمی گوید تو باید دنبال اینها بروی و جاسوسی کنی و مراقب شان باشی که آیا واقعاً راست می گویند یا دروغ می گویند، نکند از روی مصلحت باشد! یا مأمور هستی آنقدر در گوش آنها بخوانی یا کاری انجام دهی که بگویند «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». این خیلی مهم است. بعد واکنش خودت چگونه باید باشد؟ اگر قبول نکردند و نپذیرفتند و رسالت تو انجام نشد، آیا باید بنشیننی و ماتم بگیری و غصه بخوری و مأیوس شوی؟ دستور همه ی اینها را قرآن می دهد و در سوره تکویر (۸۱) می فرماید:

»
۱.

و در سوره غاشیه (۸۸)، می فرماید:

»

۱. تکویر (۸۱) / ۲۷ و ۲۸: قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست.
برای هر که از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد.

«^۱.

ما تو را مسلط و دارای سیطره بر آنها قرار ندادیم، هر کس خواست پشت کند، خدا خودش می‌داند چه کار کند، عذاب بدهد یا ندهد به تو مربوط نیست؛ کار تو چیست؟

«^۲.

اگر حرف تو را گوش نکردند و به تو پشت کردند، وظیفه‌ی تو فقط ابلاغ است:

«^۳.

ای رسول کار تو، چه عیسی و موسی و قبل از آنها، فقط ابلاغ است و بیش از آن نیست. سپس صریحاً گفته می‌شود:

«^۴.

اگر از پیام تو اعراض کردند بدان، ما تو را مأمور مراقب و موکل بر آنها قرار ندادیم، وظیفه تو فقط ابلاغ کردن است. حتی اگر قوم تو پیامت را تکذیب کردند، به آنها بگو که من موکل بر شما نیستم:

«^۵.

در سوره انعام (۶) می‌خوانیم:

«^۶.

هر کس بینش داشت و حقیقت را دید، به سود خود اوست و هر کس که کور باطن شد، آن هم به زیان خود اوست. دین متعلق به خودشان است و اگر بپذیرند و مؤمن

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۲ تا ۲۴: بر آنان تسلطی نداری.

[تذکر تو سودمند است] مگر [برای] کسی که روی برتافت و انکار ورزید.

پس خدا به عذاب بزرگ‌تر آخرت گرفتارشان خواهد کرد.

۲. نحل (۱۶) / ۸۲: اگر [از دعوت تو] روی برتابند [نگران مباش] وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است.

۳. مائده (۵) / ۹۹: بر پیامبر [خدا، وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست...

۴. شوری (۴۲) / ۴۸: پس اگر روی گردانند، [توفیق را از خودشان سلب کرده‌اند] ما تو را نگاهبان آنان نفرستادیم؛ وظیفه‌ای جز ابلاغ نداری؛ ...

۵. انعام (۶) / ۶۶: و قوم تو آن [= قرآن] را دروغ شمردند، در حالی که آن بر حق است، بگو: من بر شما نگاهبان نیستم.

۶. انعام (۶) / ۱۰۴: ... هر که دیده‌ی بصیرت بگشاید، به سود اوست؛ و هر که دیده بر بندد، به زیان خود اوست؛ و من نگاهبان شما نیستم.

شوند، بهره خواهند برد، چرا که:

«^۱»

یعنی این رَبُّ من است که حفیظ و مراقب همه چیز است.

در سوره یونس (۱۰) واضح تر گفته می شود:

«^۲»

به مردم بگو حق از جانب پروردگارتان به طرف شما آمده است.

«^۳»

هر کس هدایت را قبول کرد و هدایت شد، به سود خودش کرده است.

«^۴»

و هر کس هم گمراه شد، به زیان خودش گمراه شده است. خوب، آنها که قبول

نکردند، چه می شود؟ تکلیف چیست؟ بگو:

«^۵»

تو وکیل آنها نیستی، تو نباید به حالشان غصه بخوری، همه ی پیغمبران همین حال را

داشته اند، همه را تکذیب کردند. سوره طه (۲۰) هم این طور شروع می شود:

«^۶»

ما قرآن را بر تو نفرستادیم که خودت را به غصه و رنج و زحمت و درد بیندازی

مگر اینکه:

«^۷»

تو یک تذکری می دهی، به هر کسی که باور می کند و می پذیرد و یا نمی پذیرد.

آزادی و ایمان

تا اینجا معلوم شد که خدا نخواسته است دین و کتابش آگاهانه تحمیل شود، اما این

۱. هود (۱۱) / ۵۷: ... زیرا پروردگار من بر هر چیز نگاهبان است.

۲. یونس (۱۰) / ۱۰۸: بگو: ای مردم، [پیام] حق از جانب پروردگارتان برای شما فرا رسید؛ ...

۳. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... هر که هدایت شود به سود خویش هدایت شده است...

۴. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... و هر که گمراه گشت، به زیان خویش گمراه شده است...

۵. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... و من کار گزار شما نیستم.

۶. طه (۲۰) / ۱ و ۲: طا، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی.

۷. طه (۲۰) / ۳: [آن را نفرستادیم] مگر برای پند دادن کسی که [از نافرمانی خدا] بترسد.

امکان بوده که به طور طبیعی خدا این دین را بر مردم تحمیل کند، همین طور که خیلی چیزها را تحمیل کرده است. در آیات زیادی آمده است که: تو خیال می کنی خودت اینها را مؤمن می کنی؟ نه! خداوند هر کس را که بخواهد مؤمن می کند. یا اینکه اگر خدا می خواست هیچ کس کافر نمی شد، اگر خدا می خواست هیچ کس جنگ نمی کرد. خدا فقط به بشر وحی نکرد، به زنبور هم وحی کرده است:

»

«۱

خدا به آسمان و کوهها هم وحی کرده است:

«۲

»

که آن را ما به غریزه تعبیر می کنیم، یعنی وحی خدا به زنبور عسل و موجودات دیگر، همان غریزه‌ای است که در آنها وجود دارد. خرگوش وقتی آبستن شد، مثلاً یک ماه مانده به زایمان، خانه‌اش را می سازد و از این طرف و آن طرف، کرک و پشم و چیزهای نرم دیگری جمع می کند و لانه مناسبی می سازد و برای وضع حمل خودش و استقرار بچه‌هایش آماده می سازد. حیوانات تمام این کارها را از روی غریزه انجام می دهند (زنبور عسل به لحاظ استعداد غریزی از همه کامل تر است). خدا می توانست ما را نیز به طور غریزی مسلمان کند و «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را از همان موقعی که طفل به دنیا می آید در دهانش بگذارد (همان طور که آواز بلبل را، مانند جوجه که از تخم بیرون می آید و جیک جیک می کند!) اذان و اقامه‌ای که موقع اسم‌گزاری در گوش بچه می خوانند، خدا بلد بود و می توانست در جنین کاری کند که وقتی دختر به سن ۹ سالگی، یا پسر به سن ۱۵ سالگی رسید، بگوید:

«.

»

«.

»

اما خدا این کار را عمداً نکرد، تعمد بر اینکه اگر این کار را می کرد، ما هم مثل حیوانات می ماندیم. مرغابیِ اَلّیِ الْاَبَدِ مرغابی و خرگوش تا ابد خرگوش است و شیر

۱. نحل (۱۶) / ۶۸: پروردگارت بر زنبور عسل الهام کرد که بر کوهها و درختان و داربست‌هایی که [مردم]

برپا می کنند خانه بساز.

۲. فصلت (۴۱) / ۱۲: ... و به هر آسمانی برنامه‌اش را وحی کرد...

هم همین طور. خدا عمداً خواسته است در مورد کوچکی به خانم‌ها و آقایان اختیار کوچکی برسد. اگر اختیار نبود، اگر تبعیض نبود، اگر ما بر سایر حیوانات مجهز نشده بودیم. و اگر شیطان نبود که ما را اغوا کند که ما در تردید باشیم، هم به راست برویم و هم به چپ برویم، ندانیم چه کار کنیم؟! نه موافق می‌شدیم، نه مستحکم می‌شدیم، نه مترقی می‌شدیم، نه متکامل می‌شدیم، نه خداپرست. کلید تکامل و امتیاز بشر نسبت به موجودات دیگر، همین آزادی و اختیار اوست. البته انسان از روی گزینه قسمتی از کارها مانند اشتها داشتن، تشنه شدن و ... را انجام می‌دهد و ما از این جهت مانند حیوانات هستیم؛ ولی آن قسمتی که انسانیت ما را تشکیل می‌دهد، این بر اساس آزادی و اختیار و تصمیم خودمان است و این بزرگ‌ترین کرامت و احترامی است که خدا بر ما گذاشته است. به این معنی که: ای انسان، من در کار تو دخالت نمی‌کنم و صد درصد تو را آزاد می‌گذارم تا هر کاری دلت خواست انجام دهی. تو اختیار داری این طرف بروی، آن طرف بروی و این اختیار دادن‌ها کرامتی است که خداوند به ما داده است:

»

»

خدا با این آزادی و به دست خودش، از راه گزینه نخواستہ دینش را بر ما تحمیل کند، ولی خواسته است که ما آگاهانه و داوطلبانه و عاشقانه خودمان این کار را بکنیم. دین و عبادتی که خدا از بشر می‌خواهد، به‌هیچ‌وجه من‌الْوَجْوه، دین تحمیلی و اجباری نیست. خدا عبادت و ایمانی می‌خواهد که آگاهانه و آزادانه باشد، کورکورانه و احمقانه نباشد، بفهمم که چه می‌کنم، آمادگی آن بر خودم به‌وجود آمده باشد. یعنی ایمان و اعتقاد به خدا از ذات و ضمیر خود من بجوشد، نه این که پدرم و مادرم چنین گفته باشند. باید از خودم به‌وجود آمده باشد، داوطلبانه باشد، خودم طالبش باشم بلکه عاشقش باشم آن عبادت و بندگی نیز که در مبعث صورت گرفت و پیغمبر رسالت یافت، این چنین بود.

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی‌آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.

ویژگی سوره حمد

سوره حمد (۱) که به آن « می گویند و قرآن با آن آغاز می شود. در واقع دروازه قرآن و مدخل دین، سوره حمد (۱) است. قیام نماز با سوره حمد (۱) است و هر شبانه روز، در هفده رکعت نماز، ده بار آن را می خوانیم. هیچ سوره ای مانند سوره حمد (۱) به زبان مسلمانان نمی آید. مهم ترین خصوصیت این سوره، این که تنها سوره ای است که متکلم، خود آدم و بشر است؛ یعنی متکلم؛ خدا، پیغمبر و جبرئیل نیست. شما که به نماز می ایستید، خودتان هستید که داوطلبانه شروع کرده و می گوید: «بسم الله الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و همان طور که می دانید، بسم الله فقط در سوره حمد (۱) است و در سوره های دیگر بسم الله اضافه است. در شماره گذاری آیات قرآن ها، فقط در سوره حمد (۱) است که جلوی بسم الله، عدد یک را می گذارند و چون هر کاری با بسم الله شروع می شود، به سوره های دیگر هم منتقل شده است. شما وقتی در برابر خدا می ایستید و زبانتان باز می شود، شروع به گفتن «بسم الله الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» می کنید. خصوصیت دیگر سوره حمد (۱) این است که بلافاصله بعد از سوره الرَّحْمَن (۵۵) نازل شده است:

»

«.

و ۳۱ مرتبه ترجیع بند «فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»^۲ را دارد و از پیامبر نقل شده که سوره الرَّحْمَن (۵۵) عروس قرآن، یعنی زیباترین و شادکننده ترین سوره ها می باشد. و سراسر سوره، ذکر رحمت و رحمانیت و خیر خداست. بعد از اینکه این سوره با آن ترجیع بندش (فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) خوانده می شود، در اشخاص این حالت پذیرفتن به وجود می آید که خالق، چنین رحمانی است که قرآن از اوست، او زمین را برای من مهد و محل قرار داده، دریا از اوست، خوراک من از اوست، آخرت و بهشت از اوست؛ بنابراین در شخص یک احساس عشق، علاقه و ایمان به رحمانیت خالق پیدا می شود. این زبان حال کسانی است که گرویده بودند.

همان طوری که در سوره عَلَق (۹۶)، جبرئیل به پیامبر می گوید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي

۱. رحمن (۵۵) / ۱ و ۲ و ۳: خدای رحمان، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید.

۲. رحمن (۵۵) / ۱۳ و ۱۶ و ...: پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟!

خَلَقَ»^۱، در اینجا نیز ما اول بار می‌گوییم: «به نام خداوندی که رحمان و رحیم است»، نه به‌عنوان «خداوند قهار و منتقم»، و نه حتی «به‌نام خداوند عالم»؛ از دریچه‌ی رحمانیت و خیر و لطفی که خدا دارد، وارد می‌شویم و شروع به اعتراف می‌کنیم:

» «۲،

حمد و سپاس برای الهی که «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است؛ ارباب همه‌ی جهان است؛ او را به ربوبیت و ارباب بودن و سرور بودن و حاکم بودن می‌ستاییم. من این را داوطلبانه اقرار می‌کنم که او «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و ربّ عالم است، ولی برخلاف سلاطین و ارباب‌ها که استثمار می‌کنند، کارش رحمانیت و رحمان و رحیم است. «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ»^۳، است. این مالک و پادشاه و صاحب یوم الدین، اقرارهایی است که به زبان می‌آوریم. سپس می‌گوییم:

» «۴،

چه چیز را بهتر است عبادت کنیم؟ این خود انسان است که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ از تو کمک می‌گیریم. انسان چه تقاضایی می‌کند؟ تقاضا نمی‌کند مثلاً به من عُمر بده، مال بده، زن زیبا، شوهر پولدار، قبولی در کنکور و ... بده؛ نه این چیزها را نمی‌خواهد، بلکه می‌گوید:

» «۵،

مرا هدایت کن که به طرف تو بیایم، مرا رهبری کن و دست مرا بگیر و به‌سوی خودت ببر، اما فوری سرنوشت گمراهان به ذهنش می‌آید؛ چون تا آن موقع، تا حدودی به این موارد آشنا شده است، پس می‌گوید:

» «۶،

نه از آن راهی که آنها (گمراهان) رفته بودند؛ نه آن راه را نمی‌خواهم، بلکه راه کسانی که به آنها نعمت دادی، می‌خواهم راه تو برای من نعمت باشد، می‌خواهم مغضوب

۱. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

۲. حمد (۱) / ۲: ستایش خاص خداست، پروردگار جهانیان.

۳. حمد (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۴. حمد (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۵. حمد (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۶. حمد (۱) / ۷: راه کسانی که بر آنان نعمت دادی...

نباشم و گمراه هم نشوم.

قرآن در سال سوم بعثت، مؤمن را معرفی می کند، نه اینکه به زور به او بگوید
نماز بخوان یا زکات بده، نه! بلکه می گوید:

»
«^۱.

نشانه شان چیست:

»
«^۲.

جای دیگر هم گفته بود:

»
«^۳.

کسانی که وقتی با خدا روبه رو می شوند خضوع و خشوع دارند، احساس کرده اند
و قبول دارند که در برابر او کوچک اند، هیچ اند.

»
«^۴.

اینها هیچ وقت دنبال یاوه و بیهوده و وقت تلف کردن نمی روند. خودشان
این طورند، نه آنکه کسی به آنها گفته باشد این کارها را بکنید؛ این گونه هستند.

»
«^۵.

اصلاً فاعل و عامل به زکات ها هستند که تصفیه شوند.

»
«^۶.

»

»
«^۷.

۱. مؤمنون (۲۳) / ۱: به راستی مؤمنان رستگار می شوند.

۲. مؤمنون (۲۳) / ۲: آنان که در نمازشان فروتن هستند.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۰: هر که خدا ترس است، پند خواهد گرفت.

۴. مؤمنون (۲۳) / ۳: و از یاوه روی گردانند.

۵. مؤمنون (۲۳) / ۴: و آنان که زکات می پردازند.

۶. مؤمنون (۲۳) / ۵: و آنان که اندام خود را [از پیروی شهوات] حفظ می کنند.

۷. مؤمنون (۲۳) / ۸ و ۹: و آنان که امانت ها و پیمان خویش را رعایت می کنند.

و آنان که بر نمازهایشان مراقبت دارند.

»
«^۱.

و بالاخره اینها هستند که بهشت رفتن را به میراث می‌برند. در آنها صفاتی وجود دارد و ساختار و ساختمانشان طوری تحول و تکامل یافته است که این کارها را انجام می‌دهند.

هدف از این عبادت چیست؟

»
«^۲.

اصلاً خدا ما را به این خاطر خلق کرده است که او را عبادت کنیم. کسانی ایراد می‌گیرند مگر خدا خودخواه است که ما را برای عبادت خود خلق کرده است؟ - همان‌طور که سلاطین هم می‌پذیرند و مردم را به رعیتی کشورشان می‌گیرند؛ برای اینکه عبادت و تحکم و بندگی او را بکنند و تملق بگویند - اما بلافاصله توضیح می‌دهد:

»
«^۳.

من از آنها روزی و یا آب و غذا و ... نمی‌خواهم (بندگان کارشان این است که وقتی برای کسی کاری انجام می‌دهند در عوض باید برای او نیز کاری انجام دهند)، احتیاج به نیروی شما ندارد، بلکه او خود روزی‌ده است:

»
«^۴.

اما راجع به دعا؛ در دنباله‌ی آیات مربوط به ماه مبارک رمضان می‌خوانیم:

»

«^۵.

عبادت و دعا یک چیز است، البته دعا هم نه به آن معنا که ما می‌گوئیم، اگر ما چیزی را تقاضا بکنیم، در عربی و در قرآن به آن مسئلت می‌گویند. دعا خواستن

۱. مؤمنون (۲۳) / ۱۱: آنان فردوس را به میراث می‌برند و جاودانه در آن به سر خواهند برد.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵۶: جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۷: [هرگز] از آنان روزی‌ای نمی‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

۴. ذاریات (۵۱) / ۵۸: زیرا خدا خود روزی‌رسان نیرومند استوار است.

۵. بقره (۲) / ۱۸۶: هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کنند، [بگو]: من [به همه] نزدیک هستم و به ندای هر که مرا [به نیایش] بخواند، پاسخ خواهم داد؛ پس آنها هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، بسا که راه کمال یابند.

یعنی عبادت، اینکه من عاشق خداوند باشم، خدا را بخواهم. وقتی مردم به پیشگاه پیغمبر می‌رسند، از او همه چیز می‌خواهند، درخواست می‌کنند و رفع گرفتاری و قرض و شفای مریض را می‌خواهند ولی خود خدا را نمی‌خواهند، اینجا خداوند توی دهان پیغمبر و مردم می‌گذارد و می‌فرماید: اگر مردم سراغ مرا از تو گرفتند، به آنها بگو من نزدیک آنها هستم، از آنها دور نیستم، بین من و آنها هیچ حاجبی وجود ندارد، لازم نیست به چندین مرکز بروید تا به من دسترسی پیدا کنید؛ شما مرا بخوانید و هدایت مرا اجابت بکنید، من شما را اجابت می‌کنم.

شما در سراسر قرآن «الی المصیر»^۱ و «إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۲ می‌بینید. اصلاً هدف عبادت، دین و برنامه‌اش خدایی شدن است و برای قبولی عبادت می‌گویند «

«هدف از عبادت و هدف دین و هدف بعثت این است که ماها را به خدا برساند، یعنی تقرّب. منتها خدا بی‌نهایت است و ما هیچ وقت به خدا نمی‌رسیم، ولی البتّه می‌توانیم به درجاتی به او نزدیک و خدایی شویم. خدا خودش توصیف می‌کند به اینکه مثلاً می‌توانیم مثل او عالم شویم و مثل او سخی، محسن و ... باشیم و به این ترتیب صفات خدایی پیدا کنیم.

گویا فقط یک استثنا در اینجا هست و آن هم در مورد خود پیغمبر است: «خدا برای پیغمبرش آزادی نخواسته، و فقط به او امر کرده و دستور داده است». می‌بینیم که پیامبر آزادی ندارد و نداشت، مأموریت داشت.

بخش دوم: آزادی در عمل و احکام و عبادات

عملاً می‌بینیم خداوند به ما آزادی داده تا هر کار بدی می‌خواهیم انجام بدهیم، در این دنیا به هیچ وجه جلوی نه من و نه هیچ بشری را نمی‌گیرد جز اینکه ساختار خود بشر اقتضا می‌کند که جلوی خودش را در بعضی حرکات بگیرد. مثلاً آزاد است هر چه دلش می‌خواهد شراب بخورد ولی می‌داند روی کلیه‌اش، روی مغز و معده‌اش اثر می‌گذارد و از این راه صدماتی به او خواهد رسید، جلوی خودش را می‌گیرد. خدا جلوی من را نمی‌گیرد، خدا جلوی قاتل را هم نمی‌گیرد. اگر خدا می‌خواست مثلاً نمی‌گذاشت آن گلوله حرکت کند. منتها خود قاتل ملاحظاتی می‌کند به اینکه اگر من این شخص را بکشم گرفتار می‌شوم.

۱. حج (۲۲) / ۴۸ و لقمان (۳۱) / ۱۴: ... و سرانجام در پیشگاه من است.

۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵ و عنکبوت (۲۹) / ۵۷: ... و [آنگاه] به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوید.

برخلاف آنچه می‌گویند خداوند در این دنیا به بشر آزادی داده، چون اساس و مشیت خداوند بر این است حتی بالاتر از این در قرآن می‌فرماید:

«^۱»

اگر بنا بود قرآن ساخته‌ی بشر باشد هیچ‌وقت چنین چیزی به خدا نسبت نمی‌داد که من به آنها مهلت می‌دهم که بیشتر گناه کنند آخر این برخلاف منطق بشری است که خدا می‌گوید: من مهلت می‌دهم هر چقدر دلثان خواست اثم و گناه کنید. این همان اصل آزادی و اختیار به خود انسان است. آزادی و اختیار دادن به انسان، یعنی بزرگ‌ترین کرامت خداوند به انسان است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۲، یعنی من در کارهای تو دخالت نمی‌کنم و تو را صد درصد به خودت واگذار می‌کنم، هر جور دلت می‌خواهد تشخیص بده هر تصمیمی خواستی بگیر ولی بدان که آثار و نتایجش هم، این است! شیطان هم تو را اغوا می‌کند، آزاد است.

اما راجع به احکام، صورت ظاهر این است که ما عادت داریم رساله باز کنیم یا از کتاب شرعیات و یا پای منبر از احکام آگاه شویم که نماز بخوان، مقدمات این طوری باشد و... همه‌اش صورت آمرانه دارد، دستوری است و اجبار که اگر مثلاً روزه نگرفتی جایز در قعر جهنم است، اگر نماز نخوانی، اگر غیبت کردی، اگر...؛ اما قرآن این‌گونه نیست چون فرصت نیست توضیح دهیم، دو تا سه آیه بیشتر نمی‌گوییم. آنجایی که خدا «امر» می‌کند، بلافاصله برای اینکه سوء تفاهم نشود، می‌گوید این موعظه و نصیحت است:

»

«^۳.

می‌بینیم امر و دستور خدا پشت سرش این موعظه و نصیحت است. خداوند بصیر است و می‌شنود که شما چه کاری می‌کنید. و در سوره بقره (۲) می‌فرماید:

«^۴»

۱. آل عمران (۳) / ۱۷۸: ... ما به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم تا بر بار گناهان خود بیفزایند؛ ...

۲. اسراء (۱۷) / ۷۰: به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...

۳. نساء (۴) / ۵۸: و خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۴. بقره (۲) / ۲۶۸: [به‌هنگام ضرورت انفاق] شیطان شما را از فقط می‌ترساند و به‌بی‌شرمی [و بخیلی] وادارتان می‌کند...

شیطان به شما وعده‌ی فقر می‌دهد که اگر انفاق کنید فقیر می‌شوید، و ضمن اینکه می‌گوید انفاق نکن مبادا فقیر شوی، ولی شما را امر به فحشاء و وادار به فحشا می‌کند. اما خدا: «وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ»^۱، اما خدا کارش وعده دادن است، وعده‌ی چی می‌دهد؟
» «^۲، که اگر این کار را کردید مشمول مغفرت و رحمت من خواهید شد. آن وقت می‌گوید:

»

»^۳.

خداوند به شما حکمت و شعور و درک و خردمندی می‌دهد که این خود، فضل بزرگی است.
یا مثلاً راجع به وضو می‌فرماید:

»

»^۴،

...

اگر آب پیدا نکردید، تیمم کنید و ... در اواخر آیه به اینجا می‌رسد که:

»

»

اراده ما این نیست که برای شما در دسر و زحمت فراهم کنیم، «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ»، ما می‌خواهیم پاکیزه باشید حالا می‌خواهید غسل بکنید، یا نکنید؛
» تا نعمت بر شما تمام و کامل شود و «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». تا شاید شما شکر گزار شوید؛ ببینید روح آزادی و اختیار که در احکام شریعت است تا کجاست؟ اما بعضی‌ها می‌گویند تا حدود قبول وجود خدا، قبول قیامت و قبول عدالت، زوری نمی‌شود، باید خود شخص بپذیرد و همین قدر که بگوید «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، دیگر هیچ حقی ندارد و باید مثل یک بنده و عبد که از خودش هیچ چیزی ندارد، باید اطاعت کند و به او امر و دستورات عمل نماید. ما می‌گوئیم نه، و خود

۱. بقره (۲) / ۲۶۸: ... و [لی] خدا به شما نوید می‌دهد...

۲. بقره (۲) / ۲۶۸: ... آمرزش و بخشش خویش را ...

۳. بقره (۲) / ۲۶۹: فرزاندگی را به که بخواهد [و شایسته بداند] عطا کند و به هر که فرزاندگی داده شود، بی‌گمان فضیلت فراوانی به او داده شده است؛ و تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

۴. مانده (۵) / ۶: ای مؤمنان چون به [عزم] نماز برخیزید، چهره و دست‌های خود را تا مرفق شست و شو دهید ... و اگر به آب دسترسی نداشتید، بر خاک پاکی تیمم کنید.

قرآن هم این را نمی گوید، قرآن می گوید تو از این بابت بنده نیستی، از آن بالاتر، حتی عذاب و ثوابی را هم که خدا در آن دنیا می دهد، نتیجه ی عمل خود تو است. قرآن اصرار دارد که بگوید:

«
»

من نیستم که به شما ظلم می کنم، اگر آتش جهنم دارید، اگر بلاها و سختی بر سر شما فرود می آید، خودتان هستید، این نتیجه ی عمل خود شماست. آنجایی هم که از بهشت و تمام نعمت هایش گفته می شود خودتان آن را ساخته اید و آن محصول عمل خودتان است. ملاحظه کنید خداوند انسان را صد درصد مقابل عمل کرد خودش می گذارد. و می فرماید همان طور که من رحمت می فرستم شما هم به خودتان و به دیگران رحمت برسانید.

بخش سوّم: دموکراسی در اسلام

اما بخش سوم که بخش آخر است، می توانیم اسمش را دموکراسی در اسلام بگذاریم. در آزادی سیاسی و دموکراسی این سؤال پیش می آید و در سخنرانی دو سه سال قبل بنده هم مطرح شد که آیا قرآن کاری به آزادی های اجتماعی و حکومت های بشری دارد؟ آیا دستوری راجع به حکومت می هد یا نه؟ آیا اصولاً دین وارد سیاست می شود یا نه؟! دینی که انبیاء آورده اند وارد سیاست و حکومت و مسائل اقتصادی و امثال آن می شود یا نه؟! و اگر وارد سیاست می شود، مسئله استقلال دین و سیاست و یا ادغام دین و سیاست چه می شود؟ از یک نظر، دین و خدا و پیغمبران به هیچ وجه من الوجوه وارد سیاست نمی شوند و برنامه ی انبیاء، همان طور که در سخنرانی قبل نیز مطرح شد، اول از همه برای آخرت است و بعد خدا، آخرت و خدا هم کاری به حکومت و امور زندگی ندارد. نه اینکه بگویم به آن نپردازیم، بلکه می گویم این بخش، به جای خود محفوظ. ولی از نظر دیگر، اصلاً بعثت و مأموریت انبیاء چیزی جز یک عمل سیاسی نیست و در واقع برای درافتادن با حکومت ها و قدرت های سیاسی است. اگر سیاست را به معنایی که در جامعه شناسی تفسیر می کنند، یعنی به معنای احراز قدرت و دعوا بر سر قدرت بگیریم، اصلاً دین چیزی جز سیاست نیست و از همان اول، دعوای پیغمبران بر سر قدرت سلاطین و ملوک و امرا و حکام و

ارباب‌ها- به‌عنوان مهم‌ترین مانع رسیدن انسان‌ها به خدا و آخرت- بوده است؛ خدا، کسی که او را مالک خودشان بدانند، کسی که درخواستشان فقط از او باشد، کسی که عاشقش باشند و از او خشیت داشته و برایش قربانی کنند. گفتن «لا اله الا الله» بزرگ‌ترین شعار سیاسی و حکومتی است. برای اینکه نقش تمام حکومت‌ها را تعیین می‌کند و در واقع تاریخ بعثت انبیاء، تاریخ مقابله و منازعه با سیاست و قدرت است. چرا چنین است، باز هم به خاطر آزادی است و خدا نمی‌خواهد شما بندگان او، بنده‌ی بندگان شوید و تحت سیطره و حاکمیت و سلطنت و ارباب بودن هیچ کسی بجز او باشید. این است که پیغمبران را می‌فرستد برای اینکه مبارزه کنند، تا مردم هیچ ارباب و سروری جز خدا نداشته باشند.

حضرت امیرالمؤمنین فرموده است:

«^۱ _____»

خدا شما را آزاد خلق کرده است، پس چرا به زیر یوغ دیگران می‌روید. از نمایندگانی که از طرف رسول اکرم (ص) به حبشه، مصر یا جاهای دیگری مانند ایران می‌رفتند، می‌پرسیدند حرف شما چیست؟ و این پیغمبری که آمده است، چه ادعایی دارد؟ جواب می‌دادند: پیغمبر ما آمده که انسان‌ها را از عبادت بندگان در آورد و به عبادت خدای یکتا رهنمون شود. مقصود از رسالت و بعثت این است که بشر، بنده‌ی هیچ کس جز خدای رحمان نشوند؛ خداوند رحمانی که جز خیر برای ما نمی‌خواهد، همانی که هیچ احتیاجی به ما ندارد و اگر ما را بنده خود کرده است، برای این است که ما را به مقام قرب و تقرب خودش برساند.

خوب، حال همین موضوع را از دریچه آیات بعثت توضیح می‌دهم. همین مطلب در سوره جمعه (۶۲) که آیه دومش، «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ» است، این‌گونه شروع می‌شود:

«^۲ _____»

آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌کنند. مردم کارشان چه بوده؟ یعنی سلاطین از مردم چه می‌خواهند؟! دائماً تعریف و تملق و چاپلوسی و ... حتی

۱. از حضرت علی (ع): بنده دیگری مباش، چرا که خداوند تو را آزاد آفریده است.

۲. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کنند...

شاعری گفته: «ما هر روز مجسمه و شکل و شمایل ناصرالدین شاه را برپا می‌داریم و به آن سجده می‌کنیم. آنچه سلاطین می‌خواستند و آنچه تابعین آنها تاکنون می‌کردند، همین بوده که او را به عرش اعلیٰ برسانند». در سوره جمعه (۶۲) هست که همه اجزای هستی، خدا را تسبیح می‌کنند و می‌پرستند. این خدا کیست؟ اولین اسمی که برای خدا می‌آید، صفت «المَلِک» است، «پادشاه»، عنوانی که آنها قرن‌ها بر خود گذاشته بودند و در قرآن خداً هم برای خود می‌گذارد:

» «^۱؛

منتها چگونه پادشاهی؟ چون ممکن است اشتباه شود، قرآن آن را از راه مشابهت رد می‌کند. «المَلِک» تصویری است که انسان‌ها از سلاطین و سلطان در تمام ادوار تاریخ داشتند، آدمی ناپاک، فاسد و ظالم بود که معمولاً تمام معایب در سلاطین جمع بود ولی قرآن برای اینکه چنین تصویری پیش نیاید، بلافاصله می‌گوید: «المَلِکِ الْقُدُّوسِ»؛ یعنی خدا ملک و پادشاه هست ولی پادشاهی که قدّوس و پاک و عاری از هرگونه عیب و ظلم است، همچنین عزیز است، عزیز یعنی عزّت دارد و این از صفاتی است که سلاطین برای خودشان می‌خواستند و در تمام جنگ‌ها پیروزی با ملک عزیز است، نه ملکی که با قلدری ملک باشد، بلکه از روی حکمت ملک باشد. قرآن عناوین زیادی برای خدا ذکر کرده است. عناوینی که سلاطین برای خودشان می‌خواستند؛ مثل «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۲ یا «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ»^۳.

عرش، تخت سلطنت است، قرآن می‌گوید: عرش مال خداست، او صاحب عرش است، آن وقت مردم در برابر سلاطین چه می‌کردند؟ تعظیم می‌کردند و او را بزرگ می‌شمردند و می‌گفتند پادشاه ما از همه بزرگ‌تر است؛ شاه عباس کبیر، پطر کبیر، رضاشاه کبیر، و این اولین صفتی است که برای سلاطین ذکر می‌کردند. در صورتی که در اولین سوره که به پیغمبر نازل شده می‌فرماید:

» «^۴

خداوند می‌گوید: ربّ خودت را تکبیر کن، نه دیگری را. در نماز هم مرتب می‌گوییم: «الله اکبر»، «الله اکبر»، «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «لا اله الا الله» و بین تمام

۱. جمعه (۶۲) / ۱: ... [همان] پادشاه پاک و فرادست و فرزانه را.

۲. رحمن (۵۵) / ۲۷: ... صاحب شکوه و کرم.

۳. بروج (۸۵) / ۱۵: مالک بزرگوار عرش.

۴. مدثر (۷۴) / ۳: و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.

حرکات نماز از رکوع به سجود و از سجود به قیام و ... مرتباً تکبیر، تسبیح و تعظیم خداوند است:

»
«^۱

یکی از عناوین و مظاهر سلطنت و ملوکیت، مسئله‌ی ولایت است که اکنون هم خیلی بر سر آن دعواست، قرآن از انسان سلب می‌کند و می‌فرماید: «أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ»؛^۲ یعنی شما یک ولی بیشتر ندارید. در آیت‌الکرسی می‌فرماید:

»

«^۳

که در این آیه خدا به عنوان «ولی» در برابر غیر خدا یعنی «طاغوت» قرار دارد. طاغوت یعنی سرکش، مستبد؛ یعنی حرکت دینی و نهضت بعثت، یک حرکت خداستبدادی است.

ریشه‌های نهضت عاشورا

خدا هم طالقانی و هم مطهری را رحمت کند، و هم سایر دوستانی را که از بین ما رفته‌اند و خدا عزت بدهد به مهندس سالور. در یکی از ایام عاشورا، یکی از جلسات انجمن اسلامی مهندسين طبق برنامه در منزل آقای مهندس سالور بود. یکی از موضوعات سخنرانان این بود که چرا امام حسین (ع) قیام کرد؟ دلیل این کار چه بود؟ راجع به نهضت حسینی خیلی چیزها گفته‌اند. از قول خود امام حسین (ع) هم گفته‌اند که: «من برای امر به معروف قیام کردم». یکی می‌گوید برای اعتلای کلمه «لا اله الا الله»، یکی می‌گوید برای حفظ دین خدا؛ همه اینها درست، ولی بنده در آن سخنرانی گفتم نه خیر؛ اساس و منشاء و عامل دیگری بود، که اگر آن نبود، عاشورایی به وجود نمی‌آمد. قیام عاشورا، در واقع یک حرکت ضد سلطنتی است و موقعی این حرکت پیش آمد که معاویه کسی را فرستاد تا برای پسرش یزید، از امام حسین (ع) بیعت بگیرد. حضرت گفت بیعت نمی‌کنم، مبدأ عاشورا این است. قرارداد

۱. واقعه (۵۶) / ۷۴ یا ۹۶ و حاقه (۶۹) / ۵۲: پس ویژگی‌های [های] پروردگار بزرگت را تقدیس کن.

۲. مائده (۵) / ۵۵: بی‌گمان ولی شما خداست...

۳. بقره (۲) / ۲۵۷: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و [لی] سرور کسانی که کفر ورزیده‌اند [همان عصیان‌گران] = طاغوت‌ها هستند که آنها را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند...

و تعهدی که معاویه با امام حسن (ع) داشت، این بود که معاویه بعد از خودش ولیعهدی تعیین نکند و بگذارد جامعه مسلمین هر کس را که می‌خواهند، تعیین کنند. معاویه از قرارداد و تعهدش عدول کرد و می‌خواست به زور برای پسرش یزید بیعت بگیرد. این مسئله مقدمه تمام آن حرکات شد و آنجایی هم که با «حرّ» روبرو می‌شود، باز هم همین حرف را می‌زند و می‌گوید: شما خواستید که من به کوفه بیایم و گرنه نمی‌آمدم! چون با حاکمیت و حکومت و ولایت یک انسان مخالفم و حکومت را از آن الله می‌دانم و خدا هم حکومت را به انسان و به خود مردم واگذار کرده است. شما مردم کوفه از من خواستید بیایم و امور شما را اداره کنم، حالا اگر نمی‌خواهید برمی‌گردم و به کسی کاری ندارم.

عنوان آن سخنرانی «ریشه‌ها و میوه‌های عاشورا»^۱ بود. ریشه‌ی اصلی عاشورا، حرکتی ضد استبدادی است. نهضت عاشورا مقابله با خلافتی است که تبدیل به ملوکیت و از ملوکیت به سلطنت تبدیل شده است. اگر پایه‌ی تنزیل وحی پیش برویم، این نکته جالب است که قرآن در معرفی خدا به مردم - برخلاف ما که اول «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوییم؛ و در شریعت و رسالات می‌گویند اصول دین چیست؟ توحید، نبوت و معاد یا روز قیامت - قیامت را اول و توحید را آخر آورده است. آری قرآن هیچ وقت خدا را اول معرفی نمی‌کند. اول به سراغ قیامت می‌رود (به صورت خبر و انذار)، نه به عنوان اینکه صرفاً قیامت چیزی است از طرف خدا، بلکه قیامت مثل یک چیز واقع شدنی مانند پدیده‌ی باران آمدن، طوفان، زلزله، و امثال اینهاست، این واقعیت‌ها را در نظر بگیرد.

در اوایل بعثت و با خود پیغمبر (ص) و سایرین، صحبت از «الله» نیست، صحبت از «رب» است:

«...»^۲

و در دومین سوره نازل شده بر پیغمبر می‌فرماید:

«...»^۳

۱. «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» عنوان دو جلسه سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در شب‌های عاشورا مورخ ۱۲ و ۱۳/۷/۱۳۶۳ در انجمن اسلامی مهندسین است که ان‌شاءالله در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» چاپ و منتشر خواهد شد (ب.ف.ب)

۲. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

۳. مدثر (۷۴) / ۲ و ۳: برخیز و [مردم را] هشدار بده.

» «،^۱

مرتباً اسم ربّ را می آورد، تا هفت هشت گروه از تنزیل وحی، صحبت ربّ است. ابتدا ربّ پیغمبر، بعد «رَبِّهِ» و «رَبِّ النَّاسِ» می آید تا به «رَبُّ الْعَالَمِينَ» می رسد؛ خدا این شربت را پله به پله و گام به گام در زبان پیامبر و در حلقوم بشر وارد می کند، چرا؟ چون مسئله ربوبیت و ارباب داشتن و رئیس داشتن و آمر داشتن و ... طبیعی ترین امر اجتماعی بشر آن زمان و حتی حال است.

اصلاً برای انسان‌ها قابل تصوّر نبوده که بدون ربّ باشند. در خانه، آقا، یعنی پدر، همه کاره و اختیاردار است - و حالا عکس آن شده است؛ یعنی خانم همه کاره و صاحب اختیار شوهر و خانه و ... - یعنی ربّ است. در مدرسه استاد ربّ شاگرد است، در روستا مسئله ارباب و رعیت مطرح است، یا شخص کدخدا. همه جا لازم نیست که کلمه ربّ ادا شود، بلکه پذیرفتن اینکه من باید رئیس داشته باشم، طبیعی است. یعنی برای بشر فطری بوده که از وقتی خانواده تشکیل می شود، یک حاکمی، عالمی و سروری بالای سرش داشته باشد. چون این پدیده طبیعی و فطری بوده، خدا خودش را از این راه معرفی می کند - در مورد پیغمبر هم یک حساب دیگر است که عرض کردم، آزادی - بعد از اسم «ربّ»، اسم «الله» اکثریت پیدا می کند (در اوایل قرآن اسم ربّ مستقیماً به کار نمی رود و به صورت «رَبِّكَ» و «رَبُّ الْعَالَمِينَ» بیش از همه می آید).

در آیت الکرسی، شخصیت مقابل خدا طاغوت است، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۲ و عمده ترین کار او این است که شما را از تاریکی به روشنایی در آورد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»^۳ و آنهایی هم که نسبت به «الله» کافر شدند، ولی دارند، اما ولی آنها طاغوت است و طاغوت هم، به قول مرحوم طالقانی، در واقع هر نوع طغیانگر، سرکش، زورمند، زورگو، مستبد، دیکتاتور، سلطان و امثال اینهاست. در حالی که نهضت رسالت و بعثت انبیاء، در اصل، یک نهضت آزادی است، منتهی نه برای ایران، بلکه برای همه دنیا، برای بشریت و برای همه ی عالم.

→ و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.

۱. مدثر (۷۴) / ۷: و برای [انجام رسالت] پروردگارت شکبیا باش.

۲. بقره (۲) / ۲۵۷: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند...

۳. بقره (۲) / ۲۵۷: کسانی که کفر ورزیده اند...

وقتی قسمت اول کتاب «تدبری در قرآن»^۱ درآمده بود، بعضی‌ها گفتند راجع به ربّ بسیار سخن گفته‌اید و ربّ را به معنی سرور و بالاسر گرفته‌اید. و با آنکه توضیح داده‌اید ولی در ذهن خوانندگان این می‌آید که خدا طرفدار سلطنت و حکومت و سروری به آن معنا است. بله همین‌طور است. وقتی خدا صحبت از عرش می‌کند، وقتی صحبت از «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۲ می‌کند، یعنی وقتی می‌گوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳، حمد و سپاس، تعریف و تمجید، تجلیل و تعظیم، همه‌ی اینها برای خداست. یعنی در واقع خود خدا این مفاهیم را آورده است. ولی به تدریج این تصور را با آوردن صفات خدا از بین می‌برد، چون اینها خلاف آن روش و رویه سلاطین است و درست ضد آنهاست. در هر حال ربّ حقیقی، فقط خداوند است.

تنها دستور حکومتی که در قرآن آمده، این است:

«^۴»

یعنی کار، اداره‌ی اجتماعمان روی مشورت با یکدیگر است، یعنی همان حکومت مردم بر مردم، به صورتی که خدا به پیغمبر خود می‌گوید: آنجایی که دستور نماز، دستور اخلاق و دستورات دیگر دین است، تو حق نداری کوچک‌ترین تبعیتی از دیگران بکنی، و اگر ذره‌ای به طرف آنها تمایل نشان بدهی، حسابت پاک است و عذاب می‌بینی. اما آنجایی که اداره‌ی مردم، یعنی مدیریت است، «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۵ (امر به معنای مدیریت و همان حکومت است)؛ در آنجا می‌گوید: با آنها مشورت کن و از من هم نپرس. یعنی با آنکه تو مأمور وحی هستی و آنها این را قبول دارند، ولی باز از خودشان بپرس. پیغمبر نیز همین کار را می‌کرد و خیلی جاها هم برخلاف نظر او عمل می‌شد. مثلاً در جنگ اُحُد نظر اکثریت جوانان و بیشتر سربازان این بود که از شهر بیرون برویم، ولی نظر پیغمبر این بود که در شهر بمانیم و دفاع کنیم. در قرآن پس از اینکه می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» در ادامه‌اش می‌گوید:

۱. منظور جلد اول کتاب «پا به پای وحی» یا «تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول»، اثر مؤلف فقید است که چاپ اول آن در سال ۱۳۷۴ و چاپ دوم در سال ۱۳۷۶ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۲. رحمن (۵۵) / ۲۷: ... صاحب شکوه و کرم.

۳. حمد (۱) / ۲: ستایش خاص خداست، پروردگار جهانیان.

۴. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۵. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کارها با آنها مشورت کن...

«^۱»

در تصمیم‌گیری مشورت کن، و اگر برخلاف نظر خودت تصمیم گرفتی، به خدا توکل کن. خدا با تو است، خدا با مشورت‌کنندگان است. پس می‌بینید که از نظر بعثت و مأموریت و انجام وظیفه، به لحاظ سیاسی و سیاست هم، دستور بر آزادی و دموکراسی و «حکومت مردم بر مردم» است. چرا؟ برای اینکه خدا می‌خواهد بندگانش زیر انقیاد و دستور هیچ‌کس نروند و خودشان، خودشان را اداره کنند. اگر دموکراسی را به این معنا بگیریم، یعنی «حکومت مردم بر مردم»، این همان چیزی است که قرآن می‌گوید و در رسالت و بعثت انبیاء هم مطرح بوده است.

صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و چون [براساس مشاوره] تصمیم گرفتی، [نگران مباش] بر خدا توکل کن...